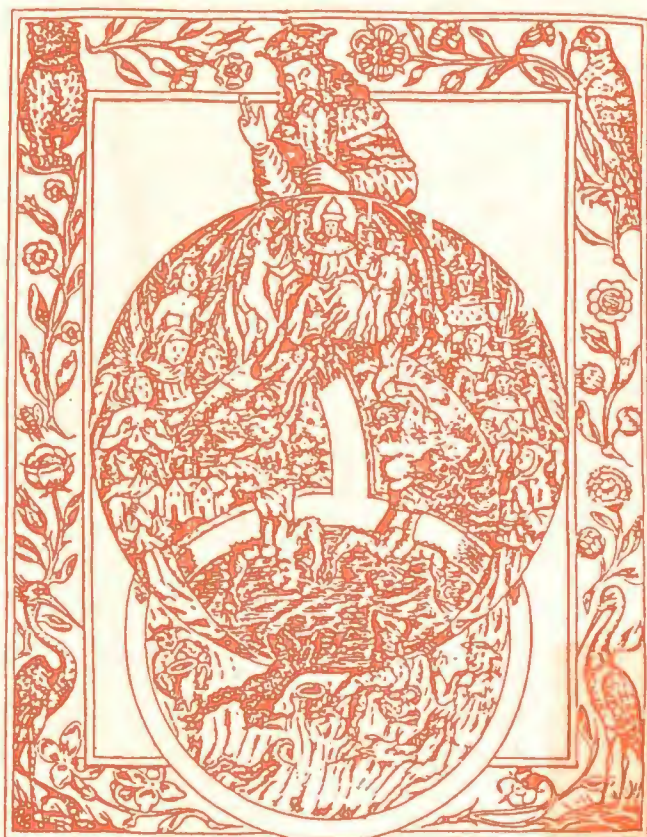


کارل گوستاو یونگ

روان‌شناسی و کیمیاگری



ترجمه پروین فرامرزی

«[این کتاب] عرضه کننده طلایی است که به اعتقاد یونگ، کیمیاگران از فلزات پست به دست می‌آوردند و دربردارنده پیش‌بینی‌های محتاطانه، مبهم و بدعت‌آمیز آنان در خصوص روانشناسی جدید است. آنها نه فقط راه پیشرفت علم شیمی را هموار کردند بلکه همچنین نشان دادند که انسان چگونه می‌تواند خود را از چنگال دیو ناخودآگاه برهاند.» - ستون نقد کتاب نیوپورک تایمز

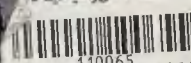
روانشناسی و کیمیاگری یکی از معتبرترین آثار یونگ است. در مقدمه کتاب، یونگ چنین می‌گوید: «در مطالعه حاضر، که در زمینه کیمیاگری است، نمونه خاصی از شکل‌گیری نماد را که در طول هفده قرن گسترش یافته، برگرفته‌ام و در بوطه آزمایش دقیق قرار داده‌ام و در عین حال آن را به سلسله رویاهایی مرتبط ساختم که یک اروپایی متجدد بدون نظارت مستقیم من و بدون اطلاع از معنای احتمالی نمادهایی که در رویاها ظاهر می‌شوند، یادداشت کرده است. با چنین مطالعه دقیق (و وسیعی) است که امکان دارد نظریه وجود ناخودآگاه جمعی - فعالیتی در روان انسان که به رشد معنوی هر فرد انسانی کمک می‌کند - از لحاظ علمی ثابت شود.»

کتاب حاضر حاوی ۲۳۸ تصویر است که عمدتاً از کتابها و نسخ خطی مربوط به کیمیاگری برگرفته شده است. بیشتر این کتابها در کتابخانه شخصی یونگ موجود بود.

«آن دسته از خوانندگان روانشناسی و کیمیاگری که معتقدند کیمیاگری رایج در قرون میانه و ابتدای قرون معاصر صرفاً کوشش عبث در تبدیل فلزات پست به طلا یا حداکثر یک زمینه‌سازی ناقص و خام برای نوعی شگفتی عظیم و احتمالاً گیج‌کننده مواجه خواهند بود که با تاریخ اولیه علوم و اهمیت کیمیاگری در آن کم و به‌طور قطع تصور چنین تلویحات روان‌شناختی را هم دست‌کم به اندازه خود کیمیاگری جذاب و فریبنده‌اند.»

@BOOKNASIM

روانشناسی و کیمیا



انتشارات استا نقدس

کارل گوستاو یونگ

روان شناسی و کیمیاگری

ترجمه

پروین فرامرزی

یونگ، کارل گوستاو، ۱۸۷۵-۱۹۶۱. Jung, Karl Gustav

روانشناسی و کیمیاگری- کارل گوستاو یونگ: ترجمه پروین

فرامرزی.- مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۳

۷۶۷ ص: مصور.

Psychology and Alchemy

عنوان اصلی:

کتابنامه.

نمایه.

۱. روان‌شناسی مذهبی. ۲. کیمیا و کیمیاگری. ۳. خواب دیدن.

۴. سمبولیسم (روان‌شناسی) الف. فرامرزی، پروین.

مترجم. ب. عنوان.

۱۵۰/۱۹۵۴

BF ۱۷۳

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: کتابخانه بنیاد پژوهشهای اسلامی

نام کتاب:	روان‌شناسی و کیمیاگری
نویسنده:	کارل گوستاو یونگ
مترجم:	پروین فرامرزی
ناشر:	معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی
تیراژ:	۳۰۰۰ نسخه - وزیری
نوبت چاپ:	اول
تاریخ انتشار:	۱۳۷۳
آماده‌سازی و نظارت:	واحد نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی
امور فنی و چاپ:	مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

تقدیم به روان پاک والدینم

پ. فرامرزى

بدینوسیله از سرکار خانم گلناز رعدی آذرخشی که کلیه مطالب لاتین کتاب را ترجمه کردند و مرا در مقایسه متن انگلیسی با متن فارسی یاری نمودند، و از سرکار خانم پروین بوذری (ضیایی) که متن فارسی را مطالعه و در موارد متعددی با متن انگلیسی مقایسه کردند صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

پ. فرامرزى

فهرست مطالب

۸	فهرست تصاویر
۱۵	پیشگفتاری بر نسخه انگلیسی
۱۶	از یادداشت ناشر (انگلیسی) بر چاپ اول
۱۷	یادداشت ناشر (انگلیسی) بر چاپ دوم
۱۸	پیشگفتاری بر نسخه سوئیس
۱۹	راهنمای تصاویر

بخش اول

۲۱	مقدمه ای بر مسایل مذهبی و روانشناختی کیمیاگری

بخش دوم

۷۳	نمادگرایی رویای فردی در رابطه با کیمیاگری
۷۵	فصل اول: مقدمه
۷۵	۱- موضوع
۷۸	۲- روش
۸۴	فصل دوم: رویاهای نخستین
۱۴۶	فصل سوم: وجه نمادین ماندالا (دایره جادویی)
۱۴۶	۱- درباره ماندالا

۱۵۷	۲ - ماندالا در رؤیا
۲۹۱	۳ - منظر ساعت دنیا
۳۰۶	۴ - نمادهای خویشتن

بخش سوم تصورات مذهبی در کیمیاگری

۳۱۹	فصل اول: مفاهیم اساسی کیمیاگری
۳۲۱	۱ - مقدمه
۳۲۱	۲ - فرایند کیمیاگرانه و مراحل آن
۳۲۳	۳ - مفاهیم و نمادهای هدف
۳۲۷	فصل دوم: طبیعت روانی کار کیمیاگری
۳۴۰	۱ - فراکنی محتویات روانی
۳۴۰	۲ - حالت ذهنی نسبت به کار (اپوس)
۳۵۷	۳ - تعمق و تخیل
۳۸۲	۴ - جان و جسم
۳۹۱	فصل سوم: کار
۴۰۰	۱ - روش
۴۰۰	۲ - روح در ماده
۴۰۹	۳ - کار رستگاری
۴۲۰	فصل چهارم: ماده اولیه (پرماتریا)
۴۳۵	۱ - معادلهای ماده
۴۳۵	۲ - ناآفریده
۴۴۰	۳ - حضور جامع و کمال
۴۴۴	۴ - شاه و شاهزاده
۴۴۸	۵ - اسطوره قهرمان
۴۵۵	۶ - گنج پنهان
۴۶۵	فصل پنجم: همانندی سنگ با مسیح
۴۷۱	

۴۷۱	۱ - تجدید حیات
۴۸۶	۲ - شواهدی در خصوص تغییر مذهبی سنگ (لپیس)
۴۸۶	الف - ریموند لولی
۴۸۸	ب - تراکتاتوس اورتوس (کتاب طلاسازی)
۴۹۰	ج - زازیموس و اصل فلسفه آدم نخستین
۵۰۹	د - پطروس بونوس
۵۱۳	هـ - کتاب «سپیده دم» و اصل حکمت (سای یتیا)
۵۴۱	و - ملکیور سی بی نسیس و تفسیر کیمیاگرانه عشای ربانی
۵۵۵	ز - سر جرج رایلی
۵۷۳	ح - مقلدان
۵۸۵	فصل ششم: نمادگرایی کیمیاگری در تاریخ دین
۵۸۵	۱ - ناخودآگاه به مثابه بطن نمادها
۵۸۹	۲ - مثال تک شاخ
۵۸۹	الف - تک شاخ در کیمیاگری
۵۹۵	ب - تک شاخ در تمثیلهای کلیسایی
۶۰۸	ج - تک شاخ در مکتب گنوسی
۶۱۲	د - سرگین غلتان یک شاخ
۶۱۴	هـ - تک شاخ در وداها
۶۱۸	و - تک شاخ در ایران
۶۲۳	ز - تک شاخ در روایات یهود
۶۳۰	ح - تک شاخ در چین
۶۳۲	ط - جام تک شاخ

۶۴۱	آخرین سخن

۶۵۵	کتابشناسی
۶۸۹	نمایه

فهرست تصاویر

صفحه	عنوان	تصاویر	صفحه	عنوان	تصاویر
	کیمیاگرانه، شخصیت‌های		۱	آفریدگار به صورت فرمانروای	
۹۵	رمزی سنگ فلاسفه		۲۰	جهان سه لایه و چهار لایه	
	مرکورئوس سه سر به صورت	۱۴	۲	دو کیمیاگرد رکنار کوره در حال دعا	
۹۷	آدم نخستین		۲۳	برای برکت گرفتن از پروردگار	
	هنرمند (هرمس) به صورت	۱۵	۷۱	مظهر کار کیمیاگری	
۹۸	شبان برج حمل و برج ثور		۴	فرایند نمادین که در بی نظمی آغاز	
۱۰۰	مسیح به صورت چوپان	۱۶		می شود و با پیدایش سیمرخ	
۱۰۱	روح به صورت راهنما	۱۷	۷۲	پایان می گیرد	
۱۰۵	شش انجم	۱۸	۷۵	هفت باکره در حال تناسخ	۵
۱۰۶	هفت ایزد اختران در دوزخ	۱۹		چهره مادری بر الهه های تقدیر	۶
	مرکورئوس در تخم فلاسفه	۲۰	۸۱	فرمان می راند	
۱۰۸	(انبیق کیمیاگری)			اوروبوروس (ازدهای دُم خوار)	۷
۱۱۱	آوند عرفانی	۲۱	۸۳	به صورت ایون	
	فعالیت‌هایی که تحت سرپرستی	۲۲		۹-۸ ملوزنیا، ملوزنیای دو سر،	
۱۱۴	مرکورئوس انجام می گیرد		۸۹	حوری دریایی نقابدار	۱۰
۱۱۵	چشمه حیات	۲۳		دُم خوار (اوروبوروس)	۱۱
۱۱۶	مریم عذراء در میان مظاهر خود	۲۴	۹۰	به صورت ماده اولیه	
۱۲۳	به دام افکند لویاتان	۲۵	۹۲	روایای یعقوب	۱۲
۱۲۴	گل سرخ هفت برگ	۲۶		۱۳ Scala Lapidis، مراحل فرایند	

فهرست تصاویر ۹

صفحه	عنوان	تصاویر	صفحه	عنوان	تصاویر
۱۶۶	هارپوکراتس بر نیلوفر آبی	۴۹	۱۲۶	گل سفید و سرخ (گل زرین)	۲۷
۱۶۷	چهار کاتب اناجیل در یک تن	۵۰	۱۲۹	شهر نمادین	۲۸
	نر ماده با سه افعی و یک افعی و	۵۱	۱۳۴	پیوند خورشید و ماه	۲۹
۱۷۱	اژدهای مرکوریال سه سر		۱۳۶	پولی فیل در احاطه پریان	۳۰
۱۷۵	فاوست در برابر آئینه جادویی	۵۲	۱۳۷	سیاهی روی گوی، آفتاب سیاه	۳۱
	حمام شاهانه با چشمه آب	۵۳	۱۳۹	مرد وحشی	۳۲
۱۸۱	معجزه گر			شیطان به صورت روح بالدار	۳۳
	مسیح به صورت منشاء آتش با	۵۴	۱۴۳	عقل غیر الهی	
۱۸۳	زخمهای مشتمل		۱۴۴	گل هفت گلبرگی	۳۴
	مراورید به عنوان نماد چی بین	۵۵		مرکوریوس به صورت برج	۳۵
۱۹۲	(آسمان)		۱۴۵	سنبله بر چشمه طلا	
	ماندالای مستطیل با صلیب و	۵۶	۱۴۶	شری یانتر	۳۶
	برّه، چهار مولف اناجیل و		۱۴۹	چرخ دنیای تبتی (سیدپه کورلو)	۳۷
۱۹۳	چهار رودخانه بهشت		۱۵۱	تقویم سنگی بزرگ آرتک	۳۸
۱۹۵	هرمس	۵۷		ماندالاحاوی مسیح خردسال که	۳۹
	مسیح به صورت انسان نخستین	۵۸	۱۵۲	صلیب خودرا حمل می کند	
۱۹۷	بر گره در میان چهار عنصر		۱۵۳	واجرا ماندالای لامایی	۴۰
	Tetramorph (مظهر انسان	۵۹	۱۵۴	تقویم مکزیکی	۴۱
	نخستین) روی دو گردونه		۱۵۶	هرمس به صورت هادی ارواح	۴۲
۱۹۸	مظاهر عهدین			اژدهای تاجدار به صورت دُم	۴۳
	آمون ره، روح چهار عنصر	۶۰		خوار، دو اژدها دایره ای را	۴۴ و
۲۰۰	مصری		۱۵۷	تشکیل می دهند	
۲۰۱	شیطان به صورت میمون	۶۱	۱۶۰	فساد	۴۵
	طاط به صورت سینوسفالوس	۶۲	۱۶۲	دیاگرام چهار کنش خودآگاهی	۴۶
۲۰۶	(میمون سگ سر)			ارواح خبیثه در حال حمله به	۴۷
	دانشه و ویرژیل در حال سفر به	۶۳	۱۶۴	قلعه تسخیر ناپذیر	
۲۰۹	دنیای زیرین			سنگ حرم مظهر در احاطه مدار	۴۸
۲۱۴	خلقت آدم از گل ماده اولیه	۶۴	۱۶۵	نجومی	

صفحه	عنوان	تصاویر	صفحه	عنوان	تصاویر
	خرس نمایانگر وجه خطرناک	۸۲	۶۵	اتحاد ناسازگارها: وصلت آب و آتش	۲۱۶
۲۷۲	ماده نخستین		۶۶	رهایی انسان از قدرت اژدها	۲۱۸
۲۷۷	فرایند کیمیاگرانه در منطقه البروج	۸۳	۶۷	تریمورتی	۲۲۴
۲۸۲	کوه استادان. معبد خردمند	۸۴	۶۸	لاک پشت، وسیله ای کیمیاگرانه	۲۲۸
۲۸۵	کوه آتش	۸۵	۶۹	تلسفوروس یکی از کابیری‌ها	۲۲۹
۲۸۷	سفر بزرگ با کشتی	۸۶	۷۰	ماریای غیبگو، و پیوند برین و	
۲۸۸	بیضه فلسفی	۸۷		فرویدین	۲۳۴
	زمان نمادسنگ: صلیب و	۸۸	۷۱	شاتول پادشاه و شش سیاره	
	رمزهای انجیلی، تشابه با			فرزند او	۲۳۸
۲۹۱	مسیح		۷۲	مرکوریوس چرخ هشت پره را	
	زیج، خانه‌ها و منطقه البروج و	۸۹		می چرخاند	۲۳۹
۲۹۶	سیارات		۷۳	خورشید و سایه اش. زمین راه	
	مسیح در ماندورالا در میان	۹۰		میانه نور و ظلمت	۲۴۵
۲۹۷	مظاهر چهار کاتب انجیل		۷۴	آدم نخستین با چهار عنصر	۲۴۸
	اوزیریس با چهار سر هارس بر	۹۱	۷۵	داتنه در گل بهشتی به پیشگاه	
۲۹۸	نیلوفر آبی			پروردگار هدایت می‌شود	۲۵۳
۳۰۲	داماد و عروس	۹۲	۷۶	چشمه باغ محصور	۲۵۵
	خدا به صورت پدر و کلمه الله	۹۳	۷۷	گل هشت گلبرگی	۲۵۷
۳۰۳	(لوگوس)		۷۸	اسباب و ادوات تقطیر در	
	باکره، عرش پرستاره را	۹۴		کیمیاگری. تکظرف با	
۳۰۴	تشخص می‌بخشد			افعی‌های مرکوریوس	۲۵۹
۳۰۵	اکسیر ماه	۹۵	۷۹	باکره به صورت انبیق (جایگاه)	
۳۰۷	باکره و منجی	۹۶		فرزند الهی	۲۶۱
۳۰۸	مایا در حلقه اوروبوروس	۹۷	۸۰	منظر جام مقدس	۲۶۴
	چهار نویسنده انجیل، چهار	۹۸	۸۱	پلیکان جوجه‌های خود را با	
	رودخانه بهشت. گردونه-			خون خود تغذیه می‌کند.	
۳۱۰	های حزقیال با روح حیات			کنایه ای از مسیح	۲۶۸
۳۱۱	نقاشی شنی سرخپستان ناواجو	۹۹			

فهرست تصاویر ۱۱

تصاویر	عنوان	صفحه	تصاویر	عنوان	صفحه
۱۰۰	چتر طاووس، تمامی رنگها، نمایانگر تمامیت	۳۱۶	۱۱۷	افمی مرکوریال خود را در آب یا آتش فرو می‌بلعد	۳۵۵
۱۰۱	نمادهای اصلی کیمیاگری	۳۱۸	۱۱۸	راز مفاهیم کار، خواهر عرفانی با هنرمند	۳۶۱
۱۰۲	کوره‌های ماه و خورشید، نمایانگر پیوند، وحدت	۳۲۱	۱۱۹	کیمیاگران در حال کار. خورشید طلا را می‌آورد	۳۶۴
۱۰۳	چهار مرحله کیمیاگری، چهار عنصر روی گوی	۳۲۴	۱۲۰	ساتورن یا مرکوریوس پسر در حتم	۳۷۰
۱۰۴	سیاهی (نیگرو): کسوف مرکوریوس پیر	۳۲۵	۱۲۱	خدا هنرمند را هدایت می‌کند	۳۸۱
۱۰۵	نر- ماده تاجدار نمایانگر اتحاد شاه و ملکه، در میان درختان خورشید و ماه	۳۲۶	۱۲۲	تعمق کیمیاگر در مرحله آغازین سیاهی	۳۸۴
۱۰۶	آدم نخستین به صورت جان جهان	۳۲۹	۱۲۳	روح مرکوریال ماده اولیه بصورت سمندر در آتش	۳۸۶
۱۰۷	کوره کیمیاگری	۳۳۲	۱۲۴	هرمس، جان بالدار را احضار می‌کند	۳۸۷
۱۰۸	مرکوریوس در جام	۳۳۳	۱۲۵	هنرمند با کتاب و محراب. مزرعه ذرت: پیوند خورشید و ماه	۳۹۴
۱۰۹	دوازده عمل کیمیاگری در غالب درخت فلسفی	۳۳۸	۱۲۶	سلسله مراحل فرایند کیمیاگری	۳۹۵
۱۱۰	نر- ماده	۳۳۹	۱۲۷	کیمیاگران مشغول کار	۴۰۰
۱۱۱	کیمیاگران در حال کار	۳۴۰	۱۲۸	سه هنرمند در کتابخانه	۴۰۳
۱۱۲	مرکوریوس بصورت خورشید- ماه نر- ماده	۳۴۳	۱۲۹	آزمایشگاه و نمازخانه	۴۰۴
۱۱۳	شش روز آفرینش	۳۴۷	۱۳۰	اوروبوروس (ازدهای دم خوار)	۴۰۶
۱۱۴	دگرگونی مرکوریوس در آتش	۳۴۸	۱۳۱	مرکوریوس بصورت عصای چاوش	۴۰۸
۱۱۵	هرمس تریس مژستوس	۳۴۹	۱۳۲	مرکوریوس رسوخ کننده	۴۱۱
۱۱۶	ارواح شخصیت یافته از ماده اولیه گداخته می‌گیرند	۳۵۲	۱۳۳	زندانیان جهان زیرین	۴۱۲
			۱۳۴	ساتورن فرزندان خود را می‌خورد	۴۱۴

صفحه	عنوان	تصاویر	صفحه	عنوان	تصاویر
۴۶۰	کشتن شهریار	۱۴۹	۱۳۵	هنرمند در حال بیرون آوردن	
۴۶۱	یونس در شکم ماهی	۱۵۰		آدمک، پسر فلاسفه از	
۴۶۲	گرگ به صورت ماده نخستین	۱۵۱	۴۱۵	درون ظرف هرمتیک	
۴۶۴	یونس در شکم ماهی	۱۵۲	۴۱۷	شهریار با شش سیاره.	۱۳۶
	رستاخیز: سامسون، مسیح.	۱۵۳		آسیاب نان عشای ربّانی. کلمه	۱۳۷
۴۶۵	یونس			بصورت طومار، مسیح	
	کبوتر به صورت روح از آغوش	۱۵۴	۴۲۱	خردسال	
۴۶۶	فیزیس آزاد شده است		۴۲۴	اتحاد آب و آتش	۱۳۸
	تثلیث کیمیاگری: شهریار،	۱۵۵		مادهٔ اولیهٔ بصورت ساتورن	۱۳۹
۴۶۷	پسرش با هرمس در میان		۴۳۵	در حال بلعیدن فرزندانش	
	تثلیث مسیحی با روح القدس	۱۵۶	۴۳۶	اضداد لجام گسیخته دربی نظمی	۱۴۰
۴۶۹	به صورت مرد بالدار			زمین بصورت مادهٔ اولیهٔ پسر	۱۴۱
۴۷۰	آفتاب به صورت مظهر پروردگار	۱۵۷	۴۴۱	فلاسفه را شیر می‌دهد	
۴۷۱	مسیح به صورت منجی جانها	۱۵۸		مرکوریوس بر کُرّه. عصای	۱۴۲
۴۷۲	الوهیت نر ماده	۱۵۹		چاووش و شاخهای	
۴۷۳	سه جوان در تون آتش	۱۶۰	۴۴۷	فراوانی نمایانگر هدایای او	
۴۷۴	سه گانه به صورت واحد	۱۶۱		شهریار مارینوس. قالب تازه	۱۴۳
۴۷۷	درخت مرجان در دریا	۱۶۲	۴۵۰	شده اویاگوی	
	اژدها پس از نوشیدن زهر آتّه	۱۶۳		شهریار به صورت مادهٔ اولیهٔ پسر	۱۴۴
۴۷۸	ژازون را استفرغ می‌کند		۴۵۳	خود را می‌بلعد	
۴۷۹	درخت فلاسفه	۱۶۴	۴۵۴	شیر سبز خورشید را می‌بلعد	۱۴۵
۴۸۰	اژدها و درخت	۱۶۵		سفر شبانهٔ دریایی - یوسف در	۱۴۶
	درخت مناسک مذهبی و افعی	۱۶۶		چاه، مسیح در تابوت.	
۴۸۱	بین مایاها		۴۵۵	یونس در دهان ماهی	
	فرود آمدن روح القدس	۱۶۷		هرکول در سفر دریایی شبانه در	۱۴۷
۴۸۳	به صورت زبانهای مختلف		۴۵۷	زورق آفتاب	
	چهار بخش صلیب در	۱۶۸		یونس از شکم ماهی بیرون	۱۴۸
۴۸۵	منطقة البروج		۴۵۹	م، آید.	

فهرست تصاویر ۱۳

تصاویر	عنوان	صفحه	تصاویر	عنوان	صفحه
۱۶۹	گل سفید و سرخ، محصول نهایی دگرگونی پادشاه و ملکه	۴۸۹	۱۸۵	ایزد بادها به صورت حامی توازن	۵۳۰
۱۷۰	گوگرد به صورت خورشید، مرکوریوس به صورت ماه	۴۹۰	۱۸۶	تثلیث به صورت سه سر	۵۳۱
۱۷۱	روی رود آب جاویدان	۴۹۰	۱۸۷	موسی آب را از صخره خارج می کند	۵۳۳
۱۷۲	آفریدگار عالم خُرد و کلان در قالب بشری	۴۹۶	۱۸۸	تمثیل دگرگونی هرمتیک	۵۳۸
۱۷۳	مسیح در میان چهار رودخانه بهشت	۵۰۳	۱۸۹	تکمیل فرایند کیمیاگری . هرمس به صورت انسان نخستین با هنرمند و خواب عرفانی	۵۴۰
۱۷۴	غاز یا قوی هرمسی	۵۰۴	۱۹۰	هنرمند به صورت کشیش . زمین در حال ششیر دادن	۵۴۲
۱۷۵	نرماده روی گوی بالدار هیولای روز ازل	۵۰۸	۱۹۱	مرکوریوس خردسال	۵۴۲
۱۷۶	عقاب و قو به صورت روح . ساتورن	۵۰۹	۱۹۲	افعی مصلوب مرکوری، افعی برنجین موسی	۵۴۶
۱۷۷	حکمت به صورت مادر خردمندان	۵۱۶	۱۹۳	حمام فلاسفه	۵۴۹
۱۷۸	لوح الفت مقدس با هفت ماهی	۵۱۸	۱۹۴	زنگی به صورت سیاهی (نیگردو)	۵۵۰
۱۷۹ و ۱۸۰	افعی گنوسی با تاج هفت شاخه، شیر با سر افعی ده شاخه	۵۲۰	۱۹۵	تصویر ماه	۵۵۳
۱۸۱	ربت النوع تقدیر به صورت افعی هفت سر	۵۲۱	۱۹۶	درخت فلسفی	۵۵۶
۱۸۲	هلیوس در ارايه چهار اسبه	۵۲۲	۱۹۷	دگرگونی جسم به صورت تاجگذاری مریم عذراء	۵۶۰
۱۸۳	عروج ایلیای نبی	۵۲۴	۱۹۸	داروی عشق	۵۶۲
۱۸۴	کره بالدار به مثابه محصول نهایی کار و بازتاب آن در چشمه حیات	۵۲۶	۱۹۹	پیوند به صورت هیولای عجیب	۵۶۳
			۲۰۰	شهریار پردار	۵۶۴
			۲۰۱	عقاب به عنوان نماد روح	۵۶۵
			۲۰۲	طاوس از انبیا برمی خیزد	۵۶۷
			۲۰۳	اعتلای جسم به صورت تاجگذاری مریم عذراء	۵۷۰
				تربیع مسیحی	۵۷۱

۱۴ روان‌شناسی و کیمیاگری

صفحه	عنوان	تصاویر	صفحه	عنوان	تصاویر
	هارپو اکراتس در احاطهٔ	۲۲۳	۲۰۴	مسیح برخاسته به صورت مظهر	
۶۱۴	اورو بروس		۵۷۲	پسر فلاسفه	
۶۱۵	تکشاخ دریایی	۲۲۴	۵۸۱	تربیع کیمیاگری	۲۰۵
۶۱۶	ویشنو به صورت ماهی	۲۲۵	۵۸۴	محتویات جام هرمتیس	۲۰۶
	هیولای افسانه‌ای حاوی تودهٔ	۲۲۶	۵۸۵	هنرمند با خواهر عرفانی در حال کار	۲۰۷
۶۱۹	درهم			افعی برنجین موسی بر صلیب:	۲۰۸
۶۲۷	تکشاخ و شیر	۲۲۷	۵۸۸	افعی مرکوری	
	تکشاخ تولد کنفسیوس را خبر	۲۲۸	۵۸۹	تکشاخ	۲۰۹
۶۲۸	می‌دهد			گوزن و تکشاخ نمایانگر جان و	۲۱۰
	چ ایی لیز: (تکشاخ) مرگ	۲۲۹	۵۹۱	روح	
۶۲۹	کنفسیوس را خبر می‌دهد		۵۹۳	باکره و تکشاخ	۲۱۱
	پاپ با تکشاخ به عنوان مظهر	۲۳۰	۵۹۵	کشتن تکشاخ در آغوش باکره	۲۱۲
۶۳۲	روح القدس		۵۹۶	نشان تکشاخ	۲۱۳
۶۳۳	تکشاخ قمری	۲۳۱	۵۹۸	اعتلای آریستو	۲۱۴
	نمای زیور کامپون از شاخ نهنگ	۲۳۲		مریم عذراء با تکشاخ در باغ	۲۱۵
۶۳۵	دریای شمال		۵۹۹	محصور	
۶۳۶	ماندالای تکشاخ و درخت زندگی	۲۳۳		ماندالا با چهار مدال تزئینی	۲۱۶
۶۳۸	تکشاخ و بازتابش	۲۳۴		گوزن، شیر، شیردال و	
	عقاب دو سر با تاجهای پاپ و	۲۳۵	۶۰۰	تکشاخ	
	امپراطور نمایانگر سلطنت		۶۰۱	باکره و تکشاخ	۲۱۷
۶۴۰	دو دنیا		۶۰۳	خلقت حوا	۲۱۸
۶۴۳	مادهٔ اولیه به صورت اژدها	۲۳۶	۶۰۴	تکشاخ وحشی	۲۱۹
	هنرمند و خواهر عرفانی در پایان	۲۳۷	۶۰۷	مرد وحشی سوار بر تکشاخ	۲۲۰
۶۵۲	کار			هفت مرحلهٔ فرایند کیمیاگری	۲۲۱
۶۵۳	سیمرخ به صورت مظهر رستاخیز	۲۳۸	۶۱۰	به صورت واحد	
			۶۱۱	پاکدامنی - فتوحات پترارک	۲۲۲

پیشگفتاری بر نسخه انگلیسی

شاید مختصر توضیحی برای خواننده ای که با کار من اندکی آشناست و یا هیچ آشنا نیست مفید باشد. تقریباً سی و پنج سال پیش با کمال تعجب متوجه شدم که مردان و زنان اروپایی و آمریکایی که برای مشاوره روانی نزد من می آیند در رؤیاها و خیالپردازیهای خود نمادهایی را پدید می آورند که با رمز و رازهای مذهبی باستانی، اساطیری، قصه های عامیانه، قصه های پریان همانند و بلکه یکی است و نهایتاً مبتنی بر قاعده پردازی رمز آیینهایی از قبیل کیمیاگری است. بعلاوه تجربه نشان می داد که این نمادها، نیرو و حیات تازه ای را همراه خود برای این اشخاص به ارمغان می آورند.

با مقایسه و تحلیل طولانی و دقیق این تراوشهای ناخود آگاه فرض را بر آن نهادم که یک «ناخود آگاه جمعی» وجود دارد، منشأیی از نیرو و بصیرتی که از دورترین ایام شناخته شده، در آدمی و به واسطه آدمی عمل کرده است.

در مطالعه حاضر که در زمینه کیمیاگری است، نمونه خاصی از شکل گیری نماد را که در طول هفده قرن گسترش یافته، برگرفته ام و آن را مورد آزمایش دقیق قرار داده ام و در عین حال به سلسله رویاهایی مربوط ساخته ام که یک اروپایی متجدد بدون نظارت مستقیم من و بدون اطلاع از معنای احتمالی نمادهایی که در رؤیاها ظاهر می شوند، یادداشت کرده است. به واسطه چنین مقایسه دقیق (و وسیعی) است که امکان دارد نظریه وجود ناخود آگاه جمعی - وجود فعالیتی در روان انسان که جهت نیل به رشد روحی هر فرد انسانی می کوشد - از لحاظ علمی ثابت شود.

[بدون تاریخ]

ک. گ. یونگ

از یادداشت ناشر [انگلیسی] بر چاپ اول

بنا به خواستهٔ پروفیسور یونگ، از میان مجموعه آثار ایشان، مجلد *Psychologie Sund Alchemie* (زوریخ، ۱۹۲۲، چاپ دوم، تجدید نظر ۱۹۵۲)، با جزئی تغییر [از آلمانی به انگلیسی] ترجمه شده است. آن مجلد مبتنی بر دو سخنرانی تحت عنوان *Trausymbole des Individuations Prozesses*، منتشره در سالنامه اورانوس ۱۹۳۵ (زوریخ، ۱۹۳۶) و *Die Erlosungsvorstellungen in der Alchemie*، منتشره سالنامه اورانوس ۱۹۳۶ (زوریخ، ۱۹۳۷) بود که در پیشگفتار پروفیسور یونگ از آنها نام برده شده است.

قبلاً این دو سخنرانی تحت عناوین «نمادهای رؤیا در فرایند فردیت» *Dream Symbols The Process of Individuation* و «تصور رستگاری در کیمیاگری» *The Idea of Redemption in Alchemy*، توسط استانی دل ترجمه و در «یکپارچگی شخصیت» *The Integration of the Personality*، چاپ شده بود. سپس پروفیسور یونگ به طور قابل ملاحظه‌ای آنها را بسط داد و در مقدمه‌ای که بر آن افزود موضع خود را خصوصاً در مورد مذهب مشخص نمود. این سه بخش همراه با یک بخش پایانی، مجلد سوئیس را تشکیل می‌دهد.

محافل بسیاری بی‌صبرانه منتظر ترجمه‌ای بودند که اینک عرضه می‌شود، زیرا این کتاب یکی از مهمترین آثار یونگ است و از این بابت می‌توان آن را با روانشناسی ناخودآگاه، *Psychology of the Unconscious* و «نمونه‌های روانشناختی» *Psychological Types* مقایسه کرد. شاید بتوان گفت مطالب کتاب حاضر محور آخرین اثر یونگ را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل با آن که «روانشناسی و کیمیاگری» اولین مجلد را از مجموعه آثار او نیست، قبل از سایر آنها چاپ شده است.

یادداشت ناشر [انگلیسی] بر چاپ دوم

ملاحظات فنی در چاپ دوم مجلد دوازدهم ایجاد نظم و ترتیب جدیدی را در متن ایجاب نمود و این نیز به نوبه خود امکان اصلاحات متعددی را فراهم آورد. در ترجمه کتاب تجدیدنظر کلی صورت گرفت و مطابق با چاپ دوم نسخه سویس (۱۹۵۲) اصلاح شد و مطالبی بر آن افزوده شد. کتابشناسی و مآخذ پانوشتها، بویژه مطابق با آثار بعدی مؤلف، منتشره به زبان انگلیسی، تصحیح و تجدید شد. صفحات بناچار تغییر یافت و یک فهرست کاملاً جدید تهیه شد. بسیاری از اصلاحاتی که در ترجمه مآخذ کتابشناسی از لاتین انجام گرفته است به عهده مرحوم آ. اس. ب. گلاور بوده است. تمامی تصاویر از روی عکسهای جدید چاپ شده و به همین دلیل گهگاه در مورد مآخذ آنها اصلاحاتی شده است. ناشران از بابت تهیه عکسها مرهون کمکهای بی دریغ خانم آنی یلا یافه، خانم دکتر یولاند یاکوبی و دکتر رودلف میشل و مساعدتهای کلی خانم ب. ال. حانوم هال در امور مربوط به چاپ می باشند.

پس از درگذشت مؤلف در سال ۱۹۶۱، پیش نویس پیشگفتاری بر نسخه انگلیسی که به زبان انگلیسی بود در میان اوراق مؤلف پیدا و بر این مجلد افزوده شد. ناشران اجازه انتشار این کتاب را مرهون خانم ماریان نیوس یونگ هستند که در آن زمان وکیل ورثه کارل گوستاو یونگ بود.

پیشگفتاری بر نسخه سوئیس

مجلد حاضر حاوی دو مطلب عمده است که در سخنرانی کنگره اِرانوس ایراد شد. این دو مطلب نخست در سالنامه اِرانوس ۱۹۳۵، ۱۹۳۶ انتشار یافت. حجم نسخه حاضر به علت افزودن مطالب تازه و ارائه کامل اسناد و مدارک به یک برابر ونیم افزایش یافته است.

این متن به جهات خاصی اصلاح شد و بخشی از آن مجدداً تنظیم گردید. مطلب جدید دیگر، گنجینه تصاویری است که اکثر آنها به علت تعلق تصاویر ذهنی نمادین به ذات فکری کیمیاگران، در این کتاب آمده است. کیمیاگر آن چیزی را که در کلام مکتوب فقط به طور ناقص می توانست بیان کند و با اصلاً نمی توانست، در تصاویر ذهنی خود خلاصه می کرد و این تصاویر غریب، اغلب گویاتر از مفاهیم فلسفی نارسای او می باشند. از نظر متخصصان از لحاظ مفهوم و شکل، میان این تصاویر ذهنی و آنچه بیماران تحت درمان روانی بدید می آورند، تشابه تکان دهنده ای وجود دارد، گرچه من در این جا عمیقاً به تشریح آن نپرداخته ام.

من از لحاظ کمکهای فلسفی در ترجمه متون زازیموس که هم تحریف شده و هم از بابت تفسیر و بحث بسیار دشوار است مرهون دکتر ام. ال. فُن فرانتز هستم. ضمناً از خانم آر. شارف که مرا از افسانه «اگ و تکشاخ» در ادبیات مبتنی بر نورات مطلع کرد و نیز از خانم فراب - کاپیتن که نسخه هایی از تصاویر کیمیاگری را تهیه نمود تشکر می کنم و نهایتاً سپاس صمیمانه خود را تقدیم دکتر ای. یاکوبی می دارم که این تصاویر را انتخاب و تنظیم کرد و بر چاپ آنها نظارت دقیق نمود.

کوسناخت، ژانویه ۱۹۴۳

ک. ک. یونگ

راهنمای تصاویر

مآخذ تصاویر:

- ۱ - کتابهای نادر، MSS، و سایر آثار موجود در کلکسیون مؤلف در کوشناخت با اجازه مهربانانه آقای فرانز یونگ تکثیر و با نظارت خانم آنی یلایافه عکسبرداری شده و مشخص است به «C.G.J.»
- ۲ - کتابهای نادر در کلکسیون سابق آقای پل ملون با اجازه مهربانانه ایشان و کتابخانه دانشگاه ییل که این کلکسیون تحت عنوان کلکسیون پل ملون در باب «کیمیاگری و علم غیب» به آن اهدا شده، تکثیر و توسط کتابخانه دانشگاه ییل عکسبرداری شده مشخص است به «M.C.A.O.»
- ۳ - تصاویر کلکسیونهای شخصی، بخصوص کلکسیون دکتر یولاند یاکوبی، زوریخ، و کلکسیون انستیتو ک. گ. یونگ، زوریخ (مشخص است به «Inst»).
- ۴ - کتابهای MSS و سایر آثار موجود در موزه ها، کتابخانه ها و آرشیوهای مختلف و غیره، به نحوی که ذکر شد، توسط انستیتو (یونگ) عکسبرداری شده، و در غیر این صورت مشخص شده است. آژانسهای عکاسی تجاری نیز مشخص شده اند.
- ۵ - Rascher Verlag زوریخ در محدود مواردی کلیشه هایی را که در چاپهای قبلی مورد استفاده واقع شده بود در اختیار ما قرار داد.



نصویر ۱ - آفریدگار به صورت فرمانروای جهان سه لایه و چهار لایه با آب و آتش به صورت همتای آسمان - «Liber patris sapientiae» Theatrum chemicum Britannicum (1652)

بخش اول

مقدمه ای بر مسایل مذهبی و روانشناختی کیمیاگری

Calamum quassatum non conteret,

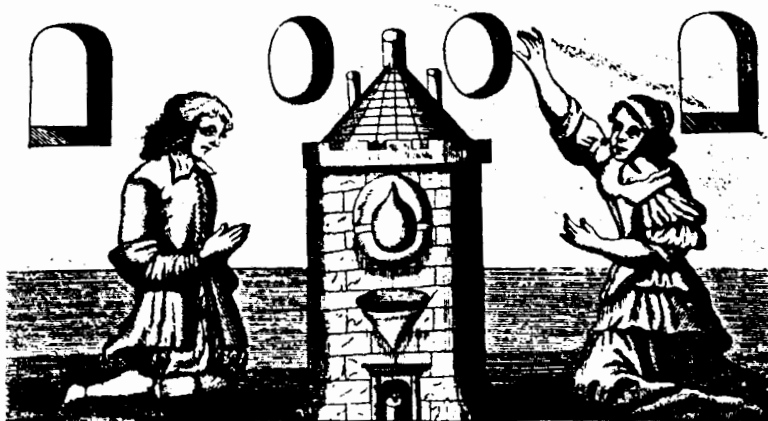
et linum fumigans non exstinguet...

نی زخمی را نخواهد شکست

و فتیلۀ ضعیف را خاموش نخواهد کرد...

کتاب اشعیای نبی باب ۴۲ آیه ۳... (غیر رسمی).

@BOOKNASIM



نصویر ۲ - دو کیمیاگر کنار کوره نشسته اند و دعا می‌کنند تا از پروردگار برکت گیرند - Mutus

liber(1702)

برای خواننده‌ای که با روانشناسی تحلیلی آشناست در خصوص مطالعه زیر نیازی به تفاسیر مقدماتی نیست. لیکن برای خواننده‌ای که از علاقه حرفه‌ای بی بهره است و بدون آمادگی به سراغ این کتاب می‌آید، شاید نوعی پیشگفتار لازم باشد. مفاهیم کیمیاگری و فرایند تفرد مطالبی است ظاهراً آن قدر از هم دور که قوه مخیله در بدو امر تصور وجود ارتباطی میان آن دو را ناممکن می‌یابد. من باید برای چنین خواننده‌ای توضیحاتی بدهم، خصوصاً آن که پس از انتشار سخنرانیهای اخیرم یکی دو مورد مرا متوجه سردرگمی خاص منتقدانم کرده است.

چیزی را که باید راجع به طبیعت روان انسان مطرح کنم اصولاً مبتنی بر مشاهداتم از مردم است. اعتراض شده است که این مشاهدات، مربوط به تجاربی است که یا ناشناخته‌اند و یا دشوار به دست می‌آیند. واقعیت قابل

ملاحظه ای که بارها و بارها با آن مواجه می‌شویم آن است که همه، حتی ناواردترین اشخاص هم خیال می‌کنند همه چیز را راجع به روانشناسی می‌دانند، چنان که گویی روان‌چیزی است که قابل فهم عمومی است. لیکن کسی که روان آدمی را واقعاً می‌شناسد، با این گفته من که روان یکی از تاریکترین و اسرارآمیزترین حوزه‌های تجربه ماست موافقت خواهد کرد. چیزی را که می‌توان در این حوزه آموخت نهایت ندارد. تقریباً روزی نمی‌گذرد که من در کارم با چیزی تازه و غیر مترقبه مواجه‌نشوم. راست است، تجربیات من معمولی و مبتنی بر ظاهر زندگی نیست. مع هذا این تجارب برای هر روانشناسی که در این رشته خاص کار می‌کند قابل حصول است. از این رو، کمترین چیزی که می‌توان گفت آن است که بی‌اطلاعی از تجربیاتی را که من ارائه می‌دهم وسیله تهمت زدن به من قرار دادن شرط عقل نیست. من خود را مسؤول کمبود اطلاعات عامه مردم از روانشناسی نمی‌دانم.

در فرایند تحلیلی، یعنی در بحث جدلی میان ضمیر آگاه و ناخود آگاه، رشد و یا پیشرفتی به سوی هدف و یا فرجامی وجود دارد که سالیان درازی است که طبیعت گیج‌کننده آن توجه مرا جلب کرده است. معالجه روانی ممکن است در هر مرحله‌ای از پیشرفت به فرجامی برسد بی آن که انسان همیشه و حتماً احساس کند که به مقصدی رسیده است. امکان دارد که نتایجی مشخص و موقت به دست آید:

- ۱ - پس از شنیدن اندرزی مفید ۲ - پس از اعترافی نسبتاً کامل، اما مؤثر
- ۳ - پس از تشخیص محتوایی ناخود آگاه لیکن مهم که پی بردن به آن، به زندگی و فعالیت انسان انگیزه‌ای جدید می‌بخشد
- ۴ - پس از گسستن پرزحمت از ضمیر ایام کودکی
- ۵ - پس از پیدا کردن راه و روش معقول و جدید سازگاری با شرایط و محیط احتمالاً دشوار و غیر عادی
- ۶ - پس از ناپدید شدن علائم دردناک بیماری
- ۷ - پس از نوعی دگرگونی مثبت فرصتها
- از قبیل امتحان، نامزدی، ازدواج، طلاق، تغییر شغل و غیره
- ۸ - پس از یافتن

راه بازگشت به معبد و محرابی که آدم قبلاً به آن تعلق داشته است و یا پس از تغییر دین، و بالاخره ۹ - پس از آغاز به ساختن و پرداختن نوعی فلسفه عملی حیات («فلسفه» به معنای کلاسیک کلمه).

با آن که این فهرست گنجایش قبول تغییرات و اضافات زیاد دیگری را نیز دارد، قاعده‌تاً باید مبین آن شرایط اصلی باشد که فرایند تحلیلی یا روان درمانی در آن به پایانی موقت و یا گاه حتی قطعی می‌رسد. مع هذا تجربه حاکی از آن است که برای تعداد نسبتاً زیادی از بیماران، اتمام ظاهری کار با پزشک ابداً دلیل بر پایان گرفتن فرایند تحلیلی نیست. زیرا اغلب چنین پیش می‌آید که بحث جدلی با ناخود آگاه باز هم ادامه می‌یابد و عیناً مسیر کسانی را دنبال می‌کند که کار خود را با پزشک کنار نگذارده‌اند. گاهی، انسان بعد از چند سال، با این گونه بیماران مواجه می‌شود و اغلب در مورد نتیجه پیشرفت آنان، مطالب واقعاً فوق العاده‌ای می‌شنود. تجاربی از این گونه بود که اول بار عقیده مرا در این خصوص تأیید کرد که در روان‌فرایندی وجود دارد که مقصدش را مستقل از عوامل خارجی می‌جوید، و بدین ترتیب نگرانی مرا از بابت آن که شاید خود من تنها علت یک فرایند غیر واقعی - و شاید غیر طبیعی - در روان بیمار هستم بر طرف ساخت. به طور کلی این نگرانی بی‌جا نبود زیرا هیچ‌یک از مباحث مبتنی بر نه مقوله مذکور در فوق - نه حتی تغییر دین و یا از میان رفتن علائم روان رنجوری - نمی‌تواند بیماران خاصی را به کنار نهادن کار تحلیلیشان وادار کند. به سبب چنین مواردی بود که بالاخره متقاعد شدم، معالجه روان رنجوری مسأله‌ای را به وجود می‌آورد که مافوق ملاحظات صرفاً پزشکی است و دانش پزشکی نمی‌تواند امیدوار باشد که به تنهایی از عهده آنها برآید.

با آن که از نخستین روزهای تحلیل روانی، با تعبیر شبه زیست‌شناسی آن روزها، و ناچیز شمردن کل فرایند رشد روانی قریب نیم قرن می‌گذرد، لیکن خاطره‌ها جان سختند و مردم هنوز می‌خواهند یک تحلیل طولانی را به

عنوان دست آویزی برای «گریز از زندگی»، «انتقال عواطف حل نشده»، «خود انگیزی جنسی» و تعبیرات ناخوشایند دیگری از این گونه توصیف کنند. لیکن از آنجا که هر چیزی دو جنبه دارد، محکوم کردن این به اصطلاح «دست آویز» به عنوان چیزی منفی نسبت به زندگی فقط در صورتی درست است که بتوان نشان داد دارای هیچ چیز مثبتی نیست. بی صبری قابل درکی که پزشک احساس می‌کند، به خودی خود چیزی را ثابت نمی‌کند. علم جدید، تنها از طریق پژوهشهای بی اندازه بردبارانه توانسته از طبیعت روان معرفتی عمیقتر به دست آورد و اگر برخی نتایج درمانی غیر منتظره به دست آمده حاصل پشتکار توأم با فداکاری پزشک بوده است. قضاوتهای منفی غیر قابل توجیه و گاه مضر به آسانی پیش می‌آید، و بعلاوه ایجاد شبهه می‌کند که شاید صرفاً پوششی بر نادانی است، و گرنه تلاشی است برای گریختن از قبول مسؤولیت در قبال یک تحلیل دقیق. از آنجا که کار تحلیلی دیر یا زود باید در سطحی پیراسته از تظاهرات بشری به گفتگویی اساسی بین «من» و «تو» و «تو» و «من» برسد، محتمل و بلکه حتمی است که نه تنها بیمار بلکه پزشک نیز به همان اندازه، خود را گرفتار این وضع ببیند. هیچ کس بدون صدمه دیدن در نقطه ای آسیب پذیر، نمی‌تواند به آتش یا زهر دست بزند، از این رو هیچ پزشک واقعی خارج از کار خود نیست بلکه همواره غرق آن است.

این چیزی که «دست آویز» خوانده می‌شود ممکن است برای طرفین چیزی ناخواسته، ادراک ناپذیر و حتی بی دوام باشد، بی آن که الزاماً نسبت به زندگی منفی باشد. برعکس، ممکن است این «دست آویز» مثبت باشد و با آن که ظاهراً مانعی غیر قابل عبور می‌سازد، صرفاً به همین دلیل موقعیت بی نظیری را نشان دهد که مستلزم حداکثر تلاش است و از این رو قوای انسان را به طور کامل طلب می‌کند. در حقیقت می‌توان گفت که وقتی بیمار ناخودآگاهانه و بدون کجروی، برای مساله ای کاملاً لاینحل، راه حلی را می‌جوید، هنر و فن پزشک به بهترین وجه کمک می‌کند تا او را به آن سمت

سوق دهد. یکی از کیمیاگران قدیم می‌گوید، «هنر، محتاج کل وجود انسان است!» «*Ars totum requirit hominem*» درست همین انسان کامل (هوموتوتوس) است که ما در جستجویش هستیم. زحمات پزشکی و نیز به همان اندازه تلاش بیمار متوجه آن انسان «کامل» پنهان و هنوز جلوه نکرده است که همان انسان والا و انسان آینده است. لیکن، بدبختانه راه درست به سوی تمامیت از کوره راه‌های پرماجرا و واگردهای خطا ساخته شده است. این، راهی دراز (*longissima via*) و نه راست بلکه مارپیچ است. راهی است که به شیوه کادوکئوس^۱ اضداد را به هم پیوند می‌دهد، راهی که پیچ و خمهایش هراس انگیز است. در این راه دراز است که با تجربیاتی مواجه می‌شویم که می‌گویند «دست نیافتنی» است. دست نیافتنی است چون دست یافتن به آنها برایمان به قیمت تلاشی سخت تمام می‌شود. این تجارب درست مستلزم همان چیزی است که از آن می‌ترسیم و آن یعنی «تمامیت» که این همه راجع به آن داد سخن می‌دهیم و فرضیه پردازیهایی بی‌پایان می‌کنیم؛ گرچه در زندگی واقعی سخت از آن احتراز می‌جوئیم.^۲ همیشه، رفتن به سراغ «روانشناسی قسمت بندی شده» مطلوبتر است، جایی که لانه دست چپ نمی‌داند در لانه دست راست چه می‌گذرد.

بنظر من نمی‌توان ناخودآگاهی و ناتوانی فرد را کاملاً مسبب این چیزها دانست: این چیزها به آموزش کلی روانی اروپائیه‌ها مربوط است. این آموزش نه فقط در خور توجه ادیان حاکم است، که متعلق به طبیعت خود

۱ - caduceus، عصای هرمس که سرش دو بال دارد و دو مار به دور آن پیچیده اند که

سرهايشان به هم می‌رسد. این عصا نماد خرد، درمان و حاصلخیزی بود.

۲ - این که یک روحانی پروتستان که راجع به فن موعظه می‌نویسد، جرأت کرده از

واعظ طلب تمامیت اخلاقی کند، کمترین ارزشی ندارد. او با اشاره به روانشناسی من، به بحث

خود مایه می‌بخشد. رک: Händler, Die Predigt.

آنهاست، زیرا دین به علت آن که به انسان بیرونی و درونی به یک اندازه ارتباط می‌یابد، بر تمام نظامهای عقلایی مزیت دارد. اگر بخواهیم برای کمبودهای خودمان عذری پیدا کنیم می‌توانیم مسیحیت را متهم به رکود کنیم، لیکن من نمی‌خواهم مرتکب چنین خطائی شوم که دین را به خاطر چیزی که اصولاً مربوط به بی‌کفایتی فرد است، سرزنش کنم. بدین سبب از عمیقترین و عالیترین ادراک از مسیحیت حرف نمی‌زنم، بلکه از ظواهر آن و سوءتفاهم مصیبت باری سخن می‌گویم که همه می‌توانند آن را ببینند. امر به تقلید از مسیح (imitatio Christi) بر این مبنا که «ما باید به دنبال کمال مطلوب باشیم و بکوشیم تا شبیه آن شویم»، قاعدتاً می‌بایست ترقی و تعالی انسان درونی را موجب می‌شد؛ لیکن در واقعیت، کمال مطلوب توسط مؤمنان قشری و مقید به آداب و رسوم ظاهری، به صورت بتی خارجی برای پرستش در آمده است، و دقیقاً همین حرمت نهادن به این بت است که مانع رسیدن آن به اعماق روان می‌شود، و نمی‌گذارد روان تمامیتی هماهنگ با کمال مطلوب بیابد. به همین دلیل واسطه الهی به صورت یک تصویر، در خارج قرار گرفته در حالی که فرد در عمیقترین بخش وجود خود ناقص و دست نخورده باقی مانده است. در واقع مسیح می‌تواند حتی تا حد باز نمود زخمهایش^۳ مورد تقلید قرار گیرد، بی آن که مقلد به جایی نزدیک به کمال مطلوب و یا معنای آن برسد. چه، مسأله تقلید نیست که آدم را تغییر نیافته نگاه می‌دارد و از او چیزی صرفاً مصنوعی می‌سازد، بلکه مسأله، درک کمال مطلوب - ان شاءالله - توسط خود آدم - در زندگی فردی است. مع هذا نباید فراموش کنیم که حتی

۳ - stigmatization، در مفهوم مسیحی بروز زخمهای مسیح مصلوب بر دست‌ها، پاها، پهلوی (نزدیک قلب) و گاه سر و شانه‌های معدودی از مسیحیان خصوصاً عارفان مسیحی است. فرانسیس قدیس (قرن سیزدهم) نخستین فرد شناخته شده‌ای است که زخمها بر اعضای بدن او ظاهر شد - م.

تقلید غلط نیز گاه ممکن است تلاش اخلاقی شدیدی را ایجاب کند که فواید تسلیم محض به ارزشی والا را دارد، گرچه شاید هدف نهایی هرگز حاصل نشود و این ارزش، سطحی جلوه کند. ممکن است آدم در اثر این تلاش کامل، برای لحظه‌ای تمامیت خود را همراه با احساس فیض الهی که همیشه مشخصه این تجربه است ببیند.

تصور غلط از تقلید صرفاً ظاهری از مسیح، بیشتر به سبب تعصب خاص اروپاییها که طرز تفکر غربی را از شرقی متمایز می‌کند، بدتر شده است. غربی اسیر «ده هزار چیز»^۴ است. او فقط جزئیات را می‌بیند و «اسیر من» و «اسیر محسوسات» و بی‌خبر از ریشه عمیق همه هستی است. از طرف دیگر، انسان شرقی، دنیای جزئیات و حتی «من» خودش را همچون یک رؤیا تجربه می‌کند. او اصلاً در «زمینی» ریشه دارد که او را بشدت مجذوب می‌کند و روابطش را با دنیا آن قدر نسبی می‌سازد که غالباً برای ما ادراک پذیر نیست. طرز تفکر غربی با تأکیدی که بر این بت دارد متمایل به آن است که کمال مطلوب - مسیح - را در وجه خارجی آن محدود کند و از این رو رابطه اسرارآمیز آن را با انسان درونی از بین می‌برد. مثلاً همین تعصب است که مفسران پروتستان انجیل را وادار می‌کند تا εἰς τὸν οὐρανόν را (که به ملکوت خدا اشاره دارد)، به جای «در درون شما» به صورت «در میان شما» تفسیر کنند. من نمی‌خواهم چیزی راجع به صحت طرز تفکر غربی بگویم: ما به حد کفایت به صحت آن معتقدیم. لیکن اگر بکوشیم تا به ادراکی واقعی از مردم شرق دست یابیم - چنان که روانشناس را باید - پیراستن برخی شبهه‌ها را از خود دشوار خواهیم یافت. کسی که می‌تواند این مسأله را با وجدان خود وفق دهد آزاد است تا آن طور که می‌خواهد در مورد آن تصمیم گیرد، گرچه

۴ - ده هزار چیز یعنی دنیای ظاهری محسوس که از اتحاد آسمان و زمین K un و

Chien به وجود آمده است - م.

ممکن است ناخودآگاهانه خودش را در حد یک قاضی جهانی بالا ببرد. من شخصاً نعمت پرارزش شک و تردید را به این دلیل ترجیح می‌دهم که بکارت چیزها را دور از چشم ما مورد تجاوز قرار نمی‌دهد. مسیح، آن کمال مطلوب، گناهان جهان را به گردن گرفت. اما اگر کمال مطلوب کاملاً در بیرون باشد، پس گناهان فرد نیز در بیرون است و در نتیجه فرد، از همیشه ناقصتر است، چه سوء تفاهم ظاهری براحتی او را قادر می‌سازد تا واقعاً «گناهان خود را به گردن مسیح» اندازد و بدین طریق از عمیق‌ترین مسؤولیتهای خود بگریزد - و این مغایر روح مسیحیت است. این گونه قشری‌گری و سهل‌انگاری، نه تنها یکی از علل اصلی اصلاحات مذهبی^۵ بود، بلکه در ساختار مذهب پروتستان هم باقی ماند. اگر ارزش اعلیٰ (مسیح) ونفی اعلیٰ (گناه) در خارج باشند، پس روح پوچ است و والاترین و پست‌ترین آن وجود ندارد. طرز تفکر شرقی (خصوصاً هندیها) عکس این است: هر چیزی از والاترین تا پست‌ترین، در وجود (متعال) پنهان است؛ از این رو، معنای آتمان، «خویشتن»، مافوق تمام قیود است. لیکن نزد انسان غربی، ارزش خویشتن به صفر می‌رسد. حاصل آن، تنزل کلی روح در غرب است. هر کسی که از واقعیت روح یا روان^۶ حرف بزند، به «روان‌گرایی» متهم

۵ - Reformation انقلاب مذهبی قرن شانزدهم میلادی به رهبری مارتن لوتر و ژان کالون در کلیسای کاتولیک غرب که مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را متأثر ساخت و موجب پیدایش مذهب پروتستان شد - م.

۶ - از آنجا که مفهوم واژه آلمانی Seele در زبان انگلیسی معادل ندارد و به نحوی از مفهوم دو واژه psyche و soul ترکیب یافته که روی هم رفته برای انگلیسی‌ها آشنا نیست، ترجمه آن بسیار مشکل است. به همین دلیل توضیحاتی در این خصوص از طرف ناشران بی

می‌شود. از روانشناسی طوری حرف می‌زنند که گویی «صرفاً» روان‌شناسی است و نه هیچ چیز دیگر. تصور آن که شاید عواملی روانی وجود داشته باشند که با چهره‌های الهی تطبیق کنند بی ارزش کردن چهره‌های الهی به حساب می‌آید. فرض آن که تجربه مذهبی ممکن است فرایندی روانی باشد کفر است، زیرا می‌گویند: تجربه مذهبی «فقط روانی نیست». هر چیز روانی فقط «ماده» است و به همین دلیل مردم فکر می‌کنند ممکن نیست هیچ چیز مذهبی از آن حاصل شود. در عین حال این گونه منتقدان هرگز تردیدی به دل راه نمی‌دهند که تمام ادیان را - به استثنای دین خودشان - ناشی از طبیعت روان

→

مورد نخواهد بود.

در ترجمه‌های قبلی و در این ترجمه نیز، منظور از «psyche» (روان) که یونگ در نسخه اصلی آلمانی، گاهی Psyche و یا Seele را برای آن به کار می‌برد کلیت فرایند های روانی جامع است (رک: Jung, Psychological Types, Def. 48) یعنی اصطلاحی است جامع. از طرف دیگر «Soul» (روح، جان، نفس) به نحوی که در اصطلاح فنی روانشناسی تحلیلی به کار رفته است از لحاظ معنی محدود تر است و به «کنش عقده» یا جزیی از شخصیت اشاره می‌کند و هرگز تمام روان را مورد اشاره قرار نمی‌دهد. غالباً این کلمه به خصوص برای «انیما» و «انیموس» به کار می‌رود، یعنی در این رابطه برای کلمه مرکب «تصویر ذهنی نفس» (Seelenbild) به کار می‌رود. این مفهوم نفس، ابتدایی تر از مفهوم نفس در مسیحیت است که احتمالاً خواننده با آن آشناتر است. این کلمه در مسیحیت به «نیروی متعال در انسان» و «قسمت روحانی انسان بر حسب وجه اخلاقی او یا رابطه اش با پروردگار» اشاره می‌کند. (رک: تعاریف موجود در فرهنگ انگلیسی آکسفورد کوچک). در متن بخش بالا (و در بخشهای مشابه) نفس (جان) به مفهوم غیر فنی به کار رفته است (یعنی برای «انیموس» یا «انیما» و نیز به مفهوم متعالی اشاره نمی‌کند بلکه به واقعیت (وابسته به پدیده شناسی) روانی یک شخصیت بسیار قدسی اشاره می‌کند. کاربرد این کلمه به همین معناست مگر آن که متن به روشنی نشان دهد که از این اصطلاح به مفهوم مسیحی یا نوافلاطونی استفاده شده است - ناشران.

بدانند. واقعیتی گویاست که دو تن از منتقدان روحانی - کاتولیک و پروتستان - کتاب من موسوم به روانشناسی و دین، دلایل مرا در مورد روانی بودن منشأ پدیده دین مصرانه نادیده گرفته اند.

وقتی با چنین وضعی رو به رو می شویم باید جداً بپرسیم: از کجا در مورد روان این قدر زیاد می دانیم که می توانیم بگوییم «فقط» روانی؟ از آنجا که ظاهراً روح انسان غربی کم بهاست این گونه می اندیشد و این چنین سخن می گوید. اگر در روح او چیز بیشتری وجود می داشت با حرمت از آن سخن می گفت. اما چون چنین نمی کند، تنها نتیجه ای که می توانیم بگیریم آن است که هیچ چیز با ارزشی در آن وجود ندارد. نه آن که الزاماً همیشه و در همه جا این طور است، بلکه فقط در مورد مردمی چنین است که برای روح خود ارزشی قائل نیستند و «خدا را بتمام در بیرون دارند». (بد نیست که آدم گاهی هم مانند مایستر اکهارت بیندیشد)^۷

فرافکنی منحصرأ مذهبی ممکن است آنقدر روح را از ارزشهایش محروم دارد که در اثر ضعف مطلق، از رشد بیشتر ناتوان شود و گرفتار حالتی ناخودآگاه گردد؛ در عین حال قربانی این توهم شود که علت بدبختی در بیرون است. و مردم دیگر از خود نپرسند که این علت تا چه حد در وجود خودشان نهفته است. روح آن قدر ناقابل به نظر می رسد که تقریباً قادر به شر، و از آن کمتر قادر به خیر به شمار نمی آید. لیکن اگر روح دیگر نقشی

۷ - Johannes Eckhart (Meister) (حدود ۱۲۶۰ - ۱۳۲۷)، متأله عارف مشرب

آلمانی، از فرقه دومنیکن ها، بنیان گذار نهضت عرفانی آلمانی که ادعا داشت ماهیت ذات پروردگار با او یکی است و تمامی چیزها در مقام وحدت او زنده اند و با ذات پروردگار یکی می شوند. پاپ جان بیست و دوم هفده فقره از تعالیم او را بدعت شناخت و محکوم کرد. وی با سوگند، آن بدعتها را ترک گفت. تعالیم او، بعدها به پیدایش زبان فلسفی آلمانی، مذهب پروتستان، مکتب رمانتیسم و آگزیستانسیالیسم کمک کرد - م.

نداشته باشد، زندگی مذهبی در ظواهر و آداب و رسوم منجمد می‌شود. رابطه میان خدا و روح را به هرگونه که تصور کنیم، یک چیز حتمی است و آن این که روح نمی‌تواند «چیزکی»^۸ باشد بلکه برعکس روح دارای مرتبه‌ای از وجود است که صاحب آگاهی از رابطه با خداست. این رابطه حتی اگر رابطه قطره با دریا هم می‌بود، آن دریا بدون کثرت قطره‌ها وجود نمی‌داشت. جاودانگی روح که اصول دین بر آن تکیه می‌کند، روح را برتر از گذرا بودن انسان فانی می‌نهد و نوعی صفت ماورای طبیعی به آن می‌بخشد. و به این سبب اهمیت روح همیشه بیش از اهمیت فرد فانی خود آگاه است و قاعدتاً به همین دلیل است که مسیحی حق ندارد روح را به صورت «چیزکی» در نظر بگیرد^۹. رابطه روح با خدا مثل رابطه چشم با آفتاب است. از آنجا که شعور آگاه ما روح را درک نمی‌کند به تحقیر سخن گفتن از مسائل مربوط به روح مسخره است. حتی مسیحی مؤمن هم راه و روش پنهان خدا را نمی‌شناسد و باید به اراده او محول کند تا آنچه را که خواست اوست، از بیرون و یا از درون و به واسطه روح بر انسان اعمال فرماید. از این رو مؤمن نباید از این واقعیت رم کند که رویاهایی فرستاده پروردگار (somnia a Deo missa) و نیز اشراق روح وجود دارد که منشأ آن را نمی‌توان در علل خارجی یافت. گفتن این که خدا می‌تواند خود را در هر جا جز در روح انسان متجلی کند کفر

۸ - اصطلاح (nothing but (nichts als که اغلب در کارهای یونگ دیده می‌شود برای نشان دادن عادت به تعریف کردن چیزی است ناشناختنی به واسطه تنزل دادن آن به چیزی آشنا و بنابراین کاستن از ارزش آن. این اصطلاح از صفحه ۱۶ Pragmatism ویلیام جیمز گرفته شده است: «آنچه بهتر است به واسطه چیز پست تری تعریف می‌شود و همیشه به صورت «چیزکی» در نظر گرفته می‌شود - هیچ چیز جز چیزی از نوعی کاملاً پست تر»

۹ - این اصل دینی که آدمی شبیه پروردگار آفریده شده است در ترازوی سنجشهای بشری سنگینی می‌کند - به فلسفه تجسد [الهی در مسیح - م.] کاری نداریم.

است. در حقیقت همین نزدیکی رابطه میان خدا و روح است که اصولاً مانع کاستن از ارزش روح می‌شود.^{۱۰} شاید سخن گفتن از نزدیکی گزاف‌گویی باشد، اما به هر تقدیر روح باید فی‌نفسه دارای بستگی با خدا باشد؛ یعنی نوعی مطابقت و گرنه ممکن نیست ارتباطی برقرار شود.^{۱۱} این مطابقت در اصطلاح روان‌شناسی، همان تصویر مثالی خداست.

هر صورت مثالی به رشد و تغییر بی‌پایان قادر است و از این رو برایش امکان دارد که بیشتر یا کمتر رشد کند. در وجه خارجی مذهب که تمام تکیه بر چهره خارجی است (و به همین دلیل در آن جا با فرافکنی کم و بیش کاملی سروکار داریم)، صورت مثالی با صور ذهنی برونی شده یکی است، لیکن به صورت عاملی روانی، ناخودآگاه باقی می‌ماند. وقتی یک محتوای روانی در این حد جای خود را به یک تصویر ذهنی انعکاس یافته می‌دهد، کلیه مشارکتها و نفوذ خود را در ضمیر آگاه از دست می‌دهد. بنابراین از زندگی ساقط می‌شود زیرا از اعمال نفوذ سازنده طبیعی آن بر خودآگاهی ممانعت شده است، بعلاوه به علت آن که هیچ چیز در ناخودآگاه تغییر نمی‌کند، به صورت اولیه خود - تغییر نیافته - باقی می‌ماند و حتی در نقطه خاصی، به پس روی به سمت سطوح پست تر و باستانی تر تمایل می‌یابد. بنابراین بسیار محتمل است که یک مسیحی مؤمن به تمام چهره‌های مقدس، در باطن خود رشد نکرده و دگرگون نشده باقی مانده باشد، زیرا

۱۰ - این واقعیت که شیطان هم می‌تواند روح را تسخیر کند، اصلاً از اهمیت روح نمی‌کاهد.

۱۱ - از لحاظ روانشناسی غیر قابل تصور است که خدا، «کلاً دیگری» باشد، زیرا «کلاً دیگری» نمی‌تواند عمیقترین و نزدیکترین محرم روح - که خدا واقعاً هست - باشد. تنها گفته‌هایی که مربوط به تصویر ذهنی خداست و از لحاظ روان‌شناسی اعتبار دارد، یا دو پهلوسه و یا متناقض.

«خدا را تمام و کمال در بیرون» دارد و او را در درون روح تجربه نمی‌کند. سائقه‌های او، علایق و قوای محرک حاکم بر او، از فضای مسیحیت سرچشمه نمی‌گیرند، بلکه از روان ناخودآگاه و رشد نیافته که مثل همیشه مشرک و باستانی است برمی‌خیزند. صحت این بحث را نه تنها فرد، بلکه حاصل جمع زندگیهای فردی یک قوم ثابت می‌کند. وقایع بزرگ دنیای ما به نحوی که آدمی آنها را طراحی و اجرا می‌کند از دَم روح مسیحیت برخوردار نیست، بلکه از دَم بی‌پیرایه شرک برخوردار است. این چیزها در وضعیتی روانی که باستانی باقی مانده و دست مسیحیت حتی از دور هم به آن نرسیده است پدید می‌آیند. کلیسا، نه چندان بی‌دلیل، گمان می‌کند که واقعیت یک بار ایمان آوردن (semel credidisse) آثار خاصی را در پشت سرخود باقی می‌گذارد، لیکن در حرکت گسترده وقایع، اثری از این آثار دیده نمی‌شود. تمدن مسیحی در حد هولناکی نشان داده است که توخالی است، کاملاً سطحی است. اما انسان درونی، دست نخورده و در نتیجه دگرگون نشده باقی مانده است. روح او با باورهای برونی اش همگام نیست؛ مسیحی در روح خود، با پیشرفتهای برونی همگام نشده است. آری، همه چیز را باید در بیرون پیدا کرد. در تصویر و کلمه، در کلیسا و انجیل - و نه هرگز در درون. در درون، خدایان باستانی، متعال همچون ایام قدیم، سلطنت می‌کنند و این بدان معناست که مطابقت درونی با تصویر خارجی خدا، به علت نقص فرهنگ روانی، رشد نیافته و از این رو در بت پرستی گرفتار مانده است. آموزش مسیحی آنچه را که مقدور قوای بشری است انجام داده، لیکن این کافی نبوده است. تصویر ذهنی الهی را فقط معدود مردمی به صورت مایملک درونی روح خود تجربه کرده اند. مسیح فقط در بیرون و نه هرگز در درون، به دیدار آنها می‌رود و به همین دلیل است که شرک تیره و تار هنوز در آنجا حکمفرماست. شرکی چنان رسوا که دیگر انکارپذیر نیست و اینک تمدن به اصطلاح مسیحی را آشکارا در لجنزار فرو می‌برد.

ما هنوز نتوانسته ایم با روشهایی که تاکنون اتخاذ شده است روح را در حدی مسیحی کنیم که حتی ابتدایی ترین توقعات اصول اخلاقی مسیحی بتواند کاملاً در علائق اصلی مسیحی اروپایی نفوذ کند. شاید هیئت‌های مبلغان مسیحی بتوانند انجیل را برای کافر بیچاره و برهنه ای موعظه کنند، لیکن کفار روحی که جمعیت اروپا را تشکیل می دهند هنوز چیزی از مسیحیت نشنیده اند. اگر قرار است مسیحیت وظیفه آموزشی خود را انجام دهد، در واقع باید از ابتدا بساکن شروع کند. تا وقتی که دین فقط ایمان و صورت ظاهر است و عملکرد مذهبی در درون روح خودمان تجربه نمی شود، هیچ چیز مهمی اتفاق نیفتاده است. بالأخره باید دریافت که راز بزرگ^{۱۲} (mysterium magnum) فقط یک واقعیت نیست بلکه اصولاً در روان انسان ریشه دارد. کسی که این مطلب را از طریق تجربه خودش نمی‌داند، ولو آن که یکی از عالمترین متألّهان باشد، تصویری از مذهب ندارد و تصورش از آموزش از آن هم کمتر است.

مع هذا، وقتی من می‌گویم روح، طبیعتاً کنش مذهبی دارد^{۱۳} و وقتی تصریح می‌کنم که نخستین وظیفه در امر آموزش (بزرگسالان) انتقال دادن صورت مثالی تصویر خدا، یا تجلیات و اثرهای آن به ضمیر آگاه است، آنگاه دقیقاً عالم روحانی است که گریبان مرا می‌گیرد و مرا به «روان‌گرایی» متهم می‌کند. لیکن اگر واقعیت تجربه حاکی از آن نبود که در روح ارزشهایی والا وجود دارد (کاملاً جدا از *ἀντίμμενον πνεῦμα* [پسر ظلمت]^{۱۴} که او هم در آن جاست)، روان‌شناسی اصلاً مرا جلب نمی‌کرد، چه آن گاه روح چیزی

۱۲ - راز بزرگ، ولادت، مرگ و قیام مسیح است - م.

13 - Tertullian, Apologeticus, Xvi: «Anima naturaliter christiana»

(روح طبیعتاً مسیحی است).

۱۴ - کنایه از شیطان - م.

جز بخاری بی خاصیت نمی بود. اما من بواسطهٔ صدها تجربه مختلف می دانم که روح چنین نیست، بلکه برعکس معادل چیزهایی را که در اصول دین آمده و چیزهایی بمراتب بیش از آنها را در بر می گیرد و این درست همان چیزی است که به روح امکان می دهد تا چشمی باشد که به دیدن نور مقدر شده است. این، مستلزم بصیرتی نامحدود و بی انتهاست. من بدان متهم شده ام که برای «روح مقام خدایی قائل شده ام». نه من، که پروردگار، خود، برای روح مقام خدایی قائل شده است! من عملکردی مذهبی را به روح نسبت نداده ام، بلکه فقط واقعیاتی را عنوان کرده ام که ثابت می کند روح فطرتاً مذهبی (naturaliter religiosa) است، یعنی دارای کنش مذهبی است. من این کنش را اختراع و یا تلقین نکرده ام، این کنش به خودی خود بدون آن که عقاید و یا تلقین من آن را برانگیزد، خود را به وجود می آورد. این علمای الهیات با پندار بیهودهٔ برآستی غم انگیز، نمی توانند ببینند که مسأله، ثابت کردن وجود نور نیست، بلکه مسأله، مردم کورند که نمی دانند چشمانشان قادر به دیدن است. خیلی وقت است که دریافته ایم وقتی هیچ کس قادر به دیدن نور نیست، ستودن و سخن گفتن از آن بیهوده است. آموختن هنر دیدن به مردم بمراتب واجب تر از ستودن نور است. زیرا کاملاً واضح است که عدهٔ بسیاری از مردم نمی توانند میان چهره های مقدس و روان خود ارتباطی برقرار کنند، نمی توانند ببینند که تصاویر ذهنی هم معنی تا چه اندازه در ناخودآگاه خود ایشان خفته اند. برای کمک کردن به این بصیرت درونی، نخست باید راه را بر نیروی دیدن روشن کنیم. چگونگی امکان این کار بدون روانشناسی، یعنی بدون ایجاد رابطه با روان واقعاً از قوهٔ فهم من خارج است^{۱۵}.

سوء تفاهم دیگری که همین قدر جدی است، این است که روانشناسی را

۱۵ - چون در اینجا مسأله تلاش بشری مطرح است، کار فیض الهی را که خارج از

اختیار آدمی است کنار می نهم.

متهم می‌کنند که می‌خواهد به صورت یک اصل مذهبی جدید و احتمالاً مبتدع درآید. اگر به کوری کمک شود تا کم کم ببیند، نباید انتظار داشت که دفعتاً حقایق را به تیزبینی عقاب تمیز دهد. اگر او بتواند اصلاً چیزی را ببیند و فهم چیزی را که دیده است شروع کند، باید خشنود شد. روان‌شناسی با عمل دیدن سروکار دارد و نه با ساختن حقایق جدید مذهبی بخصوص هنگامی که تعالیم موجود هنوز درک نشده‌اند. در مسائل مذهبی، این واقعیتی شناخته شده است که ما چیزی را نمی‌توانیم بفهمیم مگر آن که در درون خود آن را تجربه کرده باشیم، زیرا در تجربه درونی است که نخست ارتباط میان روان و تصویر بیرونی یا دین به صورت وابستگی، یا ارتباطی همانند رابطه داماد و عروس (sponsus, sponsa) معلوم می‌شود [مسیح داماد و کلیسا عروس]. بنابراین وقتی من به عنوان یک روان‌شناس می‌گویم خدا صورتی مثالی است، منظورم از آن، «نمودگار» (type) در روان است. چنان که می‌دانیم کلمه «نمودگار» از τύπος به معنای «دیدن» یا نقش (imprint) مشتق می‌شود، و بنابراین یک صورت مثالی، مستلزم یک نقاش (imprinter) است. روان‌شناسی به عنوان علم الروح باید خود را به موضوع مربوط به خودش محدود کند و مواظب باشد که با گفتارهای مابعد الطبیعی و یا اقرار به ایمان، از حد و حدود درست خود تجاوز نکند. اگر روان‌شناسی، خدایی را، حتی به صورت یک علت فرضی عنوان کند، تلویحاً مدعی امکان اثبات وجود خدا شده است و بدین ترتیب از راهی کاملاً غلط، پا از حد صلاحیت خود فراتر نهاده است. علم فقط می‌تواند علم باشد و بس. چیزی به نام اقرار «علمی» به ایمان و ضد و نقیض گوییه‌های این چنانی وجود ندارد. ما در مورد سرچشمه نهایی صورت مثالی نیز از چیزی بیش از آنچه در مورد منشأ روان می‌دانیم، آگاه نیستیم. صلاحیت روان‌شناسی به عنوان یک علم تجربی فقط محدود به آن است که بر مبنای پژوهش تطبیقی بگوید که آیا مثلاً «نقش» موجود در روان را عقلاً می‌توان یا نمی‌توان «تصویر ذهنی خدا» نامید. بدین ترتیب درباره وجود

احتمالی خدا هیچ چیز مثبت یا منفی بیش از آن که مثلاً صورت مثالی «قهرمان»، وجود واقعی قهرمان را ثابت می‌کند، گفته نشده است.

حال اگر پژوهشهای روانشناختی من وجود نمود گارهای روانی خاص و تطابق آنها را با صور شناخته شده مذهبی نشان داده باشد، راه ممکن نزدیک شدن به آن محتویات قابل تجربه‌ای را گشوده‌ایم که آشکارا و به طوری انکارناپذیر پایه تجربی کل تجربه مذهبی را تشکیل می‌دهند. کسی که ذهن مذهبی دارد آزاد است تا در مورد منشأ این تصاویر ذهنی هر گونه توجیه مابعدالطبیعی را که مایل است بپذیرد اما عقل نمی‌تواند چنین کند، زیرا باید اصول تعبیر و تفسیر علمی را رعایت کند و از تجاوز از حدود و ثغور آنچه قابل شناختن است بر حذر باشد. هیچ کس نمی‌تواند مؤمن را از پذیرفتن خدا، پوروشا، آتمان و یاتائو^{۱۶} به عنوان علت العلل باز دارد و بدین ترتیب بی‌قراری بنیانی انسان را پایان دهد. عالم، کارگری است و سواسی که نمی‌تواند دفعتاً چیزی را بپذیرد، زیرا اگر خود را به وسوسه‌ای چنین مفرط بسپارد، شاخه‌ای را که خود بر آن نشسته است آره می‌کند.

واقعیت آن است که به واسطه معرفت از این تصاویر درونی و آزمودن واقعی آنها، راهی به روی عقل و احساس باز شده است تا به آن دیگر صور

۱۶ - Purusha، در فلسفه سانکیها عبارت از اصل فاعل و مذکر عالم است که جوهر اولیه را در پراکرتی اصل مونث و منفعل و بطن صور عالم تلقیح کرده آن را آستن می‌سازد و بدین ترتیب سه «گونا» یا سه جوهر روشنایی؛ تحرک و تمایل؛ و تاریکی و سکون پدید می‌آیند. Atman، در سانسکریت به معنای جان و روح اعلی و در مذاهب هندوئی به معنای خود یا روح فرد و نیز روح جهانی است.م.

Tao راه. در تائوایسم (مذهب فلسفی چین منسوب به لائوتسه) راهی است که امور طبیعی با خلاقیت خود انگیزخته و توالی منظم در آن جریان دارند. پیرو تائو باید با مشاهدات عرفانی از بند امیال نفسانی، غرور و خودخواهی رها شود تا با تائو (مبدأ خود) یکی گردد.م.

ذهنی که تعالیم مذهبی به انسان عرضه می‌کنند دست یابد. بنابراین روان‌شناسی، درست مخالف کاری را که بدان متهم شده است می‌کند: ههای ممکن ادراک بیشتر در خصوص این مسائل را فراهم می‌آورد، یعنی چشم مردم را بر معنای واقعی اصول ادیان می‌گشاید و به دور از تخریب، خانه‌ای آزاد و خالی را در اختیار ساکنان جدید می‌گذارد. من می‌توانم این موضوع را به واسطه تجارب بیشمار ثابت کنم: مردم وابسته به انواع کیشها که از دین خود روی‌گردان و یا دلسرد شده بودند، راه جدیدی برای نزدیک شدن به حقایق قدیمی خود یافته‌اند و بین آنها کاتولیک کم نبوده است. حتی یک پارسی راه بازگشت به آتشکده آیین زرتشت را پیدا کرد و این امر باید گواه عینی گرائی نظرگاه من به شمار آید.

لیکن به سبب همین عینی‌گرایی است که روان‌شناسی من مورد انتقاد قرار می‌گیرد: می‌گویند جانب این یا آن اصل دینی را نمی‌گیرد. من بدون تعصب نسبت به اعتقادات ذهنی خودم می‌خواهم سئوالی را مطرح کنم: آیا نمی‌توان اندیشید، کسی که خود را از «داور جهان بودن» منع کرده و آگاهانه از هر چه ذهنی‌گرایی است تبری جسته، به باوری مغایر دل ببندد و مثلاً بپذیرد که خدا خود را به زبانهای بسیار بیان کرده و به صورتهای گوناگون جلوه گر ساخته است و همه این اخبار «حق» است. آیا ممکن نیست؟ من می‌پرسم آیا این نیز نوعی جانب‌داری است؟ این ایرادی که خصوصاً مسیحیان می‌گیرند که امکان ندارد احکام ضد و نقیض درست باشد، باید مؤدبانه مورد سؤال قرار گیرد: آیا یک مساوی با سه است؟ چگونه ممکن است سه، یک باشد؟^{۱۷} آیا مادر می‌تواند باکره باشد؟ و قس علی هذا. آیا هنوز به این امر توجه نمی‌شود که تمام اخبار مذهبی از لحاظ منطق ضد و نقیضند و ادعاهایی دارند که اصولاً امکان‌پذیر نیست و در واقع جوهر

گفته‌های مذهبی همین است؟ شاهد ما در این خصوص اعتراف ترتولیان^{۱۸} است: «و پسر خدا مرده است، که از بس محالست باور کردنی است. و چون دفن شد باز برخاست، که حتمی است چون ناممکن است^{۱۹}». اگر مسیحیت با وجود چنین ضد و نقیضهایی طالب ایمان است، به نظر من نمی‌تواند به آسانی کسانی را محکوم کند که چند تناقض بیشتر دارند. عجب آنکه تناقض، یکی از پرارزشترین سرمایه‌های معنوی ماست، حال آن که یکنواختی معنی، نشانی، از ضعف است. از این رو یک مذهب هنگامی باطناً بی‌مایه می‌شود که یا تناقضات خود را از دست می‌دهد و یا آنها را رقیق می‌کند لیکن چند گانگی آنها موجب غنای آن می‌شود، زیرا فقط تناقض است که باعث نزدیک شدن به درک کمال زندگی می‌گردد. عدم ابهام و عدم تناقض متضمن تعصب است و بدین سبب برای بیان آنچه «ادراک پذیر» نیست فایده‌ای ندارد.

همه مردم از قدرت روحانی ترتولیان برخوردار نیستند. بدیهی است که او نه تنها قدرت تحمل تناقضات را داشت بلکه در واقع همین تناقضات بود که عالیترین درجه یقین مذهبی را به او ارمغان کرد. ضعفهای بیشمار معنوی، تناقضات را خطرناک می‌کند. تناقض تا وقتی که در بوته آزمایش قرار نگرفته و به عنوان یک بخش مرسوم زندگی چیزی مسلم به حساب می‌آید خطری ندارد. لیکن وقتی به ذهنی که تربیتی نا کافی دارد (و می‌دانیم که همیشه از خودش کاملاً مطمئن است) خطور می‌کند که طبیعت متناقض برخی از اصول دین را موضوع تعمق خود قرار دهد - تعمقی که هم صمیمانه است و هم

۱۸ - Tertullian (حدود ۱۵۰ - ۲۳۵ میلادی) متأله رومی که حدود ۱۹۷ میلادی به دین

مسیح ایمان آورد و نخست در برابر بت پرستی بشدت از آن دفاع کرد، لیکن بعدها کلیسای رسمی را شدیداً مورد حمله قرار داد و رهبر فرقه‌ای بنام ترتولیانوسیان گردید. در الهیات کتابهای متعددی نوشت. او را موجد ادبیات مسیحی لاتینی می‌دانند - م.

بیهوده - طولی نمی‌کشد که صاحب این ذهن در حالی که به پوچی آشکار راز اشاره می‌کند، خنده بت شکنانه و تمسخرآمیز سردهد. از عصر روشنگری به بعد همه چیز بسرعت در سراسیمه‌ی افتاده است، چه وقتی این ذهن خُرده گیر که یارای تحمل تناقضات را ندارد بیدار می‌شود، دیگر هیچ موعظه‌ای در روی زمین نمی‌تواند مانع آن شود. بدین سبب وظیفه‌ای پیش می‌آید: قدم به قدم بردن این ذهن رشد نیافته به سطحی بالاتر و افزودن برعهده‌ی کسانی که لاقلاً اندک اطلاعی از میدان حقیقت متناقض دارند. اگر این امر ممکن نباشد، آنگاه باید قبول کرد که راههای نزدیک شدن به مسیحیت همان قدر فایده دارد که بن بست. ما، دیگر معنای تناقضات اصول دین را نمی‌فهمیم، و هر چه ادراکمان از آنها سطحی‌تر شود به همان میزان آنها را نامعقول‌تر می‌بینیم تا جایی که کاملاً منسوخ می‌شوند و به آثار غریب گذشته تبدیل می‌گردند. کسی که بدین طریق ضربه خورده است نمی‌تواند عظمت ضایعه معنوی خود را دریابد، زیرا هرگز صور ذهنی مقدس را سرمایه درونی خود ندانسته و هرگز نزدیکی آنها را با ساختار روانی خویش در نیافته است. لیکن روانشناسی ناخودآگاه می‌تواند این معرفت واجب را به او ارزانی دارد و در اینجا است که عینی‌گرایی علمی این روانشناسی نهایت ارزش را دارد. اگر روانشناسی به یک کیش محدود بود، نه امکان می‌داد و نه می‌توانست امکان دهد که ناخودآگاه فرد به آن بازی آزادانه‌ای بپردازد که شرط لازم پیدایش صور مثالی است. دقیقاً همین خودانگیختگی محتویات مثالی است که متقاعد کننده است، حال آنکه هر گونه مداخله متعصبانه، سد راه تجربه اصیل است. اگر عالم الهیات واقعاً از طرفی به قدرت مطلق پروردگار ایمان دارد و از طرف دیگر به صحت اصول دین، پس چرا به خدا اعتماد نمی‌کند که در درون روح سخن گوید؟ این وحشت از روان‌شناسی چیست؟ شاید هم کاملاً بر خلاف اصول دین، روح جهنمی است که فقط شیاطین در آنجا تمجج می‌کنند. حتی اگر واقعاً هم این‌طور می‌بود باز قانع کننده بود، زیرا به طوری که همه

می دانیم، ادراک هراس انگیز از واقعیت شرّ لا اقل همان قدر به تغییر دین منجر شده است که تجربه کردن خیر.

از طریق تجربی می توان نشان داد که صور مثالی ناخود آگاه، معادل اصول مذهبی اند. کلیسا، از بابت تفاسیر آبای خود از کتاب مقدس، صاحب گنجینه ای غنی از نمونه هایی شبیه تراوشهای ذهنی فردی و خودانگیخته است که در روانشناسی یافت می شود. آنچه ناخود آگاه متجلی می سازد بسیار دور از آن است که فقط اختیاری باشد. چه این تجلیات نیز مثل سایر چیزهای طبیعی «همان است که هست» و منطقی است که تجلیات ناخود آگاه طبیعی باشد و نه از روی اصول و قواعد. این جلوه ها هم درست مثل تمثیل های آبای کلیساست که کل طبیعت را به قلمرو تعابیر و تفاسیر خود می کشاند. اگر اینها به طور حیرت انگیزی تمثیل مسیح (*allegoriae Christi*) را به ما نشان می دهند، پس می توانیم همین گونه چیزها را در روانشناسی ناخود آگاه نیز بیابیم. تنها تفاوت در این است که تمثیل آبای کلیسا، به مسیح اشاره می کند - *ad Christum spectat* - حال آن که صورت مثالی روانی، درست همان چیزی است که هست، و به همین سبب می توان آن را طبق زمان، مکان و محیط اجتماعی تعبیر کرد. صورت مثالی، در غرب سرشار از شخصیت جزمی یعنی مسیح است و در شرق مملو از پوروشا، آتمان، هیرانیا گاربا، بودا و غیره. دیدگاه مذهبی به طوری قابل فهم، روی نقاش تکیه می کند و روانشناسی علمی روی نمودگار^{۲۰} یا نقش - یعنی تنها چیزی که برایش قابل درک است. دیدگاه مذهبی، نقش را به عنوان کار یک نقاش در نظر می گیرد و دیدگاه علمی به مثابه مظهر مضمونی ناشناخته و ادراک ناپذیر. از آنجا که نمودگار نامشخصتر و گوناگون تر از هر یک از چهره های مورد تصور مذهب است، روانشناسی به علت مطالب تجربی خود ناچار باید نمودگار را به وسیله

۲۰ - *typos* نمونه ای عالی است که کاملترین صفات یک نوع در آن جمع شده اند - م.

اصطلاحات علمی نامحدود به زمان و مکان و محیط اجتماعی بیان کند. مثلاً اگر نمود‌گار در هر جزئی، با چهرهٔ جزمی مسیح، تطبیق کند و دارای هیچ عامل تعیین‌کننده‌ای مافوق این چهره نباشد، ناچار باید آن را لااقل به عنوان نسخه بدل واقعی چهره جزمی در نظر گیریم و طبق آن نامی برایش قائل شویم. بدین ترتیب نمود‌گار با مسیح تطبیق خواهد کرد. لیکن به طوری که تجربه حاکی است، این طور نیست، زیرا می‌بینیم که ناخودآگاه نیز مثل تمثیلهای مورد استفاده آبای کلیسا، تعیین‌کننده‌های بیشمار دیگری را به وجود می‌آورد که به طور آشکار در فرمول مذهبی وجود ندارند، یعنی در نمود‌گار چهره‌های غیر مسیحی از آن قبیل که قبلاً ذکر شد وجود دارند. لیکن این چهره‌ها نیز با سرشت نامعین صورت مثالی تطبیق نمی‌کنند. بطور کلی نمی‌توان وجود چهرهٔ معینی را متصور شد که بتواند بیکرانی مثلی را نشان دهد. به همین دلیل خود را ناگزیر از آن دیدم که صورت مثالی مشابه را به زبان روانشناسی، «خویشتن»^{۲۱} بنامم - اصطلاحی که از طرفی آن قدر معین است که جوهر تمامیت انسانی را می‌رساند و از طرف دیگر آن قدر نامعین است که سرشت توصیف‌ناپذیر و تعین‌ناپذیر این تمامیت را نشان می‌دهد. کیفیات متضاد این اصطلاح بازتاب این واقعیت است که تمامیت، تا حدی انسان خودآگاه را در بر می‌گیرد و تا حدی انسان ناخودآگاه را. لیکن ما نمی‌توانیم انسان ناخودآگاه را تعریف کنیم و حد و حدودش را نشان دهیم، از این رو اصطلاح «خویشتن» در کاربرد علمی خود، نه مسیح را مورد اشاره قرار می‌دهد و نه بودا را، بلکه به مجموع چهره‌هایی اشاره می‌کند که هم معنای آنند و هر یک از این چهره‌ها مظهر «خویشتن» است. این شیوهٔ بیان، در روانشناسی علمی ضرورتی فکری است و به هیچ معنی دالّ بر تعصبی فوق حسی نیست. برعکس، این برخورد عینی، چنان که قبلاً نیز گفتیم، امکان

می‌دهد که یکی به جانبداری از مسیح سرنوشت ساز تصمیم گیرد و دیگری به طرفداری از بودا و غیره. کسانی که از این عینی‌گرایی عصبانی می‌شوند باید بیندیشند که وجود علم بدون آن ابدأ امکان‌پذیر نیست. بنابراین، کسانی که حق عینی‌گرایی روانشناسی را رد می‌کنند، بی‌هنگام می‌کوشند تا نور زندگی یک علم را از آن بگیرند. حتی اگر این تلاش بیهوده به جایی هم می‌رسید، تنها حاصل آن بزرگتر کردن شکاف فاجعه آمیزی بود که میان ذهن مادی و کلیسا و مذهب وجود دارد.

این‌که یک علم، کمابیش فقط بر موضوع خودش تمرکز یابد کاملاً قابل فهم است، زیرا در واقع علت مطلق وجود آن همین است. از آنجا که مفهوم «خویشتن» مرکز توجه روانشناسی است، طبعاً روان‌شناسی به همان راههایی می‌اندیشد که کاملاً مخالف الهیات است: از دیدگاه روانشناسی، چهره‌های مذهبی، به «خویشتن» اشاره می‌کنند، حال آن‌که از دیدگاه الهیات، «خویشتن» به چهره مرکزی خودش - مذهبی - اشاره دارد. به عبارت دیگر امکان دارد که الهیات، خویشتن روان‌شناختی را به صورت مثالی از مسیح به حساب آورد. بدون شک این تضاد عصبانی‌کننده است، اما بدبختانه اجتناب‌ناپذیر نیز هست، مگر آن‌که اصولاً حق وجود روانشناسی انکار شود. از این رو من تقاضای شکیبایی دارم. این کار برای روانشناسی چندان دشوار نیست، چه ادعای یکه تازی ندارد.

برای روانشناسی، به غیر از چهره بودا، نماد مسیح آن قدر حائز اهمیت است که شاید متحول‌ترین و متمایزترین مظهر خویشتن به شمار آید. ما می‌توانیم این را از وسعت و مفاد آرایی دریابیم که راجع به مسیح صادر شده است: این آرا در حدی خارق‌العاده با پدیده‌شناسی روانی «خویشتن» منطبقند، گرچه تمام وجوه این صورت مثالی را در بر نمی‌گیرند. شاید مقایسه کردن میدان کم و بیش نامحدود «خویشتن» با قطعیت یک چهره مذهبی بیفایده به نظر آید، لیکن کار علم به هیچ وجه صادر کردن آراء ارزش‌گذرانه

نیست، خویشتن نه تنها نامحدود است بلکه - گونه ای متضاد - از کیفیت محدودیت و حتی یکتایی نیز برخوردار است. و شاید این یکی از دلائل جهان گستر شدن مذاهبی باشد که توسط شخصیت‌های تاریخی بنیان گرفته اند مذاهبی مانند مسیحیت، اسلام و بودایسم. شمول مذهب یک شخصیت انسانی یکتا - خصوصاً وقتی این شخصیت با طبیعت تعیین ناپذیر الهی ربط دارد - متناسب با فردیت مطلق خویشتن است که یکتایی را با ابدیت و فرد را با کل پیوند می دهد. «خویشتن» حد اعلای اتحاد تضادهاست و در این جاست که اصولاً با نماد مسیح فرق دارد. دوگانگی جنس مسیح، منتهای گذشتی است که کلیسا نسبت به مسأله تضاد نشان داده است. مخالفت میان روشنایی و خیر از یک سو و تاریکی و شر از دیگر سو در وضع کشمکش آشکار رها شده است، زیرا مسیح فقط خیر را متجلی می سازد و همتای او، شیطان، شر را. این مخالفت، مسأله واقعی دنیاست، مسأله ای که هنوز حل نشده است. لیکن «خویشتن» در آن چیزی که متجلی می کند از هر بابت کاملاً جمع تضاد است، یعنی تزوآنتی تز و در عین حال سنتز. (برای اثبات این گفته دلایل روانشناختی فراوان است، لیکن ذکر همه آنها در این جا برای من مقدور نیست و به همین دلیل خوانندگان مطلع را به وجه نمادین ماندالا ارجاع می دهم).

اگر کاوش ناخودآگاه، ضمیر آگاه را به تجربه کردن صورت مثالی برساند، فرد با تضادهای ژرف طبیعت بشری مواجه خواهد شد و این رویارویی، به نوبه خود به امکان تجربه مستقیم «روشنایی و تاریکی» و «مسیح و شیطان» خواهد انجامید. خوب یابد، امکان این امر کم است و حتمی نیست، زیرا این گونه تجربیات را نمی توان به علت احتیاج با هیچ وسیله انسانی به دست آورد. در این جا عواملی مطرح است که در اختیار ما قرار ندارند. تجربه کردن تضاد هیچ ربطی به بصیرت فکری و یا تلقین ندارد، و در واقع همان چیزی است که ما آن را تقدیر می خوانیم. چنین تجربه ای، صرف نظر

از سایر شواهد، ممکن است یکی را نسبت به حقیقت مسیح متقاعد کند و دیگری را نسبت به حقیقت بودا.

بدون تجربه‌ی اضداد، تجربه‌ی تمامیت وجود ندارد و بنابراین نزدیکی درونی با چهره‌های مقدس نیز صورت نخواهد گرفت. به همین دلیل است که مسیحیت بحق و به این منظور آشکار بر گنهکاری و گناه اولیه تکیه می‌کند تا بدین ترتیب عمق ضدیت جهانی را در هر فردی - لاقلاً از خارج - بکاود. لیکن این روش در مورد ذهن نسبتاً هوشیار ناچار با شکست مواجه می‌شود: آن‌گاه اصول دین دیگر باور کردنی نخواهد بود و علاوه بر آن فکر مهمل می‌شود. چنین ذهنی صرفاً متعصب است، حماقت رازها (ineptia mysterii) را می‌چسبد و با ضد و نقیضهای ترتولیان فرسنگها فاصله دارد یعنی در واقع یارای تحمل رنجی را که لازمه‌ی چنین کششی است ندارد. مواردی شناخته شده حاکی از آن است که تکالیف دشوار و تبلیغات کاتولیکها و نیز نوع بخصوصی از تعلیم و تربیت پروتستانی که پیوسته از گناه دم می‌زند موجب صدمه‌های روانی شده است که به ملکوت آسمان راهبر نمی‌شود بلکه به مطب طبیب می‌انجامد. گرچه بصیرت نسبت به مسأله‌ی اضداد کاملاً ضروری است، فقط معدودی از مردم عملاً می‌توانند آن را تحمل کنند - واقعیتی که اصل اعتراف از آن غافل نیست. واکنش نسبت به این واقعیت، مُسکَن «احتمال‌گرایی اخلاقی» را به ما داده است، اصلی که اغلب از هر طرف مورد حمله قرار گرفته، چه می‌کوشد تا اثر خرد کننده‌ی گناه را تخفیف دهد.^{۲۲} آدم

۲۲ - زوکالر (در P.67 «Probabilismus») آن را چنین تعریف می‌کند: احتمال‌گرایی به طور کلی به طرز تفکری اطلاق می‌شود که به پاسخگویی به سئوالات علمی با تکیه بر، درجه‌ای بیش یا کم از احتمالات اکتفامی کند. احتمال‌گرایی صرفاً اخلاقی که در این جاموردنظر است عبارت است از این اصل که اعمال اخلاقی «مختارانه» را نباید طبق وجدان انجام داد بلکه

راجع به این پدیده هر طور که بیندیشد یک چیز حتمی است و آن این که، این پدیده جدا از هر چیز دیگری، در نفس خود متضمن انسانیت و ادراک از ضعفهای بشری است و تناقضهای تحمل ناپذیر دنیا را جبران می‌کند. از نظر روانشناس، تناقض بزرگی که در اصرار بر گناه نخستین^{۲۳} نهفته است از سویی و از دیگر سو امتیازی که به واسطه احتمال گرایی به وجود آمده است، پیامد الزامی مسأله اُضداد در مسیحیت است که قبلاً ذکر شد - چه خیر و شر حقیقتاً در نفس خود از دو قلوهای واقعی به هم نزدیک‌ترند. واقعیت شرّ و ناسازگاری آن با خیر، اُضداد را دو نیم می‌کند و سنگدلانه باعث مصلوب شدن و معلق گشتن هر چیز زنده ای می‌شود. از آن جا که «روح، طبیعتاً مسیحی است»، ناچار همین نتیجه پیش می‌آید، چنان که در زندگی عیسی پیش آمد: همه ما ناچاریم «با مسیح مصلوب شویم». یعنی در رنجی اخلاقی معلق گردیم که معادل تصلیب واقعی است. این امر در عمل، فقط تا حدی

→

باید طبق چیزی عمل کرد که احتمالاً درست است، یعنی هر چیزی که یک نماینده و یا مرجع دینی توصیه کرده است. اسکوبار (وفات ۱۶۶۹)، احتمال گرای یسوعی مثلاً بر این عقیده بود که اگر نائب باید به عنوان انگیزه عمل خود از عقیده ای محتمل دفاع کند، پدر اعتراف گیرنده، حتی اگر خودش همان عقیده را نداشته باشد باید او را آموزش بخشد. اسکوبار در خصوص این سؤال که چند بار عشق به خداوند در عمر یک نفر واجب است، نظر عده ای از مراجع یسوعی را نقل می‌کند. طبق یک عقیده عشق به خدا یک بار کمی قبل از مرگ کافی است و طبق عقیده دیگر هر سال و یا هر سه چهار سال یک بار. خود او به این نتیجه می‌رسد که عشق به خدا یک بار هنگام نخستین بیداری عقل و بعد، هر پنج سال یک دفعه و بالاخره یک بار هم در واپسین دم حیات بس است. به عقیده او وجود اصول بسیار متعدد یکی از شواهد اصلی مشیت مهربانانه پروردگار است، «زیرا این اصول یوغ مسیح را بسیار سبک می‌کنند». (رک:

زوکالر، صفحه ۶۸) و. Harnack, History of Dogma, VII, PP. 101 ff.

ممکن است، زیرا آن قدر تحمل ناپذیر و با زندگی ناسازگار است که فرد عادی، فقط گاهی، در واقع بندرت، می‌تواند به آن مرحله برسد. زیرا این فرد چگونه می‌تواند در برابر چنین رنجی عادی باقی بماند. به همین سبب، برخورد کمابیش احتمال‌گرایانه با مسأله شرّ اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، واقعیت در مورد خویشتن - اتحاد بی‌انتهای خیر و شر - واقعاً در این تناقض بروز می‌کند که گرچه گناه خطرناکترین و مهلکترین چیز موجود است، آن قدرها جدی نیست که نتوان با بحثهای «احتمال‌گرایانه» از شرّ آن آسوده شد. و نه نیز الزاماً این روشی بیهوده و بی‌معنی است، بلکه فقط یک ضرورت عملی حیات است. نفس اعتراف هم مثل جریان خود حیات است پیروزمندانه در برابر غرق شدن در تضاد ناسازگار، کشمکش می‌کند. باید توجه داشت که این کشمکش در نهایت شدت خود باقی می‌ماند، زیرا با سرشت متضاد «خویشتن» که خود، هم کشمکش است و هم یگانگی توافق دارد.

مسیحیت، تضاد خیر و شر را به صورت یک مسأله جهانی درآورده است و با قاعده پردازی شرعی برای کشمکش، آن را به صورت اصلی مطلق درآورده است. در این کشمکشی که هنوز حل و فصل نشده است ایفای نقش خیر به عهده فرد مسیحی محول شده است، یک همبازی در نمایشنامه جهانی. پیروی از مسیح به عمیقترین مفهوم آن مستلزم رنجی است که برای اکثر جمعیت بشری تحمل ناپذیر است. به همین دلیل، در واقعیت از سرمشق مسیح یا محتاطانه پیروی می‌شود و یا اصلاً نمی‌شود و حتی کلیسا نیز خود را ناچار از «سبک کردن یوغ مسیح» می‌بیند. و این یعنی کاستن از شدت و سختی این کشمکش و نسبی کردن خیر و شر در حدی قابل توجه. خیر، به معنای تقلید بی‌قید و شرط از مسیح است و شرّ به معنای احتراز از آن. ضعف اخلاقی و تنبلی انسان چیزی است که اصولاً مانع تقلید می‌شود و به همین سبب است که احتمال‌گرایی، تفاهمی عملی را گسترش می‌دهد که ممکن است روزی بهتر از بینش کسانی که در احتمال‌گرایی چیزی جز سستی نمی‌بینند،

راه نزدیک شدن به شکیبایی، ملایمت و محبت مسیحی نسبت به همسایه خود را بگشاید. مع هذا، با آن که باید وجود برخی از فضایل اصلی مسیحیت را در تلاش شخص احتمال گرا تصدیق کرد، نباید این واقعیت را نیز نادیده گرفت که در این تلاش، بسیاری از رنجهایی که لازمه تقلید از مسیح است رفع می شود و بدین ترتیب سختی کشمکش میان خیر و شر از میان می رود و به حدی تحمل پذیر می رسد. و این خود، راه نزدیک شدن به صورت مثالی روانی خویشتن را می گشاید، جایی که به نظر می رسد، حتی این دو مخالف نیز متحد شده اند - گرچه، به نظر من، این، بانماد گرای مسیحیت که راه کشمکش را باز می گذارد فرق دارد. در مورد نماد گرای مسیحیت شکافی در دنیا وجود دارد: نور با شب و والا با پست می ستیزد. این دو که در صورت مثالی روانی یکی هستند در این جا یکی نیستند. لیکن با آن که اصول دین، عقیده به یک بودن دو را محکوم می کند، عرف دینی، به طوری که دیده ام، نماد طبیعی روان شناختی «خویشتن» را به عنوان وسیله تقریبی تجلی، با خودش یکی می داند. از طرف دیگر، اصول دین [مسیحی] تأکید می کند که سه، یک است. حال آن که واحد بودن چهار را انکار می کند. از ایام قدیم، نه تنها در غرب، بلکه حتی در چین نیز اعداد فرد را مذکر و اعداد زوج را مؤنث می دانستند. بنابراین، تثلیث، حتماً خدایی مذکر است که دو گانگی جنس مسیح و مکان خاص و حرمت منتسب به مادر خدا، واقعاً همسنگ آن نیست.

با این گفتاری که ممکن است به نظر خواننده عجیب و ناراحت کننده باشد به یکی از قضایای کیمیاگری یعنی گفته ماریای غیبگو می رسمیم: «یک، دو شود، دو سه شود و از سومین، یک، به صورت چهارمین پدید آید.» به طوری که خواننده از عنوان کتاب دریافته است، این کتاب با معنای روان شناختی کیمیاگری و نتیجتاً با مسأله ای سروکار دارد که تاکنون، جز در چند مورد استثنایی، از تحقیقات علمی در مورد آن اجتناب شده است.

تقریباً تا این اواخر، علم فقط به نقشی توجه داشت که کیمیاگری در تاریخ شیمی بازی کرده بود و به نقش آن در تاریخ فلسفه و دین چندان توجهی نداشت. اهمیت کیمیاگری در تحول تاریخی علم شیمی مسلم است، لیکن تاکنون شناخت اهمیت فرهنگی آن به قدری اندک بوده که بیان میزان اهمیت آن در چند کلمه تقریباً محال می‌نماید. بدین سبب من در این مقدمه کوشیده‌ام تا مسائل مذهبی و روان‌شناختی وابسته به موضوع کیمیاگری را مشخص نمایم. نکته این است که کیمیاگری نسبت به مسیحیت که در سطح جریان داشت وضع جریان زیرین را داشته است. کیمیاگری نسبت به این سطح، همان وضع را دارد که رویا نسبت به خود آگاهی، بنابراین درست همان طوری که رویا کشمکشهای ضمیر آگاه را جبران می‌کند، کیمیاگری نیز می‌کوشید تا شکافهایی را که به سبب کشش اضداد در مسیحیت باقی مانده بود پر کند. شاید گویاترین بیان این موضوع، قضیه ماریای غیبت‌گویی مذکور در فوق باشد که به مثابه مطلبی مهم، تقریباً در تمام دوران حیات کیمیاگری که بیش از هفده قرن ادامه یافت، تکرار شد. در این کلمات قصار، اعداد زوج که اصل زنانگی یعنی زمین، طبقات زیر زمین و خود شر را نشان می‌دهند، در میان اعداد فرد اصول دین مسیح قرار می‌گیرد و به صورت مارمرکوری، (*Serpens mercurii*) ازدهایی که خود را خلق و نابود می‌کند و نمایانگر ماده اولیه (*prima materia*) است، تجسم می‌یابند.

این تصور اساسی کیمیاگری به *ἡμίονος* (لجه) ^{۲۴} اشاره می‌کند، به تیامات ^{۲۵} و

۲۴ - Theom رک: سفر پیدایش، باب یکم، آیه دوم - م.

۲۵ - Tiamat در اساطیر بین‌النهرین مادینه خدای بی‌نظمی و آشفتگی است که اپسو (APSU) خدای آبها با او در آمیخت و عالم پدید آمد، اما تیامات عالم را فرو بلعید و مجدداً بی‌نظمی پدیدار گشت. آنگاه مردوک خدای رعد و برق او را کشت و از دو پاره بدن او آسمان و زمین را ساخت - م.

خصلت ارژدها گون او و بدین ترتیب به دنیای ازلی مادرانه که در جنگ خدایان اسطوره‌مردوک^{۲۶} از دنیای مردانه پدر شکست خورد. تغییر مسیر تاریخی در دنیای خودآگاهی به سمت مردانگی، در بدو امر از طریق زنانگی زمینی ناخودآگاه جبران می‌شود. در برخی از مذاهب ماقبل مسیحیت، تمایز اصلی مردانه به صورت مشخصات پدر - پسر درآمد، تغییری که باید برای مسیحیت، نهایت اهمیت را پیدا می‌کرد. اگر ناخودآگاه، صرفاً مکمل بود، این تغییر مسیر خودآگاهی، با پیدایش یک مادر و دختر که موضوع آن در اسطوره‌دیمیتروپرسفونی^{۲۷} وجود دارد، همراه می‌شد. لیکن به طوری که کیمیاگری حاکی است، ناخودآگاه، نوع سیبله - اتیس^{۲۸} را در قالب ماده اولیه (پریماتریا) و پسر عالم اکبر (filius macrocosmi) برگزید و بدین ترتیب نشان داد که مکمل نیست بلکه جبران کننده است. این موضوع نشان می‌دهد که ناخودآگاه فقط مخالف ضمیرآگاه عمل نمی‌کند، بلکه بیشتر، به روش یک حریف و یا شریک، آن را تعدیل می‌کند. نوع پسر، یک دختر، را به عنوان تصویری مکمل، از اعماق ناخودآگاه «زمینی» فرا نمی‌خواند - پسر دیگری را فرا می‌خواند. به نظر می‌رسد که این واقعیت فوق العاده، به تجسد خدایی کاملاً روحانی در طبیعت خاکی بشری ما ربط دارد که چون روح القدس، بطن باکره مقدس را بارور کرد به وجود آمد. بدین ترتیب برین، روحانی، مردانه،

۲۶ - خواننده مجموعه ای از این موضوعات اساطیری را در Lang, Hat ein Gott die Welt erschaffen? خواهد یافت. با آن که بدبختانه این کتاب از لحاظ زبان شناسی جای انتقاد بسیار دارد، به سبب جنبه گنوسی خود جالب توجه است.

۲۷ - Demeter در اساطیر یونانی مادر اعظم و ربّ النوع کشاورزی است و پرسفونی دختر اوست که هادس، ایزد جهان اموات به او دل باخت و او را ربود و به دنیای زیرین برد - م.

۲۸ - سیبله در اساطیر یونانی مادر اعظم خدایان و همه موجودات است. اتیس، ایزد حاصلخیزی است که عاشق سیبل بود و خود را اخته کرد - م.

به فرودین، زمینی، زنانه متمایل می‌شود در نتیجه مادر که نسبت به دنیای پدر مقدم بود، خود را در اصل مردانه جای می‌دهد و به یاری روح بشری (کیمیاگری یا «فلسفه») پسری می‌آورد. نه نقطه مقابل مسیح، بلکه همتای زمینی او را، و نه انسانی الهی بلکه موجودی افسانه‌ای را که موافق طبیعت مادر ازلی است. و درست به همان گونه که رستگاری انسان یعنی عالم اصغر، وظیفه پسر «برین» است، پسر «فرودین» نیز عملکرد منجی عالم اکبر (salvator macrocosmi) را دارد.

سخن کوتاه، این نمایشی است که در پس پرده ابهامات کیمیاگری بازی شد. تذکر این نکته که این دو پسر هرگز متحد نشدند الا در ذهن و تجربه درونی چند کیمیاگر صاحب استعداد، بی مورد است. ولی دیدن «هدف» این نمایش خیلی دشوار نیست. چنین می‌نمود که در تجسد، اصل مردانه دنیای پدر به اصل زنانه دنیای مادر نزدیک می‌شود و در نتیجه اصل زنانه نیز ناچار به دنیای پدر نزدیک می‌شود. ظاهراً نتیجه این بود که کوشش به عمل آمد تا برای جبران برخورد آزاد میان آنها بر شکافی که این دو دنیا را جدا می‌کرد پلی زده شود.

امیدوارم خواننده از این که تفسیر من مانند اسطوره ای گنوسی^{۲۹} بنظر می‌رسد آزرده خاطر نشده باشد. ما، در حال حرکت در ناحیه‌هایی هستیم

۲۹ - Gnostic, Gnosis (یونانی) به معنی معرفت و شناخت است و Gnosticism به ادیان

و نحله‌های مذهبی که در قرون اول و دوم قبل از میلاد و قرون اول و دوم و سوم بعد از میلاد در سوریه، مصر، فلسطین و بین‌النهرین پیدا شد اطلاق می‌شود. اعتقاد گنوسی‌ها بر آن است که انسان از طریق معرفت باطنی و روحانی - کشف و شهود - رستگار

که واقعاً عرفان در آنها ریشه دارد. پیام تمثیل مسیحیت، عرفان است و تعادلی که حاصل ناخودآگاه است نیز عرفان در سطحی عالیت‌ر است. اسطوره، زبان ازلی و طبیعی این فرایندهای روانی است و هیچ قاعده پردازي متفکرانه ای به حد غنا و رسایی تشبیهات اسطوره ای نمی رسد. چنین فرایندهایی با تصاویر ازلی سروکار دارند و زبان استعاری به بهترین و مختصرترین وجه آنها را باز سازی کرده است.

فرایندی که در فوق توصیف شد تمام خصوصیات ویژه صور جبران کننده روانی را متجلی می سازد. مای دانیم که نقاب ناخودآگاه سخت نیست - چهره ای را منعکس می کند که ما به سمت آن رو می کنیم. خصومت، آن را سیمایی تهدید کننده می دهد و مهربانی چهره های آن را ملایم می کند. این، مسأله بازتاب بصری صرف نیست بلکه مسأله پاسخ مستقلى است که طبیعت خود کفای پاسخ گوینده را می نمایاند. از این رو پسر فلاسفه (filius philosophorum) فقط تصویر بازتاب یافته پسر خدا در جسمی نامناسب نیست، بلکه برعکس، این پسر تیامات خصوصیات چهره مادری ازلی را منعکس می کند. گر چه او حتماً دو جنسی است، نام مردانه دارد - نشانه ای از آن که خدای عالم اسفل که مطرود روح واقع شده و با شر یکی گشته است تمایل به مصالحه دارد. این واقعیت جای خطا ندارد که او امتیاز انحصاری اصل روحانی و مردانه است، گر چه در درون خود، وزن زمین و کل طبیعت افسانه ای حیوانیت ازلی را حمل می کند.

این پاسخ دنیای مادر، نشان می دهد که شکاف میان این دنیا و دنیای پدر، پر شدنی است زیرا می بینیم که ناخودآگاه، تخم اتحاد آن دو را در بردارد. ذات ضمیر آگاه تبعیض است، و اگر بناست که از چیزها آگاه باشد، باید اضداد را از هم جدا کند و البته این عمل ضد طبیعی (contra naturam) را انجام می دهد. اضداد در طبیعت یکدیگر را می جویند، و در ناخودآگاه نیز وضع به همین منوال است، خصوصاً در صورت مثالی یگانگی،

یعنی خویشتن. در این جا نیز اضداد همان طور خنثی می شوند که در وجود خدا. لیکن به محض آن که ناخود آگاه شروع به خودنمایی می کند، اضداد دو نیم می شوند، چنان که در آفرینش جهان اتفاق افتاد، زیرا هر عمل آغاز کردن به خود آگاهی، عملی است خلّاق و تمام نمادهای ما که مربوط به خلقت عالم وجود است ناشی از همین تجربه روانی است.

کیمیاگری، اصولاً با تخم وحدت که در بی نظمی^{۳۰} تیامات نهفته است و همتای یگانگی الهی است، سروکار دارد. به همین ترتیب، تخم یگانگی در کیمیاگری مسیحی خصلت تثلیثی و در کیمیاگری شرک خصلت ثالوثی دارد و طبق سایر مراجع با اتحاد چهار عنصر نیز تطبیق می کند و بنابراین یک تربیع است. اکثر اکتشافات روانشناسی جدید به نفع دیدگاه دوم شهادت می دهند. در چند موردی که دیده ام عدد سه را به وجود می آوردند، نشانی از نقصی سیستماتیک در خود آگاهی وجود داشته است. یعنی نشانی از ناخود آگاهی «کنش پست تر». عدد سه، تجلی طبیعی تمامیت نیست، زیرا چهار، نمایانگر حداقل تعداد عوامل تصمیم گیرنده در یک قضاوت کامل است. مع هذا باید تأکید کرد که همیشه در کنار گرایشهای واضح کیمیاگری (وناخود آگاه) به سمت تربیع، نوسانی میان سه و چهار وجود دارد که کراراً بروز می کند. تربیع حتی در قضیه ماریای غیبگو نیز خفه و گنگ است. در کیمیاگری، سه و به همان میزان چهار رجیمینا (regimina) یا روش و سه و به همان میزان چهار رنگ وجود دارد. همیشه چهار عنصر وجود دارد که غالباً سه تای آنها باهمند و چهارمین وضع خاصی دارد - گاه خاک است و گاه آتش. البته مرکوریوس^{۳۱} یک چهارگانه (quadratus) است، اما در عین حال مار سه سر

یا سه گانگی نیز هست. این عدم یقین خصلتی دوگانه دارد - به عبارت دیگر صور مرکزی، سه تایی و نیز به همان میزان چهار تایی است. روانشناس چاره‌ای جز تذکر دادن این واقعیت ندارد که در روانشناسی ناخودآگاه نیز شبیه همین معما وجود دارد: کنشی که کمتر تمایز یافته یعنی کنش «پست‌تر» آن قدر به ناخودآگاه جمعی آلوده است که وقتی در حال خودآگاه شدن است، در میان سایر چیزها، «خویشتن» مثالی به قول ماریای غیگو - *τὸ ἐν τέταρτον* - را نیز به همراه می‌آورد. چهار به معنای زنانه، مادرانه و جسمانی است، و سه به معنای مردانه، پدرانه و روحانی. بنابراین عدم یقین نسبت به سه یا چهار، به نوسان میان روحانی و جسمانی منجر می‌شود - نمونه‌ای بارز از آن که هیچ حقیقت بشری مطلق نیست.

من پیشگفتار خود را با تمامیت (کمال) انسان به عنوان هدفی که سرانجام، فرایند روان‌درمانی به آن می‌رسد شروع کردم. این مسأله به صورتی لاینحل به پندارهای فلسفی و مذهبی فرد وابسته است. حتی وقتی بیمار، چنان که معمول است، باور دارد که ابداً متعصب نیست، پندارهایی که

→

می‌رود، تا نه تنها جوهر شیمیایی سیماب یا جیوه، ایزد مرکوری (هرمس سیاره مرکوری [عطارد]) را مورد اشاره قرار دهد، بلکه اول از همه «عنصر متغیر» سری را بنمایاند که در عین حال همان «روح» موجود در تمام مخلوقات زنده است. این معانی مختلف در متن کتاب معلوم خواهد شد. بکار بردن کلمه انگلیسی Mercury یا mercury گمراه‌کننده است، زیرا بخشهای متعددی وجود دارد که هیچ یک از این دو کلمه غنای معانی تلویحی آن را نشان نمی‌دهد. به همین دلیل تصمیم گرفته شد که در این جا هم مثل متن آلمانی، کلمه «مرکوریوس» لاتین حفظ شود و ضمیر شخصی به کار رود (زیرا به مرکوریس شخصیت داده شده است) و از واژه «جیوه» تنها درجایی استفاده شده است که منظور از آن فقط عنصر شیمیایی (Hg) می‌باشد. (یادداشت مؤلف برای ترجمه انگلیسی).

زیر بنای تفکر، روش زندگی، اصول اخلاقی و زبان او را تشکیل می‌دهند، از لحاظ تاریخی تا آخرین ذره مقید و مشروط شده‌اند و این واقعیتی است که غالباً فرد به علت نقص آموزش و نقص قوه انتقاد از خود، از آن آگاه نیست. از این رو تحلیل وضع او دیر یا زود به روشن شدن زمینه روحانی کلی او که بمراتب برتر از عوامل تصمیم‌گیرنده شخصی اوست می‌انجامد و این امر مسائلی را پیش می‌آورد که من در صفحات قبل کوشیدم آنها را عنوان کنم. مشخصه این مرحله از این فرایند، پدیدار شدن مظاهر وحدت، یعنی ماندالا (دوایر جادویی) است که یا در رویاها ظاهر می‌شوند و یا در نقشهای بصری واقعی که غالباً واضحت‌رین عامل جبران‌کننده تضاد و برخورد وضع آگاهانه است. چندان درست نیست که بگوییم «شکافی»^{۳۲} که در نظام مسائل مسیحیت رخنه کرده، مسؤول این وضع است. زیرا به آسانی می‌توان نشان داد که توجه نمادگرایی مسیحی، خصوصاً معطوف به معالجه همین زخم است و یا می‌کوشد آن را شفا دهد. صحیحتر آن است که این کشمکش آشکار را نشان بیماری وضع روانی انسان غربی به حساب بیاوریم، و بر ناتوانی او از جذب کردن میدان کامل نماد مسیحی رقت آوریم. من به عنوان پزشک نمی‌توانم در این خصوص از بیماران خود توقعی داشته باشم، ضمناً فاقد وسائل فیض و برکت کلیسا نیز هستم. در نتیجه وظیفه من گام نهادن در تنها راهی است که در مقابلم باز است: باید صور ذهنی مثلی را - که به معنایی خاص با صور ذهنی مذهبی تطبیق می‌کنند - به خود آگاهی برسانم. در عین حال باید بگذارم بیمارم مطابق پندارها، بلوغ روحی، آموزش، اصل و نسب و خلق و خوی خود تصمیم بگیرد، البته تا جایی که این کار بدون کشمکشهای جدی امکان داشته باشد. وظیفه من به عنوان پزشک آن است که به بیمار خود کمک کنم تا با زندگی کنار بیاید. من جرأت قضاوت کردن در مورد تصمیم نهایی او را

ندارم، زیرا به تجربه می‌دانم که هر نوع اجبار - خواه تلقین، خواه نفوذ و یا هر گونه روش ترغیبی دیگری - سرانجام به صورت مانعی قطعی در راه تحقق عالیتین و مهمترین تجربیات، یعنی تنها ماندن بیمار با خویشتن خود و یا هر اسم دیگری که بخواهیم به واقعیت روان بدهیم، جلوه خواهد کرد. اگر قرار است بیمار دریابد که وقتی دیگر نمی‌تواند از خودش حمایت کند، چیست که از او حمایت می‌کند، باید تنها بماند. فقط این تجربه می‌تواند به او شالوده‌ای فنا ناپذیر بخشد.

اگر خیلی از بیماران من از نزد عالم الهیات نمی‌آمدند، برایم بسیار دلپذیر بود که این کاری را که همه چیز هست جز سهل و ساده به عالم الهیات بسپارم. این بیماران باید به اجتماع مقدس کلیسا می‌آویختند، لیکن همچون برگ خشک از درخت بزرگ فرو ریخته‌اند. و اینک خود را «آویخته» به درمان می‌یابند. غالباً به نیروی یأس، چیزی در درون ایشان چنگ می‌زند، چنان که گویی خود آنها و یا چیزی که به آن آویخته‌اند در آن لحظه که چنگ خود را باز کنند، در پوچی فرو خواهد افتاد. آنها زمینی سخت را می‌جویند تا بر آن بایستند. و از آنجا که هیچ حمایت خارجی برایشان فایده‌ای ندارد، بالاخره باید آن را در خودشان بیابند - آری در نامتحمלתرین مکان از دید منطقی، لیکن از دید ناخودآگاه، مکانی روی هم‌رفته ممکن. ما می‌توانیم این مساله را در صورت مثالی «خاستگاه فرودین منجی» ببینیم.

در بدو امر، راه رسیدن به هدف، ناهموار و بی‌پایان می‌نماید و فقط بتدریج علایمی فزاینده پدیدار می‌شوند که نشان می‌دهند این راه به جایی می‌رسد. این راه، راست نیست، بلکه چنین به نظر می‌رسد که در دوایری می‌چرخد. دانش دقیق‌تر نشان داده است که این راه، مارپیچ است: نقشهای رؤیا همیشه پس از وقفه‌هایی خاص در قالبهای معینی باز می‌گردند که خصلتشان تعیین یک مرکز است و در واقع تمام این فرایند، گردِ نقطه‌ای

مرکزی و یا قرارگاهی در اطراف یک مرکز می‌گردد که ممکن است در شرایط خاصی، حتی در رویاهای اولیه نیز ظاهر شود. رویاها به عنوان تجلیات فرایندهای روانی، به طور محوری یا دورانی به دور مرکز می‌چرخند و هر چه به آن نزدیکتر شوند مشخص‌تر و بزرگتر می‌شوند. به علت تنوع مطالب نمادین، مشاهده هرگونه نظامی در بدو امر دشوار است. ضمناً نباید پنداشت که پیوستگی رویاها تابع هیچ اصل حاکمی است. لیکن چنان که گفتم وقتی فرایند رشد از نزدیک مطالعه شود، نشان می‌دهد که دورانی یا مارپیچ است. شاید بتوانیم این‌گونه جریانهای مارپیچ را به فرایند رشد و نمو در گیاهان تشبیه کنیم. در واقع نقش گیاه (درخت، گل، و غیره)، غالباً در این رویاها و اوهام تکرار شده، خود به خود طراحی یا نقاشی می‌شوند.^{۳۳} در کیمیاگری، درخت، مظهر فلسفه هرمتیک (کیمیاگری) است.

اولین موضوع از دو موضوع ذیل که فصل دوم را تشکیل می‌دهد - مربوط به سلسله رویاهایی است که شامل تعدادی از نمادهای مرکز یا هدف است. تحول این نمادها تقریباً معادل فرایند شفاست. بدین ترتیب، مرکز یا هدف به معنای رستگاری به مفهوم کامل کلمه است. دلیل کاربرد چنین اصطلاحی، از خود رویاها ناشی می‌شود، زیرا اشاره آنها به پدیده‌های مذهبی آن قدر زیاد است که من توانستم از بعضی از آنها به عنوان موضوع کتابم موسوم به روانشناسی و دین استفاده کنم. بدون کمترین تردیدی چنین به نظر می‌رسد که این فرایندها به صور مثالی موجد دین مربوطند. دین هر چیز دیگری هم که باشد، بی‌شک آن اجزای روانی اش که از لحاظ تجربی قابل بررسی است شامل این گونه تجلیات ناخودآگاه هستند. مردم، مدت زمانی بسیار دراز این سؤال اصولاً بی‌جواب را در ذهن داشته‌اند که آیا اخبار مربوط به تقدیر راست است یا نه. کاملاً جدا از عدم امکان اثبات یا

انکار واقعیت یک خبر ما بعدالطبیعی، اصولاً وجود چنین خبری، واقعیتی است «خود آشکار» که محتاج هیچ دلیلی نیست، و وقتی در مورد آن، مردم اتفاق نظر دارند، صحت خبر در همان حد ثابت شده است. در این مورد تنها چیزی را که می‌توانیم تصدیق کنیم، پدیدهٔ روانی است که با مقوله صحت یا حقیقت عینی، سنجش پذیر نیست. هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان با انتقاد منطقی دور انداخت، و در زندگی مذهبی خواه ناخواه با پدیده‌ها و واقعیات، سروکار داریم و نه با فرضیه‌های قابل بحث.

در طول فرایند درمان، بحث جدلی منطقیاً به دیداری میان بیمار و سایه اش می‌انجامد، یعنی با آن نیمهٔ تاریک روان که ما همیشه به واسطهٔ فرافکنی، از آن خلاص می‌شویم: و یا با بارکردن همسایه مان - به معنای محدودتر یا وسیعتر کلمه - از نقایصی که مسلماً خودمان داریم، و یا با انداختن گناهانمان به گردن یک واسطهٔ الهی به کمک توبهٔ کامل (گُتریسو) یا وجه ملایمتر آن یعنی ندامت (انریسو)^{۳۴}. البته می‌دانیم که بدون گناه، توبه وجود ندارد و بدون توبه فیض رستگاری در کار نیست و نیز می‌دانیم که بدون گناه نخستین، موضوع نجات جهان هرگز مطرح نمی‌شد. مع هذا مصرانه از تحقیق در این مطلب حذر می‌کنیم که آیا ممکن نیست پروردگار در این قدرت شرّ، منظوری خاص را نهفته باشد که آگاهی از آن برای ما از هر چیزی مهمتر است. وقتی کسی مثل روانپزشک، ناچار باید با مردمی سروکار داشته باشد که با سیاهترین سایهٔ خود رو به رو هستند، اغلب احساس می‌کند

۳۴ - Contritio یعنی توبهٔ «کامل» و attritio (ندامت) یعنی توبهٔ «ناقص» (contritio imperfecta) و توبهٔ طبیعی (contritio naturalis) از این مقوله است. مقولهٔ اول، گناه را ضد خیر اعلی می‌داند و مقولهٔ دوم، آن را نه فقط به علت پلیدی و زشتی آن بلکه از ترس مکافات، نهی می‌کند.

که به سمت چنین تصویری رانده می‌شود.^{۳۵} به هر حال پزشک نمی‌تواند حالت آسان برتری اخلاقی به خود بگیرد و به لوایح قانونی اشاره کند و بگوید، «تو نباید»^{۳۶}. او باید چیزها را به طور عینی بیازماید و امکانات را بسنجد، زیرا می‌داند، و نه چندان از طریق تعلیم و تربیت مذهبی بلکه به واسطهٔ غریزه و تجربه، که چیزی بسیار شبیه گناه سعادت آمیز (felix culpa) وجود دارد. و نیز می‌داند که آدم می‌تواند نه تنها شادی، بلکه احساس گناه نهایی خود را که بدون آن هرگز نمی‌توان به تمامیت خویش رسید، نیز از دست بدهد. در واقع تمامیت فرآیندی است که نه به سرپنجهٔ هنر می‌توان آن را بدست آورد و نه با حيله و نیرنگ، فقط می‌توان به آن تبدیل شد و تمام چیزهایی را که ممکن است در اثر ظهور آن پیش آید تحمل کرد. بدون شک این رنجی عظیم است که نوع بشر یکسان نیست و از افرادی تشکیل شده که ساختمان روانیشان آنها را در مدت لااقل ده هزار سال پراکنده کرده است. به همین دلیل، مطلقاً حقیقتی وجود ندارد که متضمن رستگاری برای یکی و لعنت برای دیگری نباشد. و این خود معمائی است که تمام کلی‌گرائیها در آن در می‌مانند. قبلاً از احتمال گرایی یسوعی سخن گفتم. این خود بهتر از هر چیز

۳۵ - وقتی با سرنوشت غم‌انگیزی مواجه می‌شویم که شرط لازم و چاره‌ناپذیر تمامیت (کمال) است، به طور طبیعی اصطلاحات مذهبی به میان می‌آید چون تنها چیزی است که مناسب این گونه شرایط است. «تقدیر من»، یعنی اراده‌ای خارق‌العاده که الزاماً با ارادهٔ خودم (ارادهٔ «من» = ego will) تطبیق نمی‌کند. وقتی ضد من است، دشوار می‌توان، «قدرتی» الهی یا دوزخی را در آن احساس نکرد. کسی که به سرنوشت خود تسلیم می‌شود، آن را ارادهٔ پروردگار می‌نامد و آدمی که به جدال بیهوده و خسته‌کننده با آن بر می‌خیزد، احتمالاً شیطان را در آن می‌بیند. به هر تقدیر این اصطلاح نه تنها عموماً قابل فهم است که پر معنی نیز هست.

۳۶ - اشاره به آن که پروردگار موسی (ع) را نهی می‌کند: «... قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن...» - م.

دیگری، تصویری از وظیفه بسیار جامع دین را نشان می‌دهد. حتی خوش نیت‌ترین مردم هم از احتمال گرایشی وحشت کرده‌اند. ولی وقتی با واقعیت‌های زندگی رو به رو شده‌اند، وحشت بسیاری از ایشان زایل شده و بسیاری نیز دست از خنده تمسخر برداشته‌اند. پزشک نیز باید بسنجد و بیندیشد، لیکن نه در این خصوص که آیا چیزی له یا علیه دین است، بلکه آیا له یا علیه زندگی و سلامت است. قانون اخلاقی روی کاغذ، به حد کفایت روشن و شسته رفته به نظر می‌رسد، لیکن همین سند نوشته بر «لوح زنده قلب» اگر خصوصاً از دهان کسانی درآید که بلندتر از همه داد سخن می‌دهند اغلب کهنه و اسف‌انگیز است. از هر طرف به ما گفته شده است که شرّ، شرّ است و درنگ در محکوم کردن آن جایز نیست، لیکن این مانع از آن نمی‌شود که شرّ در زندگی فرد، غامضترین مسائل نباشد، مسأله‌ای که مستلزم عمیق‌ترین تعمق‌هاست. آنچه بیش از همه سزاوار توجه دقیق ماست این سؤال است:

فاعل واقعاً کیست؟ «زیرا پاسخ این سؤال نهایتاً ارزش فعل را تعیین می‌کند. درست است که اجتماع، اول، به آنچه عمل شده است، به سبب نتیجه فوری آن، بیشتر اهمیت می‌دهد ولی در دراز مدت، فعل درست نیز در دست آدم نادرست اثر فاجعه‌آمیز خواهد داشت. کسی که دورنگر است نمی‌گذارد عمل درست آدم نادرست پرده بر چشمش کشد، کما این که نمی‌گذارد عمل نادرست آدم درست چنین کند. بدین سبب روان‌پزشک نباید به آنچه انجام گرفته است، بلکه باید به چگونه انجام گرفتن آن چشم‌دوزد، زیرا در این جاست که کل شخصیت فاعل معلوم می‌شود. به شرّ نیز باید همان قدر اندیشید که به خیر، زیرا نهایتاً خیر و شر چیزی نیست جز بسط و تجرید غایی فعل، و هر دو به طرح سایه روشن زندگی تعلق دارند. سرانجام آن که خیری نیست که نتواند موجد شرّ شود و شرّی نیست که نتواند بانی خیر گردد.

مواجه شدن با نیمه تاریک شخصیت یا «سایه»، در هر درمان ملایم و کامل، به خودی خود پیش می‌آید، و این مسأله همان قدر اهمیت دارد که

مسأله گناه در دین. کشمکش آشکار، اجتناب ناپذیر و دردناک است. غالباً از من می پرسند « و اما شما در این باره چه می کنید؟ » - کاری نمی کنم، کاری از من ساخته نیست، جز انتظار کشیدن و توکل کردن به خدا، تا سرانجام در اثر کشمکش توأم با شکیبایی و استقامت، راه حل مُقَدَّر برای آن شخص بخصوص پیدا شود، ولو آن که من نتوانم آن را پیش بینی کنم. البته نه آن که در این میان عاطل و باطل می مانم: به بیمار کمک می کنم تا آنچه را ضمیر ناخود آگاه در زمان کشمکش تراوش می کند درک کند. شاید خواننده حرف مرا باور کند که این تراوشها معمولی نیستند، بلکه برعکس از مهمترین چیزهایی هستند که تاکنون توجه مرا به خود جلب کرده اند. بیمار هم بیکار نمی ماند، او باید کار درست را با تمام قدرت انجام دهد تا مانع از فشار بیش از حد شرّ در وجود خویش شود. او محتاج «تأیید اعمال» است، زیرا «تأیید ایمان تنها»، برای او هم مثل خلیلهای دیگر، توخالی به نظر رسیده است. گاهی ممکن است ایمان، فقدان تجربه را جبران کند. آنچه در این گونه موارد لازم است کار واقعی است. مسیح، از گناهکار حمایت کرد و محکومش نکرد.^{۳۷} پیرو واقعی مسیح نیز همین کار را خواهد کرد و از آنجا که انسان باید با دیگران همان کند که با خودش می کند، پس نقش گناهکار را هم که خود اوست خواهد گرفت. بنابراین همان طور که مسیح را به خاطر اخوت با شریر محکوم نمی کنیم، خودمان را نیز نباید به این دلیل سرزنش کنیم که دوست داشتن گناهکار، که در واقع خودماییم، پیمان بستن با شرّ است. محبت آدمی را بهتر و نفرت او را بدتر می کند - حتی اگر آن آدم، خود آدم باشد. خطر این عقیده همان است که در تقلید از مسیح وجود دارد،

۳۷ - اشاره به حمایت حضرت مسیح از مریم مجدلیه زن گمراهی که مردم قصد سنگسار

کردن او را داشتند، و نیز برگزیدن متّای باجگیر به عنوان حواری خویش - م.

لیکن فریسی^{۳۸} درون ما هرگز نمی‌گذارد هنگام سخن گفتن با باجگیران و فواحش گیر بیفتد. البته باید تأکید کنم که روانشناسی، نه مسیحیت را اختراع کرده است و نه تقلید از مسیح را. ایکاش همه می‌توانستند به واسطهٔ کلیسا از بار گناهان خود برهند. لیکن کسی که کلیسا نمی‌تواند این خدمت را به او بکند، باید در تقلید از مسیح بسیار خم شود تا بار صلیب خود را بر دوش گیرد. قدما می‌توانستند با خرد قرون و اعصار یونان کنار آیند: *Μηδὲν ἄγαν, τῷ καιρῷ πάντα πρόσεστι καλά*) هیچ چیز مبالغه مکن، خیر در میزان درست نهفته است). لیکن اکنون، عجب مغاکی ما را از عقل جدا نگاه داشته است!

جز مشکل اخلاقی، خطر دیگری نیز وجود دارد که بی‌اهمیت نیست و مخصوصاً ممکن است برای کسانی که آسیب‌پذیرند موجب گرفتاریهایی شود. واقعیت آن است که محتویات ناخودآگاه شخصی (یعنی سایه) به طوری تمیز ناپذیر، با محتویات مثلی ناخودآگاه جمعی آمیخته‌اند، و وقتی سایه به خود آگاهی آورده می‌شود، این محتویات را همراه خود می‌کشاند. این امر ممکن است اثر مرموزی بر ضمیر آگاه بگذارد، زیرا صور مثالی فعال شده، حتی بر خونسردترین آدم منطقی نیز اثری ناخوشایند دارد و شاید بتوانم بگویم مخصوصاً روی چنین آدمی، مؤثر است، چه او از این بابت نگران است که مبادا پست‌ترین نوع اعتقاد که به نظر او همان خرافات است بر او غلبه کند. لیکن خرافات به معنای واقعی کلمه در صورتی در این مردم بروز می‌کند که آسیب‌پذیر باشند و نه در صورتی که بتوانند تعادل خود را حفظ کنند. آنگاه این نگرانی، به صورت «ترس از دیوانه شدن» در می‌آید - زیرا اندیشهٔ

۳۸ - کنایه از شخص زهد فروش و ریا کار. اصولاً فرقه‌ای بوده است در دین یهود، با

تعصب بسیار شدید نسبت به انجام فرایض دینی. داستان مجادله‌های فریسیان با حضرت مسیح کراراً در انجیل آمده است - م.

امروزی هر چیزی را که نتواند تعریف کند غیر عاقلانه به شمار می‌آورد. باید پذیرفت که محتویات مُثلی ناخودآگاه جمعی اغلب می‌توانند در رویاها و اوهام، صوری آن چنان مسخره و ترسناک پدید آورند که حتی خونسردترین اشخاص منطقی نیز از کابوسهای خرد کننده و هراسهای تسخیر کننده در امان نباشند. برای تبیین روانشناسانه این صور ذهنی، که نمی‌توان به سکوت از آنها گذشت و یا نادیده شان گرفت، قاعداً باید اعماق پدیده شناسی مذهبی را کاوید. تاریخ دین به وسیعترین معنای کلمه (مشمول بر اساطیر، افسانه‌های عامیانه و روانشناسی ابتدایی) گنجینه‌ای است از صور مُثلی که پزشک می‌تواند برای آرام کردن و روشن نمودن یک خودآگاهی سرگردان، قرینه‌های مفید و قیاسهای هدایت کننده‌ای از میان آن برگزیند. تهیه نوعی زمینه برای روشنتر کردن این تصاویر خیال‌انگیز که در برابر چشم ذهن بسیار عجیب و تهدید کننده جلوه می‌کنند واقعاً ضروری است. تجربه حاکی از آن است که بهترین راه برای این کار استفاده از مطالب اساطیری تطبیقی است.

فصل دوم این کتاب تعداد زیادی از این نمونه‌ها را ارائه می‌دهد. خواننده، علی‌الخصوص، از کثرت روابط میان تمثیل‌گرایی رویای فردی و کیمیاگری قرون وسطایی تعجب خواهد کرد. این موضوع، آن‌طور که شاید آدم خیال کند، امتیاز خاص مسأله مطرح شده نیست، بلکه واقعیتی کلی است که ده سال پیش، هنگامی که شروع به فهم عقاید و نماد‌گرایی کیمیاگری کردم مرا تکان داد.

فصل سوم، متضمن مقدمه‌ای است بر نماد‌گرایی کیمیاگری در ارتباط با مسیحیت و مکتب گنوسی. طبیعتاً این مقدمه ساده به هیچ وجه نمی‌تواند شرح کاملی از این موضوع غامض و مبهم باشد - در واقع قسمت اعظم آن فقط درباره همانندی سنگ با مسیح است. البته این همانندی موجب مقایسه میان اهداف کار کیمیاگری (opus alchymicum) و عقاید اصلی مسیحیت

می‌شود، زیرا هر دو، برای درک و تفسیر صور ذهنی که در رؤیایها ظاهر می‌شوند و نیز سنجش اثر روانی آنها، از اهم مسائلند. این مقایسه در کار روان درمانی اهمیت فوق العاده دارد، زیرا واقعاً بسیاری از اوقات بیمارانی که از ذکاوت و فرهنگ بیشتری برخوردارند و بازگشت به دین را ناممکن یافته‌اند، با مطالب مثلی مواجه می‌شوند و به همین دلیل مسائلی را در برابر طبیب قرار می‌دهند که دیگر نمی‌توان فقط به کمک روان‌شناسی شخصیتی محدود بر آنها احاطه یافت. ضمناً معرفت به ساختار روانی نوعی روان رنجوری، بنهایی کافی نیست. زیرا وقتی این فرایند به حیطه ناخودآگاه جمعی می‌رسد، دیگر سروکارمان با مواد سالم است یعنی با شالوده‌کلی روان گوناگون افراد. ادراک ما از این لایه‌های عمیقتر روان، نه تنها به واسطه روانشناسی ابتدایی و اساطیر بلکه در حدی وسیعتر به واسطه آشنایی با تاریخ خودآگاهی امروزی و مراحل قبلی آن، بیشتر می‌شود. این خودآگاهی، از طرفی فرزند دین و از طرف دیگر فرزند علم است، که در مراحل آغازینش بسیاری چیزها نهفته است که دین نمی‌توانست آن را قبول کند - یعنی بقایای روح کهن و احساسات کهن نسبت به طبیعت که از میان بردنی نبود و تدریجاً به فلسفه طبیعی قرون وسطی پناه برد - بدین ترتیب ایزدان کهن اختران به عنوان «روح فلزات» (spiritus metallorum)، و اجزای نجومی سرنوشت، در بسیاری از اعصار مسیحیت ادامه حیات دادند.^{۳۹} در حالی که در کلیسا پیدایش اختلاف فزاینده در مناسک مذهبی و اصول دین، خودآگاهی را نسبت به ریشه‌های طبیعی‌اش در ناخودآگاه بیگانه می‌کرد، کیمیاگری و

۳۹ - پاراسلسوس هنوز از خدایانی سخن می‌گوید که در راز بزرگ (mysterium)

magnum بر تخت نشسته‌اند (کتاب Philosophia ad Athenienses, p.403). و بر همین منوال

است رسالهٔ آبراهام الیازر موسوم به Uraltes chymisches Werk که متعلق به قرن هجدهم و متأثر از پاراسلسوس است.

ستاره شناسی مراقب بودند که رابطه با طبیعت، یعنی با ضمیر ناخود آگاه، از میان نرود. ستاره شناسی بارها و بارها ضمیر آگاه را به آگاهی درباره «هی مارِمن» یعنی وابستگی سرشت و سرنوشت به لحظات خاصی در زمان، بازگردانید و کیمیاگری برای فرافکنی آن صور مثالی که براحتی در فرایند مسیحیت جای نمی‌گرفتند «قلابه‌ای» زیادی فراهم آورد. راست است که کیمیاگری همیشه بر لبه رفض قرار داشت و نیز قوانین خاصی را می‌بینیم که در مورد احساس کلیسا نسبت به آن جای تردید نمی‌گذارند،^{۴۱} لیکن از سوی دیگر کیمیاگری به واسطه ابهام نمادگرایی خود که همواره امکان داشت به عنوان استعاره‌های بی ضرر توجیه شود، به طوری موثر محافظت شد. بی شک وجه استعاری برای بسیاری از کیمیاگران، ظاهر کار را در حدی در بر می‌گرفت که جداً معتقد بودند توجهشان صرفاً معطوف به عناصر شیمیایی است. اما همیشه چند تنی بودند که کار آزمایشگاهی اصولاً برایشان مسأله نمادها و اثر روانی آنها بود. به طوری که از کتب کیمیاگری بر می‌آید، کیمیاگران از این موضوع کاملاً و در حدی آگاه بودند که طلا سازان ساده لوح را دروغگو، شیاد و احمق می‌دانستند. آنها نظر گاه خود را با قضایایی از این گونه اعلان می‌کردند: «طلای ما طلای معمولی نیست» (*Aurum nostrum non est aurum vulgi*). گر چه زحمات آنها روی قرع و انبیق، تلاشی جدی برای پی بردن به راز دگرگونی شیمیایی بود، لیکن در عین حال - و معمولاً در حدی بسیار شدید - بازتاب یک فرایند روانی-مشابه بود که فرا افکندن آن در خاصیت ماده شیمیایی ناشناخته بسیار آسان بود. زیرا، آن فرایند نیز همانند تغییر اسرار آمیز اقاییم، یک پدیده ناخود آگاهانه طبیعت است. آنچه نمادگرایی کیمیاگری بیان می‌کند، کل مسأله تکامل

40 - Cf. Sanchez, *Opus morale*, Decalog. 2, 49n., 51; and Pignatelli, *Consultationes*

شخصیت است که در فوق ذکر شد، یعنی همان به اصطلاح فرایند تفرد. در جایی که تقلید از مسیح، پشتیبان بزرگ کلیسا است، کیمیاگر، ندانسته و مسلماً ناخواسته، در تنهایی و مسائل مبهم کار خود، به آسانی، قربانی فعالیتها و پندارهای ناخود آگاهانه ذهن خویش می‌شد، چه بر خلاف مسیحیان، الگوهای روشن و خطا ناپذیر نداشت تا بر آنها تکیه کند. نویسندگانی که آثارشان را می‌خواند، نمادهایی به او عرضه می‌کردند که خیال می‌کرد به سبک خودش معنای آنها را فهمیده است، اما در حقیقت، این نمادها ضمیر ناخود آگاه او را لمس می‌کردند و بر می‌انگیختند. کیمیاگران، این عبارت طعنه آمیز را درباره خودشان ساخته بودند: «ابهام با ابهام بیشتر» (*obscurum per obscurius*) و بیش از پیش خود را در همان فرایندی غرق می‌کردند که کلیسا می‌کوشید آنها را از قید آن نجات دهد. در حالی که اصول دین نمونه های مشابه را به فرایند کیمیاگری عرضه می‌کرد، این نمونه های مشابه، جداً بر خلاف کیمیاگری، به واسطه رابطه خود با شخصیت تاریخی منجی، از دنیای طبیعت جدا شدند. چهار در یک کیمیاگری، طلای فلسفی، سنگ زاویه (*lapis angularis*) آب الهی (*aqua divina*) در کلیسا به صورت صلیب چهارشاخه ای درآمد که آن «تنها مولود»^{۴۱} یک بار در تاریخ و در عین حال برای ابدیت، خود را بر آن مصلوب کرد. با آن که کیمیاگران هم مثل مردم قرون وسطی خود را چیزی جز مسیحیان مؤمن نمی‌پنداشتند، به دلیل آن که جستجو از طریق دانش را به یافتن از راه ایمان ترجیح می‌دادند، در جهت مخالف کلیسا افتاده بودند. در این خصوص پاراسلسوس نمونه ای بارز است. لیکن در واقع آنها هم وضعی شبیه وضع انسان متجدد داشتند که تجربه شخصی بی واسطه را به ایمان به

۴۱ - کنایه از حضرت مسیح: «همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از

موجودات وجود نیافت» (انجیل یوحنا باب اول آیه ۳) - م.

عقاید سنتی ترجیح می‌دهد، و یا شاید هم این تجربه، به او تحمیل شده است. اصول دین نه دلخواهانه اختراع شده است و نه معجزه‌ای بی‌همتا است گرچه غالباً با این نیت واضح معجزه آسا خوانده می‌شود که از سطح طبیعی خود بالاتر قرار گیرد. مثل اصلی مسیحیت در فلسفه گنوسی ریشه دارد، فلسفه‌ای که وقتی مذاهب باستانی منسوخ شدند، می‌بایست رشد کند. بنیان آن بر درک نمادهایی بود که فرایند ناخودآگاهانه تفرد، همیشه هنگامی آنها را بسمت بالا می‌راند که عوامل جمعی حاکم بر زندگی آدمی، رو به زوال می‌نهد. در چنین موقعی به ناچار عده قابل ملاحظه‌ای از افراد پیدا می‌شوند که به تسخیر صور مثالی طبیعتی قدسی درمی‌آیند، صوری که راه خود را به سمت سطح باز می‌کنند تا عوامل حاکم دیگری را به وجود آورند. این حالت تسخیر، تقریباً بدون استثناء در این واقعیت خودنمایی می‌کند که تسخیر شدگان، خود را با مضامین مثالی ناخودآگاه خویش یکی می‌بینند، و چون تشخیص نمی‌دهند نقشی که بر آنها تحمیل شده است اثر مضامین جدیدی است که هنوز درک نشده‌اند، آنها را واقعاً در زندگی خود نمونه قرار می‌دهند و در نتیجه پیغمبر و مصلح می‌شوند. تا جایی که مضمون مثالی رویدادهای آئین مسیحیت می‌توانست ناخودآگاه بی‌قرار و پر غوغای خلیها را به طوری رضایت بخش جلوه گر کند، رای عموم این رویدادها را در حد یک حقیقت اجباری جهانی بالا برد. البته نه با عمل قضاوت، بلکه با واقعیت غیر معقول تسخیر شدن که بسیار موثرتر است. بدین ترتیب عیسی در برابر نیروهای مثالی که هر کسی را به تسخیر شدن تهدید می‌کرد، به صورت حامی و طلسم شکن درآمد و چنین بشارت داده شد: «اتفاق افتاده است لیکن تا وقتی که به عیسی مسیح، پسر خدا، ایمان داشته باشید برای شما اتفاق نخواهد افتاد». مع هذا برای هر کسی که عوامل حاکم مسیحی برایش زوال یافته است، اتفاق افتاده، اتفاق می‌افتد و اتفاق خواهد افتاد. به همین دلیل، همیشه مردمی ناراضی از عوامل حاکم بر زندگی آگاهانه وجود داشته‌اند که - مخفیانه و از بیراهه، به سوی

نابودی و یا رستگاری خویش - به راه افتاده اند تا راه مستقیم آزمودن ریشه های جاویدان را بجویند، و به دنبال اغوای ضمیر ناخود آگاه بی قرار، خود را در بیابان برهوت یافته اند، در جایی که همچون عیسی با پسر ظلمت، *ἀντίμιμον πνεῦμα* رو به رو می‌شوند. به همین سبب یک کیمیاگر - و آنهم یک کشیش کیمیاگر - چنین دعای کند:

«*Horridas nostrae mentis purga tenebras, accende lumen sensibus*» (ظلمت هراس انگیز ذهن ما را بزدای و برای جمیع حواسمان چراغی بر افروز!) نویسنده این جمله، باید سیاهی (nigredo) را تجربه کرده باشد، یعنی اولین مرحله کار را که در کیمیاگری به صورت مالیخولیا احساس می‌شده و نظیر مواجه شدن با سایه در روانشناسی است.

بنابراین، وقتی روان درمانی جدید، دیگر بار با صور مثالی فعال شده ناخود آگاه جمعی مواجه می‌شود، این فقط تکرار پدیده ای است که غالباً در لحظات بحرانهای بزرگ مذهبی مشاهده شده است، گرچه ممکن است در افرادی که عقاید حاکم برایشان بی معنا شده نیز اتفاق افتد. یک نمونه آن، فرود آمدن در دوزخ (descensus ad inferos) فاوست است که، آگاهانه یا ناخود آگاهانه، یک کار کیمیاگری است.

مسئله اضداد که توسط سایه یادآوری می‌شود، در کیمیاگری نقشی بزرگ - و در واقع قاطع - بازی می‌کند، زیرا در مرحله نهایی کار، به وحدت اضداد در قالب مثلی پیوند مقدس اضداد^{۴۲} یا «وصلت کیمیایی» می‌رسد. در اینجا اضداد اعلی، نر و ماده (مثل یانگ و یین چینی)^{۴۳}، به وحدتی

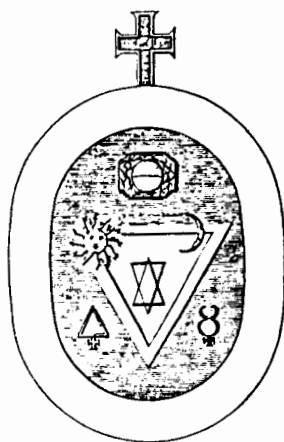
۴۲ - hierosgamos، در کیمیاگری و مراسم ولادت مجدد، عبارتست از اتحاد مقدس یا

روحانی چهره های مثلی، از جمله پیوند ماه و خورشید، و اتحاد حضرت مسیح و کلیسا - م.

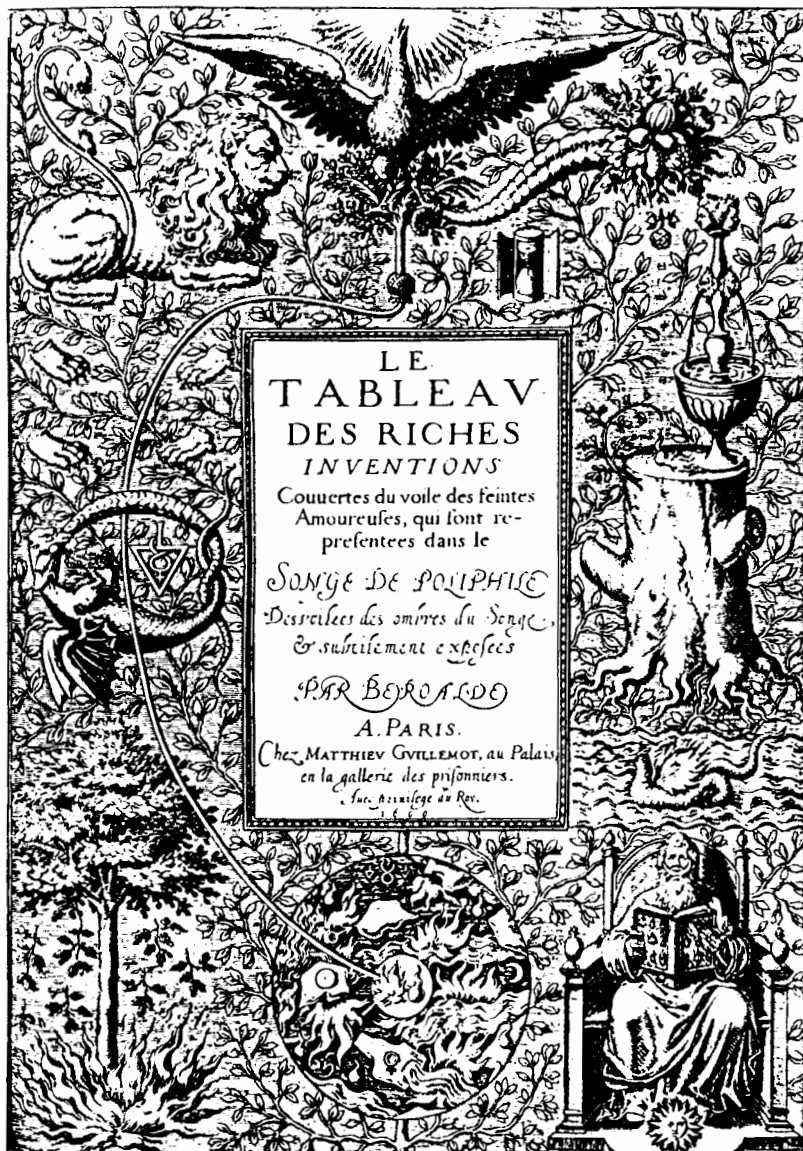
۴۳ - yang در فلسفه چینی عبارتست از نیرو یا اصل فعال و مردانه جهان که سرچشمه

نور و گرماست و کنایه از آسمان است، و yin، اصل مخالف آن است - م.

پیراسته از ضدیت می‌رسند و در نتیجه فساد ناپذیر می‌شوند. البته شرط لازم این امر، این است که هنرمند (کیمیاگر)، نباید خود را با صور موجود در کار یکی ببیند، بلکه باید آنها را در حالت عینی و غیر شخصی خود رها کند. تا وقتی کیمیاگر، در آزمایشگاه خود کار می‌کرد، در موقعیتی مناسب قرار داشت زیرا - به بیان روانشناسانه - فرصت نمی‌یافت خود را با صور مثالی، آن گونه که ظاهر می‌شدند یکی بداند، چه این صور فوراً در عناصر شیمیایی منعکس می‌شدند. عیب این وضع آن بود که کیمیاگر مجبور می‌شد عنصر فساد ناپذیر را به صورت فرآورده‌ای شیمیایی عرضه کند - کاری غیر ممکن که موجب زوال کیمیاگری شد و شیمی را در آزمایشگاه جانشین آن کرد. لیکن قسمت روانی کار از میان رفت و به طوری که می‌توانیم در مثال فاوست و نیز در ارتباط واضح میان روانشناسی جدید ناخودآگاه و نمادگرایی کیمیاگری ببینیم، مفسرین جدیدی یافت.



تصویر ۳ - مظهر کار کیمیاگری -



تصویر ۴ - فرایند نمادین که در بی‌نظمی آغاز می‌شود و با پیدایش سیمرخ

پایان می‌گیرد. Béroalde de Verville, Le Tableau des riches inventions or Le Songe de

Poliphile (1600)

بخش دوم

نمادگرایی رؤیای فردی در رابطه با کیمیاگری

مطالعه ای در باب فرایندهای ناخودآگاهانه
جاری در رؤیاها

ویرژیل، انه اید، سرود پنجم، ۲۹ - ۱۲۶

..... فرو رفتن در دوزخ سهل است: دروازه سیاه

دیس * شباروزان گشوده است، لیکن بازگرداندن گامها و
فرا آمدن به فضای برین، این است آزمون دشوار، این است
کار مشقت بار!

ترجمه انگلیسی اچ. آر. فرکلوف.

* - دیس یا دیته نامی است که به خود شیطان و نیز دژ مستحکم او که متشکل از چهار

طبقه آخر دوزخ یعنی درکات اسفل است اطلاق می شود - م.



تصویر ۵ - هفت باکره در حال تناسخ -

(Le Songe de Poliphile) (رویای پولی فیل)، برالد دو ورویل (۱۶۰۰)

فصل اوّل: مقدمه

۱ - موضوع

مظاهر فرایند تفرد که در رویاها ظاهر می شوند، صور طبیعی مثلی اند که فرایند تمرکز یا پیدایش مرکز جدید شخصیت را ترسیم می کند. در خصوص این فرایند، شاید بتوان توسط رساله من موسوم به «روابط میان من و ناخودآگاه»^۱ تصویری کلی به دست آورد. به دلایل خاصی که در این رساله

1 - The Relations between the Ego and the Unconscious

ذکر شده است، من این مرکز را «خویشتن»^۲ می‌نامم و منظور از آن، کلیت روان است. خویشتن، فقط مرکز نیست، بلکه در عین حال کل پیرامونی است که خود آگاه و ناخود آگاه را در برمی‌گیرد، یعنی مرکز این کلیت است، درست به همان گونه که «من»^۳، مرکز خود آگاهی است.

نمادهای مورد بررسی در این جا، به مراحل گوناگون و دگرگونیهای فرایند تفرد ربطی ندارند، بلکه به آن تصاویر ذهنی مربوطند که به محض رسیدن مرکز جدید به خود آگاهی، مستقیماً و منحصرأً به آن اشاره می‌کنند. این تصاویر ذهنی، به مقوله ای معین تعلق دارند که من آن را نمادگرایی ماندالا (دایره جادویی)^۴ می‌خوانم. من، در کتاب «راز گل زرین»^۵ که با

۲ - Self، خویشتن، خود، از نظر یونگ، «من» تمامیت یافته و بکمال رسیده آدمی است. مظهر یکپارچگی و وحدت آسمانی او با باغ بهشت، عصر المپ، بیضه جهانی اساطیری است و نماد آن در ادیان جهان گستر عبارتند از حضرت آدم، مسیح، بودا، ماندالاهای شرقی و غیره - م.

۳ - ego، من، از نظر یونگ یکی از عناصر همبافته روان انسان است. من خود آگاه آدمی است که او را تبدیل به آدمی می‌کند و با احساسات آگاهانه و نا آگاهانه، خود را نگاه می‌کند. «من» در مقایسه با بی‌زمانی سایر عناصر مثلی نیرومند تر روان، نورس است و بهمین سبب به آسانی ممکن است در این عوامل غرق شود که نتیجه آن روان پریشی، روان رنجوری، و در سطح وسیعتر هیستری جمعی است.

۴ - Mandala در سانسکریت به معنای دایره است و در مذاهب هندوئی و آئین بودا صفحه ایست نمادین نمایانگر قلمرو مقدس خدایان و نقطه تجمع نیروهای جهانی - انسان (عالم اصغر) از طریق دخول ذهنی به ماندالا (عالم اکبر) و صعود بسمت مرکز آن به جریانهای تجزیه و ترکیب مجدد هدایت می‌شود. مهمترین اشکال آن، صور متحدالمرکز، الگوهای مدور یا چهار گوش با یک مرکز و ترتیبات محوری یا کرویست.

همکاری ریچارد ویلهلم انتشار یافت، این نمادگرایی را با برخی جزئیات آن توصیف کرده‌ام. در کتاب حاضر می‌خواهم سلسله‌ای خاص از چنین نمادهایی را به ترتیب تاریخی در اختیار شما قرار دهم. مطلب، متضمن بیش از هزار روایا و خیالات بصری مرد جوانی است که از آموزش عالی علمی برخوردار است.^۶

من به خاطر اهداف این مطالعه، چهارصد روایا و حالت روایی اول را بررسی کردم که این کار تقریباً ده ماه طول کشید. برای پرهیز از نفوذ شخصی، از یکی از شاگردانم که در آن زمان خانم دکتری تازه کار بود، خواستم تا مسئولیت مشاهده این فرایند را به عهده گیرد. این کار پنج ماه ادامه یافت. بعد، صاحب روایاها بتنهایی مشاهدات خود را به مدت سه ماه ادامه داد. من، صاحب روایاها را جز در مصاحبه‌ای کوتاه در آغاز و قبل از شروع مطالعه، در طول هشت ماه اول اصلاً ندیدم. بدین ترتیب سیصد و پنجاه و پنج روایا، بدون کوچکترین تماس شخصی با من، و فقط چهل و پنج روایی آخر زیر نظر من دیده شد. هیچ گونه تعبیر و تفسیر قابل ذکری در آن زمان به میان نیامد زیرا بیننده روایاها به علت آموزش عالی علمی خود نیازی به یاری نداشت. از این رو شرایط، برای مشاهده و یادداشت برداری غیر متعصبانه عالی بود.

نخست، خلاصه‌هایی از بیست و دو روایی نخستین را ارائه می‌دهم تا



یونگ ماندالا را از مظاهر خویشتن و فرایند تفرد (رسیدن به فردیت) می‌داند - م.

۵ - The Secret of the Golden Flower، کتاب عرفانی چینی که ریچارد ویلهلم چین شناس بزرگ آلمانی آن را بزبان آلمانی ترجمه کرده و یونگ تفسیری بر آن نوشته است. [این کتاب توسط مترجم حاضر به فارسی ترجمه شده و توسط معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی انتشار یافته است] - م.

۶ - باید تأکید کنم که این آموزش، تاریخی، فلسفی، باستان‌شناسی و قوم‌شناسی نیست. هر گونه موضوع منبعث از این رشته‌ها، ناخود آگاهانه به سراغ بیننده روایاها آمده است.

نشان دهم که چگونه کیفیت نمادین ماندالا خیلی زود ظهور می‌کند، و در سایر مطالب رویاها نیز نهفته است. بعداً به ترتیب تاریخ، رویاهایی را انتخاب می‌کنم که خصوصاً به ماندالا اشاره دارند.

همه رویاها، به استثنای چندتایی، یا به استنساخ قسمتی که تفکر اصلی را در بر دارد اختصار یافته است و یا به خلاصه کردن مطالب اساسی تمام متن. این روش اختصار، نه تنها از طول رویاها کاست، بلکه به دلایلی که حزم و احتیاط را ایجاد می‌کرد، اشارات و مسایل شخصی را نیز حذف کرد. علی‌رغم این مداخله کمابیش مشکوک، نهایت دانش و وسواس خود را به کار بردم تا از هر گونه تحریف دلخواهانه معنی حذر کنم. همین گونه ملاحظات باید در مورد تعبیر و تفسیر خود من انجام می‌گرفت، تا معلوم شود که قسمتهای خاصی از رویاها حذف شده است. اگر این فداکاری را نمی‌کردم و مطالب را تمام و کمال حفظ می‌کردم نمی‌توانستم در موقعیتی قرار گیرم که بتوانم این رشته مطالب را که به نظر من از لحاظ ذکاوت، روشنی و تداوم، تقریباً بی‌نظیر است چاپ کنم. به هر تقدیر بسیار خوشوقتم که همین جا و هم اکنون از «صاحب رویاها»، به خاطر خدمتی که به علم کرده است صمیمانه سپاسگزاری کنم.

۲ - روش

من همیشه در تألیفات و سخنرانیهای خود تأکید کرده‌ام که وقتی موضوع تحلیل و تعبیر روان‌عینی^۷ و به عبارت دیگر «ناخودآگاه» مطرح

۷ - objective psyche «در خصوص این مفهوم به کتاب یونگ موسوم به Basic Postulates»

of Analytical Psychology و کتاب وولف موسوم به Einführung in die Grundlagen der

komplexen Psychologig، صفحه ۳۴ به بعد مراجعه کنید.

می شود باید کلیه عقاید قبلی را کنار بگذاریم. ما هنوز در مورد رؤیاها، فرضیه ای کلی نداریم که به ما امکان دهد، آزادانه از روش استنتاج استفاده کنیم، کما این که در مورد خود آگاهی نیز دارای فرضیه ای کلی نیستیم تا بتوانیم نتایج استنتاجی بگیریم. تظاهرات روان ذهنی یا خود آگاهی در حد بسیار ناچیزی قابل پیش بینی است و هیچ مبحث نظری هم وجود ندارد تا بدون تردید ثابت کند که الزاماً یک رابطه علی میان آنها وجود دارد. برعکس باید در نظر داشته باشیم که در عمل و عکس عملهای پیچیده ضمیر آگاه، عامل خود سری و «تصادف» بسیار دخیل است. به همین ترتیب هیچ دلیل تجربی، و از آن کمتر، هیچ دلیل نظری وجود ندارد که بتوان گفت همین امر در مورد تظاهرات ناخود آگاه نیز صدق نمی کند. ناخود آگاه، همان قدر گوناگون، غیر قابل پیش بینی و خود سراسر است که خود آگاهی، و از این رو باید جوانب متعدد آن را در نظر گرفت. در مورد اظهارات آگاهانه، این سعادت را داریم که مستقیماً مخاطب قرار می گیریم و با مضمونی آشنا می شویم که می توانیم مفهوم آن را تشخیص دهیم، لیکن در مورد تظاهرات «ناخود آگاه»، هیچ زبان دستوری و موافق فهم ما از کلمه وجود ندارد - فقط پدیده ای روانی وجود دارد که به نظر می رسد که با محتویات خود آگاه، سست ترین روابط را دارد. اگر تجلیات ضمیر آگاه، غیر قابل درک باشد، همیشه می توانیم پرسیم چه معنایی دارند. لیکن روان عینی، حتی نسبت به ضمیر آگاه، که خود را از طریق آن متجلی می کند نیز چیزی بیگانه است. بنابراین مجبور به پذیرش روشی هستیم که برای خواندن رمز متنی ناقص و یا متنی حاوی کلمات ناشناس به کار می بریم: ما مفهوم را امتحان می کنیم. ممکن است معنای کلمه ناشناس هنگامی معلوم شود که مشغول مقایسه سلسله بخشهایی هستیم که معنی در آن آمده است. مفهوم روانی مضامین رؤیا، مرکب از بافت روابطی است که طبیعتاً رؤیا در آنها نهفته است. از لحاظ نظری، هرگز نمی توانیم در خصوص این بافت، از قبل چیزی بدانیم، لیکن گاهی این

کار، در عمل ممکن و مستلزم تجربه ای بسیار طولانی است. مع هذا، تحلیل دقیق، هرگز بر قواعد فنی خیلی تکیه نمی‌کند، زیرا خطر فریب و تلقین بسیار زیاد است. مخصوصاً در تحلیل تک رویاها، این نوع از پیش دانستن و فرضیه پردازی بر اساس انتظارات عملی و یا احتمالات کلی، حتماً غلط است. بنابراین، قاعدهٔ مطلق باید چنین باشد که هر رویا و هر قسمتی از رویا، در بدو امر ناشناخته به شمار آید، و فقط پس از توجه دقیق به مفاد آن، به کار تعبیر و تفسیر آن همت گماشته شود. آن گاه می‌توانیم معنایی را که بدین طریق کشف کرده ایم در متن خود رویا به کار گیریم و ببینیم که آیا سلیس است و یا اصولاً مفهومی قانع کننده پیدا می‌شود یا نه. لیکن در هیچ شرایطی نباید پیش بینی کنیم که این معنی با یکی از انتظارات ذهنی ما تطبیق خواهد کرد چون به احتمال قوی و در واقع غالباً رویا چیزی را می‌گوید که متحیرانه می‌بینیم با آنچه انتظار داشته ایم فرق بسیار دارد. در واقع اگر معنایی که در رویا می‌یابیم موافق انتظاراتیمان باشد، خود دلیلی است برای شک و تردید، زیرا اصولاً دیدگاه ناخود آگاه نسبت به خود آگاهی، مکمل و یا جبران کننده^۸ و از این رو به طوری غیر منتظره «متفاوت» است. من امکان وجود رویاهای همرو را انکار نمی‌کنم، یعنی رویاهایی که معنایشان با حالت خود آگاهانه تطبیق و یا آن را تأیید می‌کند، لیکن لااقل در تجربهٔ من این گونه رویاها نادرند.

و اما روشی که در مطالعهٔ حاضر اختیار می‌کنم کاملاً مخالف این اصل اساسی تعبیر رویا به نظر می‌رسد. چنین می‌نماید که رویاها بدون کمترین توجهی به مفاد آنها تعبیر شده‌اند و در واقع من اصلاً مفاد را در نظر

۸ - من عمداً به تحلیل کلمات «مکمل» و «جبران کننده» نمی‌پردازم، چه ما را از

موضوع بسیار دور خواهد کرد.

نگرفته ام، زیرا رویاهای این سلسله (چنان که ذکر شد) زیر نظر من دیده نشده اند. من چنان عمل می‌کنم که گویی رویاها را خودم دیده ام و بنابراین در موقعیتی قرار داشته ام که مفاد آنها را تکمیل کنم.



تصویر ۶ - چهره مادری، بر الهه های تقدیر فرمان می راند - Thenaud, «Traité de la cabale» (MS. 16th cent.)

اگر این روش در مورد رؤیاهای مجرد کسی به کار می‌رفت که شخصاً برای من ناشناس بود، از لحاظ فنی خطایی بزرگ می‌بود. لیکن در این جا با رؤیاهای مجرد سروکار نداریم. این رؤیاهای رشته پیوسته‌ای را به وجود می‌آورند که معنی، بتدریج و کمابیش به خودی خود، در جریان آن بروز می‌کند. این رشته، مفادی است که خود بیننده رؤیا آن را تکمیل می‌کند. چنان است که گویی نه فقط یک متن بلکه متون متعددی در برابر ما قرار گرفته و از هر سو روشنایی بر مطالب ناشناخته می‌تابد، به طوری که یک بار خواندن کلیه متون کافی است تا قسمتهای مشکل هر یک از آنها را روشن سازد. بعلاوه ما، در فصل سوم، با یک صورت مثالی معین - ماندالا - سروکار داریم که مدتها پیش، توسط ماخذ دیگری با آن آشنا شده ایم، و این، کار تفسیر و تعبیر را فوق العاده آسان می‌کند. البته تعبیر هر بخش خاصی ناچار از روی حدس و گمان انجام می‌گیرد، لیکن سلسله رؤیاهای به صورت یک مجموعه، تمام شواهدی را در اختیارمان می‌گذارد که برای تصحیح خطاهای ممکن در بخش‌های قبلی لازم داریم.

لازم به گفتن نیست که وقتی صاحب رؤیاهای تحت نظارت شاگرد من بود، چیزی در مورد این تعبیر نمی‌دانست و به همین سبب تحت تأثیر عقیده هیچ کس دیگری نبود. بعلاوه، من بر اساس تجربه‌ای وسیع معتقدم که در مورد احتمال و خطر پیشداوری مبالغه شده است. تجربه حاکی است که روان عینی به انتها درجه مستقل است و اگر چنین نبود نمی‌توانست کنش کاملاً خاص خود، یعنی متعادل کردن ضمیر آگاه را انجام دهد. ضمیر آگاه، به خود اجازه می‌دهد تا طوطی وار بیاموزد، اما ضمیر ناخود آگاه چنین نمی‌کند - و به همین دلیل است که اگوستین قدیس خدا را شکر کرد که او را مسؤول رؤیاهایش نکرده است. ناخود آگاه یک جوهر روانی خود مختار است، هر تلاشی برای سربه سر گذاشتن با آن فقط بظاهر موفقیت آمیز می‌نماید و بعلاوه برای خود آگاهی زیانبار است. ناخود آگاه، خارج از کنترل شخصی قرار

دادی، در قلمرویی که طبیعت و رازهایش را نه می توان اصلاح کرد و نه تغییر داد، قرار دارد و در همان جا نیز باقی خواهد ماند، جایی که می توانیم گوش کنیم اما حق مداخله نداریم.



تصویر ۷ - اوربُوروس (اژدهای دُم خوار) به صورت ایون - Horapollo, Selecta

hieroglyphica (1547)

فصل دوم: رؤیاهای نخستین

۱ - رؤیا:

صاحب رؤیا در محفلی است. هنگام خروج، کلاه شخص بیگانه ای را به جای کلاه خود بر سر می‌گذارد.

کلاه، به عنوان پوششی برای سر، مفهوم کلی چیزی را دارد که سر را مجسم می‌کند. همان طور که برای نتیجه گیری، تصوراتی را «توی سرخود» (unter einen Hut) می‌آوریم، کلاه هم به صورت نوعی عقیده راهنما، تمام شخصیت را می‌پوشاند و اهمیت آن را به آن می‌بخشد. تاجگذاری، به فرمانروا سرشت الهی خورشید را عطا می‌کند، کلاه پزشک مقام یک دانشمند را تفویض می‌کند، و کلاه شخص بیگانه، شخصیت یک بیگانه را می‌دهد. می‌رینک این مطلب را در رمان خود موسوم به «گالیم» (آدم مصنوعی)^۱ می‌آورد، جایی که قهرمان داستان، کلاه آئناسیوس پرنات، را بر

۱ - Golem، در قصه های عامیانه یهود، تمثالی است جان گرفته. این کلمه در ادبیاتی که بر مبنای تورات نوشته شده است، به عنصر جنینی ناقص اطلاق می شود، و در زبور داود ۱۳۹: ۱۶ راجع به آن چنین می آید: «تراحمدها خواهم گفت زیرا به طور مهیب و عجیب ساخته شده ام... چشمان تو جنین مرا دیده است». در قرون وسطی می گفتند، مردان خردمند کلمات مقدس و یا یکی از نامه های پروردگار را می نویسند و در دهان تمثال قرار می دهند و بدین ترتیب او را جان می بخشند - م.

سر می‌گذارد و در نتیجه گرفتار تجربه ای غریب می‌شود. در «گالیم»، به حد کفایت روشن است که این ناخودآگاه است که قهرمان را گرفتار ماجراهای خارق العاده می‌کند. اکنون بر معنای مترادف گالیم تکیه کرده و فرض می‌کنیم که کلاه رویا، کلاه آثاناسیوس نامی است یعنی یک فنا ناپذیر، موجودی ماورای زمان، انسان جهانی و جاویدان که با انسان فانی زوردد گذر و «تصادفی» فرق دارد. کلاه که دور سر را می‌پوشاند مثل صفحه خورشید گون^۲ یک تاج مدور است و از این رو متضمن اولین اشاره به ماندالا است. ما، خصلت استمرار ابدی را در نهمین رویای مربوط به ماندالا خواهیم یافت، در حالی که خصلت ماندالائی کلاه، درسی و پنجمین رویای مربوط به ماندالا بروز می‌کند. به عنوان نتیجه کلی معاوضه کلاهها، شاید بتوانیم منتظر پیشرفتی باشیم شبیه آن که در «گالیم» پیش آمد: بروز ناخودآگاه. ناخودآگاه همراه با شخصیت‌های خود، مانند سایه ای در پشت صاحب رویا پنهان است و راه خود را به سمت خودآگاهی می‌گشاید.

۲ - رویا:

صاحب رویا با قطار سفر می‌کند و با ایستادن در مقابل پنجره، جلوی دید همسفران خود را می‌گیرد. او باید از جلوی آنها کنار رود. فرایند، شروع به حرکت کرده است و صاحب رویا در می‌یابد که جلوی نور را برای کسانی که در پشت سر او هستند گرفته است، یعنی جلوی اجزای تشکیل دهنده ناخودآگاه شخصیت خودش را. ما چشمی در پشت سر خود نداریم، و به همین سبب «پشت»، نادیده، یعنی ناخودآگاه است. اگر صاحب رویا از مسدود کردن پنجره (خودآگاهی)، دست بردارد، محتوای ناخودآگاه، خودآگاه خواهد شد.

۳ - خیال بصری رؤیا گونه:

در کنار دریا. دریا به ساحل می‌ریزد و همه چیز را غرق می‌کند. بعد صاحب رؤیا در جزیره‌ای تک افتاده نشسته است.

دریا، مظهر ناخودآگاه جمعی است، زیرا اعماق بی‌انتها، زیر سطح بازتاب‌کننده آن پنهان است.^۲

آنها که در پشت می‌ایستند، یعنی تجسیمات^۳ سایه‌گون ناخودآگاه، همچون سیل، به سوی زمین سخت (terra firma) خود آگاهی سرازیر شده‌اند. چنین حملاتی، چیزی مرموز درخود دارند، زیرا برای شخص مورد نظر غیر منطقی و ادراک‌ناپذیرند. این حملات، شخصیت او را موقتاً تغییر می‌دهند، چون فوراً موجب پیدایش یک راز دردناک شخصی می‌شوند که او را از خود، یگانه و از محبط جدا می‌کند. این چیزی است که «نمی‌توانیم به هیچ کس بگوییم» زیرا می‌ترسیم به ناهنجاری روانی متهم شویم - و نه بی‌دلیل، چه عین همین بلا سر دیوانگان می‌آید، مع‌هذا، بین درک شهودی از چنین حمله‌ای، و ابتلا به بیماری به واسطه آن، فرق بسیار است؛ هر چند که آدم عادی آن را درک نمی‌کند. انزوا به علت یک راز قاعدتاً موجب تحرک فضای روانی می‌شود تا فقدان تماس با سایر مردم را جبران کند. انزوا، باعث فعالیت ناخودآگاه می‌شود، و این، چیزی شبیه اوهام و تجسم خیال را

۳ - دریا برای پیدایش حالات رؤیایی (یعنی هجوم محتویات ناخودآگاه)، محل مناسبی است. از این رو شبیح عقاب، در کتاب دوم عزرا باب دوم: «از دریا بر می‌خیزد» و منظر «انسان» *δύσπρωπος*، در باب ۱۳ آیه ۳، ۲۵ و ۵۱ همین کتاب، از «میان دریا پیدا می‌شود». ضمناً رک: باب ۱۳ آیه ۵۲ (کتاب دوم عزرا): «پس چنان که نمی‌توانی چیزهایی را که در اعماق دریاست ببینی و بجویی: پس هیچ آدمی بر روی زمین نمی‌تواند پسر مرا ببیند....»

پدید می آورد که گریبان آوارگان بیابان گرد یکّه و تنها و دریانوردان و قدیسین را می گیرد. مکانیزم این پدیده ها را می توان به بهترین وجه با اصطلاحات مربوط به انرژی تبیین کرد. رابطه عادی ما با چیزهای موجود در این دنیا در اثر مصرف میزان خاصی از انرژی تامین می شود. اگر رابطه با چیزها قطع شود، انرژی «ذخیره» می شود و چیز مشابهی را به وجود می آورد. مثلاً همان طوری که احساس ستم بینی^۵، در اثر رابطه ای آلوده به زهر عدم اعتماد به وجود می آید، در این جا نیز برای جبران مافات تحرک طبیعی محیط، واقعیتی خیالی پیدا می شود، که به جای مردم، سایه های شب گون مرموز، در آن حرکت می کنند. به همین دلیل است که مردم ابتدایی معتقدند که مکانهای تک افتاده و متروک جای «شیاطین» و اجنه است.

۴ - رؤیا:

صاحب رؤیا در محاصره گروه صور زنانه مبهم قرار گرفته است (رک: تصویر ۳۰) ندایی در درون او می گوید، «اول باید از پدر دور شوم». در این جا فضای روانی، توسط چیزی تحرک یافته است که مردم قرون وسطی آن را «ماده دیو» می خواندند. این موضوع یادآور حالات رؤیایی آنتونی قدیس در مصر است که فلوبر چنان استادانه آن را دروسوسه آنتوان قدیس «La Tentation de Saint - Antoine» توصیف می کند. عنصر تجسم خیال، در این واقعیت خودنمایی می کند که فکر با صدای بلند بیان شده است. کلمات «اول باید دور شوم»، جمله ای را به دنبال می آورد که چنین شروع می شود «تا»، و احتمالاً چنین ادامه می یابد، «ناخود آگاه را دنبال کنم»، یعنی صور زنانه فریبنده را. پدر همچنان که در دین و یا فلسفه کلی حیات، تجسم روح سنتی محسوب می شود، سر راه او ایستاده است. او صاحب رؤیا را

در دنیای ضمیر آگاه و ارزشهای آن زندانی می‌کند. دنیای سنتی مردانه، با اندیشه گرایی و عقل گرایی خود، مانعی به نظر می‌رسد که ما باید از آن نتیجه بگیریم که ناخود آگاه که اکنون به او نزدیک می‌شود، نسبت به تمایلات ضمیر آگاه، مستقیماً راه مخالفت در پیش گرفته است و صاحب رؤیا، با وجود این مخالفت، به طوری مطلوب به سمت ناخود آگاه تمایل می‌یابد. به همین دلیل ناخود آگاه، نباید مطیع قضاوت‌های عقلایی خود آگاهی شود، بلکه باید تجربه ای منحصر به خود باشد. طبیعتاً، پذیرفتن این امر برای عقل آسان نیست، زیرا، فدا کردن تعقل (sacrificium intellectus) را، اگر نه کاملاً، لاقلاً تاحدی، ایجاب می‌کند. علاوه درک مسأله ای که بدین ترتیب پیدا می‌شود برای انسان متجدد دشوار است، چه او ناخود آگاه را تنها به صورت زاید بی ماهیت و غیر واقعی خود آگاهی می‌تواند درک کند و نه به صورت یک فضای خاص تجربه با قوانین مربوط به خودش. این کشمکش، در جریان رؤیاهای بعدی بارها و بارها تکرار می‌شود تا بالاخره برای همبستگی خود آگاه و ناخود آگاه قاعده ای درست پیدا شود و شخصیت، موقعیت درست خود را بین این دو به دست آورد. چنین برخوردی را به واسطه ادراک نمی‌توان حل و فصل کرد، بلکه این کار فقط به واسطه تجربه شدنی است. هر مرحله از این تجربه را باید تا آخر پیمود. هنر تعبیر و تفسیر و حقه‌های دیگری که بتوان توسط آن بر این مشکل غلبه کرد وجود ندارد؛ چه وحدت خود آگاهی و ناخود آگاه فقط قدم به قدم حاصل می‌شود.

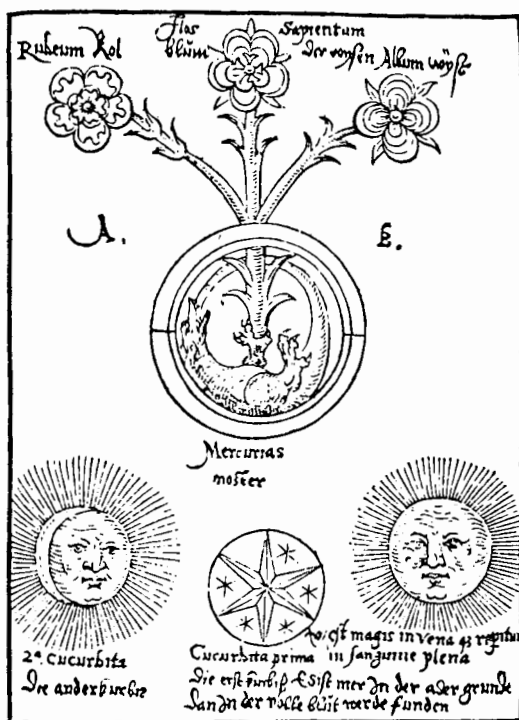
مقاومت ضمیر آگاه نسبت به ناخود آگاه و تنزل ناخود آگاه، در رشد روان آدمی ضرورتی تاریخی بود، چه در غیر آن صورت ضمیر آگاه هرگز نمی‌توانست خود را تمیز بخشد. لیکن خود آگاهی انسان متجدد، بیش از اندازه از واقعیت ناخود آگاه منحرف شده است. ما حتی از یاد برده ایم که روان، به هیچ وجه ساخته و پرداخته ما نیست، بلکه قسمت اعظم آن خود مختار و ناخود آگاه است. نتیجتاً نزدیک شدن ناخود آگاه، در مردم متمدن ایجاد

وحشت مفرط می‌کند و یکی از دلایلش شباهت ترسناک آن با دیوانگی است. عقل مخالفتی ندارد که ناخودآگاه را به صورت چیزی منفعل، مورد «تحلیل» قرار دهد، بلکه برعکس چنین فعالیتی موافق انتظارات منطقی است. لیکن آزاد نهادن ناخودآگاه برای آن که راه خودش را برود و نیز آزمودن آن به عنوان یک واقعیت، مافوق جرات و ظرفیت اروپاییِ عادی است. او ترجیح می‌دهد این مسأله را نفهمد و برای کسی که از لحاظ روحی ضعیف است همین کار بهتر است، چه آن تجربه، خالی از خطرات خاص خود نیست.

تجربه کردن ناخودآگاه، رازی شخصی است که فقط با معدودی می‌توان از آن سخن گفت و آن هم به دشواری؛ زیرا به طوری که در فوق گفتیم موجب انزوا می‌شود. ولی انزوا، در حوزه روانی، تحرک جبران‌کننده‌ای را پدید می‌آورد که چون مرموز به نظر می‌رسد ما را ناراحت



نصاویر ۸ - ۹ - ۱۰ ملوزینا، ملوزینای دو سر، حوری دریایی نقابدار - Eleazar,



تصویر ۱۱ - «دُم خوار» (اروبوروس) به صورت ماده اولیه فرایند کیمیاگری، با گل سرخ و سفید، flos sapientum، پایین تصویر، پیوند خورشید و ماه و coniunctio solis et lunae، با سنگ فلاسفه به صورت پسر - پاندورا اثر روزنر (۱۵۸۸)

می‌کند. چهره‌هایی که در این رویا ظاهر می‌شوند مונشند و از این رو به سرشت زنانه ناخودآگاه اشاره می‌کنند. آنها پریان و یا زنان افسونگر و خون آشامند (تصاویر ۸، ۹، ۱۰) که آواره تنها را شیفته و گمراه می‌کنند. به همین ترتیب در آغاز نکیای^۶ پولی^۷ فیلو، دوشیزگان اغوا کننده ظاهر

۶ - Nekuia که از nékus (جسد) می‌آید و عنوان یازدهمین سرود ادیسه است، تقدیم

می شوند (تصویر ۳۰)، و ملوزینای پاراسلسوسی^۸ نیز چهره ای دیگر، از این گونه است.

۵ - خیال بصری:

ماری به دور صاحب رؤیا که مثل درخت در زمین ریشه دارد حلقه می زند.

ترسیم طلسم دایره (تصویر ۱۱) یک وسیله جادویی کهن است که هر کسی که در ذهنش هدف یا راز خاصی دارد، از آن استفاده می کند. بدین وسیله او خود را از «خطر روح»، که از بیرون او را تهدید می کند و به اشخاصی حمله می کند که به علت داشتن یک راز منزوی شده اند، حفظ می کند. این روش از ایام قدیم به کار می رفته، تا محلی را به عنوان آن که مقدس و غیر قابل تجاوز است جدا کند، مثلاً وقتی شهری را بنیان می نهادند،

→

قربانی است برای مردگان تا آنها را از آمدن هادس (خدای دوزخ - م.) در امان دارد و بنابراین نکیا برای «سفر به هادس» یعنی فرود آمدن به سرزمین اموات، کلمه مناسبی است و دیتריך Dieterich آن را به همین مفهوم در تفسیری به کار برده که بر Codex of Akhmim نوشته و اثری از مکاشفه انجیل پطروس دارد

(Nekyia: Beiträge zur Erklärung der neuentdeckten Petrusapokalypse)

نمونه های بارز آن عبارتند از کمدی الهی دانته، شب والهپورگیس در فاوست و روایات معمول در خصوص رفتن مسیح به دوزخ و قس علی^۹ هذا.

۷ - رک: نسخه فرانسوی Hypnerotomachia موسوم است به Le Tableau des riches inventions یا Songe de Poliphile (۱۶۰۰) ترجمه برالد دووویل (رک: تصویر ۴). [نسخه اصلی ایتالیایی در ۱۴۹۹ منتشر شده است].

۸ - جزئیات بیشتر در کتاب یونگ موسوم به «Paracelsus as a Spiritual Phenomenon»



تصویر ۱۲ - رویای یعقوب - نقاشی آبرنگ اثر ویلیام بلیک

اول یک *sulcus primigenius* یا شیار اصلی^۹ ترسیم می‌کردند (رک: تصویر

9 - Knuchel, Die Umwandlung in Kult, Magie und Reschtsbrauch.

(۲۸). این واقعیت که صاحب رویا در مرکز کاشته شده است، جبران آرزوی سیراب نشدنی او برای گریز از ناخود آگاه است. او پس از دیدن این منظر احساس آسودگی دلبذیری می‌کند - و بحق، چون موفق به ساختن یک حریم^{۱۰} شده است که می‌تواند در آن با ناخود آگاه رو به رو شود. تنهایی او که قبلاً آن قدر مرموز بود، حالا، معنی و هدف پیدا کرده و دیگر وحشتناک نیست.

۶ - خیال بصری که مستقیماً به دنبال پنجمین خیال بصری آمده است:

چهره پوشیده زنی که بر پله ای نشسته است.

نقش زن ناشناس - که نام فنی اش «انیم»^{۱۱} است - برای نخستین بار در این جا ظاهر می‌شود. او هم مانند گروه صور مبهم زنانه رویای چهارم، همان تجسیم فضای تحرک یافته روان است. از حالا به بعد چهره زن ناشناس در خیلی از رویاها ظاهر می‌شود. تجسیم، همیشه دال بر فعالیت خودسرانه ناخود آگاه است. اگر چهره ای شخصی ظاهر شود، باید یقین کنیم که ناخود آگاه شروع به فعالیت کرده است. اغلب اوقات فعالیت چنین چهره هایی، خصلتی پیش دستی کننده دارد، بدین معنی که گاهی کاری که خود بیننده رویا بعداً خواهد کرد، اکنون از پیش انجام گرفته است. در این مورد به یک پله اشاره می‌شود و از این رو دلالت بر صعود یا سقوط دارد.

از آنجا که فرایند جاری در این رویاها، دارای نمونه ای تاریخی در آئین تشریف^{۱۲} است، شاید بیهوده نباشد که توجه را به نقش مهمی جلب کنیم

۱۰ - قطعه ای زمین و معمولاً درختستانی مجزا، که وقف یکی از ایزدان می‌شده است.

۱۱ - در مورد مفهوم انیم، رک: یونگ، «The Relations between the Ego and

Unconscious,» Pars, 296ff.

۱۲ - initiation، در مناسک ولادت مجدد عبارت از تشریفات است که طی آن، نوآموز

به طور نمایی می‌میرد و به صورتی دیگر دوباره به دنیا می‌آید - م.

که پلکان هفت انجم در این مناسک ایفا می‌کند، و آپولئیوس^{۱۳} نیز از جمله کسانی است که ما را با آن آشنا کرده است. آئین تشرف در مکتب التقاطی کلاسیک جدید، که سرشار از کیمیاگری بود (رک: حالات رؤیایی زازیموس^{۱۴}) خصوصاً، با موضوع عروج یعنی اعتلا سروکار داشت. غالباً عروج توسط یک نردبان نمایانده می‌شد (تصویر ۱۳)، یعنی هدیه مراسم تدفین در مصر، که نردبانی برای کای^{۱۵} میت بود. ^{۱۶} به طوری که مثلاً فرمیکوس ماترنوس^{۱۷} به ما می‌گوید، عقیده به عروج از طریق هفت گنبد گردون، نمایانگر بازگشت جان به سرچشمه خویش، یعنی «ایزد خورشید» است. بنابراین راز ایزیس^{۱۸}، که آپولئیوس^{۱۹} آن را توصیف می‌کند، در چیزی اوج می‌گیرد که کیمیاگریِ اوائل قرون وسطی، پس از بازگشت به سنت

۱۳ - Apuleius Lucius، فیلسوف افلاطونی که نویسنده منظومه ایست موسوم به «خر طلائی» (the Golden Ass) که خودش آن را «دگردیسی» Metamorphosis نامیده است. در این داستان، جوانی، طلسم شده، به خر تبدیل می‌شود - م.

۱۴ - زازیموس در حدود ۳۰۰ میلادی می‌زیست. رک: Reitzenstien, Poimandres, pp.9ff.; Berthelot, Collection des anciens alchimistes grecs III, 1, 2

۱۵ - Ka، در مذهب مصریان باستان، روحی بود که در بدن یا تمثال انسان وجود داشت و پس از مرگ، ادامه حیات می‌داد و در واقع «خود» دوم شخص بود - م.

۱۶ - نقش نردبان در رؤیاهای ۱۲ و ۱۳ تأیید می‌شود. ضمناً به نردبان یعقرب (تصویر ۱۴) نیز مراجعه شود.

17 - De errore profanarum religionum: «Animo descensus per orbem solis tribuitur» [کفار] می‌گویند، جان از طریق دایره خورشید صعود می‌کند.

۱۸ - Isis، از مهمترین الهه‌های اساطیر مصری که مادر خدایان و پادشاهان و همسر اوزیریس خدای جهان زیرین و مادر هارس ایزد آسمانها بود - م.

*Mortuis Corporibus remaneant spiritus soluti. Equitur corporibus morte
septitij illa equitatis cum Salice et cum O. D. lumine et
stellis p. x. s.*

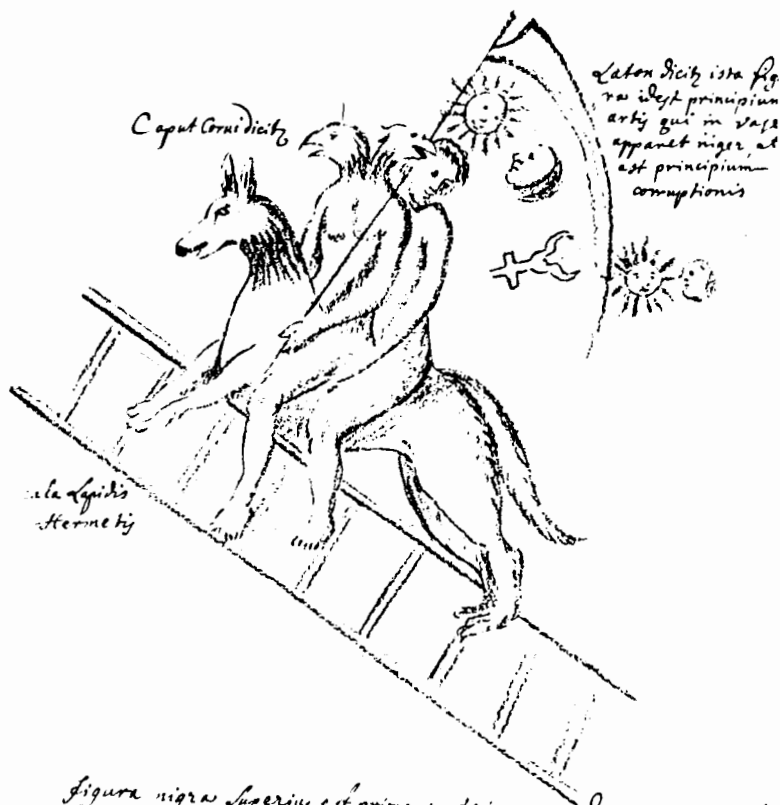


*figura nigra superius est prima materia, quando ponitur in vase
(a. ignem), sit ita nigra ascendendo gradatim ad albedinem per
scalam digestionis et per gradus ignis decoctionis.*

تصویر ۱۳ - scala lapidis مراحل فرایند کیمیاگرانه را نشان می دهد. «شخصیتهای

رمزی سنگ فلاسفه» (MS، قرن هفدهم)

اسکندرانی به آن نحوی که از عربها منتقل شده^{۲۰} بود، آن را خورشیدگون شدن (Solificatio) می‌خواند، یعنی آن که نوآموز را به عنوان هلیوس^{۲۱} تاجگذاری می‌کردند.

۷ - خیال بصری:

زن پوشیده، حجاب از رخ می‌افکند. چهره اش همچون آفتاب، تابان است.

خورشیدگون شدن (سولی فیکاسیو) روی شخص انیما انجام می‌گیرد. ظاهراً این فرایند با اشراق^{۲۲} (illuminatio) یا روشن شدن تطبیق می‌کند. این تصور «عرفانی»، کاملاً مخالف طرز تفکر منطقی ضمیرآگاه است که فقط تنویر فکری را عالیت‌ترین نوع ادراک و بصیرت می‌داند. طبیعتاً این طرز تفکر این واقعیت را در نظر نمی‌گیرد که معرفت علمی فقط جزء کوچکی از شخصیت را که معاصر خود ماست ارضاء می‌کند و نه روان جمعی^{۲۳} را که به روزگار مه آلود کهن باز می‌گردد و همیشه برای یگانه شدن با خود آگاهی امروزی محتاج مناسکی خاص است. بدین ترتیب پیداست که ناخودآگاه، آماده «روشنایی» شده است و این بمراتب بیش از «روشنگری» منطقی دارای خصلت اشراق است. خورشیدگون شدن از ضمیرآگاه بسیار دور می‌شود و به نظر آن پوچ جلوه می‌کند.

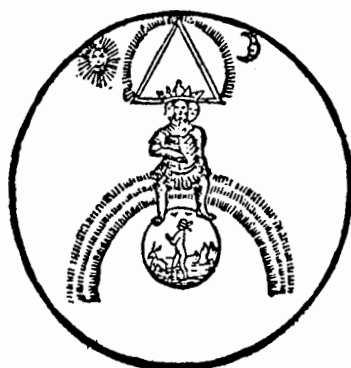
20 - Cf. Ruska, Turba

۲۱ - Helios به معنای آفتاب، ایزد خورشید اساطیر یونانی - م.

۲۲ - illumination یعنی روشن شدن و به صورت مجازی یعنی الهام گرفتن و وصول به

حقایق به واسطه کشف و شهود - م.

۲۳ - رک: ناخود آگاه «جمعی» در Psychological Types, Def. 56 اثر یونگ.



تصویر ۱۴ - مرکورس سه سر به صورت آدم نخستین. پایین تصویر، مردی با چشم بسته توسط حیوانی هدایت می شود (Kelley, Tractatus de Lapide philosophorum (1676)

۸ - خیال بصری:

رنگین کمانی باید به جای پل مورد استفاده قرار گیرد. اما آدم باید از زیر آن بگذرد و نه از روی آن. هر کس روی آن برود می افتد و کشته می شود.

تنها خدایان می توانند امن و امان از روی پلهای رنگین کمان بگذرند: فنا پذیران می افتند و می میرند، زیرا رنگین کمان فقط صورت ظاهر دلفریبی است که طاق آسمان است و شاهراه آدمیزاده که صاحب جسم است، نیست. آدمیان باید از «زیر آن» عبور کنند (تصویر ۱۴). لیکن آب هم در زیر پلهای جریان دارد و شیب خود را پی می گیرد و پست ترین مکان را می جوید. این اشاره بعداً تأیید خواهد شد.

۹ - رؤیا:

مرتعی که گوسفندان زیادی در آن می چرند. این جا «سرزمین گوسفندان است».

شاید این قطعه غریب و در نظر اول مرموز، از احساسات بچگی و



نصویر ۱۵ - هنرمند (یا هریمس) به صورت شبان برج حمل و برج ثور که نمایانگر انگیزه‌های بهاری، آغاز کار هستند - «De alchimia» (منسوب به) توماس آکویناس (قرن شانزدهم، MS)

خصوصاً از آن احساساتی ناشی شده باشد که خصلت مذهبی دارند و چندان عجیب نیست که آن را در این رابطه بجوئیم - «در مرتعهای سبز مرا می‌خواباند»^{۲۴}، و یا در حکایات قدیمی مسیحی، راجع به گوسفند و شبان^{۲۵}

۲۴ - زبور داود، زمزمور بیست و سوم - م.

۲۵ - منشأ مستقیم کیفیت نمادین گوسفند را در مسیحیت می‌توان در روایات

کتاب خنوخ باب ۸۹: آیه دهم به بعد یافت.

Charles, Apocrypha and Pseudepigraph, II, p.252).

. (تصویر ۱۶). حالت رویایی بعدی به همین موضوع اشاره می‌کند.

۱۰ - خیال بصری:

زن ناشناس در سرزمین گوسفندان ایستاده است و راه را نشان می‌دهد. انیما که خورشیدگون شدن را از قبل انجام داده است اکنون به صورت هادی روح، همان کسی که راه را نشان می‌دهد^{۲۶}، ظاهر می‌شود (تصویر ۱۷). راه در سرزمین کودکان آغاز می‌شود، یعنی در زمانی که هنوز خودآگاهی منطقی کنونی از روان تاریخی یا ناخودآگاه جمعی، جدا نشده بود. در واقع جدایی اجتناب‌ناپذیر است، لیکن به حدی باعث بیگانگی از روان کم نور سپیده دم آدمی می‌شود که به اتلاف غریزه منجر می‌گردد. نتیجه آن، ضعف غریزی و از این رو آشفتگی در اوضاع زندگی روزمره انسان است. لیکن «وادی کودکان»، در اثر این جدایی، حتماً کودکان باقی خواهد ماند و به سرچشمه ابدی تمایلات و انگیزه‌های کودکان تبدیل خواهد شد. طبیعتاً این ورودهای سرزده برای ضمیرآگاه بسیار ناخوشایند است و به همین دلیل دائماً آنها را سرکوب می‌کند. لیکن تنها خاصیت تداوم سرکوبی آن است که موجب بیگانه‌تر شدن از سرچشمه می‌شود و از این رو اتلاف غریزه را آن قدر تشدید می‌کند که به فقدان روح تبدیل می‌شود. در نتیجه ضمیرآگاه، یا کاملاً در حالت بچه‌گانه غرق می‌شود و یا آن که پیوسته مجبور است در برابر سیل حملات با تظاهر به عیجوبی خاص پیری یا کناره‌جویی تروشرویه بیهوده از خود دفاع کند. به همین دلیل باید دریابیم که حالت عقلانی خودآگاهی امروزی، با وجود موفقیت انکارناپذیر خود، از بسیاری جهات

۲۶ - در رؤیاهای خنوخ، رهبر و شاهزاده نخست به صورت گوسفند یا قوچ ظاهر

می‌شود: کتاب خنوخ باب ۸۹ آیه ۴۸ (چارلز، فصل دوم، صفحه ۲۴۵).



نصویر ۱۶ - مسیح به صورت چوپان - موزائیک مقبره گلابلا سیدیا، راونا (حدود ۴۲۴)

(۴۵۱-

انسانی، به گونه ای بچگانه نسبت به زندگی ناسازگار و خصومت آمیز است. زندگی، خشکیده و پژمرده شده است و برای بازیافتن سرچشمه فریاد می زند. لیکن سرچشمه، تنها در صورتی پیدا خواهد شد که ضمیر آگاه، رنج بازگردانده شدن به «وادی کودکان» را بر خود هموار کند تا مانند گذشته از ناخود آگاه راهنمایی گیرد. بچه ماندن، به مدتی بسیار دراز، بچه گانه است، اما دور شدن از بچگی به خیال آن که چون آن را نمی بینیم دیگر وجود ندارد نیز همین قدر بچه گاته است. لیکن اگر به «وادی کودکان» باز گردیم، به وحشت از بچه شدن تسلیم می شویم، زیرا نمی فهمیم که هر چیزی که دارای منشأ روانی است دو رو دارد. یک رو به جلو می نگرد و دیگری به عقب، و مانند هر واقعیت زنده ای، دو پهلوی و در نتیجه نمادین است.

ما، بر قلعه خود آگاهی می ایستیم و کودک وار باور می کنیم کوره راهی که به سمت بالاست به قلعه هایی بلندتر می رسد. این همان پل واهی رنگین کمان است. برای رسیدن به قلعه بعدی، اول باید به سمت زمینی سرازیر



تصویر ۱۷ - روح به صورت راهنما، راه را نشان می دهد. نقاشی آبرنگ کار ویلیام
بلیک از برزخ دانه، سرود چهارم

شویم که کوره راهها در آن شروع به انشعاب می‌کنند.

۱۱ - رؤیا:

ندایی می‌گوید: «اما تو هنوز بچه‌ای.»

این رؤیا، صاحب رؤیا را وادار به قبول آن می‌کند که حتی یک خودآگاهی بسیار تمایز یافته نیز به هیچ وجه چیزهای کودکانه را کنار نهاده است و بازگشت به دنیای کودک ضروری است.

۱۲ - رؤیا:

بالا و پایین رفتن خطرناک از نردبانهای متعدد به همراهی پدر و

مادر.

خودآگاهی کودکانه، همواره به پدر و مادر وابسته است و هرگز مستقل نیست. بازگشت به کودکی همیشه بازگشت به پدر و مادر است، بازگشت به مسؤولیت روانی «غیر من»^{۲۷} که همراه با تاریخ طولانی و آنی خود، در شخصیت پدر و مادر متجلی شده است. واپس‌گرایی، موجب تجزیه انگیزه‌های تعیین‌کننده تاریخی و ارثی درون ما می‌شود و فقط با تلاش بسیار شدید ممکن است بتوانیم خود را از چنگال آنها رها کنیم. ماقبل تاریخ روانی ما، در حقیقت روح جاذبه است که به پله و نردبان نیاز دارد، چون بر خلاف فکر سبکبال از جسم آزاد شده، نمی‌تواند به اراده خود پرواز کند. تجزیه شدن در انگیزه‌های تعیین‌کننده تاریخی درهم و برهم، مانند آن است که آدم راه خود را در جایی گم کند که حتی چیز درست هم اشتباهی خطرناک به نظر می‌رسد.

چنان که در پیش ذکر شد، موضوع پله و نردبان (رک: تصویر ۱۲، ۱۳)، به دگرگونی روانی و فراز و نشیبهای آن اشاره می‌کند. ما نمونه کلاسیک آن را در بالا و پایین رفتن زازیموس از پانزده پله نور و تاریکی می‌بینیم.^{۲۸}

البته، همان طور که تحقیقات فروید از خیلی وقت پیش نشان داده است، رهایی از قید کودکی، بدون زحمت زیاد ممکن نیست. با معرفت فکری صرف هم نمی‌توان به آن رسید تنها چیزی که مفید است، به خاطر آوردن است که آن هم نوعی تجدید تجربه است. گذر سریع سالها و درون‌یورش شدید دنیایی تازه کشف شده، انبوهی از موضوعها را به جای می‌گذارد که هرگز با آن سروکاری نبوده است. ما آن را دور نمی‌اندازیم بلکه فقط خودمان را از آن دور می‌کنیم. بدین ترتیب، وقتی سالها بعد به خاطرات کودکی باز می‌گردیم، پاره‌هایی از شخصیت خود را می‌بینیم که هنوز زنده است و به اطرافمان چسبیده و ما را از احساس ایام گذشته سرشار می‌کند. این پاره‌ها که هنوز در مرحله کودکی اند اثر شدیدی دارند و تنها در صورتی وجه کودکانه خود را از دست می‌دهند و کامل می‌شوند که با خودآگاهی بالغ، تجدید اتحاد کنند. همیشه اول باید با این «ناخودآگاهی شخصی» رو به رو شد، یعنی آن را خودآگاه کرد، و گر نه، دروازه ناخودآگاه جمعی را نمی‌توان گشود. بالا و پایین رفتن از نردبانهای متعدد به همراه پدر و مادر، نمایانگر خودآگاه شدن مضامین کودکی است که هنوز یکپارچه نشده اند.

۱۳ - رؤیا:

پدر مضطربانه فریاد می‌زند، «این هفتمی است!»

معلوم می‌شود که در طول گذر بر نردبانهای متعدد، حوادثی اتفاق افتاده است که از آن به عنوان «هفتمین» (تصویر ۱۸) یاد می‌شود. در زبان آیینِ تشریف، «هفت» به معنای عالیترین مرحله اشراق و از این رو غایت آمال است (رک: تصویر ۲۵). لیکن خورشیدگون شدن برای ذهنی که تابع قوانین و رسوم است تصویری عجیب و غریب و عارفانه به نظر می‌رسد که در مرز دیوانگی قرار دارد. ما خیال می‌کنیم، فقط در اعصار تاریک موهوم پرستی بود که مردم طرز تفکری چنین مهمل داشتند و دیر زمانی است که طرز تفکر هوشیارانه و بهداشتی عصر روشنفکر ما چنین اندیشه‌های مبهمی را آن قدر پشت سر گذاشته است که امروزه روز واقعاً این نوع «اشراق» خاص را فقط در تیمارستان می‌توان پیدا کرد. عجیب نیست که پدر، همچون ماکیاننی که صاحب جوجه اردک شده باشد، هراسان و نگران است و چون میل بچه‌های خود را به شناوری می‌بیند، به سوی یأس و ناامیدی رانده می‌شود. اگر این تعبیر درست باشد که «هفت» نمایانگر عالیترین مرحله اشراق است، اصولاً بدان معنی خواهد بود که فرایند یکپارچه شدن ناخودآگاه شخصی واقعاً پایان کار است. بنابراین ناخودآگاه جمعی، شروع به شکفتن می‌کند و همین کافی است که احساس اضطراب پدر را به عنوان نماینده روح سنتی توجیه کند.

مع هذا، بازگشت به سپیده دم کم نور ناخودآگاه، بدان معنی نیست که ما باید حق مالکیت ارزشمند نیاکان خود، یعنی تمایز متفکرانه خودآگاهی را بکلی کنار نهیم. در اینجا آنچه مطرح است، آن کسی است که جای عقل را می‌گیرد - نه آن کسی که صاحب رؤیا خود را می‌پندارد هست، بلکه آن کسی که بمراتب پُرتر و کاملتر است. این، بدان معناست که صاحب رؤیا در فضای شخصیت خود انواع چیزهایی را جذب کرده است که مورد انکار اوست چه هنوز آنها را ناخوشایند و یا حتی غیر ممکن می‌یابد. پدر که چنان مضطربانه فریاد می‌زند، «این هفتمی است!» یک جزء روانی خود صاحب رؤیاست و بنابراین اضطراب در وجود خود صاحب رؤیاست. بدین ترتیب،



تصویر ۱۸ - شش انجم که در انجم هفتم وحدت یافته اند و به صورت اوروبوروس و عقاب دوگانه سرخ - و - سفید (نر - ماده) ترسیم شده اند - «De alchimia» (منسوب به) توماس آکوایناس (M S، قرن شانزدهم)



تصویر ۱۹ - هفت ایزد اختران در دوزخ (هادس) - Mylius, philosophia reformata (1622)

هنگام تعبیر رویا باید به یاد داشت که امکان دارد «هفتمین» نه فقط به معنای نوعی اوج بلکه به معنای چیزی نامیمون نیز باشد. به عنوان مثال، همین موضوع را در قصهٔ تام بند انگشتی و غول نیز می‌بینیم. تام بند انگشتی، از هفت برادر خود کوچکتر است. کوتولگی و حيله گری اش کاملاً بی ضرر است، اما اوست که برادرانش را به غار غول می‌برد و بدین ترتیب سرشت دوگانهٔ خطرناک خود را به صورت پیام آور خوشبختی و بدبختی نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، خود او غول هم هست.

از ایام قدیم، «هفت»، نمایانگر هفت ایزد انجم بوده است (تصویر ۱۸). آنها چیزی را شکل می‌دهند که بر کتیبه‌های اهرام به نام paut neteru «گروه

خدایان» آمده است^{۲۹} (رک: تصویر ۱۹). گرچه می‌گویند یک گروه، متشکل از «نُه» تن است، لیکن غالباً ثابت می‌شود که ابداً متشکل از نه تن نیست بلکه ده تن و گاه حتی بیشتر است. به همین دلیل، ماسپرو^{۳۰}، به ما می‌گوید^{۳۱} که می‌توان بدون آسیب رسانیدن به عدد نُه بر اولین و آخرین اجزای این سلسله افزود و یا آن را دو برابر کرد. برای گروه باستانی خدایان یونانی - رومی یا بابلی مابعد دوران باستان، ماجرا به همین گونه اتفاق افتاد؛ یعنی آنگاه که خدایان به مقام شیاطین تنزل کردند و بعضی از ایشان به ستارگان بسیار دور افتاده و برخی به فلزات درون زمین اطلاق شدند، رسم بر این شد که هرمس یا مرکوریوس، صاحب سرشت دوگانه به حساب آید یعنی هم رب النوع زیر زمینی وحی و هم روح جیوه. و به همین سبب است که به صورت نر-ماده^{۳۲} نمایانده می‌شود. (تصویر ۲۰).

او به عنوان سیارهٔ مرکوری (عطارد) از همه سیارات به خورشید نزدیکتر است و از این رو اصولاً به طلا ربط دارد. لیکن به عنوان جیوه، طلا را حل می‌کند و درخشش خورشیدگون آن را خاموش می‌سازد. مرکوریوس در طول قرون وسطی برای فلاسفهٔ طبیعت گرا، موضوع نظریه پردازیهای معمایی بود: گاه روحی یاری رس و مفید بود، یک *παῖδρος* (به طور تحت اللفظی «یاور،

۲۹ - Budge، این اصطلاح را در Gods of Egyptians, I, p. 87 به کار می‌برد.

۳۰ - گاستون ماسپرو متولد ۲۳ ژوئن ۱۸۶۴، متوفی ۳۰ ژوئن ۱۹۱۶ درپاریس، مصر شناس و مدیر حفاری آثار باستانی از طرف دولت مصر، که حدس زد دزدان به وجود یکی از آرامگاههای سلطنتی پی برده اند و بدین ترتیب موجب دستگیری سارقی شد که وجود مقبره ای را در زیر صخره های دیار البرّ فاش ساخت که چهل مومیایی از جمله سیتی اول، آمونوتپ اول و رامسس دوم در آن بود - م.

31 - Etudes de mythologie, II, p. 245.

32 - hermaphrodite



تصویر ۲۰ - مرکوریوس در «تخم مرغ فلاسفه» (انبیق کیمیاگری). او به صورت پسر (فیلیوس) روی خورشید و ماه یعنی علامت رمزی سرشت دو گانه خود ایستاده است. پرندگان نمایانگر وجه روحانی اند. و پرتو سوزان آفتاب، آدمک را در انبیق عمل می آورد - Mutus liber (1702)

یار» یا آشنائی نزدیک (familiaris)، و گاه جنی^{۳۳} گریزپا، حقه باز و مردم آزار یا servus fugitivus (برده یا گوزن فراری که کیمیاگران رانا امید می‌کرد و با شیطان،

۳۳ - رک: گفتگوی سرگرم کننده میان کیمیاگر و مرکوریوس در:

Sendivogius, «Dialogus», Theatr.chem., IV.

صفات مشترک زیادی داشت. به عنوان مثال اژدها، شیر، عقاب، و کلاغ به شمار می رفت و این مهمترین وجوه مشترک او با شیطان است. مرکوریوس، در سلسله مراتب کیمیاگرانه خدایان، به عنوان ماده اولیه، آخر از همه، و به عنوان سنگ فلاسفه، اول از همه قرار می گیرد. مرکوری روح راهنمای کیمیاگران (هرمس راهنمای ارواح)، و نیز وسوسه کننده آنهاست؛ او، مکنت و نکبت ایشان است. سرشت دوگانه اش، او را قادر می سازد تا نه فقط هفتمین بلکه هشتمین نیز باشد - هشتمین ساکن الُمپ - «که کسی فکرش را نکرده بود» (رک: صفحه ۱۷۳).

شاید به نظر خواننده عجیب بنماید که چیز پرتی مثل کیمیاگری قرون وسطی در این جا محلی داشته باشد. لیکن «جادوگری»^{۳۴} آن طور که خیال می کنیم پرت نیست، زیرا صاحب رویا به عنوان فردی تحصیلکرده حتماً فاوست را خوانده بوده است، گرچه تحصیل کرده امروزی اصلاً نمی داند که فاوست، نمایشنامه ای سراسر کیمیاگرانه است. ضمیر آگاه بسیار دور از آن است که بتواند همه چیز را درک کند، اما ناخود آگاه همواره چیزهای مقدس کهن را هر چند هم که غریب به نظر آیند مورد نظر دارد و در هر فرصت مناسبی ما را به یاد آنها می اندازد. بدون تردید فاوست صاحب رویا را متأثر کرده بود، کما این که گوته در جوانی، در ایامی که در لایپزیک به سر می برد، پس از خواندن آثار تئوفراستوس پاراسلسوس^{۳۵} در کنار دوشیزه فون کِلتنبرگ^{۳۶} تحت تأثیر قرار گرفت.^{۳۷} آنچنان که می توانیم به طور قطع

بپذیریم که در همان زمان بود که معادل بودن مرموز هفت و هشت، تا اعماق جانش نفوذ کرد، بی آن که ضمیر آگاهش هرگز از این راز سر در آورد. رؤیای بعدی نشان می‌دهد که این یادآوری فاوست بیجا نیست.

۱۴ - رؤیا:

صاحب رؤیا در آمریکاست و دنبال مستخدمی با ریش نوک تیز می‌گردد. می‌گویند، همه یک چنین مستخدمی دارند.

آمریکا سرزمین اندیشه عملی و ساده و پیراسته از سفسطه اروپایی ماست. در آن جا تعقل به طوری بسیار معقول به صورت یک مستخدم مورد استفاده قرار می‌گیرد. طبیعتاً این موضوع توهین به مقدسات به نظر می‌رسد و در نتیجه ممکن است موضوعی جدی باشد. به همین دلیل آگاهی از آن که همه (چنان که در آمریکا معمول است) یکسان عمل می‌کنند، تسلی بخش است. مردی که ریش نوک تیز دارد، مفیستو، یا ابلیس محترم زمان ماست که فاوست او را استخدام کرد و سرانجام او اجازه نیافت بر فاوست غلبه کند،



زمینه‌های پزشکی و کیمیاگری کشفیاتی کرد و کتابی موسوم به «کتاب بزرگ جراحی» (Great Surgery Book) و نیز شرحی در خصوص علاج بیماری سفلیس نوشت. به علت داشتن افکار و رفتاری غریب برخیها او را با شیطان مربوط می‌دانستند، از این رو اغلب ناگزیر از تغییر دادن محل زندگی خویش بود و سرانجام هنگامی که در خدمت فرمانروای باواریا بود به طور مرموزی در گذشت. دانشمندان علوم او را پدر علم شیمی می‌دانند. برخی از منتقدان ادبی نیز عقیده دارند که «سرگذشت دکتر یوهان فاوستوس» که الهام بخش کریستوفر مارلو و گوته بوده است ملهم از زندگی این کیمیاگر مرموز است - م.

۳۶ - Katherin Von Klettenberg، دوشیزه‌ای پارسا منش از دوستان مادر گوته که

عقاید مذهبی، و بینش گوته جوان را نسبت به کیمیاگری تحت تأثیر قرار داد - م.



تصویر ۲۱ - آوند عرفانی که دو طبیعت در آن متحد شده اند (خورشید و ماه، کادوکئوس (sol and luna, caduceus) تا پسر نر - ماده (filius hermaphroditus) یعنی هرمس هادی ارواح را در میان شش خدای افلاک به وجود آورند - (MS، قرن هجدهم).

علی‌رغم این واقعیت که فاوست جرأت کرده بود به بی‌نظمی تاریک روان تاریخی فرود آید و خود را در وجه دائماً متغیر و نازیبای زندگی که از آن دیگ جوشان برمی‌خاست غرق کند^{۳۸}. از سئوالات بعدی معلوم شد که خود صاحب رویا چهره مفیستوفلیس را در «مرد ریش نوک تیز» تشخیص داده بوده است. قوه تحرک فکر و نیز قدرت ابتکار و استعدادهای علمی، صفاتی است منسوب به مرکوریوس ستاره شناسی. بنابراین مرد ریش نوک تیز، نمایانگر تفکر است و در رویا به صورت یک آشنای نزدیک (فمیلیاریس) واقعی معرفی می‌شود، روحی که گرچه تا حدی خطرناک است، آماده به خدمت می‌باشد. بدین ترتیب عقل از آن مقام عالی که زمانی احراز کرده بود تنزل داده شده و در مقام دوم قرار گرفته است و در عین حال ترکیبی شیطانی یافته است. نه آن که هرگز چیزی جز شیطانی بوده است - بلکه فقط صاحب رویا قبلاً متوجه نشده بود که تعقل به عنوان یک نیروی عالی تولیداً شناخته شده، تا چه حد او را تسخیر کرده بوده است. حالا او امکان یافته که این کنش را که تاکنون مافوق بلا منازع زندگی روانی اش بود، از جهاتی تقریباً نزدیکتر ببیند. شاید حیرت زده، هم‌آواز با فاوست بگوید: «پس در قالب سگ این موجود بود!»^{۳۹} مفیستوفلیس، سیمای شیطانی هر کنش روانی است که از قید

۳۸ - طبق پیمان خونینی که بین فاوست و مفیستو (ابلیس) بسته شده است، مفیستو باید در این دنیا در خدمت فاوست باشد و تمام آرزوهای مادی و معنوی او را جامه عمل پوشد و پس از مرگ فاوست، روح او را به دوزخ برد، لیکن از آنجا که فاوست ظاهراً هرگز کاملاً تسلیم اراده مفیستو نمی‌شود و با وجود اعمال بسیار شریرانه‌ای که انجام می‌دهد تا حدی به فکر خدمت به دیگران نیز هست، اراده مهربانانه پروردگار بر آن است تا روح او رستگار شود. به همین سبب، فرشتگان سر بزن‌گاه فرود می‌آیند و روح او را به آسمانها می‌برند - م.

۳۹ - در پرده اول فاوست، شیطان در قالب سگ وارد اتاق فاوست می‌شود و بعد وجود واقعی خود را ظاهر می‌سازد - م.

سلسله مراتب کل روان، رها شده و اکنون از استقلال و قدرت مطلق برخوردار است (تصویر ۳۳) لیکن این سیما فقط در صورتی قابل مشاهده است که این کنش به صورت جوهر جداگانه درآید و واقعیت یا تجسیم یابد، چنان که در این رویا اتفاق افتاد.

جالب توجه آن که، سروکله «مرد ریش نوک تیز» در تألیفات کیمیاگری نیز پیدا می شود، در یکی از «حکایات»^{۴۰} مندرج در Güldeneyn Tractat vom philosophischen Stein^{۴۱} مورخ ۱۶۲۵ که هربرت سیلبرر آن را از لحاظ روانی تحلیل کرده است.^{۴۲} در میان گروه فلاسفه ریش سفید، جوانی با ریش سیاه نوک تیز وجود دارد. سیلبرر، در آن که او را شیطان فرض کند مردد است.

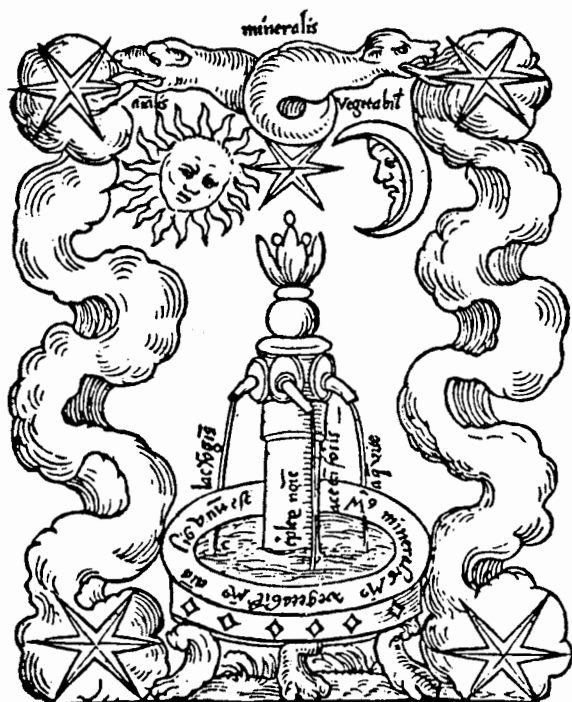
مرکوریوس به عنوان جیوه، برای مایع «سیال»، یعنی متحرک، عقل، نماد بسیار مناسبی است (تصویر ۲۲). بنابراین مرکوریوس در کیمیاگری گاه «روح» است و گاه «آب» یعنی همان به اصطلاح آب جاویدان (aqua permanens) که چیزی جز نقره زنده (argenteum vivum) نیست.

۱۵ - رؤیا:

مادر صاحب رؤیا از لگنی، در لگن دیگر آب می ریزد. (صاحب رؤیا فقط با توجه به حالت رؤیایی شماره ۲۸ سلسله رؤیاهای بعدی به خاطر آورد که این لگن متعلق به خواهرش بود) این کار به خاطر اهمیت فوق العاده ای که برای جهان خارج دارد، با وقار بسیار صورت می گیرد. سپس صاحب رؤیا توسط پدرش، طرد می شود.



تصویر ۲۲ - فعالیت‌هایی که تحت سرپرستی مرکوریوس انجام می‌گیرد - نوبینگن MS.
(حدود ۱۴۰۰).



تصویر ۲۳ - چشمه حیات به صورت چشمه مر کوریال *Rasarium philosophorum*

(1550)

ما باز هم با مسأله «مبادله» (رک: رویای اول)، مواجه می شویم: چیزی جایگزین چیز دیگری شده است. معامله با پدر تمام شده و حالا نوبت «مادر» است. همان طور که پدر معرف خود آگاهی جمعی، یعنی روح سنتی است، مادر نیز نمایانگر ناخود آگاه جمعی یا سرچشمه آب حیات است^{۴۳} (تصویر

۴۳ - در مورد آب به عنوان منشأ حیات، بین سایر جهان شناسیها به جهان شناسی

مصری نیز مراجعه شود.



تصویر ۲۴ - مریم عذراء در میان مظاهر خود، باغ محصور چهار گوش، معبد مدور، برج، دروازه، چاه و چشمه، نخل و سرو (اشجار الحیات)، کل نمادهای زنانه - تصویر عبادی قرن هفدهم.

(۲۳). رک: معنای مادری^{۴۴} (πηνή), چشمه آشنا^{۴۵} (fons signatus), به عنوان صفتی منسوب به مریم عذراء و غیره - تصویر (۲۴). ناخودآگاه، محل نیروهای حیات را تغییر داده و بدن ترتیب دالّ بر تغییر حالت است.

تجدید خاطره بعدی صاحب رؤیا به ما امکان می دهد ببینیم که حالا چه کسی سرچشمه حیات است: «خواهر» است. مادر از پسر برتر است، لیکن خواهر همطراز اوست. بدین ترتیب عزل شدن عقل، صاحب رؤیا را از سلطه ناخودآگاه و بدین طریق از حالت کود کانه می رهاوند. گر چه خواهر، باقی مانده گذشته است، قطعاً توسط رؤیاهای بعدی خواهیم فهمید که او حامل تصویر ذهنی انیما بوده است. از این رو شاید بتوانیم فرض کنیم که انتقال یافتن آب حیات به خواهر، واقعاً یعنی آن که انیما جای مادر را گرفته است.^{۴۶}

اکنون انیما، به عاملی حیاتبخش تبدیل می شود، واقعیتی روانی که با دنیای پدر، بشدت بر خورد می کند. کدام یک از ما، بی آنکه عقل خود را به

44 – Wirth, Aus Orientalischen Chroniken, p.199.

۴۵ - «چشمه ای مقل» غزل غزلهای سلیمان باب چهارم آیه ۱۲:

[خواهر و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مقل و منبع مختوم است] - م.

۴۶ - در حقیقت این یک فرایند معمولی حیات است ولی اغلب ناخودآگاهانه رخ

می دهد. انیما، یک صورت مثالی است که همیشه حضور دارد.

(Cf. Jung, Psychological Types, Defs. 48,49, and «The Relations between the Ego and the Unconscious,» pars, 296 ff.).

مادر، نخستین حامل تصویر ذهنی انیماست که او را خصلتی می بخشد که به نظر پسر مسحور کننده است به همین دلیل است که این خصلت توسط خواهر و شخصیت‌های مشابه به معبود منتقل می شود.

مخاطره بیندازد، می‌تواند بگوید که راهنمایی ناخودآگاه را در راه حیات خویش پذیرفته است، البته به فرض اینکه اصلاً کسی وجود داشته باشد که بتواند تصور کند این کار یعنی چه؟ کسی که اصولاً چنین چیزی را متصور می‌شود، حتماً در فهم این مطلب مشکلی نخواهد داشت که چنین تغییر مسلکی اهانتی است و حشتناک به روح سنتی و خصوصاً به روحی که هیأت خاکی کلیسا را به خود گرفته است. همین تغییر ظریف دیدگاه روانی بود که موجب شد کیمیاگران قدیم عمداً به ساختن و پرداختن کلمات رمزی پناه برند، و این کار باعث انواع و اقسام کفرگویی شد. بنابراین فقط برای پدر منطقی است که صاحب رویا را طرد کند - و این چیزی کمتر از تکفیر نیست. (باید توجه داشت که صاحب رویا از پیروان کلیسای کاتولیک رم است). ما با تصدیق واقعیت روان و تبدیل کردن آن به یک عامل تعیین کننده اخلاقی در زندگیمان، نسبت به روح آداب و رسوم تخطی کرده ایم، روحی که قرن‌ها زندگی روان را به وسیله سازمانها و نیز عقل، از خارج تنظیم کرده است. منظور من این نیست که غریزه بی منطق، خودسرانه علیه نظم محکم و جاافتاده قیام می‌کند؛ خود غریزه به علت منطق استوار قوانین درونی اش محکمترین ساختار قابل تصور را دارد، و بعلاوه شالوده خلاق مقید به کل نظم است. منظور این است که چون این شالوده خلاق است، نظم ناشی از آن - حتی در «الهی» ترین شکل خود - یک مرحله است، یک وسیله است. علی رغم ظواهر امر که عکس این را نشان می‌دهند، استقرار نظم و درهم ریختن چیزی که استقرار داشته، اصولاً خارج از اختیار آدمی است. راز این است که فقط چیزی واقعاً زنده است که می‌تواند خود را نابود کند. چه خوب است که درک این چیزها دشوار است و به همین دلیل است که این چیزها کاملاً پنهان مانده اند، زیرا کله‌های ضعیف را به آسانی گیج و منگ می‌کنند. اعتقاد - خواه مذهبی، فلسفی، یا علمی - به نحوی موثر از این خطرات جلوگیری می‌کند، و اگر از دیدگاه اجتماعی نگریسته شود، تکفیر نتیجه ضروری و مفید آنست.

آبی که مادر، یعنی ناخود آگاه در لگنی می ریزد که متعلق به انیماست، مظهر عالی نیروی زنده روان است (ر ک: تصویر ۱۳۴). کیمیاگران قدیم، هرگز از ساختن لغات جدید مترادف و گویا، در خصوص این آب، خسته نشدند. آنها، آن را آب ما (aqua nostra)، جیوه زنده (mercurius vivus)، نقره زنده (argentum vivum)، باده جوشان (vinum ardens)، آب حیات (aqua vitae)، عصاره ماه (succus lunariae) و غیره خواندند، و منظورشان وجودی زنده بود که در برابر غیر مادیّت خشک ذهن، از لحاظ انتزاعی، عاری از ماهیّت نبود. اصطلاح سوکوس لوناریه (شیره درخت ماه)، بروشنی به منشأ شبانه آب اشاره می کند، و آب ما نیز مثل جیوه زنده به زمینی بودن آن اشاره دارد. سرکه چشمه (Acetum fontis)، آب فاسد کننده نیرومندی است که تمام چیزهای مخلوق را حل می کند و در عین حال موجب پیدایش بادوامترین محصولات یعنی سنگ اسرارآمیز می شود.

شاید این قیاسها خیلی بی ربط به نظر برسند. لیکن خواننده را به رویاهای ۱۳ و ۱۴ در بخش بعدی که کیفیت نمادین آب، مجدداً در آن خواهد آمد ارجاع می دهم. اهمیت عمل، «برای دنیای خارج» که خود صاحب رویا متوجه آن شد، به معنای جمعی رویا اشاره دارد، کما اینکه این واقعیت - که روی حالت خود آگاهانه صاحب رویا نفوذ شدیدی داشت - نیز اشاره به آن است که او از طرف پدر «طرد» شده است.

این گفته - extra ecclesiam nulla salus - «خارج از کلیسا راه نجاتی نیست» - مبتنی بر این معرفت است که یک سازمان، شاهراهی امن و هموار با سرمنزلی قابل رویت یا تعیین پذیر است و هیچ راه و سرمنزلی خارج از آن یافت نمی شود. ما نباید اثر ویران کننده گم شدن در هرج و مرج^{۴۷} را

۴۷ - Chaos، کلمه ای است یونانی و در جهانشناسی به معنای بی نظمی نخستین و توده

دست کم بگیریم، حتی اگر بدانیم که این راه بی چون و چرای احیای روح و شخصیت است.

۱۶ - رؤیا:

تک خال گشنیز^{۴۸} در برابر صاحب رؤیا قرار دارد. یک ورق هفت در کنار آن پیدا می‌شود.

تک خال به عنوان «۱» کوچکترین خال است، لیکن حداکثر ارزش را دارد. خال گشنیز که به شکل صلیب است به مظهر مسیحیت اشاره دارد.^{۴۹} از این رو در زبان آلمانی سوئیسی، خال گشنیز، را غالباً Chrüz (صلیب = خاج) می‌گویند. در عین حال سه برگ کنایه ای است از سرشت سه گانه خدای یکتا. پایین ترین و بالاترین، آغاز و پایان اند یعنی همان آلفا و اومگا. هفت، پس از تک خال گشنیز ظاهر می‌شود، و نه قبل از آن. احتمالاً معنای آن بدین قرار است: نخست تصویر مسیحی از خدا، و بعد هفت (مرحله). هفت مرحله، نمایانگر دگرگونی است (تصویر ۲۵) که با کیفیت نمادین صلیب و تثلیث شروع می‌شود، و چنانچه بر مبنای اشارات باستانی که در رؤیاهای ۷ و ۱۳ رفت نتیجه گیری کنیم، در خورشیدگون شدن به اوج می‌رسد. لیکن در این جا به این راه حل اشاره نمی‌شود. اکنون می‌دانیم که

→

خمیر بی شکل است که آفریدگار، نظام جهان را از آن پدید آورد. در این ترجمه، بی نظمی، خمیر و خمیره مقابل این واژه به کار رفته است - م.

۴۸ - در شرح این رؤیا اشاره به کارتهایی است که با آن بازیهای فکری یا قمار

می‌کنند - م.

۴۹ - رک: رؤیای ۲۳ از دومین سلسله رؤیاها.

بازگشت به هلیوس یونان و روم باستان، که ژولین^{۵۰} مرتد، بیهوده در راه آن کوشید، در قرون وسطی توسط نهضت دیگری دنبال شد و در فرمول *per crucem ad rosam* (از راه صلیب تا گل سرخ) بیان گردید و بعدها در «صلیب گل سرخ» رُزی کروسین ها^{۵۱} خلاصه گشت. در این جا جوهر خورشید آسمانی در گل فرو می‌چکد - پاسخ زمین به سیمای آفتاب (تصویر ۲۶). خصلت خورشیدی در نماد «گل زرین» کیمیاگری چینی باقی مانده است.^{۵۲} «گل آبی رنگ» معروف رومانیک ها شاید آخرین عطر «گل سرخ» باشد که دل انسان برای آن تنگ می‌شود، زیرا به سبک واقعی

۵۰ - Flavius Claudius Julianus (۳۶۳ - ۳۳۱/۳۳۲ میلادی) آخرین امپراتور روم که بیهوده کوشید تا پرستش خدایان متعدد یونان و روم را جایگزین دین مسیح سازد و معابد و زیارتگاههای آنها را احیا کند - م.

۵۱ - Rosicrucians انجمنی مخفی متشکل از مسیحیانی که عقاید عارفانه و مرموز داشتند و هم خود را صرف علوم ممنوعه کرده بودند. وجود این انجمن که بنیانگذار آن شخصی به نام کریستین رزن کروتز بود، در قرن هفدهم فاش شد - م.

۵۲ - درباره «گل زرین» کیمیاگری قرون وسطی (رک: تصویر ۲۷) به Azoth آدلفوس سینیور مراجعه کنید. «گل زرین» از کلمه یونانی χρυσάνθεμον می‌آید (Berthelot, Alch, grees, III, xlix, 19 و χρυσάνθειον مساوی گل زرین، گیاهی جادویی است مثل μωλυ عصرهوم که غالباً کیمیاگران از آن نام می‌برند. گل زرین عالیترین و نابترین جوهر طلاست. گاهی این نام به سولفید آهن اطلاق می‌شود. (رک: Lippmann Entstehung und Ausbreitung der Alchemie, I, ed Ruska) می‌شود. کیمیاگران نزدیکتر به زمان ما، فُلس را در مورد عنصر عرفانی دگرگون کننده به کار می‌بردند.

(Cf. «flos citrinus» in *Aurora consurgens*; «flos aeris aureus» in «*Consil. coniug.*

Ars chemica» p.167; «flos est aqua nummosa [Mercurius]» in *Allegoriae sapientum*,» P.81,

«flos operis est lapis» in Mylius, *Philosophia reformata*, p.30).

رومانتیک یاد آور عقاید قرون وسطایی نهفته در صومعه های منخروبه است، لیکن در عین حال چیز جدیدی را در زیبایی زمینی جلوه گر می‌کند. مع هذا، حتی تالوؤ زیرین آفتاب نیز ناگزیر تنزل داده شد و به درخشش طلای زمینی تشبیه گشت. گرچه به عنوان طلای ما (aurum nostrum)، لا اقل برای اذهان ظریفتر، از مادیت سنگین فلز، کاملاً پیراسته گشت. یکی از متون کیمیاگری بسیار جالب توجه، گلستان فلاسفه (Rosarium Philosophorum) است که دارای این عنوان فرعی است: قسمت دوم کیمیاگری سنگ فلسفی و طرز ساختن آن و اشکالی که ارائه شده است.^{۵۳}

(Secunda pars alchimiae de lapide philosophico vero modo praeparando... Cum figuris rei perfectionem ostendentibus).

نویسنده ناشناس آن حتماً «فلسوف» (کیمیاگر) بوده است و ظاهراً می دانسته کیمیاگری به طلا سازی معمولی ربطی ندارد بلکه به رازی فیلسوفانه مربوط است. بدون تردید طلا از نظر این کیمیاگران، خصلتی نمادین^{۵۴} داشته، و به دلیل همین خصایل، آبگینه (vitreum) یا فلسفی (philosophicum) خوانده می شده است. احتمالاً به سبب شباهت بسیار آشکار طلا با آفتاب بوده است که نهایت احترام فلسفی را نه برای آن بلکه برای حجر الفلاسفه (lapis philosophorum) قایل بودند. دگرگون کننده، از دگرگون شده، برتر است، و دگرگونی یکی از خصایل جادویی سنگ عجیب است. کتاب گلستان فلاسفه می گوید: «زیرا سنگ ما، یعنی جیوه غربی زنده،

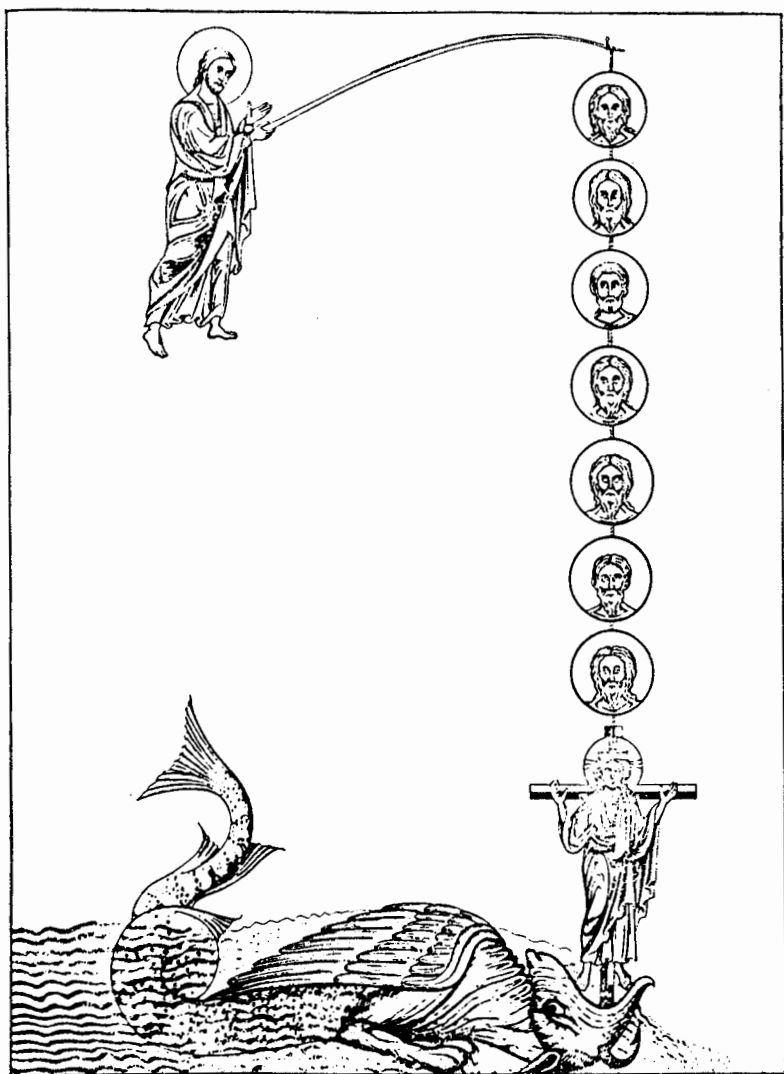
۵۳ - مجدداً در Artis auriferae, II, pp.204ff. (1593) and Bibliotheca chemica curiosa,

II, pp.87ff. (1702).

چاپ شده است. نقل قولهای من غالباً از نسخه ۱۵۹۳ آن انتخاب گشته است.

۵۴ - کما این که کتاب گلستان فلاسفه می گوید «Aurum nostrum non est aurum

vulgi» (طلای ما طلای معمولی نیست).



نصویر ۲۵ - به دام افکندن لویاتان به وسیله قلاب هفتگانه آل داوود و مصلوب به

صور ت طعمه - Herrad of Landsberg, Hortus deliciarum (12th Cent.)



تصویر ۲۶ - گل سرخ هفت برگ، کنایه ای است از هفت سیاره، هفت مرحله
دگرگونی و غیره - تزئین روی جلد - خیر مطلق - (Summum bonum)، فلاسفه
(۱۶۲۹)

که خود را برتر از طلا قرار داده و آن را مغلوب ساخته است، چیزی است که
می‌گشود و زنده می‌کند.^{۵۵} نقل قول زیر که از رساله ای منسوب به هرمس

55 - «Quia lapis noster scilicet argentum vivum occidentale, quod praetulit se
auro et vicit illudit, est illud quod occidit et vivere facit» Ibid, p. 223.

است، معنای «فلسفی» سنگ را کاملاً روشن می‌کند: «ای پسران خردمند، دریابید آنچه را که این سنگ بغایت گرانبها می‌گوید...» (و نور من بر هر نوری غالب شود و فضایلم برتر از همه فضایل است... من، نور را می‌آفرینم، لیکن تاریکی نیز از سرشت من است...^{۵۶})

۱۷ - رؤیا:

صاحب رؤیا به یک پیاده روی طولانی می‌رود و در راه، گلی آبی رنگ پیدا می‌کند.

رفتن برای پیاده روی، سرگردانی در کوره راههایی است که به جای خاصی نمی‌رسد. این کار، هم جست و جوست و هم تسلسل تغییرات. صاحب رؤیا، گلی آبی رنگ را می‌یابد که بی هدف در کنار راه می‌شکفتد، فرزند تصادفی طبیعت را که خاطرات دلپذیر دوران شاعرانه تر و عاشقانه تر را بیدار می‌کند؛ موسم شباب را آن گاه که شکوفا شد، زمانی که هنوز دید علمی از دنیای تجربه حقیقی جدا نشده بود - و یا این جدایی تازه شروع شده بود و دیدگان به چیزی می‌نگریست که از هم اکنون به گذشته تبدیل گشته بود. در واقع گل، مانند علامتی دوستانه است، جلوه ای قدسی از سوی ناخود آگاه که به صاحب رؤیا - که به عنوان انسانی متحد از امنیت و شرکت در تمام چیزهایی که به رستگاری آدمی منجر می‌شود محروم شده است - آن مکان تاریخی را نشان می‌دهد که او می‌تواند یاران و برادران همفکر خود را در آن ملاقات کند، جایی که او می‌تواند بذری را بیابد که می‌خواهد در او نیز جوانه بزند. لیکن صاحب رؤیا هنوز چیزی از طلای خورشیدی نمی‌داند، طلایی که گل معصوم را به هنر سیاه و منفور کیمیاگری، و به تصور کفرآمیز مشرکان از خورشیدگون شدن مربوط می‌سازد، چه «گل زرین» کیمیاگری



تصویر ۲۷ - گل سفید و سرخ، «گل زرین» کیمیاگری به صورت محل تولد پسر

فلاسفه - Ripley Scrowle (MS., 1588)

(تصویر ۲۷) گاه ممکن است گلی آبی رنگ باشد: «گل زنگاری موجود نر - ماده».^{۵۷}

۱۸ - رؤیا:

مردی به صاحب رؤیا که دستش را دراز کرده است چند سکه طلایی می‌دهد. صاحب رؤیا با تغیر آنها را روی زمین پرت می‌کند و بلافاصله از کرده خود سخت پشیمان می‌شود. بعد در فضایی محصور، کارهای مختلفی انجام می‌گیرد.

گل آبی رنگ از هم اکنون شروع به کشیدن تاریخ خود به دنبال خویش کرده است. «طلا»، پیشکش شده و به طرز زننده‌ای رد شده است.

چنین سوء تعبیری از طلای فلسفی، به آسانی قابل فهم است. لیکن به محض پیش آمدن این سوء تعبیر، احساس پشیمانی گریبان آدم را می گیرد که چرا راز پرارزش را نپذیرفت و معمای ابوالهول را غلط جواب داد^{۵۸}. برای قهرمان «گالیم» می رینک نیز آنگاه که شبح، مشتی دانه گندم به او تعارف کرد و او آنها را رد کرد همین اتفاق روی داد. مادیت سنگین فلز زرد با ته رنگ مادی کراحت آور آن، و منظره ناخوشایند دانه گندم، علت هر دو انکار را به حد کفایت قابل فهم می کند - لیکن دقیقاً به همین سبب است که پیدا کردن سنگ چنین دشوار است: این سنگ، بیقواره و بد منظر است، به کوچه یا بر توده فضولات پرتاب می شود، پیش پا افتاده ترین چیزی است که می توان ازهرجایی آن را برداشت «اززمین، کوه و آب» (in planitie, in montibus et aquis) این سنگ با گوهری که در کتاب «پرومتیوس واپی متیوس» اشیستلر آمده است، همین وجه مشترک «پیش پا افتادگی» را دارد و به همین دلیل بود که حکیم دنیا دوست آن گوهر را نیز تشخیص نداد. ولی «همان سنگی که مورد امتناع بنایان قرار گرفت، به سنگ زاویه مبدل خواهد شد^{۵۹}. و مکاشفه همین امکان بود که صاحب رویا را دچار ندامت شدید کرد.

کلاً همین وجه ظاهری مبتذل است که طلا را می سازد، یعنی آن را مسکوک، ممهور و قیمتی می کند. از لحاظ روانی، این درست همان کاری است که نیچه در زرتشت خود از آن سرباز می زند: فضایل را نام نهادن. زندگی

۵۸ - Sphinx، موجودی اساطیری با سر زن و بدن شیر که در مدخل شهر تب قرار

داشت و از کسانی که می خواستند وارد شهر شوند سه معما می پرسید و اگر غلط جواب می دادند آنها را می کشت - م.

۵۹ - آیا این نوشته را نخوانده اید، سنگی که معمارانش رد کردند، همان سر زاویه

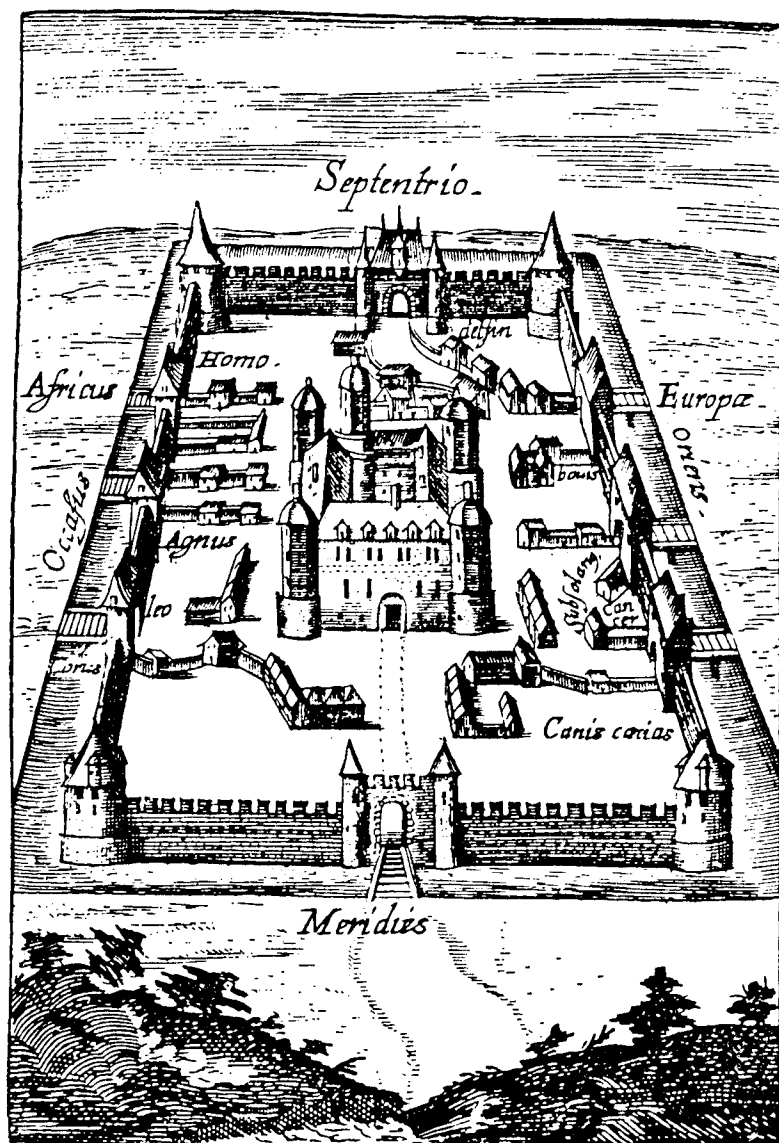
گردید. این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است - انجیل مرقس، باب دوازدهم، آیه یازدهم - م.

روانی، وقتی شکل و نام پیدا می‌کند به صورت واحدهایی مسکوک در می‌آید که قیمت پیدا کرده‌اند. لیکن این فقط بدان سبب ممکن است که زندگی روانی، ذاتاً از چیزهای مختلف تشکیل یافته است، یعنی از انبوهی از واحدهای موروثی غیر یکپارچه. انسان طبیعی، یک «خوشتن» نیست - بلکه توده و جزئی از توده است، و به حدی جمعی است که حتی از «من» خودش نیز مطمئن نیست. به همین دلیل است که از دورترین ایام، محتاج رازهای دگرگونی بوده است تا او را به چیزی تبدیل کند، و از روان جمعی حیوانی که چیزی جز ترکیبی گونه‌گون نیست نجات دهد.

لیکن اگر این ترکیب گونه‌گون نازیبای آدمی را «که آدم هست» رد کنیم، دست یافتن به یکپارچگی یعنی تبدیل شدن به «خوشتن»^{۶۰} برای غیر ممکن می‌شود، و نتیجه آن مرگ روحی است. آن زندگی که فقط اتفاق می‌افتد و خود به خود اتفاق می‌افتد، زندگی واقعی نیست، زندگی فقط هنگامی واقعی است که آگاهانه باشد. تنها یک شخصیت یکپارچه می‌تواند زندگی را تجربه کند، نه آن شخصیتی که به وجوه جزئی تجزیه شده است، آن مجموعه تکه پاره‌هایی که خودش را «انسان» هم می‌نامد. چند گانگی خطرناکی که در رویای ۴ بدان اشاره شد در حالت رویایی ۵ جبران می‌شود، جایی که مار، حلقه‌ای جادویی می‌زند و بدین ترتیب حریم (تصویر ۲۸) را مشخص می‌کند. حریم، در این جا نیز به همان طریق و در وضعیتی مشابه ظاهر می‌شود، یعنی «خیلی» را برای یک نمایش به هم پیوسته گونه‌گون جمع می‌کند - یک گرد هم آیی که ظاهر یک سرگرمی را دارد، گرچه بزودی خصلت سرگرم‌کننده خود را از دست خواهد داد: «نمایش بزها به

۶۰ - این بدان معنی نیست که خوشتن (Self)، به اصطلاح، در طول زندگی به وجود

می‌آید، بلکه منظور آن است که خود آگاه می‌شود. «خوشتن» از ابتدا وجود دارد، لیکن پنهان، یعنی ناخود آگاه است. به توضیحات بعدی مراجعه شود.



تصویر ۲۸ - شهر نمادین به مثابه مرکز زمین، چهار دیوار محافظ آن به صورت یک

مربع است، یک حریم نوعی - (Maier, Viatorium (1651)

یک تراژدی تبدیل می‌شود. طبق تمام قیاسها، نمایش ساتیر (موجود بیمه انسان نیمه بز)^{۶۱} نمایشی اسرارآمیز بود که می‌توانیم تصور کنیم منظور از آن، مثل هر جای دیگر برقراری مجدد رابطه انسان با دودمان طبیعی‌اش و در نتیجه با سرچشمه حیات بود، کما این که تصور می‌شد قصه‌های قبیحی، *aïschrología*، که بانوان آتنی در مناسک اسرارآمیز *التوزی* می‌گفتند موجب تشدید باروری زمین می‌شود^{۶۲}. (ر ک: روایت هردوت^{۶۳} در مورد بدن نمایه‌های مربوط به جشنهای ایزیس در بوباستیس).

مع هذا اشاره به معنای جبران‌کننده حریم، هنوز برای صاحب رؤیا مبهم است. به طوری که می‌توان تصور کرد، توجه او بیشتر معطوف به خطر مرگ روحی است که در انکار زمینه تاریخی از طرف او، تجسم یافته است.

۱۹ - خیال بصری:

کله مرده. صاحب رؤیا می‌خواهد آن را لگد بزنند ولی نمی‌تواند. حجم کم کم به یک توپ قرمز، و بعد به سر یک زن که نور منتشر می‌کند تبدیل می‌شود.

حجمه‌ای که فاوست و هاملت در دست گرفته با خود سخن می‌گویند، یادآور بیهودگی وحشتناک زندگی آدمی در آن هنگام است که «از اندیشه مبهم بیمار گشته است». عقاید و قضاوت‌های سنتی بود که صاحب رؤیا را بر

۶۱ - Satyr Play، نمایشهایی بود منسوب به ساتیرها یعنی خدمتکاران دیونیزوس (رب النوع شراب) که نیمه بز و نیمه انسان بودند. این نمایشها شامل بازیهای خنده داری بود که در آنها بازیگران با لباس ساتیرها در ستایش دیونیزوس پایکوبی می‌کردند و سرود می‌خواندند - م.

62 - Foucart, Les Mysteres d'Eleusis.

۶۳ - Histories، فصل دوم صفحه ۵۸ ترجمه پال، صفحه ۱۳۷.

آن داشت تا هدایای مشکوک کریمه المنظر را دور بیندازد. لیکن هنگامی که وی می‌کوشد منظرِ شوم کلهٔ مرده را محو کند، کله به یک توپ قرمز تبدیل می‌شود که شاید بتوان آن را کنایه از آفتاب طالع دانست، زیرا، دفعتاً به سرِ درخشان زنی تبدیل می‌شود و منظره شماره ۷ را مستقیماً به یادمان می‌آورد. ظاهراً یک تضاد، بازی اضداد^{۶۴} اتفاق می‌افتد: ناخودآگاه، بعد از آن که ردّ می‌شود خیلی شدیدتر پا فشاری می‌کند. نخست برای وحدت والوهیت «خویشتن»، یعنی آفتاب، نماد کلاسیک پدید می‌آورد، بعد به نقش زن ناشناس که ناخودآگاه را تجسم می‌بخشد، می‌پردازد. طبیعتاً این نقش نه تنها انیمای مثالی، بلکه رابطه صاحب رویا را با یک زن واقعی نیز در بر می‌گیرد که هم شخصیتی بشری است و هم ظرفی است برای فرافکنی روانی. (لگن خواهر، در رویای ۱۵).

در فلسفهٔ نو افلاطونی، روح، با گره و وابستگی قطعی دارد، ذات روح در اطرافِ کراتِ متحدالمرکزِ عنصر بالای عرش آتشین، قرار گرفته است^{۶۵}.

۲۰ - خیال بصری:

یک گره. زنی ناشناس روی آن ایستاده است و خورشید را پرستش می‌کند.

64 – Cf. Psychological Types, Def. 18

۶۵ - رک: فیشر P.6, Hermes Trismegistus ونیز به شکل کروی آدم نخستین افلاطون و *σφαῖρος* آمپدوکلس همان طوری که در رسالهٔ تیمائوس، جان جهان کیمیاگری مثل «جان اقانیم»، کروی است طلا نیز چنین است (رک: تصویر ۱۸۳). (رک: مایر, De circulo physico, pp.11f.) در مورد ارتباط میان مدور (rotundum) و مجسمه یاسر مراجعه شود به کتاب یونگ موسوم به:

«Transformation Symbolism in The Mass», pp.239ff.

این خیال نیز بسط حالت رویایی شماره ۷ است. ظاهراً امتناع ورزیدن در رویای شماره ۱۸ منجر به از میان رفتن کل پیشرفت در همان نقطه شده است. نتیجتاً نمادهای آغازین، حالا دوباره ظاهر می‌شوند اما به صورتی مفصل. این گونه نمایشهای اضداد، به طور کلی مشخصه سلسله‌های رویاست. اگر ضمیر آگاه مداخله نکند، ناخودآگاه موج در پی موج می‌فرستد، بی آنکه نتیجه‌ای حاصل شود، درست مثل آن گنجی که می‌گویند، نه سال و نه ماه و نه شب طول می‌دهد تا به سطح بیاید و اگر در شب آخر کشف نشود فرو می‌رود تا ماجرا را باز از سر گیرد.

احتمالاً گُره، از تصور مربوط به توپ قرمز ناشی می‌شود. لیکن همان طوری که توپ قرمز، خورشید است، گُره نیز تصویر زمین است که انیما بر آن می‌ایستد و خورشید را پرستش می‌کند (تصویر ۲۹). بنابراین انیما و خورشید با هم فرق دارند و این موضوع به این واقعیت اشاره می‌کند که خورشید نمایانگر «اصلی» است که با اصل انیما تفاوت دارد. انیما تجسمی از ناخودآگاه است، حال آن که خورشید، یکی از نمادهای سرچشمه حیات و تمامیت‌غایی آدمی است (چنان که در خورشیدگون شدن به آن اشاره می‌شود). خورشید، نمادی است که هنوز به ما خیلی نزدیک است. ضمناً، می‌دانیم که مسیحیان نخستین، در تمیز میان *ἡλιος* (خورشید طالع) و مسیح دچار مشکلاتی بودند.^{۶۶} چنین می‌نماید که انیمای صاحب رویا، هنوز آفتاب پرست است، یعنی به دنیای کهن تعلق دارد و به دلیل ذیل: ضمیر آگاه با بینش منطقی خود، یا فقط کمی به او توجه

۶۶ - رک: بحث اگوستین قدیس در خصوص آن که خدا، خورشید نیست بلکه

آفریدگار خورشید است (In Joannis Evang. Tract. XXXIV, 2) و نیز رک: شهادت اوسیبوس که واقعاً «آفتاب پرستی مسیحیان» را دیده بود.

کرده و یا اصلاً توجه نکرده است و به همین دلیل متجدد شدن، (و یا به عبارت درست تر پذیرش مسیحیت) را برای انیما ناممکن ساخته است. همچنین به نظر می رسد که تمایز خرد که در قرون وسطای مسیحی بر اثر تعالیم مدرسی^{۶۷} آغاز شد، انیما را مجبور کرد که به دنیای کهن، پس نشیند. دوره رنسانس، در خصوص این موضوع مدارک کافی در اختیار ما قرار می دهد، روشنترین این مدارک Hypnerotomachia اثر فرانسیسکو کولونا است که در آن، پولی فیلو، انیمای خود، با نوپولیا را در دربار ملکه ونوس، که دست مسیحیت بدان نرسیده و آراسته به «فضایل» یونان و روم دوره باستان است، می بیند. این کتاب بحق کتابی اسرارآمیز^{۶۸} به حساب می آید. بدین ترتیب ما همراه با این انیما، مستقیماً در دنیای کهن غرق می شویم. به همین سبب اگر کسی نپذیرفتن طلا را در رویای ۱۸، ناشی از تلاشی برای گریختن از واپس گرایی ندامت آور و ناخوشایند به یونان و روم باستان تعبیر کند، من خیال نمی کنم به خطا رفته باشد. برخی از اصول حیاتی فلسفه کیمیا، از لحاظ موضوع، به فلسفه التقاطی جدید یونانی - رومی باز می گردد، چنان که مثلاً روسکا این موضوع را در مورد کتاب Turba به قدر کافی محرز داشته است. بدین ترتیب هر اشاره ای به کیمیاگری، انسان را به دنیای کهن باز می گرداند و باعث می شود که آدم تصور کند به دوران شرک بازگشته است. شاید بی مورد نباشد که در این جا تا حدی بتأکید اشاره کنیم که صاحب رویا، آگاهانه از این چیزها مطلع نیست. لیکن در ناخود آگاه خود، در این دریای روابط تاریخی غوطه می خورد و از این رو در رویاهای خویش چنان رفتار می کند که گویی از این سیر و سیاحت های غریب در تاریخ ذهن بشر کاملاً باخبر است.



تصویر ۲۹ - پیوند ماه و خورشید - (MS.,1582) «Splendor Solis» Trismosin

در واقع او هم مانند کیمیاگر قرون وسطایی و یا پیروان فلسفه کلاسیک نو افلاطونی، نماینده ناخود آگاه رشد روانی خود مختار است. بنابراین - با قدری شوخ طبعی - می توان گفت که امکان دارد تاریخ را به همان آسانی از ناخود آگاه انسان ساخت که از متون واقعی.

۲۱ - خیال بصری:

صاحب رؤیا در میان پریان قرار گرفته است. ندایی می گوید، «ما همیشه در آن جا بودیم، فقط تو متوجه ما نشدی» (تصویر ۳۰)

در این جا واپس گرایی حتی دورتر می رود، به تصویری که بدون تردید کلاسیک است در عین حال وضع رؤیای ۴ و نیز وضع رؤیای ۱۸ تکرار می شود، جایی که امتناع به نمایش اضداد جبران کننده در حالت رویایی ۱۹ انجامید. لیکن در این جا تصویر، بزرگ شده است زیرا به طور مبهمی تشخیص داده شده است که نمایش همواره وجود داشته، گرچه تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. درک این واقعیت، ضمیر ناخود آگاه و خود آگاهی را به صورت جوهری همزیست پیوند می دهد. پدیده «ندا» در رؤیاها همیشه برای صاحب رؤیا خصلت نهایی و بی چون و چرای $\alpha\iota\tau\acute{o}\varsigma \epsilon\phi\alpha$ ^{۶۹} را دارد، یعنی ندا حقیقت و یا موقعیتی را ابراز می کند که جای شک و تردید ندارد. شخصیت ناخود آگاه صاحب رؤیا این واقعیت را پذیرفته است که احساسی از گذشته دور پیدا شده، یعنی رابطه ای با لایه های عمیقتر روان به وجود آمده است، و اینک به صورت احساس امنیت نسبی به ضمیر آگاه او منتقل می شود.

حالت رویایی ۲۰ انیما را به صورت آفتاب پرست نشان می دهد. او از گره یا شکل کروی (ر ک: تصویر ۲۹) بیرون آمده است. لیکن اولین شکل کروی، مجسمه بود. طبق روایات، کله یا مغز، مقرّ نفس متعقل (anima)

۶۹ - «خود او [آن را] گفت. «این عبارت اصولاً به مرجعیت فیثاغورث اشاره می کند.



تصویر ۳۰ - پولی فیلودر احاطه پریان - Le Songe de Poliphile

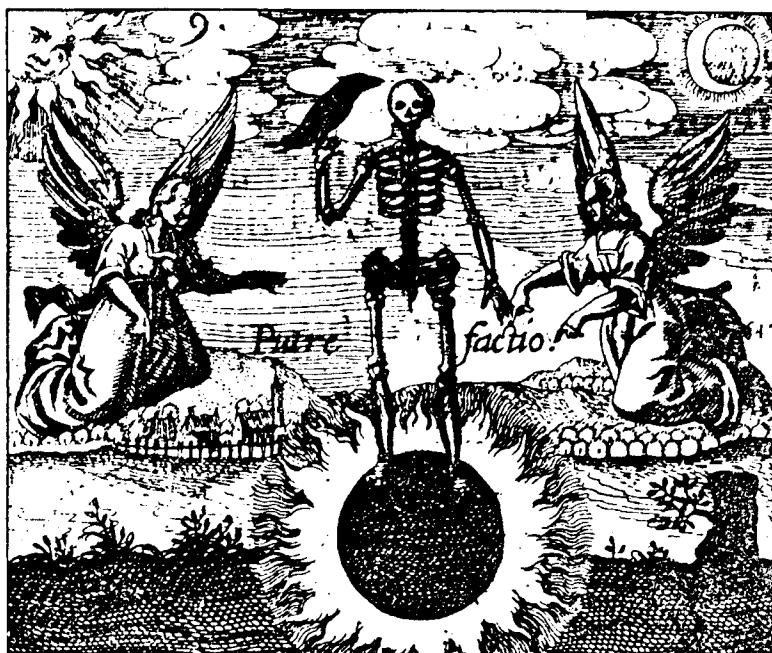
(خواب پولی فیل)، برالد دوورویل (۱۶۰۰)

intelectualis است. به همین دلیل نیز ظرف کیمیاگری باید مثل کله، مدور باشد تا چیزی که از آن بیرون می‌آید نیز همان‌طور «مدور» باشد، یعنی ساده و کامل مثل جان جهان^{۷۰} (انیمای موندی).

۷۰ - رک: Liber Platonis quattorum». Theatr chem., V, pp. 149ff, 174 این رساله، یک

متن حرّانی است که از لحاظ تاریخ کیمیاگری اهمیت بسیار دارد و به زبان عربی و لاتین نوشته شده ولی بدبختانه نسخه لاتین آن بسیار مغشوش است. احتمالاً نسخه اصلی آن در قرن دهم نوشته شده است. رک:

Steinschneider, Die europäischen Übersetzungen aus dem Arabischen.



تصویر ۳۱ - (nigredo) (سیاهی) روی گوی (rotundum) ، یعنی آفتاب سیاه

Mylius, philosophia reformata - ایستاده است - (sol niger)

کار، با پیدایش گوی که به عنوان جرم کروی (materia globosa) به صورت طلا در آغاز و پایان قرار می‌گیرد، به انجام می‌رسد (تصویر ۳۱، ضمناً رک: تصاویر ۱۰۴، ۱۴۲). احتمالاً پریان که «همواره در آنجا بودند»، کنایه از همین مطلب است. خصلت واپس‌گرای این حالت رویایی از این واقعیت نیز پیداست که در اینجا هم مثل رویای ۴، گوناگونی صور زنانه وجود دارد. لیکن این صور این بار خصلت کهن دارند و این خصلت مانند پرستش آفتاب در حالت رویایی ۲۰، به واپس‌گرایی تاریخی اشاره می‌کند. تجزیه‌انیمای به چهره‌های متعدد، مساوی انحلال در یک حالت نامعلوم، یعنی در ناخودآگاه است و بدین ترتیب می‌توانیم تصور کنیم که انحلال نسبی

ضمیر آگاه معادل واپس گرایی تاریخی است (فرایندی که نوع مفرط آن را می‌توان در شیزو فرنی دید). انحلال خود آگاهی و یا به قول ژانه، تنزل سطح فکر، به حالت ابتدایی ذهن بسیار نزدیک است. صحنه مشابه این صحنه پریان را می‌توان در محل پریان در (regio nymphidica) پاراسلسی یافت که به عنوان نخستین مرحله فرایند تفرد، در رساله در باب حیات طولانی (De vita longa آمده است)^{۷۱}.

۲۲ - خیال بصری:

جنگلی ماقبل تاریخی. سروکله فیلی با حالت تهدیدآمیز پیدا می‌شود. بعد یک میمون آدم نمای تنومند یک خرس و یا انسانی غارنشین، تهدید می‌کند که با چماق به صاحب رؤیا حمله کند (تصویر ۳۲). ناگهان سروکله «مرد ریش نوک تیز» پیدا می‌شود و خیره خیره به متجاوز نگاه می‌کند و متجاوز طلسم می‌شود. اما صاحب رؤیا وحشتزده است. ندا می‌گوید، «همه چیز باید تحت فرمانروایی نور باشد».

در اینجا گوناگونی پریان بازهم به اجزای ابتدایی تری تقسیم می‌شود، یعنی جان گرفتن^{۷۲} فضای روانی به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است و ما باید از این موضوع نتیجه بگیریم که دور افتادن صاحب رؤیا از معاصرانش ابعاد بیشتری یافته است. رد پای این انزوای شدید را می‌توان در حالت رویایی ۲۱ دنبال کرد، جایی که اتحاد با ناخود آگاه، به عنوان یک واقعیت تشخیص داده شد و مورد قبول قرار گرفت. این امر از دیدگاه ضمیر آگاه بسیار نامعقول است، یعنی رازی را پدید می‌آورد که باید مشتاقانه از آن محافظت کرد، زیرا علت وجودی آن را نمی‌توان برای فردی که به اصطلاح اهل منطق

۷۱ - رک: یونگ، Paracelsus as a Spiritual Phenomenon, pars.214.



تصویر ۳۲ - تصویری قرون وسطایی از «مرد وحشی» - Codex Urbanus Latinus

است توضیح داد. کسی که در این کار بکوشد، داغ دیوانگی می خورد. از این رو تخلیه انرژی در محیط، به طوری قابل ملاحظه به تأخیر می افتد و در نتیجه، انرژی زاید در سمت ناخودآگاه جمع می شود: یعنی موجب افزایش غیر طبیعی خود مختاری شخصیت‌های ناخودآگاه می شود که به ایجاد حالت تهاجمی، و وحشت واقعی می انجامد. نمایش متنوع سرگرم کننده قبلی،

کم کم به صورتی ناراحت کننده در می آید. ما چهره های کلاسیک پریان را به دلیل ظاهر زیبایی که دارند خیلی آسان می پذیریم، لیکن هیچ نمی دانیم که در پشت این چهره های مهربان، رازدینزی یونان و روم باستان در کمین است: نمایش موجود نیمه انسان نیمه بز، همراه با اشارات تلویحی غم انگیز آن یعنی تکه پاره شدن خونین خدایی که به حیوان تبدیل شد. نیچه ای لازم بود تا ضعفهای حالت شاگرد مدرسه وار اروپا را نسبت به دنیای کهن برملا کند. اما دیونیزوس^{۷۳} برای نیچه چه معنایی داشت؟^{۷۴} آنچه را که او در این باره می گوید باید جدی گرفت، و آنچه را که این موضوع بر سر او آورد جدیتر. تردیدی نیست که او در مراحل اولیه بیماری مهلک خویش می دانست که سرنوشت غم انگیز زاگروس^{۷۵} نصیب او شده است. دیونیزوس، مغالک انحلال برانگیخته از احساسات است، جایی که تمام تمایزهای بشری در الوهیت

۷۳ - Dyonisos، از ایزدان جوانمرده اساطیر یونانی، صاحب رستاخیزهای متعدد، رب النوع تاکستانها و شراب، فرزند زنوس خدای خدایان پایزد آذرخش و سمله دختر کادموس است که بنا به برخی روایات چون زنوس به صورت واقعی خود بر سمله ظاهر شد، سمله دچار برق زدگی گشت و دیونیزوس در شکم او پاره پاره شد، اما زنوس او را تا سن رشد به ران خود دوخت. به روایتی دیگر تایتانها به دستور هیرا همسر زنوس او را پاره پاره کردند و خوردند و از خاکی که به خون او آغشته شده بود درختی رویید، لیکن رنا، مادر بزرگ دیونیزوس او را زندگی دوباره بخشید و هرمس به دستور زنوس او را به صورت پسر بچه یا قوچ در آورد تا از چشم هیرا پنهان ماند. دیونیزوس در زمستان به صورت افعی، در بهار به صورت شیر و در نیمه تابستان به صورت بز، گاو نر و یا گوزن مجدداً به دنیا می آید. ضمناً یکی از القاب او «درخت جوانی» است - م.

۷۴ - رک: «چنین گفت زرتشت» ترجمه داریوش آشوری، بخش نیمروز - م.

۷۵ - Zagreus ایزدی است که سرنوشتی مشابه به سرنوشت دیونیزوس داشت و برخی او

را با دیونیزوس یکی می دانند - م.

حیوانی روانِ ازلی غرق می شود - تجربه ای سعادت آمیز و هراس انگیز. بشریت پشت دیوارهای فرهنگِ خویش ازدحام کرده و باور دارد که از این تجربه گریخته است، تا آن که روزی بتواند خونریزی دیگری را جشن گیرد. وقتی این اتفاق می افتد تمام مردم خیر خواه تعجب می کنند و هزینه سنگین، صنایع اسلحه سازی، یهودیان و یا فراماسونها را به باد ملامت می گیرند.^{۷۶}

در آخرین لحظه، رفیق «ریش نوک تیز» به صورت منجیِ مهربانی، بر صحنه ظاهر می شود و خطر نابودی از طرف میمونِ آدم نمای مهیب را دفع می کند. چه کسی می داند که وقتی فاوست به اشباح و غولهای ایام کهن شب والپورگیز^{۷۷} خیره شده بود، کنجکاوی تشویش ناپذیر خود را تاچه حد به حضور یاری رس مفیستو و دیدگاه واقع بینانه او مدیون بود! ای کاش تعداد بیشتری از مردم می توانستند بازتابهای علمی و فلسفی عقل ضایع شده را در لحظه درست به یاد آرند! آنها که عقل را ضایع می کنند، خود را در معرض این ظن قرار می دهند که هرگز چیزی را تجربه نکرده اند که ارزش عقل را به آنها آموخته و نشانشان داده باشد که چرا نوع بشر با تلاشی بی سابقه این مشّت را بر سندان کوفته است. آدم باید خیلی از زندگی دور باشد که چنین

۷۶ - من این بخش را در بهار ۱۹۳۵ نوشتم. [اشارهٔ مولف به وقایعی است که قبل و حین

جنگ جهانی دوم در آلمان اتفاق افتاد - م.]

۷۷ - Walpurgisnacht، والپورگیز، نام قدیسه ای است که رئیسِ دیِرِ Hieden

Heim بود و در سال ۷۷۹ درگذشت. می گفتند که والپورگیز، مردم را از بلای سحر و افسون در امان می دارد، و هر سال سه روز یاد او را زنده می داشتند و معتقد بودند که در شب یاد بود او جادوگران بر فراز کوه بلوگسبرگ جشن می گیرند. روای شب والپورگیز، یکی از صحنه های فاوست گوته است. در این صحنه مفیستو (ابلیس) فاوست را به جشن جادوگران و ارواح خبیثه می برد و او را به ارواحی که در ایام گذشته می زیستند و به سیاهکاری و عصیانگری معروف بودند معرفی می کند - م.

چیزهایی را متوجه نشود. عقل، شاید شیطان باشد (تصویر ۳۳)، لیکن شیطان، «پسر عجیب بی‌نظمی» است که می‌توان اطمینان داشت، با مادر خود، خوب کنار می‌آید. اگر این شیطان به دنبال کاری باشد، تجربه‌دیونیزی، کارهای زیادی به دستش خواهد سپرد، چه سازگاری حاصل شده با ناخودآگاه، بر مشقات هرکول می‌چربد. و به عقیده من دنیایی از مسائلی را پدید خواهد آورد که عقل حتی در طول صد سال هم از عهده آن بر نخواهد آمد - و به همین دلیل است که عقل، اغلب به تعطیل می‌رود تا به تکالیف سبکتری بپردازد و تجدید قوا کند. و نیز به همین دلیل است که روان این چنین بسیار و این چنین طولانی فراموش می‌شود، و عقل همواره کلمات سحرآمیز تعویذ گونه‌ای مانند عالم «غیب»^{۷۸} و «عالم اسرار»^{۷۹} را به کار می‌برد به این امید که حتی مردم باهوش نیز خیال کنند این نجواها واقعاً معنایی دارند.

سرانجام ندا می‌گوید، «همه چیز باید زیر فرمان نور باشد»، که احتمالاً یعنی «نور تمیز و تشخیص»، «ضمیر آگاه» و «اشراق ناب» که صادقانه حاصل آمده باشد. دیگر نباید اعماق تاریک ناخودآگاه را با جهل و سفسطه که در بهترین وجه خود پوشش محقری است بر وحشت همگانی انکار کرد و نیز نباید با استدلالهای شبه علمی به توصیف آن پرداخت. برعکس حالا دیگر باید پذیرفت که در روان چیزهایی وجود دارند که راجع به آنها خیلی کم می‌دانیم و شاید هم اصلاً چیزی نمی‌دانیم، لیکن به هر حال خودسرانه، بر وجود ما اثر می‌کنند و لاقلاً همان قدر واقعیت دارند که چیزهای دنیای مادی که نهایتاً آنها را هم درک نمی‌کنیم. هیچ رشته تحقیقی که می‌گوید موضوعش غیر واقعی است و یا «چیزکی است»، هرگز به دانش



تصویر ۳۳ - شیطان به صورت روح بالدار عقل غیر الهی - از یوژن دولاکروا (۱۸۶۳)
- (۱۷۹۹) برای فاوست، فصل اول

کمکی نکرده است. با مداخله فعال عقل، مرحله جدید فرایند ناخود آگاهانه آغاز می‌شود: اکنون ضمیر آگاه باید با چهره‌های زن ناشناس («انیم»)، مرد ناشناس (سایه)^{۸۰}، پیر خردمند^{۸۱} («شخصیت مانا») و نمادهای «خویشتن» کنار آید.^{۸۲} نامبرندگان آخر، در بخش بعدی مطرح خواهند شد.



تصویر ۳۴ - گل هفت گلبرگی -

Boschius, Symbolographia (1702)

۸۰ - سایه، از نظر یونگ، صفات ناخوشایند و پست انسان است که انسان نمی‌خواهد وجود آنها را در خود قبول کند، چه عکس آن چیزی است که انسان دوست دارد خود را بداند و دیگران بدانندش. سایه، خواهر برادری است چسبیده به آدم که احساس خود مختاری و حقانیت وی را تهدید می‌کند و به همین دلیل اغلب به ناخود آگاه واپس رانده می‌شود؛ لیکن این واپس راندن دردی را درمان نمی‌کند و سایه پشت صحنه در انتظار فرصت مناسب است تا در فرد، گروه و حتی یک ملت به صورت پارانویا، سوءظن، و احساس عدم نزدیکی با دیگران بروز کند. یونگ فجایع گروهی از جمله فجایع آلمان نازی و جنگهای جهانی را حاصل بروز سایه می‌داند و معتقد است که باید به شناختن سایه کوشید و آن را به خود آگاهی آورد. مع هذا، یونگ، سایه را کاملاً منفی نمی‌داند و آن را یکی از وسایل رسیدن به فردیت و کمال می‌داند - م.

۸۱ - از نظر یونگ، پیرخردمند یکی از چهره‌های مُثُلّی مذکر صفت در ساختار غنی دین و اسطوره است. چهره‌ای که روح و خصوصاً روح معرفت را تجسم می‌بخشد، یعنی لوگوس (عقل، کلمه الله و غیره) را. او نیرویی است جادویی که از درون بر می‌خیزد و انسان را در کشمکشها و برخورد های درونی اش راهنمایی می‌کند. لیکن با آن که مذکر صفت است، خاص مردان نیست و در زنان نیز ظاهر می‌شود - م.

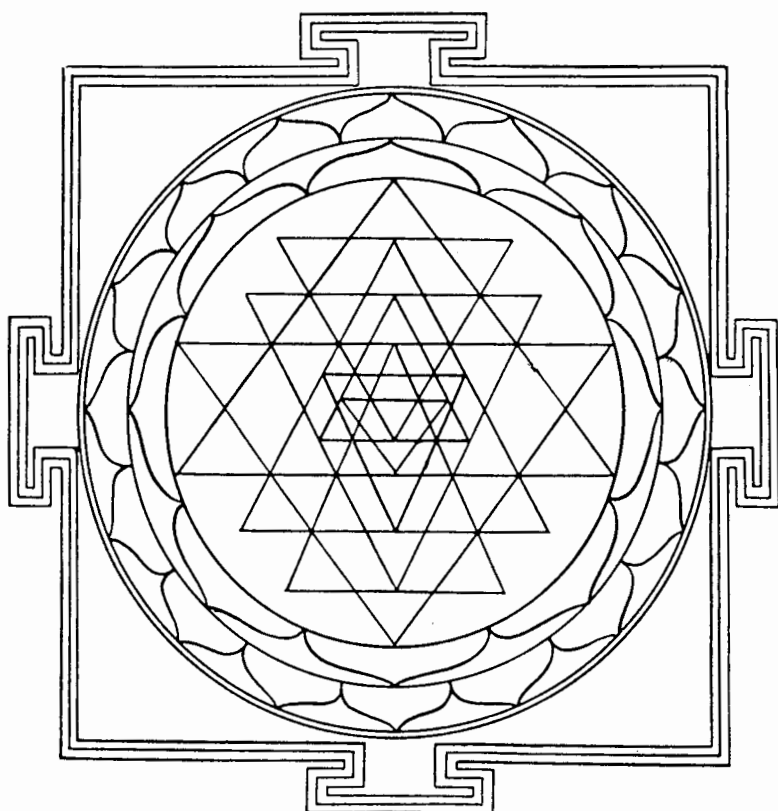
۸۲ - در خصوص این مفاهیم رک: یونگ «The Relations between the Ego and the

*Quis magis in hunc mundum deus est quam solus
noster deus...*

*Memento quod
cognovimus*



تصویر ۳۵ - مرکوریوس به صورت برج سنبله روی چشمه طلا (خورشید) و نقره (ماه) همراه با اژدها به عنوان پسرش - De alchemia (منسوب به) توماس آکویناس (MS، قرن شانزدهم).



نصویر ۳۶ - شری یانتر Shri - Yantra

فصل سوّم: وجه نمادین ماندالا (دایره جادویی)

۱ - درباره ماندالا

چنان که قبلاً گفتیم، از میان تقریباً چهارصد رؤیا و حالت رؤیایی پیوسته به هم، آنهایی را با هم آورده‌ام که مربوط به ماندالا می‌دانم. اصطلاح «ماندالا»، از آن رو انتخاب شده است که این کلمه مشخص‌کننده مناسک

مذهبی یا دایره جادویی است که در لاماییزم^۱ و نیز در یوگای تانتریک به صورت یانتره، یا کمک به مراقبه به کار می رود (تصویر ۳۶). ماندالاهای شرقی که در جشنها به کار می روند صوری هستند که در سنت جا افتاده اند و می شود آنها را ترسیم یا نقاشی کرد و یا در برخی مراسم خاص، حتی به صورت قالبهایی درآورد.^۲

در ۱۹۳۸ در دیر بوتیا بوستی واقع در نزدیکی دارجیلینگ فرصت یافتم تا با یک ریمپوش لامایی به نام لینگدام گومچن درباره خیلکور یا ماندالا، گفتگو کنم. او آن را به صورت یک dmigs - pa (که «میگ پا» تلفظ می شود) تعریف کرد یعنی تصویری ذهنی که فقط یک لامای کاملاً تعلیم دیده می تواند به نیروی تخیل آن را پدید آورد. او گفت هیچ ماندالایی به دیگری شبیه نیست و هر یک با دیگری فرق دارد. ضمناً گفت ماندالاهای موجود در دیرها و معابد، معنای بخصوصی ندارند، چون فقط تصویری خارجی اند. ماندالای واقعی همیشه تصویری درونی است که تدریجاً به وسیله تخیل (فعال) ساخته می شود و آن هم هنگامی که تعادل روانی به هم خورده است و یا وقتی که فکری به خاطر خطور نمی کند و باید آن را جستجو کرد زیرا در اصول مقدس گنجانده نشده است. امکان صحت این توضیح، در طول تفسیر من معلوم خواهد شد. مع هذا تشکل به قول معروف آزادانه و فردی ماندالا را باید شوخی تلقی کرد، چون در تمام ماندالاهای لامایی، نه فقط یک سبک معین، بلکه یک ساختار سنتی نیز غالب است. مثلاً همه این ماندالاها بر اساس یک سیستم چهار واحدی یک دایره چهار بخشی، quadratura circuli، تشکیل شده اند و مضامین آنها همیشه از اصول مذهب لامایی ناشی می شود. متونی از

۱ - لامانیزم، اصطلاح غلطی است که غربیان برای آیین بودایی تبتی به کار می برند - م.

۲ - رک: ویلهلم و یونگ، راز گل زرین (Secret of the Golden Flower)

قبیل «شری - چاکرا - سامبهاراتانترا»^۳ وجود دارند که واجد راههای به وجود آوردن این «تصاویر ذهنی» اند. خیلکور، با صور مختلف «سیدپه - کورلو»^۴ یا چرخ دنیا (تصویر ۳۷)، مظهر جریان هستی انسان، به نحوی که بوداییان آن را تصور می‌کنند کاملاً تفاوت دارد. چرخ دنیا، بر خلاف خیلکور، مبتنی بر سیستمی سه واحدی است و سه اصل دنیا در مرکز این سیستم قرار دارند، یعنی خروس = شهوات همطراز؛ افعی = نفرت یا حسد؛ و گراز = جهالت یا ناخودآگاهی (آویدیا). در این جا با مسأله غامض سه و چهار که در مذهب بودا هم وجود دارد مواجه می‌شویم. ما این مسأله را باز هم در جریان بعدی سلسله رویاهایمان خواهیم دید.

از نظر من بدون هیچ تردیدی، این نمادهای شرقی، در رویا و حالات رویایی پیدا شده‌اند و راهبان معابد ماهایانا^۵ آنها را ابداع نکرده‌اند. برعکس، این نمادها جزء نمادهای مذهبی بشرند (تصاویر ۳۸ - ۴۱) و شاید حتی در دوران نوسنگی نیز وجود داشته‌اند (ر.ک: نقاشیهای سنگی جزیره رُدس). بعلاوه، این نمادها در تمام دنیا وجود دارند و این نکته‌ای است که احتیاجی به پافشاری من در این جا ندارد. من در این بخش فقط می‌خواهم به وسیله مطالبی که در دست دارم نشان دهم انواع ماندالا چگونه به وجود می‌آید.

ماندالاهایی که در جشنها به کار می‌روند پر معنی هستند، زیرا معمولاً مرکز آنها یکی از والاترین چهره‌های مذهبی را در بر می‌گیرد: یا خود شیوا^۶

3 - Shri - Chakra - Sambhara Tantra

4 - sidpe - korlo

۵ - به معنای چرخ بزرگ، یکی از فرقه‌های عمده بودایی است - م.

۶ - خدای نابود کننده و باز آفریننده که یکی از خدایان سه گانه مذاهب هندویی

است. دو دیگر عبارتند از برهما (آفریدگار) و ویشنو (محافظ) - م.



تصویر ۳۷ - چرخ دنیای تبتی (سیدپه - کورلو)

- غالباً در آغوشِ شاکتی^۷ و یا بودا، آمیتابا^۸، آوالوکیتهشوارا^۹، و یا یکی از معلمان بزرگ ماهایانا و یا فقط دورجه (dorje) مظهر تمام نیروهای الهی با هم چه خلاق و چه مخرب (تصویر ۴۰). به علاوه متن گل زرین که محصول مذهب التقاطی تانویی است، برخی از خواص «کیمیاگرانه» این مرکز را به نحو سنگ و اکسیر حیات (elixir vitae) مشخص می‌کند و معلوم می‌شود که مرکز اکسیر جاودانگی، *phármakon áthanasis*^{۱۰} است.

درک ارزش والایی که برای ماندالا قائل شده اند برای ما بی فایده نیست، چون مطابق با عالیت‌ترین معنای مظاهر ماندالای فردیست که واجد همان خصایل به اصطلاح طبیعت «مابعد الطبیعی»^{۱۱} است. اگر فریب نخوریم، این ماندالاها چیزی نیستند جز معرف مرکز روانی شخصیت که نباید آن را با

۷ - شاکتی در سانسکریت به معنای «قدرت» و «نیرو»، از مهمترین الهه‌های مذاهب هندویی است که همسر یکی از خدایان، غالباً شیوا، به حساب می‌آید. برخی او را اراده الهی و مادر الهی می‌دانند که طالب تسلیم محض است. یوگیها، او را قدرتی می‌دانند که به صورت ماری چنبرین (کوندالینی) در جسم آدمی خفته است و باید او را بیدار کرد و درک نمود تا به رستگاری رسید. او اصل مؤنث است که با اصل مذکر اساس یکتا پرستی را تشکیل می‌دهد - م.

۸ - Amitabha، «بودای نور لایتناهی» و نخستین هدف بوداییان ماهایانای ژاپنی است که برای رستگاری خود او را به نام آمیدا می‌خوانند - م.

۹ - Avalokiteshvara از خدایان مهم فرقه ماهایاناست. اسم او مرکب است از دو جزء «آوالوکیتا» یعنی کسی که نگاه می‌کند و «ایشوارا» یعنی «خدا» و معنی این لفظ یعنی «خدایی که با ترحم به موجودات نظر می‌افکند» م.

10 - Reitzenstein, Die hellenistischen Mysterienreligionen.

۱۱ - گیومه حاکی از آنست که منظور من از اصطلاح «ما بعد الطبیعی»، چیز خاصی نیست و آن را فقط به طور استعاری و به مفهوم روانشناسانه به کار می‌برم تا اخبار خاص صادره از رویاها را مشخص کنم.



نصویر ۳۸ - «تقویم سنگی بزرگ» آرتک

«من»^{۱۲} یکی دانست. من این فرایندها و ثمرات آنها را در طول سی سال بر مبنای مطالب وسیعی که حاصل تجربه خود من است از نزدیک مطالعه کرده ام. لیکن برای پرهیز از تعصب در خصوص این مطالعات، چهارده سال تمام، نه راجع به آنها چیزی نوشتم و نه سخنرانی کردم. ولی وقتی در ۱۹۲۹، ریچار ویلهلم متن گل زرین را در اختیارم قرار داد تصمیم گرفتم لااقل نتایج مقدماتی مطالعاتم را منتشر کنم. انسان، در خصوص این گونه مطالب باید



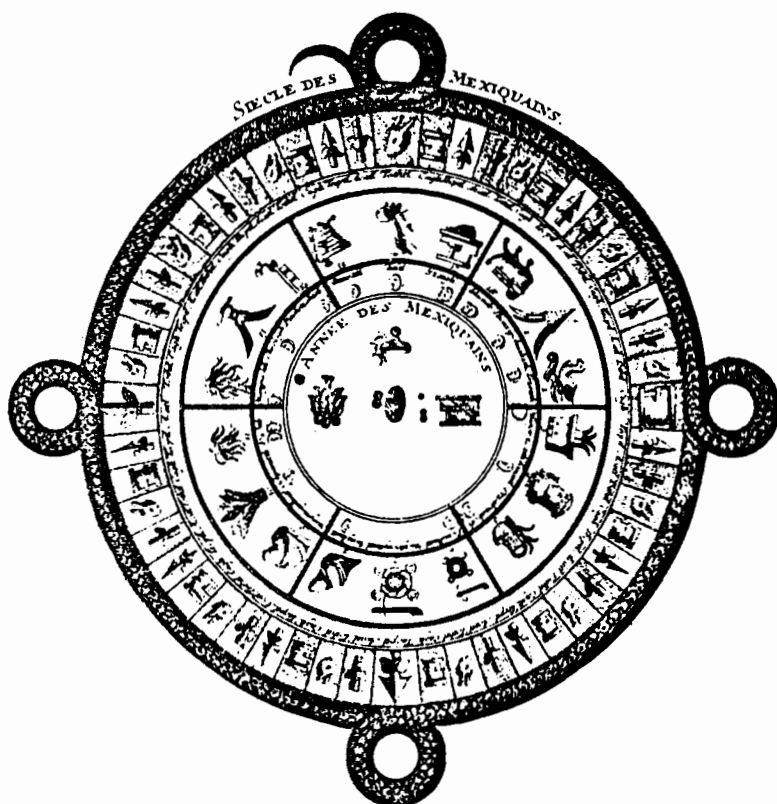
تصویر ۳۹ - ماندالا، حاوی مسیح خردسال که صلیب خود را حمل می‌کند - نقاشی دیواری آلبرتوس پیکتور در کلیسای هارکبرگ، سوئد (حدود ۱۴۸۰)

محتاط باشد، چه بسیاری از مردم از سر تقلید و با اشتیاقی شوم، خود را گرفتار این چیزهای غریب و خوش آب و رنگ می‌کنند و به واسطه این تصورات «سحرآمیز» گمراه می‌شوند و می‌خواهند مثل یک مرهم، واقعاً از آنها استفاده کنند. مردم به هر کاری، هر قدرهم که مهمل باشد دست می‌زنند تا از رو به رو شدن با روح خود حذر کنند.

آنها به یوگای هندی و تمام تمرینهای آن می‌پردازند، رژیم غذایی سختی را نگاه می‌دارند، حکمت الهی را از بر می‌کنند، متون عارفانه ادبیات



تصویر ۴۰ - «واجراماندالا»ی لامایی - رک: یونگ «Concerning Mandala Symbolism»
(تصویر ۱).



تصویر ۴۱ - تقویم مکزیکی - Herrliberger, Heilige Ceremonien (1748)

تمام جهان را طوطی وار تکرار می‌کنند - فقط و فقط برای اینکه نمی‌توانند با خودشان کنار بیایند و کمترین ایمانی هم ندارند که ممکن است چیز خوبی از روح خودشان تراوش کند. به همین دلیل روح، کم کم به یک ناصری^{۱۳} که ممکن نیست چیز خوبی از آن حاصل آید تبدیل شده است. حال که این طور

۱۳ - Nazareth ناصره شهری در جلیل که عیسی(ع) اهل آن جا بود و از این رو دشمنانش از سر تحقیر او را ناصری می‌نامیدند - م.

است پس روح را از چهار گوشه جهان بیاوریم - هر چه از دورتر و غریبتر بهتر! من نمی خواهم این گونه مردم را که دنبال غایت مطلوب هستند آزار دهم، ولی وقتی کسی که انتظار دارد جدی به حساب بیاید این قدر اغفال شده است که باور می کند من از روشهای یوگا و اصول یوگا استفاده می کنم و یا هر وقت امکان داشت یقه بیمارانم را می چسبم و برایشان ماندالا رسم می کنم که به «نقطه درست» برسند، آن وقت است که من جداً باید به این گونه مردم اعتراض کنم و بگویم نوشته های مرا با بی توجهی وحشتناکی خوانده اند. این اصل که می گوید تمام افکار پلید از دل بر می خیزد و روح آدمی گودال پلیدی است، باید در مغز استخوان آنها جای داشته باشد. اگر چنین بود که کار خلقت پروردگار اسف انگیز بود و برای ما هم فرصت خوبی بود گه به سراغ مارسیون گنوسی^{۱۴} برویم و دمیورژ* نالایق را عزل کنیم. البته، از لحاظ اصول اخلاقی برای ما خیلی راحت است که خدا را تنها مسؤول ساختن «خانه ای برای کودکان عقب افتاده» بدانیم، جایی که هیچ کس قادر نیست حتی لقمه در دهان خویش بگذارد. لیکن ارزش انسان در آن است که درد را تحمل کند و در روحش صاحب چیزی باشد که امکان رشد دارد.^{۱۵} صبورانه نگریستن به وقایع خاموشی که در روح اتفاق می افتد پاداشی دارد و بیشترین و بهترین چیزها هم وقتی اتفاق می افتد که از خارج و از بالا تنظیم نشده باشد. من اعتراف می کنم که برای آنچه در روح آدمی رخ می دهد آن قدر احترام قائلم که می ترسم با مداخله ناهنجار، کار ساکت و خاموش طبیعت را مختل و منحرف کنم. و به همین دلیل است که حتی از تحت نظر گرفتن این

۱۴ - Marcion (متولد حدود ۱۶۰ میلادی در سینوب حوالی آنکارا) پایه گذار فرقه ای

بود قائل به وجود دو خدا: خدای کتاب عهد عتیق بنی اسرائیل یعنی یهوه، و خدای مسیح - م.

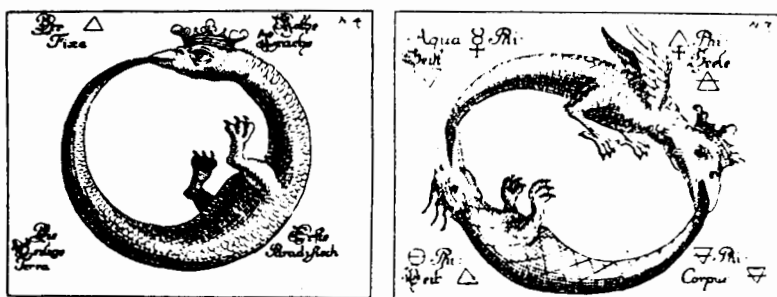
* - به عقیده برخی از گنوسیها سازنده جهان دمیورژ یا دمیورگوس (به معنای معمار) است که رقیب خدای پدر به حساب می آید - م.

۱۵ - به طوری که اکهارت می گوید، «در بیرون نیست، در درون است: کاملاً در

مورد خاص (بیننده روّیا) احتراز کردم و آن را به شخص تازه کاری سپردم که گرفتار دانش من - و یا چیزی که این فرایند را مختل کند نبود. نتایجی که اینک در برابر شما قرار می‌دهم، خودنگریهای دست نخورده و توأم با وجدان، و دقیق مردی است با خردی لغزش ناپذیر که هیچ چیز از بیرون به او الفا نشده و به هر حال تلقین پذیر هم نبوده است. کسی که اصولاً با مطلب روانی آشنا باشد در تشخیص صحت نتایج مشکلی نخواهد داشت.



تصویر ۴۲ - هرمس به صورت هادی ارواح - نگین انگشتی رومی



تصویر ۴۳ و ۴۴ - اژدهای تاجدار به صورت دم خوار، دو اژدها دایره ای را تشکیل می دهند و علائم چهار عنصر در چهار گوشه قرار گرفته اند - Eleazar, Uraltes - chymisches Werk (1760)

۲ - ماندالا در رؤیاها

به خاطر کامل کردن موضوع، نمادهای ماندالا را که در رؤیاها و حالات رؤیایی اولیه ظاهر گشته و قبلاً مطرح شده اند تکرار می کنم:

- ۱ - ماری که به دور صاحب رؤیا حلقه زد (۵).
- ۲ - گل آبی رنگ (۱۷).
- ۳ - مردی که در دست خود سکه های طلا داشت، و فضای محصور برای اجرای نمایش متنوع (۱۸).
- ۴ - توپ قرمز (۱۹).
- ۵ - گره (۲۰).

نماد ماندالای بعدی در اولین رؤیای سلسله رؤیاهای جدید ظاهر می شود^{۱۶}:

۱۶ - چون پنج رؤیا و حالات رؤیایی مربوط به ماندالا که در بالا ذکر شد، در این

۶ - رؤیا:

زنی ناشناس صاحب رؤیا را تعقیب می‌کند. صاحب رؤیا در دایره ای می‌دود.

مار اولین رؤیای مربوط به ماندالا، پیش بینی کننده بود، کما این که معمولاً وقتی چهره ای، وجه خاصی از ناخودآگاه را تجسم می‌بخشد، چیزی را انجام می‌دهد و یا تجربه می‌کند که صاحب رؤیا بعداً آن را تجربه خواهد کرد. مار، حرکتی دورانی را که صاحب رؤیا انجام خواهد داد پیش بینی می‌کند، یعنی چیزی در ناخودآگاه در حال وقوع است که به صورت حرکتی دورانی درک می‌شود، و اکنون این واقعه با چنان فشاری وارد خودآگاهی می‌شود که خود صاحب رؤیا گرفتار آن می‌شود. زن ناشناس یا انیما که نمایانگر ناخودآگاه است آن قدر به آزار دادن صاحب رؤیا ادامه می‌دهد که او شروع به دویدن به دور دایره می‌کند. این امر بروشنی دال بر مرکزی بالقوه است که با «من» یکی نیست و «من» به دور آن می‌گردد.

۷ - رؤیا:

انیما صاحب رؤیا را متهم می‌کند که به او خیلی کم توجه دارد. ساعت دیواری وجود دارد که پنج دقیقه به سرساعت را اعلام می‌کند. وضع باز هم همان است: ناخودآگاه مانند زنی سختگیر او را به ستوه می‌آورد. این وضع، نمایانگر ساعت نیز هست. چه عقربه های ساعت به دور دایره ای می‌گردند. پنج دقیقه به ساعت، به فشار درونی کسی اشاره می‌کند که با ساعت زندگی می‌کند: وقتی پنج دقیقه تمام شد او باید این یا

→
سلسله جدید هم می‌آید (گرچه واقعاً جزء اولین سلسله روایست)، مؤلف شماره ردیف جدید -
یعنی سلسله ماندالاها را همراه آنها می‌نویسد - ناشران.

آن کار را انجام دهد. وقت این آدم ممکن است تنگ باشد. (نماد حرکت دورانی - رک: تصویر ۱۱ - به طوری که بعداً خواهیم دید همیشه به احساس فشار مربوط است.)

۸ - رؤیا:

روی عرشه کشتی. صاحب رؤیا می‌کوشد با روشی جدید مقصد خود را تشخیص دهد. گاه خیلی دور و گاه خیلی نزدیک است: نقطه درست، در وسط قرار دارد. نقشه‌ای وجود دارد که روی آن یک دایره با مرکز ترسیم شده است.

مسئله وظیفه‌ای که در این جا مقرر شده، یافتن مرکز یعنی نقطه درست است و این نقطه مرکز یک دایره است. وقتی صاحب رؤیا مشغول نوشتن این رؤیا بود به یاد آورد که کمی قبل، خواب دیده بود به هدفی تیراندازی می‌کند (تصویر ۴۵): گاه تیر را خیلی بالا و گاه خیلی پائین می‌زد. نقطه صحیح، در وسط قرار داشت و او از این دو رؤیا که به نظرش بسیار با معنی بود ناراحت شد. هدف، دایره‌ای است با یک مرکز. در دریا، مقصد را از روی گردش ظاهری ستارگان به دور زمین پیدامی‌کنند. بنابراین رؤیا فعالیتی را توصیف می‌کند که هدف آن ساختن یا تعیین یک محل مرکزی عینی است - مرکزی بیرون از صاحب رؤیا.

۹ - رؤیا:

ساعتی آونگ دار که بدون استهلاک پیوسته کار می‌کند. این نوعی از ساعت است که عقربه هایش بی وقفه حرکت می‌کنند، و چون مسلماً استهلاک حاصل از اصطلاک وجود ندارد، پس یک حرکت دائمی، *perpetuum mobile* است، حرکتی ابدی در یک دایره. در این جا با کیفیتی «مابعد الطبیعی» مواجه می‌شویم. چنان که قبلاً



تصویر ۴۵ - فساد (putrefactio) که بدون آن دست یافتن به «هدف» کار ممکن نیست

(یعنی تیر اندازی به هدف) - Stolcius de Stolcenberg, Viridarium chymicum (1624)

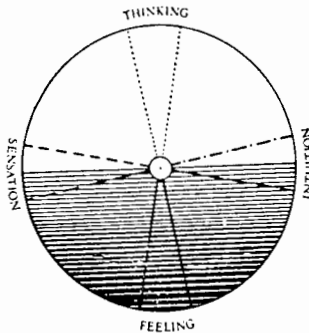
گفتم این کلمه را به مفهومی روانشناسانه و بنابراین به استعاره به کار می‌برم. منظورم این است که ابدیت، کیفیتی است که ناخودآگاه از آن خبر می‌دهد، و یک وجود فرضی نیست. مسلماً اخبار صادره از رؤیا به قضاوت علمی صاحب رؤیا صدمه می‌زند، لیکن درست همین است که به ماندالا معنای خاص آن را می‌بخشد. معانی عالی اغلب بدان سبب مردود واقع می‌شوند که ظاهراً عقل را نقض کرده و آن را در برابر آزمایشی سخت قرار می‌دهند. حرکت بی‌اصطکاک، نشان می‌دهد که این ساعت، کیهانی و حتی متعالی است؛ به هر تقدیر، مسأله کیفیتی را مطرح می‌سازد که ما را در این خصوص دچار تردید می‌کند که آیا پدیده روانی که در ماندالا خودنمایی می‌کند، تابع قوانین زمان و مکان - هست یا نه. و این، به چیزی اشاره می‌کند که تفاوتش با «من

تجربی»^{۱۷} به قدری زیاد است که دشوار می‌توان فاصله بین آنها را پر کرد، یعنی آن که مرکز شخصیت، در سطحی متفاوت از سطح «من» قرار دارد، زیرا بر خلاف «من» از کیفیت «ابدیت» یا، بی‌زمانی نسبی برخوردار است.

۱۰ - رؤیا:

صاحب رؤیا با دکتر مرد ریش نوک تیز و «زن عروسکی» در پتروهوفشات در زوریخ است. آخرین نفر زنی است ناشناس که نه حرف می‌زند و نه مخاطب قرار می‌گیرد. سؤال: این زن به کدامیک از آن سه تعلق دارد؟

برج پتر مقدس در زوریخ دارای ساعتی با صفحه بسیار بزرگ است. پتروهوفشات فضایی است بسته، به معنای واقعی کلمه یک حریم یعنی صحن کلیسا است. هر چهار نفر خود را در این حصار می‌یابند. صفحه مدور ساعت، مانند افق، به چهار قسمت تقسیم شده است. صاحب رؤیا در این رؤیا، نمایانگر من خودش، مرد ریش نوک تیز یعنی عقل «استخدام شده» (مفیستو)، و «زن عروسکی» یعنی انیماست. از آن جا که عروسک شی بچگانه است تصویری است عالی برای نمایاندن سرشت «غیر من» انیما، که بعداً معلوم می‌شود شی است چون «مخاطب قرار نمی‌گیرد». این عنصر منفی نیز (که در رؤیاهای ۶ و ۷ هم وجود داشت) مثل سؤال «زن ناشناس متعلق به کیست» حاکی از رابطه ای ناکافی میان ضمیر آگاه و ناخود آگاه است. «دکتر» نیز به «غیر من»^{۱۸} متعلق است؛ با آن که در آن زمان من با صاحب رؤیا ارتباطی



تصویر ۴۶ - دیاگرامی که چهار کنش خود آگاهی را نشان می‌دهد. تفکر یا کنش برتر در این مورد مرکز نیمه کمرنگ دایره را اشغال می‌کند، حال آن که احساس یا کنش پست تر بخش پررنگ را اشغال می‌کند. کنشهای کمکی بخشی در قسمت پررنگ و بخشی در قسمت کمرنگ قرار گرفته‌اند.

نداشتم، احتمالاً دکتر متضمن اشاره ضعیفی به شخص من است. از طرف دیگر، مرد ریش نوک تیز، متعلق به «من» است. کل این موقعیت، یادآور روابطی است که در دیاگرام کنشها ترسیم شده است (تصویر ۴۶). اگر به کنشهای روانی، بدان گونه که در یک دایره تنظیم شده‌اند بیندیشیم^{۱۹}، معمولاً تمایز یافته‌ترین کنش، حامل «من» است، و معمولاً یک کنش کمکی وابسته به خود نیز دارد. از طرف دیگر، کنش «پست‌تر»، ناخودآگاه است و به همین دلیل در یک «غیر من» فرافکنده می‌شود. این کنش هم دارای صفت کمکی است. به همین سبب برای چهار شخصیت رؤیا ناممکن نیست که چهار کنش را به صورت اجزای کل شخصیت متجلی کنند (یعنی، در صورتی که ناخودآگاه را نیز به حساب بیاوریم). لیکن این کلیت، عبارتست از «من»، به علاوه «غیر من» بنابراین مرکز دایره که چنین کلیتی را متجلی می‌کند، نه

با «من» که با «خویشتن» به عنوان خلاصه جمع تمام شخصیت تطبیق می‌کنند. (مرکز، توأم با یک دایره، همان نماد بسیار معروف طبیعت خداست). «خویشتن»، در فلسفه اوپنیشادها وجهی از آتمان^{۲۰} شخصی است، لیکن در عین حال به صورت آتمان ماوراء شخصی^{۲۱} دارای کیفیتی کیهانی و ما بعد الطبیعی نیز هست.

ما همین گونه عقاید را در مکتب گنوسی نیز می‌بینیم: من عقیده به آدم نخستین، ملاأعلی^{۲۲} و مونا^{۲۳}د و جرقه نور (Spinther) را از یکی از رساله های مجمع القوانین بروسیانوس ذکر می‌کنم:

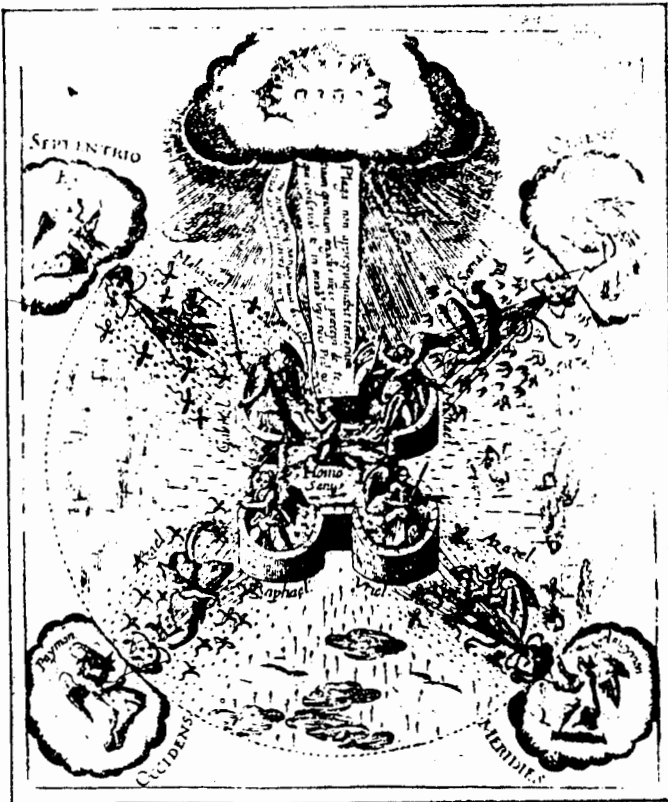
این همان، اوست [تکریشه] که در مونا^{۲۴}د جای دارد که در ستیوس قرار گرفته و از جایی آمده است که کسی نمی‌تواند بگوید کجاست... از اوست که مونا^{۲۵}د، پدید آمد، به سان کشتی مملو از تمامی چیزهای نیکو، و به سان مرزعه ای پر از درختان گوناگون و به سان شهری پر از تمامی نژادهای نوع بشر... چنین است شیوه مونا^{۲۶}د که این همه را در بردارد: دوازده مونا^{۲۷}د همچون تاج بر تارکش قرار گرفته اند... در سراپرده اش که همچون

۲۰ - Atman، در سانسکریت به معنای دَم و جان است و منظور از آن نَفَس یا من فردی و نیز جان جهانی است که سرچشمه نَفَس های فردی است - م.

21 - Deussen, Allgemeine Geschichte der Philosophie, I.

۲۲ - Pleroma، در مکتب گنوسی عبارتست از عالم وجود مطلق و منحصر به خدا، یا جامعیت الهی. در فلسفه بودائی تبت آن را bardo می‌گویند و منظور از آن حالت برزخی بین مرگ و ولادت مجدد یعنی تناسخ است - م.

۲۳ - Monad اصلاً کلمه ای است یونانی به معنای وحدت. افلاطون آن را به مثال (Idea) تعبیر کرده است و بعضی از نوافلاطونیان آن را به دلیل آن که واحد و بسیط است به خدا اطلاق کرده اند - م.



تصویر ۴۷ - ارواح خبیثه به قلعه تسخیر ناپذیر حمله کرده اند

Fludd, *Summum bonum* (1629)

استحکاماتی (πύργος = برج) احاطه اش کرده اند، دوازده دروازه قرار گرفته است... این همان است، مادر شهر [μητρόπολις]، همان تنها مولود و سبب وجود [μονογενής].^{۲۴}



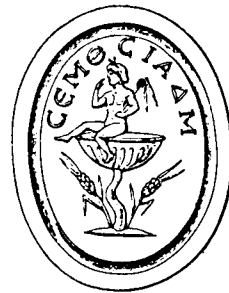
تصویر ۴۸ - سنگ حرم مطهر، و نیز مارپیچی که در احاطه مدار نجومی است

Van Vreeswyck, De Groene Leeuw (1672)

در تبیین این موضوع باید بگویم، «سِتِئوس»، یکی از نامهای خداوند و به معنی «خالق» است. تکریشه، پسر خداست. مقایسه مونا (جوهر الهی) با کشتزار و شهر، با تصور حریم (تصویر ۴۷) تطبیق می‌کند. ضمناً مونا، نیز تاجدار است (رک: کلاهی که در روئای شماره ۱ سلسله رویاهای اول و روئای ۳۵ همین سلسله رویاها ظاهر می‌شود). مونا نیز به عنوان «مادر شهر» (تصویر ۴۸)، مونث است، مثل پادما، یا نیلوفر آبی، یعنی شکل اساسی ماندالای لامایی (گل زرین در چین، گل سرخ یا گل زرین در غرب). پسر

خدا، که خدا او را جلوه گر ساخت، در گل جای دارد.^{۲۵} ما، در کتاب مکاشفه یوحنا، بره را در مرکز اورشلیم بهشتی می‌یابیم. و در متن مصری به ما گفته می‌شود که جای ستئوس در درونی ترین و مقدس ترین کنج ملاء اعلی است، شهری با چهار دروازه (معادل شهر هندی برهما بر فراز میرو کوه جهان).^{۲۶} در هر دروازه یک مونا^{۲۷} وجود دارد.

اعضای آدم نخستین که از خودزاد (= تک ریشه^{۲۸}) زاده شده است، با چهار دروازه شهر تطبیق می‌کند. مونا^{۲۹}، جرقه ای از نور (اسپینتر) و تصویری از پدر است که با تک ریشه یکی است. نیایشی بدین قرار وجود دارد: «خانه تویی،

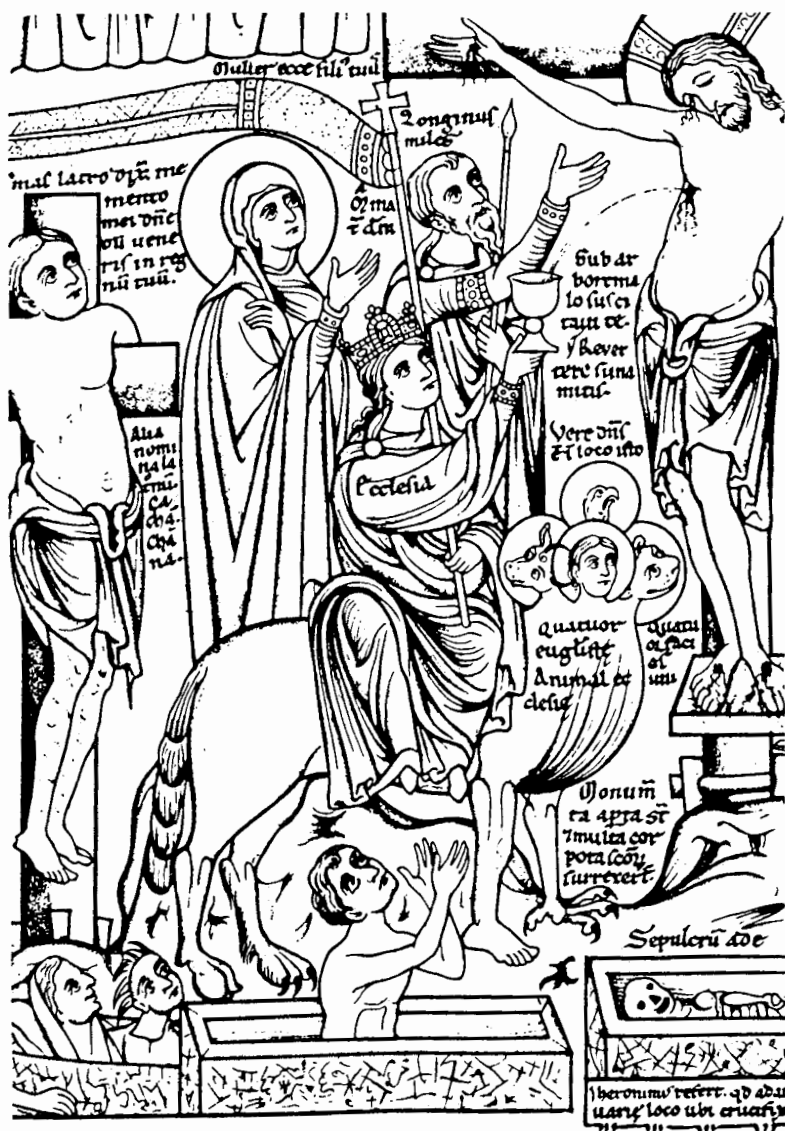


تصویر ۴۹ - هارپوکراتس بر
نیلوفر آبی - گوهر گنوسی

۲۵ - بودا، شیوا و غیره در نیلوفر آبی (تصویر ۴۹)، مسیح در گل سرخ، در بطن مریم (مطالب مفصل مربوط به این متن در کتاب Die Sinnbilder und Beiworte Mariens اثر سالزرو آمده است). محل رشد سنگ الماس، در گل زرین است. رک: گردش دورانی مربع در رویای ۱۶.

26 - The world - mountain Meru

۲۷ - Baynes, A Coptic Gnostic Treatise, p.58 رجوع شود به واجراماندالا (تصویر ۴۰)، جایی که دورجه بزرگ، در مرکز و در احاطه دوازده دورجه کوچکتر قرار گرفته است، مثل یک مونا^{۳۰} با «دوازده مونا^{۳۱} به صورت تاج بر تارکش». بعلاوه بر هر چهار دوازده، یک دورجه وجود دارد.



تصویر ۵۰ - چهار کاتب اناجیل در یک تن، توسن کلیسا - تصلیب در - Hortus

deliciarum، هراد اهل لندزبرگ (قرن دوازدهم)

ساکن کاشانه تویی».^{۲۹} تک ریشه، بر یک تترایزما^{۳۰} یعنی میزیاسکویی قرار دارد که دارای چهار ستون است و با تربیع نویسنده‌گان انجیل تطبیق می‌کند.^{۳۱} تصور سنگ، با کل این موضوع چند نقطه برخورد دارد. در کتاب گلستان، سنگ، از قول هرمس می‌گوید:^{۳۲} «من نور را می‌آفرینم، لیکن تاریکی نیز از سرشت من است...، پس در جهان، بهتر و پرارزش‌تر از ستایش پیوند من و پسر من رخ نخواهد داد.^{۳۳}» به همین ترتیب تک ریشه، نور تاریک^{۳۴} خوانده می‌شود و یادآور خورشید سیاه (sol niger) کیمیاگری است (تصویر ۳۵).^(۳۱)

29 – Baynes. p.94

۳۰ - همان مأخذ صفحه ۷۰ شبیه چهار حواری کاتب اناجیل در یک قالب، توسن کلیسا (تصویر ۵۰)

۳۱ - رک: Adversus haereses, III, ix ایرنائوس و Stormata, V, vi کلمان اسکندران.

۳۲ - Art aurif., II, pp. 239 f. نقل قولهای هرمس از چهار فصل آمده است.

33 - «Ego gigno lumen, tenebrae autem naturae meae sunt ... me igitur et filio meo conjuncto, nihil melius ac venerabilius in mundo fieri potest.»

در گفته‌های هرمس به صورتی که توسط نویسنده ناشناس کتاب گلستان نقل شده است، تغییراتی عمدی وجود دارد که خیلی پر معنا تر از تفسیرهای ناقص است. این گفته‌ها به طوری موثق از نو قالب ریزی شده و نویسنده با نسبت دادن آنها به هرمس اعتبارشان را بیشتر کرده است. من سه نسخه چاپی تراکتاتوس اُرنوس مربوط به سالهای ۱۵۶۶، ۱۶۱۰ و ۱۷۰۲ را مقایسه کرده و دیده‌ام که با هم تطبیق می‌کنند. نقل قول کتاب گلستان به قرار زیر است:

(نوس می‌گوید: من نور را می‌آفرینم، و تاریکی از سرشت من نیست... پس هیچ چیز بهتر و پر ارزش‌تر از ستایش پیوند من و برادرم نیست.

34 – Baynes, p.87

35 – Cf. Mylius, Philosophia reformatata, p.19.

بخش زیر از فصل چهارم «تراکتاتوس اُرِنوس» قرینه جالب توجه تک ریشه را که در آغوش «مادر شهر» می آرمد و باموناد تاجدار و پوشیده یکی است ارائه می دهد:

لیکن سلطان زیر نظر برادران خویش سلطنت می کند، (و) می گوید: «من تاجدارم، و به دیهیم پادشاهی آراسته ام، ردای شهریاری بر تن دارم، و قلب را نشاط می بخشم، چون به بازوان و سینه مادرم و به ذات او بسته ام ذات خود را حفظ می کنم و می آرمم، و نامرئی را از مرئی می سازم، پنهان را ظاهر می کنم، و هر آنچه را که فلاسفه پنهان کرده اند، از ما، زاده خواهد شد. پس بشنوید این کلمات را و دریابید آنها را. محفوظ داریدشان و بر آنها تعمق کنید و زیاده تر مجوید. آدمی، زاده اصل طبیعت است که اعضای درونی اش از گوشت است و نه از ذاتی دیگر.

«شهریار»، اشاره ای است به سنگ. از نقل قول هرمس در کتاب گلستان که در ذیل می آید، کاملاً پیداست که سنگ، «مخدوم»^{۳۶} است، «Et sic philosophus non est Magister lapidis, sed potius minister» (و بدین سبب فیلسوف، مخدوم سنگ نیست بلکه خادم اوست). به همین ترتیب، آخرین محصول سنگ را که به صورت نر - ماده تاجدار است، راز شهریار (aenigma regis)^{۳۷} می خوانند. یک متن آلمانی راز (انیگما) را چنین مورد اشاره قرار می دهد: (تصویر ۵۱):

اینک شاه شاهانِ شرف و افتخار زاده شد ،
 برتر از او زاده نخواهد شد ،
 نه به سر پنجه هنر و نه به دست طبیعت ،
 از بطن هیچ ذی حیاتی .
 فلاسفه ، همچون پسر خویش از او سخن می گویند
 و هر آنچه آنها می کنند ، اوست که می کند .^{۳۸}

کاملاً امکان دارد که دو سطر آخر ، اشاره مستقیمی به نقل قول از هرمس باشد که در فوق ذکر شد .

ظاهراً این تصور در ذهن کیمیاگران پیدا شد که پسری که طبق روایات کهن (و روایات مسیحی) ، جاودانه در پدر جای دارد و خود را به صورت هدیه پروردگار بر انسان نمایان می سازد ، چیزی است که انسان می تواند از طبیعت خودش به وجود آورد (البته به یاری خدا) . این تصور آشکارا کفرآمیز است .

خصلت زنانه کنش پست تر ، ناشی از آلودگی آن به ناخودآگاه است . ناخودآگاه به علت خصوصیات زنانه خود ، توسط انیما تشخص می یابد (یعنی در مردان ولی در زنان ، مذکر صفت است) .^{۳۹}

اگر فرض کنیم که این رویا و رویاهای قبل از آن واقعاً معنایی دارند که بحق احساس اهمیت را در صاحب رویا برمی انگیزد ، و اگر بعد فرض کنیم که این احساس اهمیت ، کمابیش با آرایشی که قبلاً در تعبیر آمد هماهنگ است ، آن گاه در این جا به نقطه ای عالی از الهام درونی رسیده ایم

۳۸ - همان مأخذ .



Ænigma Regis.
*Hie ist geboren der Keyser aller ehren/
 Kein höher mag vber in geboren werden.*

نصویر ۵۱ - نر - ماده با سه افعی و یک افعی. زیر تصویر، ازدهای مرکوریال سه سر -

Rosarium philosophorum in Artis auriferae (1543)

که بسیار جسورانه است. مع هذا حتی ساعت پاندولی ابدی نیز لقمه ای است که برای خود آگاهی غیر آماده، قابل هضم نیست، و احتمالاً مانع از هرگونه بلند پروازی فکری زیاده از حد می شود.

۱۱ - رؤیا:

صاحب رؤیا، دکتر، خلبان، و زن ناشناس با هواپیما سفر می‌کنند. ناگهان یک توپ کراکت، آینه را خرد می‌کند، یعنی وسیله هدایت کننده ضروری را، و هواپیما به زمین اصابت می‌کند. در این جا هم مجدداً همان شک و تردید وجود دارد: زن ناشناس متعلق به کیست؟

از آنجا که دکتر، خلبان و زن ناشناس غریبه‌اند، به عنوان متعلقات «غیر من»، مشخص می‌شوند. از این رو صاحب رؤیا فقط مالکیت گنش تمایز یافته را که حامل «من» است حفظ کرده است، یعنی، ناخود آگاه به طوری قابل ملاحظه پیشرفت کرده است. توپ کراکت، جزئی از یک بازی است که باید توپ را زیر یک حلقه انداخت. حالت رویایی ۸ از سلسله اول، می‌گفت، مردم نباید از روی رنگین کمان رد شوند (پرواز کنند؟)، بلکه باید از زیر آن بگذرند. کسانی که روی آن می‌روند زمین می‌خورند. به نظر می‌رسد که به هر حال پرواز خیلی بلند بوده است. کراکت را روی زمین بازی می‌کنند و نه در هوا. ما نباید به کمک کشف و شهود «روحي» بر فراز زمین قرار بگیریم و از واقعیت سخت بگریزیم، کاری که غالباً مردمی که از استعداد کشف و شهود برخوردارند می‌کنند. ما هرگز نمی‌توانیم به سطح کشف و شهود برسیم و به همین دلیل نباید خود را با آن یکی بدانیم. تنها خدایان می‌توانند از روی پل رنگین کمان بگذرند، مردم فانی باید به زمین بچسبند و تابع قوانین آن باشند (رک: تصویر ۱۴). در پرتو امکاناتی که از طریق کشف و شهود معلوم می‌شود، زمینی بودن آدم، نقصی اسف انگیز به نظر می‌رسد. لیکن این نقص، قسمتی از ذات وجود او، یعنی واقعیت اوست. او نه تنها از عالیت‌ترین حد کشف و شهود، عالیت‌ترین آرمانها و الهامات خود ترکیب یافته بلکه، آمیخته‌ای از حالات نفرت انگیز وجود خویش از قبیل سلسله خاطرات موروثی و ماندگار نیز هست که به دنبال او فریاد می‌زنند «کار خودت را کردی و این است آنچه هستی!» شاید انسان، دُم سوسماری ایام کهن خود را

از دست داده باشد، ولی به جای آن زنجیری به روانش آویخته است که او را به زمین می بندد، -هرچیزی جز- زنجیر هومری^{۴۰} شرایطی مقدر که از بس سنگین است بهتر است به آن بسته باقی بماند، حتی به قیمت آن که نه قهرمان شود و نه قدیس. (تاریخ، به دلایلی که به ما عرضه می کند، ما را از آن که برای این هنجارهای جمعی ارزش مطلق قایل نیستیم معذور می دارد). معنای بسته بودن ما به زمین این نیست که نمی توانیم رشد کنیم، برعکس، این همان شرط بی چند و چون بالیدن است. هیچ درخت باشکوهی که خوب روییده است، هرگز ریشه های تاریک خود را طرد نمی کند، زیرا نه تنها به سمت بالا که به سمت پایین نیز می روید. مسأله آن که به کجا می رویم، البته بسیار مهم است؛ لیکن به نظر من، مسأله آن که چه کسی به کجا می رود نیز همین قدر اهمیت دارد. همیشه، «چه کسی» دال بر «چه وقت» است. دست یافتن به بلندیاها به طوری پایدار؛ مستلزم بزرگی خاصی است، اما هیچ کس نمی تواند فراتر از خویش رود. مشکل در رسیدن به مرکز مرده است. برای این کار، آگاهی از هر دو روی شخصیت انسان ضروری است و آن یعنی آگاهی از اهداف و منشأهای خاص آنها. هرگز نباید این دو سیما، را به سبب تکبر و یا جبن از هم جدا کرد.

بی شک، «آینه» به عنوان «وسیله ضروری هدایت کننده»، اشاره ای است به عقل که قادر به اندیشیدن است و همواره ما را ترغیب می کند تا خود را با بصیرتها (بازتابهای ذهن) یکی کنیم. آینه از نظر شوپنهاور، یکی از مطلوبترین استعارات برای عقل است. در این جا اصطلاح «وسیله هدایت

۴۰ - زنجیر هومری در کیمیاگری، سلسله فرزندگان بزرگ را گویند که با هرمس تریسمتریتوس (مثلث التعظیم) شروع می شود و زمین را به آسمان متصل می کند. در عین حال رشته عناصر و مراحل مختلف شیمیایی نیز هست که در طول فرایند کیمیاگری ظاهر می شود.

کننده» بجاست، چون در واقع راهنمای ضروری انسان در دریا‌های ناشناخته است. لیکن وقتی زمین، از زیر پای آدم می‌لغزد و آدم در خلأ شروع به اندیشیدن می‌کند و گرفتار وسوسه بلند پروازیهای کشف و شهود می‌شود، وضع به صورتی خطرناک درمی‌آید (تصویر ۵۲).

مجدداً در این جا نیز، صاحب رؤیا با سه شخصیت رؤیا یک تربیع را تشکیل می‌دهند. زن ناشناس یا انیما، همواره «پست‌تر» را نمایان می‌سازد، یعنی کنش تمایز نیافته را که در مورد صاحب رؤیای ما، همان احساساتست. توپ کراکت، به نقشی «مدور» مربوط و بدین سبب مظهري از تمامیت است، و آن یعنی مظهر خویشتن که در این جا به صورت دشمن عقل (آینه) جلوه می‌کند. ظاهراً صاحب رؤیا زیاده از حد توسط عقل هدایت می‌شود، و به همین دلیل فرایند تفرّد را مختل می‌سازد. پاراسلسوس، در رساله در باب حیات طولانی، «چهار» را Scaiolae تعریف می‌کند، اما خویشتن را آدک (مشتق از آدم = نخستین انسان) می‌داند. به طوری که پاراسلسوس تأکید می‌کند، هر دوی اینها، آن قدر در «کار» ایجاد مشکل می‌کنند که تقریباً می‌توان آدک را دشمن به شمار آورد.^{۴۱}

۱۲ - رؤیا:

صاحب رؤیا، خود را با پدر، مادر و خواهرش روی سکوی یک تراموا، در موقعیتی بسیار خطرناک می‌بیند.

باز هم صاحب رؤیا همراه با شخصیت‌های رؤیا یک تربیع را تشکیل می‌دهند. او، درست به ایام کودکی بازگشته است، به زمانی که تا تمامیت، راهی دراز در پیش دارد. تمامیت، به واسطه خانواده نمایانده می‌شود، و اجزای آن بر اعضای خانواده انعکاس و توسط آنها تجسم می‌یابند. ولی چون



نصویر ۵۲ - فاوست در برابر آینه جادویی - طراحی سیاه قلم رامبراند، (حدود

(۱۶۵۲

این مرحله، واپس گراست، برای فرد بالغ خطرناک است یعنی دال بر از هم پاشیدن شخصیت است همان چیزی که انسان ابتدایی آن را به صورت «فقدان» خطرناک «روح» تجربه می‌کند. در تجزیه شخصیت، اجزای شخصی که پس از چنین آلامی، یکپارچه شده بودند، دیگر بار جذب دنیای خارج می‌شوند. فرد، احساس گناه خود را از دست می‌دهد و آن را با معصومیت کودکانه تعویض می‌کند بدان معنی که یک بار دیگر، می‌تواند پدر ظالم خود را به این دلیل، و مادر نامهربان خویش را به آن دلیل، سرزنش کند، و پیوسته همچون مگسی در تار عنکبوت، گرفتار این رابطه علی‌گریز ناپذیر باقی بماند، بی آن که بفهمد، آزادی اخلاقی خود را از دست داده است^{۴۲}. اما پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ، هر قدر هم نسبت به طفل، خطا کار باشند، کسی که براستی به بلوغ رسیده است، این خطاها را به عنوان وضع خودش، که باید حساب آن را پس دهد، می‌پذیرد. فقط آدم ابله، به خطای دیگران توجه دارد، چه، نمی‌تواند آن را اصلاح کند. آدم عاقل، فقط از خطای خود می‌آموزد و از خود می‌پرسد: من کیستم که باید همه اینها بر سرم آید؟ و برای یافتن جواب این سؤال مبهم، به دل خویش نگاه می‌کند.

همان طور که وسیله نقلیه در رویای قبلی هواپیما بود، در این رویا تراموا است. نوع وسیله در رویا نوع حرکت یا رفتاری را نشان می‌دهد که صاحب رویا در آن زمان، با آن پیش می‌رود - به عبارت دیگر، نحوه‌ای است که او زندگی روانی خود را خواه فردی یا جمعی، با وسایل شخصی یا وسایل

۴۲ - اکهارت می‌گوید: «من به دنیا نیامده‌ام تا صلح بیاورم بلکه تا شمشیری در میان نهم و تمامی چیزها را از هم بگسlem، ترا از برادر، فرزند، مادر، یار، که براستی دشمنان تواند، جدا کنم. زیرا که آسایش تو، براستی، دشمن توست. چشم تو چیزها را می‌بیند و گوش تو چیزها را می‌شنود و دل تو همه را به یاد می‌آورد، پس روح تو در این چیزها نابود می‌شود» - ترجمه انگلیسی اوانس، بخش اول، صفحه ۱۲ - ۱۳.

دیگران، مختارانه یا ماشین وار، می گذرانند. در هواپیما، او با خلبانی ناشناس پرواز می کند، یعنی همراه کشف و شهودی است که از ناخود آگاه سرچشمه می گیرد. (خطا آن جاست که برای راندن، از «آینه» خیلی استفاده می شود). اما در این رویا او در یک وسیله نقلیه عمومی است، تراموایی که هر کسی می تواند سوار آن شود، یعنی رفتار و حرکت او هم مثل افراد دیگر است. باز هم مثل همیشه، او یکی از چهار تن است، یعنی آن که در هر دو وسیله نقلیه به اتکای ناخود آگاهش می کوشد تا به تمامیت دست یابد.

۱۳ - رویا:

گنجی در دریا نهفته است. برای دست یافتن به آن باید از باریکه ای شیرجه برود. این کار خطرناک است ولی در آن پایین همراهی پیدا خواهد کرد. او در تاریکی غوطه می خورد و در اعماق، باغ زیبای متقارنی را می بیند که چشمه ای در میان آن قرار گرفته است. «گنج صعب الوصول»، در اقیانوس ناخود آگاه نهفته است، و فقط شجاعان می توانند به آن دست یابند. من گمان می کنم که گنج، «همراه» نیز باشد، همان کسی که در طول زندگی در کنار ما حرکت می کند - به احتمال قوی، همانند نزدیک «من تنهای» ما، که در «خویشتن» همدمی خواهد یافت، زیرا خویشتن در بدو امر، «غیر من» بیگانه است. این همان موضوع همسفر سحرآمیزی است که سه نمونه معروف او را ارائه خواهیم داد، مریدان راه امانوس، کریشنا و ارجونادر بهگواد گیتا^{۴۳}، و موسی^۴ (ع) و خضر (ع) در

۴۳ - Arjuna، یکی از پنج برادران «پاندو»، و از پهلوانان حماسه هندی «مهابهارت» که در یکی از میدانهای نبرد با «کورو» یعنی عموزادگان و غاصبان سلطنت خود و برادرانش (پاندوان)، دچار تردید می شود. لیکن ایزد کریشنا که یار و یاور و ارايه ران

سوره هجدهم قرآن [کریم].^{۴۴} ضمناً خیال می‌کنم که گنج موجود در دریا، همراه، و نیز باغ دارای چشمه، همه یکی و همان یک چیزاند: و آن یعنی «خویشتن». زیرا باغ هم یک حریم دیگر است و چشمه نیز سرچشمه «نهرهای آب زنده»^{۴۵} است که در انجیل یوحنا باب ۷ آیه ۳۸ آمده است، و موسای قرآن (کریم) هم آن را جستجو می‌کند و می‌یابد و در کنار آن خضر (ع) را نیز پیدا می‌کند.^{۴۶} «بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خویش رحمتی بدو داده بودیم و از نزد خویش دانشی به او آموخته بودیم»^{۴۷} (سوره هجدهم قرآن کریم). این حکایت می‌گوید، با آن که زمین اطراف خضر (ع) بیابان بود، به گللهای بهاری آراسته شد. در اسلام، نقشه حریم چشمه دار، به علت نفوذ معماری اولیه مسیحی، به صورت صحن مسجد و حوض وضو در میان آن، درآمد. (مثلاً مسجد احمد بن طولون در قاهره). ما عین همین را در صومعه های غربی خودمان با چشمه ای در میان باغ می بینیم. ضمناً این همان «گلستان فلاسفه» نیز هست که ما آن را توسط رساله های مربوط به کیمیاگری و خیلی از حکاکیهای زیبا می شناسیم. «ساکن خانه»

→

اوست، او را پند می‌دهد و به او می‌آموزد که انسان چگونه باید وظیفه خود را بی‌چشمداشت و با توکل به خدا انجام دهد. نصایح کریشنا به ارجونا، مجموعه «بهگواد گیتا» را که یکی از مهمترین کتب مذهبی هند است تشکیل می‌دهد - م.

۴۴ - رک: یونگ، چهار صورت مثالی «در باب ولادت مجدد» صفحه ۶۱ به بعد (ترجمه همین مترجم).

۴۵ - و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده ندا کرد و گفت هر که نشنه باشد نزد من آید و بنوشد. کسی که به من ایمان آورد چنان که کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد. - م.

(رک: تفسیر رویای ۱۰)، همان «همراه» است. مرکز و دایره که در این جا به وسیله چشمه و باغ نشان داده می شوند، قیاس سنگ هستند که بین سایر چیزها یکی از موجودات زنده است (رک: تصویر ۲۳ و ۲۴). در کتاب گلستان فلاسف، سنگ می گوید: *Protege me, protegam te, Largire mihi ius meum, ut, e adiuvem* (حفظم کنید، که حفظتان خواهم کرد، دین خود را به من ادا کنید، تا شاید یاریتان کنم).^{۴۸} در این جا سنگ، کمتر از یار و یآوری شفیق نیست که به آنهایی کمک می کند که کمکش می کنند و این امر، به رابطه ای جبران کننده اشاره می کند. (می خواهم چیزی را به خاطرتان بیاورم که در تفسیر رویای ۱۰ گفته شد و آن یعنی تقارنِ تکریشه - سنگ - خویشتن).

از این رو، اصابت کردن با زمین، به اعماق دریا، یعنی به ناخود آگاه منجر می شود و صاحب رویا به حریم امن می رسد، به پناهگاهی در برابر از هم پاشیدگی شخصیت که حاصل بازگشت او به کودکی است. این موقعیت نیز شبیه همان وضع رویای ۴ و حالت رویایی در نخستین سلسله رویاهاست، جایی که دایره جادویی، اغوای ناخود آگاه و گوناگونی صور زنانه، را دفع می کند. (وقتی پولی فیلو، نکیای خود را شروع می کند، خطر وسوسه به همین طریق به او نزدیک می شود).

سرچشمه حیات نیز، همانند خضر (ع) رفیقی شفیق است، گرچه خالی از خطرات خاص خود نیست، به طوری که طبق فرمایش قرآن (کریم)، موسای کهنسال، به بهای سنگینی آن را یافت. سرچشمه حیات، مظهر نیروی حیاتست که جاودانه خود را تازه می کند (تصویر ۵۳ ضمناً رک: تصویر ۷۶، ۲۳)، و نیز

۴۸ - Art, aurif., II, p.239. نقل قولی است از هرمس در «Tractatus aureus». لیکن در

نسخه ۱۵۶۶ (Ars chemica)، به این صورت آمده است: «Largiri Vis mihi meum ut adiuvem te» (می خواهید آنچه را که متعلق به من است، به رایگان به من دهید، تا شاید یاریتان کنم).

مظهر ساعتی است که هرگز متوقف نمی‌شود. یکی از گفته‌های منسوب به خداوندگار ما مسیح بدین قرار است، «کسی که به من نزدیک است به آتش نزدیک است»^{۴۹}. درست به همان گونه که این مسیح درونی - احتمالاً مانند $\pi\tau\rho\ \delta\epsilon\iota\ \xi\omega\nu$ هراکلیتوس - منشأ آتش است (تصویر ۵۴)، فلاسفه کیمیاگر نیز خیال می‌کردند آب ما (آکوانوسترا)، آتش است.^{۵۰} سرچشمه، نه تنها به معنای جریان حیات است بلکه به معنای گرما، و در واقع حرارت آن نیز هست؛ یعنی راز اشتیاق که نظایر آن همیشه، آتشین است.^{۵۱} آب ما، که همه چیز را حل می‌کند یکی از عناصر اصلی پیدایش سنگ است. لیکن سرچشمه در زیر زمین است و از این رو راه، به زیر می‌رود: منشأ آتشین حیات را فقط در عمق می‌توان یافت. این اعماق، تاریخ طبیعی انسان، یعنی رابطه علی او را دنیای غریزه تشکیل می‌دهد (رک: تصویر ۱۴). تا وقتی که این رابطه مجدداً کشف نشده است، نه سنگ به وجود می‌آید و نه «خویشتن».

۴۹ - نقل قولی از ارسطو در Rosarium, Art, aurif., II, p.317 بدین قرار است: «Elige tibi pro lapide, per quem reges venerantur in Diadematis suis... quia ille est propinquus igni» (برگزین برای سنگ خود آن را که سلاطین به واسطه اش در تاجهای خود حرمت یافتند... زیرا که آن [سنگ] به آتش نزدیک است).

۵۰ - رک: رساله کوماریوس که کلئوپاترا در آن معنای آب را تعریف

می‌کند. (Berthelot, Collection des anciens alchimistes grecs, IV, xx).

51 - Rosarium, Art, aurif., II, p. 378: «Lapis noster hic est ignis ex igne creatus et in ignem vertitur, et anima eius in igne moratur»

(این سنگ ما آتش است، از آتش زاده شده و به آتش تبدیل می‌شود، روحش در آتش جای دارد). شاید این گفته مبتنی بر عبارت زیر باشد:

«Item lapis noster, hoc est ignis ampulla, ex igne creatus, et in in cum vertitur».

(این سنگ ما، یعنی آتشدان، نیز از آتش زاده شده و به آتش باز می‌گردد) -

«Allegoriae sapientum», Bibl. chem. curiosa, I, p.468a.



تصویر ۵۳ - حمام شاهانه با چشمه آب معجزه گر زیر نفوذ خورشید و ماه -

«De balneis Puteolanis» (M.S., 14th cent.)

۱۴ - رؤیا:

صاحب رؤیا با پدر خود به یک داروخانه می‌رود. در آن جا چیزهای گرانبها و از آن مهمتر آب مخصوصی را ارزان می‌توان تهیه کرد. پدرش راجع به کشوری با او حرف می‌زند که آب از آن می‌آید. بعد، او با قطار، از کنار رود «روبیکن» عبور می‌کند.

دکان سنتی داروفروشی با قرابه‌ها و لک و پیس‌هایش، آبهایش، سنگ الهی و جهنمی‌اش (lapis divinus et infernalis) آخرین بقایای مرئی آلات و ابزار مطبخ آن کیمیاگرانی است که در هدیه روح مقدس (donum spiritus sancti) هدیه گرانبها - چیزی جز خیال واهی طلاسازی نمی‌دیدند. «آب مخصوص»، واقعاً همان آب غیر معمولی ماست^{۵۲} (aqua nostra non vulgi). از آنجا که پدر صاحب رؤیا، سرچشمه حیات اوست، به آسانی می‌توان فهمید که چرا او را به سرچشمه حیات می‌برد. می‌توانیم بگوییم پدر نمایانگر زمین و یا خاکی است که زندگی از آن می‌جوشید. لیکن به بیان استعاری، او

۵۲ - آب ما (آکوانوسترا) را آب جاویدان (آکواپرمانن) نیز می‌گویند و منطبق است

با ὕδωρ θεῖον یونانیان: «aqua permanens, ex qua quidem aqua lapis noster pretiosissimus

generatur,» Turba philosophorum,» Art, aurif., I, p. 14. در، چنین می‌خوانیم:

lapis enim est haec ipsa permanens aqua et dum aqua est, Lapis non est»

(زیرا سنگ، همان آب جاویدان است، و وقتی که آب است سنگ نیست) - همان

کتاب صفحه ۱۶. معمولی بودن آب، اغلب مورد تاکید قرار می‌گیرد، چنان که مثلاً در همان کتاب صفحه ۳۰ چنین می‌آید:

«Quod quaerimus publice minimo pretio venditur, et si nosceretur, ne tantillum

venderent mercatores.»

(چیزی را که ما می‌جوئیم، بسیار ارزان به مردم فروخته می‌شود، و اگر شناخته

می‌شد، بازرگانان آن را چنین ارزان نمی‌فروختند.)



تصویر ۵۴ - مسیح به صورت منشأ آتش بازخمهای «مشعل» قرن چهاردهم. نقاشی روی شیشه های رنگی کلیسای کونیگز فلدن، آرگوا، سوئیس.

«روح مطلع کننده است»، که صاحب رؤیا را با معنای حیات آشنا می کند و رازِ آن را طبق تعالیم قدما برایش می گوید. او ناقلِ عقل سنتی است. لیکن امروزه، یک معلم پدرگونه، این کنش را فقط در رؤیاهای پسرش انجام می دهد، در جایی که به صورت شخصیت پدر مُثلی، «پیر خردمند»، ظاهر می شود.

آب حیات را به آسانی می‌توان داشت: هر کسی حتی بدون آگاهی از ارزش آن، آن را دارد. ابلهان آن را خوار می‌دارند (Spernitur a stultis) چون خیال می‌کنند که هر چیز خوبی همیشه در بیرون و جایی دیگر است، و منشأ درون روح خودشان «چیزکی بیش نیست». آب حیات هم، مثل سنگ، «بی مقدار است» (pretio quoque vilis)، و به همین دلیل مثل جواهر پرومتیوس اسپیتلر، عموم مردم، از کشیشان عالیمقام و اعضای علمی گرفته تا دهاتیها، آن را طرد می‌کنند و «توی کوچه می‌اندازند» (in viam eiectus)، به جایی که یهودی سرگردان^{۵۳} آن را بر می‌دارد و در جیب خود می‌گذارد. باز هم گنج به ناخود آگاه پس نشسته است.

لیکن صاحب رؤیا، متوجه موضوعی شده است و با عزمی جزم از رود روبیکن می‌گذرد. او دریافته است که جریان و جرقه حیات، کم بها نیستند و برای دست یافتن به تمامیت لازمند. ولی عبور مجدد از روبیکن پیش نمی‌آید.

۱۵ - رؤیا:

چهار نفر رودخانه ای را می‌پیمایند، صاحب رؤیا، پدرش، رفیقی معلوم و زنی ناشناس.

از آنجا که «رفیق»، شخص معینی است که برای صاحب رؤیا آشناست، مثل پدر به دنیای آگاهانه «من»، تعلق دارد و از این رو چیز بسیار مهمی اتفاق افتاده است: در رؤیای ۱۱، ناخود آگاه، سه، در برابر یک بود، لیکن اکنون وضع فرق کرده و صاحب رؤیاست که سه در برابر یک است (آخرین نفر همان زن ناشناس است). ناخود آگاه، ناتوان شده است. دلیل این امر آن است که صاحب رؤیا، با «شیرجه رفتن»، نواحی بلند و پست را به هم مربوط ساخته است - یعنی تصمیم گرفته است که فقط مثل یک موجود انتزاعی فاقد

جسم زندگی نکند، بلکه، جسم و دنیای غریزه یعنی حقیقتی را که عشق و زندگی مطرح می‌کند، قبول و طبق آن عمل کند.^{۵۴} رودی که از آن گذشتند روبیکن^{۵۵} بود. تفرّد، یعنی خویشتن خویش شدن فقط یک مسأله روحانی نیست، مسأله کلّ زندگی است.

۱۶ - رؤیا:

اشخاص زیادی حضور دارند. همه آنها دور یک مربع به سمت چپ حرکت می‌کنند. صاحب رؤیا، در مرکز نیست بلکه در گوشه ای قرار دارد. آنها می‌گویند یک میمون باید بازسازی شود. در این جا مربع، برای نخستین بار ظاهر می‌شود. احتمالاً این مربع از دایره و به کمک چهار تن به وجود می‌آید. (این مطلب بعداً تصدیق خواهد

۵۴ - کیمیاگران در مورد این موضوع فقط اشاره های مبهمی دارند مثلاً نقل قول از ارسطو در (Rosarium(Art, aurif.II, p.318)، که چنین است: «fili, accipere debes de pinguiori carne.» ای فرزند باید گوشت فربه تر را بر گیری) و در تراکتاتوس اُرئوس، فصل چهارم، چنین می‌خوانیم: «Homo a principio naturae, cuius viscera carnea sunt» (انسان از اصل طبیعت، که قسمت درونی اش از گوشت است زاده شده است).

۵۵ - Rubicon رود کوچکی است در شمال ایتالیا که جمهوری روم را از سرزمین گل یعنی فرانسه امروزی جدا می‌کرد. در سال ۴۸ قبل از میلاد مسیح، ژولیوس سزار علی رغم قانون سنای روم مبتنی بر منع سرداران از حرکت دادن سپاهیان خود به خارج از محدوده فرمانروایی معین خویش، سپاه خود را از این رود عبور داد و عمل او قیام علیه سنای روم محسوب شد و منجر به جنگهای داخلی سه ساله و اقتدار سزار گشت. به همین دلیل «عبور از روبیکن» به صورت ضرب المثلی در آمد که مفهوم آن، گام برداشتن در راهی است که شخص را وادار به اقدامات خاص و چاره ناپذیری می‌کند - م.

شد) تبدیل کردن مربع به دایره^{۵۶} هم، مثل سنگ، رنگ سرخ (tinctura rubea و طلای فلسفی (aurum philosophicum) مسأله‌ای بود که اذهان قرون وسطایی را بشدت به کار انداخت. این همان مظهر کار کیمیاگری است، زیرا وحدت نامنظم اولیه را به چهار عنصر تقسیم می‌کند، و بعد دوباره آنها را در وحدتی عالیتر ترکیب می‌نماید. وحدت، به وسیله دایره، و چهار عنصر به وسیله مربع نمایانده می‌شوند. پیدایش یک از چهار، حاصل فرایند تقطیر و تصعید است که به اصطلاح شکل «مدور» می‌یابد: عصاره، تحت تقطیرات گوناگون^{۵۷} قرار می‌گیرد تا جان یا «روح» در خالصترین حالت خود استخراج شود. معمولاً، این محصول را «اثیر»^{۵۸} می‌گویند، گرچه، این به هیچ وجه تنها نام آن «یگانه» همیشه مطلوب و یافت نشدنی نیست. به طوری که کیمیاگران می‌گویند، این محصول هم مثل ماده اولیه، «هزار اسم» دارد. هنریش خونراث، در خصوص تقطیر مدور می‌گوید: «از طریق گردش دورانی، و یا گردش مدور فلسفی چهارمین، به عالیترین و نابترین سادگی موناخ جهانی باز می‌گردد، ... از یگانه بزرگ و ناخالص، یگانه بسیار خالص و فرار پدید می‌آید»، قس علی‌هذا^{۵۹}. جان و روح باید از جسم جدا شوند که همانا مرگ است: از این رو پولس تارسوسی می‌گوید، Cupio dissolvi, et esse cum Christo.^{۶۰} پس ای فیلسوف عزیز من، باید روح و جان منیزیم^{۶۱} را برگیری.

۵۶ - مربع کردن دایره، بین فلاسفه قدیم عبارت بود از وحدت بخشیدن به اعداد که هرگز عملی نشد - م.

57 - Cf. «Paracelsus a Spiritual Phenomenon», pars. 185ff.

۵۸ - quintessence، پنجمین و آخرین و عالیترین عنصر است که اجرام آسمانی و بهشتی را می‌سازد - م.

59 - Von hylealischen Chaos, p.204.

روح (یا روح و جان) همان ternarius یا عدد سه است که باید اول از جسم خود جدا شود و پس از پالایش جسم، بدان بازگردد.^{۶۲} ظاهراً جسم، چهارمین است و بدین سبب خونرات به فصلی منسوب به ارسطو^{۶۳} اشاره می‌کند که در آن، دایره مجدداً از مثلثی پدید می‌آید که در یک مربع قرار دارد.^{۶۴} شکل مدور همراه با اوروبوروس - اژدهایی که خودش، و اول دُم

→

۶۰ - خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم. (رساله [غیر رسمی] پولس رسول به فیلیپیان، باب یکم، آیه بیست و سوم.)

۶۱ - «منیزیم» کیمیاگران هیچ ربطی به منیزیم (Mg) ندارد. این منیزیم در همان کتاب خونرات صفحه (۱۶۱) عبارت است از «materia coelestis et divina» یعنی «سنگ مایه فلاسفه (materia lapidis philosophorum)، عنصر سری متغیر.

۶۲ - همان مأخذ، صفحه ۲۰۳.

۶۳ - همان مأخذ، صفحه ۲۰۷.

۶۴ - در Scrutinium chymicum مایر، بیانی استعاری از این تصور وجود دارد. لیکن مایر، ترناریوس را طور دیگری تعبیر می‌کند. او (در صفحه ۶۳) می‌گوید:

Similiter volunt Philosophi quadrangulum in triangulum ducendum esse, hoc est, in corpus, spiritum et animam, quae tria in trinis coloribus ante rubedinem praevis apparent, utpote corpus seu terra in Saturni nigredine, spiritus in lunari albedine tanquam aqua, anima sive aer in solari citrinitate. Tum triangulus perfectus erit, sed hic vicissim in circulum mutari debet, hoc est in rubedinem invariabilem.»

(به همین ترتیب فلاسفه می‌گویند که یک مربع باید به یک مثلث تقلیل یابد، یعنی، به جسم، روح و جان. این سه، در سه رنگ که مقدم بر سرخی است ظاهر می‌شوند: جسم، یا خاک در سیاهی زحل، روح در سپیدی ماه همچون آب، جان یا هوا در زردی خورشید. آن گاه مثلث کامل خواهد بود، لیکن آن هم به نوبه خود باید به دایره تبدیل شود، یعنی به سرخی تغییر نپذیرد). در این جا چهار آتش است، و آتشی جاویدان.

خودش را می‌بلعد - ماندالای اصلی کیمیاگری را تشکیل می‌دهد.

ماندالای شرقی و بخصوص ماندالای لامایی معمولاً دارای زمینه مربع یک معبد بودایی است. (تصویر ۴۰). ما می‌توانیم ببینیم، ماندالاهایی که در قالبهای سخت ساخته شده‌اند واقعاً دارای نقشه یک ساختمان هستند. مربع هم تصویر یک خانه و یا معبد و یا یک فضای داخلی محصور را می‌رساند.^{۶۵}

(رک: ذیل صفحه). طبق مناسک مذهبی، در معابد بودایی همیشه باید به طرف راست طواف کرد، چه حرکت به سمت چپ شَر است. چپ، سمت «شوم» است، سمت ناخودآگاه. بنابراین حرکت به طرف چپ، مساوی است با حرکت در جهت ناخودآگاه، حال آن که راست، «صحیح» است و به سمت خودآگاهی می‌رود. در مشرق زمین در اثر ورزشهای روحی طولانی، کم‌کم این تصور پیدا شد که این مضامین ناخودآگاه، شکل‌های معینی دارند که باید به همان صورتی پذیرفته شوند که ضمیرآگاه آنها را می‌گیرد. یوگا که می‌دانیم ورزشی جا افتاده است نیز درست به همین طریق عمل می‌کند یعنی صور ثابتی را در خودآگاهی پدید می‌آورد. مهمترین قرینه غربی یوگا، ورزشهای روحی (Exercitia spiritualia) ایگناتیوس لویولا^{۶۶} است که به همین ترتیب مفاهیم ثابتی را در مورد رستگاری، در روان به وجود می‌آورد. این روش تا وقتی «درست» است که نماد، جلوه صحیحی از وضع ناخودآگاه

۶۵ - رک: «شهر» و «قلعه» در تعبیر رویای ۱۰ صفحه ۱۳۷ به بعد (رک: تصاویر

۲۸، ۴۷، ۴۸).

کیمیاگران نیز تصور می‌کنند گوی rotundum هم مثل شهر (oppidum) از مربع به وجود می‌آید. رک: Aegidius de Vadis, «Dialogus inter naturam et filium Philosophiae».

Theatr. chem. II, p. 115.

۶۶ - Ignatius de Loyola، قدیس اسپانیولی و یکی از متنفذترین شخصیت‌های اصلاحات

مذهبی در کیش کاتولیک، و بنیانگذار فرقه ژزویت (یسوعی) در قرن شانزدهم میلادی - م.

باشد. صحت روانشناختی یوگای شرقی و غربی فقط هنگامی از بین می رود که فرایند ناخودآگاهانه - که تغییرات آینده خودآگاهی را پیش بینی می کند - آن قدر پیش رفته باشد که موجب پیدایش معانی مشکوکی شود که دیگر نماد سنتی نتواند آنها را درست متجلی کند، و یا با آنها سازگار شود. فقط و فقط در چنین صورتی است که می توان گفت نماد، «صحت» خود را از دست داده است. چنین فرایندی حاکی از تغییری تدریجی در دیدگاه ناخودآگاهانه انسان از دنیا، در طول قرن‌هاست و هیچ ربطی به انتقاد متفکرانه از این دیدگاه ندارد. مظاهر مذهبی، پدیده های حیاتند، یعنی واقعیات محض و نه عقاید متفکرانه. وقتی کلیسا مدتی چنان دراز به این عقیده می چسبد که خورشید به دور زمین می گردد و بعد در قرن نوزدهم دست از این مجادله بر می دارد، پس همیشه می تواند این واقعیت روانشناختی را قبول کند که خورشید از نظر میلیون‌ها نفر همواره بدور زمین می چرخید، و فقط در قرن نوزدهم بود که کنش ذهنی اکثر جمعیت بشری به حدی رسید که بتواند دلایل مربوط به خصلت سیاره گون زمین را درک کند. بدبختانه هیچ «حقیقتی» وجود ندارد، مگر آن که مردمی باشند که آن را بفهمند.

احتمالاً گردش دورانی مربع به سمت چپ، حاکی از آن است که مربع شدن دایره، مرحله ای است به سمت ناخودآگاه، نقطه ای انتقالی که به مقصدی می رسد که هنوز بی قاعده و در پشت ناخودآگاه نهفته است. این، یکی از آن کوره راه‌ها به سمت مرکز «غیر من» است که پژوهشگران قرون وسطایی هنگام به وجود آوردن سنگ، در آن گام بر می داشتند. گلستان فلاسفه می گوید^{۶۷}: «از مرد و زن دایره ای بساز، و چهار گوشه از آن برون

۶۷ - نقل قول از ارسطو نامی در «Tractatus Aristotelis», Theatr. chem, V, pp.

آر و از چهار گوش سه گوش را. دایره ای گرد بساز پس آن گاه سنگ فلاسفه را خواهی داشت.»^{۶۸}

۶۸ - در 43p. (1610) Tractatus aureus... cum Scholiis Dominici Gnosii، طرحی مربوط

به «مراحل مربع سرّی» وجود دارد. در مرکز مربع دایره ای واقع شده است که در میان شعاع نور قرار گرفته است. scholium تعریف ذیل را ارائه می دهد:

«Divide lapidem tuum in quatuor elementa... et coniunge in unum et totum habebis magisterium»

(سنگ خود را به چهار عنصر تقطیل ده... و آنها را در یک عنصر وحدت بخش، آن گاه به مهارت دست خواهی یافت - نقل قولی است از ارسطو نامی. نام دایره موجود در مرکز عبارتست از:

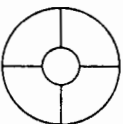
«mediator, pacem faciens inter inimicos sive elementa imo hic solus efficit

quadraturam circuli»

(میانجی، میان دشمنان یا (چهار عنصر)، صلح برقرار می کند، نه، بلکه فقط اوست که مربع شدن دایره را متأثر می سازد). همان مأخذ صفحه ۴۴. گردش دورانی در اینجا قرینه ای دارد. «circulatio spirituum sive distillatio circularis, hoc est exterius intro, interius foras:

item inferius et superius, simul in uno circulo convenient, neque amplius cognoscas, quid vel exterius, vel interius, inferius vel superius. fuerit: sed omnia sint unum in uno circulo sive vase. Hoc enim vas est Pelecanus verus Philosophicus, nec alius est in toto mundo

quaerendus.» (چرخش ارواح یا تقطیر مدور، یعنی، بیرون به درون، درون به بیرون، و همچنین پایین به بالا. و چون در یک دایره به هم برسند دیگر تشخیص نمی دهید که درون یا بیرون، پایین یا بالا کدام بود، بلکه همه در یک دایره یا ظرف، یک چیز می شوند. زیرا این ظرف، مرغ سقّای فلسفی است و در دنیا همتایی ندارد که به دنبالش بگردیم). این فرایند به وسیله



طرحهای ضمنی روشن می شود. دایره کوچک، «درون» است، و دایره ای که به چهار قسمت تقسیم شده، «بیرون»: چهار رود خانه از «اقیانوس» درونی به سمت داخل و خارج جریان دارند. همان مأخذ، صفحه ۲۶۲ به بعد.

طبیعتاً عقل امروزی این چیزها را مزخرف می داند. لیکن این گونه سنجش نمی تواند منکر این واقعیت شود که چنین سلسله تصوراتی وجود دارند و حتی در قرون متماادی نقشی مهم داشته اند. به عهده روانشناسی است که چنین چیزهایی را بفهمد و مردم معمولی را به حال خود بگذارد تا راجع به مزخرفات و کهنه پرستی، یاوه سرایی کنند. خیلی از منتقدان من که خود را «صاحب علم» می خوانند، رفتار اسقفی را دارند که جیرجیرکها را به علت زشتی و زاد و ولد زیادشان تکفیر می کند.

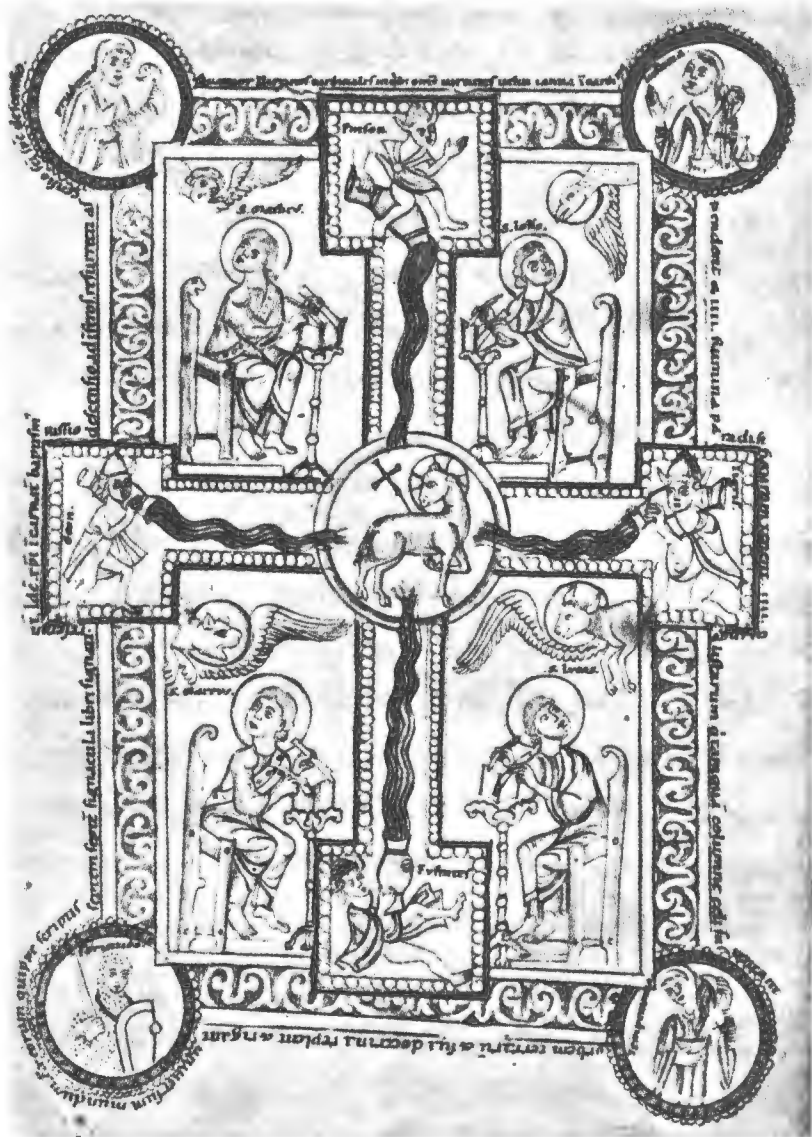
همان طور که معابد بودایی، بقایای مقدس بودا را در حرم خود محفوظ می دارند، در چهاردیواری معابد لامایی و در میدان زمینی چینیه‌ها، نیز یک قدیس قدیسین، با مأمور جادویی اش یعنی سرچشمه انرژی کیهانی، وجود دارد، حال چه رب النوع شیوا باشد چه بودا و چه یک بودی ساتوا (بودای بالقوه) و یا معلمی بزرگ. این سرچشمه در چین، همان چی تن - عرش - همراه با نفوذهای کیهانی است که از آن ساطع می شوند (تصویر ۵۵). و به همین ترتیب در ماندالاهای غربی قلمرو مسیحی قرون وسطایی نیز خدا به صورت منجی مظفر همراه با چهار پیکره نمادین مؤلفان انجیل، در مرکز واقع می شد (تصویر ۵۶). نماد موجود در رویای ما کاملاً برعکس این تصورات بسیار مابعدالطبیعی است، زیرا بوزینه، و بدون تردید میمونی است که باید در مرکز، بازسازی شود. در این جا باز هم میمونی را می بینیم که نخست در رویای ۲۲ سلسله اول ظاهر شد. در آن رویا او باعث وحشت شد، لیکن موجب مداخله مفید عقل نیز شد. اکنون او باید بازسازی شود و این موضوع فقط بدان معنی می تواند باشد که میمون آدم نما - انسان -، به عنوان واقعیتهای کهن باید باز جمع و جور شود. بدیهی است که کوره راه سمت چپ، به طرف بالا و قلمرو خدایان و عقاید ابدی نمی رود، بلکه به سمت پایین و به سوی تاریخ طبیعی، یعنی به سوی شالوده های غریزی حیوانی موجودیت انسان می رود. بنابراین، به بیان کلاسیک، ما با یکی از رازهای دیونزی سر و کار



تصویر ۵۵ - مروارید، به عنوان نماد چی تن (آسمان) در احاطه چهار نفوذ کیهانی (ازدهاها) - آینه میسی چینی متعلق به دوران امپراطوری تنگ (قرن هفتم تا نهم).

داریم.

چهار گوش، با حریم (تصویر ۲۸) تطبیق می‌کند، با جایی که یک نمایش در آن اجرا می‌شود - در این مورد نمایش میمون‌ها به جای نمایش ساتیرها (موجودات نیمه انسان نیمه بز)، اجرا می‌شود. درون «گل زرین»، محل تخم است، جایی است که «سنگ الماس» در آن به وجود می‌آید.



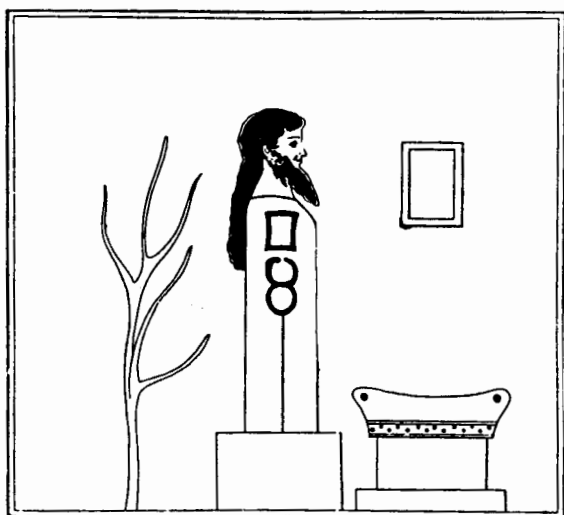
نصویر ۵۶ - ماندالای مستطیل با صلیب و بَرّه در مرکز، در میان، چهار مؤلف اناجیل و چهار رودخانه بهشت. چهار فضیلت اصلی در چهار مدال قرار دارند کتاب دعای کلیسای Zwiefalten (قرن دوازدهم).

ممکن است، اصطلاح مشابه «وادی اجدادی»^{۶۹} واقعاً اشاره ای به این مطلب باشد که این محصول، حاصل یکپارچه شدن مراحل اجدادی است.

ارواح اجدادی در مناسک ابتدایی احیاء، نقشی عمده دارند. بومیان استرالیای مرکزی حتی خود را با اجداد اساطیری خود از عهد آلکرینگا^{۷۰}، نوعی دوره هومری، یکی می دانند. به همین ترتیب سرخ پوستان پوئبلوی تائوس نیز هنگام تدارک دیدن رقصهای مذهبی، خودشان را با خورشید که فرزنداناش هستند یکی می دانند. این همسانسازی با نیاکان انسانی یا حیوانی را می توان از لحاظ روانشناسی به یکپارچگی ناخودآگاه تعبیر کرد؛ به عنوان استحمام واقعی برای احیاء در سرچشمه حیات، جایی که آدم یک بار دیگر ماهی است، یعنی مثل موقع خفتن، مستی و مرگ، ناخودآگاه است. مثل خواب دوره کمون، مناسک عیاشی و میگساری دیونزی و مرگ تشریفاتی در آیین تشرف. طبیعتاً این جریانها، همیشه در نقطه ای متبرک اتفاق می افتد. ما به آسانی می توانیم این عقاید را طبق ساختار تئوری فروید تعبیر کنیم: در این صورت، حریم، بطن مادر، و این مناسک، بازگشتی به زنای با محارم خواهد بود. لیکن اینها، سوء تفاهم های بیمارگونه مردمی است که تا حدی بچه باقی مانده اند و نمی فهمند که از ایام بسیار کهن، مردم بالغی به چنین کارهایی پرداخته اند که نمی توان کارهایشان را فقط واپس گراییدن به دوره کودکی

۶۹ - ویلهلم ویونگ چاپ ۱۹۶۲، صفحه ۲۲، Secret of the Golden Flower

۷۰ - alcheringa بین بومیان استرالیا، دوره ای است اساطیری که آغازی دارد لیکن پایان آن نامعلوم است در طول این دوران برخی از موجودات اساطیری، قالب انسان یافتند و برخی قالب حیوان. این موجودات، انسان را پدید آوردند و قوانین اجتماعی را ساختند. آنها جاوید اند، لیکن در عین حال بعضی از آنها کشته و یا ناپدید شدند و به صورت تخته سنگ، چاله آب و چیزهای مختلفی از این قبیل در آمدند. به هر حال ماهیت وجود آنها مرگ پذیر نیست - م.



تصویر ۵۷ - هرمس - گلدان یونانی (کلکسیون هامیلتون)

دانست. وگرنه، عالیت‌ترین و مهمترین کارهای نوع بشر چیزی جز آرزوهای گمراهانهٔ اطفال نمی بود و لغت «بچه گانه»، دلیل وجودی خود را از دست داده بود.

از آنجا که وجه فلسفی کیمیاگری با مسائلی سر و کار داشت که به مسائل مورد توجه اکثر روانشناسیهای جدید بسیار مربوط است، شاید بی فایده نباشد که نقش میمون رویا را که باید در مربع بازسازی می شد، اندکی عمیقتر بررسی کنیم. کیمیاگری در اکثر موارد، عنصر متغیر خود را با نقرهٔ زنده (آرژنتوم ویوم) یا مرکوریوس یکی می داند. این اصطلاح از لحاظ شیمیائی، به جیوه اشاره می کند، لیکن از لحاظ فلسفی به معنای روح حیات (spiritus vitae) یا حتی جان جهان است. و به همین دلیل مرکوریوس به معنای هرمس، خدای وحی نیز هست. این مسأله بتفصیل در جای دیگری

مطرح شده است.^{۷۱} هرمس با تصور کرویت و چهارگوشکی تداعی می‌شود، چنان که می‌توان آن را خصوصاً در پاپیروس پنجم (سطر ۴۰۱) Papyri Graecae Magicae^{۷۲} دید، آن جا که او *στρογγύλος καὶ τετράγωνος* یعنی «گرد و چهارگوش» خوانده شده است.^{۷۳} ضمناً او را *τετραγώνχιν* «مربع» نیز خوانده‌اند. به طور کلی او به عدد چهار ربط دارد، و از این رو یک *Ἑρμῆς τετρακέφαλος* یعنی هرمس «چهارسر»^{۷۴} نیز وجود دارد. به طوری که تألیف کارتاری^{۷۵} حاکی است، این صفات در قرون وسطی هم معروف بود. او می‌گوید:

پس اندامهای مربع مرکوری (هرمس) (تصویر ۵۷) از چیزی جز سرو عضوی مردانه درست نشده‌اند و حاکی از آنند که خورشید سر دنیا است و تخم همه چیز را می‌پراکند، حال آنکه چهار جهت پیکره مربع همان معنی را دارند که ساز چهار زهی که آن نیز نشان مرکوری بود، یعنی چهار ربع جهان و یا چهار فصل سال و یا به معنای دو نقطه اعتدال شب و^{۷۶} روز و دو نقطه تحول^{۷۷} که

71 - Cf. Jung, «The Spirit Mercurius.»

72 - Ed. Preisendanz, Papyri Graecae Magicae, I, p.195.

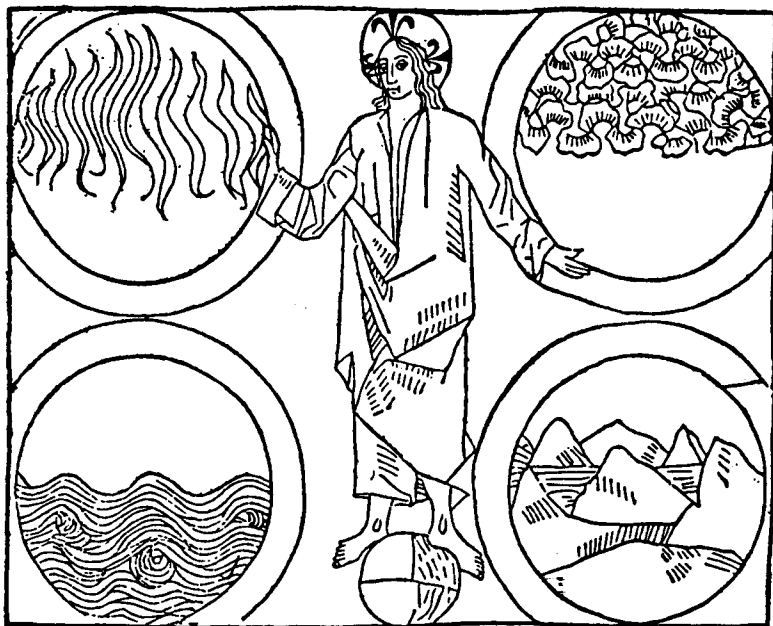
۷۳ - کیمیاگران که تحت تأثیر افلاطون بودند، اصولاً ماهیت تمامی پدیده‌ها را چهار جسمی یعنی متشکل از عناصر اربعه می‌دانستند - م.

74 - Cf. Bruchmann, Epitheta deorum, s.v.

75 - Les Images des dieux, p. 403

۷۶ - equinox، لحظه‌ای که آفتاب از خط استوا می‌گذرد و فاصله شب و روز مساوی می‌شود (یک بار در اوّل فروردین و یک بار در اوّل مهر)

۷۷ - solstice، وقتی که به نظر می‌رسد آفتاب در یکی از نقاط مربوط به خسوف و کسوف که از خط استوا دور است برای لحظه‌ای متوقف می‌شود (شمال در تابستان و جنوب در زمستان)



تصویر ۵۸ - مسیح به صورت انسان نخستین، بر گره ایستاده است و در میان چهار

عنصر قرار دارد. (Glanville Le Propriétaire des choses (1482)

چهار ربع منطقة البروج را بین آنها تشکیل می دهد.

به آسانی می توان دید که چرا چنین خصایلی، مرکوریوس را به صورت
مظهر بسیار مناسب عنصر مرموز متغیر کیمیگری در آورد؛ زیرا این
عنصر، مدور و مربع است، یعنی کلیتی است متشکل از چهار عضو (چهار
عنصر). بنابراین، انسان جبلی چهار بخشی گنوسی^{۷۸} (تصویر ۵۸) و نیز مسیح



تصویر ۵۹ - Tetramorph (مظهر انسان نخستین)،
روی دو گردونه یعنی مظاهر کتاب عهد عتیق و عهد
جدید ایستاده است. (Monastery, Mt. Athos (1213)
Mosaic, Vatopedi

پنتاکراتور^{۷۹} یکی از تصاویر ذهنی سنگ (imago lapidis) است (تصویر ۵۹) از آنجا که اصل کیمیاگری غربی بیشتر مصری است، بهتر است اول به شخصیت یونانی مصری هرمس تریسمترستوس توجه کنیم که با وجود آن که پدر مرکوریوس قرون وسطی است، بالاخره از طراط^{۸۰} قدیمی مصری پدید آمده است (تصویر ۶۰). نماد طراط، عتتر بود و یا آن که خود او درست به صورت

۷۹ - Pantokrator در زبان یونانی به معنای فرمانروای جهان است. پنتاکراتور، در هنر تصویرسازی مسیحی (از حدود قرن دوم تا قرن ششم میلادی) و عبارتست از تصویر مسیح به صورت قادر مطلق یعنی خالق و منجی در یک پیکر و نیز به صورت داور ریش دار، با قیافه ای جدی در حالی که دست راست خود را به علامت برکت و پند دادن بلند کرده و انجیل را در

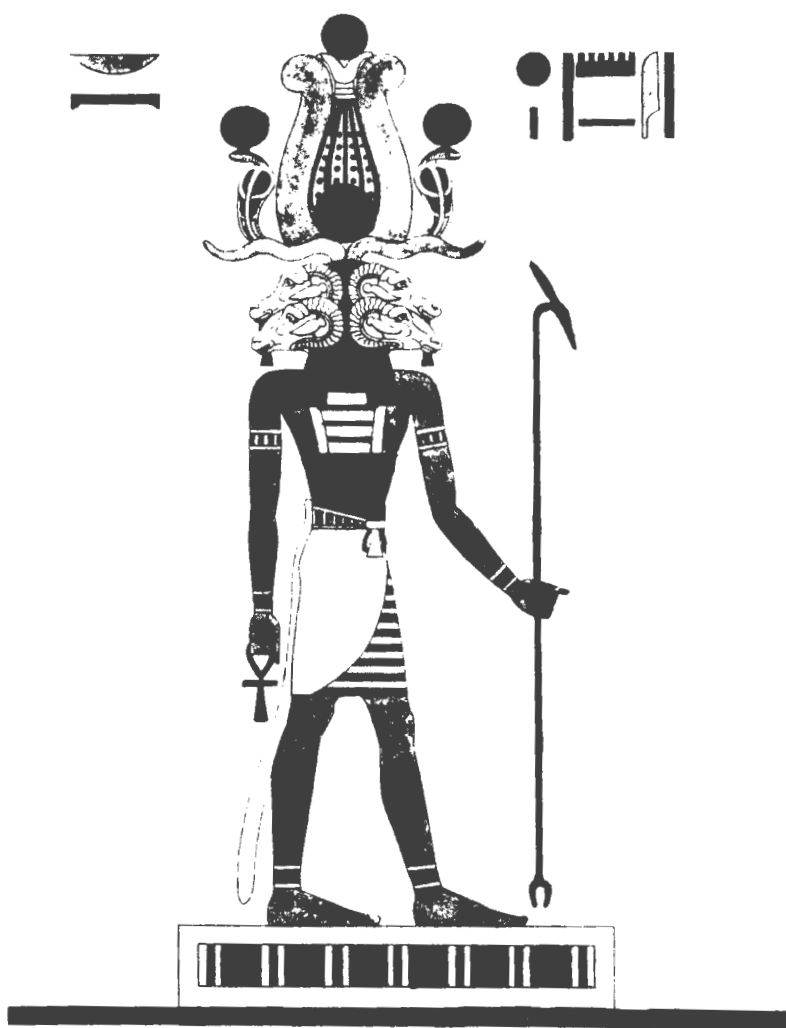
میمون نمایانده می شد^{۸۱} و این تصور تا این اواخر آشکارا در نسخه های بی شمار کتاب اموات حفظ شده بود. درست است که در متون موجود کیمیاگری که همه به استثنای چندتایی به عصر مسیحی متعلقند - ارتباط میان طاط - هرمس، و میمون از میان رفته است، ولی این ارتباط در دوران امپراطوری روم هنوز وجود داشت. در هر حال مرکوریوس با شیطان، چند وجه مشترک داشت - که آنها را در این جا مطرح نخواهیم کرد. به دلیل همین وجوه است که یک بار دیگر سرو کله میمون، به صورت مقلد خدا (simia Dei) در مجاورت مرکوریوس پیدا می شود (تصویر ۶۱). خاصیت عنصر متغیر این است که از طرفی بسیار معمولی و حتی قابل تحقیق است (وجوه مشترکش با شیطان از قبیل افعی، اژدها، زاغ، شیر، سوسمار و عقاب)، اما از طرف دیگر، اگر نخواهیم بگوییم الهی است، لااقل بی اندازه باارزش است. زیرا دگرگونی، از نشیب به فراز راهبر می شود، از انسان بسیار ابتدایی و کودک وار به انسان عرفانی والا (homo maximus). اگر نمادگرایی مناسک «احیا» را جدی بنگریم، می بینیم که اشاره آن

→

دست چپ گرفته است و قدیسین و فرشتگان گرد او را گرفته اند - م.

۸۰ - Thoth، نام یونانی تحوت، ماه ایزد مصری، خدای علم حساب، حسابرسی و معرفت، مبدع زبان و خط، بانی نظام اجتماعی و نیز مظهر (Ra) خورشید - ایزد در زمین است. در اسطوره او زیریس (خدای جهان زیرین)، او حامی ایزیس (بزرگ مام خدایان و فراعنه و نیز همسر و خواهر اوزیریس، و مادر هوروس، ایزد آسمان و خورشید است. در روز داوری نهایی او قلب مردگان را وزن می کند.

یونانیان او را همان هرمس تریمترستوس (هرمس مثلث التعظیم و مثلث التعلیم) و کاتب مجموعه رساله های جادویی هرمی می دانند که اولین رساله از این مجموعه موسوم به پویمندرس است. مثالهای طاط، چهره انسانی دارد و لک لک و میمون از مظاهر او به شمار می آیند - م.



تصویر ۶۰ - «آمون - ره» روح چهار عنصر مصری - معبد اسنه

Ptolemaic, from Champollion, Panthéon égyptien



تصویر ۶۱ - شیطان به صورت میمون - «Speculum humane salutacionis» (Cod. Lat.

511, Paris, t cent)

بسیار فراتر از انسان صرفاً ابتدایی و کودک وار، متوجه استعداد روانی بالفطره انسان است که ثمره و ودیعه زندگی اجدادی او تا به سطح حیوانی است - و آن یعنی نمادگرایی جد و حیوان. این مناسک تلاشی است برای از میان بردن جدایی بین ضمیر آگاه و ناخودآگاه، یعنی سرچشمه واقعی حیات، و ایجاد اتحاد مجدد میان فرد و خاک بومی موروثی، یعنی ساختار غریزی او. اگر مناسک «احیا» نتایج قطعی نداشت نه فقط در دوران ماقبل تاریخ از میان می رفت، بلکه اصلاً پیدا نمی شد. موردی که در مقابل ما قرار دارد ثابت می کند که حتی اگر ضمیر آگاه، از تصورات کهن مربوط به مناسک احیا فرسنگها فاصله داشته باشد باز هم ناخودآگاه می کوشد تا این مناسک را در رویاها نزدیک بیاورد. درست است که بدون وجود صفات استقلال و خودمختاری، اصلاً خودآگاهی وجود نخواهد داشت، ولی در عین حال این صفات، خطر انزوا و رکود را نیز دربردارند، زیرا با از هم پاشیدن ناخودآگاه، موجب بیگانگی تحمل ناپذیر غریزه می شوند و از دست رفتن غریزه، سرچشمه خطاها و گمگشتگیهای بی انتهاست.

بالاخره این واقعیت که صاحب رویا «در مرکز نیست، بلکه در کناری است» اشاره تکان دهنده ای است به چیزی که بر «من او» واقع خواهد شد: «من او» دیگر نمی تواند مدعی محل مرکزی شود، بلکه احتمالاً باید خودش را به موقعیت یک ماهواره و یا لاقط به وضع سیاره ای که دور خورشید می چرخد قانع کند. کاملاً پیداست که محل مهم مرکزی، برای میمونی حفظ شده است که قرار است بازسازی شود. میمون خویشاوند میمون آدم ناست و به علت خویشاوندی او با انسان، برای آن قسمت از روان که به مادون انسان می رسد مظهر مناسبی است. ضمناً توسط سینوسفالوس یا میمون سگ سر که همان «طاط - هرمس» (تصویر ۶۲) و از نظر مصریان والاترین میمونهاست، دیدیم که خویشاوندی خدای گونه او، او را برای آن قسمت از ناخودآگاه که برتر از سطح خودآگاه است نیز به صورت مظهر مناسبی درمی آورد. احتمالاً

این فرضیه که روان انسان دارای لایه‌هایی است که زیر سطح خود آگاهی قرار دارند، باعث برانگیختن اعتراضات جدی نمی‌شود، ولی فرض آن که شاید لایه‌هایی بالاتر از سطح خود آگاهی وجود داشته باشند، فرضی است در مرز توهین به ساحت مقدس انسان (crimen laesae majestatis humanae). در تجربه من، ضمیر آگاه فقط می‌تواند مدعی موقعیت مرکزی نسبی باشد و باید این واقعیت را بپذیرد که ضمیر ناخود آگاه فراتر می‌رود و از همه طرف احاطه‌اش می‌کند. محتویات ناخود آگاه، از طرفی ضمیر آگاه را از سمت عقب به مراحل روانی و از طرف دیگر به اطلاعات مثلی، مربوط می‌کند. لیکن از سمت جلو به واسطه الهاماتی پیش می‌رود که قسمتی از آن به وسیله صور مثالی و قسمتی توسط ادراکات نیمه خود آگاه وابسته به نسبیت زمان و مکان، در ناخود آگاه تعیین شده است. من باید به عهده خواننده بگذارم تا پس از بررسی دقیق این سلسله روایاها و مسائل ناشی از آنها قضاوت کند که آیا می‌توان چنین فرضی کرد؟

روایای ذیل بدون اختصار و به صورت اصلی خود ارائه می‌شود:

۱۷ - روایا:

همه خانه‌ها چیزی تشاتر گونه دارند، یعنی منظره و تزیینات صحنه تشاتر. اسم برنارد شاو ذکر شده است. قرار است نمایش در آینده دوری روی صحنه بیاید. روی یکی از ستونها، یک آگهی به دو زبان انگلیسی و آلمانی نوشته شده است:

این کلیسای جهانی کاتولیک است

کلیسای خداوندگار^{۸۲}

کسانی که احساس می‌کنند آلات و ابزار خداوندگارند

می‌توانند داخل شوند. زیر این مطلب، با حروفی کوچکتر - به صورتی که شرکتی عمر دراز خود را اعلام می‌کند - چنین نوشته شده است: «این کلیسا را عیسی و پولس بنیان نهادند».

من به دوستم می‌گویم، «بیا برویم نگاهی بیندازیم». او می‌گوید، «نمی‌فهمم چرا وقتی عده زیادی از مردم احساس می‌کنند مذهبی اند باید دور هم جمع شوند». من می‌گویم، «تو به عنوان یک پروتستان هرگز نخواهی فهمید». زنی سرش را به علامت تصدیق تکان می‌دهد. بعد من روی دیوار کلیسا نوعی اعلامیه می‌بینم بدین قرار:

سربازان!

وقتی احساس می‌کنید که در ید قدرت خداوند گارید او را مستقیماً مخاطب قرار ندهید. نمی‌توان از طریق کلمات به خداوند گار رسید. جداً به شما نصیحت می‌کنیم که بین خود در هیچ گفتگویی که به صفات خداوند گار مربوط است افراط نکنید. این کار بیهوده است، زیرا چیزهای پرارزش و مهم گفتنی نیستند.

(امضا) پاپ ... (اسم ناخوانا)

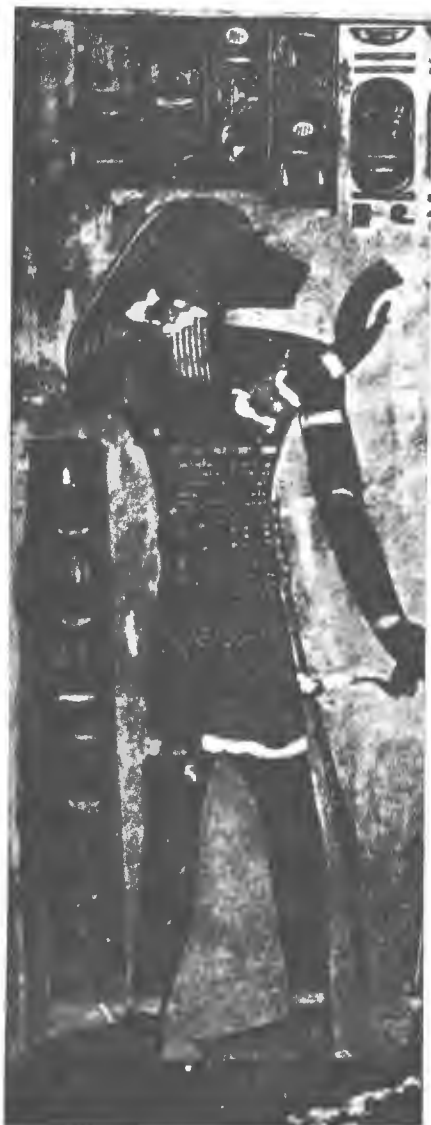
حالا داخل می‌شویم. راه ورودی شبیه مسجد و خصوصاً شبیه مسجد «ایا» صوفیه است: صندلی در کار نیست - فضا اثری عالی دارد، تصویری وجود ندارد. تنها چیزی که دیوارها را تزیین می‌کند متون قاب شده است، (مثل متون قرآن [کریم] در مسجد ایا صوفیه). یکی از متون بدین قرار است، «ولینعمت خود را تملق نگویند». زنی که قبلاً با من موافقت کرده بود زیر گریه می‌زند و فریاد می‌کشد، «پس دیگر چیزی باقی نمانده است!» من جواب می‌دهم، «به نظر من کاملاً درست است!» اما، او ناپدید می‌شود. من اول در جایی ایستاده‌ام که ستونی جلوییم را گرفته است و نمی‌توانم چیزی را ببینم. بعد موقعیتم را عوض می‌کنم و جمعیتی را می‌بینم. من به آنها تعلق ندارم و تنها می‌ایستم. ولی آنها کاملاً

مشخصند و من می توانم چهره هایشان را ببینم. همه آنها یکصدا می گویند، «اعتراف می کنیم که در ید قدرت خداوند گاریم. ملکوت آسمان در درون ماست». آنها، باوقار تمام این جمله را سه بار تکرار می کنند. بعد، ارگ شروع به نواختن می کند و آنها یکی از فوکهای^{۸۳} باخ را با گروه سرایندگان می خوانند. ولی متن اصلی حذف می شود. گاه، فقط نوعی تک خوانی می شود و بعد این کلمات تکرار می شود: «هر چیز دیگری کاغذ است»، (یعنی اثر واقعی بر من نمی گذارد). وقتی نوای دسته جمعی خاموش می شود، قسمت شاد این جشن شروع می شود، تقریباً شبیه یک جشن دانشجویی است. همه مردم شاد و ملایمند. ما، در اطراف می گردیم، حرف می زنیم و با هم سلام علیک می کنیم، و (از یک جلسه اسقفی) شراب و یا سایر نوشابه ها را تعارف می کنند و به سلامتی کلیسا نوشیده می شود و چنان که گویی قرار است خوشنودی همه از افزایش عضویت بیان شود، از یک بلندگو نوایی ضربی با این برگردان برمی خیزد: «حالا چارلز هم با ماست». کشیشی برای من چنین توضیح می دهد: «این تفریحات تقریباً مبتذل، رسماً تصدیق و مجاز شده است. ما باید با روش آمریکاییها کمی همساز شویم. با جمعیت زیادی که در این جا داریم، چاره ای جز این نیست، اما، ما به علت گرایش قطعی ضد رهبانیت خود اصولاً با کلیساهای آمریکایی فرق داریم». در این جا با احساس آسودگی زیادی بیدار می شوم.

افسوس که من باید از تعبیر این خواب به صورت یک کل خودداری کنم^{۸۴} و خود را به موضوع خودمان محدود سازم. در این رؤیا، حریم، به

۸۳ - نوعی موسیقی که برای سازها و یا صداهای خاصی تنظیم شده است - م.

۸۴ - این رؤیا در صفحه ۲۴ به بعد کتاب من روانشناسی و دین بررسی شده است. [ارک:



۶۲ - طاط به صورت سینوسفالوس (میمون
سگ سر)، از مقبره آمن - هر - خویشف
نزدیک دارالمدینه (بیستمین سلسله، حدود
قرن دوازدهم قبل از میلاد)

بنایی مقدس (طبق اشاره ای که قبلاً شد) تبدیل شده است. بنابراین، جریانها با نام «مذهبی» مشخص می شوند. وجه مسخره و خوشمزه راز دیونزی در قسمت به اصطلاح شاد حشن بروز می کند، جایی که باده تعارف می کنند و جامی به سلامتی کلیسا سرکشیده می شود. نوشته ای بر کف یک زیارتگاه اُرفه ای - دیونزی، دقیقاً می گوید: Uðrorun vswp (فقط آب ممنوع)^{۸۵}. در این جا از آثار دیونزی در کلیسا، از قبیل کیفیت نمادین ماهی و شراب، پیاله مراسم عشای ربانی دمشق، مهر استوانه با صلیب و کتیبه OPΘEOC BAKKIKOC^{۸۶} و خیلی چیزهای دیگر فقط نامی می بریم.

گرایش «ضد رهبانیت» که نقطه متفاوت از کلیسای مسیحی را کاملاً مشخص می کند، در این جا به عنوان «آمریکایی» تعریف می شود (رک: تعبیر رویای ۱۴ از سلسله اول رؤیاها). آمریکا کاشانه غایی تصورات معقول عقلی عملی است که می خواهد دنیا را به وسیله «اعتماد به مغز»، به روال درست اندازد^{۸۷}. این دیدگاه با فرمول جدید «تعقل = روح»، هماهنگ است،

۸۵ - موزایک ارفه ای از تراشا (Eisler, Orpheus - The Fisher, pp.271f) ما می توانیم

این نوشته را بدون خدشه وارد کردن به روح رازهای کهن، شوخی به حساب آوریم (رک: نقاشی روی گچ در

Villa dei Misteri in Pompeii -

Maiuri, La Villa dei Misteri -

جایی که مستی و وجد، نه تنها به هم خیلی مربوطند بلکه اصلاً یکی و همان یک چیزند). ولی از آنجا که آیین تشرف و شفا، از قدیمترین ایام خود به هم مربوط بودند شاید نصیحت مذکور هشداري ضد نوشیدن آب باشد، زیرا معروفست که نوشیدن آب در نواحی جنوبی باعث ابتلا به اسهال خونی و حصبه می شود.

86 - Eisler, Orpheus - The Fisher

۸۷ - این تقریباً نظر صاحب رؤیاست.

لیکن این واقعیت را از یاد می‌برد که «روح» هرگز یک فعالیت بشری نبوده است چه رسد به آن که «کنشی» بشری باشد. بنابراین حرکت به سمت چپ به صورت انصراف از دنیای جدید عقاید نو و واپس‌گرایی به پرستش دیونیزوس در روزگار ماقبل مسیحیت که «رهبانیت» به مفهوم مسیحی آن ناشناخته است، تأیید می‌شود. در عین حال، حرکت، کاملاً از نقطه مقدس بیرون نمی‌رود، بلکه در داخل آن باقی می‌ماند، به عبارت دیگر خصلت مذهبی خود را از دست نمی‌دهد و گرفتار اغتشاش و هرج و مرج نمی‌شود، بلکه کلیسا را مستقیماً به حرم دیونیزی مربوط می‌کند، درست مثل فرایند تاریخی که همین کار را کرد، گرچه از جهت مخالف. می‌توانیم بگوییم که این تحول واپس‌گرایانه، واقعاً کوره راه تاریخ را هموار می‌کند تا به سطح ماقبل مسیحیت برسد. بدین سبب این حرکت، بازگشت نیست، بلکه نوعی هبوط به دوزخ (تصویر ۶۳) است، یعنی یک نکیای روانی^{۸۸}.

من در روئای یک کشیش که نسبت به ایمان خود سردرگم شده بود چیزی شبیه همین را دیدم:

شامگاهان هنگام آمدن به کلیسای خود دیده بود تمام دیوار قسمت گروه سرایندگان فرو ریخته است. محراب و خرابه‌ها را تاکی پر از خوشه‌های انگور پوشانیده و ماه از میان شکاف می‌تابد.

یک بار هم مردی که سخت گرفتار مسائل مذهبی بود چنین‌خوابی دیده بود: در یک کلیسای جامع عالی به سبک گوتیک، نماز عشاء ربانی برگزار می‌شد. ناگهان تمام دیوار راهرو فرو ریخت. نور کور کننده آفتاب، همراه با گله بزرگ گاوهای نر و ماده به تالار ورودی هجوم آورد.

بدیهی است که این مجموعه، بیشتر، از کیفیت میتراپی^{۸۹} برخوردار



تصویر ۶۳ - دانه و ویرژیل در راه سفر خود به دنیای زیرین - نقاشی برای کتاب دوزخ،

سرود هفدهم، (Codex Urbanus Latinus 365 (15th cent.))

است، لیکن میترا به همان طریقی با کلیسا ارتباط دارد که دیونیزوس. جالب توجه آن که کلیسای موجود در رویای ما، بنایی تلفیقی است زیرا با آن که ایا صوفیه یک کلیسای مسیحی بسیار قدیمی است، تا این

→

۸۹ - میترا یا مهر، ایزد خورشید اساطیر ایرانی است که می‌گفتند از صخره متولد شد و علائمی را که نمایانگر وظیفه او بود در دست داشت یعنی خنجر که باید روزی گاو نری را با آن می‌کشت و مشعل آتشی که مظهر نوری بود که جهان را روشن کرد - م.

اواخر به جای مسجد مورد استفاده قرار می‌گرفت. به همین دلیل، این بنا، باهدف رؤیا می‌خواند: تلاشی جهت ترکیب کردن عقاید مذهبی مسیحی و دیونزی. ظاهراً این ترکیب، باید به صورتی انجام گیرد که هیچ یک از این دو عقیده دیگری را حذف نکند، یعنی هیچ ارزشی از میان نرود. این موضوع بسیار مهم است، چه بازسازی «میمون» باید در صحن مقدس انجام گیرد. چنین اهانتی به مقدسات به آسانی ممکن است موجب پیدایش این تصور خطرناک شود که حرکت به سمت چپ، عملی شیطانی (*diabolica fraus*) است و میمون هم خود شیطان است - زیرا شیطان در واقع «میمون خدا» محسوب می‌شود. پس حرکت به سمت چپ، انحراف از حقیقت الهی به منظور نشان دادن «اعلیحضرت سیاه» به جای پروردگار است. لیکن ناخودآگاه، چنین مقاصد کفرآمیزی ندارد، بلکه می‌کوشد تا دیونیزوس گمشده را که دیگر تقریباً در انسان امروزی وجود ندارد، (به دنبال نیچه!) به دنیای دین بازگرداند. در پایان حالت رؤیایی ۲۲، آنجا که میمون برای اولین بار ظاهر می‌شود، گفته شد که «همه چیز باید زیر فرمان نور باشد»، و می‌توانیم اضافه کنیم که همه چیز از جمله فرمانروای تاریکی با شاخها و سمهایش - یک راهب دیونزی واقعی - که به طوری غیرمترقبه به مقام فرمانروا می‌رسد.

عنصر دیونزی با احساسات و عواطفی سر و کار دارد که در شعایر جا افتادهٔ آپولونی و رسوم مسیحیت هیچ مخرج مذهبی مناسبی نیافت. جشنواره‌های قرون وسطایی و بازی پوم در کلیسا، نسبتاً زود منسوخ شد. در نتیجه، این جشنواره‌ها جنبهٔ دنیوی گرفت و مستی الهی نیز همراه با آن از صحنهای مقدس ناپدید گشت و سوگواری، اشتیاق، جدیت و سرور ملایم روحانی، باقی ماند. لیکن مستی، آن مستقیمترین و خطرناکترین نوع تسخیر، از خدایان روی برگرفته و دنیای بشری را در آغوش برکت و جذابیت خود کشید. ادیان مُشرک، با این خطر، بدین نحو مواجه شدند که شعف مستانه را جزء شعایر خود قرار دهند. بدون تردید هراکلیتوس دید در پشت آن چیست

که گفت «اما هادِس^{۹۰}، همان دیونیزوس است که به افتخارش دیوانه می شوند و جشنِ خمرهٔ شراب می گیرند». به همین دلیل خاص، به مجالس عیاشی و باده گساری جواز مذهبی داده شد تا خطری که از طرف هادِس تهدید می کرد دفع شود. لیکن راه حلی که ما پیدا کرده ایم به دوزخ می رسد.

۱۸ - رؤیا:

فضای چهارگوش که جشن عجیبی در آن برپاست و منظور از آن تبدیل کردن حیوانات به انسان است. باید فوراً از شر دو مار که در جهات مخالف حرکت می کنند خلاص شد. حیواناتی در آن جا وجود دارند، مثلاً روباه و سگ. مردم دور مربع می گردند. در هر یک از چهار گوشه باید بگذارند این حیوانات پای آنها را گاز بگیرند. اگر فرار کنند همه چیز از دست می رود. بعد حیوانات عالیتري روی صحنه می آیند - گاوهای نر و بزهای کوهی. چهار مار به چهار گوشه می خزند. آن گاه، جماعت رژه می روند و دو کشیشی که مأمور مراسم قربانی اند، خزندهٔ بزرگی را به داخل می آورند و با آن، پیشانی انبوه بیقوارهٔ حیوانی یا تودهٔ حیات را لمس می کنند. فوراً یک سر آدم به صورتی تغییر شکل یافته از آن به وجود می آید. ندایی می گوید: «اینهاست تلاش بودن».

آدم تقریباً می تواند بگوید که این رؤیا با «توصیف» چیزی ادامه پیدا می کند که در حال اتفاق افتادن در فضای مربع است. حیوانات باید به آدمیان تبدیل شوند. «تودهٔ بیقوارهٔ حیات»، باید از طریق تماس جادویی با یک خزنده به صورت سر تغییر یافته دارای فکر روشن بشری درآید. انبوه حیوانی یا تودهٔ حیات نمایانگر تودهٔ ناخود آگاه موروثی است که باید با خود آگاهی

۹۰ - Hades در اساطیر یونانی، خدای دوزخ و جهان مردگان است. این نام به خود

دوزخ نیز اطلاق می شود - م.

متحد شود. این عمل، با استفاده آئینی از یک خزنده، احتمالاً یک مار، انجام می‌گیرد. تصور دگرگونی و احیا به وسیله مار، یک صورت مثالی است که خیلی خوب تجسم یافته است. این همان افعی شفا بخش و معرف رب النوع است (رک: تصاویر ۱۷۸، ۱۷۹). در مورد اسرار سابازیوس^{۹۱}، چنین آمده است: Aureus coluber in sinum demittitur consecratis et eximitur rursus ab inferioribus partibus atque imis (ماری زرین در دهان محرم قرار داده شده از اعضای تحتانی بیرون آورده می‌شود.^{۹۲})

مسیح در میان آفیت‌ها افعی به شمار می‌آمد^{۹۳}. شاید بتوان مهمترین تحول کیفیت نمادین افعی را به نحوی که مستلزم تجدید شخصیت است در یوگای کوندالینی یافت^{۹۴}. بنابراین تجربه چوپان با مار در زرتشت نیچه قاعداً باید بدشگون از

۹۱ - Sabazios یکی از ایزدان اساطیری که یونانیان او را با دیونیزوس، ایزد تاک و شراب یکی می‌دانستند و انجام مراسم مذهبی او همراه با میگساری بود. برخی او را بازئوس، رب الارباب تطبیق می‌دادند، ولی برخی معتقد بودند که زئوس به صورت ماری، با پرسه فونه الهه جهان مردگان و همسر هادس، در آمیخت و سابازیوس به وجود آمد، به همین دلیل، مار از حیوانات مقدس او بود و در اسرار مربوط به او نقش عمده ای داشت. خود او هم به صورت مار در آمد و یکی از کاهنه های خود را باردار ساخت. اهلی کردن گاوهای وحشی را از جمله اعمال او می‌دانستند و خود او را دارای شاخ فرض می‌کردند. یهودیان دو قرن قبل از میلاد مسیح، زئوس سابازیوس را با سابائوئث، خدای لشکرها یکی می‌دانستند - م.

۹۲ - Arnobius, *Adversus gentes*, V, 21 (Migne, P.L., vol. 5, col 1125) در مورد اعمال

مشابه در قرون وسطی رک:

Hammer, Purgstall, *Mémoire sur deux coffrets gnostiques du moyen âge*.

۹۳ - ophites مأخوذ از کلمه یونانی ophis به معنای مار، یکی از گروههای گنوسی از جمله ناسن‌ها که مار را به عنوان مظهر خرد الهی پنهان و دوست آدم و حوا در ترغیب ایشان به خوردن میوه درخت معرفت محترم می‌داشتند - م.

آب درمی آمد (و در نوع خودش فقط همین یکی هم نبود - رک: پیشگویی مرگ بندباز).

«توده ببقواره حیات» فوراً تصورات مربوط به «خمیر» کیمیاگری^{۹۵} را به یاد^{۹۶} می آورد، یعنی توده (massa) یا ماده ببقواره (materia informis) یا بی نظمی (confusa) که تخم حیات الهی را از بدو خلقت دربرداشت. طبق یکی از تفاسیر کتاب مقدس یهود، حضرت آدم عیناً به همین طریق، خلق شد؛ خدا در ساعت اول خاک جمع کرد، در ساعت دوم توده ببقواره ای از آن ساخت، در ساعت سوم دست و پا را ساخت و قس علی هذا^{۹۷} (تصویر ۶۴).

لیکن اگر «توده حیات» باید دگرگون شود، یک گردش دورانی لازم است، و آن یعنی تمرکز منحصر به فرد در مرکز یا محل تغییر خلّاقه. در طول این فرایند، حیوانات آدم را «گاز» می گیرند، به عبارت دیگر ما باید خود را در اختیار انگیزه های حیوانی ناخودآگاه بگذاریم، بی آن که خود را با آنها همسان بدانیم و بی آن که «بگریزیم»، زیرا گریختن از ناخودآگاه باعث می شود که کل این جریان به مقصد نرسد. ما باید سر جای خود بایستیم که در این جا یعنی فرایندی که به علت خویشتن نگری صاحب رؤیا شروع شده است باید با تمام شاخه هایش مورد تجربه او قرار گیرد و بعد او با نهایت قوه ادراک خود با خودآگاهی ارتباط برقرار کند. این امر غالباً به سبب تباین میان زندگی خودآگاه و فرایند ناخودآگاه که فقط در درون روح



نصویر ۶۴ - خلقت آدم از گِل مادهٔ اولیه - Schedel, Das Buch der Chroniken (1493)

قابل تجربه است و در هیچ نقطه‌ای نمی‌تواند سطح مرئی زندگی را لمس کند. مستلزم کششی تقریباً تحمل‌ناپذیر است. اصل زندگی خودآگاه عبارتست از: «*Nihil est in intellectu, quod non prius fuerit in sensu.*» (در ذهن چیزی وجود ندارد که قبلاً در حواس وجود نداشته باشد). لیکن اصل ناخودآگاه، خودمختاری خودروان است که در نمایش تصاویر خود، دنیا را منعکس نمی‌کند بلکه خودش را منعکس می‌کند. گرچه از امکانات تصویری دنیای محسوس استفاده می‌کند تا تصاویر آن را روشن کند. مع هذا داده

حسی، دلیل کافی این امر نیست، بلکه روان مستقلاً آن را انتخاب می‌کند و به کار می‌اندازد و در نتیجه عقلانیت عالم را دائماً به صورتی بسیار پریشان کننده مورد تجاوز قرار می‌دهد. ولی دنیای محسوس هم وقتی به عنوان دلیلی قاطع، دزدانه وارد عمیقترین فرایندهای روانی می‌شود، اثری که بر آنها می‌گذارد همین قدر مخرب است. اگر از طرفی بخواهیم قوه استدلال مورد تجاوز قرار نگیرد و از طرف دیگر بازی خلاق تصاویر بشدت سرکوب نشود، به روش ترکیبی محتاطانه و دورنگری احتیاج داریم که وحدت متضاد ناسازگارها را عملی سازد (تصویر ۶۵)، مثلاً قرینه های کیمیاگری در رویاهای ما.

تمرکز توجه بر مرکز که در این رویا طلب شده بود و نیز اخطار در مورد «گریز»، در کار کیمیاگری قرینه های معلومی دارد. بارها و بارها بر لزوم تمرکز توجه روی کار و تعمق در مورد آن تکیه می‌شود. مع هذا، تمایل به فرار، به عامل، نسبت داده نمی‌شود، بلکه به عنصر متغیر نسبت داده می‌شود. مرکوریوس، فرار و ملقب به سرؤس (خادم) یا کروُس فوجینیوس (گوزن فراری) است. قرع و انبیق باید خوب مهر و موم شود تا چیزی که در آن است نتواند بگریزد. ایرنائوس فیلاِتس^{۹۸} راجع به این خادم می‌گوید: «در هدایت او باید که بسیار اندیشه ناک باشی، چه اگر فرصت یابد ترا بلغزند و به دنیای ناکامی برد»^{۹۹}. هرگز به ذهن این فلاسفه راه نیافت که در تعقیب یک فرافکنی هستند و هر چه بیشتر به عنصر اسناد کنند، از سرچشمه روانی انتظارات خود دورتر می‌شوند. از تفاوت میان موضوع این رویا و موضوعات قرون وسطایی ماقبل آن می‌توانیم پیشرفت روانی را بسنجیم:

۹۸ - [Eirenaeus Philalethes] نویسنده متخلص به «صلحجوی حقیقت دوست» که در

آغاز قرن هفدهم در انگلستان می‌زیست.



تصویر ۶۵ - اتحاد ناسازگارها: وصلت آب و آتش - هریک از چهره‌ها چهار دست دارند تا تواناییهای بسیار مختلف خود را نشان دهند. تقلید از یک نقاشی هندی

حالا کاملاً معلوم است که فرار، خصلت ویژه صاحب رؤیاست، یعنی دیگر بر عنصر ناشناخته منعکس نمی‌شود. بدین ترتیب فرار، به مسأله‌ای اخلاقی تبدیل می‌شود. کیمیاگران این جنبه را آن قدر تشخیص دادند که بر لزوم از خود گذشتگی خاص مذهبی در کارشان تأکید کردند، گرچه نمی‌توان به طور کلی آنها را از این سوءظن مبرا دانست که دعاها و کارهای زاهدانه شان به منظور پدید آوردن یک معجزه نبوده باشد - حتی بعضیها هستند که

می خواهند روح القدس، مونسشان باشد^{۱۰۰}. لیکن اگر بخواهیم نسبت به آنها منصف باشیم نباید این واقعیت را نادیده بگیریم که در آثار آنها بیش از یک مدرک جزئی حاکی از آن است که آنها فهمیده بودند مسأله، مربوط به دگرگونی خود آنهاست. مثلاً ژرار دورن می گوید، «Transmutemini in vivos lapides philosophicos!» (خود را به سنگهای زنده فلسفی تبدیل کنید!).

وقتی خود آگاه و ناخود آگاه به علت مخالفت متقابل خود، از هم جدا شدند، تقریباً دیگر تماسی نیافتند. بنابراین درست در آغاز رویا، باید شرّ مارهایی که عجولانه در جهات مخالف می خزیدند، کنده می شد؛ یعنی برخورد میان خود آگاه و ناخود آگاه یکباره متوقف می شد و ضمیر آگاه ناچار باید به وسیله گردش دورانی، کشش را تحمل می کرد. دایره جادویی که بدین ترتیب دنبال شده است نیز جلوی خروج مجدد ناخود آگاه را خواهد گرفت، زیرا چنین انفجاری مساوی بیماری روانی است. و ما همراه نویسنده کتاب گلستان فلاسفه می توانیم بگوییم، «Nonnulli perierunt in oper nostro» (عده آنها که در کار ما نابود شدند کم نیست). این رویا، نشان می دهد که کار مشکل اندیشیدن در میان تناقضها - شاهکاری که فقط از عهده ذهن برتر برمی آید - موفقیت آمیز بوده است. مارها دیگر نمی گریزند، بلکه در چهار گوشه، مستقر می شوند و فرایند دگرگونی یا یکپارچگی شروع به کار می کند. در این رویا، «تغییر شکل یافتن» و اشراق، یعنی شناخت آگاهانه مرکز، حاصل آمده و یا لافل پیش بینی شده است. این توفیق بالقوه - اگر حاصل آید، یعنی اگر ضمیر آگاه دوباره ارتباط با مرکز را از دست ندهد^{۱۰۱} - به معنای احیای شخصیت خواهد بود. از آنجا که این یک حالت

100 - [Cf. *Mysterium Coniunctionis*, p. 288, n.116. EDITORS.]

۱۰۱ - رک: تعبیر رویای ۱۰ از سلسله رویاهای دوم: «و من که به بازوان و سینه مادرم و

به جوهر او بسته ام جوهرم را حفظ می کنم و می آرامم. (»Tractatus aureus«, ch.IV)



تصویر ۶۶ - رهایی انسان از قدرت اژدها -

«Codex Palatinus Latinus 412 (15th cent.)»

ذهنی است که نمی توان واقعیت آن را به وسیله هیچ معیار خارجی تصدیق کرد، ناچار هرگونه تلاش بیشتری برای توصیف آن ناموفق از آب درخواهد آمد، زیرا تنها کسانی می توانند آن را درک و واقعیتش را تصدیق کنند که آن را تجربه کرده اند. مثلاً «سعادت»، واقعیتی چنان پرارزش است که کسی نیست که آرزوی آن را نداشته باشد ولی حتی یک معیار واقعی وجود ندارد که بی چون و چرا ثابت کند که چنین چیزی الزاماً وجود دارد. در این خصوص هم مثل مهمترین چیزها باید به قضاوت ذهنی پردازیم.

ترتیب مارها در چهار کُنج، حاکی از نظمی در ناخود آگاه است. چنان است که گویی با زمینه طرحی ازلی مواجهیم، نوعی تتراکتیس^{۱۰۲} فیثاغورثی؛ من غالباً عدد چهار را در این مورد دیده ام. شاید این موضوع، رواج جهانی و معنای جادویی تقسیم کردن صلیب یا دایره به چهار قسمت را روشن کند. ظاهراً نکته در موضوع حاضر، تسخیر و تنظیم غرایز حیوانی به منظور دفع خطر فرو افتادن در ناخود آگاهی است. شاید شالوده تجربی صلیب به عنوان چیزی که قدرت تاریکی را درهم می شکند نیز همین باشد (تصویر ۶۶).

در این روایا، ناخود آگاه توانسته محتویات خود را به طور خطرناکی نزدیک فضای خود آگاه بریزد و بدین طریق شدیداً پیشروی کند. ظاهراً صاحب روایا، عمیقاً در تشرینات پیچیده و مرموزی گرفتار شده است و حتماً خاطره ای فراموش نشدنی از این روایا را در زندگی آگاهانه خود حفظ خواهد کرد. تجربه نشان می دهد که این امر، خود آگاه را وادار به کشمکش جدی می کند، زیرا خود آگاه همیشه میل و یا قدرت تلاش خارق العاده فکری و اخلاقی را که لازمه جدی گرفتن تناقض است ندارد. هیچ چیز به اندازه یک

۱۰۲ - tetraktys از نظر فیثاغورث و پیروان او عبارتست از مثلث ۱۰، که از حاصل

جمع ۱، ۲، ۳ و ۴ تشکیل می شود. فیثاغورث، همه امور عالم را حاصل ترکیب اعداد و نسبتهای آنها می دانست و واحد را حقیقت عدد و ده را کاملترین عدد می خواند - م.

واقعیت، مشکوک نیست.

به طوری که یک نظر به تاریخ اندیشه قرون وسطایی نشان می‌دهد، تمامی ذهنیت جدید ما، با مسیحیت قالب‌گیری شده است. (این موضوع ربطی به آن ندارد که ما حقایق مسیحیت را قبول داشته باشیم یا نه.) به همین دلیل، بازسازی میمون در صحن مقدس، بدان نحوی که در روایا آمده است، چنان تکان دهنده است که بیشتر مردم ترجیح می‌دهند خود را در مورد آن به نفهمی بزنند. عده‌ای، اعماق گودال راز دیونیزی را با بی‌اعتنایی نادیده می‌گیرند و از جنبه داروینی روایا به عنوان پناهی در برابر اعتلای عرفانی استقبال می‌کنند. فقط معدودی، تصادم دو دنیا را احساس می‌کنند و درمی‌یابند که موضوع از چه قرار است. با همه این حرفها، روایا به وضوح تمام می‌گویند میمون باید در جایی ظاهر شود که مطابق آداب و رسوم جایگاه خداست. این جانشینی به پلیدی مراسم نماز سیاه [پرستش شیطان] است. در تمثیل گرایی شرق، مربع - که در چین نمایانگر زمین و در هند نمایانگر پادما، یا نیلوفر آبی است - خصلت یونی: زنانگی دارد. به همین ترتیب، ناخودآگاه مردنیز مؤنث است و به واسطه انیما تجسم می‌یابد^{۱۰۳}. ضمناً

۱۰۳ - تصور انیما به صورتی که من آن را تعریف می‌کنم حتماً پدیده جدیدی است، مع هذا یک صورت مثالی است که در جاهای مختلفی با آن مواجه می‌شویم. انیما، به طوری که از نوشته ذیل پیداست، در کیمیاگری هم شناخته شده بوده است:

(«Tractatus aureus» in Bibl. chem. curios. I, p. 417) «Quemadmodum in sole ambulantis corpus continuo sequitur umbra... sic hermaphroditus noster Adamicus, quamvis in forma masculi appareat semper tamen in corpore occultatam Evam sive foeminam suam secum circumfert»

(همان‌طور که سایه کسی که در آفتاب راه می‌رود دائماً پیکر او را دنبال می‌کند، آدم نرّماده ما، گرچه در قالبی نرینه ظاهر می‌شود همواره حوا یا زن خود را که در جسمش پنهان است با خود حمل می‌کند.)

نمایانگر کنش «پست تر»^{۱۰۴} و به همین دلیل اغلب دارای خصلتی سایه وار است، در واقع گاهی نمایانگر نقش شرّ است. علی القاعده، او نفر چهارم است (رک: رویاهای ۱۰، ۱۱، ۱۵). او بطن تاریک و ترسناک مادری^{۱۰۵} است که اصولاً طبیعتی دو گونه دارد. خدای مسیحیت یک تن در سه تن است. بدون تردید در نمایش آسمانی، نفر چهارم شیطان است. به زبان ملایتر روانشناسی، او همان کنش پست تر است. در ارزیابی اخلاقی، او گناه آدمی است، کنشی متعلق به انسان و احتمالاً مردانه. از آنجا که تعبیر کردن روح القدس به حکمت (سوفیا)^{۱۰۶}، ارتداد محسوب می شد، عنصر زنانه در خدا، خیلی مبهم باقی ماند. به همین دلیل در نمایش مابعدالطبیعی مسیحیت، «پیش پرده در بهشت»، همه بازیگران مردند؛ و این نکته مشترک مسیحیت با خیلی از رازهای دوران باستان است. لیکن بدیهی است که عنصر زنانه نیز باید در جایی وجود داشته باشد. و احتمالاً باید آن را در ظلمات یافت و به هر تقدیر این همان جایی است که به نظر فلاسفه قدیم چین محل این عنصر بود و آن یعنی یین^{۱۰۷}. با آن که زن و مرد متحد می شوند، نمایانگر ازداد ناسازگاری اند که وقتی فعال شوند به دشمنانی مهلک تبدیل می گردند. این جفت مخالف ازلی، نمایانگر تمام جفتهای مخالف قابل تصورند: گرم و سرد، روشنایی و تاریکی، شمال و جنوب، خشک و تر، خوب و بد، خود آگاه و ناخود آگاه. در روانشناسی کنشها، دو کنش خود آگاه، و بدین سبب مردانه،

104 – Cf. Jung, *Psychological Types*, Def. 30.

105 – maternal

۱۰۶ - حکمت دارای خصلت زنانه است - م.

107 – «Tractatus aureus», *Ars Chemica*, p.12: «Verum masculus est coelum

foeminae et foemina terra masculi»

(نر، آسمان ماده است و ماده، زمین نر است).

وجود دارد، کنش تمایز یافته و کنش کمکی آن که در رویاها، مثلاً توسط پدر و پسر، تجلی می‌یابد، در حالی که کنشهای ناخودآگاه به صورت مادر و دختر متجلی می‌شوند. از آنجا که کشمکش میان دو کنش کمکی، واقعاً شدت کشمکش میان کنش تمایز یافته و کنش پست تر را ندارد، برای کنش سوم - یعنی کنش کمکی ناخودآگاه - امکان دارد که به خودآگاهی برسد. و به همین دلیل مردانه شود. مع هذا این کنش، آثاری از آلودگی خود به کنش پست تر را همراه می‌آورد و به همین سبب به صورت نوعی ارتباط با تاریکی و ناخودآگاه عمل می‌کند. به خاطر هماهنگی با این واقعیت روانی بود که می‌بایست روح القدس را به طور کفرآمیزی به حکمت (سوفیا) تعبیر کرد، زیرا روح القدس واسطه متولد شدن در جسم شد و بدین ترتیب به الوهیت امکان داد تا در ظلمت جهان بدرخشد. بدون تردید همین آمیزش موجب شد که روح القدس دارای خصلت زنانه فرض شود، چه مریم، خاک تیره و تار مزرعه بود - که ترتولیان چنین خواندش، «illa terra virgo nondum pluviis irrigata» (آن زمین بکری که هنوز باران آبیاری اش نکرده است)^{۱۰۸}.

کنش چهارم، به ناخودآگاه آلوده است و وقتی خودآگاه می‌شود، کل ناخودآگاه را همراه خود می‌آورد. از این رو ما باید با ناخودآگاه کنار بیایم و بکوشیم تا ترکیبی از اضداد را به وجود آوریم^{۱۰۹}. در بدو امر کشمکش

108 - *Adversus Judaeos*, 13 (Migne, P.L., vol. 2, col 655).

۱۰۹ - کیمیاگری این ترکیب را یکی از مهمترین کارهای خود به حساب

می‌آورد. *Turba Philosophorum* (روسکا، صفحه ۲۶ چنین می‌گوید:

«Coniungite ergo masculinum servi rubei filium suae odoriferae uxori et iuncti artem gignunt»

(پس پسر نرینه برده سرخ را به همسر شیرین رایحه او پیوند ده و آنها پیوسته به هم

شدیدی از آن گونه پیش می آید که هر آدم عاقلی وقتی باید مقدار زیادی خرافات مهمل را فرو بلعد گرفتار آن می شود: همه چیز در وجود او شورش می کند، و او مذبحخانه در مقابل چیزی از خودش دفاع می کند که به نظرش بی اندازه مهمل است. این موقعیت، روئای ذیل را تبیین می کند.

۱۹ - روئیا:

جنگی وحشیانه میان دو قوم.

این روئیا کشمکش را ترسیم می کند. ضمیر آگاه از موقعیت خود دفاع می کند و می کوشد ناخودآگاه را سرکوب کند. اولین نتیجه آن بیرون راندن کنش چهارم است، ولی از آنجا که این کنش به کنش سوم آلوده است خطر آن می رود که کنش سوم هم محو شود. پس همه چیز باید به وضعی باز گردد که وضع فعلی از آن ناشی شده است. یعنی وقتی که دو کنش، خودآگاه، و دو کنش دیگر، ناخودآگاه بود.

۲۰ - روئیا:

دو پسر در غاری هستند. پسر سوم به گونه ای در غار می افتد که گویی از راه یک لوله افتاده است. غار، تاریکی و انزوای ناخودآگاه را نشان می دهد. دو پسر با دو کنش ناخودآگاه تطبیق می کنند. از لحاظ نظری، سومین، باید کنش کمکی باشد که نشان می دهد ضمیر آگاه کاملاً در کنش تمایز یافته جذب شده

→

«هنر» را خواهند آفرید). این ترکیب اعداد غالباً به صورت زنای خواهر و برادر نمایانده می شد و بی شک نسخه آن به «Visio Arislei», Art. aurif., I. بر می گردد، جایی که آمیزش ثابرتیوس (کبریت) وینا (بیضاء) یعنی فرزندان مارینوس شهریار توصیف شده است. (رک: صفحه ۴۴۸ به بعد).

است. اکنون اعداد فرد، در حالتی کاملاً به نفع ناخودآگاه، وضعیت یک به سه را دارند. بنابراین شاید بتوانیم منتظر پیشرفت جدید ناخودآگاه و بازگشتش به موقعیت قبلی باشیم. پسران کنایه از نقش کوتوله اند (تصویر ۶۹) که بعداً راجع به آن بیشتر خواهیم گفت.

۲۱ - رؤیا:

یک گوی شفاف بزرگ که حاوی گویهای متعدد کوچک است. گیاهی سبز بر بالای آن در حال رویدن است. گوی، یک کل است که تمام محتویات خود را دربر دارد؛ زندگی که در اثر کشمکشی بیهوده دچار رکود شده بود، دوباره امکان پذیر می شود. در یوگای کوندالینی، «بطن سبز» نامی است برای ایشوارا (شیوا) که از شرایط پنهان خود سر برمی آورد.



تصویر ۶۷ - تصویر تریمورتی، مثلث نمایانگر گرایش جهان به همگرا شدن به سمت نقطه اتحاد است. لاک پشت، ویشنو را متجلی می کند و نیلوفر آبی که بین دو شعله بر جمجمه رویده است شیوا را. خورشید تابان برهما زمینه تصویر را تشکیل می دهد. کل این تصویر با کار کیمیاگرانه تطبیق می کند. لاک پشت نمایانگر توده ببقواره است، جمجمه نشانگر آوند دگرگونی و گل مظهر «خویشتن» - تقلید از روی یک نقاشی هندی.

۲۲ - رؤیا:

صاحب رؤیا در یک هتل آمریکایی است. او با آسانسور تا حوالی طبقه سوم یا چهارم می رود. در این جا باید همراه با عده زیادی از مردم منتظر شود. دوستی (شخصی واقعی) نیز در آن جاست و می گوید صاحب رؤیا نباید زن تیسره ناشناس را در آن پایین این قدر منتظر می گذاشت چون او (صاحب رؤیا) مسؤولیت وی را به عهده گرفته است. بعد این دوست یادداشت مهر و موم نشده ای را که برای زن ناشناس است به او می دهد، این یادداشت بدین قرار است: «رستگاری با نپذیرفتن همکاری یا گریختن حاصل نمی شود، با بی ارادگی نیز به دست نمی آید، رستگاری، از تسلیم کامل، و در صورتی کسب می شود که دیدگان انسان همواره متوجه مرکز باشد». در حاشیه یادداشت، طرح یک چرخ یا تاج گل با هشت پر وجود دارد. بعد پسرک آسانسورچی ظاهر می شود و می گوید اطاق صاحب رؤیا در طبقه هشتم است. او با آسانسور بالا می رود و این بار به طبقه هفتم یا هشتم. مرد ناشناس سرخ مویی که در آن جا ایستاده است دوستانه به او سلام می کند. بعد صحنه عوض می شود. می گویند در سوئیس انقلاب شده است و نیروی نظامی برای «خفه کردن کامل چپها» تبلیغ می کند. اعتراض مبنی بر آن که چپها به هر حال به حد کفایت ضعیفند با این پاسخ مواجه می شود که درست به همین دلیل است که باید کاملاً خفه شوند. بعد سربازانی در یونیفرمهای قدیمی ظاهر می شوند، همه شکل مرد موسر خند. تفنگهای خود را سنبه می زنند و آماده شلیک به مرکز می شوند. اما بالاخره شلیک نمی کنند و ظاهراً می روند. صاحب رؤیا وحشتزده بیدار می شود.

تمایل به برقراری مجدد مرحله تمامیت - که در رویای مذکور آمده است - بار دیگر در برابر خود آگاهی با جهتگیری کاملاً متفاوت قرار می گیرد. بنابراین مقتضی است که رؤیا زمینه ای آمریکایی داشته باشد. آسانسور بالا می رود، درست و مرتب مثل وقتی که چیزی از «نیمه» خود آگاه «بالا» می آید. چیزی که بالا می آید محتوای ناخود آگاه است، مثلاً ماندالا

که عدد چهار آن را مشخص می‌سازد (رک: تصاویر ۵۵ و ۵۶). بنابراین آسانسور باید به طبقه چهارم برود، لیکن چون کنش چهارم حرام (تابو) است، آسانسور فقط «نزدیک طبقه سوم یا چهارم» می‌رود. و این امر نه تنها در مورد صاحب رويا بلکه برای عده زیادی که باید مثل او صبر کنند تا کنش چهارم قابل قبول شود نیز اتفاق می‌افتد. آن‌گاه رفیق شفیقی او را متوجه این واقعیت می‌کند که نمی‌بایست زن تیره، یعنی انیما را که نمایانگر کنش حرام است «پایین» یعنی در ناخودآگاه منتظر نگاه می‌داشت، و درست به همین دلیل است که خود صاحب رويا نیز مجبور شده همراه سایرین در طبقه بالا منتظر بماند. در واقع این مسأله ای فقط فردی نیست، بلکه مسأله ای است جمعی، زیرا تحرک ناخودآگاه که در دوران اخیر این قدر آشکار شده است، همان طور که شیلر، پیش‌بینی کرده بود، مسائلی را به وجود آورد که قرن نوزدهم حتی خواب آن را هم نمی‌دید. نیچه در زرتشت خود تصمیم گرفت «مار» و «زشت‌ترین مرد» را طرد کند و بدین ترتیب خود را به نحوی چنان قهرمانانه در اسارت ناخودآگاه قرار داد که منطقاً به سقوطی می‌انجامید که در همان کتاب پیشگویی شده بود.

اندروزی که در یادداشت آمده آن قدر که باید عمیق است و واقعاً چیزی وجود ندارد که بر آن بیفزاییم. پس از آن که این اندرز کمابیش مورد قبول صاحب رويا قرار می‌گیرد، از سر گرفتن صعود ممکن می‌شود. باید بپذیریم که مسأله کنش چهارم، لااقل بطور کلی مورد قبول قرار گرفته است، چون حالا دیگر صاحب رويا به طبقه هفتم یا هشتم می‌رسد و این بدان معناست که کنش چهارم، از طریق یک چهارم تجلی نمی‌یابد بلکه از طریق یک هشتم متجلی می‌شود و ظاهراً نیمی از آن کاسته شده است.

عجب آن که به نظر می‌رسد این تردید قبل از برداشتن گام آخر در فصل دوم فاوست نیز نقشی دارد، در صحنه کابیری^{۱۱} که، «حوریان تابان

۱۱۰ - کابیرها و کابیردها خدایان واله‌های مرموزی بودند که به قولی از پیوند

دریایی» از روی آب می آیند ۱۱۱:

نریدها ۱۱۲ و تریئونها ۱۱۳: می رانیم، سوار بر آبها
تا شما را جشنی خوش ارمغان شود
در غول پیکر زره کلوئه ۱۱۴
قالبی سخت، می درخشد،
ایزدانند ایشان که می آوریم
درودشان گوئید ای والا سرایندگان.

→

هفائستوس (خدای آتش، فرزند زئوس و هرا) با کابو دختر پرونه پدید آمدند. برخی، عده کابیرها را سه و خواهرانشان را نیز سه تن، برخی، هفت تن و برخی چهار تن دانسته اند و آنها را با دیمتر، پرسفونه، هادس و هرمس یکی دانسته اند. کابیرها خدایانی بودند که فقط معدودی از مومنان از اسرار وجود و تعالیم ایشان آگاهی داشتند. می گفتند که ایشان هنگام تولد زئوس در خدمت رئا (مادر زئوس، پوزیدون، دیمتر، هرا و هادس) بوده اند و از اینرو خدمتگزار ربه النوع رئا به حساب می آمدند. کابیر، نام عارفانه ای بود که توسط آن خدایانی را به یاری می خواندند که نام بردنشان عاقبت شومی داشت بهمین دلیل ایشان را «بزرگ ایزدان» می نامیدند. برخی، ایشان را از خدایان دریا نوردی و از همکاران توآمان دیوسکوری به حساب می آوردند - م.

۱۱۱ - ابر مبنای ترجمه فیلیپ وین از (فاوست پرده دوم صفحه ۱۵۴ به بعد). با

تغییرهایی جزئی که لازمه تطبیق ترجمه با تفسیر یونگ بود - مترجم انگلیسی A.

۱۱۲ - Nereids - پریان دریایی اساطیر یونان که نیمی از بدنشان ماهی بود - م.

۱۱۳ - Tritons - مردان دریایی که دمی مانند دم دلفین داشتند - م.

۱۱۴ - Chelone - لاک پشت. دختر جوانی که در خانه ای کنار رودی زندگی می کرد و

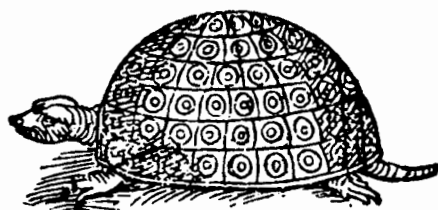
چون به دعوت هرمس که همه خدایان و آدمیان را به جشن ازدواج زئوس و هرا خوانده بود پاسخ مثبت نداد، هرمس او را به دریا افکند و او به صورت لاک پشتی در آمد که قدرت جدا شدن از خانه خود را نداشت - م.

سیرنها^{۱۱۵}:

به بالا خُرد ، به نیرو سترگ
ایزدان جاودانه شریف
کشتی شکستگان و خیزابها

نریده‌ها و تریتونها:

می آوریم کابیری کبیر را
تا جشنمان بازار مکارهٔ دوستانه ای باشد:
جایی که نیروی مقدس ایشان حکم راند
خشم نپتون^{۱۱۶} فرو نشیند.



تصویر ۶۸ - لاک پشت: وسیله ای کیمیاگرانه. Porta, De distillationibus (1609)

یک « قالب سخت » توسط حوریان دریایی (رک: تصاویر ۸ ، ۹ ، ۱۰) که چنان که می دانیم معرف دریا و امواج ناخودآگاهند ، آورده می شود. کلمهٔ « سخت » ، اشکال معماری یا هندسی را به یادمان می آورد که بدون هیچ گونه پیرایش عاطفی (مبنی بر

۱۱۵ - Sirens سه خواهرانی که نیمی زن و نیمی پرنده بودند و با آوای سحرانگیز خود دریانوردان را گمراه می کردند - م.

۱۱۶ - Neptune خدای اساطیر رومی که همان پوزئیدون یونانی و خدای دریاها و آبهاست - م.



نصویر ۶۹ - تلسفوروس یکی از کابیری ها، نزدیکان اسکولاپیوس (الف) پیکر برنزی از سرزمین گال روم (ب) مجسمه مرمر از اطیش

احساس) عقیده ای مشخص را روشن می کند. از لاک^{۱۱۷} لاک پستی که مثل مار خونسرد و ابتدایی معرف طرف غربی ناخودآگاه است جرقه بر می خیزد (تصویر ۶۸). این «تصویر» کما بیش با کوتوله ایزدان نادیده و خالق یکی است (تصویر ۶۹)، آدمکهای باشلق دار ردپوش که در کیستای تاریک مخفی نگاه داشته شده اند. اما در عین حال به صورت پیکره های کوچک یک وجبی در ساحل دریا ظاهر می شوند و در آنجا به صورت خویشاوندان ناخودآگاه از دریانوری محافظت می کنند، یعنی از رفتن به تاریکی و عدم یقین. آنها در هیات داکتیل ها^{۱۱۸} نیز

۱۱۷ - testudo (لاک پشت) وسیله ای کیمیاگرانه است، کاسه ای کم عمق که سر

ظرف طبخ را روی آتش می پوشانید. رک: 40 p. Solis e puteo emergentis.

۱۱۸ - Dactyles به معنای انگشتان، الهه هانی را گویند که مادرشان (به قولی رنا)، هنگام بدنیا آوردن آنها پنجه در خاک فشرد و اثر انگشتانش بر جای ماند و نام ایشان بدین دلیل است. به روایتی دیگر وجه تسمیه آنها به دلیل مهارتشان در کارهای دستی بخصوص کار با فلزات بود. ابداع و انتشار اسرار و پی بردن به علل امراض از کارهای ایشان است - م.

خدایان اختراعند، ظاهراً مثل قوای محرکه ناخود آگاه کوچک و بی اهمیتند ولی دارای همان قدرت زیادند. (الگبر یعنی «بزرگ، قادر».)

نریدها و تربیتونها:

سه تن آمدند به آنجا که رهنمون شدیم،
لیکن چهارمین سربر تافت؛
چنین گفت او که غیب بین راستگوست،
اوست که برای فرد می اندیشد و برای جمع نیز.

سیرنها:

یک ایزد شاید بازی شمارد
به مسخره گرفتن یک ایزد را
حرمت نهید آن فیض را که عطا کند،
و بترسید از مهابتشان.

این که چهارمین باید متفکر باشد زاییده سرشت احساساتی گوته است. اگر اصل عالی، «احساس همه چیز است» باشد، آنگاه تفکر باید نقشی ناخوشایند بازی کند و غرق شود! پرده اول فاوست، این تحول را ترسیم می‌کند. از آنجایی که گونه بصورت الگوی خودش عمل کرد، تفکر به صورت چهارمین کنش (حرام) درآمد. این کنش به سبب آلودگیش به ناخود آگاه صورت مسخره کبیری را بخود گرفت، چون کبیرها به عنوان کوتوله، ایزدان زیرزمین و بهمین دلیل بیقواره اند. («من آنها را غرایب شکم کوزه ای از گِل معمولی می خوانم».) از این رو آنها بطوری مسخره در برابر خدایان آسمانی قرار می‌گیرند و آنها را مسخره می‌کنند (رک: میمون خدا). نریدها و تربیتون ها آواز می‌خوانند:

آری، باید هفت تن باشند.
پس کجا هستند آن دیگر سه تن؟

سیرنها:

نریدها و تریئونها:

نمی دانیم و آن به که
مطلوب خویش را در المپ جوئید
شاید که هشتمین نیز در آنجا باشد،
گرچه کسی در اندیشه او نبوده است.
از سر مرحمت این همه به ما میل می کنند،
[اما که] هنوز کامل نگشته ایم،
گرچه از گوهر ایشانیم.
موجودات برتر از قیاس،
آرزومند، ناگفتنی
اسیر رنج گرسنه ای که چشم می دارد سهم خویش را
از سفره ای دست نیافتنی

در این جا ما پی می بریم که ایشان «واقعاً» هفت تنند، لیکن در مورد هشتمین هم همان مشکلی وجود دارد که قبلاً در مورد چهارمین وجود داشت. بهمین ترتیب بر خلاف تأکیدی که قبلاً در مورد تبار پست آنها در تاریکی شد، اکنون بنظر می رسد که کبیری ها را واقعاً باید بر فراز المپ یافت، زیرا جاودانه از نشیب به فراز می کوشند و از این رو همیشه باید آنها را هم در بالا یافت و هم در پائین. «تصویر سخت»، حتماً محتوائی است ناخود آگاه که به سمت نور تلاش می کند. این همان چیزی است و خودش نیز همان را می جوید که من در جای دیگر آنها «گنج صعب الوصول» خواندم^{۱۱۹} این فرض فوراً تأیید می شود:

سیرنها:

شهرت در غبار روزگاران کهن گم شد
شرف در مردمان باستان پژمرد
گرچه زرینه پشم از آن ایشانست

کابیری از آن شماست.

پشم زرین مقصد غایی، آرگوست^{۱۲۰}، مطلوب خطرناکی که یکی از نظایر متعدد طلب کردن دست نیافتنی است. تالس، در خصوص آن این اشاره عاقلانه را دارد:

این است آن چیزی که فی الواقع آدمیزاده آن را بر زمین جستجو کند:

فقط این زنگار است که سکه را بها بخشد!

ناخودآگاه، همیشه مگس داخل مرهم است، اسکلِت داخل قفسه کمال است، دروغ دردناکی است که همه اظهارات آرمان گرایانه را دربر می گیرد، زمینی بودن است که به سرشت بشری ما می چسبد و به طوری غم انگیز روشنایی بلورینی را که آرزو داریم، تیره و تار می کند. از دیدگاه کیمیاگرانه، زنگار، مثل زنگ، بیماری فلز است، لیکن در عین حال این خوره، همان ماده اولیه حقیقی (vera prima materia) است، شالوده پدید آوردن طلای فلسفی، کتاب گلستان فلاسفه می گوید:

طلای ما طلای معمولی نیست، لیکن تو در طلب سبزی برآمدی [viriditas احتمالاً زنگار]. پنداشتی مفرغ، جسمی است خوره دار، زیرا که سبزی بر آن است. پس تو را گویم آنچه در مفرغ به کمال است، همانا فقط سبزی است، زیرا آن سبزی، راه راستی

۱۲۰ - Golden Fleece، در اساطیر یونان، پوست زرین قوچ بالدار است که وقف آرس

خدای جنگ بود و دست یافتن به آن محال می نمود. ژازون پهلوان به دستور پلیاس، غاصب سلطنت و عم خویش، و به امید باز پس گرفتن حکومت خود، از آرگوس پسر فریکسوس خواست تا جهت عبور از دریا و رسیدن به پشم زرین برایش وسیله ای بسازد. آرگوس، کشتی آرگو را ساخت و ژازون با آرگونوتها (همراهان خود که عده ای از پهلوانان بودند)، به راه افتاد و پس از ماجراهای عجیب «پشم زرین» را به چنگ آورد - م.

است که استاد ما آن را به طلای حقیقی ما بدل کرده است.^{۱۲۱}
 اشاره دوپهلوی تالس در این خصوص که فقط زنگار است که ارزش واقعی سکه را به آن می دهد، نوعی طنز کیمیاگرانه است که در باطن فقط می گوید نور بدون سایه، و تمامیت روانی، بدون نقص وجود ندارد. زندگی برای آن که خود را کامل کند، طالب کمال نیست بلکه طالب تکمیل شدن است و بدین جهت «خار درون گوشت» در واقع همان رنج ناشی از عیب است که بدون آن نه پیشرفتی حاصل می شود و نه صعودی.
 مسأله سه و چهار و هفت و هشت که گونه در این جا مطرح کرده است در کیمیاگری معمایی بزرگ بوده و از لحاظ تاریخی به متونی باز می گردد منسوب به کریستیانوس^{۱۲۲} در رساله تولید «آب اساطیری» چنین آمده است: «پس غیبگوی عبرانی بی وقفه فریاد کرد: یک، دو شود؛ دو، سه شود و از سومین، یک، به صورت چهارمین حاصل آید». ^{۱۲۳} در آثار کیمیاگری، این غیبگو همان ماریای غیبگو^{۱۲۴} (تصویر ۷۰) فرض شده، و ضمناً او را زن یهود، خواهر موسی، یا مصری نیز خوانده اند و غیر محتمل نیست که با ماریای روایات گنوسی نیز ربط داشته

۱۲۱ - Art. aurif, II, p.220. نقل قولی از سینیور: «viriditas» (زنگار) گهگاه azoth نامیده شده که یکی از نظایر متعدد سنگ است.

۱۲۲ - طبق گفته Berthelot (Origines de l'alchimie, p. 100) نویسنده ناشناسی که کریستیانوس خوانده می شود معاصر استفانوس اسکندرانی بوده و باید در حدود اوایل قرن هفتم زندگی کرده باشد.

۱۲۳ - Berthelot, Alchimistes grecs VI, V,6. «κρυψάει» (فریاد) کما بیش حیوانی به شرایطی وجد انگیز اشاره می کند.

۱۲۴ - رساله‌ای (اصلاً عربی؟) تحت عنوان «Practica Mariae Prophetissae in artem alchemicam» Art. aurif. I, pp.319ff منسوب به اوست.



تصویر ۷۰ - ماریای غیبگو - زمینه تصویر نمایانگر پیوند (coniunctio) برین و فرودین

است - Maier, *Symbola aureae mensae* (1617)

باشد. اپیفانیوس، وجود نوشته‌هایی از این ماریا را شهادت می‌دهد، مثلاً «Interrogationes parvae» و «Interrogationes magnae» را که می‌گویند منظری را توصیف می‌کند که چگونه مسیح بر فراز کوه، زنی را از پهلوی خود بیرون آورد و چگونه خود را با این زن درآمیخت^{۱۲۵}. احتمالاً تصادفی نیست که

۱۲۵ - XXVI Panarium، مربوط به روابط احتمالی دیگرست با ماریامنه و مریم

مجدلیه Pistis Sophia، رک: Schmidt, «Gnostische», pp. 113f., Leisegang, Die Gnosis,

Schriften», pp 596ff [on panarium, cf. Aion, pars. 314ff.

رساله ماریا (رک: پانوش ۱۲۳) به صورت گفتگویی با آروس فیلسوف^{۱۲۶}، در اطراف ازدواج کیمیاگرانه (*matrimonium alchymicum*) دور می زند و حاصل آن ضرب المثلی است که بعداً اغلب تکرار می شود: «در وصلت واقعی، صمغ با صمغ می آمیزد».^{۱۲۷} این صمغ، اصلاً «صمغ عربی» بوده و به علت خاصیت چسبندگی خود، در این جا به صورت نام اسرارآمیزی برای عنصر دگرگون شونده به کار رفته است. بدین سبب خونراث^{۱۲۸} می گوید، صمغ «سرخ»، «صمغ خردمند است» و این نامی است مترادف عنصر متغیر. مفسری دیگر این عنصر را به عنوان نیروی حیات (*vis animans*) به «چسب دنیا» (*glutinum mundi*) که واسطه میان ذهن و جسم و اتحاد آنهاست تشبیه می کند.^{۱۲۹}

رساله قدیمی «*Consilium coniugii*» می گوید، «انسان فلسفی» شامل «چهار طبیعت سنگ است». سه طبیعت از این چهار طبیعت زمینی است و یا در زمین وجود دارد، لیکن، طبیعت چهارم، آب سنگ است؛ یعنی طلای چسبناک که صمغ سرخ خوانده می شود و سه طبیعت زمینی از آن رنگ گرفته است. در این جا پی می بریم که صمغ، خصلت حیاتی چهارم است: دوگانه است یعنی مذکر و مؤنث و در عین حال یکی است و فقط آکوا مرکوریالیس است. پس اتحاد این دو، نوعی «خودباروری» است. خصلت

Aros = Horos. «*Ἰσις προφήτης τῷ υἱῷ αὐτῆς*» Berthelot, *Alchimistes grecs*, - ۱۲۶

I, Xiii) شاید نسخه قدیمی تر گفتگوی ماریا باشد - به آسانی امکان داشت که ایزیس و ماریا با هم اشتباه شوند.

127 - «*Matrimonifica gummi cum gummi vero matrimonio.*» Art. aurif., I, p. 320.

128 - Von hylealischen, Chaos pp. 239f.

129 - «*Aphorismi Basiliani.*» Theatr. chem., IV, p. 368

130 - *Ars chemica*, pp. 247, 255.

ویژه‌ای که همیشه به اژدهای مرکوری^{۱۳۱} منسوب می‌شود. از این اشارات به آسانی می‌توان دید که انسان فلسفی کیست: او آدم نرمانده نخستین یا همان انسان نخستین مکتب گنوسی است^{۱۳۲} (رک: تصاویر ۵۸، ۷۴، ۱۰۶، ۱۷۱) که معادل او در هند، همان پوروشا^{۱۳۳} است. «بری هادارانیاکا اوپنیشاد»، درباره او می‌گوید: «او به اندازه زن و مردی بود که یکدیگر را در آغوش گرفته باشند». او، خود، [آتمان]، را دوپاره کرد و بدین ترتیب زن و شوهر پدید آمدند. او خود را با زن یگانه کرد و آدمیان پیدا شدند و قس علی‌هذا^{۱۳۴}، منشأ مشترک این عقاید، در تصور ابتدایی از دوگانگی جنسیت آدم نخستین نهفته است.

اگر به متن «Consilium coniugii» باز گردیم، خصلت چهارم، درست به عقیده به آدم نخستین می‌رسد که معرف تمامیت آدمی است، یعنی وجودی

۱۳۱ - Arnaldus de Villanova در کتاب IV, p. «Carmen» Theatr. chem.

(614 خلاصه رساله ماریا را در شعر زیر بدقت آورده است:

«Maria, mira sonat breviter, quod talia tonat. Gummis cum binis fugitivum figit

in imis.....Filia plutonis consortia iungit amoris. Gaudet in assata sata per tria sociata.»

(ماریا، شگفتیهای موجز را برون ریزد زیرا چنین است آن چیزها که چون رعد می‌غرند. او آنچه را که به عمق می‌رود به صمغ نیرومند دوگانه تثبیت کند. این دختر پلوتو، امیال عاشقانه را یگانه کند.

۱۳۲ - رک: اشارات من راجع به Paracelsus as a Spiritual «Adech» Paracelsus

Phenomenon, pars. 168, 203ff.

۱۳۳ - purusha، در مذاهب هندویی، روح و اصل فاعل و مذکر صور عالم است که جوهر اولیه را در پراکریتی اصل منفعل و مؤنث و بطن آفرینش تلقیح می‌کند و بدین ترتیب سه جوهر یا صفت متشکله یعنی سه گونا، از پراکریتی پدید می‌آیند - م.

یکنا که قبل از آدمی وجود داشت و در عین حال نمایانگر مقصد آدمی است. این یک، به عنوان چهارمین، به سه می پیوندد و بدین ترتیب ترکیب چهار را در یک واحد به وجود می آورد^{۱۳۵}. ظاهراً ما، در مورد هفت و هشت نیز با چیزی مشابه سروکار داریم، گرچه این موضوع در نوشته ها بمراتب کمتر دیده می شود. مع هذا می توان این موضوع را در «Ein ander Erklärung der gantzen Astronomie»^{۱۳۶} پاراسلسوس که گوته بدان دسترسی داشته است یافت. «یک، مقتدر است، شش تابعد، هشتمین نیز مقتدر است» - و کمابیش از اولی مقتدرتر است. یک، پادشاه است، شش، خُدام او و پسر او هستند. پس در این جا ما شائل پادشاه و شش سیاره او یا آدمکهای فلزی او را به صورتی داریم که در Pretiosa margarita novella نوشته پطروس بونوس (نسخه لاسینیوس، ۱۵۴۶) ^{۱۳۷} (تصویر ۷۱) ترسیم شده است. در واقع در این متن، از هشتمین اثری نیست و ظاهراً خود پاراسلسوس آن را ابداع کرده است. لیکن چون هشتمین «مقتدرتر» از نخستین است، احتمالاً تاج به او ارزانی می شود.

۱۳۵ - قاعده ای دیگر در، «Theatr. Distinction XIV of the «Allegoriae Sapientum»

chem., V,p.86): «Unum et est duo, et duo et sunt tria, et tria et sunt quatuor, et quatuor et sunt tria, et tria et sunt duo, et duo et sunt unum»

(یک، و این دو است و دو، و این سه است، و سه، و این چهار است، و چهار و این سه است. و سه، و این دو است، و دو، و این یک است). ظاهراً این نمایانگر تریبیم (tetrameria) یک و ترکیب چهار در یک است.

136 - In Sudhoff/ Matthiessen, XII.

۱۳۷ - Folio. سیماب (aqua mercurialis) در اینجا به عنوان مایه شفاف و روشن باکوس مشخص می شود. شهریار و پسرش حین عمل متحد می شوند، بنابراین در خاتمه، شهریار احیا شده با هفت خادم خود باقی می ماند. سناریوس (ششمین) فقط در کیمیاگری متاخر نقش کوچکی دارد.



نصویر ۷۱ - شانول پادشاه و شش سیاره فرزند او (۱۵۴۶) *Bonus Pretiosa margarita novella*

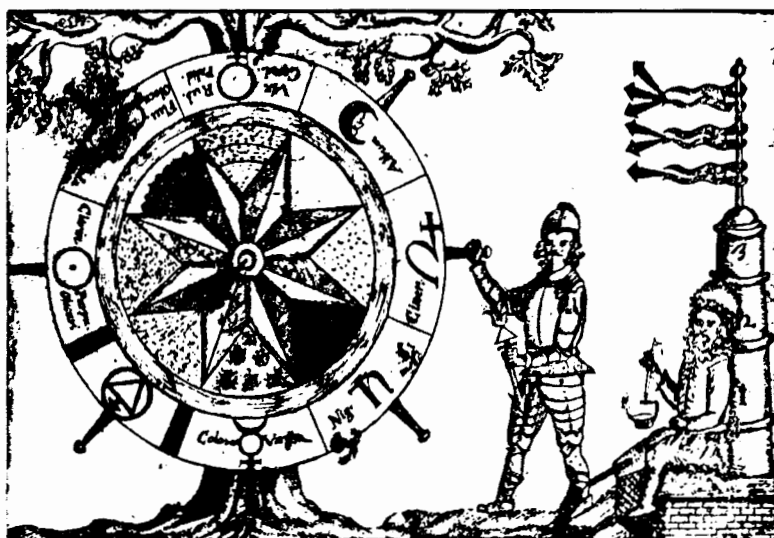
در پرده دوم فاوست، هشتمین که بر قله المپ جای دارد اشاره مستقیمی است به متن پاراسلسی در آن حدی که این متن، «ستاره شناسی المپ» یعنی ساختار اجرام سماوی^{۱۳۸} (*Corpus astrale*) را توصیف می‌کند.

حال به روئای خود باز می‌گردیم و در نقطه حیاتی - طبقه هفتم یا هشتم - مرد موسرخ، نظیر «مرد ریش نوک تیز» و بدین ترتیب نظیر مفیستوی زیرک را می‌یابیم که صحنه را به طوری اعجاز آمیز تغییر می‌دهد، زیرا به چیزی علاقه مند است که خود فاوست هرگز آن را ندیده است: «قالب سخت» که نمایانگر گنج عالی، «خویشتن جاوید» است^{۱۳۹}. او خود را به سربازان تبدیل

138 - Paracelsus, Opera, ed. Huser, I, p. 503.

۱۳۹ - ملایک پس از فریب دادن شیطان، «پاره جاوید» فاوست را به بهشت می‌برند.

رک: همین قسمت. این موضوع در نسخه اصلی، «کمال فاوست» است.



تصویر ۷۲ - مرکوریوس چرخ هشت پره را که نمایانگر فرآیند است می چرخاند. او با یک دست telum passionis را نگاه داشته است - Speculum veritatis (Ms, 17th cent)

می کند، یعنی به نمایندگان هم شکلی، عقیده جمعی، که طبعاً بشدت، مخالف تحمل کردن هر چیز «نامناسب» است. برای عقیده جمعی، عدد سه و هفت، مقدسند، لیکن چهار و هشت خود شیطانند، چیزی پست - «گیل عادی» - که در داوری عبوسانه شخص مذهبی، حق وجود ندارد. «چیپها» باید «کاملاً خفه شوند»، یعنی ناخود آگاه و تمام چیزهای «شومی» که حاصل آن است. بی شک این عقیده ای است منسوخ که از روشهای منسوخ استفاده می کند، لیکن حتی تفنگهای سر پُر هم می توانند به هدف بزنند. به دلایلی نامعلوم یعنی دلایلی که در روایا بیان نشده است، حمله کشنده به مرکز متوقف می شود - یعنی به جایی که طبق پند یادداشت موجود در روایا «چشم آدم همیشه باید متوجه آن باشد». این مرکز روی طرح حاشیه یادداشت به صورت چرخ با هشت پره ترسیم شده است (رک: تصویر ۷۲)

۲۳ - رؤیا:

در فضائی چهارگوش صاحب رؤیا روبه روی زن ناشناس نشسته و قرار است چهره او را ترسیم کند. اما چیزی که ترسیم می‌کند صورت نیست بلکه شبدرهای سه برگی یا صلیبهای بیقواره در چهار رنگ مختلف است: سرخ، زرد، سبز و آبی.

با توجه به این رؤیا، صاحب رؤیا خود به خود دایره ای دارای قسمتهایی به رنگهای مذکور ترسیم کرد. این تصویر، گردونه ای بود با هشت پره که یک گل آبی چهار گلبرگی در میان آن قرار داشت پس از وقفه هایی کوتاه او طرحهای دیگری ترسیم کرد که همه مربوط به ساختمان مرکز و ناشی از نیاز خود او به یافتن شکلی بود که خصلت مرکز را به طوری مناسب بیان کند. این طرحها تا حدی مبتنی بر خیالات بصری بود، تا حدی بر ادراک شهودی و تا حدی بر رؤیاها.

باید متذکر شد که چرخ، در کیمیاگری مظهر مناسبی است برای فرآیند دورانی یعنی *circulatio*. منظور از آن اولاً صعود (*ascensus*) و فرود (*descensus*) است، مثلاً پرندگانی که اوج می‌گیرند و یا فرود می‌آیند شتاب بخارها را متجلی می‌سازند.^{۱۴۰} ثانیاً منظور، گردش دورانی جهان به صورت الگوی کاروبدین ترتیب گردش سال است که کار در آن انجام می‌گیرد. کیمیاگرا از ارتباط میان گردش دورانی و طرح دایره های خود بی‌خبر نبود. تمثیلهای اخلاقی معاصر راجع به چرخ حاکی از آن است که صعود و فرود، بین سایر چیزها، عبارت است از هبوط خدا در انسان و عروج انسان در خدا. بنا به یکی از موعظه های برنارد قدیس: «او با هبوط خود، عروجی سعادت‌مندانه و کامل را برای ما

۱۴۰ - رک: حرکات عنصر متغیر در «لوح اسماراگدینا» یا لوح زمردین (De alchemia, p.

فراهم ساخت»^{۱۴۱}. دیگر آن که، چرخ، فضایی را متجلی می‌کند که در مورد کار حائز اهمیت است: ثبات (constantia)، تسلیم (obedientia)، میانه روی (moderatio)، تعادل (aequalitas) و فروتنی^{۱۴۲} (humilitas). روابط عرفانی چرخ، در آثار یاکوب بوهم، نقش مهمی دارد. او نیز مانند کیمیاگران، با گردونه های حزقیال [نبی] عمل می‌کند و می‌گوید، «بدین ترتیب می‌بینیم که زندگی روحانی در درون، به روی خود می‌چرخد، و زندگی طبیعی به بیرون می‌چرخد و باخود مواجه می‌شود. پس می‌توانیم آن را به چرخ مدور گویمانندی تشبیه کنیم که بر تمامی جوانب خود حرکت می‌کند، مثل چرخشی که در کتاب حزقیال [نبی]^{۱۴۳} آمده است. او چنین ادامه می‌دهد: «چرخ طبیعت از بیرون به درون، روی خود می‌چرخد، زیرا خدا در درون خویش مأوا دارد و صاحب چنان چهره ای است که نمی‌توان ترسیم کرد زیرا فقط شباهتی طبیعی است، مانند وقتی که خدا خود را به صورت این دنیا ترسیم می‌کند، زیرا خدا در همه جا کامل است، و در خودش جای دارد. توجه کن: چرخ خارجی منطقه البروج همراه با ستارگان است و بعد از آن هفت سیاره می‌آیند». والی غیرالنهاییه.^{۱۴۵} «گرچه شکل این چهره به حد کافی معلوم نیست

141 - «Suo nobis descensu suavem ac salubrem dedicavit ascensum.» Sermo IV de

Ascensione Domini (Migne, p.L., vol. 183, col. 312)

142 - Picinelli, Mundus symbolicus, s.v.«rota.»

143 - «Vom irdischen und himmlischen Mysterium,» ch.V,1f.

۱۴۴ - «.... و صورت چرخها و صنعت آنها مثل منظر زبرجد بود و آن چهار، یک شباهت داشتند و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود. و چون آنها می‌رفتند بر چهار جانب خود می‌رفتند و در حین رفتن به هیچ طرف میل نمی‌کردند....» [حزقیال نبی باب اول آیه شانزدهم به بعد] - م.

145 - Von dem dreyfachen Leben, ch. XI. 58f

مع هذا یک تعمق است: و ما توانستیم برای تعمق کسانی که فهم کمتری دارند، تصویر ظریفی از آن را، بر یک دایره بزرگ ترسیم کنیم. پس توجه کن که میل، خود به خود، به قلب، که همانا خداست راه می یابد.» و قس علی هذا. لیکن چرخ بوهم یعنی «نقش ذهنی» (در اصطلاح کیمیاگری informatio، اراده ابدی نیز هست). این چرخ، «مادر - طبیعت» یا ذهن [Gemüth] مادر است، که مادر، دائماً به وسیله آن می آفریند و کار می کند. و اینها ستارگانند با مدار سیّاره گون [از روی الگوی] استروم، ستاره ابدی که فقط روح و ذهنی ابدی در حکمت پروردگار است، مثلاً، طبیعت ابدی، که ارواح ابدی از آن ناشی شده و وارد وجودی مخلوق گونه شده اند^{۱۴۶}. «مایملک» چرخ، حیات است در هیأت «چهار قاضی» که «قلمرو مادر حیات بخش را نظم می دهند.» این قضات، همان چهار عنصرند که «گردونه ذهن؛ ستاره، اراده و میل را به آنها می بخشد، بنابراین، این جوهر کامل، مثل ذهن انسان، فقط چیز واحدی است. حتی بدان گونه که انسان در نفس و جسم است، این جوهر کامل نیز به همان گونه است»، زیرا او شبیه به این «جوهر کامل» خلق شده است. اما طبیعت در چهار عنصر خویش نیز جوهری است کامل و دارای جان^{۱۴۷}. این «گردونه گوگردی»، اصل خیر و شر است و یا آن که به خیر و شر و یا خارج از آنها هدایت می کند.^{۱۴۸}

عرفان بوهم، به منتها درجه تحت نفوذ کیمیاگری است، بدین سبب او می گوید: «قالب ولادت، مانند گردونه گردانی است که مرکوریوس در گوگرد به وجود می آورد»^{۱۴۹}. ولادت، همان کودک زرین، پسر فلاسفه

146 – Böhme De signatura rerum, ch XIV, 15 (trans. Bax, p. 179).

۱۴۷ - همان مأخذ ۱۶ (ص ۱۷۹).

۱۴۸ - همان مأخذ.

۱۴۹ - همان مأخذ، فصل چهارم، ۲۸ (ص ۳۷).

(*filios philosophorum*) صورت مثالی کودک الهی^{۱۵۰} است. که «استادکار» او، مرکوریوس است^{۱۵۱}. خود مرکوریوس، «آتشین گردونه جوهر» در قالب افعی است. به همین ترتیب نفس هدایت نیافته نیز درست «یک چنین مرکوریوس آتشی» است. ولکان هنگامی گردونه آتشین جوهر را در جان برمی افروزد، که جان از خدا «جدا می شود»، و آن گاه میل و گناه فرا می رسد که همانا «خشم پروردگار» است. پس، جان، «کرمی» می شود همچون «افعی آتشی»، کرم حشره، و «هیولا»^{۱۵۲}. تعبیر چرخ در کتاب بوهم، چیزی از راز عرفانی کیمیاگری را فاش می کند و بدین لحاظ و نیز از لحاظ روانشناسی، حائز اهمیت بسیار است: در این جا چرخ به صورت مفهومی برای تمامیت که نمایانگر جوهر نمادگرایی ماندالا است^{۱۵۳} می آید. و بدین ترتیب راز تضادها *mysterium iniquitatis* را دربر می گیرد.

تصویر «مرکز» که ناخودآگاه، آن را کراراً بر ضمیر آگاه صاحب رؤیا تحمیل می کند، شروع به یافتن جای مناسبی در آن جا و اعمال جذبه ای خاص کرده است. طرح بعدی، باز هم گل آبی رنگ است (رک: تصویر ۷۷)، لیکن این بار به هشت قسمت تقسیم شده است، بعد از آن تصویر چهار کوه در اطراف دریاچه ای واقع در دهانه آتشفشان می آید و نیز حلقه سرخی که روی زمین افتاده و درخت پژمرده ای در آن است و ماری سبز رنگ (رک:

150 - Cf. Jung, «The Psychology of the Child Archetype.»

151 - Böhme, *De signatura rerum*, ch. IV, 27 (Bax, p. 37.)

۱۵۲ - Vulcan در اساطیر روم، ایزد آتش در وجه مخرب آن و برانگیزنده آتشفشانها بود. از آن جا که او از جمله ایزدان ویرانگر به شمار می آمد، معابد او را بیرون از شهر می ساختند و هنگام پرستش او ماهیهای کوچک را در آتش می انداختند و بدین ترتیب موجوداتی را که خارج از دسترس این ایزد قرار داشت پیشکش در گاهش می کردند - م.

153 - Böhme, *Gespräch einer erleuchteten und unerleuchteten Seele*, 11_ 24

تصویر ۱۱) دور آن به طرف بالا می‌خزد.

ممکن است آدم عادی از این که به این مسأله جداً توجه می‌شود تعجب کند. اما مختصر اطلاعی از یوگا و فلسفه قرون وسطایی مربوط به سنگ، اورا به درک موضوع یاری خواهد کرد. چنان که قبلاً نیز گفتیم یکی از روشها به وجود آوردن سنگ، چهار گوش کردن دایره، و روش دیگر، تخیل (imaginatio) بود و متن زیر به طوری تردید ناپذیر آن را نشان می‌دهد:

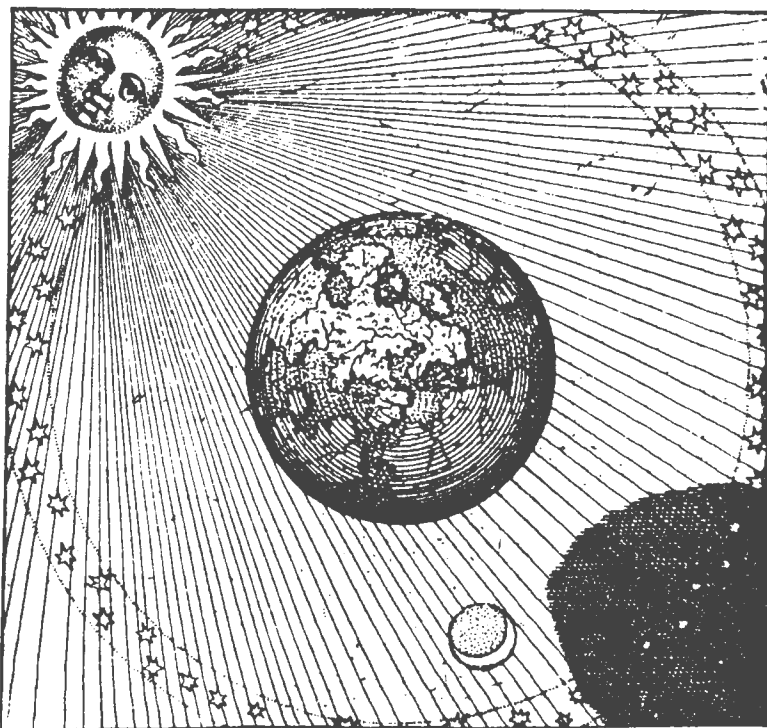
هشدار که در، خوب و محکم بسته باشد، تا کسی که در داخل است نتواند بگریزد - به امید خدا - به مقصد خواهی رسید. طبیعت، کار خود را بتدریج انجام می‌دهد و در واقع من از تو می‌خواهم که همین کنی: بگذار تخیلت را کاملاً طبیعت هدایت کند. و به دیده موافق در طبیعت بنگر که عناصر در خلال آن، خود را در کاسه‌های زمین بازسازی می‌کنند. و این را با حقیقت متصور شو، نه با تخیل عجیب و غریب.^{۱۵۴}

قرع و انبیق خوب مهر و موم شده (vas bene clausum) وسیله ای احتیاطی است که اغلب در کیمیاگری ذکر می‌شود و مترادف دایره جادویی است. در هردو مورد، نظر بر آن است که چیزی که در داخل وجود دارد، از دخول و اختلاط چیزی که در خارج است محافظت و نیز از گریختن باز داشته شود^{۱۵۵} در این جا تخیل، را باید قوه واقعی و اصلی خلق صور (Ein bildungskraft = قوه

154 - Rosarium, Art. aurif., II, p. 214

155 - Ibid. p. 213: «Nec intrat in eum [Lapidem], quod non sit ortum ex eo, quoniam si aliquid extranei sibi opponatur, statim corrumpitur.»

(چیزی بدان [سنگ] وارد نمی‌شود که از آن نمانده باشد؛ زیرا اگر چیزی بیگانه به آن افزوده شود، بیدرنگ فاسد می‌شود).



تصویر ۷۳ - «Sol et eius umbra» (خورشید و سایه‌اش) زمین راه میانه نور و ظلمت است -

Maier, *Scrutinium chymicum* (1687)

تخیل، دانست - به معنای کلاسیک کلمه در مقابل خیال بردازی^{۱۵۶} (phantasia) که فقط یعنی «توهم»، به مفهوم تفکر بی پایه و اساس. درست‌تریکان،

۱۵۶ - در روانشناسی فعالیت‌های تخیلی را گویند که یا به خودی خود انجام می‌گیرد (مثل خیالی‌بافی) و یا هنگام پاسخ گفتن به تصاویر خیال انگیز از قبیل لکه‌های مرکب و تصاویر مبهم - م.

به این رابطه بیشتر اشاره شده است: خیال یعنی چیزی مسخره ۱۵۷، تخیل، عبارتست از احضار فعال تصاویر (درونی) طبیعت ثانوی (secundum naturam)، که شاهکار قابل اعتماد اندیشه یا شکل دادن به تصورات است و خیالات بی هدف و بی پایه و اساس را «بیخود و بی جهت» نمی‌بافد - یعنی فقط با صوری که در خود دارد بازی نمی‌کند، بلکه می‌کوشد تا واقعیات درونی را دریابد و آنها را به صورت تصاویری منطبق با طبیعتشان ترسیم کند. این فعالیت یک اپوس، یک کار است. و ما با توجه به این که صاحب رویا تا چه حد هوشیارانه و با دقت و احتیاط به ثبت و تشریح محتوایی می‌پردازد که راه خود را به سوی خود آگاهی باز می‌کند، نمی‌توانیم روشی را که در کنار آمدن با موضوعات تجربه درونی خویش دارد چیزی جز کار واقعی بنامیم. در این جا شباهت به کار (اپوس) برای کسی که با کیمیاگری آشناست کاملاً روشن است، بعلاوه به طوری که رویای ۲۴ نشان خواهد داد، این شباهت را خود رویاها پدید می‌آورند.

روایای فعلی که طرحهای مذکور در فوق ناشی از آن است، به هیچ وجه نشانی از آن ندارد که چپها «خفه شده» باشند. برعکس صاحب رویا دیگر بار خود را در حریم، در برابر زن ناشناس که نمایانگر «کنش پست تر» است می‌یابد.^{۱۵۸} رویا تصویری را که اواز چرخ و گل آبی چهار گلبرگی

۱۵۷ - Satyricon اثر پطرونیوس پاراگراف ۳۸: «Phantasia non homo» (او یک خیال

است و نه یک انسان).

۱۵۸ - مقدمات پدید آوردن سنگ (Lapis) (نقل قول هرمس در (Rosarium, Art, aurif.,

II, p. 317 «Fili, extrahe a radio suam umbram: accipe ergo quartam partem sui, hoc est,

unam partem de fermento et tres partes de corpore imperfecto, » etc.

(ای فرزند، از اشعه، سایه آن را بیرون آر: آن گاه پاره چهارم آن را بر گیر، یعنی

در میان آن ترسیم کرد پیش بینی کرده بود: چیزی را که رویا به صورت تشخیص یافته نشان می دهد، صاحب رویا به صورت تصویر انتزاعی باز آفرینی می کند. این موضوع شاید اشاره ای بدان باشد که معنای تشخیص یافتن کاملاً به صورتی دیگر نیز ممکن بود. این «صورت دیگر» (شدر سه گلبرگی و صلیب بیقواره)، به ورق آس گشنیز رویای ۱۶ از نخستین سلسله رویاها اشاره می کند، به جایی که شباهت آن را با صلیب نامرتب ذکر کردیم. این شباهت در این جا تأیید می شود. مع هذا در این رویا، مظهر تثلیث مسیحیت تحت الشعاع تربیع کیمیاگری قرار می گیرد و یا از آن «رنگ» می پذیرد. رنگها به صورت تتراکتیس واقعیت یافته ظاهر می شوند. گلستان فلاسفه گفتاری مشابه را از «تراکتاتوس اورنوس» نقل می کند: ۱۵۹
 «Vultur...clamat voce magna, inquiens: Ego sum albus niger et rubeus citrinus» ۱۶۰ (کرکس... به آوای بلند می گوید: منم سیاه و سفید و زرد سرخ). از طرف دیگر تأکید می شود: که سنگ، همه رنگها (Omnes



پاره ای از مایه تخمیر و سه پاره از جسم ناقص، و قس علی هذا). در مورد Umbra به همین مأخذ صفحه ۲۳۳ مراجعه شود:

«Fundamentum artis est sol et eius umbra»

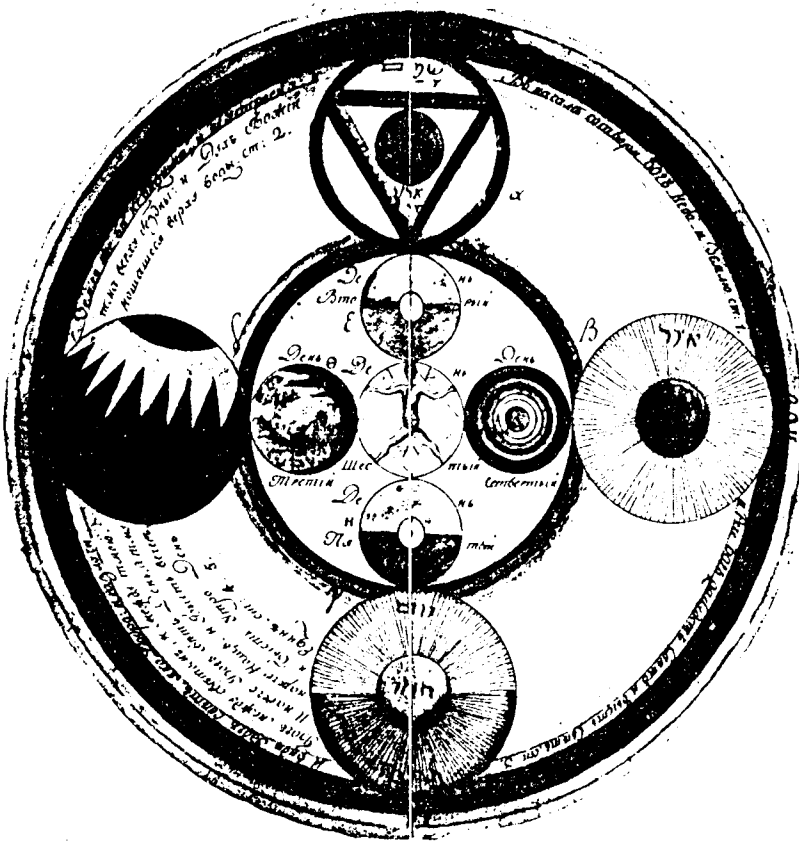
(اساس این هنر همانا خورشید و سایه اوست) (تصویر ۷۳) نقل قول فوق فقط چیزی از «Tractatus aureus» را به یاد می آورد و دقیق نیست.

۱۵۹ - رک: رویای ۵۸. کرکس کیمیاگری، عقاب و کلاغ، اصولاً مترادفند.

۱۶۰ - این نقل از هرمس نیز دلخواهانه است و بدین قرار می باشد:

Ego sum albus nigri et rubeus albi et citrinus rubei et certe veridicus sum»

(من سفید سیاه و زرد سرخ و سفید زرد سرخ و حقیقت را می گویم). بدین طریق سه معنی به واسطه چهار رنگ بیان می شود، بر خلاف قاعده هورتولانوس که چهار طبیعت، و سه رنگ را به سنگ (Lapis) نسبت می دهد.



تصویر ۷۴ - آدم نخستین با چهار عنصر - Russian Ms. (18th cent.)

colores) را در خود وحدت می بخشد. بدین ترتیب می توانیم تصور کنیم تربیعی که به وسیله رنگها نمایانده می شود، نوعی مرحله مقدماتی پدید آوردن سنگ است. گلستان فلاسفه این موضوع را تصدیق می کند: «سنگ ما از چهار عنصر است»^{۱۶۱} (رک: تصاویر ۵۸، ۷۴، ۱۰۶).

161 - Art. aurif. , II , p. 207: «Lapis noster est ex quatuor elementis.»

در مورد طلای فلاسفه نیز همین گفته می شود: «در طلا، چهار عنصر به اندازه های مساوی وجود دارند.»^{۱۶۲} واقعیت این است که چهار رنگ موجود در روّیا، نمایانگر انتقال از تثلیث به تربیع و بنابراین به دایره مربع شده است که طبق نظر کیمیاگران به علت گردی و یا سادگی کامل خود، نزدیکترین چیزها به سنگ است. به همین دلیل دستورالعملی برای مقدمات پدید آوردن سنگ که منسوب به ریموندوس است می گوید:

جسمی را برگیر که ساده ترین و گردترین است، و جسم مثلث یا مستطیل را برمگیر، بلکه جسم مدور را. زیرا مدور از مثلث به سادگی نزدیکتر است. پس باید توجه کرد که جسم ساده، زاویه ندارد، زیرا در میان سیارات، نخستین و آخرین است، همچون خورشید در میان اختران^{۱۶۳}.

۲۴ - روّیا:

دو نفر راجع به سنگهای بلورین، خصوصاً راجع به الماس گفتگو می کنند.

در این جا انسان به دشواری می تواند از اندیشیدن به سنگ پرهیز کند. در واقع این روّیا سابقه تاریخی را آشکار می سازد و دلالت بر آن دارد که ما واقعاً با سنگ مطلوب سر و کار داریم، همان «گنج صعب الوصول». کار

162 – Ibid. , p. 208: «In auro sunt quatuor elementa in aequali proportionē aptata».

163 – Ibid. , p. 317: «Recipe de simplicissimo et de rotundo corpore, et noli recipere de triangulo vel quadrangulo sed de retundo: quia rotundum est propinquius simplicitati quam triangulus. Notandum est ergo, quod corpus simplex nullum habens angulum, quia ipsum est primum et posterius in planetis, sicut Sol in stellis.»

(اپوس) صاحب رؤیا به تکرار ناخود آگاهانه تلاشهای فلسفه کیمیا (هرمتیک) می‌انجامد (در مورد الماس، مطالب بیشتری در رؤیاهای ۳۷، ۳۹، ۵۰ خواهد آمد).

۲۵ - رؤیا:

مسئله ساختن نقطه‌ای مرکزی، و مقارن نمودن تصویر از طریق بازتاب در این نقطه، مطرح است.

کلمه «ساختن» به خصلت ترکیبی کار و فرآیند پر زحمت ساختن که موجب مصرف نیروی صاحب رؤیا می‌شود، اشاره می‌کند. «تقارن»، پاسخی است به کشمکش در رؤیای ۲۲ یعنی («کاملاً خفه کردن چپها»). هر طرف باید طرف دیگر را مثل تصویر خودش در آینه توازن بخشد، و این تصویر باید در «نقطه مرکزی» بیفتد یعنی جایی که ظاهراً دارای خاصیت بازتاب است مثلاً، آبگینه^{۱۶۴} (ویتروم)، بلور و یا لایه آب (رک: تصویر ۱۸۳). ظاهراً این قدرت بازتاب، کنایه دیگری است از زیربنای تصور سنگ، طلای فلسفی، اکسیر، آب ما (آکوانوسترا) و غیره (تصویر ۲۳۴).

درست همان طوری که «راست» به دنیای ناخود آگاه و اصول آن اشاره می‌کند، منظور از «بازتاب» آن است که، تصویر دنیا به طرف چپ می‌چرخد و بدین ترتیب دنیای متشابهی را به طور معکوس به وجود می‌آورد. به همین ترتیب می‌توانیم بگوییم: از طریق بازتاب، راست، به صورت معکوس چپ ظاهر می‌شود. از این رو چپ هم به اندازه راست، درست به نظر می‌رسد، به

۱۶۴ - نقل قولی از آدِمَاروس (همان مأخذ صفحه ۳۵۳):

«Lapis nihilominus non funditur nec ingreditur, nec permiscetur sed vitrificatur

(لیکن [سنگ] نه ذوب می‌شود، نه نفوذ می‌پذیرد، نه مخلوط می‌گردد، اما به سختی شیشه است).

عبارت دیگر ناخودآگاه و نظم آن - که قسمت اعظمش معلوم نیست - همتای متقارن ضمیر آگاه و محتویات آن می شود، گرچه هنوز معلوم نیست که کدام یک انعکاس یافته است و کدام یک منعکس می کند. برای آن که بتوانیم استدلال خود را کمی بیشتر بسط دهیم، می توانیم مرکز را نقطه تقاطع این دو دنیایی در نظر گیریم که با هم تطبیق می کنند لیکن در اثر بازتاب، واژگون شده اند. ۱۶۵

بدین ترتیب تصور به وجود آوردن تقارن، بر نوعی اوج در کار پذیرش ناخودآگاه و جای دادن آن در تصویر کلی دنیا دلالت دارد، در این جا ناخودآگاه، خصلت «کیهانی» دارد.

۲۶ - رؤیا:

شب است و آسمان پرستاره. ندایی می گوید، «حالا شروع خواهد شد». صاحب رؤیا می پرسد، «چه شروع خواهد شد؟» ندا پاسخ می دهد «چرخش می تواند شروع شود». بعد یک شهاب با انحنای غربی به سمت چپ فرو می افتد. صحنه عوض می شود، و صاحب رؤیا در یک باشگاه شبانه تقریباً کثیف است. صاحب باشگاه که ظاهراً حقه بازی بی پرواست با دخترانی آلوده منظر در آن جاست. بر سر راست و چپ مشاجره می شود. بعد، صاحب رؤیا آن جا را ترک می کند و با یک تاکسی پیرامون میدانی می گردد. آنگاه دوباره در باشگاه شبانه است. مالک آن جا می گوید، «آنچه آنها راجع به چپ و راست گفتند مرا قانع نکرد. آیا واقعاً چیزی به نام سمت چپ و راست اجتماع بشری وجود دارد؟» صاحب رؤیا در جواب می گوید «وجود چپ، وجود راست را نقض نمی کند. هردو در همه کس

وجود دارند. چپ، تصویر راست در آینه است. هر وقت من آن را این طور احساس می‌کنم، مثل تصویر آینه، با خودم یکی می‌شوم. در اجتماع بشری، طرف چپ و راستی وجود ندارد بلکه مردم متقارن و بی قرینه وجود دارند. بی قرینه ها کسانی اند که فقط می‌توانند یک سمت خود را کامل کنند، یا چپ را و یا راست را. آنها هنوز در مرحلهٔ بچگی هستند». مالک متفکرانه می‌گوید: «حالا خیلی بهتر شد»، و پی کار خود می‌رود.

من این رؤیا را بدان سبب به طور کامل تعریف کردم که تصویری عالی از تصویری را ارائه می‌دهد که در آخرین رویایی که خود صاحب رؤیا به آن پرداخت، بدانها اشاره شد. تصویر ابعاد متقارن، خصلت کیهانی خود را از دست داده و به صورت اصطلاحات روانشناسی بیان شده و در مظاهر اجتماعی تجلی یافته است. «راست» و «چپ»، تقریباً به صورت شعارهای سیاسی به کار رفته اند.

مع هذا، شروع رؤیا، هنوز دارای جنبهٔ کیهانی است. صاحب رؤیا تذکر داد که منحنی غریب شهاب، دقیقاً منطبق با خطی بود که او هنگام ترسیم گل هشت پر، کشید. این منحنی، لبهٔ گلبرگ را شکل داد. از این رو شهاب، رؤوس به اصطلاح گلی را دنبال می‌کند که در سراسر آسمان پر ستاره پراکنده است. چیزی که اکنون آغاز می‌شود چرخش نور است.^{۱۶۶} این گل کیهانی تا حدی با گل سرخ بهشت دانه (تصویر ۷۵) تطبیق می‌کند.

خصلت «کیهانی» یک تجربه - به عنوان جنبه ای از تجلی درونی که فقط از لحاظ روانی قابل درک است - رنج آور است و دفعته عکس العملی «از پایین» را برمی‌انگیزد. ظاهراً وجه کیهانی، خیلی بالا بود و «به سمت پایین» تعدیل می‌شود و بدین ترتیب تقارن، دیگر متعلق به تصویر دو دنیا نیست بلکه

۱۶۶ - رک: پاراگرافهای ۲۶۱ و ۲۷۱ به بعد و نیز به تفسیر من، برراز گل زرین،



تصویر ۷۵ - دانه در گل بهشتی به پیشگاه پروردگار هدایت می شود - تصویر

برای بهشت، سرود ۳۱ (Codex Urbanus Latinus 365 (15th cent.))

فقط به اجتماع بشری تعلق دارد یعنی در واقع متعلق به خودِ صاحبِ رویاست. وقتی صاحبِ باشگاه شبانه می گوید فهم روانی اش «بهرتر شده است» تخمینی می زند که نتیجه آن اینست: «اما هنوز به حد کافی خوب نیست».

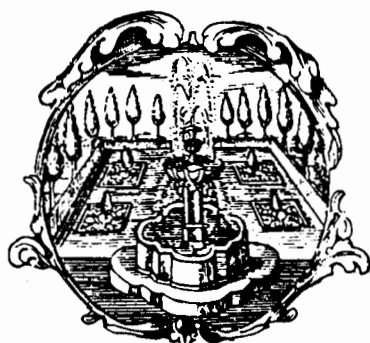
مشاجره ای که در باشگاه شبانه بر سر چپ و راست درمی‌گیرد، کشمکشی است که در خود صاحب رویا هنگامی پیش می‌آید که باید تقارن را تشخیص دهد. او قادر به این کار نیست چون طرف دیگر آن قدر مشکوک به نظر می‌رسد که او ترجیح می‌دهد از خیلی نزدیک آن را بررسی نکند. علت طواف سحرآمیز (راندن در اطراف میدان) همین است: او باید در داخل بماند و بی آن که بگریزد، مواجه شدن با تصویر خود را در آینه بیاموزد. او حتی المقدور این کار را می‌کند، گرچه نه آن طور که طرف دیگر طالب است. این، یعنی شناخت کما بیش ناامیدانه او از استعدادهای خویش.

۲۷ - خیال بصری:

دایره ای با درختی سرسبز در میان. در این دایره بین وحشیان نبردی سهمگین درگرفته است. آنها درخت را نمی‌بینند. ظاهراً، کشمکش میان راست و چپ هنوز پایان نگرفته است. این کشمکش از آن رو ادامه دارد که وحشیان هنوز در مرحلهٔ کودکی هستند و بنابراین چون «بی قرینه اند» فقط یا چپ را می‌شناسند یا راست را و جهت سوم را که بر فراز کشمکش است نمی‌شناسند.

۲۸ - خیال بصری:

یک دایره: پلکانی در داخل آن به حوضی فواره دار می‌رسد. وقتی وضعیتی بدان سبب رضایت بخش نیست که وجهی از محتوای ناخودآگاه در آن وجود ندارد، فرایند ناخودآگاهانه، مثل مورد کنونی، به نمادهای قبلی باز می‌گردد. این نمادگرایی به رویای ۱۳ بازمی‌گردد، جایی که باغ ماندالای فلاسفه و چشمهٔ آب ما را دیدیم (تصویر ۷۶ ضمناً رک: تصاویر ۲۳، ۲۴). دایره و حوض، مؤید ماندالا یعنی گل سرخ نمادگرایی



تصویر ۷۶ - چشمه باغ محصور نمایانگر پایداری در وضع نامساعد است - موقعیتی

کاملاً مختص کیمیاگری - Boschius, symbolographia (1702)

قرون وسطی است^{۱۶۷}. «گلزار فلاسفه» یکی از مطلوبترین نمادهای کیمیاگری است^{۱۶۸}.

۲۹ - خیال بصری:

دسته ای گل، بعد این علامت $\equiv$ که باید به این صورت * باشد.

دسته ای گل سرخ، مثل فواره ای فوران می کند. معنای علامت اول - که احتمالاً درخت است - روشن نیست، در حالیکه علامت تصحیح شده نمایانگر گل هشت پر است (تصویر ۷۷). ظاهراً خطایی که موجب نقص تمامیت گل سرخ شده بود تصحیح گشته است. هدف از بازسازی، آن است که مسأله ماندالا - ارزیابی و تعبیر درست «مرکز» - در حیطه خود آگاهی مجدداً مطرح شود.

167 - Valli, «Die Geheimsprache Dantes».

168 - Cf «Rosarius minor» De alchemia, p. 309

۳۰ - رؤیا:

صاحب رؤیا با زن تیره ناشناس پشت میزی گرد نشسته است. هرگاه فرایندی به اوجی رسیده باشد که یا به روشنی آن مربوط است و یا به چیزهایی که می‌توان از آن استنتاج کرد، احتمال دارد که واپس رفتن اتفاق بیفتد. از رؤیاهایی که بین رؤیاهای مذکور در این جا فرا می‌رسند چنین به نظر می‌رسد که صاحب رؤیا توقعات مصرّانه تمامیت را کمابیش نامطلوب می‌یابد، زیرا محقق ساختن آنها نتایج عملی وسیعی خواهد داشت که به هر حال ماهیت شخصی آنها خارج از میدان مطالعه ماست.

میزِ گرد، باز هم به دایره تمامیت اشاره می‌کند، و انیما به صورت نماینده کنش چهارم وارد می‌شود، بخصوص در وجه «تاریک» خویش که همیشه هنگامی خودنمایی می‌کند که چیزی در حال واقعیت یافتن است، یعنی وقتی که چیزی باید منتقل شود و یا خبر از انتقال خودش را به صورت واقعی می‌دهد. «تاریک»، یعنی کتانیک و آن یعنی واقعی و زمینی. این نیز سرچشمه وحشتی است که موجب واپس گرایی می‌شود.^{۱۶۹}

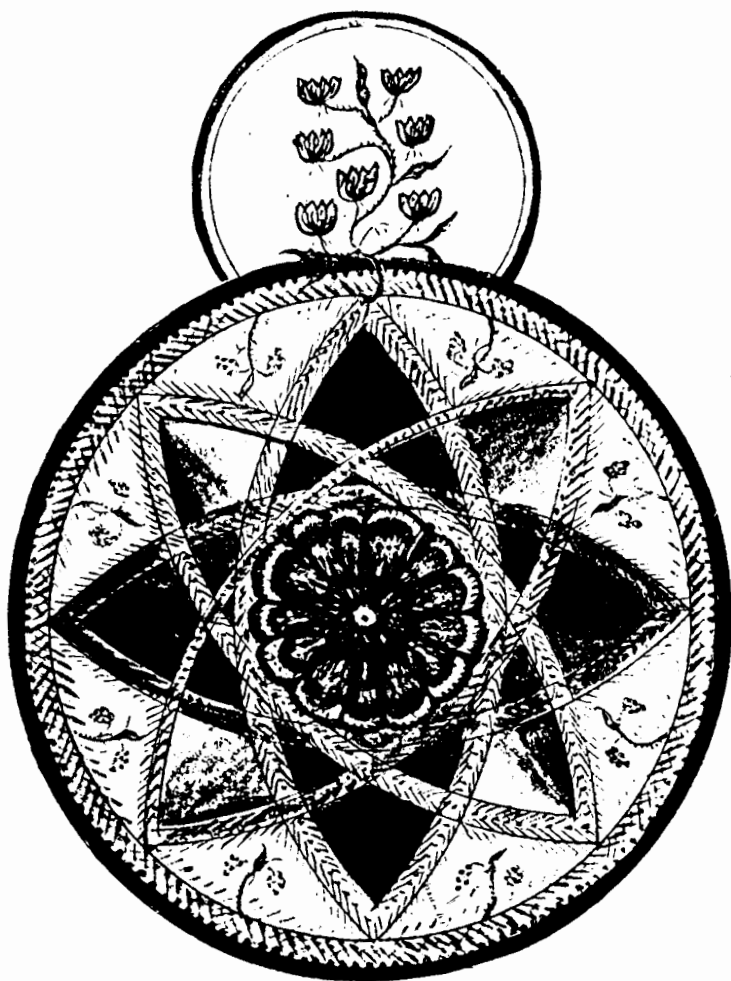
۳۱ - رؤیا:

صاحب رؤیا با مرد مشخصی که سیمایی ناخوشایند دارد پشت میزی گرد نشسته است، روی میز لیوانی پر از ماده‌ای ژلاتینی قرار دارد. این رؤیا پیشرفته‌تر از آخرین رؤیاییست که صاحب رؤیا در آن، «تاریک» را به عنوان تاریکی خودش در حدی پذیرفته است که «سایه‌ای

169 - «Symbola Pythagore philosophi» in Ficino, Auctores platonici, Fol. X,III,

says: «Ab eo, quod nigram caudam habet abstinere, terrestrium enim deorum est.»

(به آنچه دُم سیاه دارد دست درازی مکن، زیرا که متعلق به ایزدان زمین است).



نصوب ۷۷ - گل هشت گلبرگی به صورت هشتمین یا اولین از هفت - Recueil de figures

astrologiques (MS., 18th cent.)

واقعی و متعلق به شخص خود را ایجاد کند.^{۱۷۰} بنابراین، انیما از حقارت اخلاقی که بر او انعکاس یافته بود رها گشته و می‌تواند کنش زنده و خلاق را^{۱۷۱} که کاملاً متعلق به اوست بپذیرد. این موضوع به وسیله لیوان و محتویات خاص آن که می‌توانیم مثل صاحب رویا آن را با «توده حیات» تمایز نیافته در رویای ۱۸ مقایسه کنیم، نشان داده می‌شود. در آن زمان این، مسأله‌ای مربوط به دگرگونی تدریجی حیوانیت ابتدایی به چیزی بشری بود. بدین ترتیب در این جا نیز می‌توانیم چیزی از همان گونه را انتظار داشته باشیم، زیرا به

۱۷۰ - گرچه متن این مطالعه جای بحث کامل در مورد روانشناسی رویاها را ندارد، من باید در این جا به چند اشاره روشن کننده بپردازم. با هم در پشت یک میز نشستن یعنی ایجاد رابطه، مرتبط شدن، یا «با هم قرار داده شدن». میزگرد نشان آنست که شخصیتها، به منظور تمامیت، با هم قرار داده شده‌اند. اگر شخصیت انیما (ناخود آگاه تشخیص یافته) از خود آگاهی «من» و بنابراین از ناخود آگاه جدا باشد، بدان معناست که یک لایه جدا کنند متعلق به ناخود آگاه شخصی بین «من»، و انیما وجود دارد. وجود ناخود آگاه شخصی ثابت می‌کند که محتویات سرشت شخصی که واقعاً قابل خود آگاه شدن است بدون دلیل کافی، ناخود آگاه نگاه داشته شده است. بنابراین آگاهی از سایه یا ناکافی است و یا حتی اصولاً وجود ندارد. سایه با «شخصیت من» منفی تطبیق می‌کند و همه صفاتی را در بر می‌گیرد که ما آنها را درد آور و یا تأسف انگیز می‌دانیم. اگر سایه و انیما ناخود آگاه باشند، به هم آلوده‌اند و آن یعنی وضعی که در رویاها به صورت «ازدواج» و یا چیزهایی از این قبیل تجلی می‌یابد. لیکن اگر وجود انیما (یا سایه) پذیرفته و درک شود این چهره‌ها از هم جدا می‌شوند، چنان که در مورد صاحب رویاهای ما اتفاق افتاد. بدین ترتیب سایه به عنوان مایملک «من» و انیما به عنوان مایملک «غیر من» مورد تشخیص قرار می‌گیرند.

۱۷۱ - رک: گفتار من در مورد انیما در The Archetypes of the Collective

«Unconscious» پاراگراف ۵۳ به بعد. در رساله هرمس «An die menschliche Seele»، انیما «عالیترین معبر و نزدیکترین محافظ» (ابدی) خوانده شده است و این نام، کنش او را به عنوان واسطه میان خود آگاه و ناخود آگاه، بدرستی مشخص می‌کند.



نصویر ۷۸ - اسباب و ادوات تقطیر در کیمیاگری.

تک ظرف (unum vas) با افعیه‌های مرکوریوس

(دوگانه) - Kelley, Tractatus de (1676)

Lapide philosophorum

نظر می‌رسد که حرکت مارپیچ رشد درونی، چرخیده و به همان نقطه، حتی بالاتر بازگشته است.

لیوان، با تک ظرف کیمیاگری (نصویر ۷۸) تطبیق می‌کند و محتویات آن با ترکیب زنده نیمه آلی که بدنه سنگ دارای روح و حیات، از آن پدید خواهد آمد - و شاید هم با آن پیکر غریب فاوستی تطبیق می‌کند که سه بار مشتعل می‌شود: پسرک ارا به ران، آدمکی^{۱۷۲} که به سریر گالاتیا برخورد می‌کند، و افوریون^{۱۷۳} (همگی انحلال «مرکز» را در عناصر ناخود آگاه آن

۱۷۲ - Homunculus آدمکی است که واگنر شاگرد فاوست، او را در انبیب آفریده است.

او همراه با فاوست و مفیستو (ابلیس) به دنیای اساطیری می‌رود و هنگامی که گالاتیا (از الهه‌های دریایی) را سوار بر گردونه صدف می‌بیند، مست زیبایی او می‌شود و به طرف او می‌جهد و در اثر برخورد با گردونه او نابود می‌شود - م.

۱۷۳ - Euphron، در اساطیر یونان فرزندی است که از پیوند آشیل و هلن، در حیات مجدد آن دو در جزیره «نیک بختان» به وجود می‌آید، لیکن چون به تمایل زئوس پاسخ نمی‌دهد، زئوس او را با صاعقه می‌زند. در پرده دوم فاوست، او فرزند فاوست و هلن، در سفر سحرآمیز فاوست به جهان اساطیری است، که به محض پیدایش، از فرط وجد و سرور، سرود خوانان خود را در فضا پرتاب می‌کند و نابود می‌شود - م.

نشان می دهند). می دانیم که سنگ، فقط سنگ نیست، زیرا بوضوح گفته شده است که «از چیزهای حیوانی، نباتی و معدنی» (*de re animali, vegetabili et minerali*) ترکیب یافته و شامل جسم و جان و روح است،^{۱۷۴} به علاوه از گوشت و خون^{۱۷۵} به وجود می آید. به همین دلیل، فیلسوف (هرمس در «لوح اسماراگدینا») می گوید: «باد، آن را در شکم خود حمل کرد» (تصویر ۱۸۴). پس، «باد، هواست، هوا، حیات است و حیات، «جان»! «سنگ آن چیزی است که میان منزل جسمهای کامل و ناقص است، و آن چیزی است که خود طبیعت آن را آغاز می کند و از طریق این هنر به کمال می رسد^{۱۷۶}. سنگ، «سنگ نامرئی» (*lapis invisibilitatis*) نام دارد.^{۱۷۷}

این روایا، مسأله حیات بخشیدن و واقعیت دادن به مرکز را مطرح می کند یعنی به اصطلاح پدید آوردن آن را. این که این پیدایش ممکن است زاییده توده ای بی شکل باشد، دارای همانندی است در تصویر کیمیاگری از ماده اولیه به صورت توده ببقواره بی نظم که به وسیله تخم حیات بارور می شود (تصاویر ۱۴۰ و ۱۴۱). چنان که دیدیم، کیفیات صمغ عربی و چسب به آن نسبت داده می شود، و یا آن که آن را مایه سنگین (*viscosa*) و چرب (*unctuosa*) می خوانند. (در نوشته های پاراسلسوس، «نوسٹک»^{۱۷}، عنصر سَرّی است)، گرچه مفاهیم امروزی خاک مغذی، رویشهای ژله مانند و غیره، شالوده «توده ژلاتینی» رویای صاحب روایا را تشکیل می دهند، لیکن روابط

۱۷۵ - همان مأخذ، صفحه ۲۳۸.

۱۷۶ - صفحه ۲۳۶.

۱۷۷ - صفحه ۲۳۱.

۱۷۸ - *Nostoc*، اصطلاحی پاراسلسی است که به هر نوع جلبک سبز رنگ آبی، که در

ماده ای ژلاتینی قرار گرفته باشد، اطلاق می شود - م.



تصویر ۷۹ - باکره به صورت انبیق

(جایگاه) فرزند الهی - Venetian

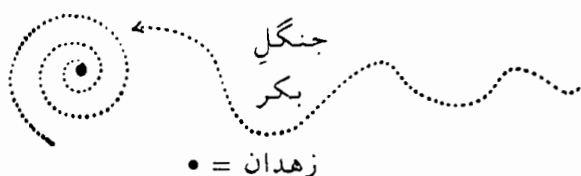
Rosario dela gloriosa vergine Maria

(1524)

اجدادی با تصورات خیلی قدیمتر کیمیاگری، هنوز پافشاری می‌کنند، و با آن که اینها به طور آگاهانه وجود ندارند، نفوذ شدید ناخودآگاهانه‌ای را بر انتخاب نمادها اعمال می‌کنند.

۳۲ - رؤیا:

صاحب رؤیا از زنی ناشناس نامه‌ای دریافت می‌کند. او می‌نویسد که در زهدان خود احساس درد دارد. طرحی پیوست نامه است که کما بیش چنین شکلی دارد: ۱۷۹



در جنگلی بسیار کهن تعدادی میمون وجود دارند. بعد منظره وسیع توده‌های سفید یخ غلتان جلوه گر می‌شود.

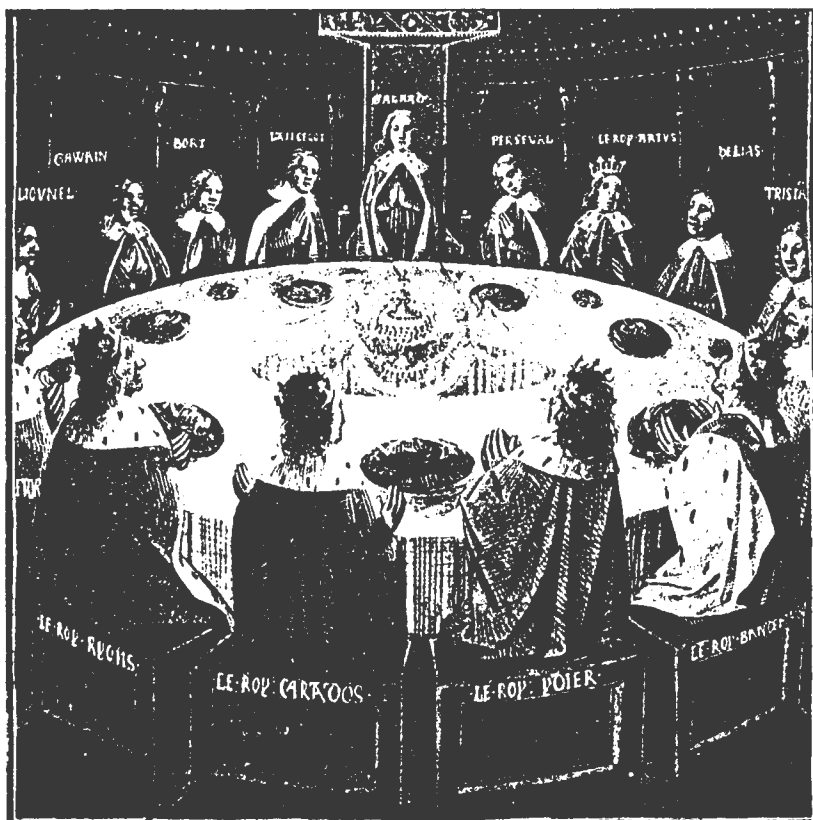
انیمای اطلاع می‌دهد که فرایندهای دردناکی در مرکزِ موجد حیات، در جریان است، جایی که در این مورد، دیگر «لیوان» حاوی توده حیات نیست، بلکه نقطه‌ای است که به عنوان یک «زهدان» انتخاب شده - و چنان که از حرکت مارپیچ پیداست - باید با گردش دورانی بدان رسید. به هر تقدیر حرکت مارپیچ، مؤید مرکز و از این رو، خود زهدان است که غالباً مترادف قرع و انبیک کیمیاگری است، درست به همان گونه که یکی از معانی اساسی ماندالای شرقی نیز هست.^{۱۸۰} خط مارگونه که به قرع و انبیک می‌رسد،

ظرفی است خلاق، اکسیر حیات (الاکسیر ویته). حرکت مارپیچی آن را در بر می‌گیرد، که مظهر نزدیک شدن غیر مستقیم از طریق طواف (circumambulation) است.

۱۸۰ - مرکز ماندالا با کاسه نیلوفر آبی هندی تطبیق می‌کند یعنی با مسند و محل ولادت خدایان، آن را پادما می‌گویند و مونث صفت است. معمولاً در کیمیاگری انبیک را به معنای رَحم به کار می‌برند یعنی جایی که «طفل» در آن حمل می‌شود. راجع به مریم (عذراء) به عنوان انبیک «*vas spirituale*» honorabile و «*insigne devotionis*» سه بار در Litany of Loreto سخن رفته و در اشعار قرون وسطایی، گُل دریا که مسیح را پناه می‌دهد خوانده شده است (رجوع شود به رویای ۳۶). جام مقدس (نصیر ۸۰) به قرع و انبیک هرمتیک بسیار نزدیک است: وُلْفَرام فُنْ اشنباخ، سنگ جام مقدس را، «*Lapsit exilis*» می‌خواند. آرنولد ویلانوانی (وفات ۱۳۱۲) X (Lapis Rosarium, Art. aurif., p. 210) را «*Lapis exilis*» سنگ غیر معمولی می‌خواند که شاید برای تعبیر اصطلاح وُلْفَرام حائز اهمیت باشد.

قیاس افعی شفا دهنده آسکولاپیوس^{۱۸۱} (تصاویر ۱۷۸ و ۱۷۹) و نیز قیاس نماد تانتریکی شیوا بیندوست^{۱۸۲}، خدای مخفی خلاق بی گستره در فضا که به صورت یک نقطه یالینگام^{۱۸۳}، سه بار و نیم در حلقه افعی کوندالینی قرار گرفته است^{۱۸۴}. با جنگل کهن، یک بار دیگر نقش حیوان یا میمون را می بینیم، نقشی که قبلاً در حالت رویایی ۲۲ از سلسله رویاهای اول و در رویاهای ۱۶ و ۱۸ همین سلسله رویاها ظاهر شد. این نقش در حالت رویایی ۲۲ به این ختم شد که «همه چیز را نور باید اداره کند»، و در رویای ۱۸ به سری که «تغییر شکل» یافت. به همین ترتیب رویای فعلی نیز به منظره «توده یخ» سفید ختم می شود و یکی از رویاهای قبلی را (که در این جا نیامده است) به یاد صاحب رویا می آورد، رویایی که او در آن راه شیری را می نگریست و راجع به جاودانگی گفتگو می کرد. بدین ترتیب نماد توده یخ، پلی است که مجدداً به وجه کیهانی که موجب واپس گراییدن شد، باز می گردد. لیکن، محتوای قبلی، چنان که غالباً معمول است، به شکل ساده خود، باز نمی گردد - ترکیب جدیدی را با خود می آورد که گرچه منطقاً ممکن است مورد انتظار باشد لیکن برای خود آگاهی متفکر همان قدر ناخوشایند است که جنبه کیهانی بود. این ترکیب همان خاطره گفتگو راجع به جاودانگی است. این موضوع قبلاً در رویای ۹ با ساعت پاندولی آن یعنی

۱۸۱ - Aesculapius، رب النوع طب که خون جاری از وریدهای گورگون (یکی از سه خواهران مارسُر) را گرفت. خون وریدهای چپ سمی مهلک و خون وریدهای راست نوشدارویی بود که آن را برای زنده کردن مردگان به کاربرد و به همین دلیل زئوس او را به صاعقه زدو او تبدیل به صورت فلکی حوا = حیه = مار (Serpentaire) شد. افعی از جمله حیوانات مقدس اوست - م.



نصویر ۸۰ - منظر جام مقدس - Roman de Lancelot du lac (Ms., paris, 15th cent.)

حرکت دایمی (پریپتوم مُبیل) مورد اشاره قرار گرفت. جاودانگی، ساعتی است که هرگز از کار نمی‌افتد، ماندالایی که همچون آسمانها، جاودانه می‌چرخد. از این رو جنبه کیهانی، بشدت و شدتی بسیار زیاد باز می‌گردد. این بازگشت ممکن است برای صاحب رؤیا واقعاً شدید باشد، چه ذهن «علمی» قدرت تحلیل بسیار محدودی دارد.

در واقع ناخودآگاه، نظایر گیج‌کننده و فراوان آن چیز مبهمی را عرضه می‌کند که ما آن را ماندالا یا «خویشتن» می‌خوانیم، کمابیش، چنین

به نظر می‌رسد که مایل بودیم، در ناخودآگاه دنباله‌روی کهن کیمیاگری را ببینیم و همچنان معانی مترادف جدید را بر معانی قدیم اضافه کنیم، تا سرانجام ما نیز مثل قدما در حد زیاد یا کمی درباره آن بدانیم. من به تفصیل نخواهم گفت که سنگ برای نیاکان ما چه معنایی داشته است و ماندالا هنوز برای لامائی‌ها، تانتریست‌ها و سرخ‌پوستان آرتک و پوئبلو و نیز «حب طلایی»^{۱۸۵} برای تائویی‌ها و «تخم زرین» برای هندوها چه معنایی دارد. ما متونی را می‌شناسیم که در مورد همه این‌ها تصویری روشن به ما می‌دهد. لیکن چه معنایی دارد که ناخودآگاه سرسختانه اصرار می‌ورزد تا این مظاهر غامض را به یک اروپائی با فرهنگ معرفی کند؟ تنها دیدگاهی را که می‌توانم در این جا ارائه دهم روانشناسانه است. (شاید دیدگاه‌های دیگری نیز باشد که من از آنها بی‌خبرم). به نظر من از این دیدگاه هر چیزی را که بتوان تحت مفهوم کلی ماندالا دسته‌بندی کرد، ماهیت حالت خاصی را بیان می‌کند. حالات شناخته شده ضمیر آگاه اهداف و مقاصد تعریف پذیر دارند. لیکن حالت انسان نسبت به «خویشتن» تنها حالتی است که نه هدفی تعیین پذیر دارد و نه مقصدی قابل رؤیت. «خویشتن» گفتن آسان است ولی واقعاً چه گفته ایم؟ این چیزی است که در تاریکی «مابعدالطبیعی» پوشیده باقی می‌ماند. من ممکن است «خویشتن» را به عنوان کلیت ضمیر آگاه و ناخودآگاه تعریف کنم، لیکن این کلیت مافوق دید ماست، یک سنگ نامرئی واقعی است.

ناخودآگاه در آن حدی که وجود دارد قابل تعریف نیست، وجود آن فقط یک فرض است و نمی‌توان هیچ چیزی را به محتویات احتمالی آن نسبت داد. این کلیت فقط در اجزای خود قابل تجربه است و آن هم فقط در حدی که این اجزاء، محتویات خودآگاهی باشند، اما خود آن به عنوان کلیت ناچار

ماوراء حس خود آگاهی ماست. به همین دلیل، «خویشتن» مفهومی است کاملاً مشابه مفهوم «چیز درخود»^{۱۸۵} کانت. درست است، این مفهومی است که - چنان که رؤیاهای ما نشان می‌دهند - از طریق تجربه روشنتر می‌شود، اما چیزی از ماوراء حسی بودن خود را از دست نمی‌دهد. از آن جا که ما امکان شناخت حدود چیزی را که برایمان ناشناخته است نداریم، پس نمی‌توانیم حدی بر «خویشتن» تعیین کنیم. محدود کردن «خویشتن» به محدوده‌های روان فردی، کاری دلخواهانه و بدین سبب غیر علمی است، سوای این واقعیت اساسی که کمترین اطلاعی از این محدوده‌ها نداریم و می‌بینیم که در ناخودآگاه نهفته‌اند. شاید بتوانیم محدوده‌های خودآگاهی را نشان دهیم، لیکن ناخودآگاه، ضمیر ناشناخته است و بدلیل آن که بی حد و مرز است تعیین پذیر نیست. بنابراین اگر تظاهرات قابل تجربه محتویات ناخودآگاه حاکی از کل علائم چیزی بی حد و مرز باشند، چیزی که زمان و مکان آن را تعیین نمی‌کند ابداً نباید تعجب کنیم. این خصلت، قدسی و از این رو خطرناک است و بیش از همه برای ذهن محتاطی که برای مفاهیمی ارزش قایل است که حدشان دقیقاً تعیین شده است. آدم از این که فیلسوف و عالم الهی نیست خوشحال می‌شود چون مجبور نیست از لحاظ حرفه‌ای با این مضامین قدسی مواجه شود. ولی وای از وقتی که بیشتر و بیشتر معلوم شود که این مضامین قدسی کنشهای روانی‌اند که خود را بر خودآگاهی تحمیل می‌کنند، چرا که رؤیاهای ما شب بعد از شب به میل خود تمرین فلسفه می‌کنند. و وای از وقتی که می‌کوشیم از این مضامین قدسی بگریزیم و خشمگینانه طلای کیمیاگری را که ضمیر ناخودآگاه پیشکش می‌کند رد

۱۸۵ - «Ding an sich» یکی از اصطلاحات کانت و به مفهوم شئی خارجی موضوع

ادراک است که برای آن که ادراک پذیر شود باید بر زمینه‌های از پیش مقرر زمان و مکان و مقولات قرار گیرد. بنابراین معرفت ما نسبت به آن، معرفت به تجلی آن است، نه وجود آن - م.

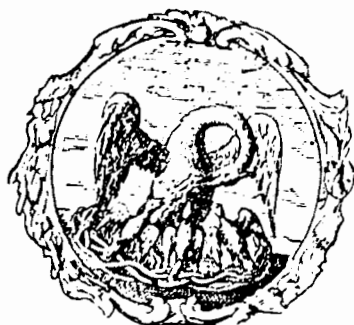
می‌کنیم. چرا که کارمان برآستی زار می‌شود. حتی ممکن است نسبت به کل عقل علائم مرضی خصمانه‌ای پیدا کنیم. لیکن در لحظه‌ای که سنگ لغزاننده را از پیش پا برمی‌داریم - اگر آن را - حتی به طور فرضی سنگ زاویه ۱۸۷ به حساب آوریم، علائم مرضی ناپدید می‌شوند و در نتیجه به طوری «توصیف ناپذیر»، احساس سلامت می‌کنیم، در این وضع دشوار لااقل می‌توانیم خود را با این تصور تسکین دهیم که ناخودآگاه، شری است محتوم که ما باید آن را به حساب آوریم، و از این رو عاقلانه تر آن است که با برخی از سرگردانیهای نمادین و غریب آن، حتی اگر معنای آنها بی اندازه سؤال برانگیز باشد، همراهی کنیم. شاید حتی بازآموزی «درس انسانیت قدیمی تر» نیچه، برای سلامت مفید باشد.

تنها ایرادی که توانسته‌ام به این توضیحات عقلایی بگیرم اینست که غالباً با حوادث تطبیق نمی‌کند. در این مورد و موارد مشابه می‌توانیم ببینیم که تشکل و واقعیت یافتن «خویشتن»، در طول سالها، آن قدر مصرانه می‌شود که اگر قرار باشد خودآگاهی با ناخودآگاه همگام شود ناچار باید به کارهای بزرگتری اقدام کند.

در حال حاضر آنچه راجع به کیفیت نمادین ماندالا قابل تعیین است، آن است که ماندالا، واقعیت روانی خودمختاری را ترسیم می‌کند که به واسطه نمادی مشخص می‌شود که همواره خود را تکرار می‌کند و در همه جا یکی است. ظاهراً این واقعیت روانی، هسته‌ای اتمی است که راجع به ساختار درونی و معنای نهایی آن چیزی نمی‌دانیم. می‌توانیم آن را بازتاب واقعی - مؤثر - حالت خودآگاهانه به شمار آوریم که نه هدف خود را می‌تواند شرح دهد و نه منظور خویش را، و به علت همین ناتوانی، فعالیت

۱۸۷ - [آیا این نوشته را نخوانده‌اید، سنگی که معمارانش رد کردند، سر زاویه

گردد - انجیل مرقس باب ۱۲، آیه ۱۱] - م.



تصویر ۸۱ - پلیکان جوجه‌های خود را با خون خود تغذیه می‌کند. کنایه‌ای از مسیح
Boschius Symbolographia (1702)

خود را کاملاً بر مرکز واقعی ماندالا فرا می‌افکند^{۱۸۸}. نیروی اجباری لازمه این فرافکنی همواره در موقعیتی نهفته است که فرد، دیگر نمی‌داند خود را به کدام طریق دیگری کمک کند. مع هذا نقیض این که ماندالا صرفاً یک بازتاب روانی است، اولاً سرشت خودمختار این نماد است که گاهی با خود انگیزختگی شدیدی در رویاها و حالات رویایی خودنمایی می‌کند، و ثانیاً سرشت خودمختار ناخودآگاه است که نه تنها قالب اصلی هر چیز روانی است بلکه حالتی است که در بدو طفولیت از آن می‌گذریم و هر شب به آن باز می‌گردیم. در خصوص این ادعا که فعالیت روان، صرفاً واکنش و یا بازتاب است دلیلی وجود ندارد. حداکثر آن که این ادعا یک فرضیه بیولوژیکی کارکردی با اعتباری محدود است. و وقتی به صورت یک حقیقت جهانی درمی‌آید، دیگر چیزی جز اسطوره‌ای مادی گرایانه نیست، زیرا استعداد خلاق روان را نادیده می‌گیرد - استعدادی را که چه بخواهیم یا نخواهیم - وجود دارد، و در برابرش تمامی به اصطلاح «علل»، به تصادف صرف تبدیل می‌شوند.

۱۸۷ - در این جا منظور از فرافکنی پدیده‌ای خود جوش است و نه استقراء عمدی از قرائن

هر چیزی. این فرافکنی نمودی ارادی نیست.

۳۳ - رؤیا:

پیکاری میان وحشیان، که توأم با شقاوت حیوانی است. چنان که قابل پیش بینی بود، ترکیب جدید («جاودانگی»)، کشمکش شدیدی را آغاز کرده است که از همان نمادها به عنوان قیاس موقعیت رؤیای ۲۷ استفاده می کند.

۳۴ - رؤیا:

گفت و شنودی با یک دوست. صاحب رؤیا می گوید: «من باید یا پیکر خون آلود مسیح که مقابل من است پیش بروم و در کار رستگاری خود پایداری کنم».

این نیز مانند رؤیای قبلی به نوعی رنج خارق العاده و غیر ملموس (تصویر ۸۱) اشاره می کند که در اثر گذر از یک دنیای بیگانه روحی به وجود آمده که پذیرش آن برای ما بسیار دشوار است. بنابراین، قیاس تراژدی مسیح است: «قلمرو پادشاهی من این جهانی نیست». لیکن این رؤیادار عین حال نشان می دهد که اکنون صاحب رؤیا تکلیف خود را با شوقی گشوده ادامه می دهد. اشاره به مسیح شاید دارای معنایی عمیقتر از یک یادآوری اخلاقی صرف باشد: مادر این جا با فرایندی تفرد سر و کار داریم، فرایندی که برای انسان غربی، به نحوی همیشگی در الگوی جزمی و مذهبی زندگی مسیح متوقف شده است. همواره تأکید بر «تاریخ گرایی» زندگی منجی بوده است و به همین سبب خصلت نمادین آن در تاریکی مانده است، گرچه موضوع تجسد ۱۸۹، قسمت بسیار اساسی Symbolon (اعتقاد نامه) ۱۹۰ را

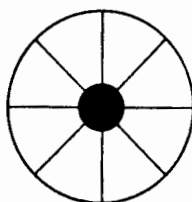
۱۸۹ - بنا به اعتقاد مسیحیان، خدا به صورت مسیح، کالبد آدمی به خویش گرفت - م.

۱۹۰ - credo 'creed به معنای من ایمان دارم نخستین کلمه اعتقاد نامه حوارین مسیح

تشکیل داده است. مع هذا، خاصیت اعتقاد، به هیچ وجه مبتنی بر واقعیت تاریخی بی نظیر مسیح نیست، بلکه مبتنی بر سرشت نمادین خودش می باشد که نمایانگر پندارهای روانی کمایش دایم الحضور کاملاً مستقل از وجود هر گونه اعتقادی است. بنابراین تا جایی که مسیح یک واقعیت روانی است، یک مسیح «ماقبل مسیحیت»، و یک مسیح «غیر مسیحی»، نیز وجود دارد و به هر تقدیر، اصل پیش تصور مسیح، مبتنی بر همین تصور است. از این رو در مورد انسان متجدد که دارای پندارهای مذهبی نیست، منطقی آن است که چهره انسان نخستین یا پویمن در روان خود او ظهور کند، چرا که اصولاً در آن جا وجود دارد (تصاویر ۱۰۶ و ۱۷۱).

۳۵ - رؤیا:

هنرپیشه ای کلاهش را به دیوار می کوبد، به جایی که چنین شکلی دارد:



به موجب مطالب خاصی که در این جا نیامده است، «هنرپیشه» به واقعیتی خاص در زندگی شخصی صاحب رؤیا اشاره دارد. او تاکنون راجع به خودش خیالی را در سر می پرورانید که نمی گذاشت او خود را جدی بگیرد. این خیال، با حالت جذبی که اکنون به دست آورده ناسازگار است. او باید هنرپیشه را کنار بگذارد، زیرا هنرپیشه درون او بود که «خویشتن» را طرد می کرد. کلاه، به اولین رؤیا اشاره می کند، به جایی که او کلاه بیگانه ای را بر سر نهاد. بازیگر، کلاه را به دیوار می کوبد، و کلاه یک ماندالاست. بنابراین،

کلاه «غریب»، همان «خویشتن» بود که در آن زمان - که او هنوز نقشی خیالی را بازی می کرد - به نظرش بیگانه می نمود.

۳۶ - رؤیا:

صاحب رؤیا با یک تاکسی به راتوس پلاتز^{۱۹۱} می رود، لیکن آن جا مارینهوف^{۱۹۲} نام دارد.

من فقط به طور گذرا به این رؤیا اشاره می کنم، زیرا خصلت زنانه حریم را نشان می دهد، درست به همان نحو که hortus conclusus (باغ محصور)، غالباً در سرودهای قرون وسطایی به عنوان تصویر ذهنی مریم عذراء به کار می رود، و گل سرخ عرفانی (rosa mystica) در Litany of Loreto (رک: تصویر ۲۴) یکی از صفات اوست.

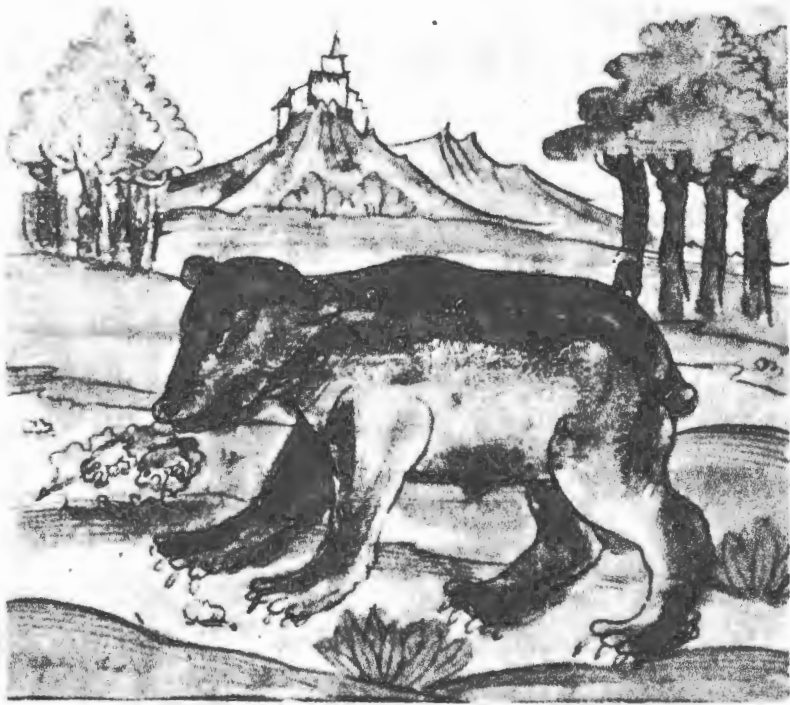
۳۷ - رؤیا:

منحنیهای بی با روؤس روشن در اطراف یک مرکز تاریک. صاحب رؤیا در غاری سرگردان است که نبردی بین خیر و شر در آن جریان دارد. لیکن در این میان شاهزاده ای هست که همه چیز را می داند. او به صاحب رؤیا، یک انگشتری الماس می بخشد و آن را در چهارمین انگشت دست چپ او می کند.

چرخش نور که در رؤیای ۲۶ آغاز شد، دوباره به طور روشنتری ظاهر می شود. نور همیشه به خود آگاهی، که در حال حاضر فقط در پیرامون جریان دارد، اشاره می کند. مرکز هنوز تاریک است و همان غار است و ورود به آن به طور قطع موجب از سر گرفتن کشمکش می شود. در عین حال مرکز، مثل

191 - Rathausplatz

192 - Marienhof



تصویر ۸۲ - خرس نمایانگر وجه خطرناک ماده نخستین است. «De alchemia» (Ms., 16th cent.) (منسوب به آکوایناس.)

شاهزاده ای است که در کناری ایستاده و همه چیز را می‌داند و صاحب سنگ قیمتی است. هدیه، چیزی جز میثاق صاحب رویا با «خویشتن» نیست - زیرا قاعدتاً حلقه ازدواج را در انگشت چهارم دست چپ می‌کنند. به واقع، چپ، ناخود آگاه است و باید از آن چنین استنباط کرد که وضع هنوز تا حد زیادی در ناخود آگاه نهفته است. ظاهراً شاهزاده، نمایانگر راز شهریار (انیگمارژیس) (تصویر ۵۱، رک: تعبیر خواب ۱۰). غار تاریک، با قرع و انبیق حاوی اضداد محارب تطبیق می‌کند. «خویشتن»، در اضداد و برخورد میان آنها متجلی می‌شود و آن یعنی تلاقی اضداد (coincidentia oppositorum). بدین سبب راه

«خویشتن» با کشمکش آغاز می شود.

۳۸ - رؤیا:

میزی مدور که چهار صندلی گرد آن قرار گرفته است. میز و صندلیها خالی اند.
این رؤیا گمان فوق را تأیید می کند. ماندالا، هنوز «مورد استفاده» واقع نشده است.

۳۹ - خیال بصری:

صاحب رؤیا در گودالی می افتد. در ته گودال خرسی وجود دارد که چشمهایش بتناوب در چهار رنگ برق می زند: سرخ، زرد، سبز و آبی. در واقع چهار چشم دارد که تبدیل به چهار نور می شود. خرس نا پدید می شود و صاحب رؤیا از تونل دراز تاریکی عبور می کند. در انتهای آن، نوری سوسو می زند. گنجی در آن جاست و حلقه الماس روی آن قرار دارد. چنین گفته اند که این الماس او را به سفر درازی به مشرق هدایت خواهد کرد.
این رؤیای بیدار کننده، حاکی از آن است که ذهن صاحب رؤیا هنوز نگران مرکز تاریک است. خرس، نمایانگر عنصر زمینی (کتانیک) است و امکان دارد او را متوقف کند. لیکن بعد معلوم می شود که حیوان فقط در حال راهنمایی کردن بسمت چهار رنگ است (رک: رؤیای ۲۳) که آن هم به نوبه خود به سنگ می رسد، یعنی الماسی که منشور آن مثل رنگین کمان است. احتمالاً راه مشرق اشاره ای است به ناخود آگاه، به عنوان نقطه مقابل. سنگ جام مقدس، طبق افسانه آن، از شرق می آید و باید به همان جا باز گردد. خرس در کیمیاگری با سیاهی ماده اولیه (تصویر ۸۲) تطبیق می کند، چیزی که دُم رنگارنگ طاوس (cauda pavonis) از آن پدید می آید.

۴۰ - رؤیا:

صاحب رؤیا باید با هدایت زن ناشناس و به خطر افکندن زندگی خویش، قطب را بیابد.

قطب نقطه‌ای است که همه چیز گرد آن می‌گردد و از این رو یکی دیگر از نمادهای «خویشتن» است. کیمیاگری نیز این قیاس را به کار برده است: «در قطب است قلب مرکوریوس، که آتش حقیقی است، و استادش در آن می‌آرمد، او، گاه درنوردیدن این دریای پهناور ... راه خود را به واسطه سیمای ستاره شمال می‌یابد»^{۱۹۳} مرکوریوس، جان جهان است و قطب، قلب آن. تصور جان جهان با تصور ناخودآگاه جمعی که خویشتن مرکز آن است تطبیق می‌کند. نماد دریا، یکی دیگر از معانی مترادف ناخودآگاه است.

۴۱ - خیال بصری:

توپهای زرد رنگ در دایره‌ای به سمت چپ می‌غلطند.
چرخش در اطراف یک مرکز، رؤیای ۲۱ را به یاد می‌آورد.

۴۲ - رؤیا:

استادی که‌نسال به نقطه‌ای در زمین اشاره می‌کند که تلالو سرخ دارد. فیلسوف، «مرکز» را به او نشان می‌دهد. سرخی (rubedo) شاید به معنای سپیده دم باشد. مثل سرخی در کیمیاگری که علی القاعده، به محض کامل شدن کار پدید می‌آید.

193 - «In polo est cor Mercurii, qui verus est ignis, in quo requies est Domini sui, navigans per mare hoc magnum... cursum dirigit per aspectum atri septentrionalis» - Philalethes, «Introitus apertus», Mausaeum hermeticum, p. 655

۴۳ - رؤیا:

نوری زرد رنگ به سان آفتاب از خلال مه پدیدار می شود، لیکن کمرنگ است. هشت اشعه از مرکز به سمت خارج ساطع می شوند. این نقطه رسوخ است: نور باید در آن رسوخ کند ولی هنوز کاملاً نکرده است. خود صاحب رؤیا متوجه شد که نقطه رسوخ، با قطب رؤیای ۴۰ یکی است. چنان که حدس زده ایم، این مسأله برآمدن آفتاب است که اکنون به زردی می گراید. اما نور هنوز کمرنگ است و احتمالاً به معنای فهم ناکافی است. «رسوخ» به لزوم کوشش به منظور اخذ تصمیم اشاره می کند. غالباً در کیمیاگری، زردی (citrinitas) با سرخی (روبدو) تطبیق می کند. طلا یا زرد است و یا زرد سرخ فام.

۴۴ - رؤیا:

صاحب رؤیا در چهاردیواری مربعی است و باید ساکت باشد. این محل، زندانی است برای لی لی پوتین ها (یا بچه ها؟). زن بیرحمی سرپرست آنهاست، بچه ها به حرکت در می آیند و شروع به چرخیدن در پیرامون می کنند. صاحب رؤیا می خواهد فرار کند ولی نباید این کار را بکند. یکی از بچه ها به حیوان تبدیل می شود و ران او را گاز می گیرد. کمبود روشنایی، تمرکز حواس بیشتری را ایجاب می کند؛ بنابراین صاحب رؤیا هنوز خود را در مرحله کودکی و بدین سبب «بی قرینه» (رک: رؤیای ۲۶) و محبوس در حریم و تحت سرپرستی «مادر انیمای» بیرحم می یابد. حیوان، همان طور ظاهر می شود که در رؤیای ۱۸ ظاهر شد، و او را گاز می گیرد، یعنی آن که او باید خود را تسلیم کند و مجازات شود. چرخش، مثل همیشه یعنی تمرکز بر مرکز. به نظر او این حالت فشار تقریباً بی پایان است. لیکن با چنان احساس منسجم و دلپذیری بیدار می شود که گویی چیزی را حل کرده است؛ «گویی الماس را در دست خود نگاه داشته

است». بچه‌ها، کنایه‌ای از نقش کوتوله‌اند که شاید نمایانگر عناصر مربوط به کابیری باشد و آن احتمالاً یعنی نیروهای سازنده ناخودآگاه (رک: رؤیاهای ۵۶ به بعد در ذیل) و یا شاید هم در عین حال به حالت کودکانه صاحب رؤیا اشاره کنند.

۴۵ - رؤیا:

میدان رژه با گروه سربازان آنها خود را برای جنگ تجهیز نمی‌کنند، بلکه ستاره‌ای هشت گوشه را تشکیل می‌دهند که به سمت چپ می‌چرخد.

در این جا نکته اصلی این است که ظاهراً جنگ مغلوبه شده است. ستاره در آسمان نیست، یک الماس هم نیست، بلکه پیکره‌ای است بر روی زمین که از آدمیان ساخته شده است.

۴۶ - رؤیا:

صاحب رؤیا در چهار دیواری مربع محبوس است، چند شیر و ساحره‌ای ظالم پدیدار می‌شوند.

او نمی‌تواند از زندان زمینی (کتانیک) رهایی یابد، چون هنوز آمادگی کاری را که باید انجام دهد ندارد. (این یک مسأله مهم شخصی و حتی یک وظیفه و علت خیلی از هراسهاست). شیر، مثل همه حیوانات وحشی، نمایانگر احساسات مخفی است. شیر، در کیمیاگری نقشی مهم و همین معنا را دارد. شیر، حیوان «آتشین» است، یکی از نمادهای اهریمن و نشانگر خطر بلعیده شدن توسط ناخودآگاه.

۴۷ - رؤیا:

پیر خردمند محلی را در زمین به صاحب رؤیا نشان می‌دهد که به



تصویر ۸۳ - فرایند کیمیاگرانه در منطقه البروج (Ripley Scrowle (MS., 1588)

طور مخصوصی علامت گذاری شده است.
احتمالاً این محلی است در زمین که اگر قرار باشد صاحب رؤیا،
«خویشتن» را محقق سازد بدان جا تعلق خواهد داشت (شبه رؤیای ۴۲).

۴۸ - رؤیا:

شخصی آشنا به دلیل استخراج یک چرخ کوزه گری جایزه می گیرد.
چرخ کوزه گری روی زمین می چرخد (رک: رؤیای ۴۵) و ظروفی

سفالین (خاکی) را به وجود می‌آورد که شاید به استعاره بتوان آنها را «بدنهای انسانی» نامید. از آن جا که چرخ، مدور است به «خویشتن» و فعالیت خلاق اشاره می‌کند که «خویشتن» در آن تجلی می‌یابد. چرخ کوزه‌گری جریان بازگشت‌کننده چرخش را نیز نشان می‌دهد.

۴۹ - رؤیا:

پیکره‌ای پر ستاره در حال گردش است. در تمام نقاط اصلی دایره تصاویری وجود دارند که نمایانگر فصولند.

اکنون زمان به همان گونه‌ای تعیین می‌شود که قبلاً مکان تعیین شده بود. زمان و مکان در هر تعریفی، کلی‌ترین و لازم‌ترین عناصرند. بر تعیین زمان و مکان درست در بدو امر تأکید شده بود (رک: رؤیاهای ۷، ۸، ۹) تعیین موقعیت قطعی در زمان و مکان، جزئی از واقعیت انسان است. فصلها به تقسیم دایره به چهار قسمت که متناظر با گردش سال است اشاره دارند. (تصویر ۸۳)، سال، نماد انسان جبلی است^{۱۹۴} (تصاویر ۸۸، ۸۹، ۹۳) نقش چرخش حاکی از آن است که نماد دایره را نه ایستا، بلکه پویا باید پنداشت.

۵۰ - رؤیا:

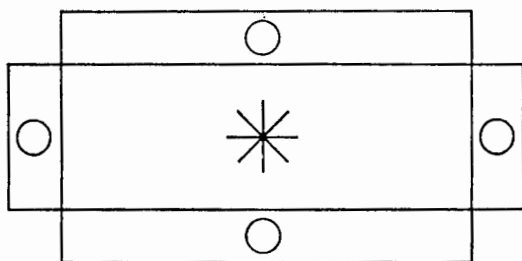
مردی ناشناس به صاحب رؤیا سنگی قیمتی می‌بخشد. لیکن صاحب رؤیا مورد حمله دسته دزدان قرار می‌گیرد. پا به فرار می‌گذارد (کابوس) و می‌تواند بگریزد، بعداً زن ناشناس مجدداً به او می‌گوید که همیشه چنین نخواهد بود: گاهی باید موقعیت خود را حفظ کند و نگریزد.

وقتی زمان معینی به مکان معینی اضافه می‌شود، بدان معناست که انسان بسرعت در حال نزدیک شدن به واقعیت است. پیشکش شدن جواهر به همین

دلیل است، لیکن در عین حال وحشت از اخذ تصمیم که قدرت تصمیم گیری را از صاحب رؤیا سلب می کند نیز به همین دلیل است.

۵۱ - رؤیا:

احساس فشار زیادی وجود دارد. عده زیادی از مردم دور یک مستطیل مرکزی که چهار مستطیل کوچکتر در وسط آن قرار دارد می گردند. گردش، به دور مستطیل بزرگ به سمت چپ و به دور مستطیل های کوچکتر به سمت راست است. ستاره هشت گوش، در میان قرار دارد. در مرکز هر یک از مستطیل های کوچکتر، کاسه ای وجود دارد که حاوی آب سرخ، زرد، سبز و بیرنگ است. آب به سمت چپ می چرخد. پرسش ناراحت کننده ای مطرح می شود: آیا آب کافی است؟



رنگها، مجدداً به مرحله مقدماتی اشاره می کنند. پرسش «ناراحت کننده» آن است که آیا آب حیات - آب ما (آکوانوسترا)، انرژی، لیبیدو- برای رسیدن به ستاره مرکزی (یعنی «قلب»، یا «هسته»: رک: رؤیای بعد) کافی است. گردش در مستطیل مرکزی، هنوز هم به سمت چپ است یعنی آن که خود آگاه به طرف ناخود آگاه حرکت می کند. بنابراین، مرکز هنوز کاملاً معلوم نشده است. ظاهراً گردش به سمت راست در مستطیل های کوچکتر که نمایانگر تربیعند، حاکی از آن است که چهار گنش در حال خود آگاه شدن است. به طور کلی چهار، به واسطه چهار رنگِ رنگین کمان مشخص می شود.

در این جا واقعیت تکان دهنده این است که رنگ آبی وجود ندارد و نیز آن که میدان مربع ناگهان کنار گذاشته شده است. افقی، به جای عمودی، خود را گسترش داده است. بنابراین با ماندالایی «درهم ریخته» سرو کار داریم^{۱۹۵}. اگر نقادانه سخن گوئیم، می‌توانیم اضافه کنیم که ترتیب متضاد کنشها، هنوز آن قدر به خود آگاهی نرسیده است که بتوان قطب گرایی خاص آنها را تشخیص داد^{۱۹۶}. سلطه افقی بر عمودی، دال بر آن است که «من خود آگاه» برتر از همه و از این رو، بدون فراز و نشیب است.

۵۲ - رؤیا:

تالار مستطیلِ رقص. همه در پیرامون به سمت چپ می‌چرخند. ناگهان فرمانی داده می‌شود: «به سمت هسته‌ها». اما صاحب رؤیا باید به اطاق مجاور برود و گردو بشکند. بعد، مردم از نردبامهای طنابی سرازیر شده داخل آب می‌شوند.

وقت هجوم بردن به «هسته»، یا قلب موضوع، رسیده است، اما صاحب رؤیا هنوز باید در مستطیل کوچک («اطاق مجاور»)، یعنی در یکی از چهار گوش، چند «گردوی سخت» دیگر را بشکند. در این مدت فرایند ادامه می‌یابد و در «آب»، سرازیر می‌شود. بدین ترتیب عمودی، طویل می‌شود و باز هم ما از مستطیل غلط، مربعی به دست می‌آوریم که مبین تقارن کامل

۱۹۵ - ماندالاهای «درهم ریخته» گهگاه ظاهر می‌شوند و شامل همه اشکالی اند که از دایره، مربع، صلیب منظم، و حتی اشکالی ناشی شده اند که مبتنی بر عدد چهار نیست، بلکه مبتنی بر سه و پنج است، عدد شش و دوازده مستثنا است. دوازده ممکن است مبتنی بر چهار یا سه باشد. دوازده و شش نیز نماد معروف دایره است. سه حاکی از غلبه خیالپردازی و اراده (تثلیت) است، و پنج حاکی از انسان جسمانی (مادپگرایی) است.

خود آگاه و ناخود آگاه با تمامی معانی تلویحی روانی آن است.

۵۳ - رؤیا:

صاحب رؤیا خود را در یک اطاق مربع خالی که در حال چرخیدن است می بیند. فریادی برمی خیزد، «نگذارید خارج شود. مالیات را نخواهد پرداخت!»

این اشاره ای است به خودشناسی ناکافی صاحب رؤیا در مسائل شخصی که قبلاً به آن اشاره شد و در این مورد یکی از شرایط اصلی فرایند تفرّد بود و بدین سبب پیش دستی کردن بر آن امکان نداشت. چنان که انتظار می رفت پس از تأکید مقدماتی بر عمودی در رؤیای قبلی، حالا مربع مجدداً شکل گرفته است. علت اختلال، ناچیز شمردن خواسته های ناخود آگاه (عمودی) بود که منجر به بی روح شدن شخصیت (مستطیل خمیده) شد.

پس از این رؤیا، صاحب رؤیا شش ماندالا ساخت و کوشید تا طول درست عمودی، نوع «چرخش» و ترکیب رنگ را تعیین کند. در پایان این کار رؤیای زیر را دید که (به طور مفصل ذکر می شود):

۵۴ - رؤیا:

به خانه غریب و مجللی می رسم - «خانه تجمع». تعداد زیادی شمع که به گونه ای خاص ترتیب یافته اند با چهار نوک که به طرف بالا است در عقب صحنه روشن است. بیرون، جلوی در خانه، پیرمردی به ننگه بانی ایستاده است. مردم داخل می شوند. چیزی نمی گویند و بی حرکت می ایستند تا در باطن به خود بیایند. مردی که جلوی در ایستاده است راجع به میهمانان خانه می گوید: «وقتی دوباره بیرون بیایند پاک شده اند». من داخل خانه می شوم و می فهمم که می توانم حواسم را کاملاً متمرکز کنم. بعد ندایی می گوید: «آنچه تو می کنی خطرناک است».



تصویر ۸۴ - کوه استادان. معبد خردمند («خانه تجمع» یا «به خود آمدن») که خورشید و ماه آن را روشن کرده برپله هفتم قرار گرفته و سیمرغ بر فراز آن نشسته است. معبد، در کوه پنهان است - اشاره بدان که سنگ فلاسفه در دل زمین نهفته است و باید استخراج و پیراسته شود. منطقه البروج در زمینه تصویر، بقای کار (اپوس) را نشان می‌دهد و چهار عنصر نمایانگر تمامیتند. در جلوی تصویر، مرد چشم بسته و پژوهشگری که غریزه طبیعی را دنبال

مذهب، مالیات نیست که پردازی و خود را از قید تصویر این زن خلاص کنی، چون خلاصی از این تصویر ممکن نیست. وای بر آنان که دین را جایگزین دیگر روی زندگی روح می‌کنند، ایشان خطا کارند و ملعون خواهند بود. مذهب جایگزین پذیر نیست، بلکه باید آن را به عنوان کمال غایی، به دیگر فعالیت‌های روان افزود. مذهب خود را از کمال حیات برون خواهی آورد و فقط آن گاه فرخنده خواهی بود! «هنگامی که آخرین عبارت طنین می‌افکند، از دور صدای موسیقی می‌شنوم، نوای ساده ارگ. چیزی در آن وجود دارد که نغمه آتش واگنر را به یاد می‌آورد. وقتی خانه را ترک می‌کنم، کوهی سوزان را می‌بینم و چنین احساس می‌کنم: «آتشی که نباید خاموش شود، آتشی مقدس است» (شاو، یوحنا قدیس).

صاحب رؤیا توجه دارد که این رؤیا «تجربه ای نیرومند» بوده است. در واقع این رؤیا کیفیتی قدسی و نورانی دارد و بدین سبب اگر فرض کنیم که نمایانگر اوج جدیدی از بصیرت و ادراک است چندان بخطا نرفته ایم. علی القاعده، این «ندا» که معمولاً در لحظات سرنوشت ساز برمی‌خیزد، خصلتی کاملاً آمرانه دارد.

احتمالاً خانه، با مربع که «محل تجمع» است (تصویر ۸۴) تطبیق می‌کند. چهار نوک درخشان، مجدداً دال بر تربیع است. اشاره به پاکیزه شدن کنایه از گُنش تغییر پذیر منطقه ممنوعه است. پیدایش تمامیت که در اثر «فرار از پرداخت مالیات» از آن ممانعت می‌شود طبعاً محتاج «تصویر ذهنی زن» است که به عنوان انیما نمایانگر گُنش «پست تر» گُنش چهارم است که چون به ناخود آگاه آلوده است زنانه است. چگونگی پرداخت مالیات بستگی به خصلت گُنش پست تر و گُنش های کمکی آن و نیز نوع بینش دارد^{۱۱} پرداخت ممکن است واقعی یا نمادین باشد، لیکن ضمیر آگاه

صلاحیت تعیین نوع درست آن را ندارد.

نظر رویا در این خصوص که مذهب نباید جایگزینی برای «طرف دیگر زندگی روان» باشد، حتماً به عنوان یک نوآوری افراطی خیلی از مردم را تکان خواهد داد. طبق این دیدگاه، مذهب، برابر تمامیت است، حتی به نظر می‌رسد که یکپارچگی خویشتن در «کمال حیات» است.

طنین ضعیف نغمه آتش - نقش لوکی^{۱۹۸} - بی‌جهت نیست، و گرنه «کمال حیات» چه معنایی دارد؟ «تمامیت» یعنی چه؟ من احساس می‌کنم که در این جا هر گونه دلیلی برای پاره‌ای از دل‌نگرانیها وجود داشته باشد، زیرا انسان به صورت موجودی کامل وهم آور است. چهارمین، بدون دلیل از سه جدا و به قلمرو آتش جاویدان تبعید نشده بود. آیا یکی از احادیث منسوب به پیامبر ما مسیح چنین نیست: «او که به من نزدیک است به آتش نزدیک است»^{۱۹۹} (رک: تصویر ۵۴). چنین سخنان مبهم هراس انگیزی را برای بچه‌های

۱۹۸ - Loki در اساطیر اقوام شمالی، مکار لوده‌ای است که تغییر شکل و جنسیت می‌دهد. از یاران وُتان است و با نقشه‌های هوشمندانه خود او را کمک می‌کند و گاهی نیز با خطاهای خود او را به دردسر می‌اندازد. موجب مرگ بالدر (فرزند وُتان)، خدای روشنایی و صلح و خرد می‌شود و به مکافات آن بر صخره‌ای زنجیر می‌گردد. از این بابت سرنوشتی همانند سرنوشت پرومته، رباینده آتش (خرد) در اساطیر یونان دارد. لوکی نوع مونث خود، انگریدا، و سه پلیدی (دوزخ، مار چنبرین و گرگ) را پدید می‌آورد. از کارهای دایمی او فتنه انگیزی و ایجاد اختلاف است - م.

199 - «Ait autem ipse salvator: Qui iuxta me est, iuxta ignem est, qui longe est a

me, longe est a regno»

(شخص مُنجی می‌فرماید: او که نزدیک من است نزدیک آتش است. او که از من دور

است از ملکوت دور است) - Origen - Homiliae in Jeremiam, xx, 3; cited in James, -



تصویر ۸۵ - کوه آتش «Etna: gelat et ardet»

Boschius, Symbolographia

گنده نگفته اند - و به همین دلیل است که هراکلیتوس کهنسال «عبوس» خوانده شد، زیرا بسیار صریح سخن گفت و زندگی را «آتش همیشه سوزان» نامید و به همین دلیل است که برای کسانی که گوش شنوا دارند احادیث غیر شرعی وجود دارد.

موضوع کوه آتش (تصویر ۸۵) را می توان در کتاب خنوخ دید^{۲۰۰}. خنوخ می بیند که هفت ستاره، «همچون کوههای بزرگ مشتعل در آتش»، در محل مکافات ملایک به زنجیر کشیده شده اند. هفت ستاره، اصلاً هفت خدای بابلی بودند، اما در زمان مکاشفه خنوخ، به هفت افسر، فرمانروایان «این دنیا»، فرشتگان مطرود محکوم به مکافات تبدیل شدند. بر خلاف این مطلب تهدید کننده، راجع به معجزات یهوه بر کوه سینا اشاره ای وجود دارد، و طبق سایر مآخذ، عدد هفت به هیچ وجه نامیمون نیست، چه درختی که میوه حیات دارد یعنی درخت حکمت (arbor sapientiae) بر هفتمین کوهستان سرزمین غربی قرار گرفته است^{۲۰۱} (تصویر ۱۶۵)

^{۲۰۰} - کتاب خنوخ، ۱۸، ۱۳ و بخش ۲۱، Charles, Apocrypha and pseudepigrapha

pp. 200, 201

^{۲۰۱} - تفسیر مفصلتر این رویا را می توان در کتاب «روانشناسی و دین» یافت. [ترجمه

فواد روحانی].

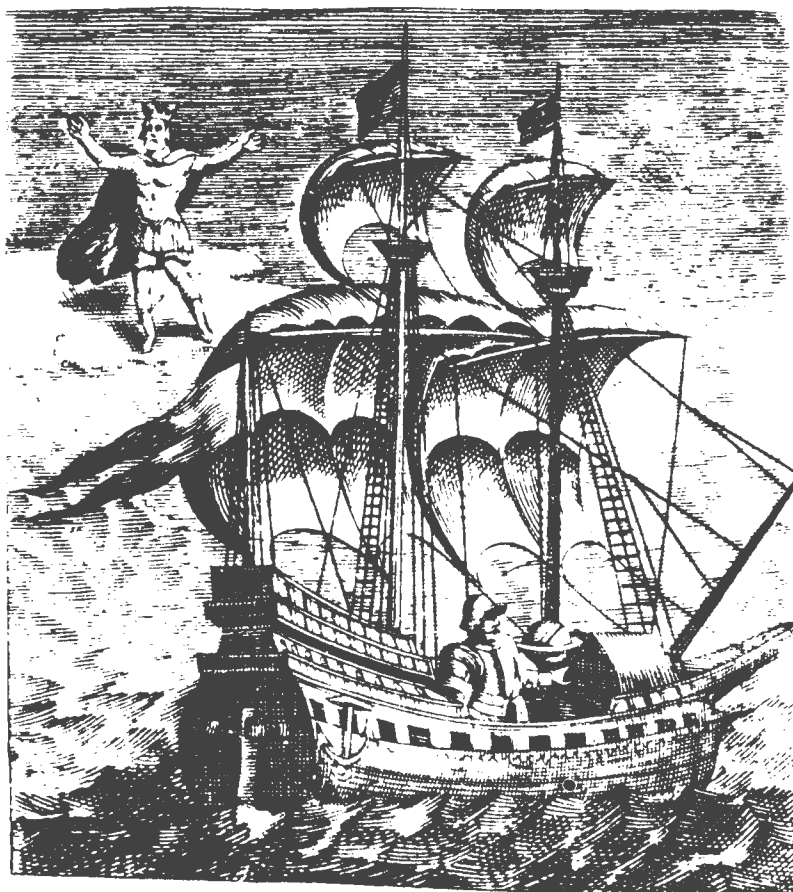
۵۵ - رؤیا:

کاسه ای سیمین با چند گردوی شکسته در نقاط اصلی. این رؤیا، حاکی از آن است که برخی از مسائل رؤیای ۵۲ حل شده است اما نه کاملاً. صاحب رؤیا، هدف را که اکنون حاصل شده به صورت دایره ای منقسم به چهار قسمت و دارای دوایری در چهار رنگ، ترسیم کرد. گردش به سمت چپ است و با آنکه اجوابگوی مسائل مزبوط به تقارن است، هنوز قطب گرایی کنشها - علی رغم آخرین رؤیا که بسیار روشنگر بود - تشخیص داده نشده است، زیرا در این طرح رنگهای سرخ و آبی، سبز و زرد به جای آنکه روبه روی هم قرار گرفته باشند در کنار هم واقع شده اند. بدین ترتیب باید نتیجه بگیریم که واقعیت پیدا کردن با مقاومت شدید درونی مواجه می‌شود. و البته تا حدی به علت خصلت فلسفی و تا اندازه ای به دلیل خصلت اخلاقی آن و این واقعیتی است که به آسانی نمی‌توان نادیده گرفت. از آنجا که گردوها باید حقیقتاً شکسته شوند و در عین حال همشکلند، یعنی هنوز تمایز نیافته اند، معلوم می‌شود که هنوز فهم صاحب رؤیا از قطب گرایی ناکافی است.

۵۶ - رؤیا:

چهار بچه حلقه پزرنگ بزرگی را حمل می‌کنند. آنها در دایره ای حرکت می‌کنند. زن ناشناس ظاهر می‌شود و می‌گوید باز خواهد گشت زیرا جشنواره انقلاب است.

در این رؤیا، باز هم عناصر رؤیای ۴۴ جمع می‌شوند یعنی کودکان و زن ناشناس که قبلاً جادوگری خبیث بود. «انقلاب» دال بر نقطه تحول است. در کیمیاگری، کار در پایین تمام می‌شود (Vindemia Hermetis). کودکان، ایزدان کوتوله، حلقه را می‌آورند - یعنی نماد تمامیت هنوز در سلطه نیروهای خلاق بچگانه است. باید توجه داشت که اطفال در کار کیمیاگری نیز نقش دارند:



نصویر ۸۶ - «سفر بزرگ» با کشتی. دو عقابی که در دو جهت مخالف به دور زمین در پروازند حکایت از آن دارد که ادیسه ای در جستجوی تمامیت است

Maier, Viatorium (1651)

(آدمکها) باشد.

۵۷ - خیال بصری:

حلقه ای پُر رنگ با تخمی در میان.

۵۸ - خیال بصری:

عقاب بی سیاه از تخم بیرون می آید و حلقه را که حالا به طلا تبدیل شده در منقار دارد. بعد صاحب رویا در کشتی است و پرنده، پیشاپیش پرواز می‌کند.

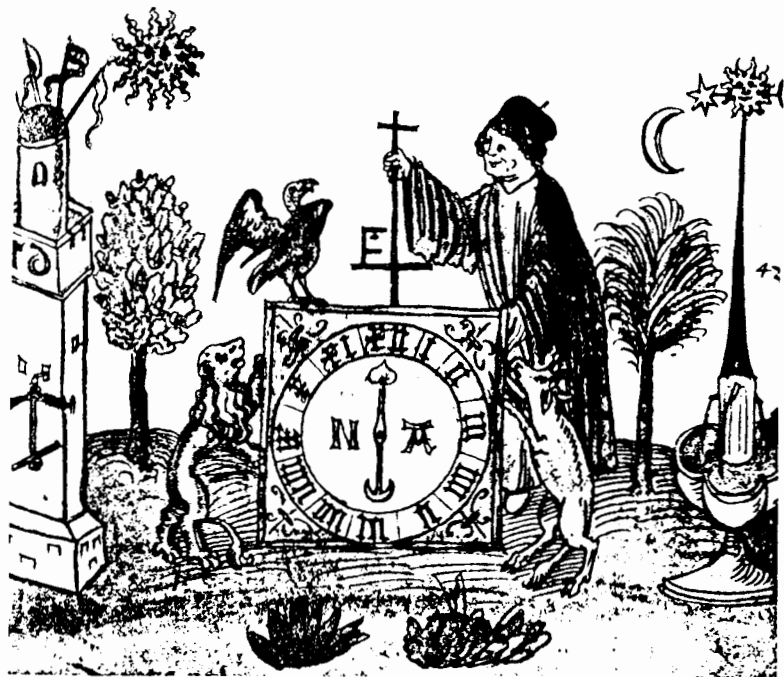
عقاب نمایانگر اوج است. (قبلاً تکیه بر عمق بود: مردم در آب سرازیر شدند). عقاب، کل ماندالا را می‌گیرد و با آن صاحب رویا را که سوار بر کشتی به دنبال پرنده در حرکت است کنترل می‌کند. پرندگان، اندیشه و پرواز اندیشه‌اند. به طور کلی این خیال پردازی و تصورات الهامی است که بدین نحو جلوه کرده است (مرکوریوس بالدار، مورفئوس^{۲۰۲}، اجنه، ملایک). کشتی وسیله ای است که صاحب رویا را به دریا و اعماق ناخود آگاه می‌برد. کشتی به عنوان چیزی ساخته دست بشر، نمایانگر یک نظام، یا شیوه است (و یا یک راه: رک، هینایانا و ماهایانا = گردونه کوچکتر و بزرگتر دو مکتب بودائی). پرواز اندیشه، پیشاپیش حرکت می‌کند و کار منظم از پی آن. آدمی نمی‌تواند مثل یک ایزد از روی رنگین کمان بگذرد، بلکه باید از زیر آن عبور کند، حال با هر فکری که پس از آن حاصل آید. در کیمیاگری، عقاب - نظیر سیمرغ، کرکس، زاغ - مظهري است معروف. حتی سنگ (لپیس)،

۲۰۲ - Morpheus در اساطیر یونان یکی از هزاران فرزند خواب (Hypnos) است که نامش مشتق از واژه یونانی شکل یا قالب و نمایانگر وظیفه اوست. او هم مانند سایر ایزدان رویا، بال دارد و موظف است که در قالب انسانی به خواب مردم بیاورد - م.

rebis (که مرکب از دو جزء و در نتیجه معمولاً به عنوان ترکیب خورشید و ماه، نر ماده به شمار می‌آید)، اغلب بالدار نمایانده می‌شود (تصاویر، ۲۰، ۵۱) و دالّ بر الهام و یا استعداد روحانی (بالدار) است. بالاخره همه این نمادها، واقعیتی را نشان می‌دهند که مافوق خودآگاهی است و ما آن را «خویشتن» می‌نامیم. این خیال بصری مانند عکسی فوری است از فرایند تکمیل‌کننده در حال رسیدن به مرحله بعدی.

تخم در کیمیاگری نمایانگر خمیره است که در چنگ کیمیاگر است و آن همان ماده اولیه حاوی جان جهان است. از تخم - که ظرف مدور طبّاحی نماد آن است - عقاب یا سیمرغ، جان آزاد شده، پدید می‌آید و در نهایت همان آدم نخستین است که اسیر آغوش فیزیس (جسم) بود (تصویر ۸۷).

*Per sanctum spiritum agimus formam quae est
Spiritus animae corporis*



تصویر ۸۸ - زمان نماد سنگ: صلیب و رمزهای انجیلی قرینه است - De alchmia (منسوب به) توماس آکویناس (MS قرن شانزدهم)

۳ - منظر ساعت دنیا

۵۹ - «منظر بزرگ»^{۲۰۳}:

دایره ای عمودی و دایره ای افقی با مرکز مشترک. این همان ساعت

۲۰۳ - این منظر به صورت مشروح در کتاب یونگ، «روانشناسی و دین» پاراگراف

۱۱۲ به بعد آمده است.

دنیاست. پرنده سیاه از آن حمایت می‌کند.

دایره عمودی صفحه ای است آبی با خطی سفید که به $۴ \times ۸ = ۳۲$ قسمت تقسیم شده است. عقربه ای روی آن می‌چرخد.

دایره افقی شامل چهار رنگ است. روی آن، چهار مرد کوچک اندام با پاندول ایستاده اند، و در اطراف دایره، انگشتی قرار گرفته که زمانی تیره بود و اکنون طلایی است (قبلاً بچه‌ها آن را حمل می‌کردند).

ساعت دارای سه حرکت موزون یا ضربه است:

۱ - ضربه کوچک: عقربه ای که روی صفحه آبی افقی است با $۱/۳۲$ ضربه پیش می‌رود.

۲ - ضربه متوسط: یک چرخش کامل عقربه. در عین حال دایره افقی با $۱/۳۲$ ضربه پیش می‌رود.

۳ - ضربه بزرگ: ۳۲ ضربه متوسط با یک چرخش حلقه طلایی مساوی است.

این منظر فوق العاده، بر بیننده رؤیا اثر عمیق و پایدار نهاد، به قول خودش، اثری از «هماهنگی عالی». ساعت دنیا کاملاً ممکن است همان «تصویر ذهنی سخت» باشد که با کابیری یکی است. یعنی چهار بچه یا چهار مرد همراه با پاندول. این ماندالای سه بُعدی است - ماندالایی در قالب جسمانی که نمایانگر واقعیت یافتن است (بدبختانه احتیاط پزشکی مانع از آن می‌شود که به جزئیات شرح حال پردازم. همین قدر کافی است که بگویم این واقعیت یافتن اتفاق افتاد). انسان به چیزی تبدیل می‌شود که در حقیقت انجام می‌دهد.

از لحاظی بسیار دشوار می‌توان دریافت که چرا منظر این پیکر غریب باید موجب برانگیختن احساس «عالیترین هماهنگی» شود، لیکن به محض آن که موضوع تاریخی قابل مقایسه را در نظر گیریم علت آن کاملاً قابل فهم می‌شود. از آن جا که معنای این تصویر ذهنی بسیار مبهم است، راه یافتن به موضوع دشوار است. اگر راه یافتن به معنی ناممکن باشد و شکل و رنگ

جوابگوی نیازهای جمال شناختی نباشند، فهم و احساس ما نسبت به زیبایی ارضا نمی شود و بدین سبب نمی توانیم دریابیم که چرا این تصویر باید احساس «عالیترین هماهنگی» را برانگیزد. فقط می توانیم فرض کنیم که عناصر مجزا و نامتجانس در این جا به بهترین وجه درهم آمیخته و مقارن هم تصویری ذهنی را پدید آورده اند که «مقاصد» ناخود آگاه را به منتها درجه محقق می سازد. بنابراین باید فرض کنیم که این تصویر ذهنی فقط جلوه ای است استثنایی از یک واقعیت روانی ناشناخته به گونه ای دیگر که تا به حال فقط به نمایش وجوه ظاهراً نامربوط خود قادر بوده است.

در واقع این احساس بی اندازه انتزاعی است: ظاهراً یکی از نظریه های اساسی عبارت از آن است که دو نظام غیر متجانس به علت داشتن مرکزی مشترک تلاقی می کنند. بنابراین اگر مثل قبل با این پیش فرض شروع کنیم که مرکز و پیرامونش نمایانگر تمامیت روان و نتیجتاً «خویشتن» است، این پیکر به ما می گوید که دو نظام نامتجانس در «خویشتن» به هم می رسند، یعنی نسبت به یکدیگر رابطه ای کنشی می یابند که تحت قانون اداره می شود و با سه حرکت موزون تنظیم می گردد. «خویشتن»، طبق تعریف، عبارتست از مرکز و پیرامون نظامهای خود آگاه و ناخود آگاه. لیکن تنظیم گنشهای آنها توسط سه حرکت موزون چیزی است که من از عهده اثبات آن بر نمی آیم. من نمی دانم سه حرکت موزون به چه چیزی اشاره می کند. مع هذا، ذره ای تردید ندارم که اشاره آن کاملاً درست است. در این خصوص، تنها قرینه ای را که می توانم ارائه دهم همان سه روش (رجیمینا) مذکور در مقدمه است که بوسیله آن چهار عنصر به یکدیگر تبدیل و یا با هم ترکیب می شوند:

روش نخست: خاک به آب

روش دوم: آب به هوا

روش سوم: هوا به آتش

اگر فرض کنیم که ماندالای ما به کاملترین وحدت اضداد ممکن، از

جمله تثلیث مردانه و تربیع زنانه همانند نر ماده کیمیاگری اشاره می‌کند چندان به خطا نرفته ایم.

از آنجا که این تصویر دارای وجه کیهانی است - ساعت دنیا - باید فرض کنیم که الگویی کوچک و شاید هم منشأ فضا - زمان و یا به هر حال تجسم آن و بنابراین به زبان علم حساب، چهار بُعدی در طبیعت است؛ ولو آن که فقط به صورت انعکاس سه بعدی قابل رؤیت باشد. من نمی‌خواهم به چنین بحثی پردازم، زیرا قدرت اثبات چنین تعبیری را ندارم.

سی و دو ضربه کاملاً ممکن است از 8×4 حاصل آید، زیرا به تجربه می‌دانیم تریبی که در مرکز ماندالا وجود دارد غالباً ۸، ۱۶، ۳۲ می‌شود، و یا اگر به پیرامون گسترش یابد بیشتر هم می‌شود. در کتاب قبالة^{۲۰۴} عدد ۳۲، اهمیت خاصی دارد. بدین ترتیب در کتاب آفرینش (Sepher Yetsirah) (۱): «چنین می‌خوانیم: «یهوه خداوند لشگرها، خدای اسرائیل، خدای حی و پادشاه جهان ... نام خود را بر سی و دو راه مرموز خرد حک کرده است.» اینها مشتمل بر «ده عدد کامل (سِفِیرُت) و بیست و دو حرف اصلی است» (۲: ۱) معنی ده عدد، به قرار زیر است:

«۱: روح خدای حی، ۲: روح از روح، ۳: آب از روح، ۴: آتش از

۲۰۴ - Cabala در عبری به معنای سنت و میراث است و به تفسیر رمزی کتاب مقدس نیز

اطلاق می‌شود. ادعا بر آن بوده که قبالة شفاه از حضرت ابراهیم رسیده است. تفسیر قبالی کتاب مقدس مبتنی بر آن است که حروف، کلمات، اعداد و آکسان‌های کتاب مقدس معنای رمزی دارند. قدیمی‌ترین صورت قبالة، mer kava است که مربوط به مراقبه عارفانه سریر الهی یا گردونه (mer kava) رویای حزقیال نبی است. نخستین متن عرفان یهود، «Sepher Yetzira» که شاید بین قرن سوم و ششم میلادی نوشته شده است شرح خلقت به مثابه مراحل جلوه‌های ده گانه (Sephiroth) پروردگار است و نیز این که ۲۲ حرف الفبای عبری جمعاً راه «خرد سَری» را تشکیل می‌دهند - م.

آب، ۵-۱۰: اوج، عمق، شرق، غرب، جنوب، شمال. ۲۰۵

کرنلیوس اگریپا، متذکر می شود که «یهودیان فاضل، عدد ۳۲ را به خرد نسبت می دهند، چون تعداد راههای خرد که توسط حضرت ابراهیم تعریف شده همین قدر است^{۲۰۶}. فرانک، بین ۳۲، و تثلیث قبالی یعنی کثر، بینا، خوخمارابطه ای می بیند، بدین ترتیب که این سه تن تمام چیزهای موجود را در وجود خود دربر گرفته و وحدت می بخشند و خودشان نیز به سهم خویش در «سپید سر»، «پیر-هر»، وحدت می یابند، زیرا او همه چیز است و همه چیز اوست. گاهی او با سه سر، که فقط یک سر را به وجود می آورد نمایانده می شود، و گاهی به مغز تشبیه می شود که بدون از دست دادن وحدت خود، به سه قسمت تقسیم گشته و به وسیله سی و دو جفت عصب در تمام بدن پخش می شود، همان طور که خدا از طریق سی و دو راه اعجاز آمیز در سراسر عالم پراکنده می شود.^{۲۰۷} کنورفن روزن راث^{۲۰۸} نیز از این سی و دو راه پنهان (canales occulti) نام می برد و خوخما (حکمت) را، راه اعلی، دربرگیرنده وحدت می خواند و مأخذ او کتاب ایوب، باب ۲۸ آیه ۷ است؛ «آن راه را هیچ مرغ شکاری نمی داند، و چشم شاهین آن را ندیده است». (آلندی، در گزارش بسیار نفیس خود راجع به وجه نمادین عدد می نویسد، «۳۲»..... تمایزی است که در جهان آلی جلوه می کند، نیروی خلاق نیست، بلکه طرح و ترتیب صور مختلف چیزهای مخلوق است که خالق آن را قالب ریزی کرده است - مثل حاصل ۴ x ۸ ...^{۲۰۹}) در این خصوص که آیا می توان عدد

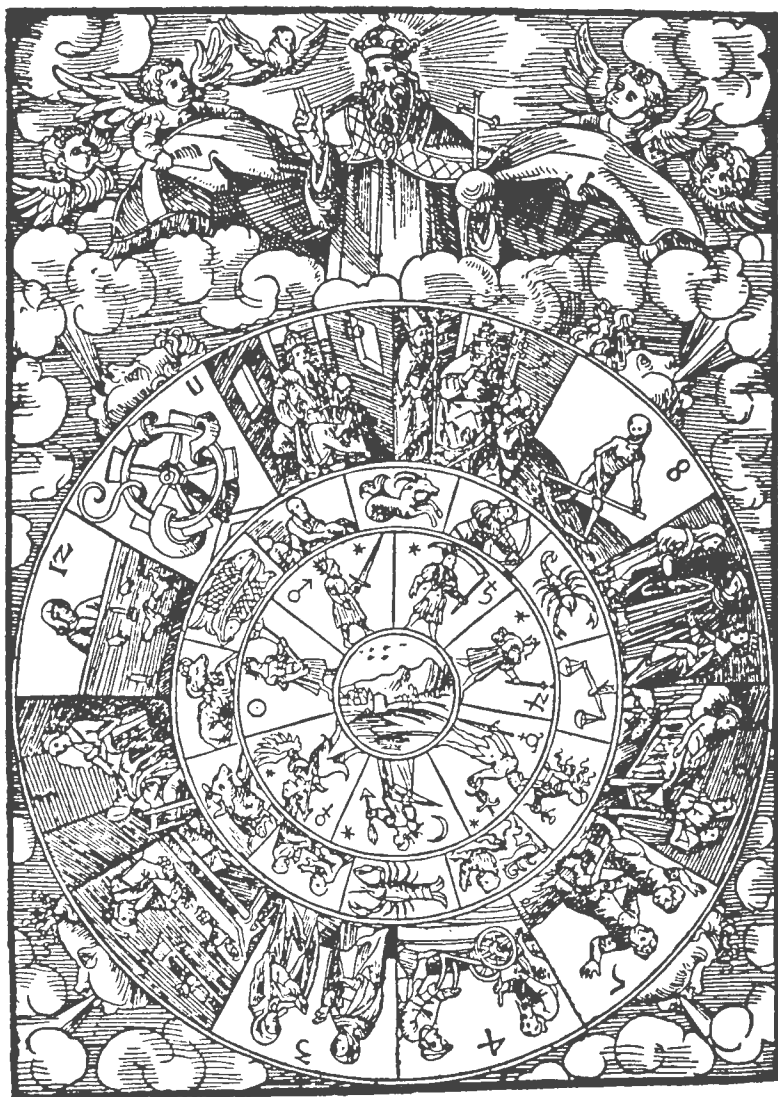
۲۰۵ - Bischoff, 337a, 1, pp. 63ff. روابط بیشتر با عدد «۳۲» در صفحه ۱۷۵ به بعد.

206 - Agrippa, De incertitudine, II, ch. xv.

207 - Franck Die Kabbala p. 137.

208 - Knorr von Rosenroth, kabbala denudata, I, p. 602

209 - Allendy, Le Symbolisme des nombres, p. 378.



تصویر ۸۹ - زیچ، خانه‌ها و منطقه البروج و سیارات را می‌نمایاند - حکاکی روی چوب اثر ارهارد شونن برای تقویم تولد لئونارد ریمان (۱۵۱۵).



تصویر ۹۰ - مسیح در ماندورالا در میان مظاهر چهار کاتب انجیل - نقاشی اثر مورال

در کلیسای Saint - Jacques - des Guerets, Loir et - Cher, France

قبالی ۳۲ را با سی و دو علامت سعادت آمیز (ماهاویانجانا)ی بودای خردسال یکی دانست جای تردید است.

در خصوص تفاسیر مبتنی بر مطالب تاریخی تطبیقی، لااقل تا جایی که وجوه کلی این تصویر مطرح است، وضع بهتری داریم، زیرا اولاً کل وجه نمادین ماندالای سه قاره و ثانیاً وجه نمادین زمانی خاص ماندالا را به صورتی که تحت نفوذ ستاره شناسی، خصوصاً در غرب، تحول یافته است در اختیار داریم. خود منطقه البروج (تصویر ۸۹) یک ماندالا (ساعت) است با مرکزی



تصویر ۹۱ - اوزیریس با چهار سر هارس بر نیلوفر آبی - کتاب اموات The Book of the Dead

تاریک و چرخشی به سمت چپ، با «خانه‌ها» و صور سیاره گون. ماندالاهای هنرهای کلیسایی، خصوصاً آنهایی که در برابر محراب بزرگ روی زمین یا زیر جناح کلیسا ترسیم شده‌اند، معمولاً منقوش به تصاویر حیوانات منطقه البروج و فصول سالیانه می‌باشند. یک نمونه واقعی گویا در این مورد،

همسانی مسیح با تقویم کلیساست، که او در آن، قطب ثابت، و زندگی است. پسر انسان، پیش در آمد تصور از خویشتن است (تصویر ۸۸) و به همین دلیل مسیح در مکتب گنوسی با سایر معانی مترادف خویشتن در میان ناسن‌ها، خلط شده و هیپولیتوس آن را ثبت کرده است. ضمناً ارتباطی با کیفیت نمادین هوروس نیز وجود دارد: از یک سو مسیح همراه با علایم رمزی چهار کاتب انجیل - سه حیوان و یک فرشته (تصویر ۹۰) - و از دیگر سو، پدر هوروس با چهار پسرش و یا اوزیریس با چهار پسر هوروس بر سریر نشسته‌اند^{۲۱۰} (تصویر ۹۱). هوروس، *ἥλιος ἀνατολῆς* خورشید طالع^{۲۱۱} نیز هست و مسیحیان اولیه مسیح را هنوز بدین صورت عبادت می‌کردند.

ما عین همین موضوع را به نحو فوق العاده‌ای در نوشته‌های گیوم دودیکلولیل می‌یابیم (دیکلولیل دیری است قدیمتر از دیر سیسترسین در چلیس). این شاعر نورمن، بین سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۵۵ میلادی، مستقل از دانه سه زیارتنامه سروده^{۲۱۲} است: زیارتنامه زندگی آدمی، روح و مسیح^{۲۱۳}. آخرین سرود یعنی زیارتنامه روح، راجع به منظر بهشت است که مشتمل بر

۲۱۰ - 3 Bas - relief at Philae (Budge, *Osiris and the Egyptian Resurrection*, I, p. 3).

and The Book of the Dead (1899), Papyrus of Hunefer, pl. 5. گاهی سه تن با سر حیوان و یک تن با سر انسان توصیف شده‌اند، مثلاً در پاپیروس کراشر (همان مأخذ). در یک نسخه خطی مربوط به قرن هفدهم (گلون)، نویسندگان انجیل دارای سر حیوان هستند و به همین ترتیب است در بناهای یاد بود سبک رومانسک.

۲۱۱ - میلتهوی ساردی در De baptismo, in Pitra, *Analecta sacra*, II, P. 5. او را

چنین خوانده است.

212 - *Les Pèlerinages de la vie humaine, de l'âme and de Jésus Christ*

213 - Delacotte, Guillaume de Digulleville.

هفت‌گوی بزرگ حاوی هفت گوی کوچکتر است^{۲۱۴}. تمام این گویها می‌چرخند و این حرکت، یک قرن (saeculum) siècle خوانده می‌شود. قرون آسمانی، پیش‌نمونه قرون زمینی است. وقتی فرشته راهنمای شاعر می‌گوید: «آنگاه که کلیسای مقدس نمازگزاران خود را برای همیشه و همیشه (in saecula saeculorum) به سرانجام می‌رساند، زمان زمینی را در نظر ندارد، بلکه منظور او زمان ابدی است».

در عین حال قرون، فضاها ی کروی شکلند که خجستگان در آن منزل دارند. قرون (Siecles) و آسمانها (cieux) یکی است. پادشاه در عرش اعلای زرناب، بر تختی مدور و فروزانتر از خورشید نشسته و تاجی از سنگ نفیس او را در میان گرفته است. در کنار او ملکه بر تخت مدور بلور قهوه‌ای نشسته است و گناهکاران را شفاعت می‌کند (تصویر ۹۲).

«چون زایر، چشم بر عرش زرین گشود دایره‌ای شگفت‌انگیز دید که ظاهراً سه قدم آن طرفتر بود. دایره، از نقطه‌ای در عرش زرین برون آمد و در نقطه‌ای دیگر به داخل آن بازگشت و گردش عرش زرین را موجب گشت». دایره به رنگ یاقوت کبود است. دایره‌ای است کوچک به قطر سه فوت و ظاهراً مثل صفحه‌ای است غلتان که روی یک دایره افقی بزرگ می‌چرخد. دایره بزرگ دایره زرین عرش را تقسیم می‌کند.

هنگامی که گیوم مجذوب این منظره شده است ناگهان سه روح پوشیده در ردای کبود با تاجها و کمربندهای زهین ظاهر شده وارد عرش زرین می‌شوند. فرشته به او می‌گوید، این لحظه، یک عید است، مثل یک عید مذهبی در زمین:

۲۱۴ - تصویری که با رویای ۲۱ در مورد فضای بزرگ در برگیرنده فضاهای زیاد

Ce cercle que tu vois est le calendrier.

Qui en faisant son tour entier.

Montre des Saints les journées.

Quand elles doivent être fetees.

Chacun en fait le cercle un tour,

Chacune étoile y est pour jour,

Chacun soleil pour l'espace

De jours trente ou zodiaque

(تقویم است این دایره)

که سیر کامل کند

و نمایش دهد روز عید هرقدیس را

و آن گاه را که باید جشن گرفت.

هرقدیس یک بار گردِ تمامی راه گردش کند

هر ستاره که می بینی، روزی را نشان دهد

و هر خورشید، فضای سی روز دایره البروج را.)

سه چهره، از قدیسین اند که حتی از هم اکنون برایشان جشن گرفته شده است. قطر دایره کوچک که به عرش زرین داخل می شود، سه فوت است و به همین ترتیب سه چهره وجود دارند که به طور ناگهانی وارد می شوند. آنها نمایانگر لحظه زمان در ابدیتند و به همین ترتیب است دایره تقویم (تصویر ۹۳). لیکن سبب آن که قطر آن باید سه فوت باشد و نیز سه چهره وجود دارند موضوعی است که به صورت راز باقی می ماند. به طور طبیعی ما به سه حرکت موزون فکر می کنیم که در منظر خودمان به وسیله عقربه ای شروع شد که روی صفحه آبی حرکت می کرد و به همان طریق غیر قابل توجیهی وارد



تصویر ۹۲ - داماد و عروس (Sponsus et sponsa) – Detail from Polittico con Incornazione اثر استفانو دوست اگنس (قرن پانزدهم).

سیستم شد که دایره تقویم وارد عرش زرین می‌گردد. راهنما، گیوم‌زا در خصوص معنای علایم منطقه‌البروج، با اشاره خاص به تاریخ مقدس، همچنان تعلیم می‌دهد، و با این اشاره تمام می‌کند که جشن



تصویر ۹۳ - خدا به صورت پدر و کلمقاله

(لوگوس) دایره‌البروج را می‌آفریند -

Peter Lmbard, «De sacramentis»

(Ms., 14th cent.)

عید دوازده ماهیگیر، در برج حوت هنگامی برپا می‌شود که دوازده تن در پیشگاه سه تن^{۲۱۵} حاضر شوند. ناگهان بر گیوم معلوم می‌شود که هرگز طبیعت تثلیث را واقعاً نفهمیده بوده است، و از فرشته تقاضای توضیح می‌کند. فرشته چنین پاسخ می‌دهد، «اینک، سه رنگ اصلی وجود دارد یعنی سبز، سرخ و طلایی. این سه رنگ به طور معکوس، در ابریشم آبنیده و در پر بسیاری پرندگان از جمله طاووس، یکی جلوه می‌کند. آیا آن پادشاه مطلق العنان که سه رنگ را در یک رنگ همی گنجانده نتواند سه اقنوم را نیز واحد کند؟ «طلا، رنگ شاهانه، متعلق به خدای پدر است، سرخ، به خدای پسر، زیرا که خون خود را بریخت، و آن رنگی که به روح القدس تعلق دارد سبز است، رنگی که جوانی و خرمی بخشد (La couleur qui verdoye et qui réconforte).

در این جا فرشته به گیوم اخطار می‌کند که دیگر سؤال نکنند و ناپدید می‌شود. شاعر بیدار می‌شود و خود را امن و امان در بستر خویش می‌بیند و

۲۱۵ - اشاره به اب و ابن و روح القدس و دوازده حواری حضرت مسیح - م.



تصویر ۹۴ - باکره، عرش پرستاره را تشخیص می بخشد - «Speculum humanae saluacinis» (Ms. Vatican 15th cent.)

بدین ترتیب زیارت روح پایان می یابد.

مع هذا در این جا مسأله ای باقی می ماند: در آن جا سه رنگ وجود دارد - پس چهارمین کجاست؟ چرا رنگ آبی وجود ندارد؟ این رنگ در ماندالای «درهم ریخته» صاحب رؤیا نیز وجود نداشت. عجب آن که نقویمی که دایره طلایی را تقسیم می کند، و نیز صفحه عمودی در ماندالای سه بُعدی، به رنگ آبی است. می توانیم چنین تصور کنیم که آبی که نمایانگر عمودی است به معنای بلندا و ژرفاست (آسمان آبی برین و دریای آبی

فرودین) و نیز آن که هر انقباضی در عمودی، مربع را به مستطیل تبدیل می‌کند، و بدین ترتیب باعث پیدایش چیزی مانند تورم خود آگاهی می‌شود.^{۲۱۶} بنابراین عمودی با ناخود آگاه تطبیق می‌کند. لیکن ناخود آگاه در مرد، صفات زنانه دارد و آبی، رنگ سنتی خرقهٔ فلکی با کره است (تصویر ۹۴). گیوم چنان مجذوب تثلیث و سیمای سه گانه پادشاه شد که ملکه را بکلی فراموش کرد. فاوست ملکه را با این کلمات ستایش می‌کند: «ای برترین بانوی جهان! مرا بگذار تا راز ترا در پهناور خیمهٔ نیلگون آسمان بنگرم.»

مسلم است که آبی به سبب خصلت زنانهٔ خود نباید در چهار گانگی رنگهای رنگین کمان، برای گیوم وجود می‌داشت. لیکن انیما، همچون خود زن، یعنی بلند و ژرفای مرد. بدون دایرهٔ عمودی آبی، ماندالای زرین، غیرواقعی و دو بعدی یعنی انتزاع صرف است. فقط مداخلهٔ زمان و فضا در این جا و هم اکنون است که واقعیت را به وجود می‌آورد. تمامیت فقط برای لحظه ای محقق شده است - لحظه ای که فاوست همهٔ عمر در جستجوی آن بود. قاعدتاً، شاعر داستان گیوم از حقیقت کفرآمیز اطلاعی داشته است که پادشاه را ملکه ای می‌بخشد که در کنارش بر تختی از بلور قهوه ای زمینی نشسته است. چرا که، بهشت بدون «مادر زمین» چیست؟ واگر ملکه، روح سیاه مرد را شفاعت نکند، مرد چگونه می‌تواند به کمال برسد؟ ملکه، تاریکی را درک می‌کند، زیرا تخت خود را - خود زمین را - با خود به عرش برده است، گرچه شاید با ظریفترین اشاره ها، او، رنگ آبی مفقود را به طلایی، سرخ و سبز می‌افزاید و بدین ترتیب کل موزون را تکمیل می‌کند.



تصویر ۹۵ - «اکسیر ماه». Codex Reginensis

Latinus 1458 (17th cent.)

۲۱۶ - رک: توضیحات من در مورد «تورم» در کتاب: «The Relations between the

۴ - نمادهای خویشتن

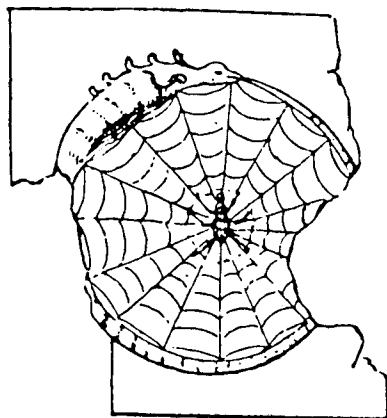
تصویر «ساعت دنیا» در تحول نمادهای روان‌عینی، نه آخرین نقطه است و نه بالاترین. لیکن ثلث اول مطالبی را به پایان می‌رساند که متشکل از چهارصد رؤیا و حالت رؤیایی است. این سلسله (رؤیاها) بدان سبب قابل ذکر است که به طرز عجیبی، تعریف کامل یک واقعیت روانی را که از مدتها پیش در موارد مربوط به افراد زیادی مشاهده کرده بودم ارائه می‌دهد.^{۲۱۷} ما نه تنها باید از کامل بودن مطالب غیر شخصی راضی باشیم، بلکه باید از دقت و درک بیننده رؤیا سپاسگزاری کنیم که ما را در موقعیتی قرار داده است که می‌توانیم کار ترکیبی ناخودآگاه را قدم به قدم دنبال کنیم. بدون شک اگر من ۳۴۰ رؤیای پراکنده بین ۵۹ رؤیای مطرح شده در این جا را نیز عرضه می‌کردم، جریان مبهم این ترکیب، کاملتر ترسیم می‌شد. بدبختانه چنین کاری امکان نداشت زیرا این رؤیاها تا حدی به مسائل محرمانه زندگی شخصی مربوط می‌شوند و نباید منتشر شوند. بنابراین ناچار باید خود را به مطالب غیرشخصی محدود کنم.

امیدوارم توانسته باشم رشد نمادهای خویشتن را تا حدی روشن کرده و لااقل تا اندازه‌ای بر مشکلات جدی که به طوری لاینفک در مطالب حاصل از تجربه واقعی وجود دارد فایق آمده باشم. ضمناً کاملاً آگاهم که امکان داشت بر مطالب تطبیقی که برای روشن شدن موضوع به طور کامل بسیار ضروری است تا حد زیادی افزود. لیکن برای ممانعت از سنگین شدن بی‌رویه تعبیر و تفسیر، نهایت احتیاط لازم را به خرج دادم. در نتیجه، چیزهای زیادی وجود



نصویر ۹۶ - باکره، منجی را حمل می‌کند - Speculum humanae saluacionis (MS, Vatican)

دارد که فقط اشاره ای به آن شده است، لیکن نباید این کار را حمل بر سطحی نگری کرد. فکر می‌کنم در وضعیتی باشم که بتوانم در مورد عقیده خودم شواهد زیادی ارائه دهم، ولی نمی‌خواهم موجب این تصور شوم که خیال



تصویر ۹۷ - مایا، ریسنده ابدی دنیای خیالی
 حواس در حلقه اوروبوروس - تصویری پاره
 از مجموعه گفتارهای برهمنی.

می‌کنم در خصوص این موضوع بسیار پیچیده سخن نهایی را گفته‌ام. البته این اولین بار نیست که به سلسله‌ای از تظاهرات خود جوش ناخودآگاه پرداخته‌ام. قبلاً در کتاب روانشناسی ناخودآگاه^{۲۱۸} نیز همین کار را کرده‌ام، لیکن در آن جا فقط مسأله روان رنجوری در دوره بلوغ مطرح بود، حال آنکه در این کتاب، مسأله وسیعتر تفرد مطرح می‌شود. بعلاوه بین دو شخصیت مطرح شده تفاوت زیادی وجود دارد. مورد قبلی، که در بدو امر ابداً متوجه آن نشدم به فاجعه‌ای روانی یعنی روان پریشی انجامید، لیکن مورد فعلی رشدی طبیعی از آن گونه را نشان می‌دهد که غالباً در اشخاص بسیار باهوش دیده‌ام.

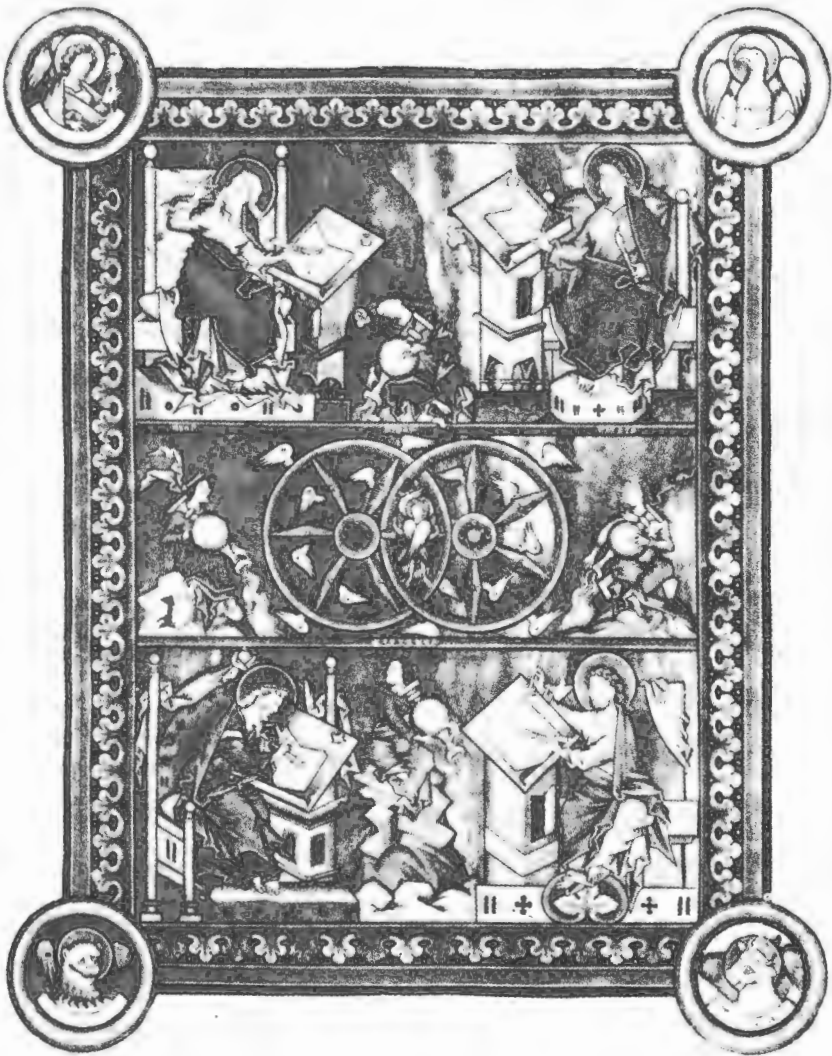
چیزی که خصوصاً در این جا قابل توجه است رشد مداوم نماد مرکزی است. دشوار می‌توانیم از این احساس بگریزیم که فرایند ناخودآگاه به طور مارپیچ به دور مرکز حرکت می‌کند، و در حالی که خصوصیات مرکز مشخصتر می‌گردد به آن نزدیکتر می‌شود. یا شاید هم بتوانیم به نحو دیگری بگوییم، مرکز - که خودش واقعاً ناشناختنی است - بر مطالب و فرایندهای نامتجانس ناخودآگاه، مانند یک آهن ربا عمل می‌کند و بتدریج آنها را مثل

یک شبکه بلورین دربرمی گیرد. به همین دلیل غالباً مرکز به صورت عنکبوتی در میان تارهای خویش مجسم می شود (تصویر ۹۷)، خصوصاً وقتی که حالت خود آگاهانه هنوز تحت سلطه وحشت از فرایندهای ناخود آگاه است. لیکن اگر مثل مورد ما به این فرایند فرصت داده شود که مسیرش را طی کند، آن گاه نماد مرکزی که دائماً خود را تجدید می کند، به طور پیوسته و ثابت راه خود را در میان اغتشاش آشکار روان شخصی و گرفتاریهای شدید آن می گشاید، چنان که راجع به مارپیچ بر گور نبشته برنولیوس بزرگ آمده است: ۲۱۹:

«همیشه به صور مختلف از نو پدید می آید» (Eadem mutata resurgo). بدین ترتیب ما اغلب تجلیات مارپیچ مرکز را می بینیم، مثلاً حلقه ای که افعی به دور نقطه خلاق یعنی تخم می زند.

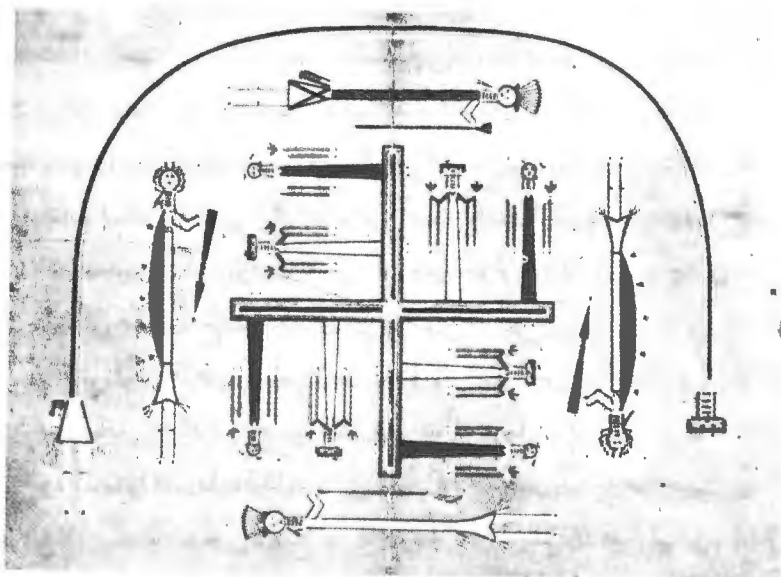
در واقع چنین می نماید که گرفتاریهای شخصی و تغییرات شدید بخت و اقبال که موجب سختی زندگی می شود، چیزی نبود جز دودلی، کناره گیری به علت کمروبی، گرفتاریهای تقریباً ناچیز و عذر و بهانه های وسواس آمیز برای گریز از مواجه شدن با پایان این فرایند غریب و مرموز: فرایند واقعیت یافتن. آدم اغلب چنین احساس می کند که روان شخصی، مثل حیوانی خجول دور این نقطه مرکزی می دود و در حالی که هم مجذوب شده و هم ترسیده است و پیوسته حالت فرار دارد پیوسته نزدیکتر می شود.

امیدوارم موجبات این سوءتفاهم را فراهم نکرده باشم که خیال می کنم راجع به ماهیت «مرکز» چیزی می دانم - چه مرکز واقعاً ناشناختنی است و فقط از طریق پدیده شناسی خود آن می توان به طور تمثیلی راجع به آن سخن گفت و آن هم الزاماً از طریق تجربه. در میان خصوصیات مختلف مرکز، آنچه مرا از آغاز متعجب ساخت پدیده تربیع بود (تصویر ۹۸) زیرا مسأله فقط



تصویر ۹۸ - چهار نویسندهٔ انجیل با مظاهرشان و چهار رودخانه بهشت. مرکز گردونه‌های حزقیال نبی با روح حیات (اسپیریتوس ویته) که «در گردونه‌ها بود» (کتاب حزقیال نبی

باب ۱ آیه ۲۱ - مینیاتور در (13th cent.) Evangelii Aschaffenburg



تصویر ۹۹ - نقاشی شنی ۲۲۰ سرخ بوستان ناواجو - طراحی قومی

«چهار» نقطه دایره، یا چیزی از آن قبیل نیست که واقعیت ثابت کرده است بین چهار و سه رقابت وجود دارد.^{۲۲۱} مسأله این است که ندرتاً بین چهار و پنج نیز رقابتی هست، گرچه ماندالاهای پنج شعاعی را به علت نداشتن تقارن باید غیرعادی به حساب آورد.^{۲۲۲} بدین ترتیب چنین به نظر می رسد که طبیعتاً اصرار آشکاری بر چهار وجود دارد و یا آنکه احتمال آماری چهار

-
- ۲۲۰ - طرحهایی که برخی از قبایل سرخپوست با استفاده از شن ترسیم می کنند - م.
- ۲۲۱ - این مسأله، اکثراً در مردان مشاهده شده است، لیکن نمی توانم بگویم که فقط تصادفی بوده است یا نه.
- ۲۲۲ - بیشتر در زنان دیده شده است، لیکن آن قدر بندرت بروز می کند که نتیجه گیری بیشتر غیر ممکن است.

بیشتر بود. دشوار می‌توانم به این موضوع اشاره نکنم که یکی از «غرایب» طبیعت آن است که ماده اصلی شیمیایی که ساختار مادی موجودات زنده را تشکیل می‌دهد کربن است که مشخصه آن دارا بودن چهار ظرفیت می‌باشد؛ ضمناً می‌دانیم که الماس، بلور کربن است. کربن، سیاه است - زغال سنگ، گرافیت - لیکن الماس «خالصترین آب» است. اگر پدیده چهار فقط تراوش شاعرانه ضمیر آگاه بود و نه تراوش خودجوش روان عینی، چنین مقایسه‌ای کج سلیفگی فکری اسف انگیزی می‌بود.

حتی اگر فرض کنیم که رویاها در حد قابل توجهی متأثر از تلقین به خود بوده‌اند - که در چنین صورتی مسأله معنایشان بیش از شکلشان مطرح می‌بود - باز هم باید ثابت می‌شد که ضمیر آگاه صاحب رویاها جداً کوشیده است تا تصور تربیع در ناخودآگاه را نشان دهد. لیکن، قطع نظر از سایر قرینه‌های متعدد تاریخی و قوم‌شناسی^{۲۲۳} (تصویر ۹۹ ضمناً رک: تصاویر ۴۷، ۵۵-۶۰، ۷۴، ۹۸) در این مورد نیز مثل موارد زیاد دیگری، دیده‌ام که چنین امکانی مطلقاً ممنوع است. وقتی این واقعیات را به صورت یک کل بررسی می‌کنیم، لااقل به عقیده من، به این نتیجه گریز ناپذیر می‌رسیم که عنصری روانی وجود دارد که خود را از طریق تربیع متجلی می‌کند. در این مورد به نظریه پردازی شجاعانه یا خیالبافی بیش از اندازه نیازی نیست. اگر من مرکز را «خویشتن» خوانده‌ام، این کار را پس از تأمل زیاد و بررسی دقیق داده‌های تجربی و تاریخی کرده‌ام. تفسیر مادی گرایانه در این خصوص، به آسانی ممکن است چنین نتیجه دهد که مرکز «چیزی نیست جز» نقطه‌ای که روان دیگر در آن قابل شناخت نیست، زیرا در این نقطه با جسم یکی می‌شود. و تفسیر معنوی گرایانه ممکن است چنین نتیجه دهد که «خویشتن»، «چیزی نیست» جز «روح»، که جسم و جان را تحرک

۲۲۳ - من در این جا فقط تعدادی از قرینه‌ها را نام برده‌ام.

می بخشد و در آن نقطهٔ خلاق، بر زمان و فضا تسلط می یابد. من عمداً از این گونه نظریه پردازیهای مادی و مابعدالطبیعی خودداری کرده، به پرداختن به واقعیات تجربی اکتفا می کنم، و تصور می کنم که این کار برای پیشرفت دانش بشری بمراتب مهمتر از دویدن به دنبال خیال پردازیهای روشنفکرانه باب روز و یا «اعتقادنامه های» مجعول مذهبی است.

طبق مسلم ترین تجربه من، ما در این جا با «فرایندهای هسته ای» بسیار مهم در روان عینی سروکار داریم - با «تصاویر ذهنی هدف» که فرایند روانی هدفدار، ظاهراً آنها را به میل خود و بدون هیچ محرک خارجی پدید می آورد.^{۲۲۴} البته، چنین می نماید که همیشه نوعی نیاز روانی وجود دارد، نوعی گرسنگی که در جستجوی خوراکیهای آشنا و مطلوب است و هرگز هدف خود را به صورت خوراک عجیب و غریبی که برای خود آگاهی ناشناخته است مجسم نمی کند. هدفی که به این نیاز روانی اشاره می کند، تصویری که وعده شفا، ساختن کل، را می دهد، در بدو امر برای ضمیر آگاه بی اندازه غریب است و از این رو به دشواری بسیار می تواند راه ورودی بیابد. البته موضوع در مورد کسانی که در زمان و محیطی زندگی می کنند که تصاویر ذهنی هدف برایشان اعتبار قطعی دارد کاملاً فرق می کند. زیرا آنگاه این تصاویر ذهنی، بالفعل به خود آگاهی وابسته اند و به همین سبب ناخود آگاه بازتاب مخفی خود را که خودش را در آن می شناسد نمایش می دهد و بدین ترتیب قوای خود را به ضمیر آگاه می پیوندد.

۲۲۴ - اگر از دیدگاه تاریخی نگریسته شود می توان تصویر ذهنی را که در این مطلب به صورت هدف خودنمایی می کند اصل و منشأ نیز به حساب آورد. به عنوان مثال از تصور بهشت در کتاب عهد عتیق و خصوصاً خلقت آدم (ع) در کتاب خنوخ به زبان اسلاو نام می برم. Charles, Apocrypha and Pseudepigrapha, II, 425ff., Förster, «Adams Erschaffung und Namengebung.»

و اما در مورد مسأله‌ خاستگاه تصویر ماندالا، اگر از دیدگاهی سطحی نگریسته شود چنین به نظر می‌رسد که این تصویر بتدریج در طول سلسله رویاها پدید آمده است. لیکن واقعیت آن است که این تصویر فقط بیش از پیش به صورتی مشخصتر و متفاوت تر ظاهر شده است. یعنی در حقیقت همیشه وجود داشته و حتی در رویای اول هم ظاهر شده بوده است - چنان که حوریها بعداً می‌گویند: «ما همیشه آن جا بودیم، فقط تو متوجه ما نشدی». بنابراین احتمال قویتر آن است که سروکار ما با «نمونه»ای پیشینی است، صورتی مثالی که در ناخودآگاه جمعی فطری است، و بدین سبب ماوراء تولد و مرگ فرد است. صورت مثالی، به اصطلاح، وجودی «ابدی» است و تنها مسأله آن است که آیا خودآگاهی می‌تواند آن را درک کند یا نه. فکر می‌کنم اگر فرض کنیم که روشنتر شدن و تکرار تصویر ماندالا حاصل دقیقتر فهمیدن «نمونه‌ای» از قبل موجود است، درست تر از آن باشد که فرض کنیم این تصویر در طول سلسله رویاها پدید آمده است، چه در صورت اول فرضیه‌ای را بنیان می‌نهیم که احتمال صحت آن بیشتر است و بهتر می‌تواند واقعیت‌های مشاهده شده را تبیین کند.^{۲۲۵} آنچه فرض دوم را نقض می‌کند این واقعیت است که مثلاً، چنین تصورات اساسی از قبیل کلاه که تجسم بخش شخصیت،

۲۲۵ - اگر چهار صد رویا را به هشت گروه پنجاه تایی تقسیم کنیم نتیجه ذیل حاصل

می‌شود:

الف ۶ ماندالا	ه ۱۱ ماندالا
ب ۴ ماندالا	و ۱۱ ماندالا
ج ۲ ماندالا	ز ۱۱ ماندالا
د ۹ ماندالا	ح ۱۷ ماندالا

بدین ترتیب در طول سلسله رویاها افزایش قابل ملاحظه‌ای در ظهور ماندالا پدید آمده

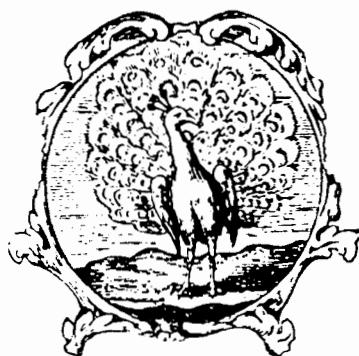
است.

افعی حلقه زننده، و حرکت دائمی است، درست در بدو امر ظاهر می شوند (نخستین سلسله رویاها: رویای ۱ و حالت رویایی ۵، دومین سلسله رویاها: رویای ۹).

اگر تصویر ماندالا یک صورت مثالی باشد ناچار باید پدیده ای جمعی باشد، یعنی اصولاً باید در همه کس ظاهر شود. مع هذا عملاً فقط در مواردی نسبتاً معدود به صورتی مشخص دیده می شود، گرچه این امر مانع از آن نمی شود که این تصویر به صورت قطبی پنهان عمل کند که در نهایت همه چیز به دور آن می چرخد. در تحلیل نهایی باید گفت که هر زندگی عبارتست از محقق ساختن یک کل، یعنی محقق ساختن «خویشتن» و به همین دلیل است که می توان این تحقق را «تفرّد» نیز نامید. کل زندگی بسته به حاملان منفردی است که آن را درک می کنند و بدون آنها قابل درک نیست. لیکن هر حاملی دارای سرنوشت و مقصدی خاص است و فقط شناخت این چیزهاست که زندگی را معنی می بخشد. البته «معنی» چیزی است که اغلب ممکن است به آسانی «بی معنی» نیز خوانده شود، زیرا میان راز هستی و فهم بشری تباین خاصی وجود دارد. «معنی» و «بی معنی» فقط برچسبهایی ساخته آدمی است که به طوری معقول به ما حس جهت یابی صحیحی می دهد.

به موجب قرینه های تاریخی، نمادگرایی ماندالا فقط یک چیز عجیب و غریب منحصر به فرد نیست یعنی کاملاً می توانیم بگوییم که رویدادی عادی است. اگر چنین نبود مطلب قابل مقایسه ای وجود نمی داشت، و واقعاً همین امکان مقایسه کردن تراوشهای ذهنی تمام ادوار در هر گوشه ای از کره زمین است که بروشنی تمام به ما نشان می دهد که توافق مردم فرایندهای روان عینی را تا چه حد حایز اهمیت ساخته است. همین دلیل کافی است که این فرایندها را دست کم نگیریم و تجربه پزشکی من نیز این بررسی را تأیید کرده است. البته مردمی وجود دارند که فکر می کنند جدی گرفتن هر چیزی غیر عالمانه است؛ آنها نمی خواهند زمینه فکریشان به واسطه ملاحظات جدیتر

مختل شود. لیکن آن پزشکی که نتواند احساسات آدمی را در خصوص ارزشها به حساب آورد، مرتکب اشتباه بزرگی شده است و اگر بکوشد تا کارهای مرموز و تقریباً نفوذناپذیر طبیعت را با بینش به اصطلاح علمی خود تصحیح کند، تنها کاری که می‌کند آن است که سفسطه‌های سطحی خود را جایگزین فرایند شفاف‌بخش طبیعت می‌سازد. بگذاریم خرد کیمیاگران قدیم به قلبمان راه یابد: «طبیعی‌ترین و عالی‌ترین کار، پدید آوردن همانند آن است». ۲۲۶



تصویر ۱۰۰- چترطاوس، ترکیب تمامی رنگ‌های نمایانگر تمامیت است - Boschius,

Symbolographia (1702)



تصویر ۱۰۱ - نمادهای اصلی کیمیاگری - Trismosin, La Toyson d'or (1612)

بخش سوم

تصورات مذهبی در کیمیاگری

پژوهشی تاریخی در خصوص عقاید کیمیاگری

Habentibus symbolum facilis est transitus.

(برای آنان که صاحب مظهرند این فصل آسان است). —
کلام کیمیاگرانه استاد، از Philosophia reformata، میلیوس.



تصویر ۱۰۲ - کوره های ماه و خورشید نمایانگر پیوند (Coniunctio) وحدت اضداد

است - Mutus liber (1702)

فصل اول: مفاهیم اساسی کیمیاگری

۱ - مقدمه

در طول قرن هجدهم، کیمیاگری کم کم در میان ابهام خود نابود گشت. روش تعبیر و تفسیر آن بر این مبنا «Obscurum per obscurius, ignotum per ignotius» «مبهم به واسطه مبهمتر و ناشناخته به واسطه ناشناخته تر» - با روح روشنفکری و خصوصاً طلوع علم شیمی در اواخر این قرن ناسازگار بود. لیکن این دو نیروی جدید روشنفکرانه فقط ضربه مهلکی به کیمیاگری زد؛ زوال درونی آن لااقل از یک قرن پیش در زمان یا کوپ بوهم هنگامی شروع شده بود که بسیاری از کیمیاگران، قرع و انبیق خویش را کنار نهادند و خود را کاملاً وقف فلسفه (هرمتیک) کردند. از آن زمان بود که داروساز و فیلسوف هرمتیک از هم جدا شدند. شیمی به علم طبیعی تبدیل گشت، و فلسفه هرمتیک زمینه تجربی را از زیر پای خود از دست داد و مشتاق تمثیلهای مبالغه آمیز و نظریه پردازیهای پوچی شد که فقط خاطرات ایام گذشته ای خوشتر آن را زنده

نگاه می‌داشت،^۱ همان ایامی که ذهن کیمیاگر هنوز با مسائل مربوط به ماده کلنجار می‌رفت، زمانی که خود آگاهی جستجوگر با فضای تاریک ناشناخته رو به رو بود، فضایی که در آن، تصاویر و قوانین، به طوری مبهم مورد مشاهده قرار می‌گرفت و به ماده نسبت داده می‌شد، در حالی که در واقع به روان تعلق داشت. هر چیز ناشناخته و تهی، مملو از فرافکنی روانی است، چنان است که گویی زمینه روانی پژوهشگر در تاریکی، بازتاب یافته است. آنچه او در ماده می‌بیند یا خیال می‌کند که می‌تواند ببیند، اکثراً، داده‌های ناخودآگاه خود اوست که او آن را در ماده منعکس می‌کند. به عبارت دیگر، او در ماده، با صفات و معانی خاص بالقوه‌ای مواجه می‌شود که ظاهراً متعلق به ماده است و او از خصلت روانی آنها کاملاً بی‌خبر است. این موضوع بخصوص در مورد کیمیاگری قدیم صدق می‌کند، زمانی که علم تجربی و فلسفه عرفانی تقریباً با هم فرقی نداشت. فرایند انشقاق که *φυσικά* را از *μυστικά* جدا کرد در اواخر قرن شانزدهم اتفاق افتاد و گونه‌گرایی از ادبیات را پدید آورد که نویسندگان آن تا حدی از طبیعت استحالۀ «کیمیاگرانه» خود، آگاه بودند. کتاب هربرت سیلبر موسوم به *مسایل عرفان و تمثیل‌گرایی* آذ^۲، اطلاعات فراوانی را در خصوص این جنبه کیمیاگری، مخصوصاً تاجایی که معنای روانشناختی آن مطرح است، در اختیار ما قرار می‌دهد. نمادگرایی عجیب و وابسته به آن، به طوری روشن، در مقاله‌ای به قلم ر. پرنولی^۳ توصیف شده

۱ - یک نمونه هشدار دهنده از این نوع «کیمیاگری» را می‌توان در کار مصور Geheime Figuren der Rosenkreuzer که متعلق به قرون شانزدهم و هفدهم است یافت. ضمناً Sachse Codex نیز که به نیمه اول قرن هجدهم تعلق دارد، تصویری عالی از این آثار حیرت‌انگیز را ارائه می‌دهد. (رک: Hall, Codex Rosae Crucis)

2 - Problems of Mysticism and Its Symbolism.

3 - «Spiritual Development as Reflected in Alchemy and Related Disciplines».

است و مقدار متنابعی از فلسفه هرمتیک را می توان در نوشته ج. اولاً^۵ یافت لیکن در خصوص تصورات موجود در این متون و تاریخ آنها، بررسی جامعی وجود ندارد، مع هذا به رتیزن اشتاین مدیونیم که در این رشته به کار مقدماتی مهمی دست زده است.

۲ - فرایند کیمیاگرانه و مراحل آن

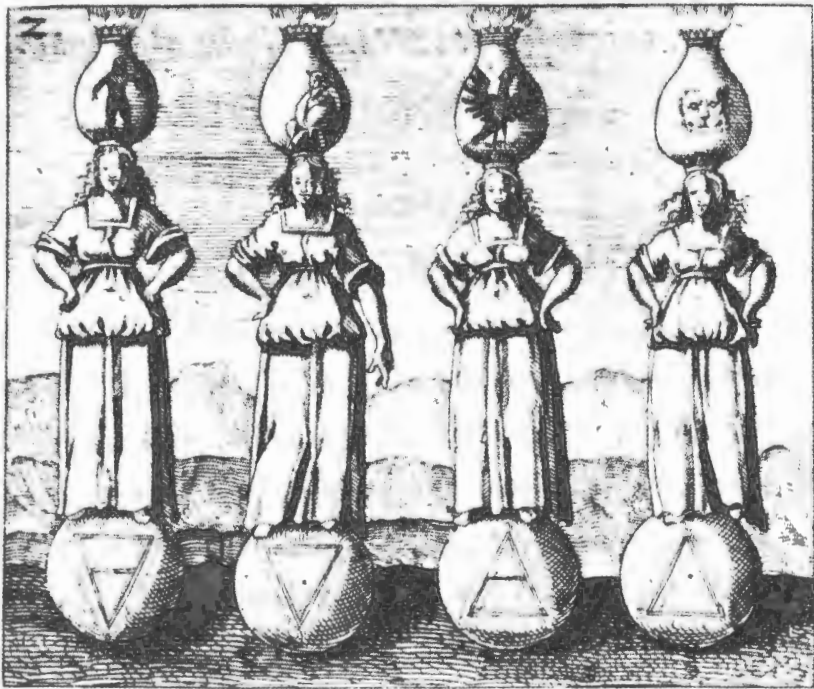
چنان که معروف است کیمیاگری، فرایند کیمیاگرانه دگرگونی را تعریف می کند و راههای بی شمار کامل کردن آن را ارائه می دهد. مع هذا با آن که در مورد دوره دقیق این فرایند و تسلسل مراحل آن، حتی دو نویسنده نیز همعقیده نیستند اکثراً در خصوص نکات اصلی موضوع توافق دارند و این توافق از قدیمترین ایام، یعنی از آغاز عصر مسیحیت وجود داشته است. اصولاً چهار مرحله مشخص شده است (تصویر ۱۰۳) و مشخصه آنها رنگهای اصلی است که هراکلیتوس آنها را ذکر کرده است: *melanosis* (سیاه کردن) *leukosis* (سفید کردن) *xanthosis* (زرد کردن)، و *iosis* (سرخ کردن)^۶. تقسیم این فرایند به چهار مرحله موسوم بود به *τετραμερὴν τὴν φιλοσοφίαν* یعنی چهار بخش کردن فلسفه. بعدها در حوالی قرن پانزدهم یا شانزدهم این رنگها به سه رنگ تقلیل یافت و گزانتوسیسی (زرد کردن) که نام دیگر آن *citrinitas* بود کم کم منسوخ شد و یا بندرت مورد اشاره قرار می گرفت. در عوض گاهی در مواردی استثنایی، بعد از ملانوزیس یا نیگاردو (سیاهی)، سبز کردن (ویریدیتاس) به چشم می خورد، گرچه هرگز عموماً مورد قبول نبود. با

4 - J. Evola .

5 - La tradizione ermetica.

۶ - این کلمه از *Ios* (زهر) می آید. اما چون این کلمه همان معنی رنگ سرخ (red

tincture) کیمیاگری اخیرتر را دارد، من *iosis* را «سرخ کردن» ترجمه کردم - (یونگ)



تصویر ۱۰۳- چهار مرحله فرایند کیمیاگری. چهار عنصر روی گوی نمایانده شده‌اند

- Mylius, *Philosophia reformatata* (1622) -

آن که چهار جزء اصلی، درست مطابق با تربیع عناصر بود، حالا دیگر غالباً تأکید می‌شد که گرچه چهار عنصر (خاک، آب، آتش و هوا) و چهار کیفیت (گرم، سرد، خشک و مرطوب) وجود دارد فقط سه رنگ موجود است: سیاه، سفید و سرخ. از آنجا که این فرایند هرگز به هدف مطلوب نرسید و نیز از آنجا که تک تک بخشهای آن هرگز با هیچ روش استاندارد مورد عمل قرار نگرفت، تغییر در طبقه‌بندی مراحل آن نمی‌توانست به دلایل خارجی مربوط باشد بلکه احتمالاً به مفهوم نمادین تربیع و تثلیث مربوط بود



تصویر ۱۰۴ - سیاهی (نیگردو): کسوف مرکوریوس پیر (مرکوریوس سنکس) روح و انیما را از نفخه خود بیرون می دهد. کلاغ مظهر سیاهی (نیگردو) است - Jamsthaler,

Viatorium spagyricum (1625)

یعنی به عبارت دیگر به دلایل درون روانی.^۷

۷ - این موضوع در نوشته های دورن Dorn که از دیدگاه معتقدان به تثلیث، تربیع را شدیداً مورد حمله قرار داد آمده است، او آن را quadricornutus serpens (افعی چهار شاخ) خواند. رک: یونگ، «روانشناسی و دین» پاراگراف ۱۰۳ بعد.



تصویر ۱۰۵ - نر - ماده تاجدار نمایانگر اتحاد شاه و ملکه، در میان درختان خورشید و

ماه - «Traité d'alchimie» (MS., Paris, 17th cent.)

نیگرددو یا سیاهی (تصویر ۱۰۴) مرحله شروع است که یا در بدو امر به صورت کیفیت ماده اولیه، خمیر، یا توده درهم، وجود دارد و یا آن که از طریق تجزیه ((انحلال (solutio) تفکیک (separatio) گنداندن (putrefactio) تقسیم (divisio)) عناصر پدید می آید. اگر در بدو امر، وضعیت مجزا حاصل آید، چنان که گهگاه اتفاق می افتد، آن گاه وحدت اضداد به

صورت اتحاد نر و ماده موسوم به امتزاج (coniugium) ازدواج (matrimonium)، پیوند (coniunctio)، و آمیزش (coitus) انجام می‌گیرد و به دنبال آن مرگ محصول اتحاد (کشتن mortificatio، سوزاندن [نکلیس] calcinatio، گنداندن putrefactio) اتفاق می‌افتد و در نتیجه سیاهی (نیگردو) پدیدار می‌شود. سپس شستشو (ablutio, baptisma) مستقیماً به سفیدی (albedo) می‌انجامد، و گرنه جان (انیمای) که، هنگام «مرگ» آزاد شده است با جسم مرده تجدید اتحاد می‌کند و موجب رستاخیز آن می‌شود، و یا آن که «رنگهای متعدد» (omnes colores) یا «دُم طاوس» (کودا پاپیونیس)، به یک رنگ سفید که شامل تمام رنگهاست می‌رسد. در این نقطه، اولین هدف اصلی فرایند، حاصل شده است، یعنی سفیدی، رنگ سفید، زمین سفید، سنگ سفید (albedo, tinctura alba, terra alba foliata, lapis albus) و غیره که بسیاری از کیمیاگران آن قدر آن را پرارزش دانسته‌اند که گویی هدف نهایی بوده است. این وضع نقره یا ماه است که هنوز باید به موقعیت خورشید ارتقا یابد. سفیدی (آلبدو)، همان به اصطلاح سپیده دم است، لیکن نه تا وقتی که سرخی (روبدو) طلوع آفتاب سرزند. انتقال به سرخی (روبدو) به وسیله زرد کردن (سیتتریناس) شکل می‌گیرد، گرچه به طوری که گفتیم، این مرحله بعداً حذف شد. بنابراین سرخی در نتیجه رساندن آتش به انتها درجه شدت آن، مستقیماً از سفیدی (آلبدو) پدیدار می‌شود. سرخ و سفید، شاه و ملکه‌اند که می‌توان «وصلت کیمیایی» آنها را در این مرحله جشن گرفت (تصویر ۱۰۵).

۳ - مفاهیم و نمادهای هدف

ترتیب مراحل در کار هر یک از نویسندگان، نخست به تصور آنها از هدف بستگی دارد: گاهی این همان رنگ سفید یا سرخ یعنی آب جابودان (آکوا پرمانان) است، گاهی سنگ فلاسفه است که به صورت نماده،

هر دو را دربر می‌گیرد، و یا آن که نوشدارو است یعنی طلای آشامیدنی (aurum potabile)، اکسیر حیات (الاکسیرویه)، طلای فلسفی، شیشهٔ زرین (vitrum aureum)، شیشهٔ انعطاف پذیر (vitrum malleabile). مفاهیم مربوط به هدف، مثل هر یک از فرایندها، مبهم و مختلف است. مثلاً سنگ فلسفی غالباً همان مادهٔ اولیه یا وسیلهٔ تولید طلاست و یا آن که به طور کلی موجودی عرفانی است که گاهی خدای زمینی (Deus terrestris)، منجی (سالواتور) یا پسر عالم اکبر (فیلیوس ماکروکزمی) خوانده می‌شود و چهره‌ای است که فقط با آدم نخستین گنوسی، انسان جبلّی الهی قابل مقایسه است.^۸ (تصویر ۱۰۶).

علاوه بر مفهوم مادهٔ اولیه، مفهوم آب جاویدان (آکواپرمانان) و آتش ما (ignis noster) نیز نقش عمده‌ای دارند. گرچه این دو عنصر، مخالف یکدیگرند و یک جفت مخالف بارز را تشکیل می‌دهند، طبق شهادت نویسندگان، در عین حال یک چیز و همان یک چیزاند.^۹ آب نیز مثل مادهٔ

8 - «Paracelsus as a Spiritual Phenomenon», pars 165ff., 203ff.

۹ - Rosarium, Art. aurif., II, 264 «آب جاویدان (aqua permanens) «شکل آتشین آب

واقعی است.»

Ripley, Opera omnia chemica, p. 62: «Anima aerea est secretus ignis nostrae philosophiae, oleum nostrum, nostra aqua mystice»

«جان هوایی همان آتش سری فلسفهٔ ما، روغن ما، آب عرفانی ماست». (Figurarum)

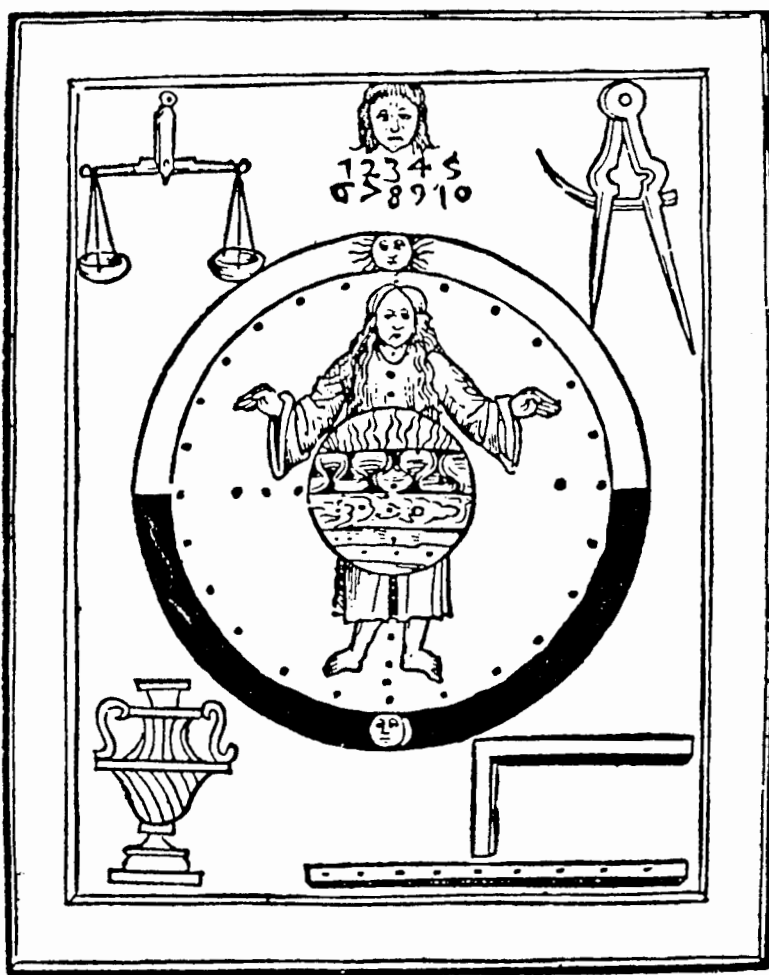
Philalethes, «Aegyptiorum secretarum» (MS. in author coll) p. 6: «آب فلاسفه آتش است».

«Introitus apertus», Mus. herm., p. 653: «Est nempe in Aqua nostra requisitus ... ignis»

etc. (زیرا در آب ما آتش... جستجو می‌شود).

سنیور در Aurora I, ch. XI, parab VI چنین می‌گوید: و آنگاه که می‌خواهند این آب

الهی را که آتش است استخراج کنند آن را با آتش خویش گرم می‌کنند که همانا آب است،



تصویر ۱۰۶ - آدم نخستین به صورت جان جهان (انیماموندی) چهار عنصر را دربر دارد و مشخصه آن عدد ۱۰ است که نمایانگر کمال است (۱ + ۲ + ۳ + ۴)

Albertus Magnus Philosophia naturalis (1650)

اولیه هزار اسم دارد.^{۱۰}

حتی می‌گویند مادهٔ اصلی سنگ است.^{۱۱} از سوی دیگر علی‌رغم این موضوع به ما اطمینان داده می‌شود که آب، از سنگ یا مادهٔ اولیه، به صورت جان حیات بخش آن (انیما)^{۱۲} بیرون می‌آید. این سردرگمی در بخشی از فصل هشتم *Exercitatio in Turbam* به طور بسیار روشنی معلوم می‌شود:

بسیاری، به بحثهای دور و دراز می‌پردازند که آیا سنگ، تحت عناوین مختلف از چند عنصر تشکیل یافته است، از دو و یا فقط از یک عنصر. لیکن این فیلسوف [سیتس]^{۱۳} و بونیلوس^{۱۴}

و تابه پایان آن را سنجیده اند و به علت بی‌خردی جاهلان پنهانش کرده اند.

«Ignis noster est aqua.» Ibid, p. (نقل قول از سنیور): Aurora II, Art. aurif., I, p. 212

227: «Philosophus autem per aquam, vulgus vero per ignem» (فیلسوف از طریق آب، عوام الناس از طریق آتش).

10 – Zosimos, in Berthelot, Alch, grecs, III lii2.

«Turba philosophorum», Art aurif., I, p. 14: «... aqua permenens, ex qua - ۱۱

quidem aqua lapis noster preciosissimus generatur» (... آب جاویدان، آبی است که سنگ نفیس ما از آن پدید آید).

«Cons. coniug». Ars chem., p. 128: «Lapidem esse aquam fontis vivi» (آن سنگ،

آب چشمه زنده است).

Ibid, p. 66: «Vita uniuscuiusque rei... est vivum quod non moritur, quamdiu - ۱۲

mundus est quia est caput mundi» (آب، مایه حیات هر چیزی است، آب زنده است زیرا تا جهان برپاست نمی‌میرد، چرا که سر [یعنی اصل] جهان است).

13 – Scites, Frictes, Feritis = Socrates (Turba [ed. Ruska] p.25)

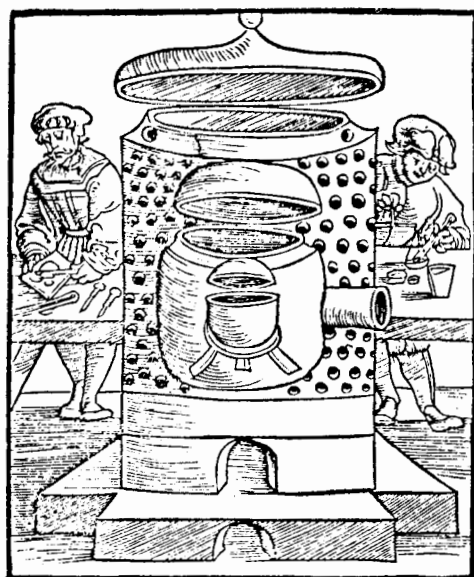
14 – Bonellus, Balinus, Belinus = Apollonius of Tyana (Steinschneider and

Berthelot, cited in Ruska, ibid., p. 26).

می‌گویند تمام کار، و عنصر تمام کار، چیزی جز آب نیست، و این‌که همان طرز عمل [رجیمن] در چیزی جز آب انجام نمی‌گیرد. و در واقع یک جوهر وجود دارد که همه چیز در آنست و آن همان گوگرد فلاسفه (sulphur philosophorum) است که عبارتست از آب و جان، روغن، مرکوریوس و خورشید (Sol)، آتش طبیعت، عقاب، اشک (lachryma)، هیولای اول^{۱۵} خردمند (hyle)، خمیر مایه (ماتریا پریما) جسم کامل. و فلاسفه، سنگ خود را به هر نام که بخوانند منظور و اشاره ایشان همواره به همین یک جوهر است، یعنی به آب که همه چیز از آن پدید آید و همه چیز در آن است، همان که بر همه چیز فرمان راند، همان چیز که خطاها در آن انجام گیرد و خطاها در آن تصحیح شود، من آن را آب «فلسفی» خواندم نه آب معمولی [وولگی] بلکه سیماب (آکوامر کوریالیس)، چه ساده باشد و چه مرکب. زیرا که این هردو آب فلسفی اند، گرچه جیوه معمولی با جیوه فلاسفه فرق کند. آن [آب] ساده [و] غیر مخلوط است، این [آب] از دو عنصر ترکیب یافته است: یعنی از آب معدنی ما و آب خالص. این آبهای مرکب، مرکوریوس فلسفی را پدید آرند. پس چنین باید فرض کرد که جوهر یا ماده اولیه متشکل از آب مرکب است. برخی [کیمیاگران] سه تا، و سایرین دوتا را باهم قرار دهند. بهرمن، دونوع کفایت کند: نرماده یا برادر و خواهر. اما آنها [کیمیاگران] آب ساده را زهر، جیوه [آرژنتوم و یووم]، cambar،

۱۵ - هیولا واژه ای است یونانی به معنای اصل و ماده و جوهر که به نظر قدما بر چهار

نوع است. هیولای اول جزء جسم است، هیولای دوم، خود جسم است و هیولای سوم و چهارم اعم از جسم یعنی جسم جزئی از آنهاست - م.

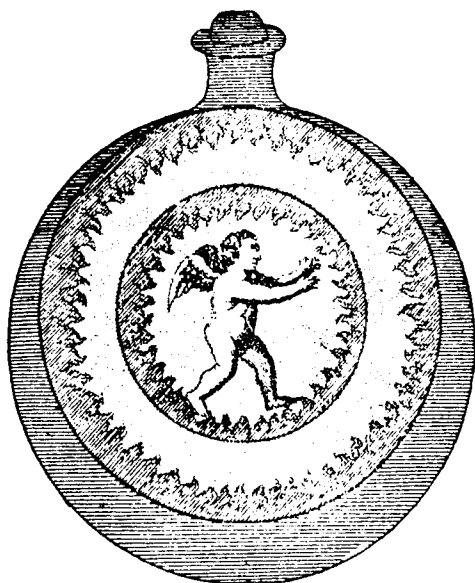


تصویر ۱۰۷ - کوره کیمیاگری - روی
جلد کتاب اسرار الکیمیا De alchimia
[جابر بن حیان] (۱۵۲۹)

آب جاویدان (آکوایپرمنان)، صمغ، سرکه، ادرار، آب دریا،
ارژدها، و افعی^{۱۶} نیز گویند.
این گزارش، مطلبی را کاملاً روشن می‌کند: آب فلسفی - همان سنگ، یا خود
ماده اولیه است، لیکن درعین حال حلال آن نیز هست، و این مطلب طبق نوشته ای که
بلافاصله می‌آید ثابت می‌شود:

سنگ را آسیاب کن تا به گَرْدی نرم تبدیل شود و آن را در
ترشترین سرکه فلکی [coelestino] فرو ریز، پس فوراً حل شود و به آب
فلسفی بدل گردد.

ضمناً می‌توان نشان داد که آتش نیز همان نقش آب را بازی می‌کرده است.
مفهوم دیگری که کم‌اهمیت‌تر از آن نیست، جام کیمیا (vas Hermetis) است که
نمونه آن، قرع و انبیق یا کوره‌های ذوب‌کننده حاوی عناصری بود که باید تغییر یابند



نصویر ۱۰۸ - مرکوریوس در جام -

Barchusen Elementa chemiae (1718)

(نصویر ۱۰۷)، گرچه این جام، از ابزاری است که با مادهٔ اولیه و نیز با سنگ روابط خاصی دارد و بنابراین فقط ابزار نیست. جام برای کیمیاگران چیزی واقعاً عالی است: یک جام زیبا (vas mirabile). ماریای غیبگو (نصویر ۷۰) می‌گوید همهٔ راز در آگاه بودن از جام هرمتیک نهفته است. بارها و بارها تأکید می‌شود^{۱۷} که جام یگانه است. (unum est vas). این جام^{۱۸}، به تقلید از عالم کروی^{۱۹} باید کاملاً مدور باشد تا شاید

۱۷ - مثلاً «Unum in uno circulo sive vase yگانه در یک دایره یا جام)

scholia to the Hermetic Tractatus aureus» Bibl. chem. curiosa, I, p. 442)

۱۸ - از این رو آنها را «domus vitrea sphaeratis sive circularis» (خانهٔ شیشه‌ای

کروی یا مدور) می‌خوانند - Epistola ad Hermannum, Theatr. chem., V, p. 896 این جام

یک «Sphaera, quam cribrum Vocamus» (گوی است که ما آن را غربال می‌خوانیم -

Allegoriae super librum Turbae «Art. aurif., I, p. 144. این مفهوم از قدیم، همزمان با

نفوذ ستارگان به توفیق در عمل کمک کند^{۲۰}. این جام نوعی زهدان یا رحم است که

کیمیاگری یونانی پیدا می‌شود، مثلاً در Olympiodorus (Berthelot, Alch. grecs. iv, 44
 11.(17 - 18), این ظرف یک φαῖλη σφαιροειδής یک ὄργανον κυκλικόν است (یک وسیله مدور، بطری کروی شکل).

Vas spagiricum ad Similitudinem vasis naturalis construendum. Videmus enim ۱۹
 totum caelum et elementa similitudinem habere sphaerici corporis, in cuius centro viget
 ignis calor inferioris.. necessarium igitur fuit nostrum ignem poni extra nostrum vas, et
 sub eius rotundi fundi centro, instar solis naturalis.»

ظرف کیمیاگری را باید از روی الگوی جام طبیعی ساخت. زیرا می‌بینیم که آسمان و
 عناصر همه به سان جسمی کروی‌اند که در میان آن گرمای آتش برین زندگی کند... پس
 واجب بود که آتش خود را بیرون از ظرف، زیر مرکز شالوده مدور آن، به سان خورشید طبیعی
 قرار دهیم - Vas est sicut opus Dei. «Dorn, «Physica Trismegisti», Theatr. chem., I, p. 430.
 in vase germinis divi» (ظرف همچون پروردگار است در ظرف جوانه الهی).

Vas autem factum est rotundum ad imitationem superi[oris] et inferi[oris] (جام به
 تقلید از فرودین و برین، مدور ساخته شده است) - بنابراین می‌توان

«Liber Platonis quartotum» Theatr. chem, V, pp. 148, 152, Reitzenstein
 (Poimandres, p. 141) را معذور داشت که (در رسالهٔ Isis to Horus, in Berthelot, Alch. grecs,
 I, xiii به مقایسه میان vas mirabile بر تارک فرشته و κύκλος δισχοειδής بر تارک Chnuphis
 در Porphyry پرداخته است. (رک: تصویر ۱۷۸)

20 - Dorn, «Congeries», Theatr. chem., I, p. 574: «Vas nostrum ad hunc modum
 esse debet, ut in eo materia regi valeat a caelestibus corporibus. Influentiae namque
 caelestes invisibiles et astrorum impressiones apprime necessariae sunt ad opus».

جام ما باید بدان سان باشد که اجرام آسمانی بر ماده نفوذ کنند. زیرا نفوذهای صور
 فلکی و تأثیرات ستارگان بر کار ضروری است.)

پسر فلاسفه، سنگ معجزه گر، باید از آن به وجود آید^{۲۱} (تصویر ۱۰۸). از این رو جام باید نه تنها مدور بلکه بیضی^{۲۲} باشد (رک: تصویر ۲۰). طبیعتاً آدم این جام را به صورت نوعی قرع و انبیق یا قمقمه تصور می‌کند، لیکن بزودی پی می‌برد که این تصور درست نیست، زیرا این جام نیز مثل تمام مفاهیم اصلی کیمیاگری مفهومی عرفانی است. بنابراین می‌بینیم که جام همان آب یا آب جاویدان (آکوایرمنان) است که چیزی جز مرکوریوس فلاسفه نیست^{۲۳}. اما این جام نه تنها آب است بلکه ضد آن، یعنی

21 – Vas as matrix: Ripley, Opera omnia, p. 23; «In Turbam philosophorum exercitationes», Art. aurif., I, p. 159; Aurora II, Art. aurif., I.P. 203; «Consil. coniug.» , Art chem., p. 204

22 – Ripley, Opera omnia, p. 30: «In uno vitro debent omnia fieri, quod sit forma ovi»

(همه چیز باید در یک جام انجام گیرد که باید بیضی باشد)

23 – Philalethes, «Fons chymica veritatis», Mus. herm., p. 803:

«Quum igitur de vase nostro loquimur, intellige aquam nostram, quum de igne, itidem aquam intellige, et quum de furno disputamus, nihil ab aqua diversum aut divisum volumus»

(پس آن گاه که از «جام خود» سخن می‌رانیم، «آب خود» را منظور داریم؛ و آن گاه که سخن از آتش می‌گوییم باز هم منظورمان آب است؛ و هنگامی که کوره را مطرح می‌کنیم، قصدمان از آن چیزی نیست که از آب متفاوت و متمایز باشد مرکوریوس یعنی، آب جاویدان، عبارت است از:

«Vas nostrum Verum occultum, hortus item Philosophicus, in quo Sol noster

oriatur et surgit»

جام حقیقی پنهان ما و نیز باغ فلسفی که خورشید مان در آن طلوع و غروب کند).

Philalethes, «Metallorum metamorphosis», Mus herm, p. 770.

آتش^{۲۴} نیز هست. من معانی مترادف بی شمار جام را ارائه نخواهم داد زیرا ذکر همین چند نمونه برای نشان دادن معنای نمادین آن کفایت می‌کند.

این نویسندگان، در مورد مسیر این فرایند به صورت یک کل، مبهم و ضد و نقیض نوشته‌اند بسیاری از آنها به چند اشاره مختصر اکتفا می‌کنند و سایرین، فهرست مفصلی در باره اعمال مختلف ارائه می‌دهند. بدین ترتیب ژوزف کرسٹانوس، کیمیاگر، طیب و سیاستمداری که در فرانسه و قسمت فرانسوی سوئیس تقریباً نقشی شبیه نقش پاراسلوس داشت، در ۱۵۷۶ دوازده رشته از اعمال را به قرار زیر تعیین نمود^{۲۵} (تصویر ۱۰۹):

۱ - سوزاندن (Calcination)	۷ - تغذیه کردن (Cbatio)
۲ - حل کردن (Solutio)	۸ - تصعید کردن (Sublimatio)
۳ - تفکیک عناصر (Elementorum sepratio)	۹ - تخمیر کردن (Fermentatio)
۴ - ترکیب کردن (Coniunctio)	۱۰ - استخراج کردن (Exaltatio)
۵ - فاسد کردن = گندانیدن (Putrefactio)	۱۱ - اضافه کردن (Augmentatio)
۶ - منعقد کردن (Coagulatio)	۱۲ - رقیق کردن (Proiectio)

سایر نامها عبارتند از: mater, ovum, furnus, secretus, etc (همان مأخذ صفحه ۷۷۰ و

نیز (Aurora II, Art. aurif, I, p. 203) «جام فلاسفه، آب ایشان است» (نقل قول هرمس در:

Hoghelande, «De alchimiae difficultatibus», Theatr. chem. I, p. 199).

24 - Vas = ignis verus (Philalethes, «Metallorum metamorphosis» Mus. herm, p. 770) and vinum ordens, ignis (Mylius, Philosophia reformata, p. 245). [Vas Hermetis] est mensura ignis tui»

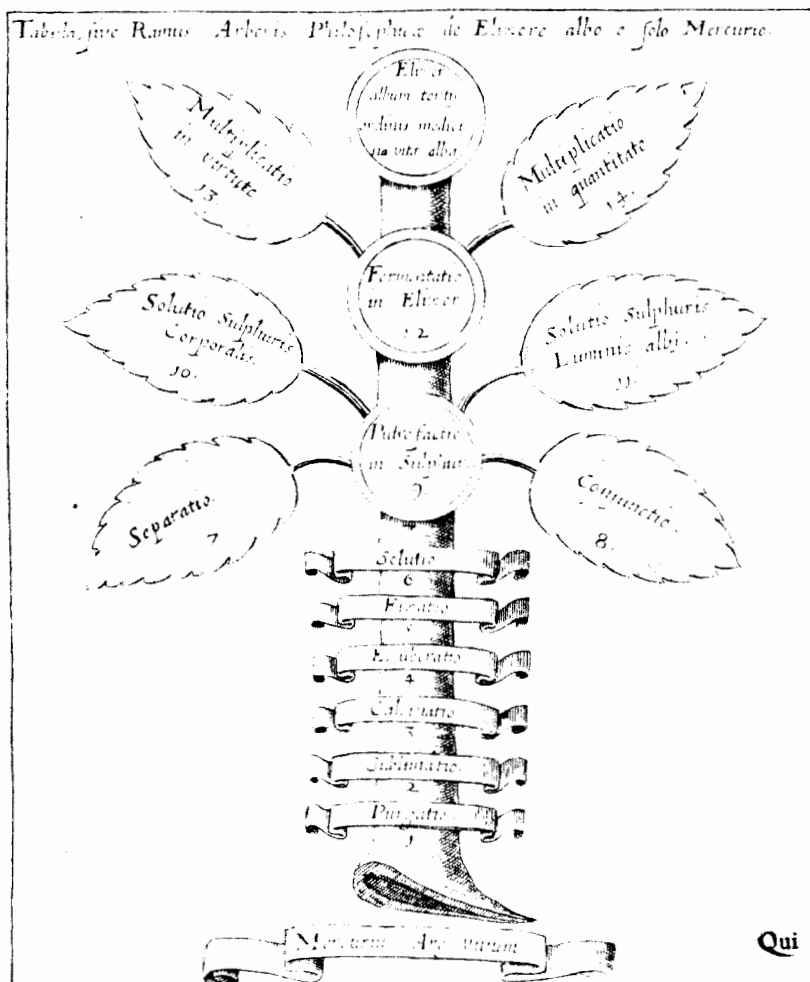
(جام هرمسی، معیار آتش شماس) . Practica Mariae, Art. aurif, I, P. 323.

تفسیر کیمیاگری («Recueil stéganographique») بر کتاب برالد دو ورویل موسوم به «Songe de Poliphile»، آب و آتش از لحاظ اخلاقی به عنوان «شعله و اشک تعبیر شده‌اند.»

25 - Quercetanus, «De ortu et causis metallorum», Theatr. chem. II pp. 198 ff.

هر یک از این اصطلاحات بیش از یک معنی دارد، فقط کافی است به تعاریفی که رُلاند در Lexicon ارائه می دهد نگاه کنیم تا در این خصوص تصور بسیار درستی به دست آوریم. بنابراین در متن حاضر لازم نیست راجع به روشهای مختلف کیمیاگری دورتر رویم.

چهارچوب کار کیمیاگری به نحوی که ما آن را می شناسیم به طور سطحی و در رنوس غیر دقیق چنین است. اگر از دیدگاه معرفت جدید که حاصل علم شیمی است بنگریم، آنچه کیمیاگری به ما می گوید یا بسیار اندک است و یا اصلاً چیزی نیست، و اگر به متون آن و صدها و صدها روش و دستورالعملهایی که از قرون وسطی و دوران باستانی روم و یونان به جا مانده اند مراجعه کنیم، از بین آنها تعداد نسبتاً کمی، مفهومی قابل قبول برای شیمیدان دارند. احتمالاً او بیشتر آنها را بی معنی خواهد یافت و از همه مهمتر آن که بدون شک در طول قرون متمادی، تلاش صادقانه کیمیاگران هرگز موجب هیچ نوع رنگ واقعی یا طلای مصنوعی نشده است. سؤالی که باید منصفانه مطرح کنیم آنست که اگر تمام آن چیزی که کیمیاگران قدیم به عهده گرفته بودند آن قدر بی فرجام بود، پس چه بود که آنان را وادار می کرد تا رنج کار را ادامه دهند - و به قول خودشان آن طور مجذانه «عمل کنند» - و آن رساله ها را درخصوص هنر «الهی» بنویسند؟ برای رعایت انصاف درمورد آنها باید اضافه کنیم که معرفت ماهیت علم شیمی و محدودیتهای آن هنوز کاملاً بر آنها پوشیده بود و بدین سبب آنها نیز به اندازه کسانی که خواب پرواز کردن را می دیدند و بالاخره اخلاشان روئیای آنها را واقعیت بخشیدند، امیدوار بودند. لیکن ما نباید احساس رضایت حاصل از کار، هیجان ماجراجویی، quaerer (جستجو) و invenir (یافتن) را دست کم گیریم. تا وقتی که روشهای مورد عمل معقول به نظر رسند، این رضایت خاطر پا برجا می ماند. در آن ایام چیزی وجود نداشت تا کیمیاگر را درمورد بی معنی بودن کارهای شیمیایی اش متقاعد کند، وانگهی او



تصویر ۱۰۹ - دوازده عمل کیمیاگری در قالب درخت فلسفی

(arbor philosophica) Samuel Norton, Mercurius redivivus(1630)

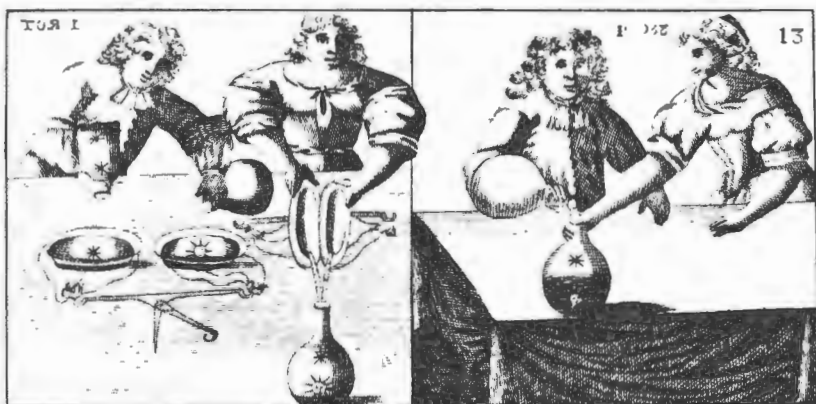
می توانست به روایت دور و درازی بازنگرد که حاوی اظهارات زیادی مبنی بر دست یافتن به نتایج بی نظیر بود^{۲۶}. بالاخره آن که موضوع کاملاً بی فایده نبود، زیرا گاهی کشفیات مفیدی به صورت ثمرات فرعی کار او به عمل می آمد. کیمیاگری به عنوان پیشقراول علم شیمی دارای دلیل وجودی کافی بود. بنابراین حتی اگر کیمیاگری - چنانچه میل دارید تصور کنید - متشکل از یک سلسله تجربیات شیمیایی بی پایان و بیهوده بوده باشد نیز چیزی شگفت انگیزتر از تلاشهای مخاطره آمیزی نبوده است که درزمینه طب و داروسازی قرون وسطی به عمل می آمده است.

۲۶ - حتی می رینک نیز هنوز (در قرن بیستم) امکان روش کیمیاگری را باور داشت.

می توانیم گزارش فوق العاده تجربیات خود او را در مقدمه ای بیابیم که بر Abhandlung über den Stein, pp. xxixff. آکوانیاس نوشته است.



تصویر ۱۱۰ - نر ماده - Hermaphroditisches Sonn - und Mondskind (1752)



تصویر ۱۱۱ - کیمیاگران در حال کار - Mutus liber (1702)

فصل دوم: طبیعت روانی کار کیمیاگری

۱ - فرافکنی محتویات روانی

اصولاً کار کیمیاگری نه تنها با آزمایشهای شیمیایی از این گونه، بلکه با چیزی شبیه فرایندهای روانی سروکار دارد که به زبان نیمه شیمیایی بیان می‌شود.^۱ قداماً، کم

۱ - اوولا Evola در (La tradizione ermetica, pp. 28f.) می‌گوید: ساختمان روحانی

آدمی در ادوار ما قبل دوران جدید فرهنگ، به گونه‌ای بود که هر نوع ادراک جسمانی یک جزء روانی نیز داشت که موجب «تحرك» آن می‌شد یعنی «معنایی» را به تصویر ذهنی عریان اضافه می‌کرد، و در عین حال یک زمینه خاص و نیرومند عاطفی را بر آن می‌افزود. بنابراین

و بیش می دانستند که فرایندهای شیمیایی چیست و بنابراین باید این را نیز می دانستند که کاری که می کنند لاقط، شیمی معمولی نیست. توجه داشتن به این تفاوت، حتی در عنوان رساله ای منتسب به ذیمقراطیس و منسوب به قرن اول: *τὰ φυσικά* و *καὶ τὰ μυστικά* آشکار است. نه چندان پس از این دوره گنجینه ای از مدارکی وجود دارد که نشان می دهند در کیمیاگری - به نظر ما - دو جریان متجانس در کنار هم پیش می روند که چون موافق یکدیگرند، قادر به دیدن آنها نیستیم. منطق ما قادر به قبول این گفته کیمیاگری نیست: «*tam ethice quam physice*» (همان قدر اخلاقی - یعنی روانی - که جسمانی). اگر کیمیاگر قبول دارد که فرایند شیمیایی را فقط به طور تمثیلی به کار می گیرد پس چرا در آزمایشگاه با کوره و قرع و انبیک کار می کند؟ و اگر بنا به گفته دائمی خودش فرایندهای شیمیایی را تعریف می کند پس چرا آنها را با نمادگرایی اساطیری خویش طوری تحریف می کند که قابل شناخت نباشند؟

این معما برای بسیاری از شاگردان صدیق و خوش نیت کیمیاگری بسیار گیج کننده بود. کیمیاگر از سویی می گوید حقیقت را عمداً می پوشاند تا مانع از آن شود که مردم ظالم یا ابله صاحب طلا شوند و فاجعه به بار بیاورند، اما از سوی دیگر همان کیمیاگر به ما اطمینان می دهد که طلایی که می جوید - آن طور که ابلهان تصور می کنند - طلای معمولی (*aurum vulgi*) نیست، بلکه طلای فلسفی و یا حتی سنگ شگفت انگیز است یعنی همان سنگ نامرئی^۲ (*lapis invisibilitatis*) یا سنگ اثری^۳

علم فیزیک کهن، هم علم الهی بود و هم روانشناسی مافوق حسی، زیرا تشعشعات جوهرهای ما بعد الطبیعی را که از طریق ماده حواس جسمانی رسوخ می کرد ساطع می نمود. طبیعتاً علم، علم روحانی بود و معانی بسیار متعدد نمادها، به وجوه مختلف یک دانش واحد، وحدت می بخشیدند.

(lapis aethereus) و یا نهایتاً هیولای نر ماده (رییس) تصورناپذیر است. (تصویر ۱۱۲)، و بالاخره گفتار خود را چنین تمام می‌کند که باید تمامی دستورالعملها را، هر چه که باشند، به دیده تحقیر نگریست.^۴ به هر حال به دلائل روانشناسی بسیار غیر محتمل می‌نماید که انگیزه‌ای که کیمیاگر را به رازداری و غامض سازی وادار می‌کرد، توجه به نوع بشر بوده باشد. هرگاه چیزی واقعی کشف شود با بوق و کرنا آن را اعلام می‌کنند. واقعیت آن است که کیمیاگران یا چیزی زیادی نداشتند و یا اصلاً چیزی نداشتند که به زبان شیمی آن را ابراز کنند چه رسد به راز ساختن طلا.

غامض سازی ممکن است فقط لاف و گزافی باشد به منظور بدیهی بهره کشی از آدم ساده لوح. لیکن به نظر من این واقعیت که تعداد زیادی از رساله های مشروح، عالمانه و از روی وجدان و بدون ذکرنام و نشان نوشته و چاپ شده و بهمین دلیل برای کسی امتیاز ناروایی کسب نمی‌کرده است، کلاً هر تلاشی را برای تعریف کردن کیمیاگری از این زاویه نقض می‌کند. درعین حال تألیفات فریب آمیز زیادی وجود دارد که بدون تردید بدست شایدان نوشته شده است.

اما غامض سازی ممکن است منشأ دیگری نیز داشته باشد. راز واقعی به طور



2 - Rosarium Art. aurif., II p. 231: «Et ille dicitur lapis invisibilitatis, lapis sanctus, res benedicta»

(و آن را سنگ نامرئی، سنگ مقدس، چیز مبارک، می خوانند.)

3 - Maier, Symbola aureae mensae, p. 386: «...non parvis sumptibus illam invenere artem,/ Qua non ars dignior ulla est./Tingendi lapidem Aetherium...»

(... آن هنر را ارزان به دست نیاوردند، هنری که پرارزش تر از آن وجود ندارد، هنر رنگین کردن سنگ ائیری.) این اشاره ای است به «poeta et sacerdos» مارسلوس پالینجنیوس و گروه او.

4 - «Omnes receptae spernendae sunt in arte» (Rosarium, Art. aurif., II p. 223.)



مرکوریوس به صورت خورشید - ماهِ نَر ماده (rebis) روی خمیر (مدور) ایستاده است -

Mylius, *Philosophia reformata* (1622)

مرموز یا مخفی عمل نمی‌کند، بلکه زبانی سرّی را بیان می‌کند، یعنی خود را به واسطه تصاویر مختلفی که نمایانگر سرشت واقعی آنند متجلی می‌کند. من از رازی حرف نمی‌زنم که کسی شخصاً حافظ آن است و مضمونی دارد که صاحبش آن را می‌داند، بلکه از یک راز، از موضوع یا وضعی حرف می‌زنم که «مخفی» است، یعنی فقط از طریق اشاره‌های مبهم اما اصولاً ناشناخته، شناخته می‌شود. طبیعت واقعی موضوع، برای کیمیاگر ناشناخته بود؛ او فقط از طریق اشاره آن را می‌شناخت. هر چه بیشتر می‌کوشید آن را بکاود، ناخودآگاه را در تاریکی موضوع فرا می‌افکند تا مگر آن را روشن کند. برای آن که راز ماده را تعریف کند یک راز دیگر - مثلاً زمینه روانی ناشناخته خودش را - در چیزی که باید تعریف می‌شد فرا می‌افکند: «مبهم به واسطه

مهمتر، ناشناخته به واسطه ناشناخته تر.» البته این روش، عمدی نبود بلکه رویدادی غیر اختیاری بود.

به بیان جدی، فرافکنی هرگز عمدی نیست بلکه اتفاقی است، یعنی اصولاً وجود دارد. من در تاریکی هر چیزی که نسبت به من برونی است، بدون آنکه متوجه آن شوم، یک زندگی روانی درونی می‌یابم که متعلق به من است. به همین دلیل به نظر من درست نیست که فرمول همان قدر اخلاقی که جسمانی را با نظریه تطابق توجیه کنیم و بگویم «علت» آن، این است. برعکس، بیشتر امکان دارد که این نظریه نوعی تعبیر عقلایی تجربه فرافکنی باشد. کیمیاگر، هنر خود را بدان سبب به کار نمی‌گرفت که به زمینه‌های نظری تطابق، عقیده داشت نکته این جاست که او دارای نظریه تطابق بود زیرا وجود تصورات ازلی یا روح را در ماده طبیعی، تجربه می‌کرد. بنابراین من باید فرض کنم که ریشه واقعی کیمیاگری را باید کمتر در اصول فلسفی جستجو کرد و بیشتر باید در فرافکنیهای هر محقق منفرد پی آن گشت. منظور من این است که وقتی عامل روی آزمایشهای شیمیایی خود کار می‌کرد دارای تجربیات روانی خاصی بود، و آنها را به صورت حرکت خاص فرایند شیمیایی می‌دید. از آنجا که موضوع فرافکنی در میان بود، طبیعتاً او از این واقعیت آگاه نبود که این تجربه ربطی به خود ماده ندارد، (ماده به صورتی که ما امروز آن را می‌شناسیم). او فرافکنی خود را به عنوان خاصیت ماده تجربه می‌کرد، لیکن آنچه حقیقتاً تجربه می‌کرد، ناخود آگاه خودش بود. بدین طریق او کل تاریخ دانش بشر از طبیعت را تکرار می‌کرد. چنان که همه می‌دانیم علم با ستارگان آغاز شد و نوع بشر، عوامل سلطه گر ضمیر ناخود آگاه، «ایزدان» و به همان میزان خصایل غریب روانی منطقه البروج را در آنها یافت: نظریه‌ای کاملاً منعکس شده از سرشت انسان. ستاره‌شناسی، تجربه‌ای ازلی شبیه کیمیاگری است. چنین فرافکنیهایی هنگامی خود را تکرار می‌کنند که انسان به کاویدن ظلمت تهی می‌گردد و بی‌اختیار آن را از شکلی زنده پر می‌کند.

بدین سبب، من توجه خود را معطوف به این مسأله کردم که دریابیم آیا خود کیمیاگران در جریان کار خویش چنین تجربه‌ای را گزارش کرده‌اند یا نه. دلیلی

وجود نداشت که به کشف مهمی امیدوار باشم. زیرا اینها تجارب «ناخود آگاهانه» بوده اند و درست به همین دلیل از چنگ یادداشت برداری می گریخته اند. لیکن واقعیت آن است که در این آثار یکی دو گزارش خطاناپذیر وجود دارد. چنان که باید گزارشهای جدیدتر مشروحتر و تخصصی تر از گزارشهای قدیمی تر است. جدیدترین گزارش مربوط به رساله ای است^۵ که می گویند از جشی به لاتین و از لاتین به آلمانی ترجمه شده و فصل هشتم آن موسوم به «آفرینش» بدین قرار است:

آب باران معمولی را به قدر کافی برگیر، حداقل ده پیمان، آن را در جامهای بلورین مهر و موم شده، دست کم به مدت ده روز، خوب نگاه دار، آن گاه این آب، ماده پدید می آورد که ته نشین می شود. مایع زلال را در ظرف چوبی مدور به شکل کُرّه خالی کن، آن را از میان بَر و یک سوم ظرف را پر کن و حوالی نیمروز آن را در نقطه ای مخفی یا پرت افتاده، زیر آفتاب بگذار.

وقتی این کار انجام گرفت، قطره ای شراب سرخ متبرک را بگیر و بگذار در آب فروچکد، آن گاه فوراً روی آب، مه و تاریکی غلیظی خواهی دید، در آفرینش نخستین نیز چنین بود. سپس دو قطره فرو ریز و خواهی دید که نور از ظلمت خواهد دمید، پس کم کم در هر نیم ربع ساعت، نخست سه قطره، بعد چهار قطره، بعد پنج قطره و بعد شش قطره فرو چکان و بس. آنگاه به چشم خود خواهی دید که چیزی پس از چیزی دیگر به ترتیب روی آب پدیدار خواهد شد و

5 - Jurain, Hyle und Coahyl; aus dem Aethiopischen ins Lateinische, und aus dem

Lateinischen in das Deutsche translatiret und übersetzt durch D. Johann Elias Müller (Hamburg, 1732).

این متن ابدأ قدیمی نیست و تمامی مشخصات دوره زوال کیمیاگری (قرن هجدهم) را داراست. من از پروفسور Th. Reichstein که این کتاب کوچک را به من معرفی کرد سپاسگزارم.

چگونه خدا تمام چیزها را در شش روز آفرید (تصویر ۱۱۳) و همه چیز چگونه اتفاق افتاد، و چنین رازهایی را نباید به صدای بلند گفت و من نیز قدرت فاش‌گویی ندارم. پیش از آن که به این کار اقدام کنی، بر زانوان خود بیفت. چشمان خود را داور آن کن، زیرا که جهان بدین سان آفریده شد. بگذار همه چیزها همان طور که هست باقی بماند و در نیم ساعت پس از آن که آغاز گشت ناپدید خواهد شد.

بدین وسیله تو رازهای پروردگار را که اینک بر تو همان قدر پوشیده است که بر یک طفل، بروشنی خواهی دید. آنچه را که موسی (ع) راجع به آفرینش نوشته است خواهی فهمید، خواهی دید که جسم آدم و حوا قبل و بعد از هیوط چه سان بوده است، افعی چه بود، درخت نیز، و چگونه بود آن میوه‌هایی که ایشان تناول کردند: فردوس کجاست و چیست. و راستان در کدامین بدن‌ها برخوانند خاست، نه در این بدنی که از آدم گرفته ایم، بل در آن بدنی که به واسطه روح القدس خواهیم گرفت، یعنی در آن بدن که منجی ما از اعلیٰ علین فرود آورد.

در بخش نهم موسوم به «آسمانها» (صفحه ۴۵ به بعد) چنین می‌خوانیم: باید هفت قطعه فلز برگیری، از هر کدام یکی و آن طور که به نام سیارات خوانده شده‌اند و نشان هر سیاره را در خانه همان سیاره نهی و هر قطعه باید به اندازه و ضخامت یک «رُز نوئل»^۱ باشد. لیکن از مرکوری فقط چهارمین جزء یک اونس را به وزن، و نشانی بر آن نباشد. پس آن گاه آنها را به ترتیبی که در آسمانها بر قرارند در دهانه کوره‌ای قرار ده و روزنه‌های اتاق را بربند تا داخل آن کاملاً



تصویر ۱۱۳ - شش روز آفرینش، که در روز هفتم پایان می‌گیرد

St.Hildegarde of Bingen, «Scivias» (MS., 12th cant.)

تاریک شود، پس همه را با هم در میان اتاق ذوب کن و هفت قطره از سنگ خجسته را فروچکان و بدین طریق شعله آتش از کوره بر خواهد جهید [تصویر ۱۱۴] و در تمام اتاق پراکنده خواهد شد (از آسیب مترس)، و تمام اتاق را بیش از خورشید و ماه روشن خواهد کرد، و بر



نصویر ۱۱۴ - دگرگونی مرکوریوس در آتش - از (Barchusen, Elementa chemiae (1718)

فراز سر خود گنبد گردون را چنان که در آسمانهای پر ستاره است خواهی داشت و سیارات به سمت مسیر مقرر خود در آسمان خواهند رفت. بگذار تا به خودی خود باز ایستد، در ربع ساعتی همه چیز در جای خود برقرار خواهد بود.

اکنون مثال دیگری را از رساله ای به قلم تئوبالد دو هو گلاتند (قرن شانزدهم)

ارائه می دهیم:

ضمناً آنها می گویند سنگ را نامهای مختلفی داده اند حسب اشکال متنوع حیرت انگیز آن که در جریان کار پدید می آید، بدان تعداد که رنگها غالباً در یک زمان پدیدار می شوند، درست به همان گونه که گاه، آنها را در ابرها یا صور غریب آتش به شکل حیوانات، ذوحیاتین، و یا درختان مجسم می کنیم. من در پاره ای از کتابی منتسب



تصویر ۱۱۵ - هرمس تریسمترستوس - Senior, De chemica, in Mangetus Bibliotheca chemica

curiosa(1702)

به موسی، چیزهای مشابه یافتیم: در آن جا چنین آمده است که وقتی بدن حل می شود آن گاه دو شاخه، گاه سه شاخه یا بیشتر و گاه اشکال ذو حیاتین پدیدار می شود، گهگاه چنین نیز می نماید که مردی با سر و تمام اعضای خود بر کرسی نشسته است.^۷

اشارات هوگلاند نیز مثل دو متن قبلی نشان می دهد که در طول کار عملی وقایعی اتفاق افتاده است که از خصلت تجسم خیال یا حالت رویایی که ممکن نیست چیزی جز فرافکنیهای محتویات ناخود آگاه باشد برخوردار بوده است. هوگلاند، از

7 - «De alchimia difficultatibus», Theatre chem, I, p. 164. Likewise Philalethes, «Introitus apertus» Mus, herm., p. 687: «Terra enim germinandi avida aliquid semper fabricat, interdum aves aut bestias reptiliaque in vitro conspicere imaginabere...»

(زمین که مشتاق جوانه زدن است همیشه چیزی پدید می آورد، گهگاه خیال می کنند پرندگان، حیوانات و خزندگان را در شیشه می بینند). مرد نشسته بر کرسی بی شک به منظر هرمس بدان گونه که در رساله قدیمی Senioris Zadith filii Hamuelis Tabula chymica, pp. 1 ff. (see fig. 115) آمده است اشاره دارد. سنیر نویسنده ای عربی زبان بود متعلق به قرن دهم تصویری که در این رساله از پیر خردمندی ترسیم شده است که کتاب اسرار را بر زانوان خویش نهاده است سر لوحه کتاب برالد دووویل به نام رویای پولی فیل (رک: تصویر ۱) را تشکیل می دهد. قدیمیترین منظر از این گونه که باقی مانده است احتمالاً متعلق به کراتس است. «کتاب آکوائناس» به زبان عربی بود و به نظر می رسد که - صورت فعلی آن به قرن نهم تعلق داشته باشد، لیکن قسمت عمده آن منشأ یونانی دارد و به همین دلیل خیلی قدیمتر است. برتلوت بخش ذیل را ارائه می دهد:

«آن گاه پیرمردی را دیدم؛ زیباترین مردان را، که بر کرسی نشسته است. جامه سفید برتن داشت و دست بر کرسی نهاده بود که کتابی بر آن قرار داشت... وقتی پرسیدم این مرد کیست، گفتند: او هرمس ترسیمژستوس است و کتابی که در مقابل دارد از آنهاست که چیزهای سری را که از آدمیان مخفی داشته در بردارد. (La Chimie au moyen âge, III pp. 46ff)

سنیور چنین نقل می‌کند که: «باید بیشتر در طلب «دیدن» جام هرمتیک بود تا «کتاب»^۹. نویسندگان، از دیدن با چشم روح سخن می‌گویند، اما همیشه معلوم نیست که منظورشان از دیدن، به مفهوم واقعی است یا استعاری، از این رو کتاب «Novum lumen» می‌گوید:

پروردگار از طریق طبیعت، فیلسوف صاحب فراست را اجازه داده است تا چیزهای نهان در سایه را ظاهر سازد و سایه را از آنها دور کند... تمام این چیزها اتفاق می‌افتد، و چشم عوام الناس آنها را نمی‌بیند، لیکن چشم عقل [intellectus] و چشم تخیل آنها را می‌بیند [percipiunt] با حقیقت و حقیقت‌ترین دید [visu]^{۱۰}.
ریموند لولی می‌نویسد:

فرزند عزیز، بدان و آگاه باش که جریان طبیعت واپس گراییده است، پس بدون حکم احضار [مثلاً آشنایان (فمیلیاریس)] و بدون تصعید روحی می‌توانی ارواح گریزپای خاصی را ببینی که به صورت هیولاهای گوناگون، حیوانات و آدمیان در هوا به هم جمع آمده‌اند و همچون ابرها به این طرف و آن طرف می‌روند. [تصویر ۱۱۶]^{۱۱}
دورن نیز همین را می‌گوید:

پس او به چشم ذهن [oculis mentalibus]، جرقه‌های بی‌شمار را خواهد دید که روز به روز بیشتر و بیشتر می‌درخشند و به نوری بزرگ تبدیل می‌شوند.^{۱۲}

۸ - De alch, diff.» Theatr chem, I, p. 199 «معلوم نیست منظور او از «کتاب»

تعریف سنتی جام در رسالات اساتید است یا کتاب مقدس.

9 - Sendivogius «Novum lumen» , Mus, herm p. 574.

10 - «Compendium», Bibl. chem, curiosa, I, p. 875.

11 - «Speculativa philosophia». Theatr, chem, I, p. 275



تصویر ۱۱۶ - ارواح شخصیت یافته از ماده اولیه گداخته می‌گریزند -

De alchimia (MS., 16thcent.) (منسوب به) توماس آکوایناس.

روانشناس، در استعاره‌ای که واقعیت می‌یابد و به تجسم خیال تبدیل می‌شود چیز غریبی نمی‌یابد. بدین ترتیب هوگلاند در خاطرات خود (۱۵۹۴) تعریف می‌کند که چگونه دید که در روز سوم جوشانده (decoctio)، سطح جوهر، خود را به انواع رنگها می‌پوشاند. «خصوصاً به رنگ سبز، سرخ، خاکستری، و رنگهای رنگین کمان.» هرگاه آن روز را به خاطر می‌آوردیستی از ویرژیل از ذهنش می‌گذشت: «Ut vidi, ut perii, ut me malus abstulit error» (آن گاه که دیدم، بکلی نابود شدم و وهم پلید مرا فرا گرفت). می‌گوید، این خطا یا توهم بصری («ludibrium oculis oblatum»)، موجب مشکلات و مخارج بعدی شد، زیرا او باور کرده بود که در نقطه دست یافتن به سیاهی (نیگردو) است. لیکن چند روز بعد، شب هنگام، آتشش خاموش شد و موجب زبان جبران ناپذیری گشت (irreparabile damnum)، به عبارت دیگر، هرگز به تکرار این پدیده توفیق نیافت^{۱۲}. این بدان معنی نیست که غشاء رنگین کمانی بر فلز گداخته، حتماً تجسم خیال است. بلکه این متن حاکی از آرزوی فوق العاده نویسنده به متصور شدن چیزی از این گونه است.

«Tractatus Aristotelis» تراکتاتوس اریستوطلیس متضمن بخشی است که از لحاظ روانشناسی کیمیاگر، ارزش ذکر کردن دارد.

افعی، از تمامی جانوران روی زمین حیلۀ گستر است، در پناه زیبایی پوست خود چهره ای بی آزار را نشان می دهد، و آن گاه که در آب غرقه شده است از طریق توهم، خود را به گونه ماده شناور (materia hypostatica) در می آورد.^{۱۳} در آن جا از زمین که جسم اوست فضایل را گرد می آورد. چون بسیار تشنه است به افراط می نوشد و مست می شود، و موجب محو [decipere]^{۱۴} طبیعتی می گردد که با آن یکی شده است.

افعی، همان مرکوریوس است که به صورت جوهر اصلی (شناور = هیپوستتیکا) خود را در آب شکل می بخشد و طبیعتی را که خود به آن پیوسته است فرو می بلعد (تصویر ۱۱۷). (رک: خورشیدی که در چشمه مرکوریوس فرو می رود، شیری که خورشید را می بلعد [تصویر ۱۴۵]، بیضا، که گابریکوس را در بدن خود مستحیل می کند). بدین ترتیب ماده، از طریق توهم که الزاماً توهم کیمیاگر است شکل گرفته است. این توهم ممکن است همان تخیل حقیقی (vera imaginatio) دارای نیروی «الهام» باشد.

این واقعیت که حالات رؤیایی به کار کیمیاگری مخلوط می شد ممکن است این مسأله را نیز توجیه کند که چرا از رؤیاها و تصاویر رؤیا اغلب به عنوان میان پرده های مهم یا سرچشمه های مکاشفه و مراقبه نام برده می شود. بنابراین، مثلاً

۱۳ - متن قابل استفاده: «quasi Materia Hypostatica fingit se in aquam demersum...»

per illusionem...»

این وهم ممکن است به demergere یا به fingere اشاره کند. از آنجا که اولی بی معناست، احتمال دوم را انتخاب کردم.

نازاری اصل فلسفه استحاله خود را به صورت سه رؤیا^{۱۵} بیان می‌کند که کاملاً شبیه رؤیای پولی فیلو است. «رؤیای آریسلئوس»^{۱۶} که کلاسیک است قالب رؤیائی مشابهی دارد^{۱۷}. اوستائس نیز اصل فلسفه خود را به صورت مکاشفه ای در رؤیایان می‌کند^{۱۸}. با آن که رؤیاها و حالات رؤیایی موجود در این متون (و نیز در متون سنیوروکراتس) اصولاً مجموعه ای ادیبانه است، تصویر رؤیایی زازیموس بمراتب دقیقتر است^{۱۹}. در این آثار، مکرر در مکرر تأکید می‌شود که آب جاویدان بی اندازه مطلوب، در یک رؤیا، الهام خواهد شد^{۲۰}. به طور کلی، ماده اولیه، یعنی در واقع خود سنگ - و یا راز عمل آوردن آن - به واسطه خدا به عامل، الهام می‌شود. از این رو لورنتیوس و نتورا می‌گویند: «لیکن انسان نمی‌تواند روش را بشناسد مگر آن که عطیه پروردگار باشد، و یا مجربترین استاد آن را تعلیم دهد: و سرچشمه آن فقط اراده الهی است»^{۲۱}.

۱۵ - Della tramutatione metallica سرودی سرانیده جوزفوس آوانتیوس راجع به

نازاری بدین قرار است: *Somnia credentur vix; non tamen omnia falsa, Quae tali fuerint praemeditata viro.*

(رؤیاها، دشوار باور خواهند شد، گرچه همه آنها که مورد تعمق چنین مردی واقع شده اند دروغ نیستند.)

16 - Visio Arislei

17 - Art, aurif, I, pp. 146ff.

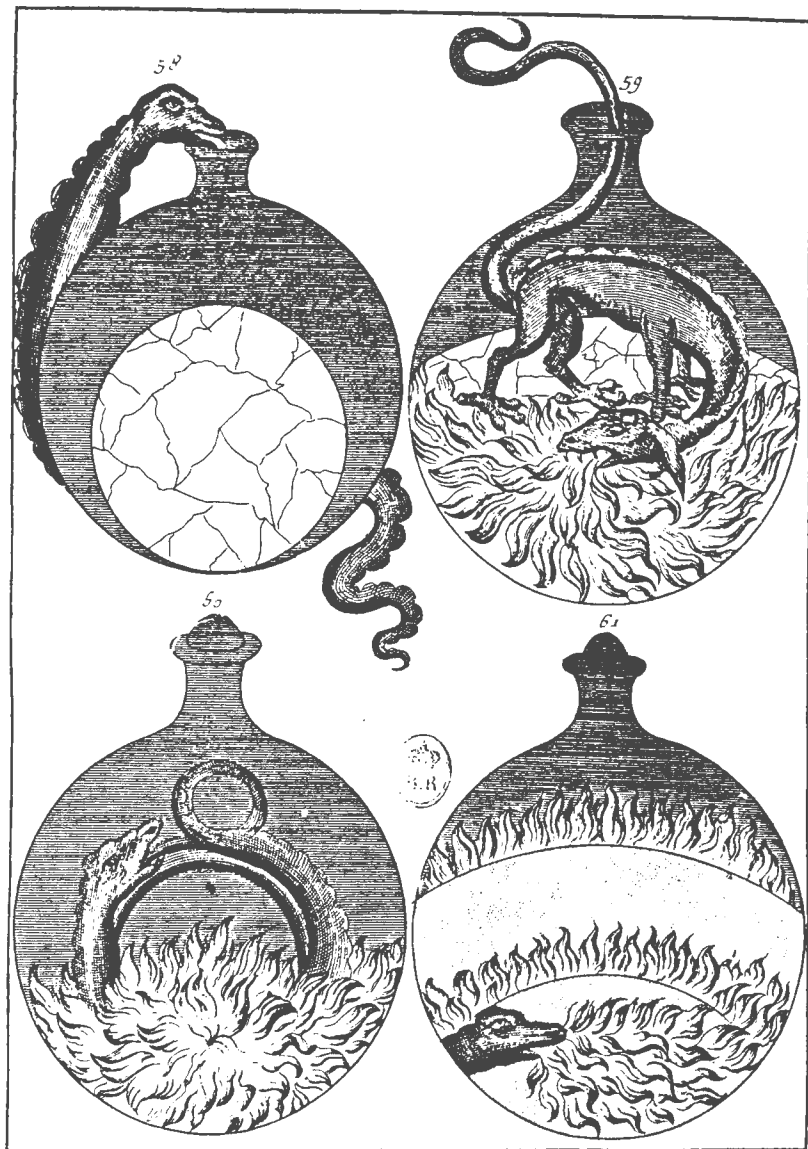
18 - Berthelot, chimie au moyen age III p.119.

19 - Cf. Jung, «The Visions of Zasimos».

Sendivogius «Parabola» Bibl. chem, II p. 475 Khunrath (Von hylealischen - ۲۰

Chaos, p. 42)

می‌گویند: [آن] *habitaculum Materiae Lapidis* کابالستی اصولاً از بالا به واسطه الهام الهی و مکاشفه خاص، هم با کمک ابزار و هم بدون آن فرا رسید، «مثل بیداری و نیز خواب و یا در رؤیاها».



تصویر ۱۱۷ - افعی مرکوریال خودش را در آب یا آتش فرو می بلعد -

Barchusen, *Elementa chemiae* (1718)

«خونراش»^{۲۲} معتقد است که آدم می‌تواند خمیر طبیعی ما، (Chaos Naturae) = ماده اولیه را در نهایت سادگی و کمال، از رویا و مکاشفه سرّی الهی خاص فراهم آورد، بی آن که در جستجو و کاوش علل برآید^{۲۳}. هوگلاند، لزوم نیل به اشراق الهی را بدین نحو بیان می‌کند که عمل آوردن سنگ، ماوراء خرد است^{۲۴} و فقط معرفتی فوق طبیعی و الهی، زمان دقیق را برای بوجود آوردن سنگ می‌داند^{۲۵}. این بدان معناست که فقط پروردگار، ماده اولیه را می‌شناسد^{۲۶}. بعد از زمان پاراسلوس، نور طبیعی (lumen naturae)، منشأ اشراق محسوب شد:

این نور، نور واقعی طبیعت است، که فلاسفه خداپرست را که به این دنیا می‌آیند، منور می‌سازد. این نور، در جهان است و بنای جهان به زیبایی مزین شده و طبیعتاً به واسطه آن تا آخرین روز و روز بزرگ پروردگار محفوظ خواهد ماند. اما دنیا آن را نمی‌شناسد. بالاتر آن که این همان شخصیت کلیسای کاتولیک و سنگ بزرگ فلاسفه است

21 – De ratione conficiendi lapidis, «Theatr. chem, p. 256.

22 – Von hylealischen Chaos, p. 185.

23 – Similar views in Hoghelande, «De alch. diff, Theatr. chem., I, P. 154; Turba, ed Ruska, p. 155, 8; and Dorn, «physica Trismegisti», Theatr. chem, I, P. 413; and these tracts in Musaeum hermeticum: «Tractatus aureus», p. 8; Madathanus, «Aureum saeculum» p. 55; «Aquarium sapientum», p. 75; «Gloria mundi», p. 212.

«De alch. diff,» Theatr. chem, I, p. 194. He refers There to Turba XXXIX – ۲۴

(ed. Ruska, p. 147, 2) «Maius est, quam quod ratione percipiatur [nisi] divina inspiratione».

(دیدن آن بدون الهام الهی ممکن نیست.)

25 – «De alch. diff», p. 205.

26 – Sendivogius, «Novum lumen», Mus. herm, p. 577; «Materia prima, quam solus Deus scit».

که همه دنیا آن را در برابر چشم داشت و نمی دانست.^{۲۷}

۲ - حالت ذهنی نسبت به کار (اپوس)

یکی دیگر از جنبه های تقریباً مختلف روابط روانی با کار شیمیایی در نقل قول زیر از کتاب نویسنده ای ناشناس، پیداست^{۲۸}: «از تو تقاضا دارم که این خوشه کوچک گندم را به چشم دل بنگری، و تمامی حالات آن را در نظر گیری، تا شاید به کاشتن درخت فلاسفه قادرشوی^{۲۹}» تصاویر ۱۶۴ و ۱۶۵، ۱۹۵). ظاهراً این مطلب تخیل فعال را به صورت چیزی مورد اشاره قرار می دهد که واقعاً موجب حرکت این فرایند می شود.

دورن در «Philosophia meditativa» خود می گوید: هرگز آن یگانه را که می جویی از دیگران نخواهی ساخت مگر آن که نخست خود را یگانه بسازی^{۳۰}.

۲۷ - Khunrath, Von hyleal. Chaos, pp. 71f. توجه شود به اشاره تلویحی به کلمه الهی (لوگوس). [انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۱۱ - ۱۹]. [شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود..... او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد. آن نور حقیقتی بود که هر انسانی را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود. او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت.] - م.

۲۸ - 168 p. Theatr. chem., «instructio de arbore» [گر چه مراجع موثق، Espagnet را مصنف این اثر می دانند و این کتاب در فهرست کتابشناسی مآخذ، زیر نام او ذکر می شود، لیکن در این خصوص اتفاق آراء وجود ندارد [ناشران].

29 - «Quaesio, oculis mentis hanc grani tritici arbusculam secundum omnes suas circumstantias aspice, ut arborem philosophorum plantare.....queas».

30 - Theatr. chem. I. P. 472: Ex aliis nunquam unum facies quod quaeris, nisi prius ex te ipso fiat unum.

منظور او از «یگانه»^{۳۱} هرچه که باشد، باید اشاره به «هنرمند» [کیمیاگر] باشد که یکپارچگی اش شرط لازم تکمیل کار فرض می‌شده است. وبدون تردید منظور از آن وضع روانی مربوط به کار است که حائز اهمیت اساسی است کتاب گلستان فلاسفه می‌گوید^{۳۲}:

پس کسی که نمک و حلالهای آن را می‌شناسد، راز نهان خردمندان قدیم را می‌داند. پس چشم خود را به سوی نمک بازگردان

۳۱ - احتمالاً اشاره ای است به «Et sicut omnes res fuerunt ab uno meditatione; unus: sic omnes res natae etc».

پدید آید، از طریق مراقبه درباره آن یک، همه چیز پدید آید... (و قس علی هذا). بنابراین قانون آنست که کیمیاگر نقص جسمی جدی نداشته باشد و ناقص العضو و غیره نباشد. رک:

«Si vero fuerit artificis corpus debile et aegrotum,

sicut febrientium, vel leprosum corpora. quibus membra cadunt, et in extremis vitae laborantium, et iam aetatis decrepita senum ad artis complementum non perveniet. His igitur naturabilis corporis impotentiss impeditur artifex in intentione sua.

هنرمند ضعیف و بیمار باشد، مثل جسم مردم تب آلوده و جذامی که اعضای بدنشان جدا می‌شود، یا مثل بدن مردمی که آخر عمر دچار مشقتند و یا مثل پیرمردان فرتوت، موفق به انجام کار نخواهد شد. هنرمند به سبب نقایص جسمانی در نیل به مقصود خود دچار تأنی می‌شود. در متن قدیمی دیگر «Septem tractatus seu capitula Hermetis Trismegisti Ars chemica, ch. I aurei» پند مشابهی

آمده است، «Ecce vobis exposui, quod celatum fuerat, quoniam opus vobiscum, et apud vos est, quod intus arripiens et permanens in terra vel in mari habere potes»

(آنچه را که پنهان بود بر تو آشکار کردم، کار با تو و بین توست. و اگر جداً آن را درک کنی در زمین و دریا صاحب آن خواهی بود).

۳۲ - ۳۲ - Art. aurif, II p. 244. Ruska (turba, p. 342) کتاب گلستان (Rosarium) را مورخ

اواسط قرن پانزدهم ذکر می‌کند.

زیرا فقط در آن [یعنی ذهن] است که علم و عالیت‌ترین و پنهان‌ترین راز فلاسفه ایام کهن نهفته است.^{۳۳}

در متن لاتین، «بتنهایی» (in ipsa sola) آمده است، که به «ذهن» (mens) اشاره می‌کند. آدم باید فرض کند که این دو اشتباه چایی به هر حال همان راز نهان در نمک است. لیکن در حقیقت «ذهن» و «نمک» - با کمی نمک پاشی! - خویشاوندان نزدیکند.^{۳۴} بنابراین طبق گفته خونراث، نمک نه تنها مرکز مادی زمین است بلکه در عین حال نمک حکمت (sal sapientiae)^{۳۵} نیز هست و او در خصوص آن می‌گوید: پس احساسات، حواس، عقل و افکار خود را فقط به این نمک معطوف دار.^{۳۶}

نویسنده ناشناس کتاب گلستان فلاسفه درجایی دیگر می‌گوید کار، باید «با حقیقت و نه با تخیلات عجیب و غریب»^{۳۷} انجام گیرد، و نیز آن که سنگ، هنگامی

33 - «pone ergo mentem tuam super salem, nec cogites de aliis. Nam in ipsa sola occultatur scientia et arcanum praecipuum et secretissimum omnium antiquorum Philosophorum».

در نسخه، p. 95, Bibliotheca chemica و نیز در Rosarium philosophorum (۱۵۵۰)، به تنهایی (ipsa sola) آمده است. متأسفانه من به نسخه خطی دسترسی ندارم.

۳۴ - رک: نمک حکمت (sal sapientiae) که طبق مراسم کهن غسل تعمید به تعمید گیرنده داده می‌شد و هنوز هم می‌شود.

35 - Khunrath, Von hyleal. Chaos, pp. 257. 260, 262.

36 - Ibid, p. 258

37 - Art. aurif, II p. 214: «ET vide secundum, naturam de qua regenerantur corpora in visceribus terrae. Et hoc imaginare per veram imaginationem et non phantasticam»

(و طبق طبیعت که به واسطه اش بدن‌ها در کاسه‌های زمین، جان دوباره می‌گیرند بنگر. و این را با تخیل واقعی متصور شونده با تخیل عجیب و غریب.)

دوباره پیدا خواهد شد که جستجو بر جستجوگر سنگینی کند.^{۳۸} این اشاره فقط در صورتی قابل درک است که به این معنی گرفته شود که برای کشف سنگ معجزه گر، شرایط خاص روانی لازم است.

بدین ترتیب این دوا اشاره حاکی از آنست که در واقع نویسنده عقیده دارد که راز اساسی این هنر در ذهن انسان و یا به زبان امروزی - در ناخود آگاه نهفته است. (تصویر ۱۱۸).

اگر واقعاً به خاطر کیمیاگران خطور می کرده است که کارشان کمابیش به روان بشر و کنشهای آن ربط دارد، آنگاه به نظر من محتمل می نماید که بخش مربوط به کتاب گلستان فقط اشتباه چاپی نباشد. این بخش با گفته سایر نویسندگان کاملاً توافق دارد. آنها به مطالعه کتابها و تعمق کردن در مورد آنها اصرار دارند. از این رو ریچاردوس انگلیکوس^{۳۹} در کتاب موسوم به (Correctorium alchymiae) می گوید:

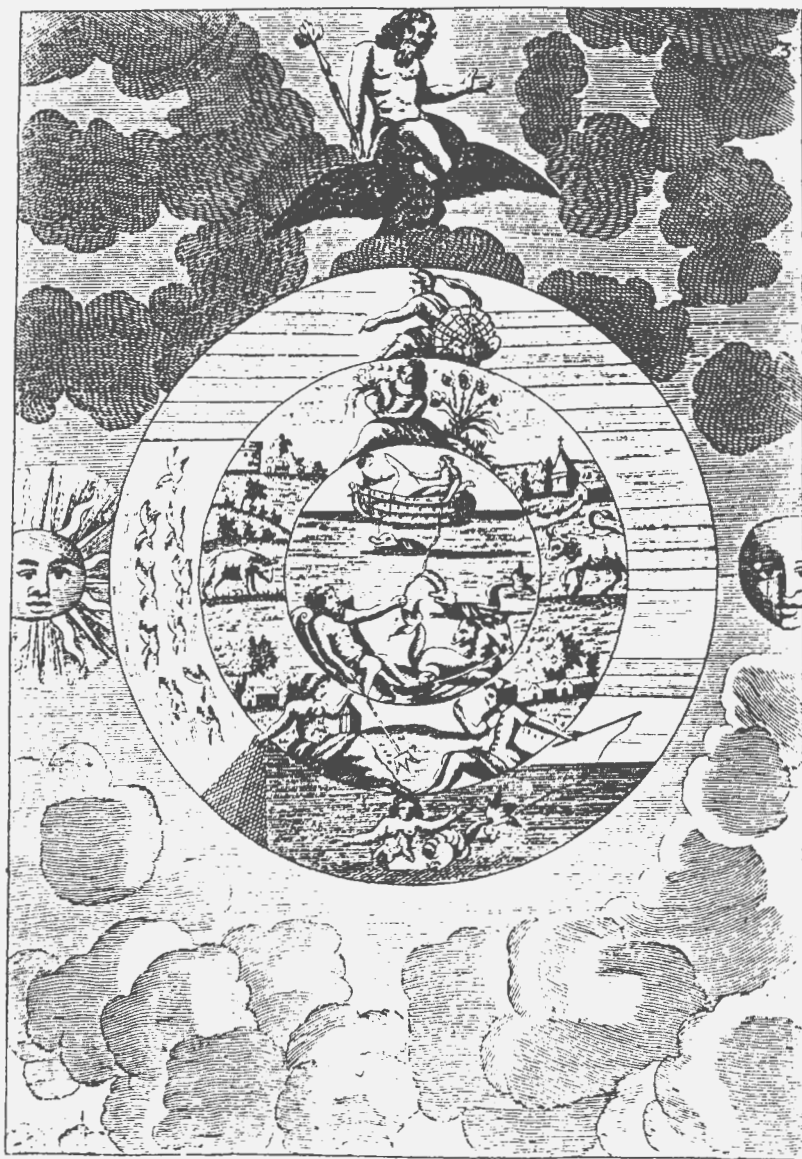
پس آنان که طالب دست یافتن به این هنرند، باید خود را وقف مطالعه کنند، باید حقایق را از کتب گرد آورند و نه از قصه های ساختگی و کارهای دروغین. راهی وجود ندارد که این هنر واقعاً از طریق آن به دست آید (با این حال مردم با فریبهای بسیاری مواجه می شوند)، مگر از طریق کامل کردن مطالعات خودشان، و فهم کلام فلاسفه^{۴۰}.

38 - Ibid, p. 243: «Et invenitur in omni loco et in quolibet tempore et apud omnem rem, cum inquisitio aggravat inquirentem».

(وقتی جستجو بر جستجوگر سنگینی کند، سنگ در همه جا و همه وقت و هر شرایطی پیدا می شود.)

39 - Canon of St. Paul's London, physician in chief to Pope Gregory XII died c. 1252 (Ferguson Bibliotheca chemica, II, p. 271).

40 - Theatr. chem., II p. 444.



تصویر ۱۱۸ - «راز» مفاهیم کار. وسط تصویر، خواهر عرفانی (soror mystica) با هنرمند که

برای نپتون (انیموس) ماهی می گیرد. پایین تصویر، هنرمند با خواهر (soror) برای

ملوزینا (انیمیا) ماهی می گیرد - Mutus liber (1702).

برنارد ترویزیو به ما می‌گوید که چگونه سالهای بسیاری را بیهوده کوشید تا سرانجام به واسطهٔ موعظهٔ پارمنیدس در توربا^{۴۱} به راه راست هدایت شد. هوگلاند می‌گوید:

او باید کتب نویسندگان مختلف را گرد آورد، چه در غیر این صورت فهم آنها ناممکن است و نباید کتابی را که یک بار، دوبار، و حتی سه بار خوانده است کنار نهد گرچه آن را نفهمیده باشد، بلکه باید بارها و بارها، ده بار، پانزده بار و حتی بیشتر آن را بخواند. سرانجام خواهد دید که نویسندگان اصولاً در کجا توافق دارند: حقیقت در آنجا نهفته است...^{۴۲}

همین نویسنده با نقل قول از ریموند لولی به عنوان مرجع خویش می‌گوید که مردم به سبب نادانی خود نمی‌توانند کار خویش را به انجام رسانند مگر با مطالعه فلسفهٔ جهانی که چیزهایی را به آنها نشان می‌دهد که بر دیگران ناشناخته و پوشیده است. از این رو سنگ ما متعلق به مردم مبتذل نیست، بلکه به قلب فلسفهٔ ما تعلق دارد^{۴۳}. دیونیزوس زاخاریوس می‌گوید که یک «مقام عالی مذهبی» (religiosus Doctor excellentissimus) او را پند داد که از خرج بیهوده «بر سفسطه‌های شیطانی» (sophisticationibus diabolicis) بپرهیزد و خود را وقف مطالعهٔ کتب فلاسفه قدیم سازد تا خود را با مادهٔ حقیقی (vera materia) آشنا کند. او، پس از حملهٔ ناامیدی، به یاری روح القدس، جان تازه گرفت، و خود را وقف مطالعهٔ جدی این آثار کرد، به سعی و کوشش تمام خواند، و شب‌اروزان به مراقبه پرداخت تا آن که از پای در افتاد.

41 - «Liber de alchemia», Theatr. chem., I, P. 793 «Parmenides... qui me primum retraxit ab erroribus, et in rectam viam direxit»

(پارمنیدس... که اول بار مرا از خطا رهانید و به راه راست هدایت کرد.)

42 - «De alch. diff.», Theatr. chem., I, pp. 213f.

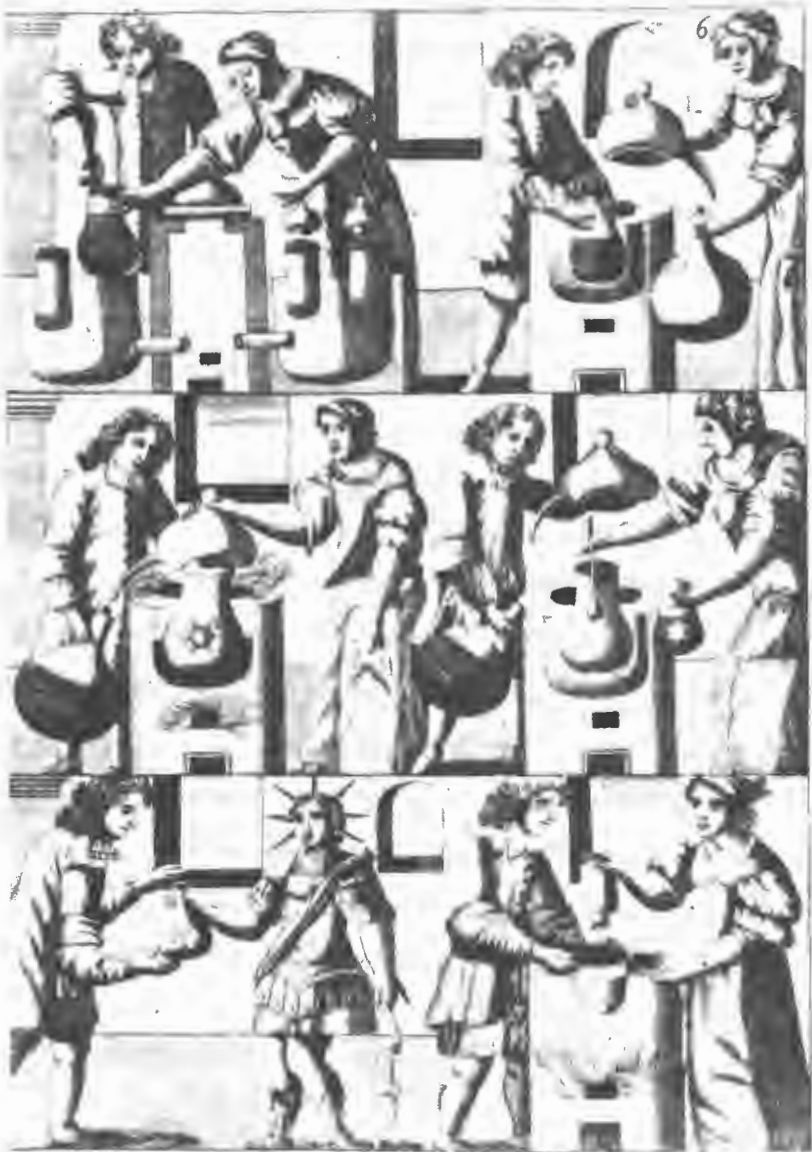
43 - Ibid, p. 206.

آنگاه در آزمایشگاه خویش به کار پرداخت و دید که سه رنگ پدیدار می شود، و در روز عید قیام همان سال معجزه اتفاق افتاد: «Vidi perfectionem» «من کار کامل را دیدم»: «conversum in purum aurum prae meis oculis» (جیوه در برابر چشمانم به زر ناب تبدیل شد). می گویند که این ماجرا در ۱۵۵۰ اتفاق افتاد^{۴۴}. در این جا اشاره مسلمی وجود دارد که کار وهدف آن تا حد بسیار زیادی به شرایط ذهنی بستگی داشت. ریچاردوس انگلیکوس، کثافت مخلوطی را که کیمیاگران مورد استفاده قرار می دادند مردود می داند، از جمله پوست تخم مرغ، مو، خونِ مرد سرخ مو، مارمولک، کرم، گیاهان مختلف و فضولات انسان. «آدمی، آن را می درود که کاشته است، پس اگر کثافت بکارد، کثافت خواهد یافت»^{۴۵}. برادران، به راه حقیقت که از آن بی خبرید باز گردید، من به خاطر خودتان اندر زتان می دهم که به مطالعه روی آورید و به تعمق در کلام فلاسفه همت گمارید، پس آن گاه حقیقت پدیدار خواهد گشت»^{۴۶}. اهمیت یا لزوم ادراک و ذکاوت در تمام این آثار مورد تأکید قرار گرفته است و نه فقط بدان سبب که اصولاً در انجام کاری چنین دشوار ذکاوتی فزونتر از حد عادی لازم است، بلکه چون تصور می شده است که نوعی جانور دارای قوه جادویی می تواند حتی ماده حیوانی نهفته در ذهن آدمی را دگرگون کند. دورن که یک سلسله مقالات^{۴۷} جالب توجه را به مسأله رابطه میان کار و انسان تخصیص داده است (تصویر ۱۱۹)، می گوید: «درحقیقت، صورت، که همانا عقل آدمی است، آغاز، میان و پایان ماجراست: و این صورت با رنگ زعفرانی معلوم می شود، رنگی حاکی از آن که صورت عالیتراصلی در کیمیاگری^{۴۸}، همانا آدمی است»^{۴۹}. دورن کار کیمیاگری را کاملاً به دگرگونی

44 – Zacharius, «Opusculum» , Theatr. chem, I, pp. 813, 815f.

45 – Richardus «Correctorium alchymiae» , Theatr, chem, II p. 451

46 – Ibid, p. 459



تصویر ۱۱۹ - کیمیاگران در حال کار: مراحل مختلف این فرایند. در پایین تصویر،

خورشید ظاهر می‌شود و طلا را می‌آورد - Mutus liber (1702)

اخلاقی - فکری انسان تشبیه می‌کند. مع هذا فکر او از قبل در رساله ای حرّانی^{۵۰} آمده است موسوم به «رساله عناصر اربعه افلاطونی» با عنوان لاتینی «Liber platonis quartorum»^{۵۱}. نویسندۀ آن، چهار سلسله متشابه را ارائه می‌دهد که هر کدام «برای کمک به پژوهشگر»، متضمن چهار «کتاب» است:^{۵۲}

الف

De opere naturalium	Exaltatio - ۲ divisionis naturae	Exaltatio - ۳ animae	Exaltatio - ۴ intellectus
۱ - راجع به عمل چیزهای طبیعی)	(تقویت - یا تعالی - تقسیم طبیعت) ^{۵۳}	(تقویت - یا تعالی جان) ^{۵۴}	(تقویت - یا تعالی - تفکر) ^{۵۵}

47 - In Theatr, chem, I.

48 - «Philosophia chemica», Theatr, chem, I, P. 485. «Verum forma quae hominis est intellectus, initium est, medium, et finis in praeparationibus: et ista denotatur a croceo colore, quo quidem indicatur hominem esse maiorem formam et principalem in opere spagirico».

forma به واسطه informatio (که fermentatio نیز تعریف شده است) عمل می‌کند. Forma با مثال اعلی یکی است. خدا، نقره و غیره صور ماده اند، بنابراین آدم اگر بتواند informis massa یا خمیر (chaos)، یعنی ماده اولیه را تحت تأثیر صورت طلا قرار دهد (impressio formae)، می تواند طلا بسازد.

۴۹ - spagyric کلمه ای است ساخته و پرداخته پاراسلسوس به معنای کیمیاگری و کارهای مربوط به آن - م.

۵۰ - Harranite، حران (کاره) شهری بود در بین النهرین که در عهد قدیم به علت موقع تجارتی و فضلا و دانشمندی که به وجود آورده بود اهمیت زیادی داشت - م.

51 - Theatr. chem, V.

ب

Elementum - ۴	Elementum - ۳	Elementum - ۲	Elementum - ۱ ^{۵۶}
ignis	aëris	terrae	aquae
[عنصر آتش]	[عنصر هوا]	[عنصر خاک]	[عنصر آب]

ج

Aetheris - ۴	Simplicia - ۳	Naturae - ۲	Naturae - ۱
simplicioris	(چیزهای بسیط)	discretae	Compositae
(چیزهایی که مربوط به اثير ساده ترند)		(طبیعت‌های متمایز)	(طبیعت‌های مرکب)

د

Res quam - ۴	Ratio - ۳	Discretio - ۲	Sensus - ۱
concludunt	^{۵۷} (خرد)	intellectualis	(حواس)
hi effectus praecedentes		(تمیز فکری)	
(چیزی که شامل ^{۵۸} اثرات بعدی است)			

52 - Ibid, p. 137

۵۳ - این کتاب، «quid separetur et praeparetur» را توصیف می‌کند. تفکیک (separatio) یا حل کردن (solutio) اشاره ای است به تجزیه شدن ماده اصلی به عناصر.

۵۴ - این متن می‌گوید:

«...liber in exaltatione animae, cum sit separatio naturae, et ingenium in

چهار ردیف، چهار وجه کار را نشان می دهد، ردیف اول افقی با چیزهای طبیعی شروع می شود یعنی با ماده اولیه که به واسطه آب نمایانده می شود. این چیزها، مرکب، یعنی مخلوطند. «نظیر» آنها در ستون چهارم،



conversio sua a materia sua»

(... کتاب [مربوط به] تعالی جان، جدایی آن از طبیعت، روحانیت بالفطره آن، و تبدیل آن از مادیت آن). انیما (جان) از جسم خود جدا می شود (separatio). انیما به عنوان خاصیت (ingenium)، کیفیت اساسی یا «جان» جسم است که طبیعت مادی آن باید به چیزی بالاتر تبدیل شود.

55 – Est sicut praeparatio totius, et conversio naturae ad simplex...et necesse est in eo elevari ab animalitate, plus quam natura, ut assimuletur praeparation[e] ipsis intelligentiis, altissimis, veris»

(همچون تدارک کل و تبدیل طبیعت بسیط است... و باید بر فراز حیوانیت بیش از آن رفت که طبیعت می رود، تا مگر به وسایل این تدارک در والاترین، حقیقتیترین فراسها جذب شود). پس کار اصلی به تعقل مربوط است، یعنی تعالی به عالیتترین مرحله، آنجا که طبیعت به res simplex ماده بسیط تبدیل شود و او به سبب طبیعت خود خویشاوند ارواح، ملایک و مثل اعلای ابدیست. عالیتترین مرحله در ستون دوم، آتش است، «qui est super omnia elementa, et agit in eis» در ستون سوم، صورت اثیری (عالیتترین) طبیعت دگرگون شده است، و در ستون چهارم هدف کل فرایند.

۵۶ – در مورد این سلسله، اشاره ای مقدماتی وجود دارد: «Vel si vis potes illas[scil.: exaltationes] comparare elementis.» اگر طالبی می توانی آنها [تعالیها] را با عناصر مقایسه کنی.

57 – «... rationis vere dirigentis ad veritatem»

(... [از] خرد که حقیقتاً به حقیقت می رسد).

۵۸ – effectus اشاره ای است به مراحل قبلی فرایند دگرگونی.

حواس مُدرِ که است. ستون دوم افقی، مرحله بالاتری را در فرایند نشان می‌دهد: در ستون اول، طبیعت‌های مرکب تجزیه می‌شوند و یا به صورت عناصر اولیه خود در می‌آیند. در ستون دوم، زمین به همان‌طریقی از آب (نخستین) جدا می‌شود که در سفر پیدایش، متن مطلوب کیمیاگری آمده است. در ستون سوم، طبقه بندی مجزایی وجود دارد. و ستون چهارم مربوط به کار فرق گذاری روانی است.

ستون سوم افقی پیشرفت به سمت بالا را به طور روشنتری نشان می‌دهد: در ستون اول، جان از طبیعت پدید می‌آید. در ستون دوم، صعود به سمت حیطة هواس. در ستون سوم، فرایند به چیزهای «ساده» ای می‌رسد که به سبب خصلت ناب خود، فساد ناپذیر، ابدی و نزدیک به مُثل افلاطونی اند. و در ستون چهارم، صعود نهایی از ذهن (منس) به تعقل (ratio)، به نفس عاقله (anima rationalis) یعنی عالیت‌ترین صورت جان می‌رسد. ستون چهارم افقی، کمال یا تکمیل شدن هر ستون عمودی را نشان می‌دهد.

ردیف اول افقی: این ستون دارای خصلت «پدیده شناختی» است، البته اگر بتوان چنین اصطلاح جدیدی را در این جا به کار برد. عنصر روانی از حاصل جمع پدیده های طبیعی به وجود می‌آید و در اعتلای عقل (exaltatio intellectus)، نمود بصیرت و ادراک روشن، به اوج می‌رسد. ما می‌توانیم بدون عدول از متن، عقل (انتلکتوس) را به عنوان عالیت‌ترین مرحله هوشیاری که خود آگاهی می‌تواند بدان نایل شود، به شمار آوریم.

ردیف دوم عمودی: زمین از لجه، یعنی توده درهم (مسا کُنُفوسا) پدید می‌آید که طبق دیدگاه کیمیاگری قدیم، بر فراز آن، هوا قرار دارد، عنصر فرّاری که از زمین بر می‌خیزد. بالاتر از همه اینها^۵، آتش است، «لطیف‌ترین»

عنصر، یعنی روح آتشین^{۶۰} که به جایگاه خدایان فرا می رود^{۶۱}. (تصویر ۱۲۰، رک تصاویر ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۷۵).

ردیف سوم عمودی: این ستون دارای خصلتی قاطع و غایی است، از این رو متضمن قضاوت‌های فکری است. تمام ترکیبات به اجزای «متمایز» خود تجزیه می شوند و آنها هم به نوبه خود، به جوهر «ساده» کاهش می یابند. سرانجام از این امر جوهر پنجم^{۶۲}، مثل ازلی بسیط پدیدار می شود^{۶۳}.

ردیف چهارم عمودی: این ستون منحصرأ جنبه «روانی» دارد. حواس، واسطه ادراک است، در حالی که قوه تمیز (discretio intellectualis) با درک فرایند ذهنی خود [خود آگاهی] تطبیق می کند. این فعالیت تابع عقل (راسیو) یا نفس عاقله (انیمای راسیونالیس) یعنی عالترین عطیه پروردگار به آدمی است. بر فراز نفس عاقله فقط ماده (res) که محصول تمامی اثرهای حاصله است قرار می گیرد. «کتاب عناصر اربعه افلاطونی»، این ماده را بدین نحو تعبیر می کند:

خدای ناپیدای ثابت^{۶۴} که اراده اش ذکاوت را آفرید؛ از اراده و ذکاوت [که در این جا باید انتلکتوس به حساب آید] نفس بسیط پدید می آید^{۶۵}، لیکن نفس به طبیعت‌های تمایز یافته ای وجود می بخشد که طبیعت‌های

۶۰ - اصل فلسفه رواقیون.

۶۱ - در نوشته لاکتانیوس، نفس (یا جان) هنوز دارای طبیعت نورانی یا آتشین است.

۶۲ - quintessence آخرین و عالترین عنصری که پیکر آسمانی را تشکیل می دهد و

در هر وجودی پنهان است - م.

63 - Aristotle, De Coelo (trans. Guthrie I, p. 3) and Meteorologica (ed - Bekker).

I, P. 3.

۶۴ - همان مأخذ فصل دوازدهم صفحه ۷: خدا *ὁὐρα τῆς ἀλδίας καὶ ἀκίνητος* است

(وجود جاویدان و تغییر ناپذیر)





تصویر ۱۲۰ - ساتورن یا مرکوریوس پیر در حمام می‌پزد تا روح یا کبوتر

سفید (pneuma) متصاعد شود - Trismosin, «Splendor solis» (MS., 1582)

مرگب از آن پدید می آیند، و اینها نشان می دهند که چیزی قابل درک نیست مگر به واسطه چیزی که از آن برتر است. نفس، برتر از طبیعت است و طبیعت از طریق آن درک می شود، ذکاوت برتر از نفس است و نفس فقط از طریق آن درک می شود و ذکاوت از طریق چیزی درک می شود که برتر از آنست و در احاطه خدای یکتایی است که طبیعتش درک کردنی نیست.^{۶۷}

اصل متن مذکور بدین قرار است:

...scias quod scientia antiquorum quibus appraeparatae sunt scientiae et virtutes, est quod res ex qua sunt res, est Deus invisibilis et immobilis, cuius voluntate intelligentia^{۶۷} condita est; et voluntate et intelligentia est anima simplex; per animam sunt naturae discretiae, ex quibus generatae sunt compositae, et indicant quod res non cognoscitur, nisi per suam superius.

Anima vero est super naturam, et per eam cognoscitur natura, sed intelligentia est superior anima et per eam cognoscitur anima, et intelligentia[m]^{۶۸} noscit, qui superior ea est, et circumdat eam Deus unus, cuius qualitas apprehendi non potest.

۶۵ - فخنر (Elemente der Psychophysik II p. 526) به همین طریق فکر می کند: «آن

که از لحاظ روانی متجانس و ساده است با گوناگونی جسمی ربط دارد، در حالی که گوناگونی جسمی از لحاظ روانی ضد متجانس، ساده و ساده تر است.»

66 - Theatr. Chem. V, p. 145.

۶۷ - به جای «intelligentiae»

۶۸ - به جای «intelligentia»

نویسنده نقل قولی بر آن افزوده است که من نتوانستم اصل آن را پیدا کنم. این نقل قول چنین است:

فیلسوف در کتاب محاورات (Book of Dialogues) می‌گوید:
 من گِردِسه عرش گردیدم، یعنی عرش طبیعت مرگب، عرش طبیعت
 تمایز یافته، و عرش جان. لیکن آن گاه که خواستم گرد عرش
 ذکاوت بگردم، جان، مرا چنین گفت: «آن، راه تو نیست. پس
 طبیعت، مرا جذب کرد و من مجذوب شدم. فیلسوف را از این
 گفته قصد آن نبود تا این علم را نامی دهد بلکه می‌خواست
 کلامش در بیان قدرتی که مخلوق را آزاد می‌کند بی‌حاصل
 نباشد، و نیز بفهماند که فرایند پست‌تر را در این نوع کار باید
 به واسطه فرایند برتر شناخت.»^{۶۹}

در این متن بسیار قدیمی - که نسخه عربی آن نمی‌تواند مربوط به مدت
 زیادی بعد از قرن دهم باشد و بسیاری از جزئیات آن قدیم‌تر است - طبقه
 بندی منظم تطابق میان کار کیمیاگری و فرایندهای فلسفی و روانی را می‌بینیم
 که موازی با آن جریان دارد. این متن کاملاً روشن می‌کند که از نظر این
 متفکران، فرایندهای کیمیاگری تا چه حد با عوامل روحی مصادف بوده‌اند.
 در واقع ارتباط میان آنها آن قدر زیاد بوده است که محصولی را که باید از
 ماده به دست می‌آمد، cogitatio^{۷۰} (تفکر) می‌خواندند. این تصور غریب فقط

69 - «Et dixit philosophus in libro Dialogorum: Circuivi tres coelos, scilicet coelum naturae compositae, coelum naturae discretæ et coelum animæ. Cum autem volui circumire coelum intelligentiæ, dixit mihi anima, non habes illuc iter, et attraxit me natura et attractus sum». 7xxviii, p. 145.

70 - Ibid, p. 144: «Sedentes super flumina Eufrates sunt Caldaei... priores, qui



در صورتی توجیه پذیر است که فرض کنیم فلاسفۀ قدیم تا حدی گمان برده بودند که محتویات روانی بر ماده منعکس می شود. «دورن، و» کتاب عناصر اربعه افلاطونی» که بسیار قدیمتر است، به سبب ارتباط نزدیک میان انسان و رمز و راز ماده، می گویند که شخص عامل باید به حد اعلای کار خود برسد: او باید در وجود خودش همان فرایندی را تکمیل کند که به ماده نسبت می دهد، «چون چیزها به واسطه شبیه خودشان به کمال می رسند.» بدین سبب، عامل باید در کار، مشارکت کند (*oportet operatorem interesse operi*)، «چه اگر پژوهشگر تا حدی دارای شباهت نباشد [یعنی با کار]، به اوجی که تعریف کردم نمی رسد و به راهی که به مقصود می انجامد نیز دست نخواهد یافت»^{۷۱}.

در نتیجه فرافکنی، بین روان کیمیاگر و جوهر کیمیاگری، یعنی روح محبوس در ماده، نوعی همسانی به وجود می آید. به همین دلیل، «کتاب عناصر اربعه افلاطونی»، استفاده از سر (occiput) (تصویر ۶۷) را به عنوان ظرف دگرگونی^{۷۲} توصیه می کند، زیرا حاوی تفکر و تعقل است.^{۷۳} چه ما به مغز

adinvenirent extrahere cogitationem»

(کلدانیهایی که در کنار رودخانه فرات سکنا داشتند... نخستین کسانی بودند که دریافتند تفکر را چگونه باید برگزید و جدا کرد.)

71 - Ibid, p. 137

72 - Ibid, 124: «Si utaris opere exteriori, non utaris nisi occipitio capitis et invenies.

(اگر به عملی خارجی دست می زنی، باید فقط سر (occiput) را به کارگیری، آن گاه هدف را خواهی یافت. «هدف» مورد تصور، مربوط به مأخذی است که من هنوز نتوانسته ام

به عنوان مقرّ «بخش الهی» احتیاج داریم. این متن چنین ادامه می‌یابد:

چیزها، از طریق زمان و تعریف دقیق، در آن حدّی که
اجزای آنها از حیث ترکیب و شکل آنها [در یکدیگر جذب
می‌شوند] به فکر تبدیل می‌گردند. لیکن مغز به علت نزدیکی خود
با نفس عاقله (انیمای راسیونالیس)، باید در ترکیبات جذب می‌شد
و به طوری که گفتیم نفس عاقله بسیط است.^{۷۳}

فرضی که اساس این نوع طرز تفکر را تشکیل می‌دهد، معلول همانندی
است، به عبارت دیگر، به همان ترتیبی که گوناگونی حواس در روان، وحدت و
سادگی یک تصور را به وجود می‌آورد، آب اولیه نیز سرانجام آتش را پدید
می‌آورد، یعنی جوهر اثیری را - (که نکته اساسی این جاست) و نه فقط به
صورت همانند، بلکه به صورت نتیجه کار ذهن بر ماده. بنابراین دورن
می‌گوید: «در درون بدن آدمی، جوهری، مابعدالطبیعی نهفته است که فقط عده
خاصی آن را می‌شناسند که نیاز به دارو ندارند زیرا خود آن، دارویی است
فساد ناپذیر. این دارو، «طبیعتی سه گانه» دارد، مابعدالطبیعی، طبیعی و
اخلاقی» («اخلاقی» چیز است که ما آن را «روانی» می‌خوانیم). دورن چنین

متن عربی آن را بیابم.

73 - Ibid, p 124: «Os capitis est mundum et est...minus Os, quod sit in [h]omine

[text: nomine], et vas mansionis cogitationis et intellectus...»

(جمجمه، پاک است و ... بعلاوه استخوان نسبتاً کوچکی است در [آدمی] و ظرف تفکر

و تعقل است...)

74 - «Res convertuntur per tempus ad intellectum per certitudinem, quantum
partes assimilantur in compositione et in forma. Cerebrum vero propter vicinitatem cum
anima rationali [باید حذف شود] permixtioni oportuit assimilari, et anima
rationalis est simplex sicut diximus».

ادامه می دهد: «خواننده دقیق، چنین نتیجه خواهد گرفت که آدمی باید از طریق روش فلسفی از مابعدالطبیعی، به طبیعی برسد^{۷۵}». بدیهی است که این دارو همان اکسیر کیمیاگران است که او، آن را در جایی دیگر، حقیقت (veritas) می خواند:

در چیزهای طبیعی حقیقتی نهفته است که به چشم سر، دیدنی نیست لیکن تنها ذهن [solamente] آن را می بیند و فلاسفه آن را تجربه کرده و دریافته بودند که خصلتش چنان است که معجزه کند^{۷۶}.

در این [حقیقت]، کل هنر آزاد کردن روح [spiritus] از قیودش، به همان طریق که گفتیم نهفته است، ذهن [مِنس] می تواند از جسم آزاد شود [یعنی اخلاقاً]^{۷۷}.

آنچنان که تقدیر در آدمی معجزه می کند، این نیرو، یعنی حقیقت موثر (veritas efficaciae)، نیز در ماده معجزه می کند. این حقیقت، عالیترین نیروست و قلعه ای است تسخیر ناپذیر که سنگ فلاسفه در آن پنهانست^{۷۸}.

انسان، با مطالعه آثار فلاسفه، هنر دست یافتن به این سنگ را کسب می کند. لیکن در عین حال سنگ همان انسان است. از این رو دورن می گوید: خود را از سنگهای مرده به سنگهای زنده فلسفی تبدیل کنید^{۷۹}! در این جا او

75 – Speculativa, philosophia, «Theatr. chem, I, p. 265.

76 – Ibid, p.298.

77 – Ibid, p. 264

78 – Ibid, p. 266

79 – Ibid, 267: «Transmutemini de lapidibus mortuis in vivos lapides philosophicos».

به روشنترین وجه ممکن، همسانی چیزی را در آدمی با چیزی پنهان در ماده بیان می‌کند.

برالدو دو ورویل در کتاب خود موسوم به «Recueil stéganographique»^{۸۰} می‌گوید:

هرگاه آدمی بخواهد قطره‌کنند را تغییر دهد، و با فشردن آن اشک زلال آن را برون آرد، گو، چنان کند، آن گاه در زمانی معین، زیر فشار ملایم آتش، جوهری خواهد دید به سان جوهری که از ماده‌ی فلاسفه برون آید، زیرا به محض آن که تیرگی نیلگون آن برای دومین بار حرکت کند، آن را به جوشش آرد، چنان که گویی قطره‌ای بود یا گلی یا شعله‌ای یا دُر، و یا دیگر قرینه‌ی سنگ نفیس که آن قدر تغییر کنده‌تا به سپیدی شفاف بدل شود، آن گاه خواهد توانست خود را به جامه‌ی یاقوت‌های زیبا، سنگ‌های اثیری که آتش حقیقی جان و فروغ فلاسفه اند، شرف بخشد.

اکنون باید به حد کفایت روشن شده باشد که کیمیاگری از نخستین روزهای خود دارای دو چهره بود: یکی کار علمی شیمیایی در آزمایشگاه و دیگری فرایندی روانی که تا حدی به طوری آگاهانه روانی بود، و تا حدی ناخودآگاهانه در تغییر و تبدیلهای مختلف ماده انعکاس می‌یافت و دیده می‌شد.

در آغاز کار، تلاش زیادی لازم نیست، بلکه فقط کافی است که به قول یکی از این متون، «با ذهنی آزاد و خالی» به آن نزدیک شد^{۸۱}. لیکن یک

۸۰ - رک: Le Tableau des riches inventions

81 - Mehung, Demonstratio naturae, Mus. herm. p. 157: «liberi et vacui anima».

(متولد بین ۱۲۵۰ و ۱۲۸۰، Jean de Meung)

قاعده مهم باید رعایت شود: «ذهن(منس) باید با کار هماهنگ باشد، و کار بالاتر از تمام چیزهای دیگر قرار گیرد»^{۸۲}. متن دیگری می‌گوید که برای به دست آوردن «ادراک طلایی» (aurea apprehensio) انسان باید چشم دل و جان را خوب باز نگاه دارد، و در پرتو آن نور درونی که خدا از ابتدا در طبیعت و دل‌های ما افروخته است به مشاهده و مراقبه پردازد^{۸۳}.

از آنجا که روان محقق، وابستگی نزدیکی با کار داشته است - نه فقط به صورت واسطه ضروری آن، بلکه به صورت علت و نقطه حرکت آن - آسان می‌توان فهمید که چرا شرایط روانی و حالت ذهنی کارگر آزمایشگاه این همه مورد تأکید قرار گرفته است. آلفیدیوس می‌گوید: پس بدان که صاحب این علم نتوانی شد، مگر آن که ذهن را در پیشگاه پروردگار منزّه داری، یعنی فساد را از دل خود برانی^{۸۴}. طبق گفته کتاب «سپیده دم» (Aurora) خزانه خرد هرمتیک، بر شالوده محکم چهارده فضیلت اصلی قرار گرفته است: سلامت، فروتنی، تقدّس، پاکدامنی، تقوا^{۸۵}، پیروزی ایمان، امید، نیکوکاری، مهربانی

82 - Norton, «Ordinale», Mus. herm, p. 519: «nam mens eius cum opere consentiat....»

83 - «Aquarium sapientum», Mus herm, 107.

84 - «Aurora consurgens», I, ch X, parab, V: Alfidius: Scito quod hanc scientiam habere non poteris, quousque mentem tuam deo purifices hoc est in corde omnem corruptionem deleas.

۸۵ - در متن چنین آمده است:

«... virtus, de qua dicitur: virtus ornat, animam. Et Hermes : et recipit virtutem superiorum et inferiorum planetarum et sua virtute penetrat omnem rem solidam».

(... تقوایی که راجع به آن می‌گویند: تقوا، زیور جان است. و هرمس: و تقوای اختران

زیرین و زیرین را می‌گیرد و به فضیلت آن در هر چیز سختی رسوخ می‌کند.)

cf. «Tabula smaragdina», ed Ruska, p. 2: «et recipit vim superiorum et inferiorum».

(benignitas)، شکیبایی، اعتدال، انضباط یا ادراک روحانی^{۸۶} و طاعت.

توماس نامی که نویسنده همین رساله است این گفته را ذکر می‌کند: «تاریکیهای هراس انگیز ذهن ما را بزداي»^{۸۷}، ضمناً گفته سینیور رانیز نقل می‌کند: «هر آنچه را که سیاه است، سفید می‌سازد...»^{۸۸} در این جا تاریکیهای ذهن ما، بدون تردید با سیاهی (نیگردو) (تساویر ۳۱، ۴۵، ۱۰۴، ۱۲۲) یکی است، یعنی نویسنده، مرحله آغازین فرایند کیمیاگری را با وضع روانی خودش یکی احساس یا تجربه می‌کند.

یکی دیگر از مراجع قدیمی جابریا ژبراست. گلستان فلاسفه می‌گوید جابر در کتاب خود موسوم به «Liber perfecti magisterii» خصایل روانی و شخصیتی هنرمند را به نحو ذیل لازم می‌داند: او باید صاحب ظریفترین ذهن و دانشی کافی در مورد فلزات و املاح معدنی باشد. لیکن نباید ذهنی خشن و خشک داشته باشد و نیز نباید حریص و طماع باشد و نه مردّد و دو دل. دیگر آن که نباید عجول یا میان تهی باشد. بر عکس باید در مقصود، جدّی، سختکوش، صبور، معتدل، رنجبر و خوش خلق و خو باشد^{۸۹}.

نویسنده کتاب گلستان فلاسفه گفته خود را چنین ادامه می‌دهد که

۸۶ - این متن با نقل قول از Vulgate و افسیان باب ۴، آیه ۲۳، ۲۴ چنین می‌گوید:

(Renovamini [autem] spiritu mentis vestrae, et induite novum hominem...)

(و به روح ذهن خود تازه شوید: و انسانیت تازه را... بپوشید) و چنین اضافه می‌کند:

«hoc est intellectum subtilem».

87 - Aurora I, ch. IV, parab. 66... horridas nostrae mentis purga tenebras.

88 - Ibid, «Senior: et facit omne nigrum album...»

۸۹ - Art. aurif, II, p. 228 و متن کتاب جابر موسوم به کتاب التجمیع - Summa perfection-

is بر مراتب مشروحتر است. این متن، کل بخش پنجم کتاب را موسوم به «De impedimentis ex parte

animae artificis» را در بر می‌گیرد. رک: Darmstaedter, Die Alchemie des Geber, pp. 20ff.

کسی که آرزومند آشنایی با این هنر و حکمت است نباید از خود راضی باشد، بلکه باید پارسا، درستکار و بهره مند از ادراکی عمیق و انسانی باشد، گشاده روی و خوش خلق و خو باشد. او گفته خود را چنین ادامه می دهد: فرزندم بالاتر از همه، ترا پند می دهم که از خدا، هر که هست بترس، که از سرشت آدمی آگاه است و توکل آن کسی که تنهاست به اوست.^{۹۰} مقدمه ای که مورینوس در مورد آموختن این هنر به خالد نوشته، مخصوصاً بسیار آموزنده است:^{۹۱}

این چیزی که چنین طولانی در طلبش بودی، به زور و اشتیاق حاصل نیاید و انجام نگیرد، بلکه فقط به صبر و شکیبایی و عشقی راسخ و کامل به دست آید. زیرا پروردگار، این علم الهی و بی آرایش را [تنها] به بنده راستین خود عطا کند، یعنی به آنان که

90 - Art, aurif, II p. 227: «Deum timere in quo dispositionis tuae visus est, et adjuvatio cujuslibet sequestrati».

این نقل قول احتمالاً از Tractatus aureus از نسخه اول (Ars chemica) آمده است. لیکن در آن جا بخشی (که در آغاز فصل دوم می آید) چنین است:

«fili mi, ante omnia moneo te Deum timere, in quo est visus tuae dispositionis et adunatio cuiuslibet sequestrati»

(فرزندم، قبل از همه چیز تو را پند می دهم که از خدا، هر که هست، بترس که حالت تو در ید قدرت اوست و در تنهایی یاور نوست). در باره تغییر نقل قولهای هرمس در کتاب گلستان فلاسفه به صفحه ۱۶۸ پانویست ۳۳ مراجعه شود.

۹۱ - cf. Reitzenstein «Alchemistische Lehrschriften». - مورینوس، مورینس یا موریانوس، معلم امیرزاده اموی، خالد یا خالد بن یزید بن معاویه (۷۰۴ - ۱۳) بوده است. رک: Lippmann, 451, p. 357 این بخش در Morienus, «De transmutatione metallorum, Art. aurif, II pp. 22f آمده است.

خود خواهد ایشان را از سرشت جبلی چیزها عطا فرماید^{۹۲}... [سپس اشاره‌هایی مربوط به آموختن این هنر به شاگردان وجود دارد]. آنها [برگزیدگان] قادر به حفظ چیزی نبودند مگر از طریق قدرتی که پروردگار به ایشان بخشیده است، و ایشان خود، دیگر نمی‌توانستند ذهن خویش را جز به سوی هدفی^{۹۳} که پروردگار بر ایشان معین کرده بود، هدایت کنند. زیرا پروردگار از بندگان خود، آنان را منصوب فرماید که به قصد برگزیده است (تصویر ۱۲۱) تا این علم الهی را که از آدمی پنهان است جستجو کنند و آن را نزد خود نگاه دارند. این علمی است که استاد خود را از آلام این جهان برهاند و به معرفت نیک آینده هدایت کند.

وقتی خلیفه از مارینوس پرسید چرا به جای زیستن در دیرها، در کوهستانها و بیابانها زندگی می‌کند، چنین پاسخ گفت: شک نیست که در دیرها و مکان اخوت، آسایش بیشتری می‌یابم و در کوه و بیابان، کار فرساینده. لیکن آن که نکارد، نذرود... دروازه صلح و آرامش بس تنگ است و هیچ کس به درون آن راه نخواهد یافت مگر به رنج جان^{۹۴}!

در مورد آخرین جمله نباید فراموش کنیم که مارینوس برای تهذیب اخلاق عمومی سخن نمی‌گوید بلکه به هنر الهی و کار آن اشاره می‌کند. مایکل مایر نیز به همین نحو به ابراز عقیده خود می‌کوشد آن گاه که می‌گوید: در کیمیای ما جوهر شریف خاصی نهفته است که آغاز آن

92 - «Quibus eam a primaeva rerum natura conferre disposuit (ibid, p. 22)

93 - «Animos suos etiam ipsi regere non possunt diutius, nisi usque ad terminum etc. (ibid, p. 23).

94 - «...nisi per animae afflictionem» (ibid., pp. 17f.)



تصویر ۱۲۱ - خدا، هنرمند را هدایت می‌کند - Barchusen, Elementa (1718) chemiae

پریشانی است و تلخی، لیکن پایانش سرور است و شادمانی. از این روی پنداشتم که برمن نیز همین خواهد رفت، یعنی، در آغاز، به دشواری و غم و فرسودگی دچار خواهم گشت اما سرانجام چیزهایی دلپذیرتر و آسانتر فرا خواهد رسید.^{۱۵}

ضمناً همین نویسنده تأکید می‌کند که «کیمیای ما»، هنرمند را به مراقبه در خیر آسمانی راهبر خواهد شد.^{۱۶} و آن کسی که به واسطهٔ پروردگار با این رازها آشنا می‌شود دل نگرانیهای بیهوده، از قبیل خوراک و پوشاک را

کنار می‌نهد و احساس می‌کند که تازه به دنیا آمده است.^{۹۷}

دشواری و اندوهی که در آغاز کار باید با آن مواجه شد، همان سیاهی (نیگاردو) است. مثل تاریکیهای هراس انگیز ذهن ما که کتاب «سپیده دم» از آن سخن می‌گوید و اینها نیز به سهم خود، حتماً همان «آلام جانند» که مورینوس ذکر آن را به میان آورد. اصطلاحی که او در مورد حالت استاد - عالیترین عشق (amor perfectissimus) - به کار می‌برد، مبین دلبستگی فوق العاده به کار است. اگر این «تعمق جدی»، فقط لاف و گزاف نباشد - و دلیلی نداریم که چنین فرض کنیم - آن گاه باید تصور کنیم که استادان قدیم، کار خود را با تمرکز حواس خارق العاده و در واقع با شور مذهبی دنبال می‌کردند. [ارک: مطلب بعدی]. طبیعتاً این گونه دلبستگی موجب فراقی ارزشها و معانی بر موضوع این تحقیق هیجان انگیز می‌شود و آن را مملو از اشکال و چهره‌هایی می‌سازد که منشأ نخستینشان در ناخودآگاه پژوهشگر بوده است.

۳ - تعمق و تخیل

استفاده قابل توجه کیمیاگران از اصطلاح تعمق (مدیتاسیو) و تخیل (ایماژیناسیو)، دیدگاه مذکور در فوق را تأیید می‌کند. Lexicon alchemiac اثر رولاند، تعمق را به قرار زیر تعریف می‌کند:

«کلمه تعمق هنگامی به کار می‌رود که انسان با شخصی نامرئی گفتگویی درونی دارد. ممکن است این گفتگو با خدا و در حالتی باشد که او، به یاری خوانده می‌شود، شاید هم سخن گفتن با خود و یا فرشته خیرخواه آدم باشد.» (تصویر ۱۲۲). روانشناس، با این «گفتگوی درونی» آشناست،

این یک جزء اساسی فن کنار آمدن با ناخود آگاه است.^{۹۹}

بدون شک تعریف رولاند ثابت می‌کند که وقتی کیمیاگران از meditari سخن می‌گویند، منظورشان ژرف اندیشی صرف نیست، بلکه گفتگویی درونی و بنابراین رابطه‌ای زنده با ندای پاسخ دهنده آن شخص «دیگر» درون ماست و آن یعنی ندای ناخود آگاه. بدین سبب کاربرد اصطلاح «تعمق» در گفتار هرمتیک، (و چنان که همه چیز از یک تن و از طریق تعمق آن یک تن حاصل آید) را باید در این مفهوم کیمیاگری به عنوان گفتگویی خلاق فهمید که به واسطه آن پدیده‌ها از مرحله بالقوه ناخود آگاه به مرحله بروز می‌رسند. بدین ترتیب در رساله‌ای به قلم فیلاتس^{۱۰۰} چنین می‌خوانیم: «عجب تر از همه آن که سنگ ما، گر چه کامل و قادر به افاضه رنگی کامل است، جدا از تمامی کارها، دیگر بار مختارانه خود را خوار می‌سازد و سبکبالی جدیدی را تعمق می‌کند.»^{۱۰۱} در چند سطر بعد منظور از «سبکبالی تعمق شده» را می‌فهمیم؛ جایی که می‌گوید: «به اراده خود آنگونه شود... و به حکم پروردگار از روح سرشار گردد و پرواز کند و سنگ را با



98 – p.327: «Meditatio (s.v.), quoties cum aliquo alio colloquium habetur interum, qui tamen, non veditur, Ut cum Deo ipsum invocando, vel cum se ipso, vel proprio angelo bono».

این تعریف خیلی شبیه با خود سخن گفتن (Colloquium) در تمرینات روحی ایگناتیوس لویولا است. تمام نویسندگان در خصوص تاکید بر اهمیت تعمق هم رأیند. نیازی به ارائه نمونه نیست.

99 – Cf, Jung «The Relations between the Ego and the Unconscious» pars. 341 ff.

100 – «Introitus apertus,» Mus. herm. p. 693.

101 – «...novam volatilitatem citra ullam manu(m)impositionem meditabitur,»



تصویر ۱۲۲ - کیمیاگر در مرحله آغازین سیاهی (نیگاردو)، تعمق می‌کند -

Jamsthaler, viatorium spagyricum (1625)

خود همراه برد.^{۱۰۲} بدین ترتیب «تعمق» کردن، باز هم یعنی از طریق گفتگو با خدا، روح بیشتری در سنگ دمیده خواهد شد، یعنی روحانیت، سبکالتر یا متعالیتر خواهد گشت (رک: تصویر ۱۵۴). خورات نیز همین را می‌گوید:

پس به مطالعه، تعمق، جدوجهد، کار و پختن پرداز... آن
گاه سیلابی سودمند، از قلب پسر عالم کبیر بر تو جاری شود،

۱۰۲ - حکایت مربوط به حضرت محمد (ص) در مورد تخته سنگ مسجد عمر (بیت المقدس) که هنگام عروج آن حضرت به عرش، می‌خواست با ایشان پرواز کند.

آبی که پسر عالم کبیر از جسم و دل خود جاری کند تا برای
ما آب حیات (آکوایته) حقیقی و طبیعی گردد...^{۱۰۳}

به همین ترتیب «تعمق در خیر آسمانی» را که قبلاً ذکر شد، باید به
مفهوم یک رابطه جدلی زنده با قسمتهای عمده ناخودآگاه به شمار آورد.
تأیید این نکته را در رساله ای به قلم یک کیمیاگر فرانسوی که در قرون
هفدهم و هجدهم زندگی می کرده است می بینیم^{۱۰۴} او می گوید:

بارها دیدم که آنها، کاهنان مصری [Sacerdotes

Aegyptiorum] به سبب ادراک من، سرشار از سرور و شادمانی

گشتند و مهربانانه مرا بوسیدند، زیرا که فهم واقعی مبهمات

تعالیم متضاد ایشان به آسانی به ذهن من راه یافت. بارها شرف

ایشان از اکتشافات شگفت انگیز من در باره اصول غامض استادان

قدیم موجب شد تا جام کیمیا، سوسمار (تصویر ۱۲۳، رک:

تصاویر ۱۱۶، ۱۱۷). قرص ماه و خورشید طالع را در برابر چشمان

من آشکار کنند و آنها را به دستهای من بسپارند.

گرچه این حکایت آنقدر که وصف عصر طلایی کیمیاگری است،

103 – Von hyleal. Chaos, pp. 274f.

۱۰۴ - من این متن را از نسخه ای خطی موسوم به «Figurarum Aegyptiorum

secretarum....» که در دسترس بود برگرفته ام،

Incipit: «Ab omni aevo aegyptiorum sacerdotes». Colophon: «laus jesu in saecula».

(Fol. 47, parchment, 18th cent.)

تصاویر موجود در این نسخه خطی با تصاویر موجود در MS. No 973 (18 th cent), Bibliothèque

de l'Arsenal, Paris یکی است. این تصاویر از «Pratique» اثر نیکلاس فلامل (۱۴۱۸ - ۱۳۳۰)

برگرفته شده است. در حال حاضر اصل و منشأ متن لاتین نسخه خطی من معلوم نیست (رک:

تصاویر ۱۳۱ [Mysterium coniunctionis, par. 720: ضمناً رک:



تصویر ۱۲۳ - روح مرکوریال ماده اولیه به صورت سمندر در آتش جست و خیز

می‌کند (Maier, *Scrutinium chymicum* (1687)

اعترافی شخصی نیست لیکن به ما می‌گوید که کیمیاگر، ساختار روانی کار خود را چگونه تصور می‌کرده است. رابطه آن با نیروهای ناپیدای روان، همان راز واقعی استادی [هنرکیمیاگری] بود. استادان قدیم برای بیان این راز به رمز و کنایه متوسل می‌شدند. یکی از قدیمیترین گزارشها در این زمینه که آثار بعدی را شدیداً تحت تأثیر قرار داده، «روایای آریسلئوس»^{۱۰۵} «visio»



تصویر ۱۲۴ - هرمس، جان بالدار را از ظرف خاکستر مرده احضار می کند -

Attic funeral lekythos

«Arislei است، و ویژگی کلی آن، این اثر را به طور نزدیکی به آن گونه حالات رویایی ربط می دهد که روانشناسی ناخودآگاه ما را از آن مطلع کرده است.

چنان که قبلاً گفتیم در کار کیمیاگری، اصطلاح تخیل نیز مانند تعمق، اهمیت ویژه ای دارد. قبلاً به بخش جالب توجه کتاب گلستان فلاسفه رسیدیم که به ما می گوید کار باید با تخیل حقیقی انجام گیرد، و در جای دیگر اصرار ۱۳۵۹ دیدیم که چگونه می توان درخت فلاسفه را از طریق تعمق پرورش داد. لیکزیکُن رولاند مجدداً به ما کمک می کند تا منظور کیمیاگر را از تخیل بفهمیم.

رولاند می گوید، تخیل ستاره درون آدمی است جسم فلکی یا علوی

است.^{۱۰۶} این تعریف مبهوت‌کننده پرتوخاصی برفرایند های خیالی مربوط به کار (اپوس) می‌افکند. ما نباید این فرایندها را به صورت اشباح غیر مادی، به گونه ای در نظر گیریم که تصاویر خیالی را فرض می‌کنیم، بلکه باید آنها را چیزی جسمانی قرض کنیم، یک «جسم لطیف» (تصویر ۱۲۴) نیمه روحانی در طبیعت. در عصری که هنوز روانشناسی تجربی وجود نداشت، ناچار چنین جسمانیت بخشیدنی پیش می‌آمد، زیرا هر چیز ناخود آگاهی به محض آنکه به فعالیت در می‌آمد در ماده فرافکنی می‌شد - یعنی از خارج به مردم نزدیک می‌گشت. این پدیده ای نامتجانس بود یعنی نیمه روحانی، نیمه جسمانی، جسمانیت بخشیدنی که غالباً در روانشناسی مردم ابتدایی با آن مواجه می‌شویم. بنابراین تخیل یا عمل تخیل، فعالیت جسمانی بود که امکان داشت به گردش تغییرات مادی که موجد اینها می‌شد و توسط آنها ایجاد می‌گردید تطبیق کند. بدین طریق کیمیاگر، نه تنها خود را به ناخود آگاه بلکه مستقیماً به جوهری ربط می‌داد که امیدوار بود آن را به واسطه قوه تخیل دگرگون کند. اصطلاح خاص «آستروم» (ستاره) اصطلاحی پارسلسی است که در این مفهوم به معنای «عنصر پنجم»^{۱۰۷} است. بدین ترتیب، تخیل عصاره ای است فشرده از نیروهای حیات اعم از جسمی و روانی. بنابراین توقع آن که

106 - «Astrum in homine, coeleste sive supracoeleste corpus»

چون رولاند در این جا در خصوص نیروها، با پاراسلسوس همعقیده است من خواننده را [مخصوصاً به پاراگراف ۱۷۳] کتابم موسوم به «Paracelsus as a Spiritual Phenomenon» ارجاع می‌دهم.

107 - Ruland, Lexicon, s.v. «astrum»: «virtus et potentia rerum, ex praeparationibus acquisita»

(فضیلت و قدرت چیزها که در طول تهیه مقدمات لازم است) عصاره یا عنصر پنجم

(Quinta Essentia)

هنرمند [کیمیاگر] باید از ساختمان محکم جسمانی بر خوردار باشد کاملاً منطقی است، زیرا به وسیله و واسطه عنصر پنجم خود، کار می کند و خودش شرط لازم آزمایش خویش است. لیکن درست به دلیل همین امتزاج جسمی و روانی است که همیشه این نکته نا معلوم باقی می ماند که آیا باید دیگر گونیهای نهایی در فرایند کیمیاگری را بیشتر در حیطه مادی جست یا معنوی. به هر تقدیر، این سؤال به نحوی غلط مطرح شده است چه در آن دوران «این یا آن» وجود نداشت بلکه حیطه ای میان ذهن و ماده وجود داشت، یعنی قلمرو «پیکرهای لطیف»^{۱۰۸} که از مشخصات آنها، خود نمایانگری در قالبی ذهنی یا مادی است. این تنها دید گاهی است که طرز تفکر کیمیاگرانه را منطقی جلوه می دهد، و گرنه بی معنی بنظر خواهد آمد. مسلماً در لحظه ای که می کوشیم ماده را فی نفسه و محض خودش و جدا از تمام فرافکنیها بررسی کنیم این قلمرو میانی ناگهان از میان می رود و تا وقتی که خیال می کنیم چیز جامعی درباره ماده و روان می دانیم وجود خارجی نخواهد داشت. لیکن در آن لحظه ای که طبیعیات، آن سرزمینهای «گام نگذاشتنی نا پیمودنی» روانی را لمس می کند، و وقتی روانشناسی بناچار می پذیرد که علاوه بر اکتسابات خود آگاهی شخصی، سایر صور زندگی روانی نیز وجود دارند - به عبارت دیگر وقتی روانشناسی نیز ظلمتی رسوخ ناپذیر را لمس می کند - آن گاه قلمرو میانی پیکرهای لطیف به زندگی باز می گردد و دیگر بار جسمی و روانی به صورت واحدی تفکیک ناپذیر در هم می آمیزد. امروزه روز، ما به این نقطه عطف بسیار نزدیک شده ایم.

اگر بخواهیم از اصطلاحات خاص کیمیاگری ادراکی کسب کنیم، چنین اندیشه هایی گزیر ناپذیر است. گفتار گذشته درباره «انحراف»

کیمیاگری امروز دیگر منسوخ به نظر می‌رسد، زیرا وجوه روان‌شناسانه آن توأم با وظایف جدیدی با علم مواجه شده است. در کیمیاگری مسائل بسیار نوینی وجود دارد گرچه این مسائل بیرون از حیطه شیمی است.

مفهوم تخیل (ایماژیناسیو) شاید مهمترین کلید درک کار باشد. نویسنده رساله De sulphure^{۱۱۹} از «قوة تخیل» جان در فصلی سخن می‌گوید که به انجام کاری که قدما از عهده آن برنیامدند می‌کوشد، یعنی سعی دارد در خصوص راز این هنر اشاره‌ای روشن کند. می‌گوید نفس «نایب السطنه» خداست (sui locum tenens seu vice Rex est) و در «روح حیات» خون پاک جای دارد. بر ذهن فرمان می‌راند (illa gubernat mentem) و ذهن بر جسم حکمروایی می‌کند. نفس، در جسم عمل (operator) می‌کند، لیکن قسمت اعظم عملکرد (operatio) خود را بیرون از جسم انجام می‌دهد (و شاید بتوانیم من باب توضیح بگوییم، در فرافکنی). این ویژگی، الهی است زیرا خرد الهی فقط تا حدی در جسم دنیا محبوس است: قسمت اعظم آن در بیرون است و چیزهای بسیار عالیتري از آن را تصور می‌کند که برای جسم دنیا قابل تصور (concupere) است. و این چیزها خارج از طبیعت است: رازهای خود پروردگار. جان، یک نمونه آنست: و همچون پروردگار چیزهای بسیار عمیق (profundissima) خارج از دنیا را متصور می‌شود. راست است، چیزی را که جان تصور می‌کند فقط در ذهن رخ می‌دهد (non exequitur nisi in mente)، لیکن آنچه را که پروردگار تصور می‌کند در واقعیت اتفاق می‌افتد. مع هذا «جان» دارای قدرت مطلق و مستقل است [absolutam et separatam potestatem] تا کارهای دیگری [alia facere] جز آن را که جسم قادر به درک آنهاست انجام دهد. اما اگر بخواهد، برترین قدرت را بر جسم دارد. [potestatem in corpus] زیرا در غیر این صورت، فلسفه ما بیهوده خواهد بود. اینک می‌توانی برتر را درک کنی،

چه دروازه ها را بر تو گشودیم^{۱۱۰}».

۴ - جان و جسم

بخشی که هم اکنون نقل شده، ما را نسبت به طرز تفکر کیمیاگرانه بصیرتی ارزشمند بخشید. در این بخش، جان یک روح جسمانی است (anima corporalis) که در خون جای دارد. بنابراین با ناخودگاه تطبیق می کند، البته در صورتی که جان را به عنوان پدیده ای روانی درک کنیم که میانجی خود آگاهی و کنش های فیزیولوژیکی بدن است. در نظام تانتریکی چاکراها^{۱۱۱} این انیما زیر دیافراگم قرار دارد. از سوی دیگر بازرس و یا نایب السلطنه پروردگار، قیاس خدای خالق (Deus Creator) است. مردمی هستند که هرگز نمی توانند نا خود آگاه را چیزی جز زیر - خود آگاه^{۱۱۲} بدانند و ناچار احساس می کنند که باید یک زیر خود آگاهی را در کنار آن و یا احتمالاً برتر از آن قرار دهند. چنین فرضیه هایی فلاسفه ما را ناراحت نمی کنند، زیرا طبق تعالیم آنها هر صورتی از زندگی، گرچه ابتدایی اش، متضمن نقیض درونی خودش است و این پیش درآمد مسأله اضداد در روانشناسی جدید است. در این مفهوم چیزی که نویسنده ما در مورد عنصر هوا می گوید مهم است:

هوا عنصری خالص و فساد ناپذیر و در نوع خود پر

۱۱۰ - همان مأخذ صفحه ۶۱۸.

۱۱۱ - Avalon 'The Serpent Power' [چاکرا در سانسکریت به معنای چرخ است و در

نظام تانترا چاکراها عبارتند از هفت مرکز مهم روحانی و لطیف در وجود انسان. شش مرکز در ستون فقرات قرار دارد و هفتمی ورای آنهاست. برخیها این مراکز را با مراکز عصبی یکی می دانند، لیکن غرض از این چاکراها، حالات و مقامات عرفانی است که به موجب آن جسم مادی به جسم روحانی تبدیل می شود. این مراکز را نیلوفر (پادما) نیز می گویند - م.ا

ارزش‌ترین عناصر است، زیرا به طوری غیر عادی سبک و ناپیدا است، لیکن درونش سنگین، قابل رویت و سخت است. روح برترین که پیش از خلقت بر فراز آب‌ها حرکت می‌کرد در درون آن محبوس است [inclusus] چنان که کتاب مقدس می‌گوید «و... او بر بالهای باد پرواز کرد»^{۱۱۳}. تمام چیزها به واسطه تصور آتش، در درون این عنصر، یکپارچه [integrae] می‌شود^{۱۱۴}.

برای درک چنین گفته‌ای، البته باید ذهن خود را از تمام عقاید جدید در خصوص خاصیت گازها پاک کنیم، و آن را کاملاً روان‌شناسانه به شمار آوریم. در این مفهوم، این گفته به فرافکنی اعداد از قبیل سبک - سنگین، مرئی - نامرئی و غیره مربوط می‌شود. همسانی اعداد، ترکیب ویژه هر رویداد روانی در حالت ناخودآگاهانه است. بنابراین روح جسمانی (انیمای کورپورالیس) در عین حال همان روحانی (اسپیریتوالیس) نیز هست، و هسته سنگین و سخت هوا نیز همان روح خالق (اسپیریتوس کریاتور) است که بر فراز آب‌ها حرکت می‌کند. و درست همان‌طور که تصویر تمامی مخلوقات در روح خلّاقه جای دارد، تمام چیزها «از طریق قدرت آتش» در هوا تصور یا «تصویر» می‌شود، اولاً بدان سبب که آتش سریر پروردگار را احاطه می‌کند و سر چشمه‌ای است که از آن ملایک و سایر موجودات زنده، به ترتیب مقام و صفت خود از نفخه انیمای آتشین به دم حیات^{۱۱۵} به وجود

113 - «Et... volavit super pennas ventorum» - Vulgate, Ps. 17:11 (A.V. Ps. 18:10).

114 - Sendivogius, «De sulphure», Mus. herm, p. 612.

۱۱۵ - همان مأخذ صفحه ۶۱۵ مسیح نیز به همین گونه در ما «تصور» می‌شود -

«Aquarium sapientum», p. 113 «Deus, antequam Christus filius eius in nobis

formatus imaginatusque fuit, nobis potius terribilis Deus»

(پیش از آن که مسیح، پسر خدا، در ما شکل گیرد و «تصور» شود، خدا برای ما

مهیتر بود.)

می آیند و یا «تصور می شوند»، ثانیاً بدان سبب که آتش تمام چیزهای مرکب را نابود می کند و تصویر آنها را به صورت دود در هوا باز می دمد.

نویسنده ما می گوید، جان، فقط تا حدی در جسم محبوس است، چنان که، خدا فقط تا حدی در جسم جهان وجود دارد. اگر این گفته را از جنبه های ما بعدالطبیعی آن جدا کنیم، مبین آن خواهد بود که روان فقط تا حدی بازندگی آگاهانه تجربی ما همسان است، دیگر آن که، منعکس می گردد و در این حالت آن چیزهای برتری را متصور می شود و یا محقق می سازد که جسم قادر به درک آنها نیست یعنی نمی تواند به آنها واقعیت بخشد. چیزهای برتر (majora)، نظیر «عالیتر» (altiora) است، که به مخیله جهان آفرین پروردگار اشاره می کند، لیکن چون این چیزهای عالیتر را خدا متصور می شود به جای آن که مثل محتویات ناخودآگاه در مرحله واقعیت بالقوه باقی بمانند، فی الفور واقعیت می یابند. گواه آن که این فعالیت جهان در «خارج از بدن» اشاره به کار کیمیاگری دارد این گفته است که جان برترین قدرت را بر جسم دارد، و گر نه هنر یا فلسفه شاهانه بیهوده خواهد بود. نویسنده ما می گوید، «قادر به دیدن برتر نیستی» از اینرو جسم تو می تواند آن را به واقعیت در آورد - به یاری این هنر و با اجازه خداوند (توکل به خدا)، که در کیمیاگری قاعده ای ثابت است.

در حقیقت، تخیل بدان صورتی که کیمیاگران آن را می فهمند کلیدیست که در، بر راز کار می گشاید. اکنون می دانیم که مسأله متجلی و محقق ساختن آن «چیزهای برتر» است که جان، از سوی پروردگار، به طور خلاق و فوق طبیعی - extra naturam - تصور می کند و یا به زبان امروزی، مسأله واقعیت بخشیدن به آن محتویات ناخودآگاه^{۱۱۶} است که در خارج از

۱۱۶ - راپیلی در (Opera omnia chemica, p.9) می گوید: تمام «رازهای ما از یک

«تصویر ذهنی» (ایماگو) شکل گرفته اند.

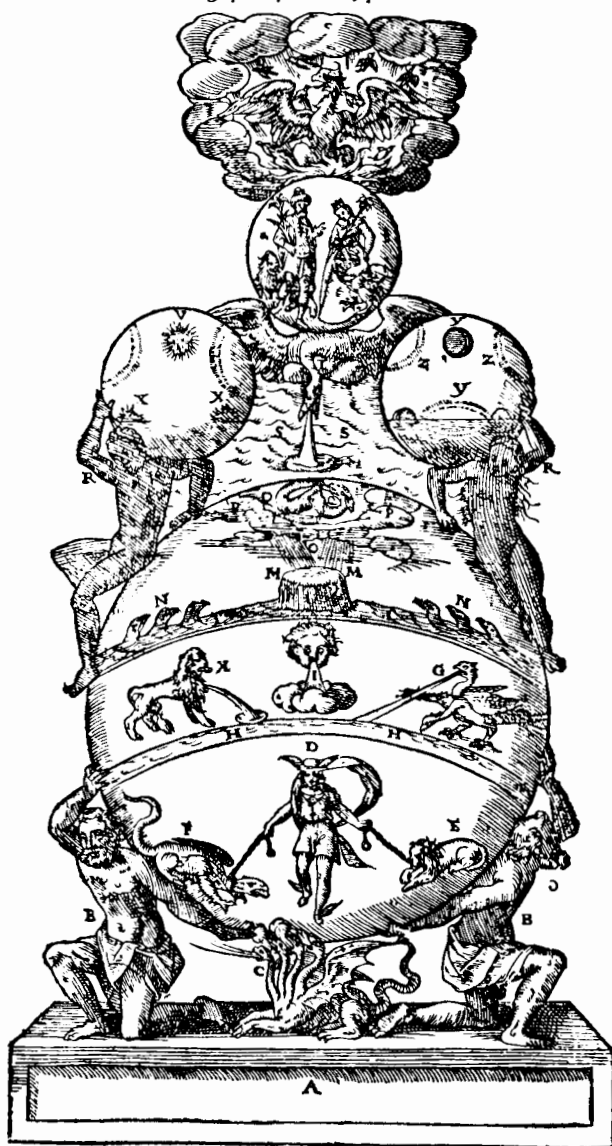
طبیعت قرار دارد، یعنی یک دادهٔ دنیای تجربی ما نیست و به همین دلیل دارای خصلت مثلی پیشینی است. محل یا واسطهٔ ادراک نه ذهن است و نه ماده، بلکه آن قلمرو میانی واقعیت لطیف است که فقط به واسطهٔ نماد ممکن است به طور مناسبی تجلی یابد. نماد نه مجرد است نه واقعی، نه منطقی است و نه غیر منطقی، نه حقیقی است و نه غیر حقیقی. همیشه هر دوست: غیر معمولی (نُنْ و وگلی) است، اشتغال ذهنی اشرافی کسی است که خداوند او را از اول جدا کرده (cuiuslibet sequestrati) و بر گزیده و منصوب داشته است.



تصویر ۱۲۵ - هنرمند با کتاب و محراب در زمینه تصویر، مزرعه ذرت (کنایه از کار)

و تسریع پیوند خورشید و ماه - Kelly, Tractatus de Lapide philosophorum (1676)

Ichnographia operis Philosophici alia.



تصویر ۱۲۶ - سلسله مراحل فرایند کیمیاگری - Libavius, Alchymia (1606) -
(توضیح در صفحات بعد آمده است.)

لیباویوس در explicatio locorum signatorum توصیفی از نمادها این تصویر (تصویر ۱۲۶) را چنین «تعبیر» می‌کند:

- A بنیان یا پایه = زمین
- BB دو غول یا اطللس روی پایه زانورده، کُره را با دستهایشان نگاه داشته اند.
- C اژدهای چهار سر، که کره از نفحه اش شکل می‌گیرد. چهار مرتبه آتش: اولین دهانه، نوعی هوا بیرون می‌دهد، دومین دهانه، دودی رقیق، سومین دهانه دود و آتش و چهارمین دهانه آتش ناب.
- D مرکوریوس با زنجیری سیمین که دو حیوان خمیده به آن بسته شده اند.
- E شیر سبز
- F اژدهای یک سر. F و E، هر دو به یک معنی هستند: مایع فرار که همان خمیر مایهٔ سنگ است.
- G عقاب سیمین سه سر، که دو سرش افکنده است و سر سومش آب سفید یا آکوامرکوریالیس را در دریایی فرو می‌ریزد که با H مشخص شده است.

- I تصویر باد، که دم روح را به دریای ذیل تصویر می فرستد.
- K تصویر شیر سرخ، با خون سرخی که از سینه اش به دریا می ریزد، زیرا دریا باید چنان رنگین شود که گویی مخلوطی از سیم و زر یا سفید و سرخ است. کسانی که از آغاز در جستجوی سه[اصل] بوده اند این تصویر را به جسم، جان و روح، و یا خون شیر و آب دهان عقاب مربوط می دانند. زیرا آنها سه(اصل) را می پذیرند و قائل به مرکوریوس دوگانه اند. آنها که دو(اصل) را می پذیرند فقط یک مرکوریوس دارند که زائیده بلور یا فلز خام فلاسف است.
- L نهر آب سیاه، مثل آشفتگی نخستین، نمایانگر فساد (پوتریفکسیو) است. کوهی از آن پدید می آید، که پایه اش سیاه و قله اش سفید است و نهری سیمین از قله آن جاریست. زیر این، تصویر کون و فساد نخستین و دومین فساد آمده است.
- M کوه مذکور در فوق.
- NN سرهای کلاغان سیاه که از دریا بیرون را نگاه می کنند.
- O باران سیمین از ابرها روی قله کوه می بارد. این باران گاهی، نمایانگر تغذیه و تطهیر لاتو^{۱۱۷} به وسیله آزوک

۱۱۷ - Lato در کیمیاگری جسم خالص و ناپاک و نیز اکسیری است که جنبه منفی

است، و گاه معرف دومین فساد که به وسیله آن عنصر هوا از زمین و آب خارج می‌شود. (زمین، شکلی از کوه و آب، مایع دریای مذکور در فوق است.)

PP ابرهایی که شب‌نم یا باران و رطوبت مغذی از آن‌افرو می‌ریزد.

Q منظره‌ای از آسمان، جایی که اژدهایی روی پشتش لمیده و دُم خود را فرو می‌بلعد او مبین دوّمین انعقاد است.

RR یک زن و مرد حبشی دو کره فراتر را نگاه داشته‌اند. آنها روی کره بزرگ نشسته‌اند و بنابراین مبین سیاهی (نیگاردو)، عمل دوم در دومین فساد هستند.

SS دریایی از سیم ناب، آکوامرکوریالیس را که رنگها به واسطه آن یکی می‌شوند می‌نمایاند.

T قویی در دریا شنا می‌کند، مایع شیری رنگی را از منقارش بیرون می‌ریزد. این قو همان اکسیر سفید، گچ سفید، آرسنیک فلاسفه است، چیزی که در هر دو تخمیر مشترک است. او باید با پشت و بالهای خود، کره فراتر را نگاه دارد.

دارد. اما اگر با آزوک = آزوت مترادف سنگ، نسخه بدل مرکوریوس، پاک و سفید شود همان نمک متبلور، سنگ مایه (Prima materia lapidis) است که مروارید نفیس از آن پدید می‌آید. (برگرفته از *Mysterium Coniunctionis* اثر یونگ) - م.

- V کسوف.
- XX خورشید در دریا فرو می رود، یعنی در آکوامر کوریالیس که اکسیر هم باید در آن جریان یابد. این امر به کسوف حقیقی می انجامد و آدم باید رنگین کمانی را در دو طرف بگذارد تا دُم طاووس را که در تشکل ظاهر می شود القاء کند.
- YY خسوف، که به همان ترتیب دارای یک رنگین کمان است در دو طرف و [انیز] در پست ترین قسمت دریا، آنجا که ماه باید در آن فرو رود. این، تصویر تخمیر سفید است. لیکن هر دو دریا باید نسبتاً تاریک باشند.
- ZZ ماه روی آب شناور است.
- a پادشاه، با جامه بنفش و تاجی زرین، شیری زرین را در کنار دارد و یک سوسن سرخ در دست گرفته است «حال آن که ملکه سوسن سفید در دست دارد».
- b ملکه تاج سیمین بر سر دارد، و عقاب سفید یا سیمینی را که در کنارش ایستاده می راند.
- c سیمرخ روی کره، خود را می سوزاند، پرندگان زرین و سیمین متعدد از خاکستر بر خاسته پرواز می کنند. این نشان گوناگونی و فزونی است.



تصویر ۱۲۷ - کیمیاگران مشغول کار- (Mutus liber (1702)

فصل سوم: کار

۱ - روش

شالوده کیمیاگری، کار (اپوس) است. قسمتی از این کار عملی است یعنی خود عمل کردن (اُپراسیو)، که باید آن را به عنوان سلسله آزمایشهایی بر عناصر شیمیایی در نظر گرفت. به عقیده من، کوشش برای برقرار ساختن هر نوع نظم و ترتیبی در آشفتگی بی حد عناصر و روشها بیهوده است. بندرت اتفاق می افتد که حتی بتقریب بتوانیم تصور کنیم که کار چگونه انجام می گرفته، چه موادی به کار می رفته و نتایج چه بوده است. وقتی خواننده با نام عناصر - که کمابیش هر معنایی را در بر می گیرند - مواجه می شود معمولاً خود را در تاریکی غیر قابل نفوذی می بیند. و دقیقاً استفاده بسیار دائمی از نام عناصری مثل جیوه، نمک و سولفور است که معنای کیمیاگرانه آنها را یکی از رازهای این هنر می کند. به علاوه آدم نباید حتی برای یک لحظه تصور

کند که کیمیاگران همیشه همدیگر را درک می کرده اند. خود آن ها از مبهم بودن متون شکوه دارند و گهگاه ناتوانی خود را حتی از فهم نمادهای خودشان و چهره های نمادین ابراز می کنند. مثلاً مایکل مایر دانشمند، جابرا که از قدیمی ترین مراجع است، بدان متهم می کند که گفته هایش از همه مُبهمتر است و می گوید یک ادیپوس لازم است تا معمای «ابولهول»^۱ گپرینا^۲ (جابرا) را حل کند. برنارد ترویزویی، یکی دیگر از کیمیاگران معروف، در حدی پیش می رود که جابرا را مبهم گو و همانند پروتئوس^۳ می خواند که وعده می دهد جان کلام را بگوید ولی پوسته عرضه می کند.

کیمیاگر کاملاً آگاه است که مبهم می نویسد. قبول دارد که معانی خود را عمداً در لفافه کلام می پوشاند، لیکن - تا جایی که من می دانم - در هیچ کجا نمی گوید که نمی تواند به نحو دیگری بنویسد. او آبروی خود را با این ادعا حفظ می کند که غامض سازی به این یا آن دلیل بر او تحمیل

۱ - Sphinx موجودی اساطیری در مصر باستان که در مدخل شهر تب از عابران سه معما می پرسید و اگر پاسخ درست نمی دادند آنها را می کشت. ادیپوس قهرمان تراژدی «ادیب شهریار» اثر سوفوکل تراژدی نویس بزرگ یونانی (قرن پنجم قبل از میلاد) معمای ابولهول را حل کرد و بدین ترتیب وارد شهر تب شد و نادانسته بسوی سرنوشت غم انگیزی شتافت که برایش پیشگویی کرده بودند و قصد گریز از آن را داشت - م.

2 - Maier, *Symbola aureae mensae*, p.202 sunt enim plerique libri adeo obscure scripti, ut a solis auctoribus suis percipiantur.

(زیرا بیشتر کتابها آنقدر مبهم نوشته شده اند که فقط خود نویسندگان قادر به فهم آنها هستند) ضمناً رک: Maier, *Scrutinium Chymicum* p.33

۳ - proteus در اساطیر یونانی پیرمرد پیامبر گونه دریا و هاتف غیب است که از غیبگویی ابا داشت و به همین دلیل وقتی آینده را از او می پرسیدند به گونه های مختلف از پاسخگویی طفره می رفت و چنانچه راه گریزی نمی یافت پس از پاسخ گفتن به سؤال در قعر دریا فرو می رفت - م.

می‌شود، و یا آنکه واقعاً می‌خواهد حقیقت را حتی المقدور ساده بیان کند، اما نمی‌تواند به صدای بلند بگوید ماده اولیه چیست یا سنگ کدامست.

تاریکی عمیقی که روش کیمیاگری را احاطه می‌کند ناشی از این واقعیت است که گرچه کیمیاگر به قسمت شیمیائی کار توجه داشت، آن را به منظور تهیه فهرست اصطلاحات دگرگونیه‌های روانی که او را واقعاً مفتون می‌کرد نیز به کار می‌گرفت. هر کیمیاگر اصیلی برای خودش بنائی کمابیش فردی می‌ساخت که متشکل از اصول عقاید فلاسفه (کیمیاگران) و قیاسهای متفاوت از مفاهیم اساسی کیمیاگری بود. معمولاً این قیاسها از همه جا انتخاب می‌شد. حتی رساله‌هایی بدین منظور تألیف شده‌اند که مواد قابل قیاس را در اختیار هنرمند قرار دهند^۴. اگر به زبان روانشناسی سخن گوئیم، روش کیمیاگری یکی از روشهای شرح و بسط بی حد و مرز است. شرح و بسط (amplificatio) همیشه هنگامی مقتضی است که با تجربه‌ای تاریک سروکار داریم که به قدری مبهم توصیف شده است که برای قابل فهم کردن آن باید آن را در زمینه‌ای روانشناختی بسط و گسترش داد. به همین دلیل است که در روانشناسی تحلیلی هنگام تعبیر رویاها به شرح و بسط متوسل می‌شویم، زیرا رویا اشاره‌ای است چنان ظریف که فقط بواسطه تداعی معانی و قیاس می‌توان آن را غنی و بدین ترتیب در حدی مشروح ساخت که قابل فهم شود. شرح و بسط، مرحله دوم کار را تشکیل می‌دهد و کیمیاگران آن را تئوریا^۵ می‌خوانند. اصولاً تئوری همان به اصطلاح فلسفه هرمتیک بود که

۴ - مثلاً بخش دوم، Aurora in Art aurif,

5 - Philalethes («Introitus apertus», Mus. herm, p. 660); «Sunt enim in principiis nostris multae heterogenae superfluitates, quae in puritatem nunquam reduci possunt, ea propter penitus expurgare illas expedit, quod factu impossibile erit absque arcanorum





تصویر ۱۲۸ - چپ: سه هنرمند در کتابخانه. راست: هنرمند، یا دستیارش در آزمایشگاه

سرگرم کاراند. Maier, *Tripus aureus*

خیلی زود در اثر جذب عقایدی که از اصول دین مسیح اخذ شد گسترش یافت. بیشتر اجزاء فلسفه هرمتیک از اصل عربی آن وارد قدیمیترین کیمیاگری مورد شناخت غرب گردید.

→
nostrorum theoria, qua medium docemus, quo cum ex meretricis menstruo excernatur
Diadema Regale»

(زیرا در ماده اولیه ما انواع چیزهای زایدی وجود دارد که هرگز نمی توان آنها را خالص کرد. بنابراین بهتر است که همه آنها را دور بریزیم. لیکن این کار بدون تئورهای اسرارمان که در آن وسائل استخراج نیمتاج شهریاری (Royal Diadem) از عادات ماهانه یک فاحشه را عرضه کرده ایم ممکن نیست. Rosarium philosophorum با عنوان فرعی Secunda pars alchemiae به معنای واقعی visio (تماشا، تماشای صحنه ها در تئاتر و غیره) یک تئوریاست.

Cf. The theoria of Paracelsus, in Jung, «paracelsus the physician» par. 41.



تصویر ۱۲۹ - آزمایشگاه و نمازخانه - Khunrath, Amphi-theatrum sapientiae (1604)

ارتباط مستقیم با آثار هرمسی، فقط در نیمه دوم قرن پنجم، در زمانی حاصل شد که نسخه خطی یونانی آن از مقدونیه به ایتالیا رسید و مارسیلیو فیچینو آن را ترجمه کرد.

تصویری که (تصویر ۱۲۸) سرصفحه Tripus aureus (۱۶۷۸) را تشکیل می‌دهد، گرافیک مصور دو روی کیمیاگریست.

این تصویر به دو قسمت تقسیم شده است^۶. سمت راست آزمایشگاه و سمت چپ، کتابخانه ای است که یک اسقف^۷ و یک راهب^۸ و یک مرد عامی^۹ در آن با هم گفتگو می کنند. در وسط تصویر، سه پایه ای با یک قمقمه مدور که حاوی اژدهای بالدار است روی کوره قرار گرفته است. اژدها، نمایانگر تجربه خیالی کیمیاگر در زمانی است که او در آزمایشگاه خویش سر گرم کار و «نظریه پرداز است»^{۱۰}.

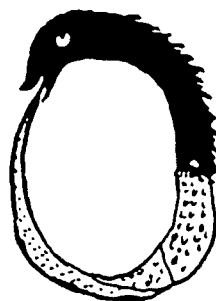
۶ - در کتاب خورات موسوم به *Amphitheatrum*, (cf, fig. 145) تصویر مشابهی وجود دارد.

۷ - جان کرمر، اسقف کلیسای وست مینستر که در اوائل قرن چهاردهم می زیست رساله او موسوم به «*Testamentum*» در *Musaeum Hermeticum* چاپ شده است.

۸ - *Basilus Valentinus* شخصیتی افسانه ای یا خیالی.

۹ - *Thomas Norton* نویسنده معروف «*Ordinall of Alchimy*» در مورد شخصیت او به *Nierenstein and Chapman, Enquiry in to the Authorship of the Ordinal Alchimy*. مراجعه شود.

۱۰ - وصف حالت رویائی پدر پِنونوتو چلینی در جلد اول صفحه ۶ زند گینامه چلینی در خصوص این گونه حالات رویائی تصویر خوبی برای ما ترسیم می کند، «وقتی پنج سال داشتم به زیر زمین خانه مان که در آن شستشو می کردند رفتم، پدرم در آنجا بود و آتشی که با چوب بلوط درست کرده بودند هنوز روشن بود. او کمانچه ای در دست داشت و تک و تنها کنار آتش میزد و می خواند. هوا خیلی سرد بود. تصادفاً به آتش نگاه کرد و بین مشتعلترین شعله های آن جانوری شبیه مارمولک را دید که وسط ذغال چوب مشغول جست و خیز بود. چون فوراً فهمید که این چیست من و خواهرم را صدا کرد و بعد از اشاره کردن بما بچه ها مشتی به گوش من نواخت که فریادم را از ته دل برآورد. بعد با روی خوش مرا آرام کرد و گفت پسرک عزیزم ترا برای آن نمی زنم که کار بدی کرده ای بلکه تا به خاطرت بسپاری که این مارمولکی که توی آتش می بینی سمندر است، جانوری که تا بحال هیچ یک از کسانی که خبر درستی از آنها داریم آنرا ندیده اند. این را گفت و مرا بوسید و چند سکه داد.»



تصویر ۱۳۰ - اروبورس (اژدهای دم خوار) -
Codex Marcianus (قرن یازدهم)

اژدها، فی نفسه یک هیولا (monstrum) است. مظهر پیوند اصل زمینی افعی واصل هوایی پرنده، و به قول رولاند^{۱۱} نوعی مرکوریوس است. لیکن مرکوریوس همان ایزد هرمس بالدار در قالب ماده است، رب النوع الهام، خداوند گار اندیشه و شهریار هادی ارواح. فلز سیال، آرژنتوم ویووم «نقره زنده»؛ جیوه، جوهر عجیبی است که بعد کمال‌مبین طبیعت *στίλβων* است: آن‌چیزی که در درون خود می‌درخشد و می‌جوشد. وقتی کیمیاگرازم مرکوریوس سخن می‌گوید، ظاهراً منظورش جیوه است، اما باطناً روح جهان آفرین را که در ماده پنهان یا محبوس است در نظر دارد. احتمالاً اژدها در کیمیاگری، قدیمی‌ترین مظهر مصوریست که از آن شاهد مستند داریم. اژدها، در مجمع القوانين مارسیانوس (تصویر ۱۳۰) که متعلق به قرن دهم یا یازدهم است^{۱۲}، به عنوان *οὐροβόρος*، دم خوار، همراه با افسانه *ἐν τὸ πᾶν* (واحد، کل)^{۱۳}، می‌آید. زمان و کیمیاگران تکرار می‌کنند که کار را از واحد شروع می‌شود و به همان واحد باز می‌گردد^{۱۴}، یعنی نوعی دایره شبیه اژدهایی است که دم خود را گاز

11 - Lexicon alchemiae, s.v. «draco».

12 - Cf. Taylor, «A Survey of Greek Alchemy».

۱۳ - در 132 Alch, grecs, Introduction, p. اثر برتلوت نیز مجدداً آمده است.

می گیرد (رک: تصاویر ۱۸، ۴۱، ۴۳، ۴۴). به همین دلیل غالباً کار را *circularare* (مدور) و یا *rota* (چرخ) (تصویر ۷۲) می خواندند. مرکوریوس، در آغاز و پایان کار قرار می گیرد: او، ماده اولیه، سرکلاغ (*caput corvi*)، سیاهی (نیگردو) است و به صورت اژدها خود را فرو می بلعد و به صورت اژدها می میرد تا به صورت سنگ باز برخیزد. او بازی رنگها در دم طاوس (کوداپاویونیس) و تقسیم به چهار عنصر است. او نیز ماده ای است که از آغاز بود، و به ثنویت برادر - خواهر



14 - (a) *Rosarium. Art. aurif.*, II, p. 206 : «Unius ergo esto voluntatis in opere naturae, nec modo hoc, modo illud attentare praesumas quia in rerum multitudine ars nostra non perficitur, Quantumcunque enim diversificentur eius nomina, tamen semper una sola res est, et de eadem re...»

«پس در کار طبیعت باید فقط یک فکر در سر داشته باشی و گاه به این و گاه به آن پردازی زیرا هنر مادر گوناگونی چیزها به کمال نمی رسد. گر چه شاید نام آن تفاوت کند، لیکن همواره فقط یک چیز و همان یک چیز است...»

«Unus est lapis, una medicina, unum vas, unum regimen, unaque dispositio».

(آن یک، سنگ است، یک داروست، یک ظرف است، یک شیوه است، یک وضع است).

cf. «*Alchemistische I. Lethrschriften*», P. 71. Morienus (*De transmutatione metalli*, *Art. aurif*, II, pp. 25f).

از امپراطور هراکلیوس (۴۱ - ۶۱۰) چنین نقل می کند -

«Hercules dixit : Hoc autem magisterium ex una primum radice procedit quae postmodum in plures res expanditur et iterum ad unam revertitur...»

هرکولس [هراکلیوس] گفت: این کار، نخست از یک ریشه نشأت گیرد و به چیزهای متعدد گسترش یابد و به آن یک باز گردد.



تصویر ۱۳۱ - مرکوریوس به صورت عصای چاووش، (کادوکئوس) ضدین را وحدت می بخشد -

Figurarum Aegyptiorum secretarum (Ms, 18 th cent)

کلاسیک تقسیم می شود و مجدداً در پیوند، وحدت می یابد تا سرانجام یکبار دیگر در قالب درخشان نور جدید (لومین نووم) سنگ، جلوه کند. او از فلز است و با اینحال مایع است، ماده ولی روح است، سرد، لیکن آتشین است.^{۱۵}، زهر اما مرهم است - نمادی است که تمامی اضداد را وحدت می بخشد (تصویر ۱۳۱)^{۱۶}.

۲ - روح در ماده

تمامی این تصورات از قدیمیترین ایام، سرمایه مشترک کیمیاگری بوده است. زازیموس در قرن سوم میلادی در رساله خود موسوم به درباب هنر و تعبیر آن^{۱۷}، یکی از قدیمیترین مراجع کیمیاگری را نام می برد، اُستانس^{۱۸} را که به سپیده دم تاریخ تعلق دارد و حتی پلینی نیز او را می شناخته است. ارتباط او با ذیمقراطیس، یکی دیگر از قدیمیترین نویسندگان کیمیاگری، احتمالاً مربوط به قرن اول قبل از میلاد است.^{۱۹}

می گویند این استانس چنین گفته است:

نزد آبهای نیل رو و در آنجا سنگی خواهی یافت که روح دارد [πνεῦμα]، آن را، در دستهای خود بفشار و قلبش را برون آر: چه

15 - Rosarium, Art, aurif, II, p. 210: «Scitote ergo, quod argentum vivum est ignis, corpora comburens magis quam ignis»

(بدان که چیه آتشی است که اجسام را بیش از [خود] آتش می سوزاند).

۱۶ - رک: معنای مظاهر متحد کننده در Jung, Psychological Types, pars. 318ff.

17 - Berthelot, Alch. grecs, III, vi, 5.

۱۸ - می توان متن منتسب به اُستانس را که به زبان عربی ترجمه شده است، در Chimie

au moyen âge, III, pp. 116ff و نیز متن لاتین موجود در Alch grecs اثر برتلوت یافت.

19 - Lippmann, Entstehung und Ausbreitung der Alchemie, I, p. 334.

جانش [ψυχή] در قلب اوست^{۲۰}. [تحریف‌گری چنین اضافه می‌کند]: او می‌گوید، در آنجا این سنگ را خواهی یافت که دارای روح است، و به استخراج جیوه [ἐξυδαργύρωσις] اشاره می‌کند^{۲۱}.

این کنایه نیچه در زرتشت، «برای من تصویری در سنگ خفته است» بیانگر همین مطلب، لیکن به نحوی دیگر است. در روم و یونان باستان، دنیای مادی مملو از فرافکنی رازی روانی بود که از آن به بعد به صورت راز ماده پدیدار گشت و تا زوال کیمیاگری در قرن هجدهم به همان صورت باقی ماند. نیچه با الهام خلسه آمیز خود کوشید تا راز ابر مرد را از درون سنگی که از مدت‌ها پیش در آن خفته بود بیرون بیاورد. او می‌خواست ابر مرد را که به زبان دوران باستان می‌توانیم انسان الهی اش بخوانیم، شبیه این تصویر خفته بیافریند. اما موضوع در مورد کیمیاگران قدیم به گونه‌ای دیگر است: آنها در جستجوی سنگ بی نظیری که جوهری روحانی را حفظ می‌کرد بودند تا عنصری را از آن بدست آورند که در تمامی عناصر نفوذ می‌کند - چه خود همان روح رسوخ کننده در سنگ است - و تمام فلزات پست را با رنگ آمیزی به فلزات عالی تبدیل می‌کند. این جوهر روحانی مثل جیوه است که به گونه‌ای ناپیدا در طلا، نهفته است و اگر قرار باشد ماهیت بیابد اول باید آن را خارج کرد. دارنده این مرکوریوس نافذ (تصویر ۱۳۱) می‌تواند آن

20 - Cf. Maier, *Symbola aureae mensae*, p. 19: «[o]leum extrahere a cordibus

statuarum»

(روغن را از قلبهای مجسمه‌ها برون آر)، اشاره ایست به

Raymond Lully, «Codicillus» (Bibl. chem. curiosa, I, p. 894)

ضمناً رک: «برگزیدن و جدا کردن تفکر (extraction of the cogitation) یاد شده در بانوشت

۷۰، ص ۳۷۳، ۳۷۲.

21 - Berthelot, *Alch. grecs*, III, vi, 5.

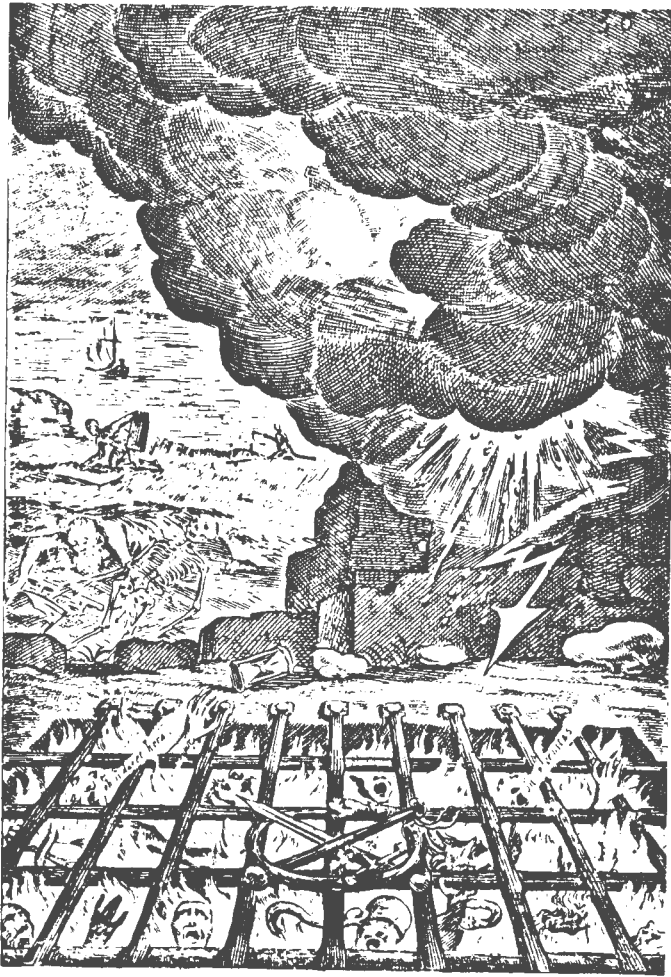


تصویر ۱۳۲ - مرکوریوس رسوخ کننده - Speculum veritatis (MS, 7th cent.)

را در سایر عناصر «فراافکند» و آن‌ها را از مرحله ناقص به مرحله کمال برساند.^{۲۲} مرحله ناقص مثل مرحله خواب است؛ عناصر مانند «خفتگان در بند هادس» (تصویر ۱۳۳)^{۲۳} در آن می‌آرمند و بواسطه رنگ الهی بر گرفته از سنگ ملهم به نحوی بیدار می‌شوند که گویی از مرگ به زندگی جدید و زیباتری بازگشته‌اند. کاملاً روشن است که در اینجا نه فقط می‌خواهیم دگرگونی روانی را در ماده بگنجانیم، بلکه در عین حال می‌خواهیم برای ایجاد تغییرات شیمیائی، آن را به صورت تنوریا به کار ببریم.

۲۲ - در اقع جالب توجه است که کیمیاگران اصطلاح *proiectio* (=

projection) فراافکندن را برگرفتند تا عملکرد «مرکوریوس» فلسفی را نسبت به فلزات پست نشان دهند.



تصویر ۱۳۳ - زندانیان جهان زیرین - Izquierdo, praxis exercitiorum spiritualium (1695).

همان طور که نیچه کاملاً روشن کرد که هیچکس نمی تواند ابرمرد را با یک آرمان روحانی یا اخلاقی اشتباه کند به همان ترتیب تاکید شده است که رنگ یا آب الهی بهیچ وجه فقط اثر شفا دهنده و تعالی بخش ندارد، بلکه ممکن است به صورت زهری مهلک عمل کند که در سایر جسمها به همان شدتی رسوخ می کند که نفس (Pneuma) در سنگش^{۲۴}.

زازیموس یک گنوسی بود که تحت نفوذ هرمس قرار گرفت. او در نامه خود به تئوزبثیا، «قدح»^{۲۵} را به عنوان ظرف دگرگونی توصیه می کند: می گوید که او باید به سراغ پویمندروس برود تا در قدح^{۲۶} غسل تعمید گیرد. این قدح اشاره ای است به همان ظرف الهی که هرمس در رساله^{۲۷} *κρατήρ* راجع به آن با طاط سخن گفت. خدا، پس از آفریدن جهان، این ظرف را از نوس (νοῦς = pneuma) انباشت و آنرا به صورت نوعی چشمه غسل تعمید به زمین فرستاد. خدا، با این عمل به انسان که آرزومند آزاد ساختن خود از مرحله طبیعی ناقص، خواب آلوده *ἄνοια* (یا چنان که باید گفت خود آگاهی نا کافی) بود، امکان داد تا خود را در نوس مستغرق سازد و بدین ترتیب از مرحله عالتر *ἐννοια* یعنی اشراق یا خود آگاهی عالتر بهره مند شود. بنابراین نوس نوعی *βαφείον*، ماده رنگ کننده یا رنگ است که عناصر پست را اعتلا می بخشد. عملکرد آن کاملاً مساوی است با رنگ کردن عصاره سنگ که نفس (Pneuma) نیز هست و مانند مرکوریوس از معنای دو گانه

۲۴ - همان ماخذ فصل سوم صفحه ۸.

۲۵ - همان ماخذ فصل سوم خط ۸.

۲۶ - Krater، در یونان باستان ظرف دهان گشادی بود که مایعات را در آن مخلوط

می کردند پویمندروس اولین رساله از مجموعه رساله های هرمسی است - م.



تصویر ۱۳۴ - در بالا، ساتورن، فرزندان خود را می خورد در حالیکه آب مرکوریال به

او می پاشد (lac virginis, vinum ardens)

در پایین، تولد تازه در حمام... (De alchimia (MS, 16th cent.) منسوب به توماس آکوانیاس



تصویر ۱۳۵ - هنرمند، در حال بیرون آوردن آدمک
«پسر فلاسفه» از درون ظرف هرمتیک - Kelley, Tractatus
de Lapide philosophorum (1676)

هرمتیک منجی هادی ارواح^{۲۸} و جیوه بر خوردار است (تصویر ۱۳۴).
بنابراین کاملاً روشن است که زازیموس دارای فلسفه ای عرفانی یا
گنوسی از آن گونه بود که تصورات اساسی خود را در ماده منعکس
می ساخت. وقتی از فرافکنی روانی سخن می گویم، چنان که قبلاً نیز متذکر
شدم، باید همواره بیاد بیاوریم که این فرایندی ناخود آگاهانه است و تا وقتی
ناخود آگاه باقی مانده است کار می کند. از آنجا که زازیموس نیز مانند همه
کیمیا گران دیگر، نه فقط عقیده دارد که فلسفه اش را می توان در ماده اعمال
کرد بلکه معتقد است فرایند هائی نیز در آن اتفاق می افتد که فرضیه های

۲۸ - احتمالاً در اینجا وارد قلمرو تصورات نو فیثاغورسی می شویم. آنسیدیموس
(Zeller, Die philosophie der Griechen, III, p. 26) از خصلت رسوخ کننده soul - pneuma سخن
می گوید و هوا را عنصر اصلی به شمار می آورد که این تصور با pneuma رواقیون تطبیق می کند
(همان ماخذ صفحه ۲۳). طبق نظر الکساندر پولی هیستور (صفحه ۵۷)، هرمس که خصلت
pneumatic (باد گونه اش) (تصاویر ۱۸۴، ۱۸۵) از بالهایش پیداست، روح ها را به اعلیٰ علین
هدایت می کند، اما روح های ناپاک را توسط ارینی ها (اله های انتقام)، و با زنجیرهای
ناگستنی به جهان زیرین می برد، همچون ناکاملاتی که در رساله کوماریوس «در بند هادس
گرفتارند» (تصویر ۱۳۳).

فلسفی او را ثابت می‌کنند، نتیجتاً او باید لااقل، در خود ماده، نوعی همسانی را بین عملکرد ماده و وقایع روان خویش تجربه کرده باشد.

لیکن بسبب آن که این همسانی ناخودآگاهانه است دیگر زازیموس نیز بیش از سایرین قادر به ابراز عقیده در خصوص آن نیست. این همسانی فقط برایش وجود دارد و تنها به صورت یک پل عمل می‌کند، در واقع پلی است که وقایع روانی و مادی را در یک نقطه بهم می‌پیوندد، و از این روست که می‌گویند «آنچه در درونست در بیرون نیز هست.» بدین ترتیب، واقعه‌ای ناخودآگاه که از ضمیر آگاه می‌گریزد، خود را به نحوی و در جایی متجلی می‌کند، مثلاً در رویاها، حالات رویائی و یا اوهام. تصور نفس به عنوان پسر خدا که در ماده نازل^{۲۹} می‌شود و بعد خود را از آن رها می‌کند تا تمامی روح‌ها را شفا و رستگاری بخشد، بر خوردار از علائم یک محتوای ناخودآگاه انعکاس یافته است. (تصویر ۱۳۵). چنین محتوایی، ترکیبی است مستقل که از خودآگاهی جدا گشته و در «غیرمن» روانی، زندگی خودش را اداره می‌کند و هرگاه که به هر صورتی جمع آید فوراً خود را منعکس می‌سازد - یعنی هر گاه به چیزی شبیه خودش در دنیای خارج جذب شود. نوفیثاغورسیان به خود مختاری روانی نفس^{۳۰} عقیده دارند. به نظر آن‌ها، روح

۲۹ - تصور قبالی از نفوذ خدا به صورت تشعشعات جان (scintillae) در جهان و تصور

گنوسی از اسپینتر (پرتو) شبیه یکدیگر است.

۳۰ - مفاهیم pneuma, nous به نحوی بی‌قاعده در مکتب تلفیقی بکار رفته‌اند. معنای

قدیمی pneuma، باد است که پدیده ایست پوچ، یعنی مترادف aer و pneuma است رک: (Zeller, Die philosophie der Griechen, III, p. 23) در حالیکه به نظر آناکسیمانس عنصر اصلی، هواست (همان مآخذ فصل اول صفحه ۳۱۷ به بعد) از نظر آرکلاوس ملطی، شاگرد آنکساگوراس، خدا هوا و، نوس است، به نظر آنکساگوراس آفریننده جهان نوس است که در



تصویر ۱۳۶ - شهریار با شش سیاره یا فلز، شهریار تجدید حیات یافته (پسر فلاسفه)

توسط شش سیاره پرستش می شود - Kelley, Tractatus de Lapide philosophorum (1676)

بواسطه ماده فروبلعیده شد و فقط ذهن - نوس باقی ماند. لیکن نوس بیرون از آدمی است: دیمون اوست^{۳۱}. انسان بدشواری می تواند خود مختاری آن را در دقت از این بیان کند. ظاهر اُنوس، با ایزد آدم نخستین یکی است: او در کنار دمیورژ ظاهر می شود و دشمن فضاها ی سیاره ای است. او دایره این فضاها را پاره می کند و بسمت زمین و آب خم می شود (یعنی می رود تا خود را در عناصر منعکس کند). سایه اش بر زمین می افتد، لیکن تصویرش در آب بازتاب می یابد. این امر، عشق عناصر را بر می افروزد، و خود او چنان

بی نظمی نخستین ایجاد گرداب می کند و بدین ترتیب موجب تفکیک اثیر از هوا می شود. (همان مآخذ فصل اول صفحه ۶۸ به بعد). در خصوص تصور مربوط به pneuma در مکتب تلفیقی رک:

Leisegang, Der heilige Geist pp. 26 ff

۳۱ - daemon - در اساطیر یونانی موجودات پنهان نازلتر از ایزدان و برتر از انسان را گویند که الهام بخش آدمی و حاکم بر رفتار اوست. دیمون مترادف جن است.

مفتون زیبایی بازتاب تصویر الهی می‌شود که شادمانه در آن منزل می‌کند. لیکن هنوز پای بر زمین نهاده است که فیزیس (جسم) او را در آغوشی پر شور گرفتار می‌کند. از این هم آغوشی هفت موجود نر ماده اول دنیا می‌آیند^{۳۲}. هفت، اشاره مسلمی به هفت سیاره و بنابراین به فلزاتی است، (تصویر ۱۳۶، رک: تصاویر ۱۹، ۷۱) که به عقیده کیمیاگری، از مرکوریوس نر ماده پدید می‌آیند.

در این گونه تصاویر ذهنی بصری که آدم نخستین در حال نظرافکندن به بازتاب خویش است، کلّ پدیده فرافکنی ناخودآگاهانه محتویات خود مختار جلوه گر می‌شود. این تصاویر اسطوره‌ای همانند رویاها هستند، و به ما می‌گویند یک فرافکنی اتفاق افتاده، و چیست که منعکس شده است. به حکم شواهد معاصر، این همان نوس، دیمون الهی، خدامرد، نفس و غیره بود. در آن حدی که دیدگاه روانشناسی تحلیلی واقع گراست، یعنی مبتنی بر این فرض است که محتویات روان واقعی اند، تمامی این چهره‌ها نمایانگر جزء ناخودآگاهانه شخصیت اند که بنحوی می‌تواند بر خوردار از صورت عالتر خودآگاهی ما فوق خودآگاهی انسان معمولی شود. تجربه حاکی است که چنین چهره‌هائی همواره بصیرت یا صفات برتری را متجلی می‌کنند که هنوز خودآگاه نشده‌اند، در واقع جای تردید بسیار است که بتوان آنها را به «من» به مفهوم واقعی کلمه نسبت داد. این مسئله اسناد ممکن است از نظر مردم عادی جای ایراد داشته باشد ولی در کار علمی امریست بسیار حائز اهمیت. نسبت غلط ممکن است موجب تورم خطرناکی شود که از نظر آدم عادی مهم نباشد، چه از امکان فجایع درونی و بیرونی حاصله از آن آگاه

32 – Schultz, Dokumente der Gnosis, p. 64: Reitzenstein, Poimandres, p. 50

از دید او نر ماده فیثاغورسی صفتی از الوهیت نیز هست.

Cf. Nicomachus, in Zeller, Philosophie der Griechen, III, p. 107

نیست^{۳۳}.

در واقع سروکار ما در این جا با محتوایی است که تا زمان حاضر بندرت به یک شخصیت انسانی نسبت داده شده است. یکی از موارد بزرگ استثنایی، مسیح است. او به عنوان *υἱὸς τοῦ ἀνθρώπου*، پسر انسان، و به عنوان *θεοῦ υἱός* پسر خدا، تجسم خدا مرد است و به عنوان حلول کلمه الله^{۳۴} (لوگوس) در جسم از طریق باروری روحانی همان تجسد ذهن الهی (نوس = *νους*) است.

بدین ترتیب فرافکنی مسیحی، برناشناخته درون آدمی و یا بر انسان ناشناخته که به حامل راز «هولناک» و بی سابقه^{۳۵} تبدیل می شود، عمل می کند. از طرف دیگر فرافکنی شرک، فراتر از انسان می رود و در دنیای مادی بر ناشناخته عمل می کند، جوهر ناشناخته ای که مثل انسان بر گزیده، تقریباً از خدا سرشار است. و درست همان طور که در مسیحیت پروردگار خود را در انسان دون شأن پنهان می کند، در «فلسفه» [کیمیاگری] نیز خود را در سنگ نازیبا نهان می دارد. در فرافکنی مسیحی فرود روح القدس (*descensus spiritus sancti*) در بدن زنده آن «برگزیده» که در یک زمان هم انسان است و

۳۳ - اثر نورم اینست که آدم نه فقط «باد می کند» بلکه به عالم هپروت می رود که ممکن است موجب حملات سرگیجه با میل به پریدن به پائین، پیچ خوردن میچ پا، سکندری خوردن از روی پلکان و صندلی و غیره شود.

۳۴ - *Logos* در یونانی به معنای لغت و کلمه است و در فلسفه، عقل و اندیشه حاکم بر جهان است. در الهیات مسیحی کلمه و روح خداست که در عیسی بن مریم تجلی کرد. لوگوس (کلمه الله) مترادف نوس است و مانند *sapientia* (حکمت) از معماران دستگاه آفرینش است. رک: انجیل یوحنا باب یکم آیه دوم به بعد، و کتاب امثال سلیمان باب هشتم آیه بیست و دوم به بعد - م.

هم خداست متوقف می‌شود، در حالی که فرود در کیمیاگری درست در تاریکی ماده جامد که قلمروهای زیرینش طبق عقیده نوفاشاغورسیان به وسیله شراداره می‌شود اتفاق می‌افتد.^{۳۶} شروماده به اتفاق روز و شب (Dyad) ثنویت را تشکیل می‌دهند. طبیعت این ثنویت، مونث است، یعنی جان جهان، فیزیس مونث است که آرزوی هماغوشی با واحد، موناد، نیکی و کمال را دارد.^{۳۷} او، در عرفان ژوستینین، به صورت اِدم، باکره برین، افعی فرودین^{۳۸} ترسیم شده است. او، کینه توزانه علیه روح تلاش می‌کند، چه، روح به شکل دمیورژ یعنی دومین صورت خدا، بی وفایی کرده او را رها کرده بود. او «جهان الهی محبوس در عناصر است» و وظیفه کیمیاگری است که او را آزاد کند.^{۳۹}

۳ - کار رستگاری

اکنون تمامی این تصاویر اساطیری، نمایشی از روان آدمی را در سمت دیگر خود آگاهی جلوه گر می‌سازند، یعنی آدمی را به هر دو صورت نشان می‌دهند، به صورت اوکه باید نجات یابد و اوکه نجات دهنده است. نخستین قاعده متعلق به مسیحیت و دومین آن متعلق به کیمیاگری است. در مورد اول، انسان نیاز به نجات را به خودش نسبت می‌دهد و کار نجات یعنی *αθλον* یا کار واقعی را به شخصیت الهی خود مختار واگذار می‌کند. در

36 - Zeller, Philosophie der Griechen, II, 152

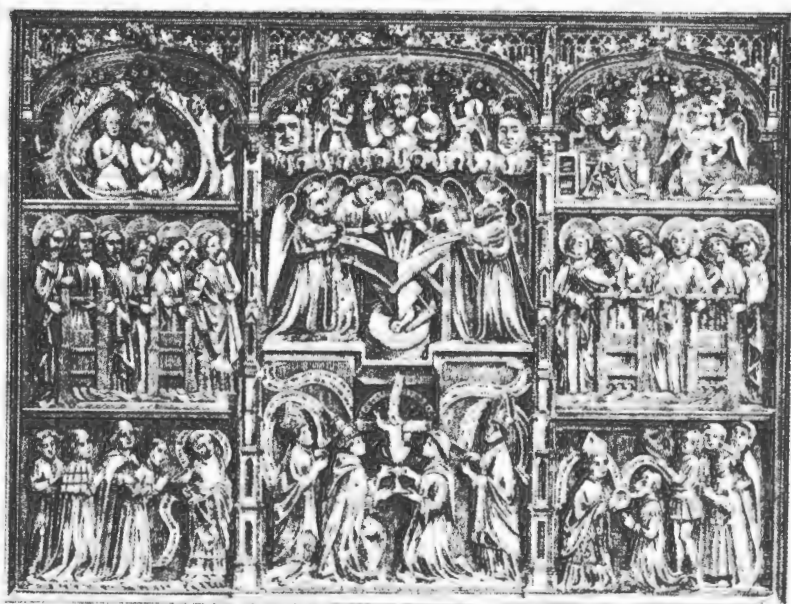
37 - Ibid, pp. 99. 151.

۳۸ - Hippolytus, Elenchos, V 26,1 - کیمیاگری نقش Edem را به مرکوریوس منتقل

می‌کند که به همان ترتیب معرف باکره برین، افعی فرودین بود. این اصل ملوزینا در تالیف

پاراسلسوس است (مراجعه شود به: 179f: Paracelsus as a Spiritual Phenomenon pars.)

۳۹ - رک: رستگاری و تزکیه *ἐν τοῖς στοιχείοις συνδεθεῖσα θεία ψυχή*



تصویر ۱۳۷ - «آسیاب نان عشای ربانی». کلمه به صورت طومار به واسطه چهار کاتب اناجیل در آسیایی ریخته می شود تا دوباره به صورت مسیح خردسال، در جام جلوه گر شود (رک: انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۱۴: «و کلمه جسم گردید....») محراب عالی کلیسا در تریپس، پومناریا قرن پانزدهم.

مورد دوم، انسان عهده دار ادامه کار نجات می شود و مرحله رنج و نیاز به نجات را به جان جهان محبوس در ماده نسبت می دهد.^{۴۰} نجات در هر دو مورد، یک کار است (تصویر ۱۳۷). این کار در مسیحیت، زندگی و مرگ خدا مرد است که با فداکاری بی نظیری، آدمی آرزومند نجات، و مفروق در ماده را، با خدا آشتی می دهد. اثر عرفانی از

۴۰ - مکتب گنوسی یهودی (قبالی) متأخر، حالتی عین حالت کیمیاگری را پیدا کرد.

رک: توصیف عالی Gaugler در «Das Spätjudentum», pp. 279ff

خود گذشتگی خدامرد، بطور کلی، به همه مردم می‌رسد، گر چه فقط به حال کسانی مفید است که از سرایمان، تسلیم‌اند و یا فیض الهی، آنها را برگزیده است، لیکن در پذیرش پولسی، به صورت دوری از رنج عمل می‌کند، و بطور کلی به خلقت غیر آدمی نیز که در مرحله ناقص خود همچون انسان صرفاً طبیعی، منتظر نجات است، می‌رسد. در اثر «همگاهی» خاص وقایع، آدمی یعنی حامل جان، که در دنیاوتن، غرق شده است، بالقوه در لحظه‌ای به خدا مربوط می‌شود که خدا به صورت پسر مریم، به مریم وارد می‌شود، به آن، زمین بکر، *virgo terrae* و نماینده ماده، در عالیت‌ترین صورت آن؛ و آدمی لااقل بالقوه در آن لحظه‌ای کاملاً نجات می‌یابد که پسر جاوید خدا پس از تحمل مرگ فداکارانه، به پدر باز می‌گردد. اسطوره‌های اوزیریس، ارفئوس، دیونیزوس و هرکولس و نیز تصور مسیح موعود بین پیامبران عبرانی، پیش درآمد ایدئولوژی این راز (میستریم) است.^{۴۱} این پیش‌درآمدها به اسطوره‌های ابتدایی قهرمان باز می‌گردد، به جایی که غلبه بر مرگ، عاملی است مهم^{۴۲}. نام بردن فـرـا فـکنـی بر آتیس و

۴۱ - نکات اصلی شباهت عبارتند از: در اوزیریس، طبیعت خدا مرد او که جاودانگی آدمی را تضمین می‌کند، خصوصیات ذرت در او، قطعه قطعه شدن و رستاخیزش. در ارفئوس، رام کردن شهوات، ماهیگیر، شبان نیکو، معلم خرد، قطعه قطعه شدن؛ در دیونیزوس، خصوصیات شراب در او، مکاشفات وجد آور، وجه نمادین ماهی، قطعه قطعه شدن و رستاخیز. در هرکول نبیت از اورتستئوس، مشقات او (مخصوصاً برای نجات بشر رنجور از انواع شر)، صلیبی که به واسطه سفرهای او شکل می‌گیرد (مشقات ۱۰ - ۷ به جنوب - شمال - مشرق - مغرب می‌انجامد، در حالی که مشقات ۱۲ - ۱۱ به سمت بالا می‌رود، رک: رساله‌های پولس رسول به افسسیان باب ۳ آیه ۱۸)، خودسوزی او، عروج (*sublimatio*) که به الوهیت ختم می‌شود.

۴۲ - رک: برای مثال به اسطوره پولینزیایی مائویی (Hambruch, Südseemärchen, Maui

میترا که تقریباً معاصر فرافکنی مسیحی است نیز بی ارزش نیست. فرافکنی مسیحی به دلیل چهره تاریخی و شخصی عیسی، با تمامی این جلوه های راز نجات و دگرگونی، فرق دارد. حادثه اساطیری، دراو واقعیت می یابد و بدین ترتیب به عنوان یک پدیده منحصر بفرد تاریخی و عرفانی وارد قلمرو تاریخ دنیا می شود.

در شخصیت قهرمان الهی، خودِ خدا با مخلوق زنده ناقص و رنجبر خویش گلاویز است، حتی وضعیت مشقت بار او را به خود می پذیرد و با این عمل فداکارانه، آن کار بزرگ (اپوس مگنوم)، کار رستگاری و غلبه بر مرگ را به انجام می رساند. و اما در اجرای واقعی این کار کاملاً ما بعدالطبیعی، انسان قادر به هیچ عمل قطعی نیست. او سرشار از ایمان و اطمینان، به منجی خویش نگاه می کند و آنچه را که از عهده اش بر می آید از راه «تقلید» انجام می دهد، اما این کار هرگز به حدی نمی رسد که خود انسان به منجی تبدیل شود - و یا لااقل منجی خویش گردد. مع هذا تقلید کامل از مسیح و استقرار مجدد او در فرد مؤمن، باید الزاماً به چنین نتیجه ای برسد. اما چنین چیزی ممکن نیست. زیرا اگر چنین قربانی ممکن باشد، پس مسیح باید خود را مجدداً در مومن مستقر سازد و جایگزین شخصیت او گردد. اگر به سبب وجود کلیسا نبود این گفته باید ما را راضی می کرد. نهاد کلیسا معنایی کمتر از تداوم ابدی زندگی مسیح و عملکرد فداکارانه آن ندارد. در کار الهی (officium divinum) و یا در گفته های بندیکتی، عمل الهی (اپوس دیونیوم)، فداکاری مسیح، عمل نجات، پیوسته تکرار می شود، مع هذا به صورت همان فداکاری بی نظیری باقی می ماند که توسط خود مسیح در زمان و خارج از کل زمان انجام گرفت و باز هم انجام می گیرد. این عمل فوق طبیعی (opus supernaturale)، در مراسم قربانی عشای ربانی تجلی می کند. کشیش در اجرای مناسک، واقعه عرفانی را نشان می دهد، اما عامل واقعی مسیح است که خود را همیشه و در همه جا قربانی می کند. گر چه مرگ

فداکارانه او در زمان روی داد، اصولاً رویدادی بی‌زمانست. از دیدگاه توماسی^{۴۳}، مراسم عشای ربانی، قربانی کردن (immolatio) واقعی بدن مسیح نیست، بلکه «باز نمود» مرگ فداکارانه اوست^{۴۴}. اگر تبدیل ماهیت عناصر تقدیمی یعنی نان و شراب مطرح نبود، چنین تعبیری می‌توانست کافی و دارای پیوستگی باشد. این پیشکش به معنای قربانی کردن sacrificium، و به‌طور تحت‌اللفظی به معنای «تقدیس» است، ریشه اشتقاق واژه آلمانی قربانی Opfer، مبهم است چون معلوم نیست که آیا از offerre به معنای «پیشکش کردن» می‌آید یا از operari «اثر کردن، فعال بودن». operari Deo در کاربرد قدیمی خود به معنای خدمت به خدا، یا قربانی کردن در پیشگاه او بوده است. لیکن اگر offer یک کار باشد، آن گاه بمراتب بیش از oblatio، یعنی تقدیم هدیه ای ناچیز مثل نان و شراب است. معنای علی‌بخشیدن به کلماتی که کشیش در مناسک مذهبی به کار می‌برد قاعده باید عملی موثر باشد. بنابراین کلمات مربوط به مراسم تقدیس (qui pridie quam pateretur و غیره) را نباید فقط بیانگر تبدیل ماهیت عناصر به حساب آورد، بلکه باید علت آن شمرد. به همین دلیل است که لسیوس یسوعی (وفات ۱۶۲۳) کلمات مربوط به مراسم تقدیس را «شمشیر»ی خواند که بره^{۴۵} قربانی به وسیله آن ذبح می‌شود^{۴۶}. نظریه به

۴۳ - Thomist نظامی است فلسفی و مذهبی مبتنی بر عقاید سن توماس آکوئیناس، مثاله

بزرگ قرون وسطی - م.

44 - Hauck, Realencyklopädie, xII, p. 689. 35: «Celebratio huius sacramenti est imago quaedam repraesentiva passionis Christi, quae est vera eius immolatio»

(این مراسم دینی نوعی تصویر ذهنی است که آلام مسیح را که عبارتست از مراسم قربانی (immolatio) حقیقی او نشان می‌دهد.

۴۵ - بره، کنایه از مسیح (ع) است. «... یحیی عیسی را دید که بسوی او می‌آید،



اصطلاح *mactation* (ذبح) در ادبیات مربوط به عشای ربانی جای مهمی دارد، گر چه حشورزواید قابل اعتراض آن مورد قبول کلی قرار نگرفته است. شاید روشن تر از همه اینها، مناسک یونانی بدان نحوی باشد که سراسقف نیکلاس کاباسیلاس تسالونیک (وفات حدود ۱۳۶۳)^{۴۷}، آن را توصیف کرده است.

نان و شراب در اولین قسمت (مقدماتی) عشای ربانی روی محراب اصلی قرار نمی گیرد. بلکه روی *prothesis* نوعی میز کناری قرار می گیرد. در آن جا کشیش تکه ای از نان را می برد و این متن را تکرار می کند، «او همچون بره ای به کشتار برده می شود.» بعد آن را روی میز می گذارد و تکرار می کند، «بره خدا قربانی شد.» بعد روی نان علامت صلیب می کشد، نیزه کوچکی به کنار آن فرو می کند و می گوید: «لیکن یکی از سربازان پهلوی او را با نیزه ای سوراخ کرد و خون و آب از آن فواره زد» با این کلمات شراب و آب را در جام مخلوط می کند. آن گاه با حرکتی موقرانه نوبت به پیشکش (ابلاسیو) می رسد و کشیش پیشکش را حمل می کند. (در این جا *δωρον*، هدیه، نمایانگر هدیه دهنده است: مسیح قربانی کننده، قربانی نیز هست.) بدین ترتیب کشیش این واقعه سنتی را تکرار می کند و تا جایی که مسیح در مرحله مربوط به مراسم تقدیس، صاحب یک زندگی واقعی جسمانی است^{۴۸} (*vita corporea actualis*) می توان گفت که قتل مادی^{۴۹} (*mortificatio*)

پس گفت اینک بره خدا که گناه جهان را بر می دارد. - انجیل یوحنا باب یکم آیه بیست و نهم - م.

۴۶ - این دیدگاه در Missal صفحه دهم نسخه Beuron آمده است.

47 - Kramp. Die Opferanschauungen der römischen Messliturgie, p. 114

48 - Vita corporea actualis sensitiva aut a sensibus pendens»



بدن او انجام گرفته است. این امر، با کلمات مراسم تقدیس که بر زبان کشیش جاری می‌شود اتفاق می‌افتد، و نابودی پیشکش، *oblatio occisi ad cultum Dei*، (تقدیم کردن مقتول به پیشگاه پروردگار) موجب تغییر ماهیت می‌گردد.

→ (یک زندگی واقعی جسمانی که حواس آن را درک می‌کند و یا به حواس متکی است.)

- Cardinal Alvarez Cienfuegos, S. J. (d. 1739), in Hauck Realencyklopädie, xII, p. 693, 59.

۴۹ - رک: قربانی کردن برّه در

«Vita S. Brendani, «from la légende latine de S. Brandaines (based on 11th – 13th century MSS.), p. 12: Dixitque sanctus Brendanus fratribus: «Faciamus hic opus divinum, et sacrificemus Deo agnum immaculatum, quia hodie cena Domini est». Et ibi manserunt usque in Sabbatum sanctum Pasche. Invenenrunt eciam ibi multos greges ovium, Convocatis autem fratribus, vir sanctus dixit eis : «Accipite que sunt necessaria at diem festum de grege.» Illi autem acceperunt unam ovem et cum illam ligassent per cornua, sequebatur quasi domestica, saquens illorum vestigia. At ille» : «Accipite, inquit, unum agnum immaculatum.» Qui cum viri Dei mandata complissent, paraverunt omnia ad opus diei crastine.. »

«و، برندانوس قدیس، برادران را گفت: «اینک کار الهی را انجام دهیم و برّه ای بیگناه را در پیشگاهش قربانی کنیم، که امروز وقت شام خداوند گار است. و ایشان تا شنبه مقدس در آن جا ماندند. و در آن جا آنقدر از گله های گوسفندان همرنگ یعنی سفید را دیدند که دیگر نمی توانستند زمین را ببینند. مرد مقدس برادران را گرد آورد و ایشان را چنین گفت: برگیرید از این گله آن تعداد راس را که لازم دارید. «و آن هایکی را برگرفتند و چون شاخ او را بستند چنان به دنبال ایشان به راه افتاد که گویی حیوانی اهلی است. و او گفت: برّه ای بی عیب را برگیرید.» و چون امر مرد خدا را فرمان بردند، تمامی کارهای روز بعد را تدارک دیدند.)

Ibid, p. 34: «Confestim tunc cantaverunt tres psalmos» : «Miserere mei, Deus, et Domine refugium, et Deus, deus meus.» Ad terciam vero alios tres : Omnes gentes, Deus

←

دومین مرحله، تبدیل ماهیت عناصر است که از مرحله طبیعی سخت و ناقص مادی، به بدن لطیف می رسد، نان که باید از گندم باشد معرف بدن، و شراب نمایانگر خون، جان، است. پس از تغییر ماهیت تکه ای از نان با شراب، مخلوط می شود و بدین ترتیب موجب پیوند جسم و جان می گردد و پیکر زنده مسیح را پدید می آورد، یعنی وحدت کلیسا را.

آمبروز مقدس، نان دگرگون شده را دارو (medicina) خواند. این همان *phármakon áthanatías* اکسیر جاودانگی است که در عمل الفت مقدس (کُمونیون) تاثیر خاص خود را بر فرد مؤمن و در درون متجلی می سازد. وحدت جسم و روح را، نتیجه آن درمان روح و اصلاح (reformatio) جسم است. کتاب عشای ربانی معنای این موضوع را به ما نشان می دهد:

Da nobis per huius aquae et vini mysterium, eius divinitatis esse consortes, qui humanitatis nostrae fieri dignatus est particeps, Jesus Christus...

(تا شاید به واسطه راز این آب و شراب، جزء سرشت الهی اویی شویم که به لطف خویش، خود را شریک بشریت ما

in nomine, Dilexi quoniam», cum alleluya. Deinde immolaverunt agnum immaculatum, et omnes venerunt ad communionem dicentes: «Hoc sacrum corpus Domini, et Salvatoris nostri, sanguinem sumite vobis in vitam aeternam».

«ایشان بیکباره سه مزمو را بر خواندند. ای خدا بر من رحم فرما، «و» خدا ملجاء و قوت ماست «و» ای خدای من ای خدای من و پس از آن سه، سه دیگر را «ای جمیع امتها دستکو زنید»، ای خداوند بنام خود مرا نجات ده. «هللویا،» خداوند را محبت می نمایم زیرا که بره ای بی عیب را قربانی کردند و همه به عشای ربانی آمدند و گفتند اینست بدن مقدس خداوند منجی ما، خون را برای زندگی جاوید بنوشید.»

گرداند...).

شاید در این جا بتوانم به ارائه نظر شخصی بپردازم. برای من به عنوان یک پروتستان خواندن دعای تقدیس نان و شراب برای نخستین بار الهام بخش بود:

«Deus qui humanae substantiae dignitatem mirabiliter condidisti»

(ای خداوندی که مقام و منزلت سرشت آدمی را، شگفت‌انگیز آفریدی) و

«qui humanitatis nostrae fieri dignatus est particeps»

(به رحمت خویش شریک بشریت ماگشتی). منزلت سرشت آدمی چه حرمتی دارد! خدا و انسان! (Deus et homo)! در این جا از آن انسان بی‌ارزش گناهکار که مذهب پروتستان، در گذشته آن قدر متهشم می‌کرد و آماده است تا باز متهشم کند نشانی نیست. بعلاوه به نظر می‌رسد که هنوز هم در این ارزیابی تقریباً «متعالی» انسان، چیز دیگری نیز پنهانست. زیرا اگر خداوند «به لطف خویش» شریک سرشت آدمی ماگشت، پس شاید آدمی نیز مقام خود را آن قدر با ارزش دانسته است که شریک سرشت الهی شود. به مفهومی خاص، وقتی کشیش در اجرای شعائر قربانی، خودش را به عنوان قربانی، به جای مسیح پیشکش می‌کند درست همین کار را انجام می‌دهد، و به همین ترتیب است عمل جماعت آن گاه که بدن متبرک را می‌خورد و نتیجتاً شریک ذات پروردگار می‌شود.

کشیش، با خواندن دعای تقدیس که موجب دگرگونی می‌شود، نان و شراب را از نقص اساسی چیزهای مخلوق پاک می‌کند. این تصور کاملاً غیر مسیحی است - کیمیاگرانه است. آن جا که مذهب کاتولیک بر حضور مؤثر مسیح تاکید می‌کند، کیمیاگری به تقدیر و تجلی‌رهایی اقا نیم توجه دارد، زیرا جان الهی در آنها اسیر و منتظر نجاتی است که در لحظه‌رهایی نصیبش می‌شود. آن گاه جان اسیر به صورت «پسر خدا» ظاهر می‌شود. از نظر کیمیاگر، اولین کسی که محتاج نجات است انسان نیست، بلکه خداست که در

ماده، گم شده و به خواب رفته است. کیمیا گره امید بهره مند شدن خویش را از عنصر مبدل شده به نوشدارو، مدیسینا کاتولیکا، به نحوی که ممکن است بر اجسام ناقص، فلزات پست یا «خراب» و غیره اثر کند، در درجه دوم اهمیت قرار می دهد. توجه او معطوف به نجات خویش از طریق فیض الهی نیست، بلکه معطوف به رهایی خدا از تاریکی ماده است. او در اثر اشتغال به این کار اعجاز آمیز، از نتیجه مفید آن بهرمنده می شود، لیکن فقط به تصادف. ممکن است او به صورت شخصی محتاج به نجات به این کار نزدیک شود، لیکن می داند که نجاتش بسته به توفیق در کار است، به آن که بتواند جان الهی را آزاد کند. او برای انجام این کار نیازمند تعمق، روزه داری و دعاست، و بیشتر محتاج یاری روح القدس به عنوان روح یاری رس^{۵۰} (παρεδρος) متعلق به خویش می باشد. از آن جا که آنچه باید نجات یابد انسان نیست بلکه ماده است، روحی که خود را در دگرگونی متجلی می کند «پسر انسان» نیست بلکه بدان گونه که خونراث بدرستی می گوید^{۵۱} پسر عالم اکبر (فیلیوس ماکروکوزمی) است. بنابراین آنچه از دگرگونی حاصل می شود، مسیح نیست بلکه یک موجود مادی ناگفتنی است به نام «سنگ» که دارای متناقضترین صفات است، جدا از آن که دارای روح (اسپیریتوس)، جان (اینما)، جسم (کورپوس) و نیروهای فوق طبیعی نیز هست (تصویر ۱۸۸). ممکن است انسان گرفتار این وسوسه شود که، نمادگرایی کیمیا گرانه دگرگونی را

۵۰ - II παρεδρος = روح یاری رس. خونراث و دیگران.

۵۱ - Von hyleal. Chaos, p. 59 et passim مورینوس خیلی قبل در «De transmutatione»

«In hoc enim lapide quattuor continentur elementa assimilaturque Mundo et Mundi compositioni»

Art. aurif, II, p. 37» metall می گوید:

(زیرا در این سنگ، چهار عنصر نهفته است، و این شبیه دنیا و ترکیب دنیا است).

تقلیدی اغراق آمیز از مراسم عشای ربانی بخواند، البته در صورتی که اصل این نماد گرایی متعلق به شرک و قدیمی تر از مراسم عشای ربانی نمی بود. عنصری که راز الهی را پرورش می دهد همه جا هست، از جمله در بدن انسان^{۵۲}. هر گاه مورد نیاز واقع شود هست، ممکن است در هر مکانی باشد، حتی در نفرت انگیزترین کشفیات^{۵۳} (تصویر ۲۲۶). در این اوضاع و احوال، کار، دیگر یک عمل (آفیسیم) مربوط به مناسک مذهبی نیست، بلکه همان کار نجات است که پروردگار، خود به واسطه مثال مسیح بر نوع انسان آن را به انجام رسانید و اکنون به واسطه فیلسوفی تشخیص داده می شود که هدیه روح مقدس (دُنوم اسپیریتوس سنکتی)، هنر الهی، را به صورت کار فردی خود دریافت داشته است. کیمیاگران بر این نکته تکیه می کنند: «کسی که بواسطه روح دیگری و به یاری بازوان یک اجیر کار می کند، به نتایجی بسیار دور از حقیقت خواهد رسید، و برعکس، کسی که به عنوان دستیار در آزمایشگاه، خدمات خود را در اختیار دیگری می گذارد، هرگز نزد ملکه رازها پذیرفته نخواهد بود^{۵۴}». در این جا می توان گفته کاباسیلاس را نقل کرد: «چنان که شاهان هنگام تقدیم هدیه به پیشگاه پروردگار، بار آن را خود

۵۲ - مورینوس (همان ماخذ صفحه ۳۷) به خلیفه خالد می گوید:

«Haec enim res a te extrahitur: cuius etiam minera tu exists, apud te namque illam inveniunt, et ut virus confitear, a te accipiunt: quod cum probaveris, amor eius et dilectio in te augebitur, Et scias hoc Verum et indubitabile permanere».

(پس این چیز از تو استخراج گشته، و توسط ای اویسی [ماده خام]، آن را در تو می یابند و اگر ساده بگویم، آن را از تو برمی گیرند، و آن گاه که تو، آن را تجربه کنی، محبت و تمایل به آن در تو افزون می شود. و بدان که این حقیقت است و بی چند و چون، حقیقت باقی خواهد ماند.)

53 - «In stercore invenitur».

54 - Maier, *Symbola aureae mensae*, p. 336.

بر دوش می گیرند و دیگران را اجازه حمل آن نمی دهند». در واقع کیمیاگران، عزلت گزید گانند^{۵۵} و هر یک، حرف خود را به شیوه خود می زند^{۵۶}. بندرت اتفاق می افتد که شاگردانی داشته باشند و ظاهراً راه و روش مستقیم نیز بسیار کم دارند و شواهد چندانی نیز مبنی بر وجود انجمن های مخفی و امثالهم در دست نیست^{۵۷}. هر کدام در آزمایشگاه برای

۵۵ - مثلاً خونراث در (Von hyleal, Chaos, R. 410) می گوید: «پس حتی در آزمایشگاه خویش، تنها با خودت، بدون دستیار، به کارهمت گمار، تا خدا، غیور، بسبب وجود دستیاران تو که او طالب فیض بردنشان نیست، این هنر را از تو دریغ نوزد.

۵۶ - جابر، کتاب التجميع Bible chem, I. P 557b Qui nobis solis artem per nos solos investigatam tradimus et non aliis...»

(زیرا هنری را که خود به تنهایی جوینده ایم، فقط به دستهای خود می سپاریم و نه به دیگری...).

۵۷ - من انجمن جدیدتر روزی کروسین ها و انجمن قدیمی تر «پوسمدرس» را که زازیموس از آن حرف می زند [ص ۹] کنار گذارم. من بین این دو عنصر کاملاً مختلف (Art. aurif., I, p. 323) «Practica Mariae Prophetissae» (رک: تصویر ۷۰) یک بخش سؤال برانگیز یافتم، در آن جا که آروس (هاروس)، طرف صحبت ماریا از او می پرسد:

«O domina , obedisti in societate Scoyari» : O prophetissa, an invenisti in secretis

Philosophorum...»

(ای بانو، آیا در اجتماع Scoyarus اطاعت کردی: ای غیبگو آیا رازهای فلاسفه را یافتی...؟ نام Scoyaris یا Scoyarus یادآور Scayolus مرموز در (De vita longa) تالیف پاراسلوس است، در آن جا که این کلمه به معنای چیره دست است. (scayola نیروهای روحانی برتر یا اصول است. رک (Paracelcus as a spiritual Phenomenon,» pars 206 ff.) «آیا ممکن است در این جا ارتباطی وجود داشته باشد؟ به هر تقدیر به نظر می رسد که اشاره ای به انجمن ها وجود دارد. ممکن است رساله ماریا متعلق به ادوار بسیار قدیم و به همین دلیل متعلق به

خودش کار می‌کرد و از تنهایی رنج می‌برد. از طرف دیگر بحث و جدل بندرت اتفاق می‌افتاد. نوشته‌های آن‌ها نسبتاً خالی از مشاجره است و طریقی که یکدیگر را نقل می‌کنند نیز حاکی از توافق قابل ملاحظه‌ای در اصول است، حتی اگر آدم نتواند بفهمد در چه خصوص توافق کرده‌اند.^{۵۸} در این جا از آن گونه مناقشه‌ها و موشکافی‌هایی که مشخصه علوم الهی و فلسفه است بندرت وجود دارد. شاید به دلیل این واقعیت که کیمیاگری واقعی هرگز کسب و کار نبود، بلکه عملی اصیل بود که باید با کار ساکت و خاموش و فداکارانه انجام می‌گرفت. انسان احساس می‌کند که هر یک از کیمیاگران می‌کوشید تا تجارب خاص خود را بیان کند و فقط هنگامی به نقل دستورات اساتید بپردازد که به نظر می‌رسید ایشان قیاس‌ها را عرضه کرده‌اند. از همان دوران اولیه توافق بر آن بوده است که هنر آنها مقدس و الهی^{۵۹} است، و نیز کار آنها فقط به یاری پروردگار ممکن است کامل شود. این علم آنها فقط به معدودی داده می‌شود و هیچ کس آن را نمی‌فهمد مگر آن که پروردگار یا یک استاد، دیده بصیرت او را بگشاید.^{۶۰} دانشی که کسب شده

انجمنهای گنوسی باشد. اگرپیا در (De incertitudine scientiarum, ch. XC) از پیمان آئین نشرف کیمیاگرانه نام می‌برد که ممکن است اشاره‌ای به وجود انجمنهای مخفی باشد. ویت، در The Secret Tradition in Alchemy در این خصوص به نتیجه‌ای منفی می‌رسد
 ۵۸ - Turba Philosophorum نمونه‌ای آموزنده در این زمینه است.

59 - Morienus, «De transmut, metall», Art Aurif., II, p. 37: Magisterium est arcanum Dei gloriosi, «Consil. coniug.» Ars chemica, p. 56: «Donum et secretorum secretum Dei» Rosarium, Art, aurif, II, p. 280: «Divinum mysterium a Deo datum et in mundo non est res sublimior post animam rationalem»

(پروردگار راز الهی را عطا فرمود و در این دنیا هیچ چیز عالتر از جان متعقل نیست).

است نباید به دیگران عرضه شود مگر آن که ارزش^{۶۱} آن را داشته باشند. از آنجا که تمامی مطالب اصلی، به استعاره بیان شده است فقط قابل انتقال به هوشمندی است که از موهبت ادراک بهره مند است^{۶۲}. ابلهان خود را رها می کنند تا شیفته تعابیر و دستورهای تحت اللفظی شوند و بدین سبب مرتکب خطا می شوند^{۶۳}. وقتی انسان این آثار را می خواند نباید فقط به یک کتاب اکتفا کند، بلکه باید کتابهای متعدد در اختیار داشته باشد^{۶۴}، زیرا هر کتاب راهگشای کتابی دیگر^{۶۵} است. بعلاوه انسان باید کتابها را با دقت و بخش به بخش بخواند، آن گاه شاید به کشفهایی نایل شود^{۶۶}. قابل اعتماد

61 – Ibid., pp. 219, 269.

۶۲ - همان ماخذ، (صفحه ۲۳۰) به نظر جابر یا ژبر (قرن هشتم) کیمیاگری از تمام علوم برتر است: «فی الواقع کسی که در علمی هر چه که باشد صاحب فضیلت است و مقداری از وقت خود را از لحاظ نظری یا عملی، صرف مطالعه یکی از اصول کار نکرده باشد، فرهنگ فکری اش مطلقاً ناکافی است. (Berthelot, Chimie au moyen âge, p. 214) می گویند جابر مسیحی و یا از صابین بوده است. (ضمناً رک: Ruska, Die siebzig Bücher des Gabir ibn Hajjan p.38 سینسیوس نیز به هوش متوسل می شود، Berthelot, Alch. grecs, II, iii.16) این هنر را با فراست الهی مقایسه می کند (Ibid, II, iv, 45) و به فراست مردم خودش توسل می جوید (Ibid, II, iv, 55) کرسیانوس نیز بر هوش تکیه می کند (Ibid, VI, i, 4, and iii, 2) بهمین ترتیب Aurora II, in, Art, aurif, I, «Prologus»: oportet intellectum valde subtiliter et ingeniose «acueri آدم باید زیرکانه و استادانه به تیز کردن هوش همت گمارد»

63 – Rosarium Art. aurif. p. 210.

64 – Hoghelande, «De alchem. difficultatibus», Bibl. chem. curiosa, I, p. 342:

«Librorum magnam habeat copiam.»

۶۵ - رازی گفت: هر کتابی کلید کتابی دیگر است: liber enim librum aperit گفته ای منسوب

به رازی به زبان لاتین که بونوس آن را در Bibl.chem, II, Ch.V.III نقل کرده است.

66 – Rosarium, Art. aurif, II, p. 230

نبودن اصطلاحات، مورد قبول است.^{۶۷} گاهی کیفیت عنصر مطلوب در یک رویا آشکار می‌شود.^{۶۸} سنگ مایه ماتریا لپیدی ممکن است از طریق الهام الهی^{۶۹} یافت شود. پرداختن به این هنر راهی است دشوار^{۷۰} و درازترین راههاست^{۷۱}. فقط نادان دشمن این هنر است^{۷۲}.

لازم به گفتن نیست که در نوشته‌های کیمیاگری نیز مثل هر مطلب دیگری، نویسندگان خوب و بد وجود دارند. در این جا نیز آثار اشخاص حقه باز و ساده لوح و کلاه بردار وجود دارد. این آثار پست را به آسانی می‌توان از روی دستورات بی پایان، انشای فاقد دقت و فضل، غامض سازی تعمدی، کند و کسالت‌بار و اصرار بیش‌زمانه آنها در مورد ساختن طلا، شناخت کتابهای خوب را همیشه می‌توان از روی اهتمام و دقت و نیز تلاشهای فکری واضحی که نویسنده در نوشتن آنها بکار برده است تشخیص داد.

67 - Ibid, pp. 211, 243, 269.

68 - Sendivogius, «Parabola», Bibl. chem. curiosa, p. 475 : Aqua philosophica tibi in somno aliquoties manifestata»

(آب فلسفی که بارها در رویا به تو نموده شد).

69 - Figulus, Rosarium novum olympicum, ch. xI.

70 - Figulus, «Tractatulus rhythmicus, in ibid, part I.p.58.

71 - Rosarium, Art. aurif, p. 230

72 - Arnold of Villanova, in ibid, p. 210



تصویر ۱۳۸ - تمثیل این هنر به صورت

اتحاد آب و آتش - Eleazar, Uraltes chymisches

Werk (1760)



تصویر ۱۳۹ - ماده اولیه به صورت ساتورن در حال بلعیدن فرزندانش - Mutus liber (1702)

فصل چهارم: مادهٔ اولیه (پریماتریا)

۱ - معادلهای ماده

شالودهٔ کار (اپوس)، یعنی مادهٔ اولیه، یکی از معروفترین رازهای کیمیاگریست. و این چندان تعجب آور نیست زیرا مادهٔ اولیه، نمایانگر عنصر ناشناخته ای است که حامل فراقکنی محتوای روانی خود مختار است. تعیین این عنصر البته ممکن نبود زیرا فراقکنی، از فرد ناشی می شود و نتیجتاً در هر موردی متفاوتست. بهمین دلیل، درست نیست که بگوییم کیمیاگران هرگز نگفته اند ماده اولیه چیست، بلکه بر عکس آنها تعاریف بسیار زیادی را ارائه داده اند و بدین ترتیب پیوسته گفته های خودشان را نقض کرده اند. مادهٔ اولیه برای یک کیمیاگر جیوه بود و برای دیگران سنگ معدنی، آهن، طلا، سرب، نمک، سولفور، زهر، روح، ابر، آسمان، شبنم، سایه، دریا، مادر، ماه، اژدها، ونوس، بی نظمی (کائوس)، عالم اصغر (تصویر ۱۴۰). معانی مترادفی که در



تصویر ۱۴۰ - اعداد لجام گسیخته در بنی نظمی (کائوس). کائوس یکی از نامهای ماده

اولیه است (Marolles, Tableaux du temple des muses (1655)

لکزیکن رلاند آمده است، از پنجاه عدد کمتر نیست. و می توان بسیار بر آن افزود.

علاوه بر این تعاریف نیمه شیمیایی و نیمه اساطیری، تعاریفی «فلسفی» نیز وجود دارد که دارای معنای عمیقتری است. از این رو در رساله کوماریوس^۱ تعریف «هاس»^۲ را می یابیم. در نوشته المپیودوروس، زمین سیاه به معنای «ملعون خدا»، *θεοκατάρατος* است.

«گنسیلیوم کنیوجی» می گوید، پدر طلا و نقره - یعنی ماده اولیه آنها - همان «جانور زمین و دریا» یا «انسان» یا «عضوی از انسان» مثلاً مو، خون و غیره اوست. دوزن، ماده اولیه را آدامیکا - و بر مبنای عقیده پاراسلسوس، برزخ عالم اصغر (*limbus microcosmicus*) می خواند. ماده سنگ چیزی جز مرکوریوس آتشین و کامل» و «آدم و عالم اکبر» (= انسان)^۳ واقعی نر ماده نیست (تصویر ۱۴۱). می گویند هرمس تریسمترستوس^۴، سنگ

1 - Berthelot, *Alch. grecs*, IV xx, 8.

۲ - هاس در اساطیر یونانی نام ایزد مردگان و جهان زیرین است که به خود دوزخ نیز اطلاق می شده است - م.

3 - Dorn, «*Congeries Paracelsicae chemicae*», *Theatr. chem*, I, p. 578.

«*Mercurium istum componi corpore, spiritu et anima, eumque naturam elementorum omnium et proprietatem assumpsisse. Qua propter ingenio et intellectu validissimis adseverarunt suum lapidem esse animale, quem etiam vocaverunt suum Adamum qui suam invisibilem Evam occultam in suo corpore gestaret.....*»

(این مرکوریوس از جسم، روح و جان ترکیب یافته و دارای طبیعت و خصلت تمامی عناصر است. بدین سبب آنها در کمال صداقت و ادراک گفتند که سنگشان چیزی زنده بود و آن را آدم خویش نیز خواندند، که هوای نامرئی خود را، پنهان در بدن خویش حمل می کند. هوگلاند) (*De alch. diff.*, *Theatr. chem*, I, pp. 178f.) می گوید: آنها ماده اولیه را با هر چیزی

را «یتیم» خواند. از آنجا که دوزن شاگرد پاراسلسوس بود ممکن است آرا و عقایدش به اصول استادش در مورد آدم نخستین ربط داشته باشد. در خصوص این مطلب باید خواننده را به رساله خود موسوم به «پاراسلسوس به عنوان پدیده ای روحانی» ارجاع دهم. روابط بیشتری که میان انسان و ماده اولیه وجود دارد در آثار نویسندگان دیگر آمده است، اما من نمی توانم تمامی آن ها را در این جا نقل کنم.

اژدهای مرکوریال کیمیاگری یونانی، با لقب واحد، کل موجب شد که ماده اولیه را به عنوان تک ماده بی همستا و موناد^۵ تعریف



مقایسه کردند، با نروماده، با هیولای نروماده، با آسمان و زمین، با جسم و روح، هرج و مرج نخستین عالم اصغرو توده در هم ماده. اولیه در نفس خود برخودار از تمامی رنگها و نیروی تمامی فلزات است، در جهان چیزی شگفت انگیزتر از آن وجود ندارد، زیرا سبب وجود خود می شود، آبتن خود می گردد و خود را می زاید.

۴ - Hermes Trismegistus هرمس مثلث التعلیم و مثلث العظیم که تصویری از طاط خدای مصری و آسکلپیوس رب النوع علم طب در اساطیر یونانی است - م.

5 - Tractatus aureus, «Mus, herm, p.10, and many other passages.

6 - Dee, «Monas hieroglyphica», Theatr. chem, p. 218 .

آردیوس دووادیس در (Dialogus, Theatr. chem., II, p.110) موناد را شکل مؤثر در ماده می داند. خونراث در Amphitheatr, p.203 می نویسد:

In Cabala est hominis ad monadis simplicitatem reducti, cum Deo, Unio: id in Physico - Chemia ad Lapidis nostri... cum Macrocosmo Fermentatio».

(در قباله، وحدت آدمی است که بسادگی موناد، با خدا، تقلیل یافته است، در-Physio Chemistry، تخمیر آدمی است که به [سادگی] سنگ ما، با عالم کلان، تقلیل یافته است). بخش مشابهی در Von hyleal, Chaos (pp. 33, 204) اثر خونراث، وجود دارد، جایی که موناد مظهر سنگ کمال یافته است. دوزن در (De spagirico artificio Trithemii sententia. Theatr, chem, I,



کنند و طبق گفته «کتاب عناصر اربعه افلاطونی» بگویند که آدمی کاملاً شایسته آنست که کار را کامل کند، زیرا دارای آن است که ساده است یعنی روح . میلیوس، ماده اولیه را عنصر اصلی (elementum primordiale) وصف می کند. این «جوهر خالص و وحدت صور است و می توان هر صورتی را در آن فرض کرد^۸. (in quo retinetur quaelibet forma cum possibilitate)

اکزیمیدوس^۹، در نسخه دوم توربا می گوید:

ای پسران اصول حکمت، شما را آگاهی می دهم که آغاز پیدایش تمام مخلوقات، یک طبیعت خاص ازلی ابدی و بی پایان است که همه چیز را می پزد و اداره می کند و [وجوه] فعال و انفعالی آن را فقط کسانی تشخیص می دهند که علم به هنر مقدس به آنها عطا شده است.

«In uno est enim unum et non est unum, est simplex et in quaternario componitur» (زیرادر یگانه:، یگانه هست و نیست، در چهار گانه، بسیط است و مرکب است).
 دژون در مورد اصل ماده ساده (res simplex) خود به شدت تحت تأثیر Liber Platonis quatorum کتاب عناصر اربعه افلاطونی قرار دارد. (در یک مورد حتی از جادوگری نام می برد).
 در همین بخش، اصطلاح موناد را به معنای هدف به کار می برد:

«A ternario et quaternario fit ad monadem progressus»

(تسلسل از سه گانه و چهار گانه به موناد است). اصطلاح سنگ در تمام آثار کیمیاگری در مورد آغاز و هدف به کار می رود.

7 - Theatr. chem. V, p. 130

8 - Mylius, Philosophia reformata, p. 174.

۹ - Art. aurif. I, p. 66. اکزیمیدوس (اکزیمیدوس یا اکزیموس در نسخه اول) صورت

تحریف شده آناکسی مس یا آنکسیماندراست.

«اکزیمنوس» در موعظه نهم توربا^{۱۰}، در مورد خلقت، نظریه ای را ارائه می‌دهد که نظیر نظریه کتاب مقدس (خلقت به واسطه «کلمه») است ولی در این خصوص که آغاز، طبیعتی جاویدان و بیکران (*natura perpetua et infinita*) است، با متن مذکور آشکارا مغایرت دارد. کتاب گلستان، ماده اولیه را *radix ipsius* (خودریشه) می‌خواند، زیرا به سبب آن که در خودش ریشه می‌گیرد، مستقل است و به چیزی متکی نیست.

۲ - ناآفریده (INCREATUM)

چون ماده اولیه خودریشه (ردیکس ایپسیوس) است، یک اصل (*principium*) حقیقی است، و به همین دلیل به نظریه پاراسلسی بر این مبنا نزدیک است که ماده اولیه چیزی است ناآفریده. پاراسوس در *Philosophia ad Athenienses* می‌گوید این ماده بی‌همتا (یونیکا)، رازی است بزرگ که با عناصر، وجه اشتراکی ندارد. این ماده، سراسر حیطه اثیری (*regio aethera*) را سرشار می‌کند، و مادر عناصر و همه چیزهای مخلوق است (تصویر ۱۴۱). هیچ چیز قادر به بیان این راز نیست، و نیز این راز خلق نشده است (*nec etiam creatum fuit*). پروردگار این راز ناآفریده را به گونه ای تدارک دیده است (*praeparatum*) که نه در آینده چیزی شبیه آن خواهد بود و نه هرگز به آنچه بود باز خواهد گشت^{۱۲}. زیرا چنان فاسد بود که قابل ترمیم

10 - Turba (ed. Ruska), p.116.

۱۱ - [در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت - انجیل یوحنا باب یکم آیه یکم به بعد] - م.

12 - Sudhoff/Matthiessen edn., xIII, p.390.



تصویر ۱۴۱ - زمین به صورت ماده اولیه، پسر فلاسفه را شیر می دهد - Mylius, Philosophia

reformata (1622)

نبود (احتمالاً اشاره ای است به هبوط). ترجمه دوژن حال و هوای متن اصلی را

«پس آن هنرمند افضل، راز بزرگ قائم بالذات را تدارک دید و هرگز هیچ رازی همانند آن نخواهد بود و نه هرگز باز خواهد گشت، چنان که پنیر هرگز دوباره به شیر بدل نخواهد شد، پس نیرو هرگز به مرحله نخستین خود باز نخواهد گشت. «دورن در «Physica genesis, (Theatr. chem., I, P. 380) چنین ترجمه کرده است: «Increatum igitur mysterium hoc fuit ab altissimo opifice Deo praeparatum ut ei simile nunquam futurum sit, nec ipsum unquam rediturum, ut fuit.»

ارائه می‌دهد ۱۳

در تالیف پاراسلسوس، خود مختاری و جاودانگی مادهٔ اولیه، اصلی را بیان می‌کند که مترادف الوهیت یعنی مترادف یک ایزد مادر است (dea mater). این که پاراسلسوس چگونه توانسته چنین عقیده‌ای را با اقرار به ایمان خود به مسیحیت تطبیق دهد امری شخصی است و ضمناً به هیچ وجه واقعه‌ای منحصر بفرد نیست. تعبیر و تفاسیر موجود در «آکواریوم ساپی ینتوم»^{۱۴} - که از بس مهمل و حتی مهمل‌تر از کتاب سپیده‌دم است جالب توجه است - نظریه پردازی پاراسلسوسی را ادامه می‌دهد، گرچه نام نویسنده را نمی‌برد. مثلاً

۱۳ - پاراسلسوس در (بخش سیزدهم صفحه ۳۹۰ به بعد) چنین ادامه می‌دهد: «این راز بزرگ (mysterium magnum) برای تمامی عناصر، مادری بود و نیز در آنها مادر بزرگی برای تمامی اختران، درختان، و مخلوقات جسمانی، زیرا تمامی مخلوقات جاندار و بی‌جان و غیره که از همان قالبند، از راز بزرگ زاییده شده‌اند چنان که اطفال، از مادری زاییده می‌شوند. و این یک راز بزرگ است، مادر بی‌همتای تمامی چیزهای فانی، و آنها جملگی در او پدید آمده‌اند و قس علی‌هذا. «حال چنان که سایر چیزهای فانی از راز قائم بالذات (mysterium in creatum) برون آمده و در آن پدید آمده‌اند، باید دانست که هیچ مخلوقی قبلاً، بعداً، یا منحصر به فرد خلق نشده است، بلکه همه با هم آفریده شده‌اند. زیرا عالیت‌ترین اکسیر و گنج بزرگ خالق، تمامی چیزها را در قائم بالذات (in creatum) ساخته است، نه در قالب، نه در جوهر، نه در خصلت، بلکه همه در غیر مخلوق بودند، عیناً تصویری در چوب، گرچه خود آن دیده نشود تا آن که آن دیگر چوب بریده شود، پس تصویر شناخته شود. و نیز راز غیرمخلوق شیوه‌ای دیگر شناخته نشود مگر از طریق جدایی آن، جسمانی و بی‌جان، قالب و شکلی را بخود گیرند که از آن ایشان است.

۱۴ - Mus. herm., pp. 73ff در این جا من باید اشتباهی را که در کتابم موسوم به Paracelsica اتفاق افتاده اصلاح کنم. نه فقط نویسنده‌ای که در آنجا (صفحه ۷۳ به بعد) مورد اشاره قرار گرفته، بلکه «Aquarium» نیز به طریقی همین قدر منفی به ارتداد ربط دارد.

[ارک: Paracelsus as a spiritual phenomenon par. 231 - ناشران]

مطالب ذیل را به مادهٔ اولیه اطلاق می‌کند: «و طلوعهای او از قدیم و از ایام ازل بوده است.» (کتاب میکاه نبی باب پنجم آیه دوم)^{۱۵}، «پیش از آن که ابراهیم پیدا شود، من هستم» (انجیل یوحنا باب ۸ آیه ۵۸). احتمالاً این، نشان می‌دهد که سنگ آغاز ندارد و از ازلیت، مادهٔ ازلی خود را دارد و آن نیز پایانی ندارد و تا به ابدیت وجود خواهد داشت - برای درک درست این مطلب آدم باید چشم جان و روح را خوب بگشاید و به واسطهٔ نور درونی بدقت بنگرد و تشخیص دهد. پروردگار از ابتدا این نور را در طبیعت و در دل‌های ما بر افروخت^{۱۶}. نویسندگان به همین طریق ادامه می‌دهد که سنگ همراه با ماده خودش هزار نام دارد و بدین سبب «معجزه آسا» خوانده می‌شود، و تمامی این نام‌ها را تا حد زیادی می‌توان به خدا اطلاق کرد،^{۱۷} و نویسندگان به همین طریق این کاربرد را ادامه می‌دهد. یک مسیحی دشوار می‌تواند باور کند که به گوشش درست می‌شنود، لیکن این برداشت فقط چیزی را تکرار می‌کند که به وضوح کامل در «کتاب عناصر اربعه افلاطونی» آمده است: «*Res ex qua sunt^{۱۸} res, est Deus invisibilis et immobilis*» (پس، آنچه چیزها از آن بوجود می‌آید همانا خدای ناپیدای ثابت است). اول ماده (رس)، مایه هنر الهی است. درست است که معدودی از فلاسفه به طور قاطع چنین برداشتی کرده‌اند، اما این جنبه‌ای است که اشاره‌ها و کنایه‌های پوشیده آنها را بسیار آشکار می‌کند. بعلاوه از لحاظ روانی چنین برداشتی اجتناب‌ناپذیر بود، زیرا ناخودآگاه به علت آن که ناشناخته است ناچار در همه جا با خودش منطبق می‌شود: هیچ یک از محتویات ناخودآگاه

۱۵ - از یکی از صحیفه‌های کتاب عهد عتیق - م.

۱۶ - همان مأخذ صفحه ۱۰۶ به بعد.

۱۷ - همان مأخذ صفحه ۱۱۱.

را به سبب آن که دارای صفات قابل تشخیص نیست نمی توان از دیگری تمیز داد. این یک سفسطه منطقی نیست، بلکه پدیده ای است واقعی که از لحاظ عملی حائز اهمیت بسیار است، چه مسائل مربوط به همسانی و همسانسازی در زندگی اجتماعی را که مبتنی بر طبیعت جمعی (تشخیص ناپذیر) محتویات ناخود آگاه است تحت تاثیر قرار می دهد. وقتی این محتویات، اشخاص خاصی را تسخیر می کنند، به طوری مقاومت ناپذیر، آنان را در اثر کشش متقابل با هم جمع کرده در یک گروه کوچکتر یا بزرگتر به گونه ای منسجم می کنند که ممکن است به آسانی به صورت توده بهمن در آید.

نقل قول های مذکور در فوق بروشنی نشان می دهند که کیمیاگران، حتی ارزش اعلی - خدا - را در ماده منعکس می کردند. بدین ترتیب از سویی با جای گرفتن ارزش اعلی در ماده، برای پیشرفت شیمی واقعی و از دیگر سو برای مادی گرایی فلسفی اخیرتر، همراه با نتایج روانی که الزاماً وقتی پیش می آیند که تصویر جهان ۱۸۰ درجه چرخیده باشد، نقطه آغازی پیدا شد. گرچه شاید امروز، کیمیاگری به نظر ما بسیار بی ربط بیاید، لیکن نباید اهمیت فرهنگی آن را برای قرون وسطی دست کم بگیریم. امروز، فرزند قرون وسطی است و نباید والدین خود را انکار کند.

۳ - حضور جامع^{۱۹} و کمال

ماده اولیه از خاصیت حضور جامع برخوردار است: همیشه و همه جا می توان آن را یافت. یعنی آن که فرافکنی همیشه و همه جا ممکن است اتفاق افتد. کیمیاگر انگلیسی سر جرج راپلی (حدود ۱۴۱۵-۹۰) می نویسد:

۱۹ - ubiquity یکی از صفات الهی است و بدین مفهوم است که خداوند در همه جا حضور دارد. این مفهوم گاهی با حضور جادویی در دو نقطه یا در نقاط متعدد خلط می شود - م.

فلاسفه، به جویندگان می‌گویند که پرندگان و ماهیها، سنگ^{۲۰} را برایمان می‌آورند. هر کسی آن را دارد، آن در همه جاست، در تو، در من، در همه چیز، در زمان و فضا^{۲۱} «خود را در قالبی پست [vili figura] عرضه می‌کند. از آنست که آب جاویدان^{۲۲} ما تراوش می‌کند. طبق گفته رایپلی، ماده اولیه، آب است، مایه اصلی همه اجرام^{۲۳} از جمله جیوه است.^{۲۴} همان هیولا (هایل) است که کار الهی خلقت، آن را از بی نظمی به صورت کره تاریک^{۲۵} (sphaericum opus تصویر ۳۱)^{۲۶} برون آورد. بی نظمی، توده درهم است که سنگ را به

۲۰ - New Sayings of Jesus, pp. 15f. گرنفل و دیگران: عیسی گفت (می‌پرسی آنان کیستند) که ما را به (آن قلمرو، اگر) آن قلمرو را اعلی‌علیین است می‌کشند؟... مرغان هوا و همه جانورانی که زیرزمین و روی زمینند، و ماهیان دریا....»

21 - Ripley, Opera omnia chemica, p. 10.

۲۲ - همان ماخذ، ص ۱۳۰.

۲۳ - همان ماخذ، ص ۳۶۹.

۲۴ - همان ماخذ، ص ۴۲۷.

۲۵ - همان ماخذ، ص ۹.

۲۶ - در "Ripley Scrowle" (برتیش میوزیوم، ۵۰۲۵) کره آب بوسیله بالهای ازدها (رک: تصویر ۱۹۹) نشان داده می‌شود. در ابیات یک طومار رمزی (Theatr. chem, Brit., p. 376) مرکوریوس روح می‌گوید:

پندارم از خون و آب من
درجهان فراوانست
جاریست درهر مکان
فیض گیرد هر که بیابدش
درجهان همه جا جاریست
و همچون گوی می‌چرخد

وجود می‌آورد (تصویر ۱۱۲). آب هیولایی، حاوی آتش اصلی پنهانست.^{۲۷} در رساله «دوسولفور»، آتش دوزخ (ایگنیس جهنالیس) به عنصر زمین به عنوان مخالف درونی آن اطلاق^{۲۸} می‌شود. طبق گفته هورتولانوس، سنگ از توده درهم که در درون خود واجد تمامی عناصر است به وجود^{۲۹} می‌آید (تصویر ۱۴۰). همان‌طور که دنیا از درهم ریختگی^{۳۰} (chaos confusum) پدید آمد، سنگ نیز به همان‌گونه پیدا شد.^{۳۱} تصور کُرّه آب گردان، ما را به یاد عقیده نو فیثاغورسیان می‌اندازد: به عقیده آرکتاس، جان جهان، دایره یا کره است.^{۳۲} و به عقیده فیلولانوس، هنگام گردش خود، جهان را می‌چرخاند.^{۳۳} تصور اصلی را باید در عقاید انکساگوراس یافت، جایی که نوس، گردبادی را در بی‌نظمی بلند می‌کند.^{۳۴} جهان‌شناسی امپدوکلس نیز به همین ترتیب است: این‌جا، σφαῖρος (وجود کروی)، از اتحاد ناهمانندها و در اثر نفوذ φιλία پدید می‌آید. تعریف این وجود کروی به عنوان εἰδαιμονέστατος «آرام‌ترین ایزد»، به طور خاصی طبیعت کامل و «مدور» سنگ^{۳۵} را که

27 - Ripley, Opera omnia chemica, p. 197.

28 - Mu. herm., p. 606.

29 - Hortulani commentarius "in De alchemia, p. 366.

30 - Cf. Aegidius de Vadis ("Dialogus," Theatr. chem., II, p. 101)

بی‌نظمی، مادهٔ درهم (ماتریاکنفوسا) است. این ماده اولیه برای این هنر لازم است. چهار عنصر، در مادهٔ اولیه، به وضعی نامنظم مخلوطند. چه خاک و آب که سنگینتر از سایر عناصرند، به کره ماه رسیدند، حال آن که آتش و هوا که از بقیه سبکترند تا مرکز زمین پایین رفتند و بدین سبب است که چنین ماده‌ای بحق نامنظم خوانده می‌شود. فقط قسمتی از این ماده نامنظم در دنیا باقی ماند و همه آن را می‌شناسند و آشکارا می‌فروشند."

31 - Hortulanus, "Commentarius," De alchemia, p. 371.





تصویر ۱۴۲ - «L'occasione»: مرکوریوس بر کره (rotundum) ایستاده است. عصای
چاووش و کسادکنوس و شاخهای فراوانی در آن نزدیکی نمایانگر غنای هدایای اوست.

Cartari, Le imagini de i dei (1581)

از کرهٔ اولیه پدید آمده و آنرا به وجود می‌آورد روشن می‌کند، از این رو ماده اولیه غالباً سنگ خوانده می‌شود (تصویر ۱۴۲). مرحله آغازین، مرحله پنهانست، لیکن بواسطه هنر و فیض الهی ممکن است به دومین مرحله یعنی مرحله جلوه‌گری تبدیل شود. بهمین دلیل است که ماده اولیه، گاهی با تصور مرحله آغازین فرایند یعنی سیاهی (نیگرو) تطبیق می‌کند. بدین ترتیب در خاک سیاه است که طلا یا سنگ، همچون دانه گندم کاشته می‌شود (رک: تصویر ۴۵). این همان خاک سیاه است که به طور سحرآمیزی حاصلخیز است و آدم آن را با خود از بهشت آورد و ضمناً سنگ سُرْمه نیز خوانده می‌شود و به عنوان «سیاه سیاه تر از سیاهی» (*nigrum nigrius nigro*) توصیف می‌گردد.^{۳۶}

۴ - شاه و شاهزاده

همانطوری که جرقه آتش در هیولا (هایل)، خفته است، شاهزاده نیز بسان مرده در اعماق دریا آرمیده است، لیکن زنده است و از اعماق بانگ می‌زند^{۳۷} (تصویر ۱۴۳): «هرآنکس که مرا از لجه برهاند و به زمین خشک رهنمون شود، هم او را با ثروتهای جاویدان بی نیاز خواهم ساخت.»^{۳۸}

32 - Zeller, Die Philosophie der Griechen, p.III, 120.

۳۳ - همان ماخذ، صفحه ۱۰۲، صفحه ۱۵۴.

۳۴ - همان ماخذ صفحه ۶۸۷.

۳۵ - ضمناً به عنوان «ماهی گرد دریا» نیز تعریف می‌شود.

(*Allegoriae super librum Turbae*, Art. aurif, I, p.141).

36 - Maier, *Symbola aureae mensae*, pp. 379f.

37 - Ibid., p. 380.

۳۸ - رک: آغاز قصه هفتم در Aurora I, ch.XII:

در اين جا پيدا است كه با شهر يار مارينوس رو ياي آريسلسوس^{۳۹} ارتباطي وجود دارد. آريسلسوس^{۴۰} از ماجراهاي خود با شهر يار مارينوس كه در كشورش نه چيزي بارور مي شود و نه متولد مي گردد سخن مي گويد، بعلاوه در آنجا فلاسفه وجود ندارند. فقط هماننها جفت مي شوند^{۴۱} و در نتيجه زاد و ولد در كار نيست. شهر يار بايد با فلاسفه مشورت كنند و ثابريتوس ويضا^{۴۲}،

»با تمام قلب خويش به من باز گرديد و مرا از آنسوي كه سياه و سياه چرده ام كنار ننهيد، زيرا كه آفتاب رنگم را گردانيده است (سرود اول). و لجه دور مرا گرفت [كتاب يونس باب ۲ آيه ۶] و زمين آلوده و ملوث گشت [مزامير داود مزمور ۱۰۵ آيه ۳۸] در كارهايم، زيرا كه نار يكي گرد آن را گرفته بود [انجيل لوقا باب ۲۳، آيه ۴۴] زيرا كه به عمق منجلاب سخت مي چسبم [زبور داود مزمور ۶۸ آيه ۳]

39 - Art. aurif., I, pp. 146ff.

۴۰ - Cf. Ruska, Turba, p. 23. آريسلسوس همان آرکلائوس است كه به علت استنساخ از عربي تحريف شده است. احتمالاً آرکلائوس يك كيمياگر بيزانسي قرن هشتم يا نهم بوده است، او براي ما شعري را به يادگار گذارده كه راجع به هنر مقدس است. ليكن از آنجا كه طبق گفته راسكا، توربا كه منسوب به آريسلسوس است به روايات عربي مي رسد، بايد فرض را بر آن نهيم كه آرکلائوس خيلي قبل زندگي مي كرده است. راسكا، او را با شاگرد آنكساگوراس يكي مي داند (همان ماخذ صفحه ۲۳). كيمياگران تصور او را در خصوص آن كه نوس *voūs* با هوا مخلوط است بسيار جالب توجه مي دانستند: *dépa kai voūs τὸν θεόν*

(Stobaeus, Eclogarum, I, p. 56)

۴۱ - جفت شدن هماننها بسيار قديمي است و به زمان هراكليتوس مي رسد.

(Diels, Fragmente der Vorsokratikar, I. p. 7910)

۴۲ - نيز Kybric, Cabiritis, Cabricus, Gabricus : به عربي كبريت = سولفور. Beua,

Beya, Beja به عربي البيضا = سفيد روي (Ruska, Turba, p. 324)



تصویر ۱۴۳ - در زمینه تصویر شهریار مارینوس فریادرس می‌خواند: در جلوی تصویر،
قالب تازه شده او با گوی «Splendor solis» Trismosin, (rotundum) columba spiritus sancti,
(Ms., 1582)

دو فرزند خود را که به طور نهفته در مغز خویش پدید آورده است^{۴۳} و صلت دهد.

وقتی به ما گفته می شود که شهریار، بی جان (exanimis) است و یا سرزمینش بی حاصل است بدان معناست که مرحله نهفته، یکی از مراحل کمون و توانایی بالقوه است. تاریکی و اعماق دریا نمایانگر مرحله ناخود آگاهانه محتوایی ناپیداست که فرافکنی شده است. تا جایی که چنین محتوایی به کل شخصیت تعلق دارد^{۴۴} و ظاهراً فقط بواسطه فرافکنی از صورت معنای خود به صورت واقعی درمی آید همیشه جاذبه ای میان ضمیر آگاه و محتوای فرا افکنده وجود دارد که معمولاً به صورتی مفتون کننده درمی آید. این موضوع در تمثیلهای کیمیاگری به صورت فریاد استمداد شهریار از اعماق ناخود آگاهش بیان می شود و آن یعنی از هم پاشیدگی روانی. ضمیر آگاه باید به این فریاد پاسخ دهد: انسان باید به پادشاه خدمت کند و این نه تنها صرف خرد است که رستگاری نیز^{۴۵} هست. مع هذا این امر لزوم سقوط به دنیای تاریک ناخود آگاه

43 - "Ego tamen filium et filiam meo in cerebro gestavi" ("visio Arislei," Art. aurif., I, p. 147). In Maier, *Symbola aureae mensae* pp. 343f (see n. 42 infra)

این مساله زنای با مادر است. زیرا در آن جا گابریتیوس با مادر خویش ایزیس و صلت می کند، چون این دو نفر، تنها جفت از این گونه اند. بدیهی است که جفت خدایان زیرزمینی (که نمایانگر اضداد نهفته در ماده اولیه اند.) مراسم و صلت مقدس اضداد را حفظ می کنند.

۴۴ - «کل» یا «خویشتن» هم محتویات خود آگاه را تشکیل می دهد و هم محتویات ناخود آگاه را.

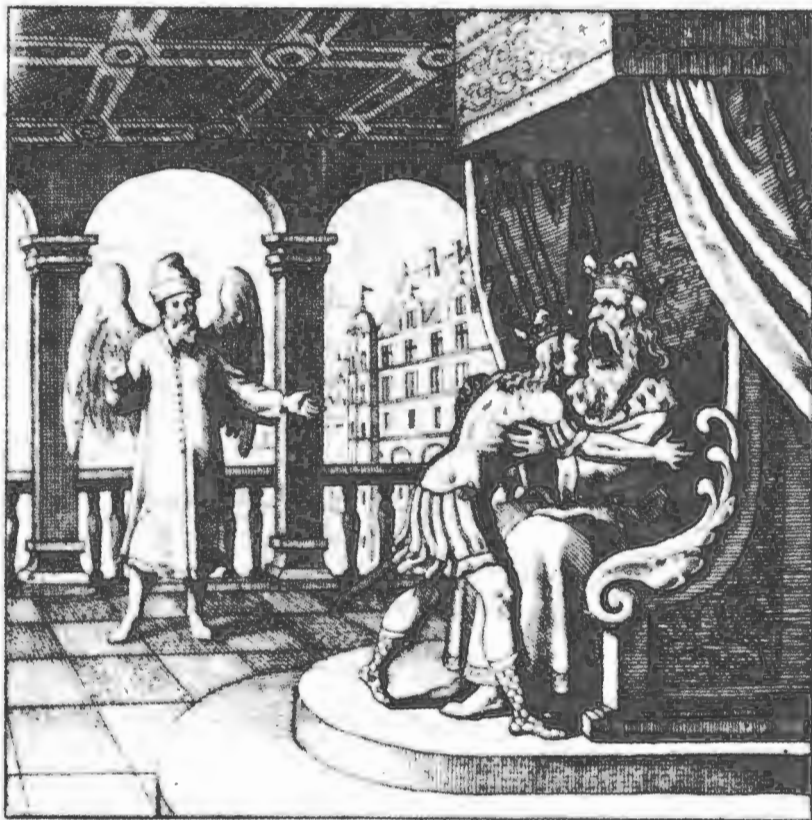
۴۵ - در آثار کیمیاگری شواهدی حاکی از آن وجود دارد که نعمت (divitiae) و سلامت (salus) عبارتند از سعادت آتی (bona futura) روحانی و به همان اندازه که به رستگاری جان اشاره دارند به صحت جسم نیز اشاره می کنند. ما نباید فراموش کنیم که کیمیاگر، هیچ

را همراه خود می‌آورد یعنی مناسک *κατάβασις εἰς ἄντρον* ماجرای خطرناک سفر دریایی شبانه را. (تصاویر ۶۳، ۱۴۶، ۱۴۷) که انتها و هدفش تجدید حیات، رستاخیز و غلبه بر مرگ است (تصاویر ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳). آریسلئوس و یارانش به جستجویی همت می‌گمارند که به فاجعه می‌انجامد، به مرگ ثابریتیوس. مرگ او مکافات و صلت حرام اضداد است. جفت خواهر برادر به طور تمثیلی نمایانگر کل مفهوم اضدادند. این اضداد بسیار گوناگونند: خشک - مرطوب؛ گرم - سرد؛ نر - ماده؛ ماه - خورشید؛ طلا - نقره؛ جیوه - گوگرد؛ مدور - مربع؛ آب - آتش؛ لطیف - سخت؛ جسمانی - روحانی؛ و غیره.^{۴۶} شاهزاده (رژيوس فیلیوس) همان قالب جوانی باز یافته پدر شهریار

علاقه‌ای به آزدن خود از طریق نهی اخلاقی، بر مبنای این فرض ندارد که آدمی موجود واهی گناهکاری است که با سلوک مبری از گناه می‌تواند با کار الهی رستگاری توافق یابد. کیمیاگر خود را در نقش «منجی» می‌یابد کار الهیش (اپوس دیونیم) بیش از آن که عمل احتیاط حساب شده‌ای در مقابله با لعنت احتمالی در «داوری نهایی» باشد، ادامه کار الهی رستگاری است.

۴۶ - عقیده به خصلت متضاد *ens primum*، جهانی است. در چین، اضداد عبارتند از یانگ و یین. اعداد زوج و فرد، آسمان و زمین و غیره، ضمناً اتحاد آنها در نر ماده وجود دارد (رک: *Encyclopaedia*, 1V, p. 140 هیستینگز).

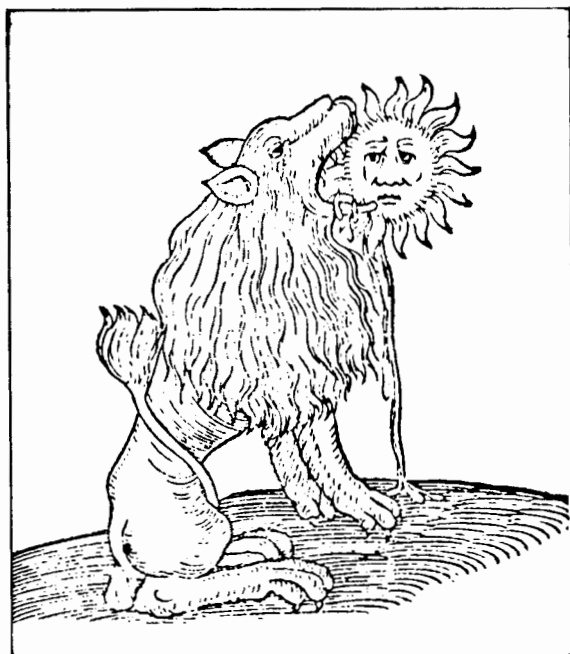
آمیدوکلس: *φίλα and νεῖκος* متعلق به عناصر (زنوس - آتش، هرا - هوا). دومین خلقت ناظر پیدایش نامتجانسه‌است و شبیه *ymir* و *Buri* شمالی (*Hermann Nordische Mythologie*, p. 574) نو فیثاغورسیان: مونا = مذکر، ثنویت = مونث (*Zeller, Die Philosophie der Griechen* 198, p. 98, III) به نظر نیکوماخوس، خدا عدد زوج و فرد و بنابراین نرماده است (همان ماخذ صفحه ۱۰۷). هرمس تریسمترستوس: عقل (نوس) نر ماده است. باردزانس (۱۵۴ - ۲۲۳ میلادی): نر ماده مصلوب (*Schultz, Dokumente der Gnosis* p. 1v). والنثینوس: خالق دنیا، مادر - پدر است، و به نظر مارسینون گنوسی، پدر ازلی، نر ماده است. روح، بین مادها، نر - ماده است (همان ماخذ صفحه ۱۷۱).



تصویر ۱۴۴ - شهریار به صورت مادهٔ اولیه، پسر خویش را فرو می بلعد -

Lambspringk, «Figurae et emblemata», in Musaeum hermeticum (1678)

است. جوان، غالباً بواسطهٔ شمشیر نمایانده می شود و نمایانگر روح است، حال آن که پدر معرف جسم می باشد. در کتاب گلستان فلاسفه در شرح مربوط به «رویا»، مرگ پسر نتیجه آن است که هنگام آمیزش، کاملاً در جسم بیضاء محو می شود. در نسخه ای دیگر، پدرش او را می بلعد (تصویر ۱۴۴) و یا خورشید در مرکوریوس غرق می شود و یا شیر آن را فرو می بلعد (تصویر ۱۴۵). ثابریتیوس اصل مردانه و روحانی نور یا لوگوس است که مانند نوس



تصویر ۱۴۵ - «شیر سبز خورشید را می بلعد» - Rosarium philosophorum (1550)

مکتب گنوسی در آغوش طبیعت مادی (فیزیس) فرو می رود. بدین ترتیب مرگ، نمایانگر به انجام رسیدن نزول روح در ماده است. کیمیاگران، طبیعت گناه آلوده این واقعه را به انحای گوناگون شرح داده اند. اما به سبب آن که ظاهراً آن را درست نمی فهمیده اند، زنای با محارم را که فی نفسه این قدر مردود^{۴۷} است موافق دلایل عقلی تعبیر می کردند و یا کوچک جلوه می دادند.

47 - Maier, *Symbola aureae mensae*, p. 344: "Delphinus anonymus philosophus in Secreti Maximi tractatu De Matre cum filio ex necessitate naturae conjungenda clarissime loquitur; si enim unus sit masculus et una foemina, eius mater, in mundo, annon hi duo



تصویر ۱۴۶ - سفر شبانه دریایی. یوسف در چاه، مسیح در تابوت، یونس توسط ماهی

بلعیده می شود - Biblia pauperum (1471)

۵ - اسطوره قهرمان

مرگ پسر شهریار که به علت اندرز فلاسفه پیش آمد، رویدادی ظریف و خطرناک است. ضمیر آگاه در اثر سقوط در ناخود آگاه، خود را در وضعی خطرناک قرار می دهد، زیرا ظاهراً خودش را خفه می کند و در موقعیت قهرمان ابتدایی که توسط اژدها بلعیده شد قرار می گیرد. از آنجا که همه اینها



conjungendi sint, ut genus humanum inde multiplicetur?... eodem modo cum saltem in arte

Chymica sint duo subjecta, quorum unus alterius mater est haec copulanda...."

دلفینا، فیلسوفی گمنام در رساله (بزرگترین راز) به وضوح در باره مادر که به واسطه ضرورت طبیعی باید با پسر وصلت کند سخن می گوید، زیرا، اگر در دنیا فقط یک نر و یک ماده وجود داشت و آن مادر او بود آیا ناچار از وصلت با هم نبودند تا نوع بشر زیاد شود؟ به هر حال چون در هنر کیمیاگری نیز دو نفر وجود دارند که یکی مادر دیگر است، باید با هم پیوند



به معنای کاستی یا خاموشی خود آگاهی یعنی تنزل^{۴۸} سطح فکر که مترادف «خطر روح» و بزرگترین وحشت انسان ابتدایی «یعنی ترس از اشباح»^{۴۹} است، برانگیختن عمدی و در واقع بی جهت این حالت، توهین به مقدسات یا نقض حرام به حساب می‌آید و ملازم سخت‌ترین مکافات‌هاست. بدین سبب، پادشاه، آریسلئوس و یارانش را با جسد شاهزاده در یک خانه شیشه‌ای سه لایه زندانی می‌کند. قهرمانان در جهان زیرین در قعر دریا اسیرند، جایی که در معرض انواع گوناگون بیم و وحشت قرار دارند و به مدت هشتاد روز در گرمای شدید، سست و بی حال افتاده‌اند. به تقاضای آریسلئوس، «بیضاء» نیز با آنها محبوس شده است. (کتاب گلستان فلاسفه در شرح «رویا»)، زندان را تعبیر به بطن بیضاء می‌کند)^{۵۰}، معلوم است که آنها توسط ناخودآگاه از پشای درآمده و ناگزیر طرد شده‌اند، یعنی داوطلب مرگ گشته‌اند تا در آن قلمرو روانی که تاکنون در تاریکترین قسمت ناخودآگاهی و زیر سایه مرگ بایر

→
 (یابند....) در صفحه ۵۱۵ همین کتاب شعری به مناسبت ازدواج مادر بنیا و پسرش گبریکی آمده است:

"Ipsa maritali dum nato foedere mater

Jungitur, incestum ne vedeatur opus.

Sic etenim Natura iubet, sic alma requirit

Lex Fati, nec ea est res male grata Deo."

(آمیزش مادر را با پسر در حجله نکاح، زنا با محارم مخوان که طبیعت چنین مقرر داشته و قانون مقدس تقدیر چنین خواسته است، و این امر نزد پروردگار ناشایست نیست.)

48 - abaissement du niveau mental.

۴۹ - ترس از اشباح از لحاظ روانشناسی یعنی از پای در آمدن خود آگاهی به وسیله محتویات خود مختار ناخود آگاه که مساوی اختلال ذهنی است.

50 - Art. aurif., II, pp. 246ff.



نصویر ۱۴۷ - هرکول در سفر دریایی شبانه، در جام آفتاب - پایه یک گلدان ائیک (قرن پنجم قبل از میلاد)

مانده است، به زندگی مجدد پریار دست یابند (نصویر ۱۴۷).
 گرچه جفت برادر خواهر به امکان حیات اشاره دارند، این اضداد
 ناخود آگاه باید با مداخله ضمیر آگاه به فعالیت در آیند، وگرنه صرفاً خفته
 باقی خواهند ماند. لیکن این کار خطرناک است. ما می توانیم التماس

اضطراب آلوده را در کتاب سپیده دم درک کنیم: ^{۵۱} (تاریکی‌های روح ما را بزدای و نور خرد را در دل‌هایمان برافروز!) و نیز می‌توانیم بفهمیم که چرا مایکل می‌یر، عده کمی را یافت که خواهان غوطه خوردن در دریا ^{۵۲} بودند. آریسلئوس در معرض خطر تسلیم شدن به تقدیر ترئوس و پیریتوس ^{۵۳} بود که نزد هادس فرود آمدند و به سرعت به صخره‌های جهان زیرین چسبیدند و این‌بدان معناست که ضمیر آگاه که در حال پیش رفتن به سوی نواحی ناشناخته روان است، توسط نیروهای کهن ناخود آگاه از پا درمی‌آید: تکرار هماغوشی کیهانی نوس و فیزیس. منظور از هبوط بدان نحوی که کلاً در اسطوره قهرمان به تمثیل درآمده است، برای آنست که نشان دهد انسان فقط در منطقه خطر

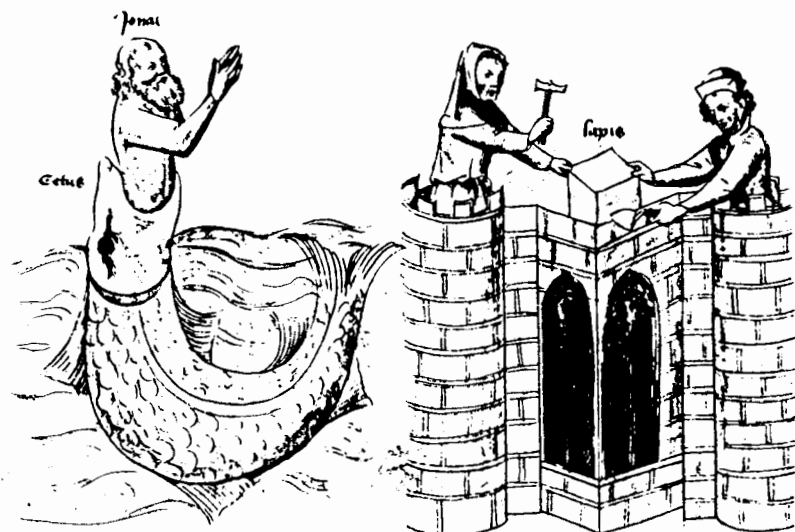
۵۱ - فصل اول، بخش اول پاراگراف چهارم [اصلاً از مجموعه Notkre Balbulus [حدود ۹۱۲ - ۸۴۰) می‌باشد. ناشران.] ظاهراً این مبحث از نخستین خطابه سومین یکشنبه ظهور مجدد مسیح برگرفته شده است:

"et mentis nostrae tenebras gratia tuae visitationis illustra."

۵۲ - کتاب گلستان می‌گوید: Nonnulli perierunt in opere nostro (عده آنان که در کار ما نابود شدند کم نیست).

در Allegoriae super librum Turbae, Art. aurif., I, pp. 139ff «نیز بر زجر تکیه شده است: Accipe hominem, tonde eum, et trahe super lapidem... donec corpus eius moriatur... (انسانی را بگیر، موی بدنش را بتراش و او را بر سنگی بکش... تا جسمش بمیرد...).

۵۳ - Peirithous, Theseus, دو تن از پهلوانان اساطیری و تاریخی یونان که به روایتی به جهان مردگان رفتند و هادس، ایزد این جهان، ایشان را به ضیافتی دعوت کرد و در کنار خود بر کرسی‌هایی نشاند، اما آنها به کرسی‌های خود چسبیدند - م.



تصویر ۱۴۸ - یونس از شکم ماهی بیرون می آید. مقصد سفر شبانه دریایی مترادف است با لپیس آنگولاریس یا سنگ زاویه - *Speculum humanae salvationis* (Cod. Lat. 512, Paris, 25th cent.)

(لجّه، غار، جنگل، جزیره، قلعه و غیره) می تواند آن «گنج صعب الوصول» (گوهر، باکره، آب حیات، ذّله بر مرگ) را بیابد (تصویر ۱۴۸).
 بیم و مقاومتی که هر آدم طبیعی هنگام کاوش عمیق درون خویش تجربه می کند، در باطن همان وحشت از سفر به سوی هادس است. اگر این فقط یک احساس مقاومت باشد آن قدرها بد نیست. لیکن، واقعیت آن است که زمینه روانی آن وادی تاریک ناشناخته^{۵۴}، جذابیّتی چنان مسحور کننده دارد که

۵۴ - در مورد حصار مربع به عنوان قلمرو روانی به نقش مربع در فصل دوم مراجعه شود. به نظر فیثاغورس روح، مربع است (Zeller, *Die Philosophie der Griechen*, III, p. 120).



تصویر ۱۴۹ - کشتن شه‌ریار (mortificatio) - Viridarium - (chymicum (1624

هرچه انسان بیشتر در آن نفوذ کند، مقاومت ناپذیرتر می‌شود.^{۵۵} در این جا خطر روانی آن است که شخصیت به اجزای کنشی خود تجزیه شود، یعنی به گن‌شهای

۵۵ - به نحو رویای پولی‌فیلو به واسطه دخترکان جادوگر یا هرزه نمایانده شده است.
 رک: تصویر ۳۰، و Le songe de Poliphile، برالدو وریل. متن‌های مشابه در فصل دوم همین کتاب.



تصویر ۱۵۰ - یونس در شکم ماهی - فانوس سفالی دوران اول مسیحیت.

جداگانه خودآگاهی، عقده‌ها، واحدهای موروثی و غیره. تجزیه شخصیت - که ممکن است کنشی و یا گاهی جنون جوانی واقعی باشد - سرنوشتی است که (در شرح گلستان فلاسفه) برگابریکوس غلبه می‌کند: او در بدن بیض‌آه به ذرات تجزیه می‌شود^{۵۶} و این

56 - Art.aurif., II, P.246: «Nam Beya ascendit super Gabricum, et includit eum in suo utero. quod nil penitus videri potest de eo. Tantoque amore amplexata est Gabricum, quod ipsum totum in sui natura: n concepit, et in partes indivisibiles divisit. Unde Mercurinus ait:.....

«per se solvuntur, per se quoque conficiuntur

Ut duo qui fuerant, unum quasi corpore fiant.»





تصویر ۱۵۱ - گرگ به صورت مادهٔ نخستین، شهریار مرده را فرو می‌بلعد. در زمینه

تصویر، تصعید مادهٔ نخستین و ولادت مجدد شهریار - Maier, Scrutinium chymicum (1687)

مترادف با نوعی کشته شدن (مُرتیفیکاسیو) است.

اسن واقعه تکرار پیونده نوس و فیزیس است.^{۵۷} لیکن واقعه‌ای

→ (پس آن گاه بشیا بر گابریکوس رفت و او را در رحم خود احاطه کرد، آن طور که دیگر از او چیزی دیده نشود. و گابریکوس را با چنان عشقی در آغوش کشید که او را کاملاً در طبیعت خود جذب نمود و به پاره‌های پاره نشدنی تقسیم کرد و بدان جهت مرکولینوس
←

کیهانی است، حال آن که آن دیگری، فاجعه ای است که به علت مداخله فلاسفه به وقوع پیوسته است. تا وقتی که خود آگاهی از عمل خودداری می کند، اضداد، در ناخود آگاه خفته باقی می ماند. به محض آن که اضداد به فعالیت در آورده شوند، شاهزاده - روح لوگوس، نوس - توسط فیزیس بلعیده می شود، یعنی آن که جسم و نمایندگان روانی اندامها، بر ضمیر آگاه غلبه می کنند. در اسطورهٔ قهرمان^{۵۸}، این حالت به عنوان فرو بلعیده شدن در شکم نهنگ یا اژدها معروف است.^{۵۹} (تصویر ۱۵۰). گرمای آن جا معمولاً آن قدر شدید است که قهرمان موهای خود را از دست می دهد،^{۶۰} یعنی مجدداً مثل یک نوزاد طاس

می گوید: آنها بواسطه خود تجزیه می شوند و بواسطه خود جمع می آیند، و بدین ترتیب آنها که دو تن بودند چنان یکی می شوند که گویی یک تن است.)

(نوجه: «مرکولینوس»، وجه صحیح «ماسکولینوس» یاد شده در متن (گلستان) است.)
شهریار همچون پسر شهریار به شبهه های گوناگون کشته می شود. شاید به ضربتی، و یا آن که آن قدر آب می نوشد که دچار تهوع می شود و در آن حل می گردد. (Merlinus, «Allegoria de arcano»
lapidis, Art. aurif., I, pp. 392 ff.)

57 - Valentinus, «Practica», Mus. herm., p. 394.

در نسخه دیگری مربوط به موضوع ترکیب، مارس، بدن پادشاه را به گرگ گرسنه (fame acerrima occupatus) پسر ساتورن (سرب) می خوراند. گرگ نمایانگر اشتهای ماده اولیه نسبت به پادشاه است که غالباً جای پسر را می گیرد. (تصویر ۱۵۱، رک: تصاویر ۱۴۵، ۱۴۳).

58 - Cf. Symbols of Transformation, passim.

59 - Espagnet, «Arcanum hermeticae philosophiae», Bibl. chem. curiosa, II, p. 655,

\$ Lxviii:

این اولین هضم چنان انجام می گیرد که گویی در معده انجام گرفته است.

60 - Frobenius, Das Zeitalter des Sonnengottes.

بدنیا می‌آید (تصویر ۱۵۲). این حرارت، همان آتش دوزخ (ایگنیس جهنالیس) است، جهنمی که مسیح بدان فرود آمد تا به عنوان بخشی از کار خود بر مرگ غالب آید.^{۶۱}

فیلسوف، سفر به دوزخ را به عنوان «منجی» انجام می‌دهد. «آتش پنهان»، نقیض درونی رطوبت سرد دریا را تشکیل می‌دهد.^{۶۲} بدون شک این حرارت، در «رویای آریسلئوس»، همان گرمای دوره نهفتگی^{۶۳}، و مترادف خودنهفتگی یا مرحله «تعمق» مربوط به مراقبه است. ما، در یوگای هندی نظیر این تصور را می‌یابیم و آن یعنی تاپاس، خودنهفتگی^{۶۴}. هدف از تاپاس، عین هدف «رویای آریسلئوس» است: دگرگونی و رستاخیز (رک: تصویر ۱۵۳).

۶۱ - طبق برخی روایات مسیحی حضرت مسیح به دوزخ رفت و با اشاره انگشت در آن را که شیاطین بسته بودند گشود و ارواحی را از آن جا نجات داد - م.

62 - Turba philosophorum (Sermo LXVIII):

«کار ما حاصل نسلی در دریاست.»

۶۳ - رک: حمام «تغرق پادشاه» تصویر چهاردهم Lamspringk, Figurac, Mus

herm., p. 369. ما همین تصور را در برون آمدن از تخم در طلا سازی بدان صورتی می‌یابیم

که نیکفوروس بلمیدس آن را توصیف کرده است: *περι της* (Berthelot. Alch, grecs, VI, xx)

ψοχρυσοποιίας

۶۴ - رک: کتاب یونگ موسوم به Symbols of Transformation, p. 380



تصویر ۱۵۲ - یونس در شکم ماهی - (Khludov Psalter (Byzantine 9th Cent.))



تصویر ۱۵۳ - رستاخیز: سامسون با دروازه های شهر دشمنان، مسیح از گور

برمی خیزد، ماهی یونس را استفرغ می کند - Biblia pauperum (1471)

۶ - گنج پنهان

کیمیاگران، به انحای مختلف به تعریف گنج «صعب الوصول» که گمان می رفت در مادهٔ اولیه نهفته است پرداخته اند. مثلاً کریستوفر پاریزی می گوید که خمیر [کائوس] (به عنوان ماده نخستین) کار طبیعت خردمند است. عقل ما که توسط «روح فلکی و درخشان» یاری شد، باید این کار طبیعی هنری - خمیر - را به طبیعت فلکی عنصر پنجم، و به جوهر زندگی بخش (vegetabilis) فردوس تبدیل کند. عنصر نفیس، در خمیر بطور بالقوه به صورت تودهٔ درهم همه عناصر که به صورت یک عنصر در آمده است وجود دارد و آدمی باید مجدانه فکر خود را به آن مشغول دارد تا شاید «بهشت ما» واقعیت یابد.^{۶۵}

65 - Christopher, «Elucidarius», Theatr. chem., VI, p. 228.

رک: تولد میترا (مهر) از سنگ «solo aestu libidinis» (از طریق گرمای منحصر بفرد

لیبدو).



تصویر ۱۵۴ - کبوتر (avis Hermetis) به صورت مظهر روحی که از آغوش فیزیس آزاد شده است از چهار عنصر بر می خیزد - «De summa et universalis medicinae sapientiae - veterum philosophorum (MS, 18th cent.)



تصویر ۱۵۵ - تثلیث کیمیاگری: شهریار و پسرش در حالی که هرمس میان آنها نشسته

است (هرمس = Spiritus Mercurii) - in Musacum - (Lambspringk, «Figurae et emblemata»

hermeticum (1678)

یوهانس گراسئوس، نظری را بر این مبنا نقل می‌کند که ماده اولیه، سرب (plumbum) فلاسفه است و «سرب هوا»^{۶۶} نیز خوانده می‌شود (کنایه ای

66 - Cf. Sendivogius, «De sulphure» Mus. herm., p. 612: «extra leve et invisible,

intus vero, visibile et fixum»

(بیرون آن [عنصر هوا] سبک و نامرئی است، لیکن درونش سنگین، مرئی و سخت است.

از اضداد درونی). این سرب، حاوی کبوتر سفید درخشان است (تصویر ۱۵۴) که «نمک فلزات» نام دارد. کبوتر همان ملکهٔ پاکدامن، خردمند و ثروتمند سباست که در حجاب سفید است و آرزو داشت خود را فقط به سلیمان (نبی) تسلیم کند و نه به هیچ کس دیگر.^{۶۷}

بنا به قول بازیلیوس والنسیوس، زمین (به صورت مادهٔ اولیه)، جسمی مرده نیست، بلکه روحی در او جای دارد که حیات و جان اوست. تمام آفریده‌ها از جمله مواد معدنی، نیروی خود را از روح زمین می‌گیرند. این روح، حیات است و توسط اختران تغذیه می‌شود و خود، تمامی چیزهای زنده را که در بطن خویش پناه داده است تغذیه می‌کند. زمین به واسطهٔ دریافت روح از بالا، مواد معدنی را در بطن خویش به همان ترتیبی نهفته می‌دارد (رک: تصویر ۱۴۱) که مادری فرزندان متولد نشده خویش را. این روح نامرئی همانند بازتابی در آینه، غیر ملموس است، لیکن در عین حال ریشه تمامی عناصری است که برای فرایند کیمیاگری و یا به وجود آمدن از آن ضروری اند.^{۶۸} (radix nostrorum corporum)

مایکل می‌یر نیز این گونه تصویری دارد.^{۶۹}: خورشید با میلیونها و میلیونها انقلابش، طلا در زمین می‌افشاند. خورشید کم‌کم تصویر خود را بر زمین نقش کرده است، و آن تصویر طلاست. خورشید، تصویر خداست، قلب^{۷۰}، تصویر خورشید در آدمی است، چنان که طلا تصویر خورشید در زمین است

67 – Grasseus, «Arca arcani,» Theatr. Chem., VI, P.314.

او، Degenhardus راهب پیرو اگوستین قدیس را صاحب این تصور می‌داند، تصویری که در Aurora (فصل پنجم) اشاره معلومی به حکمت (Sapientia) است.

68 – «Practica,» Mus. herm., pp. 403f.

۶۹ – De circulo physico quadrato. در Essays اثر امرسون نیز همین تصور آمده است.

۷۰ – قلب و خون به عنوان جایگاه جان.



تصویر ۱۵۶ - تثلیث مسیحی با روح القدس بصورت مردی بالدار - حکاکی (قرن پانزدهم) اثر استاد برلینی تصویر سازی از آلام مسیح.

(و نیز خدای زمین، دئوس ترنوس، خوانده می شود)، و خدا در طلا شناخته می شود. این تصویر زرین پروردگار، همان روح طلا است که وقتی در جیوه معمولی دمیده شود آن را به طلا بدل می کند.

راپیلی عقیده دارد که آتش باید از خمیر [کائوس] استخراج شود و مرئی گردد.^{۷۱} این آتش، همان روح القدس است که پدر و پسر را یکی

می‌کند.^{۷۲} غالباً او به صورت پیرمردی بالدار نمایانده می‌شود،^{۷۳} یعنی مرکوریوس به صورت رب النوع الهام، که با هرمس تریسمث یتسوس یکی است^{۷۴} و همراه شهریار و شاهزاده، تثلیث کیمیاگری را تشکیل می‌دهد (تصاویر ۱۵۵، ۱۵۶). پروردگار، این آتش را به همان گونه در شکم زمین دمید که آتش پاک‌کننده دوزخ را، و پروردگار، خود، در این آتش، با مهر و محبت الهی می‌درخشد.^{۷۵}

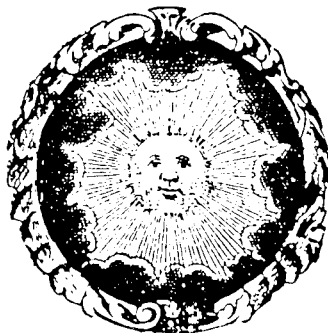
۷۲ - برای مثال رک: Mus. herm., p. 371 «Figurae et emblemata» و Lambspringk,s

تصویر ۱۵۵.

۷۳ - عقیده‌ای مشابه را می‌توان در hamsa (قوی) هندی یافت.

74 - Scott. Hermetica, I and II.

۷۵ - همچنین به عنوان calx viva (آهک زنده) تعریف شده است.



تصویر ۱۵۷ - آفتاب به صورت مظهر پروردگار - Boschius, Symbolgraphia (1702)



تصویر ۱۵۸ - مسیح به صورت منجی جانها نقاشی مورال (قرن دوازدهم) کلیسای دیر
Braunweiler، راین لند.

فصل پنجم: همانندی سنگ با مسیح^۱

۱ - تجدید حیات

نمونه هایی که در فصل گذشته آمد حاکی از آن است که در ماده^۲ اولیه، روحی پنهان است، همان طور که در سنگ نیل اوستانس پنهان بود. این روح، تدریجاً مطابق با روایت کهنی که می گوید نوس هنگامی که در آغوش فیزیس بود توسط تاریکی فرو بلعیده شد، به روح القدس تعبیر گشت - البته با این تفاوت که بلعنده، اصل عالی مونث یعنی زمین نبود، بلکه نوس بود در قالب مرکوریوس یا اوروبوروس دُم خوار (تصویر ۱۳۰). به عبارت دیگر، بلعنده، نوعی روح زمینی ماده است، نر ماده ای که دارای سیمای روحانی

۱ - آیا این نوشته را نخوانده اید سنگی که معمارانش رد کردند همان سر زاویه

گردید. این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است - انجیل مرقس باب ۱۲ آیه ۱۱ به بعد - م.



تصویر ۱۵۹ - الوهیت نر - ماده، بین‌افمی نر با
آفتاب، وافمی ماده با ماه ایستاده است
- جواهر بابلی

مردانه، و سیمای جسمانی زنانه است (تصویر ۱۵۹، رک: تصاویر ۵۱، ۱۱۲). این اسطوره اصولاً گنوسی، دچار دگرگونی غریبی شده است: نوس و فیزیس به طوری تمیز ناپذیر در ماده اولیه یکی شده‌اند و به صورت طبیعت پنهان (*natura abscondita*) در آمده‌اند.

معادل روانشناسانه این موضوع، فرافکنی یک محتوای ناخودآگاهانه بسیار مجذوب‌کننده است که، مثل همه این محتویات، کیفیتی قدسی و نورانی - «الهی» یا مقدس - را متجلی می‌کند.

کیمیاگر، تا وقتی هنوز در آزمایشگاه کار می‌کرد وظیفه خود می‌دانست که این «گنج صعب‌الوصول» را به دست بیاورد و آن را به صورتی مرئی در آورد، به صورت طلای مادی یا نوشدارو یا رنگ تبدیل‌کننده. لیکن از آنجا که کار عملی شیمیایی، هرگز از محتویات ناخودآگاهانه شخص عامل جدا نبود و این محتویات در آن تجلی می‌یافت، این کار، فعالیتی روانی نیز بود که باید آن را با چیزی مقایسه کنیم که تخیل فعال می‌خوانیمش.^۲ این روش، ما را قادر به درک محتویاتی می‌سازد که در

۲ - در مورد این روش رک: یونگ، *Mysterium و The Transcendent Function*.

Coniunctionis, pp. 494ff, 528ff. ناشران.



تصویر ۱۶۰ - سه جوان در تون آتش - تزئین روی تابوت متعلق به دوران اولیه مسیحیت
از ویلاکارپنا، رم

دنیای رویاها نیز تجلی می یابد. این فرایند در هر دو مورد، آبیاری شدن ضمیر آگاه توسط ناخود آگاه است و آن قدر به دنیای تصورات کیمیاگری مربوط است که شاید بتوانیم تصور کنیم که کیمیاگری با همان فرایندها و یا فرایندهای بسیار مشابهی سروکار دارد که در تخیل فعال و رویاها وجود دارند، یعنی نهایتاً با فرایند تفرد.

قبلاً آریسلنوس را با بارانش و بیضاء و ثابریتیوس مرده، در حالی رها کردیم که به دست شهریار مارینوس در خانه شیشه ای سه کنجی زندانی شده

بودند. آنها نیز مثل آن سه نفری که نبوکد نصر در کوره آتشین انداخت، از شدت گرما در رنجند (تصویر ۱۶۰). به طوری که کتاب دانیال نبی باب سوم آیه بیست و پنجم به ما می‌گوید نبوکد نصر پادشاه، منظر چهارمین نفر را «شبه پسر خدا» دید. این منظر، با کیمیاگری بی ارتباط نیست، زیرا در آثار کیمیاگری بخشهای متعددی وجود دارد که می‌گوید سنگ، سه گانه، و یگانه است (trinus et unus) (تصویر ۱۶۱، رک: تصویر ۱). این منظر، مشتمل بر چهار عنصر، همراه با آتش است که نمایانگر روح پنهان در ماده است.

این همان چهارمین است، یعنی غایب در عین حال حاضر که همیشه در آلام آتشین داخل کوره ظاهر می‌شود و نمایانگر حضور الهی - مساعت، و به کمال رسیدن کار است. و آریسلئوس و یارانش در ساعت حاجت، استاد خود، فیثاغورس را در خواب می‌بینند و از او طلب یاری می‌کنند. او، شاگرد خود، هارفورتوس «مصنف تغذیه»^۳ را نزد ایشان می‌فرستد و بدین ترتیب کار انجام می‌گیرد و ثابریتیوس به زندگی باز می‌گردد.^۴ می‌توانیم فرض کنیم که هارفورتوس، خوراک معجزه‌گر را برای ایشان آورد، گرچه این

3 - Harforetus = Harfoltus of the Codex Berolinensis (Ruska, Turba, p. 324.)

به عقیده راسکا، او با امپراطور هراکلیوس (۶۴۱ - ۶۱۰) یکی است، لیکن نقش عارفانه‌ای که در «روای آریسلئوس» دارد به رابطه‌ای با هارپوکرانس اشاره می‌کند.

۴ - در (Visio Arislei (Art. aurif., I, p. 149 چنین آمده است: «ad Regem dicentes:

quod filius tuus vivit, qui morti fuerat deputatus.»

(پس ایشان به شهریار گفتند: پسر تو، که مرده فرض می‌شد، زنده است.) در Codex

Berolinensis (in Ruska, Turba) چنین آمده است:

«et misimus ad regem, quod filius tuus commotus est»

(ما به پادشاه [پیغام] دادیم که پسر تو حرکت داده شد (توجه: ظاهراً

«Commotus» به معنای آنست که او دوباره «حرکت می‌کند» و «جان گرفته» یعنی زنده است.)

موضوع فقط در اثر یکی از کشفیات روسکا که متن Codex Berolinensis را در اختیار ما قرار داده است معلوم می شود. در این جا، در مقدمه ای که در نسخه های چاپی «رویای آریسلئوس»^۵ وجود ندارد، چنین می خوانیم: فیثاغورس می گوید، شما برای آیندگان می نویسید و نوشته اید که نفیستری درخت چگونه کاشته می شود و چگونه، کسی که میوه آن را تناول می کند دیگر گرسنه نخواهد شد.^۶ از آنجا که «رویای آریسلئوس» به این منظور واضح نوشته شده بود که نمونه ای از فرایند کیمیاگری را برای آیندگان باقی بگذارد طبعاً به کشت درختان پرداخته و پایان این افسانه چنان طرح شده است تا اثرات معجزه آسای میوه را درخصوص تجدید حیات نشان دهد. وقتی آریسلئوس در چنین تنگنای هراس انگیزی گرفتار و ثابریتیوس به خواب مرگ فرو رفته بود، این درخت، آشکارا رشد می کرد و ثمر می داد.^۷ نقشی که آریسلئوس در خانه شیشه ای بازی کرد کاملاً انفعالی است، نقش اساسی را استاد بازی می کند که رسول خود را با خوراک زندگی می فرستد.

به ما گفته اند که انسان فقط از طریق الهام الهی و یا از لبان یک استاد می تواند علم سَرّی را دریافت دارد و نیز، آن که هیچ کس قادر به انجام کار نیست مگر به یاری پروردگار.^۸

در رویای آریسلئوس کسی که جای پروردگار را می گیرد و کار تجدید

۵ - من از Artis auriferae بخش اول صفحه ۱۴۶ به بعد، چاپ ۱۵۹۳ استفاده کرده ام.

۶ - «در Ruska, Turba, P. 324. In the Art. aurif., I» این بخش بدین صورت تغییر

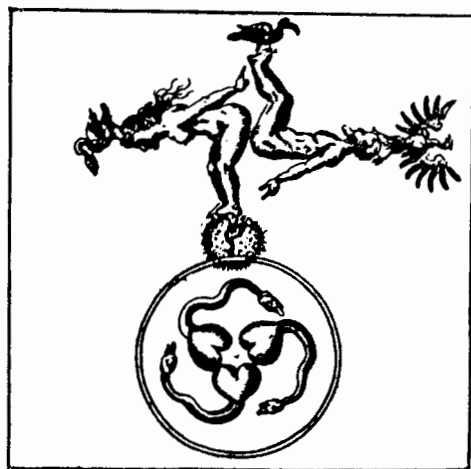
کرده است، «چگونه باید میوه های آن درخت جاوید را جمع کرد.»

۷ - غالباً درخت یک coralium یا corallus، مرجان و در نتیجه «درختی دریایی» است.

(تصویر ۱۶۲) «مرجان زنده در دریا می روید» - «Allegoriae super librum Turbae»

Art.aurif.,I, p.141. رک: درخت بهشتی در دریا، در Das Buch Azoth, p.529 پاراسلسوس.

۸ - بدین ترتیب قاعده متداول عبارتست از «Deo concedente»، «Deo adiuvante» و غیره.

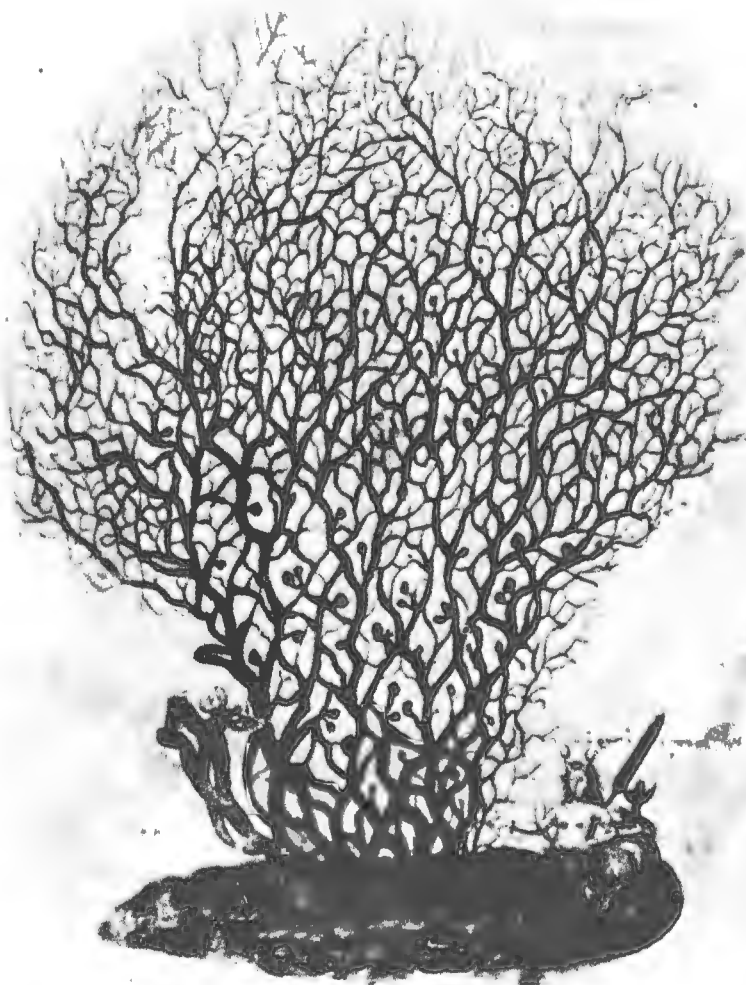


تصویر ۱۶۱ - در پایین تصویر، سه گانه به صورت واحد، در بالا - چهار گانه بر دو گانه ایستاده اند.

Valentinus. «Duodecim claves», in Mus. herm (1678)

حیات را به انجام می‌رساند، فیثاغورس الهی است^۹ (تصویر ۱۶۳). این مداخله الهی - که به خود جرات داده به این نام می‌خوانیمش - در یک رویا، هنگامی بروز می‌کند که آریسلئوس، استاد را می‌بیند و او را به یاری می‌خواند. اگر وحدت اضداد - فکر و جسم - که توسط ثابریتیوس و بیضاء، قتل و سوختن در کوره آتش ترسیم می‌شود، به گفته یک کیمیاگر معادل تقدیس نان و شراب در عشای ربانی باشد، آنگاه ما، در مورد طلب یاری در - *memento Vivorum* - شفاعت برای زندگان، و در یادآوری شهدا، که در ترتیب نماز، مقدم بر استحاله هستند، نظیری پیدا می‌کنیم. استمداد «برای رستگاری انفس، به امید سلامت و سعادت آنهاست، *pro redemptione animarum suarum, pro spe salutis et incolumnitatis suae*»، و یاد آوردن قدیسان از آن روست که شاید پروردگار به دلیل شایستگی و دعا‌های ایشان مستجاب دارد «که در همه چیز دست تو ما را پشتیبانی کند». استمداد با استغاثه، با *epiclesis* پایان می‌گیرد

۹ - نو فیثاغورسیان، فیثاغورس را تجسد خدا می‌دانستند. رک: Zeller, Die



تصویر ۱۶۲ - درخت مرجان در دریا - Dioscorides, «De materia medica» (MS, Vienna, -

16th. cent.)



تصویر ۱۶۳ - اردها پس از نوشیدن زهری که به دست آتنه درست شده است، ژازون را استفرغ می‌کند گلدان آتیک (قرن پنجم قبل از میلاد)

که خبر از استحاله می‌دهد «ut nobis corpus et sanguis fiat» (تا شاید برای ما جسم و خون گردد)، یعنی خوراک معجزه گر^{۱۰}، *κον (ω)ης* -

۱۰ - نقل قول آلفیدئوس در *Symbola aureae mensae*, p. 65 اثر مایرونیز در Aurora



تصویر ۱۶۴ - درخت فلاسفه در میان مظاهر کار Mylius, *Philosophia reformatata* (1622)

φάρμα. در رویای آریسلئوس این همان میوه درخت جاویدان است که موجب رستگاری می شود (تصاویر ۸۲ - ۱۶۴). لیکن وقتی کلیساز *fructus sacrificii missae*

«Qui hanc scientiam invenerit, cibus eius legitimus erit et sempiternus»

(کسی که علم خود را یافته است، این علم تا ابد خوراک حقّه او خواهد بود).



تصویر ۱۶۵ - ازدها و درخت، Hesperides Boschius

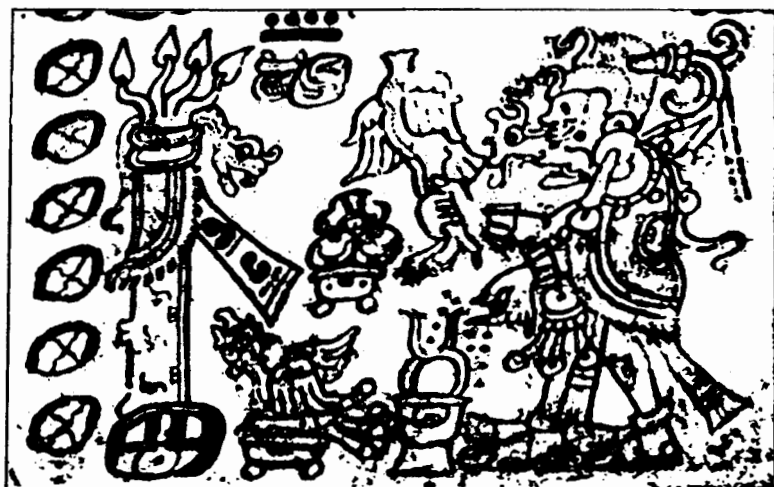
Symbolographia (1702)

missae ثمرات مراسم قربانی عشاء ربانی سخن می‌گوید عیناً همان نیست، زیرا در این جا به معنای اخلاق و سایر پیامدها است، و نه خود اقامیم مقدس که به همین ترتیب، حاصل «کار به انجام رسیده اند» (ex opere operato) در این جا ما به اختلاف راهها می‌رسیم. مسیحی از ثمره عشای ربانی برای خودش و شرایط زندگی خودش به وسیعترین معنای کلمه بهره می‌برد. از سوی دیگر کیمیاگر از ثمره درخت جاوید (fructus arboris immortalis) نه تنها برای خودش که اصولاً برای به کمال رسانیدن عنصر مطلوب برای شهریار و یا پسر شهریار بهره می‌گیرد. امکان دارد که او در به کمال رسانیدن که برایش سلامت، مکنّت، هدایت و رستگاری به ارمغان می‌آورد نقشی ایفا کند، لیکن

حکایت چهارم Aurora می‌گوید:

«Ex his enim grani huius fructibus cibus vitae conficitur, qui de coelo descendit.

Si quis ex eo manducaverit, vivit sine fame. De illo namque pane edent paupares et saturabuntur et laudabunt Dominum, qui requirunt eum, et vivent corda eorum in saeculum.» (زیرا که از میوه های این دانه، خوراک حیات پدید آمد و از آسمان فرو خواهد ریخت. اگر انسانی از آن تناول کند، بدون گرسنگی خواهد زیست. زیرا تهی دستان از آن نان خواهند خورد و سیر خواهند شد، و خداوندی را ستایش خواهند کرد که او را جست، و قلبهای ایشان تا ابد زنده خواهد ماند).



تصویر ۱۶۶ - درخت مناسک مذهبی و افعی، در قوم مایا - Dresden Codex

از آنجا که او منجی پروردگار است و نه کسی که باید نجات یابد، بیشتر بدان توجه دارد که عنصر را کامل کند تا خودش را. او خصایل اخلاقی را تصدیق می‌کند و فقط تا جایی به آنها توجه دارد که به پیشرفت کار کمک می‌کنند و یا مانع آن می‌شوند. می‌توان گفت که طبیعتاً او بیش از کلیسا بر «کار شخص عامل» (ex opere operantis) تأکید می‌کند، زیرا خود او، جای مسیح را که در عشای ربانی خود را قربانی می‌کند، می‌گیرد. انسان حتی یک لحظه نیز نباید بیندیشد که کیمیاگر، به لحاظ بزرگی طلبی مذهبی، نقش منجی را برای خود قائل می‌شود. او حتی کمتر از پیشنهادی که مجازاً مسیح را قربانی می‌کند به چنین فرضی قائل است. کیمیاگر همیشه بر حقارت خویش تکیه دارد و رساله‌های خود را با طلب یاری از پروردگار آغاز می‌کند. او حتی خواب همسان شدن خود را با مسیح نیز نمی‌بیند، بلکه بر عکس، عنصر مطلوب، سنگ را به مسیح تشبیه می‌کند. واقعاً، مساله همسانسازی به هیچ وجه مطرح نیست، بلکه تعبیر و تفسیر Sicut - «مثل» یا

«شبهه» است که این شباهت را مشخص می‌کند. به هر حال، برای انسان قرون وسطی، شباهت، آن قدرها تصویری منطقی نبود، بلکه نوعی همسانی مرموز بود یعنی بقایای بینشی ابتدایی که هنوز هم کاملاً وجود دارد. نمونه‌ای آموزنده در این خصوص، مناسک تقدیس آتش در شبیه قبل از عید قیام است (تصویر ۱۶۷).^{۱۱} آتش، نیز «همچون» مسیح، یکی از صور ذهنی مسیح است؛ و سنگی که جرقه می‌زند، همان «سنگ زاویه» است - یک تصویر ذهنی دیگر و جرقه‌ای که از سنگ برمی‌جهد، باز هم تصویر ذهنی مسیح است. در این جا بی‌اختیار به یاد وجه تشابه برون آوردن روح از سنگ در گفته اوستانس می‌افتیم. ما با تصور روح به صورت آتش و مسیح به صورت آتش و آتش به صورت ضد عنصر درونی زمین آشنا شده ایم، اما «سنگ آتش زنه» که جرقه از آن بر می‌جهد نیز شبهه گور تراشیده از سنگ^{۱۲} و یا سنگ مقابل آن است. در این جا مسیح، در طول سه روز فرود خود به دوزخ، آن گاه که در آتش جهنم (ایگنیس جهنالیس) فرود آمد، جایی که در آن به صورت «آتش نو» باز بر می‌خیزد، همچون کسی است که بنخواب فرو رفته و یا در آغوش مرگ خفته است (تصویر ۲۰۴).

کیمیاگر بدون آگاهی از این موضوع، عقیده به تقلید را مرحله‌ای

۱۱ - ظاهراً مناسک تقدیس «آتش نو» در فرانسه پیدا شده است؛ به هر تقدیر در قرن هشتم این مناسک را در آن جا انجام می‌دادند، گرچه طبق نامه پاپ زکریاس به یونیفاس قدیس، هنوز در رم به اجرای این مراسم نمی‌پرداختند. ظاهراً این مناسک در قرن نهم به رم رسیده است. رک:

(«Feuerweihe» in Braun, Liturgisches Handlexikon)

۱۲ - ... نزدیک پیلطس آمده جسد عیسی را طلب نمود. پس آن را پایین آورده در کتان پیچیده و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ کس ابداً در آن دفن نشده بود سپرد. [انجیل لوقا باب ۲۴ آیه ۵۳ به بعد] - م.



تصویر ۱۶۷ - فرود آمدن روح القدس بصورت زبانهای مختلف Munich Lectionary or Perikopenbuch (12 cent.)

پیشتر می برد و به نتیجه ای می رسد که قبلاً آن را ذکر کردیم، یعنی تشابه کامل یافتن با منجی که او، یعنی شبیه را قادر به ادامه کار رستگاری در اعماق روان خویش می سازد. این نتیجه گیری، ناخود آگاهانه است و به همین دلیل کیمیاگر هرگز خود را ناچار از این پندار نمی بیند که مسیح کار را در درون او انجام می دهد. او به واسطه خرد و هنری که خود به دست آورده و یا

پروردگار به او عطا کرده است، می‌تواند نوس یا لوگوس جهان آفرین گم شده در مادیت جهان را برای خیر انسان، آزاد کند. خود هنرمند با مسیح مطابقت نمی‌کند بلکه این مطابقت با منجی را در سنگ شگفت‌انگیز خویش احساس می‌کند. از این دیدگاه، کیمیاگری مانند استمرار عرفان مسیحیت بنظر می‌رسد که در تاریکی پنهان ناخودآگاه ادامه یافته است - در حقیقت برخی از عرفا حتی بروز جراحات منجی را بر بدن خود تجسم یافتن چهره مسیح می‌دانستند. لیکن این استمرار ناخودآگاهانه، هرگز به سطح نرسید، به جایی که ضمیرآگاه می‌توانست با آن سروکار بیاید. آنچه در خودآگاهی ظاهر شد، علائم نمادین فرایند ناخودآگاه بود. اگر کیمیاگر موفق می‌شد از محتویات ناخودآگاه خود تصویری واقعی پیدا کند ناچار باید پی می‌برد که جای مسیح را گرفته است - یا به بیان دقیق‌تر ناگزیر در می‌یافت که خود وی نه به عنوان «من» بلکه به عنوان «خویشتن»^{۱۳}، عهده‌دار کار رستگاری نه انسان بلکه خدا شده است. آن‌گاه می‌بایست نه فقط خودش را معادل مسیح بدانند، بلکه مسیح را مظهر «خویشتن» به شمار آورد. این نتیجه‌گیری ترسناک به ذهن قرون وسطایی راه نیافت. چیزی که در نظر مسیحی اروپایی مانند فرضی مهیب جلوه می‌کند، در روح اوپنیشاده‌ها امری بدیهی است. بنابراین، انسان متجدد باید از بخت خود راضی باشد که مقابل عقاید شرقی قرار نگرفت بخصوص تا وقتی که بی‌مایگی معنوی وی در آن حد بود که نمی‌دانست با چه، رویاروی می‌شود. اکنون او می‌تواند در سطح فکری کاملاً

۱۳ - گرچه از هر فرصت مناسبی استفاده می‌کنم تا تذکر دهم که مفهوم «خویشتن» طبق تعریفی که از آن ارائه داده‌ام با شخصیت آگاه تجربی یکی نیست، همیشه با این سوء تفاهم مواجه می‌شوم که «خویشتن» مساوی «من» است. از آنجا که طبیعت شخصیت آدمی اصولاً غیر قابل تعریف است، «خویشتن» را باید مفهومی مرزی بین معلوم و نامعلوم به شمار آورد که بیانگر حقیقتی است که نمی‌توان حدی بر آن قایل شد.



تصویر ۱۶۸ - چهار بخش صلیب در منطقه البروج در احاطه شش سیاره. مرکوریوس بین خورشید و ماه نمایانگر صلیب است: تفسیری از - Bohme, Signatura rerum (1682)

ناکافی و به همین دلیل بی‌ضرر، شرق را بررسی کند و یا کل مطلب را به متخصصان زبان سانسکریت بسپارد.

۲ - شواهدی در خصوص تعبیر مذهبی سنگ (لیپس)

الف - ریموند لولی

از آنجا که نمادگرایی کیمیاگری، سرشار از رمز و کنایه‌های روحانیت کلیسا است، تعجب آور نیست که تشبیه سنگ به مسیح بین نویسندگان لاتینی زبان قرون وسطی نسبتاً زود رایج شده باشد. گرچه بدون شک، رمز و کنایه‌های آباء کلیسا، زبان کیمیاگری را پر بار ساخت، لیکن به نظر من جای سؤال دارد که تا چه حد می‌توان کار کیمیاگری را در صور مختلف آن، تغییر شکل مناسب مذهبی (غسل تعمید، مراسم عشاء ربانی) و اصول دین (بسته شدن نطفه مسیح، تولد، آلام نهائی، مرگ و قیام) وی به شمار آورد. جای انکار نیست که کیمیاگری بارها و بارها از کلیسا وام گرفت، لیکن وقتی به عقاید اساسی آن می‌رسیم، عناصری را ناشی از شرک، بخصوص ناشی از سرچشمه‌های گنوسی می‌یابیم. ریشه مکتب گنوسی ابتدا در مسیحیت نهفته نیست - بلکه درست‌تر آن است که بگوییم مسیحیت جذب مکتب گنوسی شد.^{۱۴} از آن گذشته متنی چینی^{۱۵} را در اختیار داریم که متعلق به اواسط قرن دوم است و با کیمیاگری غربی، وجوه تشابه اساسی دارد. رابطه میان چین و غرب، هر چه بوده باشد، تردیدی نیست که عقاید مشابه،

۱۴ - رک: مثلاً به شمعون مجوس که به دوره حواریون تعلق داشت و با این حال دارای

یک سیستم فکری بسیار پیشرفته بود.

در خارج از حیطه مسیحیت وجود دارند، یعنی در نقاطی که نفوذ مسیحیت ابدأ مطرح نیست. به عقیده الف. ای. ویت^{۱۶} نخستین نویسنده ای که سنگ را با مسیح یکی دانست هنریش خونراث (۱۶۰۵ - ۱۵۶۰) پاراسلسی بود که کتابش موسوم به آمفی ثاتروم در ۱۵۹۸ منتشر شد. و در نوشته های یاکوب بوهم که تقریباً متأخرتر است و اغلب، اصطلاحهای کیمیاگری در آنها به کار می رود، سنگ، صورت استعاره مسیح یافته است (تصویر ۱۶۸). بدون شک فرض ویت غلط است، چه ما شواهد قدیمی تری در دست داریم که از ارتباط میان مسیح و سنگ حکایت می کنند، و قدیمی ترین مدرکی که من تاکنون پیدا کرده ام در Codicillus (فصل چهاردهم) اثر ریموند لولی (۱۳۱۵ - ۱۲۳۵) آمده است. حتی اگر بسیاری از رساله های منسوب به او را، شاگردان اسپانیولی و پرووانسی او نوشته باشند نیز، تاریخ تقریبی کارهای او از جمله گُدیسیلیوس تغییر نمی کند. به هر تقدیر من از هیچ تصور قابل اعتباری که این رساله را مربوط به بعد از قرن چهاردهم بداند آگاه نیستم. در این رساله چنین آمده است:

و چون عیسی مسیح، از آل داود، برای نجات و رستگاری آدمیزاده که به سبب نافرمانی آدم (ع) گرفتار گناه بود، طبیعت بشری پذیرفت، به همین ترتیب، هنر ما نیز که بخطا، توسط چیزی ملوث شده بود، بواسطه متضاد آن، از آن لکه پاک و منزّه گشت^{۱۷}.

16 - The Secret Tradition in Achemy.

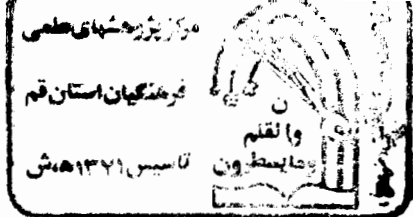
17 - «Et ut Jesus Christus de stirpe Davidica pro liberatione et dissolutione generis humani, peccato captivati, ex transgressione Adae, naturam assumpsit humanam, sic etiam in arte nostra quod per unum nequiter maculatur, per aliud suum contrarium a turpitudine illa absoluitur, lavatur et resolvitur.» - Bibl. chem., I.p.884, 2.

ب - تراکتانوس اورئوس (کتاب طلاسازی)

مطمئناً یکی از مآخذ قدیمتر، «تراکتانوس اورئوس» منسوب به هرمس است، که حتی در قرون وسطی نیز آن را عربی الاصل می‌دانستند و نام مسیح مستقیماً در آن ذکر شده است. من بدان سبب از آن نقل می‌کنم که به وصف چیزهایی می‌پردازد که با وقایع مرموز بعد از قیام مسیح شباهت فوق العاده دارد، لیکن در لفافه زبان دیگری. این بخش بدین قرار است:

«سنگ نفیس ما که بر انبوه کود پرتاب شده بود، روی هم رفته پست است... لیکن هنگامی که پادشاه تاجدار را با دختر سرخ پوش وصلت می‌دهیم، دختر، پسری را در آتش ملایم بارور خواهد شد و از طریق آتش ما، او را تغذیه خواهد کرد... آن گاه او (پسر) دگرگون می‌شود و رنگ او، سرخ، بسان گوشت باقی می‌ماند. پسر والا تبار ما، رنگ خود را از آتش می‌گیرد و مرگ و تاریکی و آبها می‌گریزند. اژدها، نور خورشید را می‌تاباند و پسر مرده ما زنده خواهد گشت. پادشاه از آتش بدر خواهد آمد و در این وصلت، شادمانی خواهد کرد. چیزهای پنهان آشکار خواهند گشت و شیر با کره، سفید می‌شود. پسر، آتش سلحشور می‌گردد و از رنگ فراتر می‌رود، زیرا که او خود گنج است و خود، به ذات فلسفی آراسته است. در آید، ای پسران حکمت و شادی کنید که سلطه مرگ پایان گرفت و پسر، سلطنت می‌کند، جامه سرخ می‌پوشد (تصویر ۱۶۹) و ارغوانی پوشیده است.^{۱۸}

۱۸ - در خصوص چهارشنبه مقدس رک: (کتاب حزقیال نبی باب ۶۲: آیه ۱۱، باب ۶۳ آیه ۷ - ۱). «پس در جامه هایتان سرخید و جامه هایتان همچون اوست که در روغن شراب لگد کوب شد» و... «خون ایشان به جامه ام خواهد پاشید...» (حزقیال نبی باب ۶۳ آیه ۲ و ۳) رک: pallium sanguineum سایر مؤلفان.



F. ROSA ALBA

XI.

F.

ROSA RUBEA

XII.

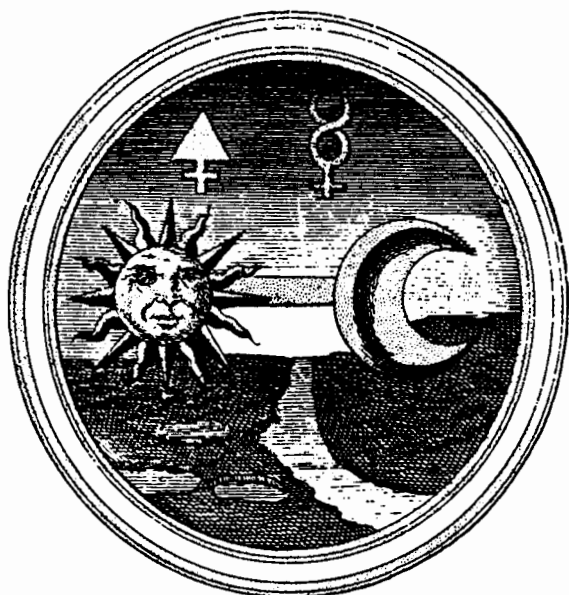


تصویر ۱۶۹ - گل رز سفید و سرخ به صورت محصول نهایی دگرگونی پادشاه و ملکه -

«Trésor des Trésors» (MS, 17th cent.)

می توانیم این متن را نسخه بدل خدا مرد اساطیری و غلبه او بر مرگ و بدین ترتیب نمونه ای از نمایشنامه مسیحی به حساب آوریم. چون عصر و اصل این متن هرمتیک هنوز نامعلوم است، نمی توانیم با اطمینان بگوییم که آیا در این جا نفوذ مسیحیت در کار است یا نه. احتمالاً نیست. دلیلی ندارد که فکر کنیم نفوذ مسیحیت در متون قدیمی از جمله نوشته کوماریوس وجود دارد.^{۲۰} (پیشگفتارهای مسیحی و غیره که بر این نسخ خطی نوشته شده است، تحریفهای نسخه برادران روحانی بیزانسی است. و با این حال درست متن

^{۲۰} - ۲۰. Berthelot, Alch. grecs, IV, xx. این متن، احتمالاً متعلق به قرن اول است.



تصویر ۱۷۰ - گوگرد به صورت خورشید، و مرکوریوس به صورت ماه روی رودخانه

«آب جاویدان» پل می زنند - Barchusen, Elementa Chymiae

کوماریوس است که دارای تمامی خصایل ویژه راز و رمز تولد دوباره است، گرچه در این جا، رستاخیزمیت، متأثر از منجی نیست بلکه متأثر از *νδωρ* *θειον* (آب جاویدان لاتینی زبانهاست (تصویر ۱۷۰) که همتای مسلم وجه نمادین آب مسیحی است (آب = روح حقیقی = *aqua = spiritus veritatis*، غسل تعمید و اویکاریستی یعنی مراسم شکرگذاری).

ج - زازیموس و اصل فلسفه آدم نخستین

به هر حال در متون جدیدتر که منسوب به زازیموس است، پسر خدا را به صورتی اشتباه ناپذیر با هنر خاص کشیشان (*ιερατικῇ τέχνη*) مربوط می بینیم. من بخشهای مربوطه را با ترجمه تحت اللفظی ارائه می دهم:

۴: ... اگر تعمق کردید و در جماعت بشری سکنا گزیدید، خواهید دید که پسر خدا، محض خاطر نفسهای دیندار به همه چیزها تبدیل شده است: تا نفس را از سلطه هی مارمن^{۲۱} بدر آورد و ابه قلمروا غیر مادی ببرد. گوش فرا دارید که او چگونه همه شد - خدا، فرشته و انسان قادر به رنج بردن^{۲۲}. به سبب داشتن قدرت در همه، می تواند بدان نحو که می خواهد، همه شود، و طاعت پدر را در آن حد می گوید که در همه بدنهای رسوخ^{۲۳} می کند و ذهن هر جانی^{۲۴} را روشن^{۲۵} می نماید و بر می انگیزد تا به دنبال او به وادی خجسته، به آنجا که^{۲۶} قبلاً آغاز چیزهای جسمانی^{۲۷} بود برود و مشتاقانه به

۲۱ - Heimarmene = تقدیر، ضرورت طبیعی.

۲۲ - این مبحث. با، «گوش فرادار» شروع می شود ولی - رترنشتاین. به عنوان آن که تحریف مسیحیان است. آن را حذف کرده است. رک: Retzenstein, Poimandres, p. 103; also Ruska, Tab. smarag., p. 25

۲۳ - همان مآخذ صفحه ۲۵، «در هر بدنی جای گزیند» *διήκειν* بیشتر به معنای «رسوخ کردن» است. رک: Bousset, Hauptprobleme der Gnosis p. 191

۲۴ - *ἐκάστης* این تصور که *ἐκάστου* باشد مبالغه آمیز است.

۲۵ - *ἀνορθῶν* فقط ممکن است به صورت فعل متعدی آمده باشد. روثل و راسکا آن را چنین ترجمه کرده اند: «پس او (یعنی پسر خدا) هبوط کرد...» لیکن این تعبیر حالت مفعولی را که بعداً به نوس (*νοῦν*) مفعول اشاره می کند بی معنی می سازد.

26 - The *νοῦς*. Cf. Reitzenstein, Poimandres, p. 103, note 11.

۲۷ - راسکا: «قبل از آن که به خود جسم پذیرد». لیکن *τὸ σωματικόν* به نحوی که به *γενέσθαι* اسناد شده است نمی تواند دارای حرف تعریف باشد. معنای آن بیشتر، «قبل از خلقت» است. رک: پاراگراف ۹، جایی که می گوید انسانهای نور، بخش روحانی خود را به واسطه پذیرفتن آن نجات دادند. *δπου καὶ πρὸ τοῦ κόσμου ἦσαν*.

واسطه او به وادی نور هدایت شود^{۲۸}.

۵: و لوحه ای را در نظر گیر که بیتوس^{۲۹} نوشت و افلاطون^{۳۰} مثلث التعظیم و هرمس بی نهایت بزرگ، می‌فرمایند که^{۳۱} اولین انسان با اولین

۲۸ - ἀκολουθοῦντα. ὀρεγόμενον به نوس (νοῦν) اشاره می‌کند که در عین حال نسبت به ὀδηγούμενον مفعول نیز هست. اسکات (در فصل دوم صفحه ۱۱۹ Hermetica) تمام این پاراگراف را به پاراگراف ۸، انتقال می‌دهد، زیرا به عقیده او، مناسب اصل فلسفه هرمتیک نیست. لیکن این مطلب تصور قبلی را ثابت می‌کند که انسان نباید از بیرون با سرنوشت خویش کشمکش کند، بلکه فقط باید از درون به محقق ساختن خود بکوشد، و تسلیم شدن ظاهری پسر خدا به رنج نمونه آن است.

29 - Cf. Reitzenstein, Poimandres, pp. 107 - 8. Iamblichus (De mysteriis Aegyptiorum, VIII, 4).

پیامبری بیتیس نام را به عنوان مفسر هرمس در دربار شاه آمون نام می‌برد. می‌گویند او نوشته‌های هرمس را در Sais یافت. رک: همان مآخذ فصل دهم، صفحه ۷.
طبق گفته «Papyrus magica musei Lugdunensis Batavi», p. 753) Dieterich او همان بیتیس تسالونیککی Magic Papyri است.

αὐτὸ δὲ τὸ ἀγαθὸν τὸ μὲν θεῖον ἡγοῦνται τὸν προεγνωσμένον θεόν, τὸ δὲ ἀνθρώπινον τὴν πρὸς αὐτὸν ἔνωσιν, ὅπερ Βίτυς ἐκ τῶν Ἑρμαϊκῶν βίβλων μεθερμήνευσεν.

طبق گفته دیتریش، او با Bithus of Dyrhachium که پلینی از او یاد کرده است یکی است. (کتاب بیست و هشتم). اسکات در (فصل دهم صفحه ۳۰ - ۱۲۹ Hermetica).

30 - Cf. Philebus (18b), Phaedrus (274c).

۳۱ - این جمله که اسکات آن را شکسته است قابل قبول نیست. در (18b Philebus)، طاطا، به عنوان «اولین انسان» ذکر نشده است بلکه به عنوان «انسان الهی» و بخشنده نام به تمام چیزها آمده است.

کلمه رُهبانی طاط^{۳۲} که مفسر تمام چیزهای موجود است و نامگذار تمامی امور جسمانی است مشخص گشت. کلدانیها، پارتها، مادها و عبرانیها او را آدم می خوانند که به زمین بکر، زمین خونین فام ایا خونین^{۳۳}، زمین آتشین^{۳۴} یا جسمانی تعبیر شده است. این مطلب را می توان در کتابخانه های بطلیمیوس یافت. ایشان آن^{۳۵} را در هر حرمی و بخصوص در معابد قرار می دادند، آن ایامی که آسناس^{۳۶} نزد کاهن بزرگ بیت المقدس رفت، همان کسی

۳۲ - راسکا: آنچه را که Thoythos (تحت) تعوت تعبیری کند در زبان مقدس وجود دارد. لیکن Thoythos باید حالت ملکی $\phi\omega\eta\eta$ باشد، زیرا در سایر جاها حالت فاعلی، طاط است.

Cf. Bousset, Hauptprobleme der Gnosis, p. 191.

۳۳ - $\pi\upsilon\rho\alpha$ Codd ، احتمالاً $\pi\upsilon\rho\rho\alpha$ = «آتشین رنگ» است. رک بخش چهارم، صفحه ۱۲۱ Hermetica: اسکات: تعبیر آدم به عنوان $\gamma\eta$ $\pi\alpha\rho\theta\acute{\epsilon}\nu\omicron\varsigma$ ترکیبی واضح است از ریشه واژه عبرانی « $\gamma\eta$ = adamah» (philoi.62) و واژه یونانی $\delta\delta\mu\eta\varsigma$ = $\pi\alpha\rho\theta\acute{\epsilon}\nu\omicron\varsigma$.

۳۴ - δ Codd; Reitzenstein and Ruská: δ اشاره به اولین انسان باشد: یعنی آنها او را در هر حرمی به صورت اوزیریس نشان می دادند. ما، شاهد آن را در فصل هفتم صفحه ۵۳ De mensibus اثر لید یوس می یابیم: «زیرا بین علمای الهی که خدایی را قبول دارند که مورد پرستش عبرانیها بود، عقایدی وجود دارد که با هم برخورد می کنند. چه مصریها و بخصوص هرمس می گویند که او، اوزیریس است، یگانه ای که وجود دارد و افلاطون در رساله تیمائوس درباره او می گوید: «موجودی است که منشأ ندارد.» درباره دلایل انتقال عقاید یهود به مصر به صفحه ۱۸۵ کتاب ریزنشتاین بخش پویمندروس مراجعه شود.

35 - $\pi\alpha\rho\epsilon\acute{\kappa}\alpha\lambda\epsilon\sigma\epsilon\nu$, A..Codd; Reitzenstein and Ruská $\pi\alpha\rho\epsilon\acute{\kappa}\alpha\lambda\epsilon\sigma\alpha\nu$ 'Aσενά:

«وقتی که ایشان [بطلالمه] به دنبال آسناس (مذکر یا مؤنث) فرستادند. از طرف دیگر، رونل، آسناس را تابع $\pi\alpha\rho\epsilon\acute{\kappa}\alpha\lambda\epsilon\sigma\epsilon\nu$ به حساب می آورد. درباره کاهن بزرگی به نام آسناس هیچ اطلاعی در دست نیست. چنان که اسکات (در فصل چهارم، صفحه ۱۲۲ Hermetica) می گوید، احتمالاً، منظور از آسناس، آسناث دختر زیبای فوطی فارغ کاهن مصری اون

که هرمس را فرستاد و او تمامی زبان عبرانی را به یونانی و مصری برگرداند.
۶: پس ما، نخستین انسان را، طاط خوانیم و آنها او را، آدم خوانند.

→ (هلیپولیس) است. طبق آنچه در سفر پیدایش، باب ۴۱ آیه ۵۰ آمده است، هنگامی که (حضرت) یوسف در زندان بود، او برای حضرت یوسف دو پسر به دنیا آورد. در یکی از تفاسیر تورات که مسیحیان آن را اصلاح کرده اند، حکایت این آسانث را می خوانیم که وقتی حضرت یوسف مباشر فرعون شد، آسانث دلباخته او گردید، لیکن چون کافر بود یوسف (ع) او را نپذیرفت: پس او به خدای یکتا ایمان آورد و توبه کرد و آن گاه یک رسول مذکر آسمانی (در نسخه اصلاح شده: میکائیل) بر او ظاهر گشت و او فرشته را به صورت *δαίμων* *πάρεδρος* روحی آشنا، به طریقی کاملاً مشرکانه پذیرفت، و فرشته یک شانه عسل بهشتی به او داد تا آن را بخورد و بدین ترتیب او را جاویدان ساخت. فرشته گفت که یوسف (ع) از او خواستگاری خواهد کرد و از این پس او «پناهگاه» خوانده خواهد شد.

Cf. also Batiffol, «Le Livre de La Prière d'Asenath,» and Reitzenstein Die hellenistischen Mysterienreligionen pp. 248f; further, Oppenheim, *Fabula Josephi et Asenathae*; Wilken, *Urkunden der Ptolemäerzeit*; and Kerényi, *Die griechisch-orientalische Romanliteratur in religionsgeschichtlicher Beleuchtung*, pp. 104f.

احتمال دارد که رسول اصولاً هرمس بوده باشد.

بنابراین ممکن است این متن چنین باشد: «آن گاه که آسانث برای یاری جستن نزد کاهن بلند مرتبه اورشلیم رفت که هرمس را فرستاد، کسی را که تعبیر کرد (...). اسکات «العاذار» را به جای آسانث قرار می دهد، کسی که طبق نامه آریستئاس، برگردان LXX (Septuagint) را در دسترس قرار داد؛ بنابراین ما نیز باید هرمس رسول را با *ἐρμηνεία* «مُعبّر» عوض کنیم. لیکن به احتمال قوی سروکار ما با افسانه دیگری است.

36 - τῶν ἀρχιεροσολύμων Codd. Conjecture τὸν ἀρχιερέα Ἱεροσολύμων. Cf.

Retzenstein, Ruska, and Scott.

که به زبان ملایک، نامی است، لیکن ایشان با اشاره به بدن ۳۷ او، به طور تمثیلی او را به نام چهار عنصر ۳۸ کل فضای آسمانی نامیدند [تصویر ۱۷۱]. زیرا که حرف الف (از نام او) نمایانگر [ἀνατολή: مشرق] یا هوا است، حرف دال، نمایانگر هبوط [δύσις: مغرب] است... ۳۹ زیرا که این (زمین) سنگین است؛ الف، نمایانگر منطقه شمالی (ἄρκτος: شمال)، و میم نمایانگر نصف النهار (μεσημβρία: جنوب)، میان این اجرام است یعنی آتشی که در میان این چهار وادی می سوزد. ۴۰ پس آدم جسمانی طبق ظاهر و قالب پیدای خود، طاط نامیده می شود، لیکن انسان روحانی درون او نام خاصی دارد و نیز نامی که بدان خوانده می شود. نام خاص او را هنوز نمی دانم: ۴۱ زیرا فقط نیکوتئوس آن را می داند و او یافت شدنی نیست. لیکن اسم عام او، انسان

۳۷ - Κατὰ τὸ σῶμα را نیز می توان به «زبان جسمانی» مخالف «زبان ملایک» که قبلاً ذکر شد، تعبیر کرد. زازیموس در جای دیگر زبان روحانی را در برابر ἑνσωμος φρέσις قرار می دهد.

۳۸ - نیز حروف (στοιχεῖα).

۳۹ - احتمالاً در این جا می توانیم جایی را متصور شویم که شامل عنصر خاک یا شاید هم عناصر خاک و آب است. به هر تقدیر متن در این جا خلط شده است. راسکا پیشنهاد می کند که بهتر است τὸ δεύτερον α τὸν ἄρκτον به معنای شمال، به جای τὸν δέρα قرار گیرد. احتمالاً نظر اسکات درست است که τὸν δέρα (هوا) را تغییر نمی دهد، زیرا هدف آن بود که نقاط دایره با عناصر تطبیق یابند؛ بدین سبب اسکات γῆ (خاک) را پس از واژه δύσις (هبوط) قرار می دهد.

۴۰ - راسکا: «میان این اجرام، آتش عمل آمده است که میان چهار ناحیه را نشان می دهد، رتیزنشتاین تمام این بخش را حذف کرده است.

۴۱ - Codd ἀγνοῶ؛ به گمان رتیزنشتاین ἀγνοῶ است Codd ἀγνοῶ διὰ τὸ τέως «با در نظر گرفتن گفته مذکور در فوق».



تصویر ۱۷۱ - آفریدگار، عالم کلان و عالم خرد در قالب بشری، عالم خرد در احاطه

عناصر - St. Hildegard of Bingen, «Liber divinorum operum» (MS.12th cent.)

[φῶς] است، که نور [φῶς] است و از آن جاست که آدمیان، انسان نور [φῶτας] خوانده می شوند.

۷: حال وقتی که انسان نور^{۴۲} در فردوس منزل داشت از دم هی مارمن سرشار شد،^{۴۳} آنها [عناصر]^{۴۴}، او را که پلیدی نداشت و آزاد از فعالیت آنها بود، وسوسه کردند که هیأت آدم را که با او بود^{۴۵} بگیرد، یعنی آدم ساخته چهار عنصر هی مارمن^{۴۶} را (تصاویر ۷۴، ۱۰۶). و او با معصومیت خویش روی برنتافت، لیکن ایشان لاف زدند که او برده آنهاست. ابدان جهت ا هزیود^{۴۷}، انسان برونی را بندی خواند که زئوس، پرومتیوس^{۴۸} را با آن

۴۲ - این واژه ای است من در آوردی مرکب از τὸ φῶς (نور) و کلمه هومری φῶς δ [انسان] رک: روسکا.

۴۳ - رتیزنشتاین: διαπνεομένῳ اشاره ایست به فردوس: «در فردوس زیر نفخه تقدیر».

۴۴ - رتیزنشتاین برای توضیح «نیروهای حاکم بر جهان» را نام می برد. لیکن به احتمال قوی این واژه، عناصر (στοιχεῖα) است که در فوق ذکر شد. برای مثال رک: رساله های پولس رسول به غلاطیان باب چهارم آیه نهم.

45 - παρ' αὐτοῦ Codd; Reitzenstein, Scott, and Ruska: παρ' αὐτῶν.

«آدمی که با ایشان بود».

۴۶ - خصوصاً رک: Bousset, Hauptprobleme صفحه ۱۹۳.

47 - Theogony, 614.

۴۸ - Prometheus، در اساطیر یونان پسر عم زئوس است که برخی او را خالق بشر و برخی فقط خیرخواه آدمی می دانند. می گویند چون پرومتیوس هنگام تقسیم گوشت گاو قربانی، زئوس را فریب داد و امعا و احشای حیوان را نصیب بشر کرد، زئوس کینه او را به دل گرفت و بشر را نیز از آتش محروم کرد. اما پرومتیوس قدری از بدر آتش را از چرخ خورشید ربود و آن را برای بشر آورد. زئوس او را در قفقاز به بند کشید و عقابی را مأمور کرد که جگر او را که همواره به وضع اول برمی گشت بخورد. بعدها هراکلس عقاب را کشت و او را نجات داد

بست.^{۵۱} لیکن زئوس پس از این زنجیر کردن، دیگری را برای او فرستاد: پاندورا^{۵۲}، را که عبرانیان او را حوا می‌خوانند؛ زیرا که به زبان تمثیلی، پرومتیوس و اپیمتیوس یک نفرند یعنی جان و جسم. و گاهی او^{۵۱} به جان شباهت می‌گیرد، گاه به روح و گاه، به سبب نافرمانی اپیمتیوس که به پند پرومتیوس یعنی به ذهن خویش^{۵۲} اعتنا نکرد، شباهت به جسم می‌گیرد. زیرا ذهن ما^{۵۳} می‌گوید: «پسر خدا، در همه چیزها مقتدر است و آن گاه^{۵۴} که می‌خواهد به همه چیزها تبدیل می‌گردد؛ چنان که اراده اوست در هر یک

49 - ۵۷ Codd. Reitzenstein conjectures. ۵۰.

۵۰ - Pandora، طبق گفته هزیود در تئوگونی، نخستین زن است که به دستور زئوس و به دست هفائستوس (ایزد آتش) و به یاری آتنا بوجود آمد و هر یک از خدایان صفتی به او بخشید و بدین ترتیب زیبایی، مهارت در کارهای دستی و احتیاط و غیره، در اختیار او قرار گرفت. اما هرمس، دروغ و تزویر را در قلب او نهاد. زئوس او را موظف به مجازات نوع بشر کرد، زیرا پرومتیوس آتش را برای بشر دزدیده بود. زئوس پاندورا را به زمین نزد اپیمتیوس برادر پرومتیوس فرستاد. اپیمتیوس بر خلاف پند برادرش پرومتیوس که او را از پذیرفتن هدیه زئوس منع کرده بود، مجذوب پاندورا شد و او را به همسری گرفت. پاندوراسر سبونی را که با خود داشت برداشت و محتویات آن، جز امید، در زمین پراکنده شد. به برخی روایات وقتی پاندورا در سبو را برداشت محتویات خوب آن به مقر خدایان بازگشت و بدبختیها بر زمین ماند و از بین خوبیها فقط امید برای آدمیزاد باقی ماند - م.

۵۱ - رتیزنشتاین «پرومتیوس» را حذف کرده است، زیرا احتمالاً به انسان کامل اشاره

دارد.

۵۲ - به گمان رتیزنشتاین: *poū*.

۵۳ - نوس (در پویمندرس).

۵۴ - ۵۴ Codd - *ερε*؛ رتیزنشتاین *ερε* (هرچه او اراده کند) را به کار برده است.

ظاهر می شود.^{۵۵} عیسی مسیح خود را با آدم یکی کرد و او را به فرازی برد که پیش از این آدمیان نور در آن منزل داشتند.^{۵۶}»

۸ : لیکن او، نزد اشخاص بسیار ضعیف، به صورت مردی ظاهر شد قادر به رنج بردن و همچون مردی تازیانه خورده. و پس از آن که آدمیان نور را که متعلق به او بودند ربود،^{۵۷} معلوم نمود که در حقیقت رنج نبرده است و مرگ لگد کوب گشته و رانده شده است. و او تا امروز و تا پایان جهان^{۵۸} در بسیاری مکانها^{۵۹}، حاضر است، نهانی و آشکارا با خویشان خود جفت می شود.^{۶۰}، در حقیقت مخفیانه آنها را از طریق اندیشه^{۶۱} خودشان پند

۵۵ - *paivetai* Codd ، روسکا و اسکات *paivetai* (ظاهر شود) را به کار برده اند احتمالاً

جمله بعدی معنای اصلی پسر انسان را بیان می کند؟

۵۶ - رتیزنشتاین تمام این جمله را به عنوان آن که مسیحیان آن را تحریف کرده اند، حذف کرده است. طبق نظر فُتیوس (Bibliotheca, 170; ed. Bekker. I, p. 11)، نوشته های زازیموس بعدها به مفهومی مسیحی تفسیر گشت. اسکات کلمات «عیسی مسیح» را حذف کرده و «پسر خدا» را به عنوان فاعل به کار برده است.

۵۷ - *συλλήσας* Codd ؛ رتیزنشتاین و اسکات *συλλήσας* را به کار برده اند. روسکا چنین ترجمه کرده است: «بشریت خود را کنار نهاد». در خصوص ربودن به Hegemonius, Acta Archelai. XII مراجعه شود، جایی که درباره خدا می گوید: «Hac de causa ... furatur eis [the animam suam] (Principes)» (بدین سبب ... او از ایشان [شاهزادگان] جانشان [یا «جانش»] را ربود).

۵۸ - رتیزنشتاین، نیز این را به چیزی که بعد می آید، ربط می دهد.

۵۹ - *ταπεινός* Codd ؛ رتیزنشتاین *ταπεινός* (او می رود به ...) را به کار برده است.

۶۰ - رتیزنشتاین فکر می کند *σινών* است. بوت و اسکات *σινών* را به کار برده اند:

می دهد که سر درگمی^{۶۲} را با آدم که با آنها بود تحمل کنند چرا که ممکن است او از آنها گرفته شود^{۶۳} و این شخصیت کور که نسبت به انسان نور روحانی غبطه می خورد به قتل رسد. [پس] ایشان آدم خود را بکشند.

۹: و این چیزها چنین است تا ظهور دیمون آنتی میموس (دجال)، حاسد،^{۶۴} که می کوشد آنها را مثل گذشته^{۶۵} گمراه کند، ادعا می کند پسر خداست، گر چه در جسم و جان، بی شکل است. لیکن، ایشان به سبب آن که پسر راستین خدا آنها را صاحب شده است، عاقلتر شده اند و آدم خود را به او بسپارند تا کشته شود و ارواح درخشان خود را امن و امان به جایی برند که قبل از آغاز دنیا در آن بودند. اما پیش از آن که آنتی میموس دجال، حاسد، چنین کند^{۶۶}، پیشقراول خود را که قصه های دروغ می پردازد و مردم را

۶۱ - روثل: «او با خویشان خود مشورت کرد تا مخفیانه روحهای خود را با روح آدم که در درون خویش داشتند مبادله کنند...» لیکن این، δῖα را زاید می کند. ضمناً به بخش φησὶ γὰρ ὁ τοῦς ἡμῶν آغاز متن خودمان مراجعه شود، جایی که منجی، جان را به واسطه تنویر «نوس» هرجائی باز می گرداند.

۶۲ - εἶναι ممکن است به معنای «اجبار به رنج بردن» باشد. بدیهی است که دشمنان به معنای زیان رساندن به آدمیان نور است.

۶۳ - رتیزنشتاین παρ' αὐτῶν دوم را حذف می کند. لیکن παρά ممکن است به معنای «دور از کنار کسی» نیز باشد.

64 - δὲ οὐ ζηλούμενος Codd.; Reitzenstein has διαζηλούμενος.

۶۵ - رتیزنشتاین آن را حذف کرده است. لیکن به معنای: «پیش از ظهور منجی» است.
 ۶۶ - πρὶν ἢ را می توان حالت مفعولی و یا مصدر دانست و آنتی میموس را مفعول: τολμῆσαι و نه فاعل ἀποστέλλει. روسکا υἱὸς Θεοῦ را به عنوان مفعول τολμῆσαι قرار می دهد: لیکن مدت مدیدی است که از او سخنی به میان نیامده است، زیرا تازه ظاهر شده است. به احتمال قوی خود آنتی میموس پیشقراولی دارد.

بواسطه قدرت هی مارمن گمراه می‌کند، از پارس می‌فرستد. اگر زبان^{۶۷} در کام نگاه دارید، حروف نام او نه است مطابق با هی مارمن. آن گاه او، در پایان قریب هفت دوره^{۶۸}، در قالب خویش^{۶۹} ظهور کند.

۱۰: و فقط عبرانیان و کتب مقدس هرمس این چیزها را (می‌گویند) که مربوط به انسان نور و راهنمایش، پسر خداست و مربوط به آدم خاکی و راهنمایش آنتی میموس دجال است که کفر گوید و خود را پسر خدا خواند تا آدمیان را گمراه کند. لیکن یونانیان آدم خاکی را اپیمتیوس نامند، که توسط ذهن خویش یعنی برادرش، اندرز داده شد تا هدایای زئوس را نپذیرد. لیکن او علی‌رغم خطای خویش و توبه‌ای که در طلب ماوای خجسته نمود^{۷۰}، همه چیز را روشن می‌کند و آنها را کاملاً پند می‌دهد که گوش دل داشته باشند. لیکن آنان که فقط گوش جسم دارند، برده هی مارمن اند، زیرا که نه می‌فهمند و نه چیز دیگری را می‌پذیرند.

۱۱: و همه آنها که در رنگ آمیزی، در لحظه موافق، توفیق می‌یابند، به چیزی جز کتاب بزرگ مربوط به کوره‌ها توجه ندارند، زیرا که این هنر را حرمت نمی‌نهند؛ و (سخن) شاعر را که می‌گوید: «لیکن نعمات خدایان بر آدمیان به مساوات نیست»^{۷۱} نمی‌فهمند. نه روش زندگی آدمیان را نگاه

۶۷ - رتیز نشاتین و اسکات Μαριχαῖος (مانی) را نام می‌برند.

۶۸ - *περίοδος*؛ رتیز نشاتین *περίοδος* را به کار می‌برد.

۶۹ - *ἐαυτῷ*؛ رتیز نشاتین *ἐαυτοῦ* را به کار می‌برد.

۷۰ - رتیز نشاتین و اسکا فکر می‌کنند که بعد از «در جستجوی ماوای خجسته» افتادگی وجود

دارد ضمناً آنها کلمه «او» را به پرومیتیوس ربط می‌دهند. لیکن این کار لازم نیست زیرا اپیمتیوس به واسطه تقدیر خودش، برای کسانی که ادراک معنوی دارند «تعبیر» - *ἐρμηνεύει* - می‌کند که چه باید کرد.

می‌کنند و نه می‌بینند که چگونه ممکن است آدمیان در همین هنر، به راههای گوناگون به مقصد رسند و به راههای گوناگون به همین هنر پردازند، حسب سیرتهای مختلف خود و مجمع فلکی ستارگان در پرداختن به همین هنر؛ و چگونه یک کارگر سست است،^{۷۲} دیگری تنهاست، دیگری به کفرانه زیاده خواه است و دیگری ترسوست و از این روی پیشرفت نمی‌کند - در تمامی هنرها چنین است - و [نمی‌بینند] چگونه آنان که به همین هنرمی‌پردازند وسایل و روشهای گوناگون به کار می‌برند و نیز برخورد ایشان با تصور معنوی آن و تحقق علمی آن گوناگون است.

۱۲: و این، باید در هنر مقدس بیش از همه هنرهای دیگر مورد توجه قرار گیرد...

بنا به تمام شواهد ظاهری، پسر خدای زازیموس یک مسیح گنوسی است که قرابتش با تصور ایرانیان از کیومرث^{۷۳} بیش از عیسای انجیل است. رابطه نویسنده با مسیحیت ابداً روشن نیست زیرا بدون شک، چنان که از مبحث مربوطه به قبح پیداست^{۷۴}، او به پویمندرس هرمتیک وابسته بوده است. پسر خدا، در کیمیاگری اخیرتر مسیحی نوعی نمونه تصعید است، یعنی

۷۱ - به طوری که اسکات متذکر می‌شود، احتمال دارد که این عبارتها نقل غلطی از سرود هشتم آدیسه باشد *οὕτως οὐ πάντεσσι θεοὶ χαριέντα δίδουσι ἀνδράσιν* - از متنی که نشان می‌دهد، چگونه خدایان، افراد مختلف را مواهب مختلف بخشیده‌اند. زازیموس توضیح می‌دهد که چگونه انسانها در تمامی هنرها، روش کار مختص به خود دارند.

۷۲ - *ἄγων* Codd را روسکا *ἀγων* فرض می‌کند و اسکات *ἄκρον*.

۷۳ - کیومرث که نام او در اوستا گیومرنا ذکر شده، نخستین پادشاه و مؤسس سلسله پیشدادی است و زرتشتیان او را آدم نخستین می‌دانند - م.



نصوبیر ۱۷۲ - مسیح در میان چهار رودخانه بهشت، نویسندگان انجیل، آباء کلیسا،

فضایل و غیره - Peregrinus, «Speculum virginum (MS, 13th cent.)»

نمونه آزاد شدن جان از چنگال هی مارمن. در هر دو مورد او با آدم، که چهارگانه ای است مرکب از چهار خاک مختلف، یکی است. او آدم نخستین، اولین بشر است که توسط چهار عنصر نمایانده می شود، درست مثل سنگ که آن هم همین ساختار را دارد. ضمناً او توسط صلیب نیز که انتهایش مطابق با



تصویر ۱۷۳ - غاز یا قوی هرمسی -

Hermaphroditisches Sonn- und Mondskind (1752)

چهار نقطه اصلی (تصویر ۱۷۲، رک: تصاویر ۷۴، ۱۶۸) است نمایانده می‌شود. غالباً سفرهای مشابه جای این موضوع را می‌گیرد، از جمله سفر اوزیریس^{۷۵}، رنجهای هراکلس^{۷۶}، سفرهای خنوخ^{۷۷} و سفرهای تمثیلی (پِرِگِریناسیو) به چهار ربع زمین در تالیف مایکل مایر (۱۶۲۲ - ۱۵۶۸) (رک: تصویر ۸۶).

75 - Diodorus, Bibliotheca. I, p.27.

۷۶ - گاو نر کرتی او را به جنوب برد؛ مادیانهای آدمخوار دیومدس او را به شمال (تراکیه) بردند؛ هیپولیتوس او را به مشرق (Scythia) برد؛ و گاوهای نر جرون او را به مغرب (اسپانیا) بردند. باغ هسپریدوس (وادی غربی اموات) به دوازده خوان می‌رسد، یعنی سفر به سوی هادس (کربروس) [سگ چند سر مار دُم، نگهبان در هادس که هرکول او را دربند کرد - ام].

۷۷ - کتاب خنوخ (۱۷ - ۳۶). (Charles, Apocrypha and Pseudepigrapha, II, pp.

199ff. سفرها به چهار ربع زمین است. در مغرب، او جهان زیرین چهار اشکوبه را می‌یابد که سه اشکوب آن تاریک و یک اشکوبش روشن است.

سفرهایی نیز به هرمس تریسمتر یستوس^{۷۸} ربط می یابد و احتمالاً، سفر (پرگریناسو) می یر، مُلهم از همین است، گر چه محتملتر آن است که می یر، کار را به صورت آوارگی یا سرگردانی در دریا تصور کرده باشد، همچون سفر آرگوناتوس در طلب پشم زرین (aureum vellus) معبود کیمیاگران، مطلبی که در عنوان بیش از یک رساله به چشم می خورد. لشکرکشی اسکندر در رساله ای منسوب به آلبرتوس بزرگ آمده است، سفری که به کشف آرامگاه هرمس می انجامد، جایی که به جای سیمرغ، لک لکی بر درخت نشسته است^{۷۹}. آدم، با طاط (Θύς)، هرمس مصری تطبیق می کند (تصویر ۶۲). انسان درونی یعنی انسان روحانی، آدم، φῶς (نور) خوانده می شود. در نوشته زازیموس، از نیکوتئوس که نام سَرّی انسان نور را می داند، دو بار، به عنوان شخصیتی مرموز نام برده می شود^{۸۰} و در یک متن گنوسی قبطی نیز به عنوان کسی که تکزاد را دیده است از او یاد می شود. فرفریوس در زند گینامه

۷۸ - سفرهای جُستن مرکوریوس و سیمرغ در اروپا آغاز می شود و به آمریکا و نهایتاً آفریقا می انجامد.

79 - «Super arborem Aristotelis» Theatr. chem., II, p. 527: «Alexander invenit sepulcrum Hermetis et quandam arborem sitam ab extra intus tenentem viriditatem gloriosam: Super eam ciconia ibi sedebat, quasi se appellans circulum Lunarem: et ibi ipse aedificavit sedes aureas et posuit terminum itinibus suis idoneum».

(اسکندر، آرامگاه هرمس را یافت و بیرون آن درختی را که درونش سبزی شکوهمندی داشت و لک لکی بر آن نشسته بود، چنان که گویی خود را قرص قمر می خواند. و اسکندر در آن جا مسندی زرّین ساخت و سفر خود را به خوشی به پایان برد). لک لک نیز مانند غاز و پلیکان، کبوتر هرمتیس (avis Hermetis) است.

فلوطین، از او به عنوان مصنف رساله مکاشفه^{۸۱} سخن می‌راند. مانویها او را بین انبیا در کنارشیم، سم، انوش و خنوخ^{۸۲} قرار می‌دهند^{۸۳}.

پرومتیوس و اپیمیتیوس، مانند مسیح و آدم، نمایانگر انسان درونی و بیرونی هستند. قدرت «همگان شدن» که به پسر خدا نسبت داده شده است، نه فقط صفت روح است بلکه صفت مرکوریوس کیمیاگران نیز هست، همان کسی که نیروهای بیکرانیش در دیگرگونی، طبق قدرت تغییر شکل دادن مرکوری ستاره شناسی مورد ستایش است^{۸۴} (تصویر ۲۲). او، سنگ مایه (مانریا لپیدیس) جوهر عالی دگرگونی، که می‌گویند در تمام جسمها^{۸۵} مثل

81 – Baynes, A Coptic Gnostic Treatise, pp. 84ff. Cf. also Bousset, Hauptprobleme der Gnosis, p. 189; Schmidt, «Gnostische Schriften», pp. 135ff; also Turfan Frag., sig. M 299a, in Henning, «Ein Manichäisches Henochbuch», pp. 27f.

82 – Puëch, «The Concept of Redemption in Manichaeism», p. 257.

۸۳ - شم فرزندان نوح (ع)، انوش فرزندان شیث و خنوخ فرزندان قائن - م.

84 – Philalethes, «Metallorum metamorphosis», p. 771: «Se pro libitu suo transformat, ut varias larvas induat».

(او خود را چنان که خواهد تغییر دهد و اشکال [نقابهای] مختلف گیرد).

Aegidius de Vadis, «Dialogus», Theatr. chem., II, p. 118: «Dicitur enim Mercurius propter suam mirabilem convertibilitatis adhaerentiam».

(زیرا که او به سبب قدرت شگفت انگیز خویش در دیگرگون کردن خود مرکوریوس خوانده شود).

85 – «Tab. smarag.»: Omnem rem solidam penetrabit.

(او در هر چیز سختی رسوخ می‌کند).

Rosarium, Art. aurif., II, p. 259: «Est oleum mundissimum penetrativum in corporibus».



زهر نفوذ می‌کند^{۸۶} (تصویر ۱۳۲).

آنتی میموس، اصل مقلد و شیر، به صورت رقیب پسر خدا ظاهر می‌شود: او نیز خود را پسر خدا قلمداد می‌کند. در این جا اضداد فطری خدا، بوضوح جدا شده‌اند. ما این دیمون را در بسیاری جاهای دیگر نیز به صورت پسر ظلمت می‌بینیم: او روح تاریکی در جسم آدمی است و نفس او را وادار به ارضا کردن تمایلات گناه‌آلوده اش می‌کند^{۸۷}. آنچه در کیمیاگری نظیر این تضاد است طبیعت دوگانه مرکوریوس است، که خودش را بوضوح در اوروبوروس نشان می‌دهد، در اردهایی که خود را می‌بلعد، بارور می‌کند، میزاید، می‌کشد، و به زندگی باز می‌گرداند. از آنجا که نر ماده است، مرکب از اضداد است و در عین حال مظهر یگانگی آنهاست: در یک آن، زهر قاتل، اردهای بالدار، کژدم، نوشدارو و منجی است. (تصویر ۱۷۴).

زازی‌موس، عملاً با تشبیه کردن معنای مرموز کار به راز گنوسی رستگاری، کل الهیات پیچیده و بسیار خاص کیمیاگری را فاش می‌کند. این

(او خالصترین روغن است که در تمامی اجرام رسوخ می‌کند.)

Rosinus ad Sarraatantam, Art, aurif., I, p. 302: «... spiritus vivus, et in mundo talis non est qualis ipse est: et ipse penetrat omne corpus ...»

(روحی زنده که چنان که او است، دیگری در جهان نیست، و در تمامی اجرام رسوخ می‌کند.)

۸۶ - جابر، «کتاب الرحمة» (Livre de la misericorde) در کتاب شیمی در قرون وسطی صفحه

۱۸۱، برتلوت.

«آن گاه زهر خود را می‌پراکند.

Lambspringk, «Figurae,» Mus. herm., p. 352; Venenosus vapor (Flamel, «Summarium philosophicum,» Mus. herm., p. 173); Spiritus venenum (Ripley, Opera omnia, p. 24); Mercurius lethalist es («Gloria mundi» Mus. herm., p. 250).



نصویر ۱۷۴ - نرمانده روی گوی بالدار هیولای روز ازل، باهفت سیاره واژدها -

Jamsthaler, Viatorium spagyricum (1625)

فقط یکی از نشانه‌های آنست که همانندی مسیح با سنگ کیمیاگران دوره اسکولاستیک یک زمینه گنوسی مشرک داشته و به هیچ وجه فقط یک نظریه پردازی قرون وسطایی نبوده است.



تصویر ۱۷۵ - عقاب و قو به صورت روح. در جلو تصویر، ساتورن

Mylius, *Philosophia reformatata* (1622)

د - بطروس بونوس

ظاهراً قدیمیترین مآخذی که باید در خصوص رابطه سنگ با مسیح مورد توجه خاص قرار گیرد متنی است موسوم به *Pertosia margarita* novella نوشته بطروس بونوس اهل فرارا، بین سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۹^{۸۸} که من

۸۸ - در *Bibliotheca chemica curiosa II* چاپ شده است. گِسنِر، بونوس را معاصر ریموند لولی (۱۳۱۵ - ۱۲۳۵) می داند، لیکن موزوچلی (۱۷۶۲) می گوید، پیسترو آنتونیو بونی در حدود ۱۴۹۴ می زیسته است. فرگوسن در، *Bibliotheca chemica*, I, p. 115 به این مسأله

ذیلاً چکیده آن را ارائه می‌دهم:^{۸۹}

این هنر، بخشی طبیعی و بخشی الهی یا فوق طبیعی است. در پایان تصعید (تصویر ۱۷۵) از طریق مراقبه روح، جان سفید درخشانی [anima candida] جوانه می‌زند که با روح به آسمان پرواز می‌کند (تصویر ۱۲۰). این جان بوضوح تمام همان سنگ است. گرچه فی الواقع این جریان تا حدی حیرت‌انگیز است، لیکن در چهار چوب طبیعت قرار دارد. اما چنان که لازمه تثبیت و بقای جان و روح در پایان تصعید است، این جریان هنگامی اتفاق می‌افتد که سنگ مرموز اضافه شود، که این نه بواسطه حواس بلکه بواسطه عقل از طریق الهام یا کشف و شهود الهی و یا از طریق تعالیم یک محرم قابل درک است. اسکندر می‌گوید دو مقوله موجود است: دیدن از طریق چشم و فهمیدن از راه دل.^{۹۰} این سنگ مرموز، ارمغانی است از سوی پروردگار. بدون این سنگ،

پاسخی نمی‌دهد. به همین سبب تاریخهای مذکور در فوق با قید احتیاط ارائه شده‌اند. نسخه اول pret. mary. nov متعلق به لوسینیوس است (۱۵۴۶): «Quia consuevit non solum ... مقدمه موجود در Bibliotheca chemica curiosa، در این جا نیامده است. کلیه نویسندگانی که در متن از ایشان نقل قول شده است قبل از قرن چهاردهم زندگی می‌کرده‌اند. ضمناً در این مطلب دلیلی وجود ندارد که این متن متعلق به زمانی بعد از نیمه اول قرن چهاردهم باشد.

89 – Bibl, Chem, II, ch. VI, pp. 29 ff.

۹۰ - مترادف روانشناختی این دو مقوله عبارتست از ادراک آگاهانه مبتنی بر درک حواس، و فرافکنی محتویات ناخودآگاه. برای محتویات ناخودآگاه، قلب (cor) نام مناسبی است، زیرا ناحیه قلب نمایانگر تمرکز ابتدایی تر خودآگاهی است، و حتی در سطح بالاتر نیز اندیشه‌های احساسی را پرورش می‌دهد؛ یعنی محتویاتی را که به شدت تحت نفوذ ناخودآگاه است.

کیمیای گری امکان وجود نمی یافت، این سنگ قلب و رنگ تلاشت، چنان که هرمس می گوید: «لازم است که در پایان جهان، زمین و آسمان متحد شوند: که کلمه فلسفی است»^{۹۱}. فیثاغورس نیز در تئوریا گفت: خدا این سنگ را، از آپولو، پنهان کرد تا دنیا ویران نشود: «پس کیمیای گری برتر از طبیعت است و الهی است. تمام دشواری این هنر در این سنگ نهفته است. عقل قادر به درک آن نیست، پس باید آن را همچون معجزه الهی و شالوده کیش مسیحی باور کرد. بنابراین تنها پروردگار فاعل است، و طبیعت منفعل برجای می ماند. فلاسفه قدیم به واسطه علم خود به این هنر، از فرا رسیدن پایان جهان و رستاخیز میت آگاه بودند. در آن زمان جان با جسم جلی خویشت، الی الابد متحد می شود. جسم، کاملاً دیگرگون و منور می گردد. [glorificatum]، یعنی فساد ناپذیر و تقریباً به طوری باور نکردنی رقیق می شود»^{۹۲} و در هر آنچه سخت است رسوخ خواهد کرد. طبیعت آن، همان قدر روحانی خواهد بود که جسمانی. وقتی سنگ بسان گردد، چنان از هم بپاشد که آدمی در گور، پروردگار، در آن جان و روح دمد و تمامی معایب را برون کند، آنگاه آن عنصر شاهانه [illa res] چنان نیرومند شود و بهبود یابد که آدمی پس از رستاخیز نیرومندتر و جوانتر از قبل می شود. فلاسفه قدیم، داوری نهایی را

91 - «Quod verbum est philosophicum.»

من تصور می کنم که باید این عبارت را به سبب وجه تمایزی که از لحاظ کیمیای گری میان مسیح به عنوان «Verbum scriptum» و سنگ به عنوان «Verbum dictum et factum» وجود دارد، به صورتی که در فوق آمده است ترجمه کنم.

92 - «Subtilitatem fere incredibilem.»

در این هنر تشخیص دادند، یعنی در جوانه زدن و تولد این سنگ، چه، جان، که باید در آن آمرزیده شود [beatificandae]، با جسم جبلی خود با جلال ابدی وحدت می‌یابد، پس قدما نیز می‌دانستند که باکره‌ای باید آبتن شود و بزاید، زیرا در هنر ایشان، سنگ، به وجود آورد، بارور گردد و خود را بزاید^{۹۳}. چنین کاری فقط به فیض الهی ممکن است. پس الفیدیوس^{۹۴} از سنگی گوید که مادرش باکره بود و پدرش هرگز زن را نشناخته بود. وانگهی ایشان می‌دانستند که خدا، در روزنهایی این هنر^{۹۵} [in novissima die huis artis]، آنگاه که کار به کمال رسیده است، به آدمی بدل گردد، و زاینده وزاده، پیرمرد و پسر بچه، پدر و پسر، جمله یکی شوند. حال، چون هیچ مخلوقی جز آدمی نتواند، به سبب عدم تجانسشان، با خدا یگانه شود، خدا را باید که با آدمی یکی شود و این، در مسیح عیسی و مادر باکره او اتفاق افتاد.^{۹۶} پس بالگوس در توربا چنین گوید: «عجبا از معجزه های طبیعت که جان پیرمردی را به جسمی جوان بدل کرد، و پدر به پسر مبدل گشت» (رک: تصویر ۱۴۳) به همین ترتیب افلاطون که درباره موضوعات کیمیاگری می‌نویسد، بشارتی نوشت که بسیاری بعد، یوحنا ی کاتب انجیل آن را کامل کرد. افلاطون با، «در ابتدا کلمه بود» آغاز کرد و به «مردی به واسطه خدا فرستاده شد»

۹۳ - به عنوان قیاس خداوند.

۹۴ - می‌گویند فیلسوفی عرب متعلق به قرن دوازدهم بوده است.

۹۵ - احتمالاً در کار کیمیاگری که روش آن شبیه کون و فساد جهان است.

۹۶ - رک: گزارش مشروح اخیرنر در، Art، «Liber de arte chimica»

ختم نمود.^{۹۷} پروردگار این نمونه شگفت انگیز را به فیلسوف نشان داد تا او به کارهای فوق طبیعی پردازد. موریوس گوید که خدا، این استادی را به فلاسفه یا پیامبران خویش به امانت سپرد - زیرا که جانهای ایشان را آماده سکونت در بهشت خویش کرده بود.^{۹۸}

این متن که لااقل یک قرن قدیمی تر از متن متعلق به خونراث است، بی شک نشان می دهد که ارتباط میان راز مسیح و راز سنگ حتی در آن زمان هم آن قدر روشن بود که کار فلسفی، مثل تشبیه و تقلید - و یا شاید حتی استمرار - کار الهی رستگاری به نظر می رسید.

ه - کتاب «سپیده دم»، «Aurora consurgens»

و اصل حکمت (سابی ینتیا)

ماخذ دیگر، کتاب سپیده دم^{۹۹} است که نسخه خطی آن، Codex Rhenoviensis را که مربوط به قرن پانزدهم و دیری در راینوست، می توان در

۹۷ - بونوس به یک متن کاذب افلاطونی که قدیمتر است و من هنوز رد آن را پیدا نکرده ام اشاره می کند. ظاهراً در این متن همانندی سنگ با مسیح آمده است. احتمالاً منشأ اصلی این نیز - مثل «تراکتاتوس اورئوس» - عربی (صابین؟) است.

۹۸ - اینها بخشهای خاص هستند. نفوذ مانویها در موریوس معلوم است.

۹۹ - فصل اول این متن راماری لوتیز فن فرانز ترجمه و چاپ کرده و تفسیری نیز بر آن

نوشته است. [به زبان انگلیسی، تحت عنوان Aurora Consurgens: A Document Attributed to Thomas Aquinas on the Problem of Opposites in Alchemy]

مورد وجه عرفانی کیمیاگری و متضمن بصیرتی است عمیق نسبت به حالت خارق العاده ذهن و همین کافی است که بخش دوم آن جداگانه منتشر شود.

زوریک یافت - بدبختانه این دستنویس ناقص است و با مثل چهارم شروع می‌شود. من از آنجا متوجه این موضوع شدم که ناشر *Artis auriferae* (۱۵۹۳) فقط فصل دوم «سپیده دم» را چاپ کرده است. او در مقدمه آن، یادداشت کوتاهی خطاب به خواننده نوشته است و می‌گوید تمام رساله حاوی حکایتها و مثلها را عمداً حذف کرده است، بدان سبب که مولف طبق سبک قدیم مبهم نویسان (*antiquo more tenebrionum*) تقریباً تمام کتاب مقدس - بخصوص امثال (سلیمان)، زبور (داود) و بالاتر از همه، غزل غزل‌های سلیمان - را به گونه‌ای نمایانده است که گویی کتب مقدس فقط به خاطر کیمیاگری نوشته شده اند. می‌گوید، نویسنده به کفرگویی پرداخته و مقدس‌ترین راز تناسخ و مرگ مسیح را به راز سنگ تبدیل کرده است - البته نه به منظوری پلید بلکه آن طور که او یعنی کنراد والد کریچ ناشر به آسانی باور می‌کند، فقط به سبکی نوشته است که در آن عصر تاریک (*seculum illud tenebrarum*) انتظار می‌رفته است. منظور والد کریچ، عصر ما قبل اصلاحات مذهبی است که تصورش از انسان و دنیا و تجربه حضور الهی در راز ماده، کاملاً خارج از میدان بحث پروتستانهای زمان او بود.

این رساله در *Codex Parisinus Latinus* ۱۴۰۶ به طور کامل باقی مانده است. ضمناً یوهانس رنانوس یک نسخه چاپی آن را موسوم به *Harmoniae inperscrutabilis chymico - philosophicae Decades duae* (۱۶۲۵) گردآوری و منتشر کرده است. شاید بتوان تاریخ این متن را که به توماس آکویناس قدیس (وفات ۱۲۷۴) منسوب است، بر مبنای این واقعیت تخمین زد که متاخرترین نویسنده‌ای که در این جا از او نقل می‌شود آلبرتوس بزرگ (۱۲۸۰ - ۱۱۹۳) است. نام سایر نویسندگان که در قرن پانزدهم در همه جا از ایشان نقل قول شده است یعنی آرنولد ویلا نوایی

(وفات ۱۳۱۳) و ریموندلولی (وفات ۱۳۱۵) در این جا نیست. از آنجا که توماس در سال ۱۳۲۳ به مقام قداست و در نتیجه به اوج اشتهار رسید، از آن زمان به بعد - منتسب دانستن کتب به او بی فایده نبود. اگر تاریخ این متن را نیمه اول قرن چهارم بدانیم، چندان دور نیفتاده ایم. پیداست که نویسنده آن شخصی روحانی است که حافظ نسخه لاتین کتاب مقدس است. سبک نگارش او پر است از نقل قول های گزافه آمیز از کتاب مقدس، کما این که ذهنش نیز مملو از فلسفه کیمیاست. برای او کیمیاگری، کاملاً با حکمت خدا (Sapientia Dei) یکی است. او رساله خود را با کلماتی برگرفته از حکمت سلیمان (۷: ۱۱) و امثال (سلیمان) (۱: ۲۱ - ۲۰) آغاز می کند:

تمامی چیزهای نیکو، همراه با او، مرا فرا رسند^{۱۰۱}، که حکمت جنوب که در بیرون ندا می دهد و در شوارع عام آواز خود را بلند می کند، در سر چهار راهها^{۱۰۲} در دهنه دروازه ها می خواند و در شهر به سخنان خود متکلم می شود: «نزد من آیید و هدایت گیرید، پس اعمال شما ملعون نخواهد گشت^{۱۰۳}، تمامی شما که به من مایلید از نعمتهای من بی نیاز خواهید شد^{۱۰۴}».

101 - Vulgate, Sap. 7:11: «Venerunt autem mihi omnia bona pariter cum illa

[sapientia], et innumerabilis honestas per manus illius».

(تورات غیر رسمی: «اینک تمامی چیزهای نیکو همراه با او، و نعمتهای بی شمار از

دستههای او مرا فرا رسید.»)

۱۰۲ - Vulgate، کتاب امثال (سلیمان) ۱: ۲۱ - ۲۰ (حکمت در بیرون ندا می دهد و

در شوارع عام آواز خود را بلند می کند، در سر چهارراهها، در دهنه دروازه ها می خواند و در شهر به سخنان خود متکلم می شود...)

103 - Vulgate, Ps. 33:6: Accedite ad eum [Dominum], et illuminamini: et facies

estraye non confundentur.





تصویر ۱۷۶ - حکمت به صورت مادر خردمندان - De alchimia (MS, 16th cent.)
منسوب به توماس آکوانیاس

(کتاب مقدس غیر رسمی: «نزد او آیید و هدایت شوید: و چهره های شما ملمون نخواهد

شد.»)

Also Vulgate Ecclus. 24: 30: «Qui audit me non confundetur, et qui operantur in me non peccabunt»

(«او که به من گوش فرا می دهد، ملمون نخواهد گشت: و آنان که به واسطه من عمل می کنند، گناه نخواهند کرد.»)

104 - Vulgate, Ecclus. 24:26: «Transite ad me omnes qui concupiscitis me, et a generationibus meis implemini»

(«نزد من آیید، ای جمله شما که به من مایلید: و از میوه های من سرشار شوید.»)

بیایید ای فرزندان، سخن مرا بشنوید، و من شما را از معرفت خداوند آگاه گردانم. آن کس که خردمند است می فهمد این را که آلفیدیوس درباره اش می گوید، که مردان و کودکان هر روز در شوارع عام از کنار آن می گذرند و در گل و لای لگد کوب حیوانات بارکش و احشام می شود...».

حکمت جنوب (*sapientia austri*)، در عرف آبای کلیسا^{۱۰۵} حکمت روح القدس^{۱۰۶} است. حکمت (ساپی ینتیا) برای نویسنده ما عبارتست از *regina Austri, quae ab oriente dicitur venisse, ut aurora consurgens* (ملکه جنوب^{۱۰۷})، که می گویند مثل طلوع صبحگاهی^{۱۰۸} از شرق آمده است (تصویر ۱۷۶).

105 – Eucherius; *Formularium spiritalis intelligentiae*, and Rabanus, *Allegoriae*.

Cf. Vulgate, Hab. 3:3: «Deus ab austro veniet, et Sanctus de monte Pharan»

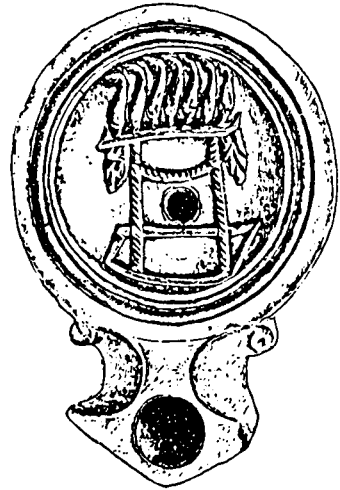
(کتاب حبقوق نبی، تورات غیررسمی: «خدا از جنوب آمد و قدوس از جبل فاران»).

۱۰۶ - در کتاب مقدس *Sapientiae* یا سوفیا به معنای حکمت، وجود مونی است که پیش از آفرینش وجود داشت و دوست و مونس یهوه بود و طبق آنچه در غزل غزلهای سلیمان آمده است «به آدمیزاد عشق می ورزید» (باب اول آیه ۶)، «سازنده همه چیز است» (باب هفتم آیه ۲۱)، «به همه چیز قادر و بر هر چیز ناظر است» (باب هفتم آیه ۲۳)، «نفحه قدرت خداست» (باب هفتم آیه ۲۵)، «هنشین خدای مالک همه چیز است که خود عاشق او بود» (باب هشتم آیه ۳)، «در میان موجودات کیست که بیش از همه سازنده عالم باشد» (باب هشتم آیه ۶) و قس علیهذا، حکمت پیش نمونه حضرت مریم است - م.

۱۰۷ - Vulgate، انجیل متی ۱۲: ۴۲ (انجیل لوقا ۱۱: ۳۱ نیز کمابیش عین آن است).

«Regina austri surget in iudicio cum generatione ista, et condemnabit eam: quia venit a finibus terrae audire sapientiam Salomonis, et ecce plus quam Salomon hic»

(انجیل غیر رسمی: «ملکه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته و بر ایشان حکم خواهد کرد. زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک شخصی بزرگتر



تصویر ۱۷۷ - لوح الفت مقدس (کمونیون) با
هفت ماهی - فانوس سفالین مسیحی، کارتاژ.

کتاب گلستان، بدون آن که از متن ما نامی ببرد، آن را نقل می‌کند^{۱۰۹}:
این [حکمت] دختر من است که آدمیان می‌گویند به خاطر
او ملکه جنوب همچون صبح طالع از مشرق دمید، تا حکمت
سلیمان را بشنود، دریابد و ببیند؛ عزّت، قوت و سلطه به دستهای
او سپرده شد، تاج شاهانه هفت اختر فروزان را چنان بر تارک
خویش نهد که گویی عروسی، خود را برای همسر خویش آراسته
است و بر جامه او به خط زرین یونانی، عربی و لاتینی چنین نگاشته
است: منم تنها دختر حکیم ناشناخته بر نادان.

از سلیمان در این جاست.»

108 - Ch. V.Cf. Vulgate, Cant.6:9 «Quae est ista quae progreditur quasi aurora
consurgens, pulchra ut luna, electa ut sol...»

(«کیست این که همچون صبح طالع، همچون ماه تابان و خورشید درخشان ظاهر
می‌شود...»)

بدون شک این گفتار از کتاب سپیده دم، نقل شده است. در متن اصلی به جای دوازده اختر، هفت اختر آمده است و بوضوح به هفت اختری اشاره ای می شود که در کتاب مکاشفه بدین صورت آمده است: «یکی شبیه پسر انسان» (کتاب مکاشفه یوحنا باب یکم آیه سیزدهم، باب دوم آیه یکم^{۱۱۰}). وجه تاریخی مستتر در هفت، همان گروه باستانی هفت ایزد است که بعدها در هفت فلز کیمیاگری جای گرفتند (تصاویر ۱۹، ۷۱، ۱۳۶) و فقط ظرف صد و پنجاه سال اخیر است که علم، آنها را منسوخ کرده است. خدایان از نظر پاراسلوس هنوز هم مثل فرمانروایان در راز بزرگ (میستریوم مگنوم) ماده اولیه «به ضایع کردن خودشان و ما» بر تخت نشسته بودند^{۱۱۱}.

دوازده ستاره متن اصلی به دوازده حواری (مسیح) و دوازده علامت منطقه البروج اشاره می کند (تصاویر ۸۳، ۸۹). افعی آغاثادیمون جواهر گنوسی نیز در اطراف سرخود هفت یا دوازده اشعه دارد (تصاویر ۱۸۰-۱۷۸). در دومین موعظه کلمان چنین می آید که عده حوارین با دوازده ماه تطبیق می کند.^{۱۱۲} در نظام مانوی، منجی برای برخاستن ارواح، گردونه ای کیهانی با دوازده پره - منطقه البروج - می سازد.^{۱۱۳} این چرخ، ارتباط^{۱۱۴} مهمی با

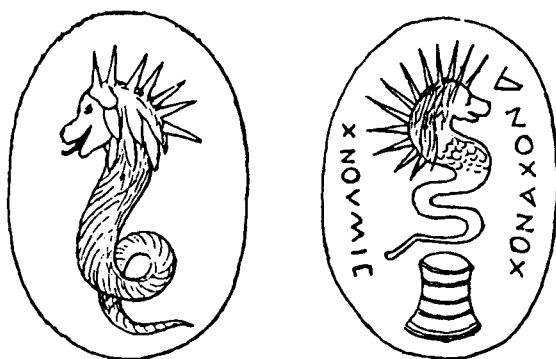
۱۱۰ - I پس روبر گردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می نمود بنگرم و چون روگردانیدم هفت چراغدان طلا دیدم. و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند دربرداشت و بر سینه وی کمربندی طلا بسته بود. باب یکم آیه سیزدهم. ام.

[به فرشته کلیسا در افسس بنویس که این را می گوید او که هفت ستاره را به دست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می خرامد. باب دوم آیه یکم] - م.

111 - Sudhoff, XIII, p. 403.

112 - Cumont, Textes et monuments, I, p.356.

113 - Hegemonius, Acta, Archelai pp. 12f.: «Cum autem vidisset pater vivens



تصاویر ۱۷۸ - ۱۷۹ - افعی گنوسی با تاج هفت شاخه، شیر با سرافعی
دوازده شاخه روی سنگ محراب - جواهر و طلسم گنوسی

چرخ (رُتا)، یا عمل دَوّار (opus circulatorium) کیمیاگری دارد^{۱۱۵} که همان

adfligi animam in corpore, quia est miserator et misericors, misit filium suum dilectum ad salutem animae; haec enim causa et propter Homoforum misit eum. Et veniens filius transformavit se in speciem hominis; et adparebat quidem hominibus ut homo, cum non esset homo, et homines putabant eum natum esse. Cum ergo venisset, machinam quandam concinnatam ad salutem animarum, id est rotam, satuit, habentem duodecim urceos; quae per hanc spheram vertitur, hauriens animas morientium quasque luminare maius, id est sol, radiis suis adimens purgat et lunae tradit, et ita adimpletur lunae discus, qui a nobis ita appellatur.

(لیکن آن گاه که پدر زنده دید که جان در جسم معذب گشته است - به سبب آن که رحیم و مهربان است - پسر محبوب خویش را برای رستگاری جان فرستاد. خداوند او را بدین سبب و به خاطر Homoforus فرستاد. و پسر آمد و کالبد آدمی گرفت و خود در چشم آدمیان،



تصویر ۱۸۰ - ربت النوع تقدیر به صورت افعی هفت
سر - مهر سرواتیوس قدیس، از کلیسای جامع ماستریخ

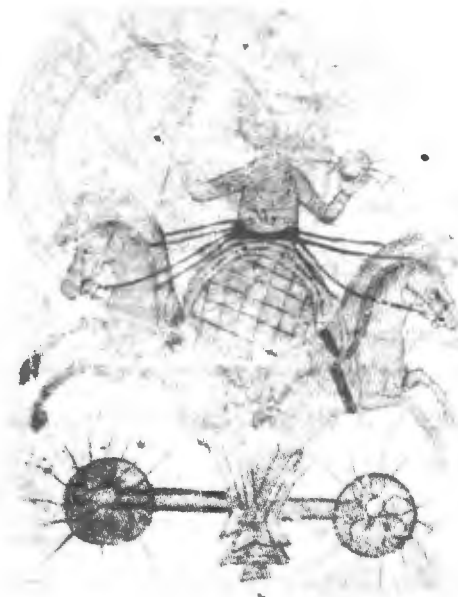
منظور مربوط به تصعید را انجام می دهد. چنان که دورن می گوید: «چرخ خلقت از ماده اولیه، آن گاه که به عناصر بسیط تبدیل می شود به وجود^{۱۱۶}

انسان نمود حال آن که انسان نبود، مردم پنداشتند او زاده شده است. و آن گاه که آمده، برای رستگاری جانها چاره ای اندیشید و یک گردونه و دوازده دلو ساخت که با گردش کره می گردد و جانهای مردگان را برمی خیزاند، ایشان به واسطه اشعه نور برتر که همانا خورشید است گرفتار آیند، تطهیر شوند و به ماه واگذار گردند، و بدین سبب است که، به قول ما، فرص قمر سرشار است). همین بخش در Panarium of Epiphanius, Haer, LXVI آمده است.

۱۱۴ - میان کیمیاگری و مذهب مانی روابط مرموز و یا شباهت های عجیبی وجود دارد که هنوز مستلزم تحقیق است.

۱۱۵ - رایپلی (وفات ۱۴۹۰) Opera omnia, p. 23 با توصیف دگرگون شدن خاک به آب، آب به هوا و هوا به آتش، می گوید: «sic rotam elementorum circumrotasti» «پس شما گردونه عناصر را گردانید».

116 - «Philosophia chemica» Theatr. chem., I, p. 492: «A materia prima generationis rota sumit exordium, ad elementa simplicia transiens.» Cf. also Mylius, Phil. ref, p. 104: «Toties ergo reiterandum est coelum super terram, donec terra completum est opus»
(آسمان بالای زمین بارها و بارها باید از نو پدید آید، تا آن که زمین، آسمانی و روحانی شود و آسمان زمینی گردد و با زمین پیوند یابد، پس آن گاه کار خاتمه خواهد یافت).



تصویر ۱۸۱ - هلیوس ارا به ای چهار
اسبه را می راند - تئودور سالتر
(۱۰۶۶)

می آید». رایپلی تصور چرخ فلسفی (رک: تصاویر ۷۲، ۹۳) را بسط می دهد و می گوید که این چرخ باید توسط چهار فصل و چهار ربع چرخانیده شود و بدین ترتیب این نماد را به سفر (پرگریناسیو) و تربیع ربط می دهد. گردونه به گردونه آفتاب که در آسمانها می چرخد تبدیل می شود و بدین طریق با ایزد خورشید یا پهلوان آفتاب که مثل هراکلس به سختی و مشقات و رنج خودسوزی، تسلیم می شود و یا مثل اوزیریس به اسارت و تکه تکه شدن در چنگال اصل شرّ تن در می دهد، یکی می شود. یکی از قرینه های معروف، ارا به خورشید، ارا به آتشی است که ایلای نبی با آن به آسمان صعود کرد (تصاویر ۱۸۱، ۱۸۲) ۱۱۷. بنابراین ارسطو نامی می گوید: ۱۱۸ «افعی را

117 - Cumont, Textes et monuments, I, p.178.

118 - «Tractatus Aristotelis, Theatr. chem., V, p.885.

برگیر و برارابه چهار چرخه قرارده و بگذار آن قدر بدور زمین بگردد که در اعماق دریا فرو رود، و دیگر چیزی پیدا نخواهد بود جز سیاهترین دریای مرده. «مطمئناً تصویری که در این جا آمده است، تصویر خورشید است که در دریا فرو می رود، گرچه، افعی مرکوریال، یعنی عنصری که باید دگرگون شود، جایگزین خورشید شده است. مایکل مایر واقعاً عمل دوار را تصویر جریان آفتاب به شمار می آورد:

زیرا آن گاه که پهلوان همچون غولی سرخوش،^{۱۱۹} از خاور سر بر می آورد و به سوی خفتنگاه خویش در باختر می شتابد تا مگر جادوانه از مشرق باز گردد، این چرخش ها را تداوم می بخشد و در جوهر درخشنده جیوه، همچون آینه، اشکالی را (در آن) ته نشین می کند که آدمی می کوشد طلارادر آن بجوید، سره را از ناسره پاک کند و به وسیله آتش و آب بیازماید و آن را چنان به کار گیرد که مایه خوشنودی خدای خالق است^{۱۲۰}.

دایره ای که توسط خورشید ترسیم می شود، «خطی است که به خودش باز می گردد، مثل ماری که با سر خود، دمش را گاز می گیرد، آن جایی که خدا ممکن است تمیز داده شود». مایر آن را گِل تابانی می خواند که با چرخ (رتا) و به دست سفالگر عالی و قادر مطلق» در آن عنصر خاکی قالب ریزی

۱۱۹ - با مراجعه به وولگیت - مزامیرداود ۱۸: ۷ - ۶ (تورات غیر رسمی): «خیمه خود را در آفتاب برپا ساخته است و همچون داماد از حجله عروس خود بیرون می آید، و بسان غول، شادمانه به پیش می راند. خروج او پای‌ن عرش است.»

120 - «Dum Heroes ille, tanquam gigas exultans, ab ortu exurgit, et in occasum properans demergitur, ut iterum ab ortu redeat continue, has circulationes causatur, inque materia splendida argenti vivi, velut in speculo, ideas relinquit, ut humana industria aurum inquiratur, ab adhaerentibus segegetur, igne, aqua examinetur, et in usum Deo Creatori placentem transferatur.» (De circulo quadrato, p.15).



تصویر ۱۸۲ - عروج ایلیای نبی - نقاشی
دیواری دوران اولیه مسیحیت، غار
لوچینا، رم

شده است، آن جا که اشعه خورشید در آن جمع و جذب می شود این عنصر، طلاست. ۱۲۱ فیلاتس ۱۲۲ در «Introitus apertus» عقاید مایرا را می پروراند: او می گوید در جیوه «ما» گوگردی آتشین و یا آتشی گوگردین وجود دارد. این آتش، «نطفه روحانی» است که باکره ۱۲۳ ما آن را در خود جمع کرد، زیرا بکارتی که بی لکه است، به گفته مصنف راز هرمتیک و نیز به حکم تجربه می تواند «عشق روحانی» را بپذیرد. باید توجه داشت که مسلماً این باکره که «بی لکه» (intemerata) است، قیاس مریم عذراست که با نطفه ای بارور شد که نه از روح القدس بلکه از یک «آتش گوگردین» یعنی آتش

121 - Maier, ibid, pp.15f.

122 - Mus, herm., p.661.

۱۲۳ - «Nihilominus intemerata remanens» (مع هذا مظهر باقی می ماند). رک:
«mater amata, intemerata» (مادر محبوب مظهر) سرودشناسی لاتینی؛ «virgo, pulchra, ornata, ad persuadendum valde apta» (باکره، زیبا، آراسته، وسوسه انگیز) نیز هست که گاهی در قالب زنانه و گاه مردانه در آکتا آرخلای (Acta Archelal) مانی می آید.

جهنم (ایگنیس جهنالیس) بیرون آمد^{۱۲۴}. باکره، مرکوریوس است^{۱۲۵} که به دلیل وجود گوگرد، اصل فعال مردانه، وجه نرماده دارد^{۱۲۶}. گوگرد، طلای فراور (aurum volatile)، طلایی «روحانی» است، طلای غیر معمولی کتاب گلستان فلاسفه و در عین حال «محرک عالی است که چرخ و محور را در دایرهای می چرخاند» (primum movens, quod rotam vertit axemque vertit in gyrum) لورنتیوس و نتورا^{۱۲۷} بی اختیار چرخ را به رویای حزقیال نبی ربط می دهد. بنابراین در مورد سنگ می گوید حزقیال چنین دید: «و صورت آن مثل چرخ در میان چرخ بود و روح مخلوق زنده که در میان چرخها بود^{۱۲۸}». (تساویر ۹۸، ۱۸۲). می گوید، «از آنجاست که بعضیها این راز را خدای زمینی» (دئوس ترستریس)^{۱۲۹} خواندند. ظاهراً این تفکر آخری، تصور خود و نتورا نیست،

۱۲۴ - چنین تشبیهاتی نشان می دهند که کار کیمیاگری علی رغم کلیه چیزهایی که عکس این گواهی می دهند، از دیدگاه مسیحیت تا چه حد راز تضادهاست (مستریوم اینیکویی ناتیس) مع هذا، از دیدگاهی عینی، این فقط یک راز زمینی است که به گواهی بخش اول این کتاب، در فرآیندهای دگرگونی در ناخود آگاه ریشه دارد.

۱۲۵ - طبیعت زنانه مرکوریوس به ماه ربط دارد.

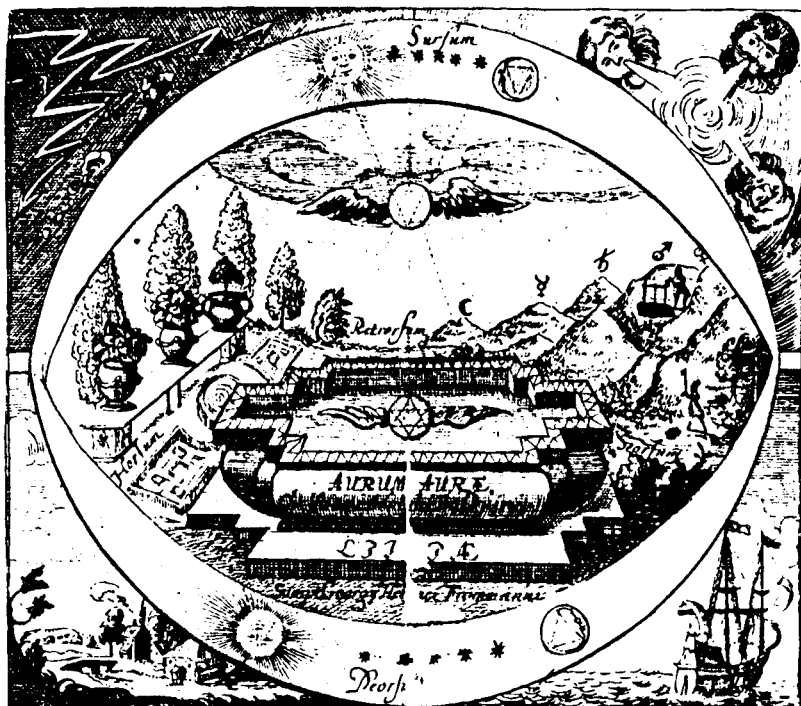
۱۲۶ - در نوشته های تنودورت، «باکره مذکر» نیز یکی از عقاید مانوی است.

۱۲۷ - کتاب او موسوم به *De ratione conficiendi lapidis philosophici* در ۱۵۷۱ در

شهر بال چاپ شد.

۱۲۸ - کتاب حزقیال نبی باب ۱: ۱۵ (غیر رسمی): «و چون آن حیوانات را ملاحظه

کردم، اینک یک چرخ با چهار صورت در پهلوی آن حیوانات بر زمین بود. و صورت و صنعت آنها مثل صورت دریا بود و هر چهار، به یک صورت بودند. و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود.... زیرا که روح حیات در میان چرخها بود.»



تصویر ۱۸۳ - کره بالدار (aurum aurae) به مثابه محصول نهایی کار و بازتاب آن در چشمه حیات، تجلی نمادین کار با صفات آن (درختان، مزارع، کوهها، و

غیره). - Baldus, Aurum hermeticum (1675)

بلکه چنان که خود او می‌گوید نقل قولی است از «للیوم»، مآخذی که من نتوانستم رد آن را پیدا کنم، گرچه باید به قرن چهاردهم و حتی قبل از آن تعلق داشته باشد.^{۱۳۰}

۱۳۰ - در واقع من از دو رساله با عنوان «Lilium» مطلع هستم: Lilium inter

spinas اثر گراسئوس (Bibl. chem, II) که متعلق به قرن هفدهم است، و Lilium de spinis

تصویر کار دوار و یا عنصر سری چرخان از زمان کوماریوس که از «راز گردباد به شیوه چرخ»^{۱۳۱} (*μυστήριον τῆς λαίλαπος τροχοῦ δίκην*) سخن می گوید، پیدا شده است و می توان آن را با کتاب زکریای نبی، باب نهم آیه چهاردهم مقایسه کرد: «..... و خداوند یهوه، کرنا را نواخته بر گردبادهای جنوبی خواهد تاخت». احتمالاً گفته عرفانی زازیموس، در این جا معنایی دارد^{۱۳۲}: «و این به چه معناست: «طبیعت که بر طبیعتها غالب شود و کامل شود و همچون گردونه گردد؟» [*καὶ γίνεται ἰλιγγιώσα*]. عنصر دگرگونی مثال جهان گردان، عالم کلان، یا بازتاب آن است که در دل ماده نقش بسته است. این موضوع از لحاظ روانشناسی، مسأله گنبد گردون است که در ناخود آگاه بازتاب یافته است و آن یعنی تصویر ذهنی دنیا (ایماگو موندی) که توسط کیمیاگر در ماده اولیه متعلق به خودش منعکس شده بود. لیکن چنین تعبیری کمابیش یکجته است، زیرا تصور عنصر سری، خود یک صورت مثالی است، که بسادگی تمام در تصور جرقه جان (Scintilla، اسپینتر) و مونا د بیان شده است.

→
«evulsum اثر گیوموس تسنسی (Theatr. chem, II) که در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم می زیست. سنه «Lilium» اول موجب می شود که آن را کنار بگذاریم، لیکن می توان دومی را مطرح کرد، زیرا به احتمال قوی این رساله به غلط به گیوموس نسبت داده شده است. اگر مضمون این رساله و نویسندگانی را که از ایشان در آن نقل قول شده است در نظر گیریم (نقل قول های متعددی از [Theatr. Chem, V] «Tractatus Micreris» Turba، جابر و سایرین آمده است، لیکن ذکر از آلبرتوس، لولی و آرنالدوس به میان نیامده است) به نظر می رسد که این رساله ای قدیمی و احتمالاً متعلق به زمان «Cons. coniug» است. لیکن بخش مذکور در فوق در آن وجود ندارد. در کتاب گلستان فلاسفه نیز از «Lilium» یا «Lilius» نقل شده است.

131 - Berthelot, Alch. grecs, IV xx, 17

132 - ibid, III,i.

تجسم حکمت در کتاب حکمت سلیمان، مسلماً موجب شد که مؤلف کتاب «سپیده دم»، او (حکمت) را با «ملکه جنوب» یکی داند. او در کیمیاگری، همیشه به صورت حکمت خدا ظاهر می‌شود و باد جنوب در تالیفات آبای کلیسا، مثال روح القدس است و احتمالاً به دلیل آن که گرم و خشک است. به همین دلیل فرایند تصعید در کیمیاگری عربی، معروف به «باد بزرگ جنوب» است و به گرم کردن انبیق^{۱۳۳} اشاره می‌کند. روح القدس نیز آتشین است و موجب تصعید می‌شود. معادل او، به اصطلاح همان آتش پنهان یعنی روح آتشین (spiritus igneus) نهفته در مرکوریوس است که دو قطب مخالف یک فاعل (یعنی آتش) و یک مفعول (یعنی جیوه) است. بنابراین وقتی ابوالقاسم، از آتش به عنوان «باد بزرگ جنوب» سخن می‌گوید، با نظر یونانیان قدیم در این خصوص موافق است که هرمس از خدایان بادهای بود^{۱۳۴} (تصاویر ۱۸۴، ۱۸۵).

من در خصوص بخشهای آغازین کتاب «سپیده دم» بدان سبب سخن به درازا کشاندم که این فصول به طور کلی از لحاظ زبان و موضوع، ترکیبی است بسیار روشن کننده. در این جا فقط تعداد کمی از تشبیهات سنگ به مسیح را نام می‌برم. نویسنده، در فصل دوم این کتاب، «علم» (یعنی کیمیاگری) را هدیه و نشانه‌ای از پروردگار می‌داند، موضوعی الهی که خردمند آن را در

۱۳۳ - هولمیارد، کتاب العالم والمکتسب، صفحه ۴۳: «... پس در خصوص گفته هرمس چه، که می‌گوید: آن گاه که باد بزرگ جنوب برمی‌خیزد، ابرها را بر می‌خیزاند و ابر دریا را بلند می‌کند؟ او گفت: اگر ساختن گردد، درست از کار در نیاید، ترکیب به سمت بالای انبیق نرود و حتی اگر برود نیز در ظرف گیرنده نریزد. باید آن را پیش از آن که به سمت بالای انبیق رود با آبهای اول و دوم مخلوط کرد. او گفت: «که این، باد بزرگ جنوب است؟ او گفت: «آری ای سلطان»، قس علی‌هذا.



تصویر ۱۸۴- «باداوار در شکم خود حمل کرد» («لوح اسما رگدینا») جنین کیمیاگری foetus

spagyricus همان مرکور یوس احیا شده است - Maier, Scrutinium chymicum (1687)

پرده تصاویر پوشانیده است. از این مطلب چنین بر می آید که کار کیمیاگری مساوی کار الهی (اپوس دیونیوم) یا عشای ربانی^{۱۳۵} به حساب می آید. در فصل ششم، سنگ، به زبان غزل غزلهای سلیمان باب پنجم آیه ششم توصیف می شود: «محبوب من این گونه است»، و به زبان زیور داود باب چهل و چهارم آیه سوم: «بنگرید او را که جمیلتر از بنی آدم است و خورشید و ماه از



تصویر ۱۸۵ - رب النوع ایر (ایزدباده‌ها) به صورت حامی توازن. در دایره داخلی، آریون، فیثاغورس، ارفئوس، در دایره خارجی، نه الهه شعر و موسیقی؛ در گوشه‌ها

چهارباد - Recueil des fausses décrétales (MS., 13th cent.)



تصویر ۱۸۶ - تثلیث به صورت سه سر - Speculum humanae salvationis (Augsburg, 1480)

زیبایی اش به حیرتند.^{۱۳۶} در این جا پسر فلاسفه، با «داماد»، که می دانیم به مسیح تعبیر شده است، یکی است. در حکایت دوم، یعنی در طوفان و مرگ چنین می خوانیم: پس آخرالزمان فرا خواهد رسید، آن گاه خداوند پسر خود را بفرستد،^{۱۳۷} همو را که چنان که خداوند، خود فرماید، وارث تمامی چیزها قرار داد و نیز به واسطه او جهان را آفرید،^{۱۳۸} و از عهد قدیم او را چنین فرمود: «توئی پسر من، امروز ترا پدید آوردم،^{۱۳۹} تو را که فرزندانگان

۱۳۶ - مزامیر داود باب چهل وچهارم (کتاب مقدس غیر رسمی مزبور ۴۵) به صورت

Epithalamium Christianum - ترانه عروسی مسیحی.

۱۳۷ - رساله پولس رسول به غلاطیان ۴ : ۴ (غیر رسمی).

۱۳۸ - رساله پولس رسول به عبرانیان ۱ : ۲ (غیر رسمی).

۱۳۹ - رساله پولس رسول به عبرانیان ۱ : ۵ و ۵ : ۵ (غیر رسمی).

مشرق زمین سه پیشکش گرانبها تقدیم حضورت کردند^{۱۴۰}....» در این جا نیز مسیح، قرینه سنگ است. در حکایت چهارم^{۱۴۱} «در باب تقدیر فلسفی» یکی از قرینه ها تثلیث مقدس است (رک: تصاویر ۱۵۵، ۱۵۶): «... چنان که پدر است پسر نیز هست، و نیز روح القدس چنین است، و این سه تن یک تن اند: جسم، روح، جان، زیرا که کلّ کمال در عدد سه نهفته است، یعنی در مقیاس، تعداد و وزن.»

ششمین حکایت، «از آسمان و زمین و نظم عناصر» می‌گوید:
در توربا فیلو سُفوروم چنین آمده است: زمین بدان سبب که سنگین است تمامی چیزها را تحمل کند،^{۱۴۱} زیرا که پایه کلّ عرش است چرا که خشک به وجود آمد^{۱۴۲} گاه جدایی عناصر^{۱۴۳}:

۱۴۰ - اشاره به سه مجوس که هنگام میلاد مسیح (ع) به حضورش شتافتند و مُرو کُندر و عنبر تقدیم پیشگاهش کردند - م.

141 - Ruska, Turba, p. 178.

142 - Espagnet, «Arecanum», Bibl. Chem, II, p. 656, LxxIII: «Lapidis generatio fit ad exemplum generationis mundi, suum enim chaos et materiam suam primam habere necesse est, in qua confusa fluctuant elementa donec spiritu igneo separentur... Congregantur aquae in unum, et apparet Arida».

«پدید آمدن سنگ به شیوه خلقت جهان اتفاق می‌افتد. زیرا ضروری است که از هرج و مرج نخستین خود و ماده اولیه خویش برخوردار باشد تا عناصر در آن به طور مغشوش شناور گردند، تا آن که به واسطه روح آتشین جدا شوند، آنها در یک [مکان] جمع گردند و زمین خشک [اریدا] پدید آید»

143 - Ibid: «[in nigredine] denique separatur lapis in quatuor elementa confusa, quod contingit per retrogradationem luminarium»



تصویر ۱۸۷ - موسی آب را از صخره خارج می‌کند - Bible Moralisée (MS, 13th cent.)

از این روی، در دریای سرخ، راهی بدون مانع وجود داشت،

سر انجام (در سیاهی) سنگ، به چهار عنصر به هم پیوسته که به واسطه حرکتهای قهقرایی ستارگان پدید آمده است تجزیه شود). این موضوع اشاره ای است به پیوند خورشید و ماه که مرگ، به وصلت نهایی post coitum ایشان غلبه می‌کند. رک: کتاب یونگ موسوم به «Psychology of the Transference».

Espagnet (Bibl. chem. II p.655, §LXIV): Nigro colori Succedit albus» (در سیاهی،

سپیدی از پی آید). این گوگرد سفید، سنگ است.

زیرا که این دریای پهناور،^{۱۴۴} صخره^{۱۴۵} را در هم شکست و آبهای فلزگون^{۱۴۶} جاری گشت (تصویر ۱۸۷). آن گاه رودخانه‌ها^{۱۴۷} که شهر خداوند را شاداب می‌سازند^{۱۴۸} در زمینهای خشک فرو نشستند و آن زمان که این فانی، جاودانگی پذیرد و فسادِ زندگان، فساد ناپذیر گردد، فی الواقع آن گاه، آن کلمه که مکتوب است جسم گردد و مرگ در کام پیروزی فرو

۱۴۴ - «دریا»ی فلاسفه. «دریای حکمت» *Mare Sapientiae*، یکی از عناوین هرمس بود. (Senior, *Tabula chymica*, p. 31) - ظاهراً کنایه ای است از موسی (ع)

۱۴۵ - نوشدارو نیز. آنگاه که جرقه روحانی بر می‌جهد، از سنگ جاری می‌شود. غالباً در تألیفات اخیرتر کیمیاگری، (و نیز در تفاسیر کلیسایی از کتاب مقدس) این سنگ به مسیح که آب معجزه گر از او جاری می‌شود تشبیه می‌گردد. بدین ترتیب ژوستین شهید می‌گوید: (*Dialogus cum Tryphone Judaeo*، Migne, p. G, Vol, 6col 63q) همچون چشمه آب زنده از خدا، در سرزمین کفر بی بهره از معرفت خدا، این مسیح فوران کرد [رک: تصویر ۱۸۷] و بر مردم شما نیز ظهور نمود و آنان را که از بدو تولد در جسم خویش کور و گنگ و لنگ بودند شفا داد... و نیز مردگان را بیدار کرد... و این کار را بدان سبب نمود تا آنان را که آماده ایمان آوردن به او بودند مجاب کند، که حتی اگر کسی گرفتار ناتوانی جسمی است، و در عین حال فرامینی را که مسیح صادر کرده است رعایت می‌کند، در آمدن ثانی، پس از آن که مسیح او را جاوید و فساد ناپذیر و آزاد از اندوه ساخت، سالم بیدار خواهد گشت.»

۱۴۶ - یک تصویر ذهنی تکراری: آب مرکوریال (*rivuli aurei*) قس علی هذا.

۱۴۷ - مثل «*pluviae et imbres*» که زمین تشنه را آبیاری و بارور می‌کند. در کیمیاگری، سلطان تشنه است و آن قدر آب می‌نوشد که حل می‌شود. رک: Merilinus, «*Allegoria*» Art. aurif, I. p. 3q2

۱۴۸ - مزامیر داود ۵: ۴۵ (غیر رسمی): «آب رودخانه، شهر خداوند را شاداب

می‌کند.»

رود. ای مرگ، کجاست پیروزی تو^{۱۴۹}؟ آن جا که گناهت بسیار است، اینک در آن جا فیض الهی بس بیشتر است. زیرا چنان که همه در آدم می میرند، همه در مسیح، زنده خواهند شد. که در حقیقت مرگ به واسطه انسانی پدید آمد و هم به واسطه اوست که مرده بر خواهد خاست. چون آدم اول و اولاد او از عناصر فساد پذیر پدید آمدند، پس به حکم ضرورت این ترکیب باید فاسد می شد، لیکن آدم ثانی که انسان فلسفی نام دارد از عناصر خالص به ابدیت دخول کرد. پس آنچه از جوهر بسیط و ناب ترکیب یافته است، تا ابد باقی خواهد ماند^{۱۵۰}. چنان که سینیور می گوید: «یک» چیز وجود دارد که هرگز^{۱۵۱} نمیرد، زیرا به واسطه فزونی ابدی، استمرار یابد و بدین سبب گفتار حواریون بر رستاخیز جسم، و زندگی جاوید پس از مرگ شهادت دهد. آن گاه آدم

۱۴۹ - رساله اول پولس رسول به قرنثیان (غیر رسمی) ۱۵ : ۵۳ «زیرا که می باید این فساد بی فساد را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد. اما چون این فساد بی فساد را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آن گاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید، که مرگ در ظفر بلعیده شده است، ای گور ظفر تو کجاست و ای موت نیش تو کجا؟»

150 - Cf. Ruska, Turba, pp. 182f, 115f.

۱۵۱ - نقل قول هرمس در Senior, De Alchemia, p. 71 (رک: Bibl chem, II, p.227a) : «Est mundus minor. Item est unum quod non moritur, quamdiu fuerit mundus, et : vivificat quodlibet mortuum», etc.)

[دنیای کوچکتر است، عالم خرد = انسان]. یک چیز وجود دارد که تا زمانی که جهان پایدار باشد، مرگ نپذیرد، و هر چیز مرده ای را زنده کند). این بخش به آب فلسفی اشاره می کند. سینیور نام لاتینی محمد بن عمیل (قرن دهم) است که تالیف او توسط استپلتن، در Three Arabic Treatises on Alchemy چاپ شده است.

ثانی، ۱۵۲ آدم اول و فرزندان ۱۵۳ او را گوید: بیاید ای برکت یافتگان از پدرم، و مالک شوید ملکوت جاوید را که از آغاز ۱۵۴ کار برایتان مهیا شده بود، و بخورید نان مرا و بنوشید شرابی را که از بهر شما مخلوط کرده‌ام، زیرا که همه چیز برایتان آماده گشته است. بگذار آن که گوش شنوا دارد بشنود آنچه را که روح اصل حکمت، فرزندان حکمت را در باب آدم خاکی و سماوی می‌گوید، که فلاسفه او را بدین کلمات در یابند: آن گاه که آب را از خاک، هوا را از آب، آتش را از هوا، خاک را از آتش ۱۵۵ در اختیارگیری، آن گاه است که هنر ما را تمام و کمال صاحب گردی.

چیزی که در این بخش خصوصاً جالب توجه است تشابه سنگ و آب حکمت (آکواساپی ینتیوم) و آدم ثانی است - که بنا به نقل قول موجود در کتاب سینیور (پانوش ۱۵۱)، مسیح را به اصل فلسفه کیمیا در مورد آدم نخستین ربط می‌دهد. مسیح: با آدم فلسفی یعنی عالم اصغر (تصویر ۱۸۸)، «یگانه ای که نمی‌میرد و هر چیز مرده ای را زنده می‌کند» یکی است. ظاهراً آدم فلسفی دارای دو معناست: او «واحد» یعنی رنگ یا اکسیر حیات است، لیکن انسان درونی جاویدان نیز هست که با انسان نخستین همسان و یا لااقل مربوط به اوست. (رک: تصاویر ۱۰۶، ۱۷۵). (پاراسلسوس این اصل فلسفی را شرح

۱۵۲ - آدم ثانی که «آدم کادمین» نیز خوانده می‌شود، انسان روحانی است که او را با

مسیح یکی می‌دانند - م.

۱۵۳ - فلاسفه

۱۵۴ - انجیل متی ۲۵: ۳۴ - «آغاز کار» به جای «ابتدای» عالم آمده است.

۱۵۵ - نقل قولی کاذب از ارسطو؛ رک: Rosarium, Art. aurif, II, p. 286

می دهد. ۱۵۶)

کتاب «سپیده دم»، به همین شیوه ادامه می یابد و در هفتمین و آخرین حکایت آن، «گفتگوی عاشق با معشوق» می آید که انجیل لوتر آن را «به عنوان عشق متقابل مسیح و کلیسایش» تعبیر می کند. این حکایت با این کلمات ختم می شود: «بنگر که چه خوب و دلپذیر است برای دو تن که یگانه شوند. پس بگذار سه خیمه بر افرازیم، نخست از برای تو، دوم از برای من و سوم از برای اولادمان، زیرا که ریسمان سه لایه آسان پاره نشود.» نویسنده، این سه خیمه را به کتاب سه کلمه، Liber trium verborum، خالد ربط می دهد^{۱۵۷}. سه واژه ای را که «کل علوم در آن نهفته است» باید «به پرهیزگار، یعنی فقیر»^{۱۵۸} از اولین تا حتی آخرین مردم «آموخت. سه واژه عبارتست از: «برای سه ماه، آب، جنین را در بطن نگاه می دارد، هوا آن را برای سه ماه دوم تغذیه می کند، آتش آن را برای سه ماه سوم محافظت می کند.» خالد چنین می افزاید، «و این کلمه و این تعلیم و مقصد تاریک، باز است تا شاید همه، حقیقت را ببینند.»

گر چه طبق متن قبلی، منظور از سه خیمه، مسیح داماد (اسپانسوس کریستوس) است و شاید بتوانیم حکمت را عروس (اسپونسا) فرض کنیم لیکن

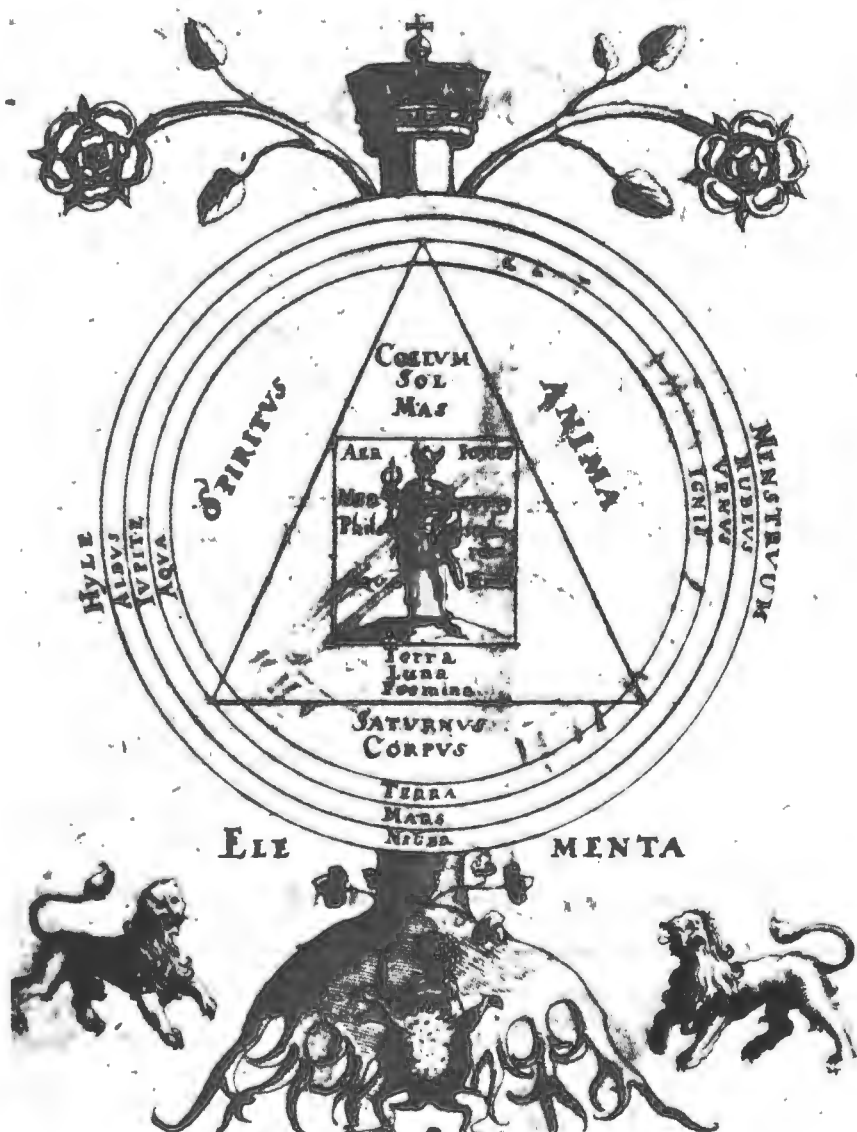
156 – Jung, Paracelsus as a Spiritual phenomenon, pars. 165ff, 203ff.

۱۵۷ – Art. aurif، فصل اول صفحه ۳۵۲ به بعد. منظور از خالد، امیر زاده اموی، خالد بن یزید (پایان قرن هفتم میلادی) [مؤلف کتاب الصحیفة الکبیر و کتاب الصحیفة الصغیر - م] است، گر چه دلایل کافی در دست است که این رساله را به هیچ وجه او نوشته است. (در خصوص این مسأله رک:

Lippmann, Entstehung und Ausbreitung der Alchemie, II, p. 122.

۱۵۸ – نام دیگری برای کیمیاگران. رک:

«Les pources hommes évangelisants» in Rupescissa, La Vertu et la propriété de la quinte essence, p. 31.



نصویر ۱۸۸ - تمثیل دگرگونی هرمتیک: Samuel Norton, Mercurius redivivus (1630)

سرانجام خود حکمت، سخن می‌گوید و دو خیمه را به استاد و فلاسفه، پسران خرد، پیشکش می‌کند. «ریسمان سه لایه» (تصویر ۱۸۹)، نخست به رشته میان حکمت و استادانش اشاره می‌کند، اما به طوری که سه کلمه خالد حاکی است، به معنای فرایند سه لایه است که جسم و جان و روح عنصر دگرگونی را وحدتی ناگسستنی می‌بخشد^{۱۵۹} (تصویر ۱۶۱). ترکیب شیمیایی که بدین ترتیب حاصل آمده است نتیجه نهایی کار یعنی پسر فلاسفه یا سنگ است که به عبارتی با «پیکر عرفانی» کلیسا قابل قیاس است (تصویر ۲۰۴): مسیح، خود تاک یعنی کلّ و حواریون شاخه‌ها، اجزا. در واقع آدم احساس می‌کند که نویسنده ناشناس این رساله، همان طور که بحق در موردش گفته شد، کتب مقدس را به طاق نصرت کیمیاگری بسته است. طرفه این جاست که می‌بینیم، چگونه او با وجدانی پاک، بی‌آن که اندکی از کار خود، آگاه باشد، در تعبیر و تفاسیری غوطه می‌خورد که مو بر اندام انسان راست می‌کند. چنان که من در کتاب «پاراسلسوس به عنوان پدیده‌ای روحانی» نشان داده‌ام، ما تقریباً در قرن بعد، همین بینش را در پاراسلسوس و نویسنده آکواریوم ساپی بنتوم می‌یابیم. نویسنده ما آشنایی چنان حاضر و آماده‌ای را با وولگیت^{۱۶۰} بر ملا می‌کند که ممکن است خیال کنیم که او جزء نظام مقدس بوده است. بعلاوه ما شهادت پاتریزی نوع دوست را بر این مبنا داریم که به نظر نمی‌رسید فلسفه هرمتیک به هیچ وجه ضد مسیحیت کلیسا باشد. بر عکس، مردم، این فلسفه را تکیه گاه دین مسیح به شمار می‌آوردند. به همین دلیل، پاتریزی از پاپ

۱۵۹ - این فرایند در این جا سه قسمت دارد، بر خلاف فرایند کیمیاگری یونانی که دارای چهار قسمت است. لیکن امکان دارد که این قیاس نه ماه دوران بارداری باشد. رک:

Kalid, Art, aurif, I, pp. 358ff.

۱۶۰ - Vulgate، ترجمه کتاب مقدس به زبان لاتین است که ژروم قدیس در سال ۳۸۲

میلادی به دستور پاپ داماسوس بدان همت گماشت - م.



تصویر ۱۸۹ - تکمیل فرایند. کتیبه: oculatus abis (با چشم پدید آمد، گر چه به راه خود می‌روی). هرمس به صورت انسان نخستین (آنتروپوز) با هنرمند و خواهر عرفانی توسط طناب سه لایه وحدت یافته است. پایین تصویر، هرکولس، مظهري مطلوب به سبب کارهایش). زمینه تصویر نردبانی که دیگر مورد حاجت نیست - Mutus liber (1702)

گرگوری چهاردهم تقاضا کرد که اجازه دهد هرمس جای ارسطو را بگیرد^{۱۶۱}. متن کتاب «سپیده دم» دارای اهمیت تاریخی است و باید دو قرن قدیمی تر از کتب خونراث (۱۵۹۸) و بوهم (۱۶۱۰) باشد. عجب آن که کتاب بوهم موسوم است به «Aurora, oder die Morgenröte im Aufgang» (اورا یا سپیده دم). آیا ممکن است که بوهم از کتاب سپیده دم، Aurora consurgens، لااقل اسماً آگاه بوده باشد؟

و - ملکیور سی بی ننسیس و تفسیر کیمیاگرانه عشای ربانی

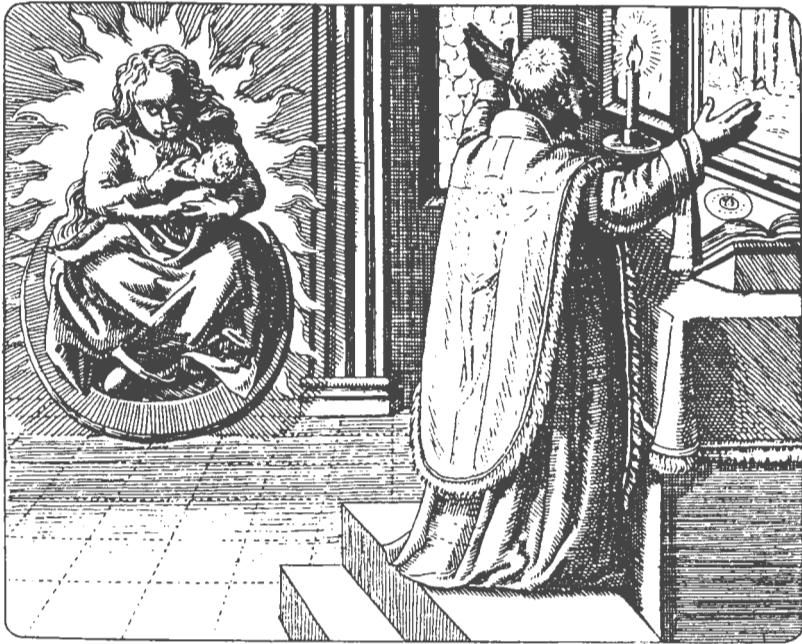
ماخذ بعدی در مورد همسانی سنگ با مسیح مدرکی است جالب توجه متعلق به آغاز قرن شانزدهم، که چنان که از عنوانش پیداست^{۱۶۲} خطاب به لادیسلانوس پادشاه مجارستان و بوهمیا نوشته شده است. نام نویسنده نیکلاس ملکیور اهل هرمانشتات است^{۱۶۳}. او فرایند کیمیاگری را به صورت مراسم

161 – Patrizi, Nova de universis philosophia.

162 – «Addam et processum sub forma missae, a Nicolao Cibirnsi, Transilvano,

ad Ladislaum Ungariae et Bohemiae regem olim missum», Theatr chem III, pp. 853ff.

۱۶۳ - با ملکیور، سراسقف بریکسن که رساله «Von dem gelben und rotten Mann» از ۱۴۹۰، منجم دربار پادشاه بود. او پس از مرگ لادیسلانوس دوم در ۱۵۱۶، تحت لوای لویی دوم (۲۶ - ۱۵۰۶) در آنجا ماند. ملکیور پس از شکست موهکس (۱۵۲۶) و فرار لویی دوم، به دربار فردیناند اول در وین گریخت. او در ۱۵۳۱ اعدام شد. بنابراین، مدرک ما باید قبل از ۱۵۱۶ نوشته شده باشد. لادیسلانوس دوم در ۱۴۷۱ پادشاه بوهمیا و در ۱۴۹۰ پادشاه مجارستان شد. ما اشاره به (ad extirpandum Turcam) را در این متن می بینیم. درست است که ترکان در ۱۵۴۱ بوداپست را تصرف کردند، لیکن این سرزمین مدت مدیدی گرفتار حملات ترکها بود. [هر منشئات نام آلمانی شهر رومانیایی (قبلاً مجارستانی) Sibiu یا Cibiu است، «Cibirnsis» از آنجاست] - ناشران].



تصویر ۱۹۰ - هنرمند به صورت کشیش. در سمت چپ تصویر، زمین، مرکوریوس
خردسال را شیر می‌دهد:

«Matrix eius terra est» («Tabula smaragdina») – Melchior Cibinensis, Symbolum, from
Maier, Symbola aureae mensae (1617)

عشای ربانی (تصویر ۱۹۰) و به ترتیب زیر شرح داده است:

INTROITUS MISSAE; Fundamentum Vero artis est corporum
Solutio.

(پایه این هنر تلاشی جسمهاست.)

KYRIE, FONS BONITATIS, inspirator sacrae artis, a quo bona cuncta
tuis fidelibus procedunt, Eleison.

(ای خداوند گار ما، ای سرچشمه نیکیها، ای الهام بخش هنر مقدس،

ای که هر آنچه نیکوست از جانب تو به این بنده مؤمنت فرا می رسد، رحم فرما.)

CHRISTE, Hagie, lapis benedictae artis scientiae qui pro mundi salute inspirasti lumen scientiae, ad extirpandum Turcam, Eleison.

(ای مسیح مقدس، ای سنگ خجسته هنر علم که جهت رستگاری جهان، نور علم را دمیدی، برای براندازی ترکها، رحم فرما.)

KYRIE, IGNIS DIVINE, pectora nostra juva, ut pro tua laude pariter sacramenta artis expandere possimus, Eleison.

(ای خداوند گار ما، ای آتش الهی، قلبهای ما را قوت بخش، تا مگر بتوانیم، برای ستایش تو، شعائر مقدس این هنر را وسعت دهیم، رحم فرما.)
GLORIA IN EXCELSIS (فقط طلب یاری است)

COLLECTA [دعایی است که قبل از قرائت رساله خوانده می شود. اصل نیایش چنین است: «باشد تا خدمت ن.ن، هنر مقدس کیمیاگری» را جهت جلال پروردگار و اشاعه دین مسیح به کار گیرد].

EPISTOLA (فقط طلب یاری است)

GRADUALE [معمولاً همایشی است متضمن ابیاتی از مزامیر داود که در روزگاران قدیم، آن را روی پلکان (گرادوس) منبر می خواندند]:

Surge aquilo et veni auster:^{۱۶۴} perfla hortum meum et fluant aromata

illius.

(برخیز، ای باد شمال و فرارس ای باد جنوب، در باغ من بدم و بگذار

۱۶۴ - Aquilo (باد شمال) کنایه از شیطان است و auster باد جنوب کنایه از روح القدس. رک:

Migne, P. L. Vol 219: «Index de allegoriis» بین سایر مراجعی که از ایشان نقل قول شده است

نام آلن اهل لیل (Alanus de Insulis) که نزد کیمیاگران بسیار معروف بوده است نیز به چشم

می خورد. (Maier, Symbola aureae mensae, p. 25q)

تاشیره معطر گیاهانم جاری شود).

VERSUS: Descendit sicut pluvia in vellus, et sicut stillicidia, stillantia super terram.

Alleluja. O felix conditor terrae, nive albior, suavitate dulcior, f[r]agrans in fundo vasis instar balsami. O salutaris medicina hominum, quae curas... omnem corporis languorem.

... O fons sublimis ex quo vere scaturit vera aqua vitae, in praedium tuorum fidelium.

(او همچون باران، بر پشم گوسفندان فرو می ریزد و همچون رگبار به نرمی بر زمین فرود می آید. حمد خدای را. ای خجسته آفریدگار زمین، ای سفیدتر از برف، ای شیرین تر از شیرین، ای معطر چون بلسان در انتهای قرع، ای داروی درد آدمی که هر ضعف جسمانی را شفا بخشی، ای چشمه متعال که به راستی گاه فرو ریختن آب حقیقی حیات به باغ مؤمنت، می جوشی. پس از قرائت انجیل درودی بر روشنایی می آید.

در این جا من فقط بر چند نکته بسیار مهم تکیه می کنم. ملکپور پس از خواندن انجیل و اعتقادنامه درود می فرستد - اما نه درود بر ماریا - بلکه «درود بر روشنایی»،^{۱۶۵} و بی آن که آن را ادامه دهد فقط همین دو کلمه آن را ذکر می کند. «درود بر روشنایی» سر آغاز سرودی است در ستایش مریم عذراء، که منسوب به مصنفان مختلفی است از جمله آلبرتوس بزرگ که شهرت و اعتبار او باید مورد توجه یک کیمیاگر بوده باشد. رمی دو گورمون در کتاب خود موسوم به *Le Latin mystique*^{۱۶۶} افسانه ذیل را

۱۶۵. احتمالاً او «آب حیات» را که هم اکنون ذکر آن رفت و یا به احتمال قوی تر «داروی

معدنی» را که قبلاً ذکر شد و مطلب اصلی است، می ستاید.

از Osnabrück Register of Santa Maria نقل می‌کند: باکره ای در جامه شاهانه، در خواب بر آلبرتوس ظاهر شد و او را سرزنش کرد که مریم عذراء را به خاطر برکتی که عطا فرموده بود، چنان که باید سپاس نگفته است. آلبرتوس بزرگ در اثر دیدن این خواب، درود بر روشنایی را سرایید. یک کیمیاگر آن را پر از اشارات مجذوب کننده خواهد یافت:

Ave praeclara maris stella, in lucem gentium Maria divinitus orta...

Virgo, decus mundi, regina coeli, praelecta ut sol, pulchra lunaris ut fulgor...

Fac fontem dulcem, quem in deserto petra demonstravit, degustare cum sincera fide, renesque constringi lotos in mari, anguem aeneum in cruce speculari.

Facigni sancto patrisque, Verbo quod, rubus ut flamma, tu portasti, virgo mater facta, pecuali pelle distinctos, pede, mundis labiis, cordeque propinquare.

درود، ای اختر درخشان دریا، مریم، ای زاده الوهیت به جهت روشنایی دل ملتها.

ای باکره، ای زینت جهان، بانوی آسمان، ای برگزیده ترین همچون خورشید، ای دلربا همچون پرتو ماه...

بگذار مومنانه از آن نهر شیرین بنوشیم که از صخره در صحرا روان گشت. بگذار کمرهای مطهر خود به آب دریا را، به خدمت بر بندیم، و خیره در آن افعی مصلوب بنگریم (تصویر ۱۹۱).

ای باکره که مادر شدی به واسطه آتش مقدس و کلام پدر که همچون نیزار سوزان آن را پذیرفتی، بگذار، چون گله پیسه و ابلق،^{۱۶۷} با لبان و دل



تصویر ۱۹۱ - افعی مصلوب مرکوری، افعی برنجین موسی - ابراهیم یهودی -

Livre des figures hiéroglyphiques -(MS, 18th cent.)

پاک، به پای خود نزد تو آئیم.

در حالی که متن ملکیور این مساله را بی پاسخ می‌گذارد که آیا «روشنایی» به معنای آب حیات (آکواویته) است، آلبرتوس برایمان جای تردید نمی‌گذارد که این نه فقط به باکره بلکه به سرودی در ستایش او اشاره می‌کند، زیرا چنین ادامه می‌دهد: «درود بر روشنایی را باید خواند، باید آن را» پیمان این هنر «نامید زیرا کل هنر شیمیایی در آن نهفته است،^{۱۶۸} و فرخنده اوست آن که این تسبیح را می‌فهمد.»

منظور او از این تسبیح «سرود مریم است، و به احتمال قوی چنان که از کلمات بعدی ملکیور پیداست، همان سرودی است که در بالا ذکر کردیم. به هر تقدیر احتمالاً به نظر ریموند لولی^{۱۶۹} - که در آن زمان در اوج اشتها بود - باکره، با اکسیر کمیابگری یکی است. در رساله کوماریوس نیز با همین تصور مواجه می‌شویم: «آستانس و یارانش به کلثوپاترا چنین گفتند: «تمامی راز هراس انگیز وحیرت آور در تو نهفته است»^{۱۷۰}».

اکنون ملکیور تفسیر کمیابگرانه خود را در خصوص سرود مریم ارائه می‌دهد:

درود، ای چراغ دلفریب آسمان، ای فروغ^{۱۷۱} جهان! ای که در این جا با ماه یگانه گشته ای، رشته پیوند مریخ^{۱۷۲} [copula

168 - *Sequentia sancti evangelii, sub tono, Ave praeclara, cantetur; quam testamentum artis volo nuncupari, quoniam tota ars chemica, tropicis in ea verbis occultatur, et beatus, etc.*

۱۶۹ - رک: تألیف او موسوم به «Codicillus», Bibl chem, I, pp. 88off

170 - «Ev Qol kE... Berthelot, Alch. grecs, IV, xx, 8.

۱۷۱ - خورشید

۱۷۲ - اشاره به ونوس و مریخ که در تور وُلکان گرفتار شدند.

martialis] و وصلت مرکوری^{۱۷۳} در این جا بسته شد. از این سه، به استادی این هنر، در بستر رود، غول مقتدر^{۱۷۴} بس بزرگ و بس دست نیافتنی هنگامی زاده شد که این سه حل شدند، نه در آب باران... بلکه در آب مرکوریال، در این صمغ^{۱۷۵} مبارک ما که به خودی خود حل شود و نامش آب زلال فلاسفه است. اینک^{۱۷۶} او می‌شتابد تا خود را به عروس باکره نامزد کند و او را همراه طفل به حمامی برد که بر آتش ملایم است (تصویر ۱۹۲). لیکن باکره یکباره بارور نخواهد شد مگر به بوسه در آغوش مکرر. پس آن‌گاه در پیکر خود آبستن شود و طبق نظام طبیعت، فرخنده فرزند را بزاید. پس آن‌گاه در ته قرع، زنگی مقتدر پدیدار خواهد شد، سوخته، خشک، بی‌رنگ، به کلی مرده و بی‌جان^{۱۷۷} (تصویر ۱۹۳). زنگی، خواهد، که مدفون شود، رطوبتش

۱۷۳ - پیوند مرکوریوس با چه کسی؟ آیا منظور پیوند دو مرکوریوس است، یکی نر و یکی ماده؟ ظاهراً منظور وحدت خورشید و ماه، مریخ و مرکوریست.

174 - Ruska, Tab. Smarag, p.2 : «Hic est totius fortitudinis fortitudo fortis»

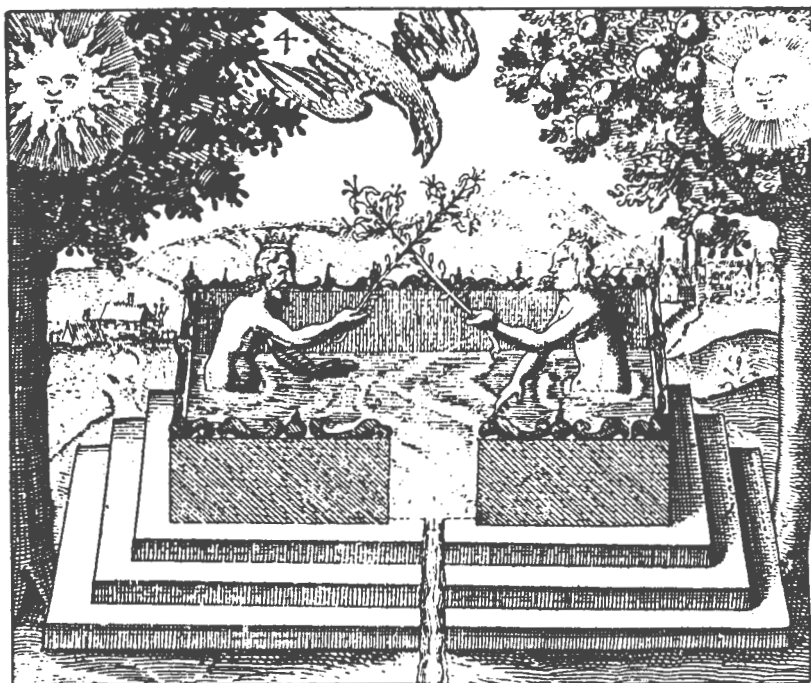
(او قدرت مقتدر کل قدرت است).

۱۷۵ - این است عنصری که مورد توجه خاص ماریای «غیبگو» خواهر موسی بود.

Art. aurif, I. p. 320: «Recipe alumen de Hispania gummi album et gummi vero matrimonio»

(زاج را از اسپانیا بیاور، صمغ سفید و صمغ سرخ را که گوگرد (Kibric) فلاسفه است... و صمغ را در آمیزش حقیقی با صمغ بیامیز).

۱۷۶ - احتمالاً خورشید به صورت «صمغ» آمیزش (coitus) خورشید و ماه در حمام، درون مایه اساسی کیمیاگری است و آن را به صور متعددی جشن می‌گیرند (تصویر ۱۹۲).



تصویر ۱۹۲ - «حمام فلاسفه» - Mylius, *Philosophia reformata* (1622)

را بر او بپاشند، و به تانی^{۱۷۸} خاکستر شود، تا آن که از آتش

۱۷۷ - مثلاً *caput mortuum*، سرِ اوزیریس، در مرحله سیاهی. زنگی مربوط به رساله ای

است منسوب به آلبرتوس:

«*Super arborem Aristotelis*», *Theatr chem*, II».

این بخش چنین است (صفحه ۵۲۶):

«...quousque caput nigrum aethiopis portans similitudinem, fuerit bene lavatum et



نصویر ۱۹۳ - زنگی به صورت سیاهی (نیگردو) - Trismosin, «Splendor solis» (MS., 1582)

درنده خوی در قالبی درخشان برخیزد... بنگر بهبود و احیای شگفت انگیز زنگی را! به واسطه غسل ولادت مجدد نامی جدید گیرد، که فلاسفه آن را گوگرد طبیعی و پسر خویش خوانند و این همان سنگ فلاسفه است. و بنگر که این یک چیز است، یک ریشه، یک جوهر، بی آن که چیزی بیگانه بر آن افزوده شده باشد و هر چه زاید است به استادی این هنر، از آن پیراسته گشته است... این است گنج گنجها، داروی والای فلسفی، راز الهی قدما. فرخنده اوست که چنین چیزی را بیابد. او که این چیز را دیده است، آزادانه بنگارد و سخن گوید و من می دانم که شهادتش راست است. ستایش باد خدا را تا ابد الابد!

→
inceperit albescere...»

(... تا آن که سری که شبیه زنگی است شستو یا بدو به سپیدی گراید...) در وصلت کیمیایی روزن کروتز، ملکه گستاخ نمایشنامه، صیغه مغربی می شود. ضمناً رک: حکایت اول در Aurora consurgens, ch. VI

۱۷۸ - calcination سوزاندن احتمالاً به معنای خاکستر شدن است، در حالی که خاکستر سرخ، متبلور می شود. این عمل نیز ممکن است به ماریای غیبگو مربوط باشد:

«Vitrifica super illud Kibrich et Zuboch [alias Zibeic] et ipsa sunt duo fumi complectentes duo lumina»

کبریک (گوگرد = Kibrich) و سیماب (Zuboch) [در وارد دیگر (زیبق) Zibeic] را بر آن متبلور ساز و این دو بخارهایی هستند که دو نور را می پوشانند).

«Practica» Art. aurif, I, p.321 «Zaibac, Zeida Zaibar, Zibatun... id est argentum vivum». Zaibar = Mercurius. Ruland's Lexicon : zîbag (Arabic) = quicksilver Lippmann, Entstehung, 409. Kibric = kibrit (Arabic) = sulfur. Cf also Ruska, Turba, p.348: «Arabisches Register».

آداب نیایش کامل، در این جا پایان می‌یابد. آنچه اکنون می‌آید نوعی مرور نکات اصلی است. ملکیور، تقدیس نان و شراب را به سنگی که بنایان آن را رد کردند و تبدیل به سنگ زاویه شد ربط می‌دهد^{۱۷۹}. «این کار پروردگار است و در نظر ما عجیب است.» آن گاه موضوع راز مطرح می‌شود و به پیشکش کیمیاگری می‌انجامد. پیشکش همان کار است، یعنی «کار خجسته هنر کیمیاگری ما»، که «همواره وقف نام شکوهمند پروردگار و اصلاحات نجات بخش دین، به واسطه خداوند گارمان عیسی مسیح خواهد بود، آمین.»

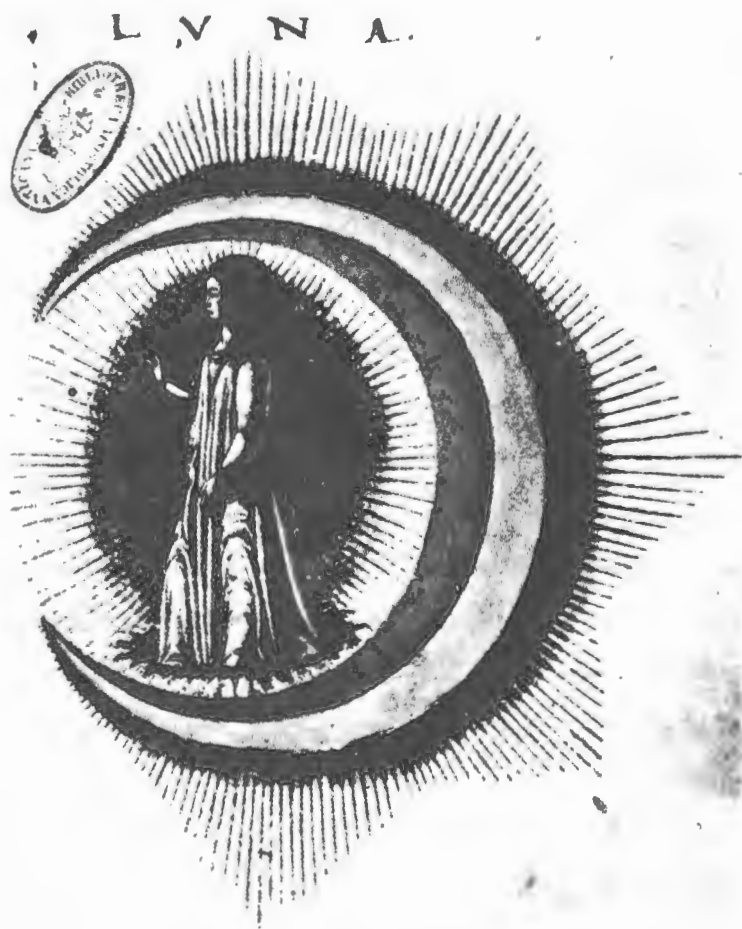
احیای زندگی، دقیقاً مترادف تبدیل ماهیت است، لیکن در این جا مراسم تقدیس انجام نمی‌گیرد. ملکیور، تسبیح درود بر روشنایی را به کار می‌گیرد تا تبدیل ماهیت را به عنوان رازی در بطن باکره (in gremio virgini) در آن بگنجاند. چنان که متن سنپور ذیل^{۱۸۰} نشان می‌دهد، روایات، این عقیده را تایید می‌کنند: قرص قمر، آب فلسفی و ریشه علم است، زیرا که او معشوقه رطوبت است، یعنی سنگ کامل مدور و دریا. و از این جاست که می‌دانم ماه، ریشه این علم نهان است.^{۱۸۱}

ماه که معشوقه رطوبت است همچون ایزیس، ماده اولیه به صورت آب است، و بنابراین مادر «هیدرولیت»، یعنی آب - سنگ - است که آن خود نام دیگر سنگ و از این رو نام دیگر مسیح است. از آنجا که دو اصطلاح علم (Scientia) و ماده اولیه (پریما ماتریا) غالباً به نحوی به کار می‌روند که گویی یکی هستند، علم یا حکمت (ساپی ینتیا) نیز در این جا با ماه یعنی اصل زنانه (تصویر ۱۹۴) یکی است، و به همین ترتیب اصل گنوسی^{۱۸۱}

۱۷۹ - رک: پانوش ۱ صفحه ۳۹۶ - م.

180 - De chemica, pp. 358.

۱۸۱ - سوفیا، حکمت الهی، نفخه ازلی مونث صفت است که دارای کیفیت الهی است و پیش از آفرینش جهان وجود می‌داشت و نمونه ازلی عروس خدا یعنی مریم مقدس است - م.



تصویر ۱۹۴ - تصویر ماه - Codex Urbanus Latinus 899(15th cent.)

سوفیا (حکمت) به عنوان مادر یا عروس مسیح.

پس از تمام اینها، نیایش «مابعد مراسم الفت مقدس» می‌آید: «مبارک باد پادشاه ما که از آتش برون شود^{۱۸۲}، همو که به دیهیم، منور و مزین شد تا ابد الا باد آمین.» و بالاخره برای تقویت دین مسیح و نابودی ترکها مناجاتی می‌شود.

این متن علی‌رغم کج سلیفگی آن، موضوع ما را کاملاً روشن می‌کند. مسلماً ملکیور متوجه شباهت میان دو عمل بوده و ساده لوحانه، کار فردی را با همه بی‌مایگی آن جایگزین کلمات جاودانه محترم عشای ربانی کرده است. او در دوره اصلاحات مذهبی می‌زیست و چیزی نگذشت که در ناحیه بزرگی از اروپا، کلمات غیر شرعی موعظه گران مختلف که کلام خدا را به شیوه خود بیان می‌کردند، جای دعای عشای ربانی را گرفت. ملکیور نیز به کاری از این قبیل دست زده بود. اگر ما به او حق اقرار به ایمان^{۱۸۳} شخصی را بدهیم، او را بیشتر قابل قبول خواهیم یافت. از این متن کاملاً پیداست که او احساس می‌کرده است که فرایند کیمیاگری نظیر تبدیل ماهیت در مراسم عشای ربانی است و او نیازمند آن است که تجربه خود را درست در همان قالب بیان کند. مع هذا باید توجه داشت که او استحاله کیمیاگری را جایگزین تبدیل ماهیت اقانیم مقدس نکرده است بلکه آن را جایی نزدیک مراسم اقرار به ایمان قرار داده است و به همین دلیل، عمل، قبل از مراسم تقدیس تمام می‌شود. در دومین نسخه مرور رؤوس مطالب، باز هم اوج مناسک وجود^{۱۸۴} دارد و این

۱۸۲ - نقل از *Ars chemica*, p. 22, «Tractatus aureus» باید متذکر شد که ملکیور

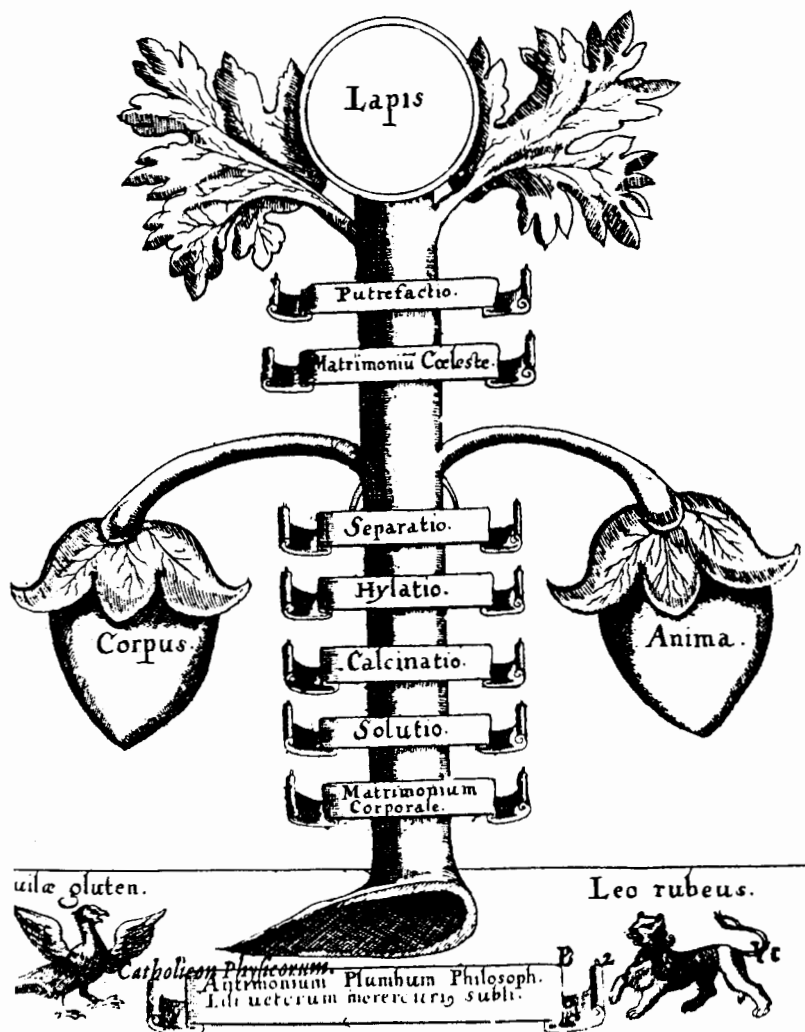
توصیه می‌کند که قبل از قرائت اعتقاد نامه، باب دهم انجیل لوقا قرائت شود. ظاهراً این باب هیچ ربطی به مطلب او ندارد، جز آن که با این عبارات مهم خاتمه می‌یابد: «لیکن چیزی واجب است. مریم، بهترین را برگزید که هرگز از او باز ستانده نخواهد شد.» (انجیل غیر رسمی).

۱۸۳ - *Credo*، «به معنای من باور دارم» یکی از قسمتهای نماز است - م.

تسبیح یکسره از راز تقدیس نان و شراب به مراسم مابعدالفت مقدس می پرد. شاید بتوان این ویژگی را ناشی از حرمت مقدسی دانست که موقرانه ترین و تکان دهنده ترین قسمت عشای ربانی دارد و آن، یعنی مراسم تقدیس. بنابراین لااقل می توان آن را نشانه غیر مستقیم کشمکش وجدان به شمار آورد - وجدانی که بین دو مساله پاره می شود یعنی بین تجربه مناسکی که در بیرون انجام می گیرد و تجربه ای فردی که در درون اتفاق می افتد. با آن که در هیچ قسمت متن، از مسیح به عنوان سنگ و نوشدارو (مدیسینا) نامی برده نشده است، همسانی آنها کاملاً از کل مفاد متن پیداست.

ز - سر: برج رایپلی

مدرک دیگری که قاعدتاً باید برای ویت آشنا بوده باشد، پرداخت (رک: تصاویر ۲۷، ۸۳، ۱۹۹، ۲۲۱) هموطن او سرجرج رایپلی (۹۰ - ۱۴۱۵)، قانونگذار برای دیلینگتون است که کار اصلی اش موسوم به Liber «duodecim portarum» با جدولی آغاز می شود متشکل از تشابهات فلسفی که مورد موافقت بی. آ، پورتو، آکوآتینوس است. این جدول، تشابهات میان هفت فلز و عناصر شیمیایی و آنچه را که «نمونه» خوانده می شوند و به معنای نمادهای کیمیاگری هستند، نشان می دهد، یعنی رنگها، سنین آدمی و علایم منطقة البروج و غیره. این تشابهات، شامل رازهای هفتگانه، *Mysterium Altaris* (یعنی عشای ربانی) می باشند که به طلا نسبت داده می شود، در حالی که مترادف کیمیاگرانه آن تبدیل ماهیت (*transmutatio*) است (تصویر ۱۹۵). نوع دانه ای که به این راز تعلق دارد *triticum* (گندم) است. احتمالاً، بی. آ، پورتو، همان برناردوس گنورگیوس پنتوس، پیرو پاراسلسوس است که بین ۱۵۲۰ و ۱۵۳۰ در بندر سنت ماری در گوئن (قسمتی از آکوئیتن سابق) به دنیا آمد و در ۱۶۲۰ در نوانخانه ای در پورژن (وود، سوئیس) در حالی در گذشت که گرد پیری بر رخسارش نشسته بود و از خواب و خیال خوشبینانه پاراسلسی



تصویر ۱۹۵ - درخت فلسفی (Arbor philosophica): درخت به صورت نماد مراحل فرایند

دگرگونی - Samuel Norton, Catholicon Physicorum (1630)

در آمده بود، خواب و خیالی که ایام شاگردی او را در شهر بال آتشین کرده بود. او نیز گرفتار سرنوشت اجتناب ناپذیر کسانی شده بود که برای درک استاد پیر زود رنج، از ذوق کافی بهره مند نبودند و دیدند تعالیم مرموز در خصوص طلای غیر معمولی بسیار مرموز باقی مانده است. مع هذا فهرست او حاکی از آن است که قیاس میان کار کیمیاگری و آیین عشای ربانی، در دواير پاراسلسی نیز معتبر بوده است. ملکيور، معاصر پاراسلسوس بود، لیکن بسیار محتمل است که مستقلاً به همان نتایج رسیده باشد، زیرا چنین تصوّراتی در آن زمان متداول بود. مایکل مایر آن قدر تحت تاثیر قیاس ارائه شده از سوی ملکيور قرار گرفته است که آن را، به عنوان نماد یازدهم (تصویر ۱۹۰) در کتاب خود موسوم به *Symbola aureae mensae* (۱۶۱۷) همراه با این مثل آورده است: *Lapis, ut infans, lacte nutriendus est virginali.* «سنگ را نیز باید همچون کودکی، با شیر باکره تغذیه کرد».

ما افسانه ذیل را در^{۱۸۴} «*Cantilena Riplaei*» می یابیم:

روزگاری شهریاری بود شریف [سر بدنها] *caput*
corporum که اعقابی نداشت. بر عقیم بودن خویش گریست، و
 چنین نتیجه گرفت که گرفتاری عیبی جبلی (*defectus*
originalis) شده است، گرچه «زیر بال و پر خورشید رشد یافته
 بود» و نقص طبیعی جسمانی نداشت. او به زبان خود می گوید:

184 - Ripley, *Opera omnia chemica*, 421ff.

[پروفسور یونگ «کانتیلا» را به صورت نشر تفسیر کرده است. برای ترجمه کامل و منظوم آن رک: یونگ، *Mysterium Coniunctionis* پاراگراف ۳۷۰ به بعد خط ۷ - ۸ تفسیر. در کتاب حاضر، با توجه به تجدید نظر شخص پروفسور یونگ، مطلبی دیگر جایگزین «درخت مسیح» شده است. رک: همان ماخذ پاراگراف ۳۸۰ پانویشت ۸۸. در نتیجه مطلب دیگری به جای «مسیح بر درخت زندگی» آمده است - ناشران انگلیسی.]

دریغا که می‌ترسم و بی‌یقین می‌دانم که هرگز فرزندی نخواهم داشت، مگر آن که یاری انواع^{۱۸۵} را یکسره به دست آورم. لیکن حیرت زده از دهان مسیح برین شنیده‌ام، که از نو، زاده خواهم شد. پس آن گاه خواست به بطن مادر خویش باز گردد تا خود را در ماده اولیه حل کند. مادر، او را به چنین مخاطره‌ای ترغیب کرد و او را در ردای خویش پنهان ساخت، تا آن که دیگر بار او را در خود تجسد داد و آبستن شد و گاه بارداری خویش گوشت طاووس تناول فرمود و خون شیر سبز^{۱۸۶} نوشید. پس طفلی بزاد که ماه را می‌مانست و سپس به تششع آفتاب بدل گشت. پسر، دیگر بار پادشاه شد. کتاب می‌گوید: «خداوند تو را سلاح باشکوه و درخشان چهار اقسام عطا فرمود و دوشیزه تاجدار (Virgo redimita) در میان آنها بود». مرهمی شگفت‌انگیز از او جاری گشت، و او با چهره‌ای تابان آراسته به سنگ نفیس درخشیدن گرفت، لیکن بر زانوانش، شیر سبز در حالی آرمیده است^{۱۸۷} که خون از پهلویش جاری است^{۱۸۸} (رک: تصویر ۲۱۲) او (دوشیزه) دیهیم بر تارک داشت و همچون اختر در عرش اعلیٰ قرار گرفت. پادشاه، فیروز فیروزان، داروی درد و رهاننده [reformer] از تمامی گناهان گشت.

تا این جا از کانتینلا آمده است. رایلی در جای دیگر می‌نویسد: ^{۱۸۹}

185 - species

186 - green lion.

۱۸۷ - شیر سبز، به معنای نک شاخ نیز هست. رک: تصویر ۲۱۲.

۱۸۸ - اشاره به جراحت پهلوی حضرت مسیح - م.

189 - Opera omnia, p. 81.

مسیح فرمود: «و من اگر از زمین بلند کرده شوم همه را به سوی خود خواهم کشید.»^{۱۹۰} از آن به بعد، آن گاه که هر دو جزء، مصلوب و بیجان گشتند، به یکدیگر نامزد شوند، شوهر و زن با هم دفن گردند و پس از آن باز به واسطه روح حیات، جان گیرند. پس باید به آسمان فراز آیند، تا جسم و جان در آن جا تبدیل ماهیت دهند و بر سریر ابرها نشینند و آن گاه است که تمامی بدن‌ها را به مکان رفیع خویش فرا خواهند برد.

اگر بدان توجه کنیم که نویسنده فردی عادی نبوده، بلکه شخصی فاضل و قانونگذار بوده است، دشوار می‌توانیم تصور کنیم که از قرینه سازی با عقاید اساسی خاص اصول دین مسیح بی‌خبر بوده باشد. هرگز بوضوح چنین گفته نشده است که سنگ، مسیح است، لیکن چهره‌های مقدس را به آسانی می‌توان در هیأت پادشاه و مادر باکره تشخیص داد. حتماً (راپلی این تشبیهات را، بدون آگاهی از هر گونه کفر گویی، عمداً برگزیده بود. وگرنه کنرادوالدریچ، مطبعه چي شهربال آتش و گوگرد بر سر خود باریده بود^{۱۹۱}. راپلی به عصری تعلق داشت که خدا و رازهایش هنوز در طبیعت جای داشتند، زمانی که راز رستگاری در هر سطحی از حیات دست اندرکار بود، زیرا وقایع ناخودآگاه هنوز بی‌آن که مورد مزاحمت قرار گیرد به مشارکت بهشتی با ماده ادامه می‌داد و می‌توانست در آن جا مورد تجربه قرار گیرد.

من در جوانی، با آخرین رگه این تصور قرون وسطایی از دنیا، به صورت حکایت ذیل مواجه شدم. در آن زمان ما آشپزی داشتیم اهل ناحیه سوابیان جنگل سیاه که وظیفه اعدام قربانیان مرغدانی، مقدر برای آشپزخانه به عهده

۱۹۰ - انجیل یوحنا باب ۱۲ آیه ۳۲

۱۹۱ - اشاره به آن که در قرون وسطی افراد متهم به کفرگویی را زنده می‌سوزاندند - م.



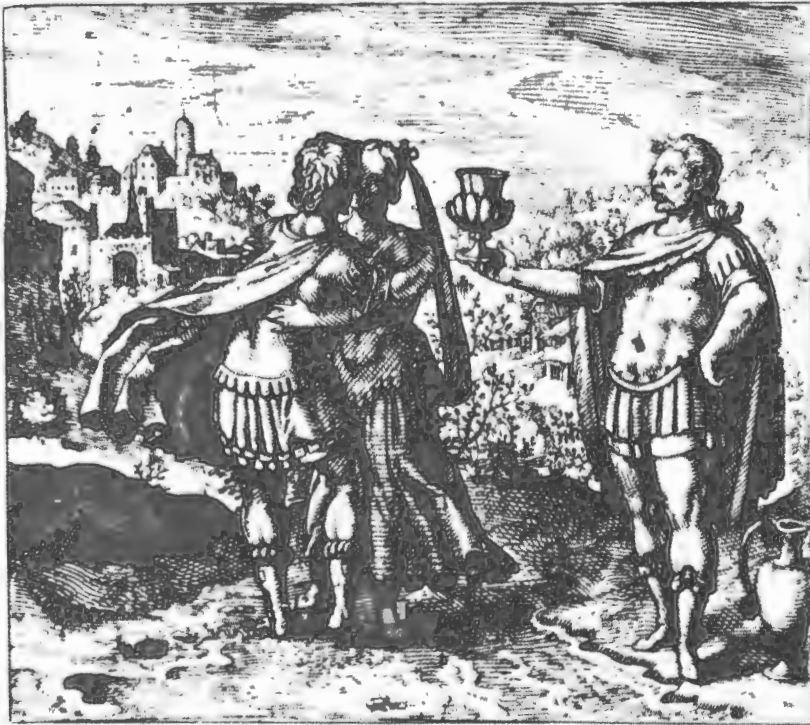
تصویر ۱۹۶ - دگرگونی جسم به صوت تاجگذاری مریم عذراء - Codex Germanicus 598

(1420)

او بود. ما خروس جنگی نگاه می داشتیم، و خروس جنگی به جنگجویی و بد جنسی معروف است. یکی از اینها در وحشیگری گوی سبقت از همه ربوده بود، مادرم به آشپز مأموریت داد که این جانی را برای خوراک یکشنبه بکشد و سرخ کند. اتفاقاً من درست موقعی رسیدم که آشپز خروس سر بریده را می آورد و به مادرم می گفت: با تمام بدجنسی اش، مثل یک مسیحی مرد. قبل از این که سرش را ببرم فریاد زد مرا ببخش، مرا ببخش! حالا دیگر به بهشت خواهد رفت، مادرم با اوقات تلخی گفت: «چه مزخرفاتی! فقط آدمیزاد به بهشت می رود.» آشپز حیرت زده گفت: «ولی البته همان طور که برای آدمها بهشت آدمها وجود دارد برای جوجه ها هم بهشت جوجه ها وجود دارد». مادرم در حالی که به همان اندازه تعجب کرده بود گفت «ولی فقط آدم روح فنا ناپذیر و دین دارد.» آشپز جواب داد، نه این طور نیست، حیوانات هم روح دارند و تمامشان بهشت مخصوص خودشان را دارند، سگها، گربه ها، و اسبها، چون وقتی منجی آدمها به زمین آمد، منجی جوجه ها هم آمد، و برای همین هم هست که اگر می خواهند به بهشت بروند باید قبل از مرگ طلب مغفرت کنند.»

الهیات آشپز ما، باقی مانده طرز تفکر افسانه های عامیانه ای است که می دید نمایش رستگاری در تمام سطوح ادامه می یابد و بدین سبب می توانست آن را در دگرگونیهای مرموز و غیر قابل درک ماده پیدا کند.

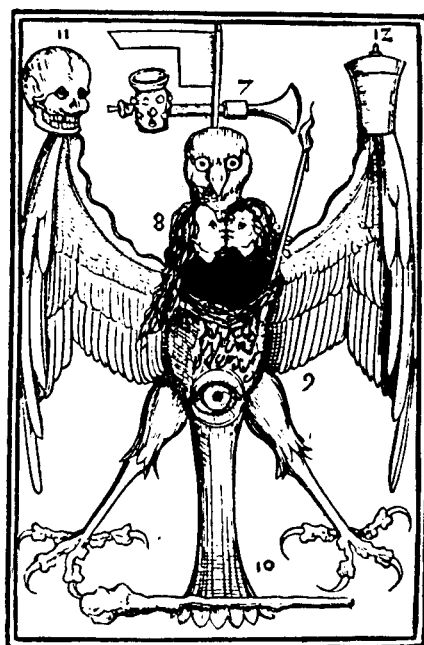
بنابر جزئیاتی که در «کانتینلا» آمده است، شهریار بیمار که در عین حال کامل به دنیا آمده بود، مردی است که از بی حاصلی روحی رنج می برد. در رویای آریسلئوس، سرزمین او بدان سبب بی حاصل است که به جای آن که اضداد باهم متحد شوند، فقط همانند ها با هم جفت می شوند. فلاسفه به او پند می دهند که پسر و دختر خود را وصلت دهد و سرزمین خویش را از طریق زنا برادر - خواهر، دوباره حاصلخیز کند (تصویر ۱۹۷) از نظر رایلی این، زنا مادر - پسر است. این هر دو نوع، برای کیمیاگران آشناست و



تصویر ۱۹۷ - داروی عشق به جفت خواهر و برادر پیشکش می شود

Maier, *Scrutinium chymicum* (1687)

پیش نمونه ازدواج شاهانه است (تصویر ۲۹). این درون همسری، نسخه بدل اوروبوروس (ازدهای دُم خوار) است، که چون طبیعتاً نر ماده است در وجود خود تشکیل یک دایره می دهد. در روئای آریسلئوس، پادشاه اشاره می کند که چون صاحب پسر و دختری است، پادشاه است، حال آن که اتباعش به علت عقیم بودن پسر و دختری ندارند. «باروری در مغز^{۱۹۲}» به محتوای روانی و یا



تصویر ۱۹۸ - پیوند به صورت هیولانی عجیب - Brant, Hexastichon (1503)

دقیقتر بگوییم به اضداد روانی اشاره می کنند که می توانند به میل خود خلاق شوند. لیکن ظاهراً، شهریار با سرکوب کردن و یا نادیده گرفتن تظاهرات حیاتی فرزندان خود، تا به حال به آنها اجازه تولید مثل نداده است. چنین می نماید که او از وجود آنها ناآگاه است و فقط در اثر پند فلاسفه از اهمیت آنها آگاه می شود. علت عقیم بودن او را باید در فرافکنی محتویات ناخودآگاه جست که نه رشد می کنند و نه «نجات» می یابند، مگر آن که با خود آگاهی یکپارچه شوند. جفت برادر خواهر، نمایانگر ناخودآگاه و یا نوعی محتوای اساسی است (تصویر ۱۹۸). بنابراین یک روانشناس متجدد، قاعدتاً پادشاه را نصیحت می کرد که ناخودآگاهی خود را به یاد آورد و بدین ترتیب به رکود خود پایان دهد. به طوری که در چنین مواردی اتفاق



تصویر ۱۹۹ - شهریار پردار که پرهای خود را برای خوردن می‌کند - «Ripley Scrowle»

(MS, 1588)



تصویر ۲۰۰ - عقاب به عنوان نماد روح از ماده

اولیه بر می خیزد - Hermaphroditisches

Sonn - und Mondskind (1752)

می افتد، در اثر ضدیت، کشمکشی دردناک ایجاد می شود و به سطح می آید و به همین دلیل است که به آسانی می توان فهمید که چرا شهریار ترجیح می داد، از آن ناآگاه بماند. از آنجا که در مسائل غامض اخلاقی، همواره کشمکش وجود دارد، این کشمکش چنان که مقتضی است به صورت زنای با محارم، که از لحاظ اخلاقی نفرت انگیز است، جلوه می کند. در کتاب رایپلی، زنای با مادر، در لباس مناسک کهن فرزند خواندگی پوشیده می شود، لیکن مادر هم به همین ترتیب باردار می شود. ناپدید شدن پادشاه در زیر ردای مادر خویش منطبق با انحلال کامل گابریکوس در بدن بیضاء در شرح دوم «روایای آریسلئوس»^{۱۹۳} است. شهریار نمایانگر ضمیر آگاه سلطه جوست

193 - Art. aurif, II, p. 246: «Et includit eum in suo utero, quod nil penitus videri potest de eo. Tantoque amore amplexata est Gabricum, quod ipsum totum in sui naturam concepit et in partes indivisibiles divisit».

(و او، وی را در بطن خود گرفت بدانسان که دیگر چیزی از وی دیده نمی شد. و گابریکوس را با چنان عشقی در آغوش کشید که او را در طبیعت خود جذب کرد، و به اجزاء نامرئی تقسیم نمود).

که در جریان مواجه شدن با ناخود آگاه، توسط آن فرو بلعیده می‌شود. این امر، موجب سیاهی (نیگرددو) می‌شود (رک: تصاویر ۳۱، ۱۲۲، ۱۹۳) یعنی مرحله‌ای از تاریکی که بتدریج به احیاء و ولادت مجدد شهریار می‌انجامد. این تصور عجیب پادشاه که «زیر بالهای خورشید پرورش یافته است»، (تصویر ۱۹۹)، شاید به بخشی در کتاب غیر رسمی ملاکی نبی (۴: ۲) اشاره می‌کند که به پرستش اولیه مسیح به عنوان هلیوس یا آفتاب بر اساسی منطقی کمک کرد - گرایشی که اگوستین قدیس هنوز باید با آن می‌جنگید - : «لیکن خورشید عدالت برای شما که از نام من می‌ترسید طلوع خواهد کرد و شفا بر بالهای او خواهد بود و شما بیرون آمده، همچون گوساله گله جست و خیز خواهید کرد».

این بخش، همیشه به عنوان پیشگویی ظهور مسیح به حساب می‌آمده و مسلماً رایبلی از آن آگاه بوده است. «بالهای خورشید»^{۱۹۴}، تصویری بسیار قدیمی است و باید ملاکی عبرانی را بشدت تحت تاثیر قرار داده باشد: زیرا، نماد خورشید مصری است. کسی که از این خورشید تغذیه کرده باشد پسر خدا، یعنی پادشاه است.^{۱۹۵}

۱۹۴ - پر سیمرغ و سایر پرندگان در کیمیاگری و بخصوص تالیفات رایبلی نقش عمده‌ای دارد. رک: Ripley. Cf. «Scrowle», Theatr. Chem. Brit (ضمناً رک: تصاویر ۱۱۹، ۲۶۶، ۲۷۰).

195 - «Gloria mundi», Mus, herm, p. 221: «Lapis...per Solem et Lunam generatus...primum...suum partum in terra accepti et tamen frangitur, destruitur, et mortificatur...per vaporem generatur et denuo nascitur, cum vento in mare venit... et cito iterum evanescit...Et quamvis cottidie denuo nascatur, nihilominus tamen ab initio mundi ille fuit...»





تصویر ۲۰۱ - طاووس از انبیک بر می خیزد - قرن هجدهم. MS.

همان‌طور که در رویای آریسلئوس، پسر مرده پادشاه توسط میوه درخت فلاسفه به زندگی باز می‌گردد، در نوشته رایپلی نیز پادشاه مرده توسط «انواع»، شفا می‌یابد - یعنی مسلماً با *phármakon ζωής* یا اکسیر حیات (الاکسیرویته). غذای مادر، در طول دوران بارداری خون و گوشت طاووس است. طاووس یکی از نمادهای اولیه منجی در مسیحیت است، گرچه معلوم نیست که رایپلی از آن آگاه بوده باشد. لیکن طاووس (تصاویر ۱۰۰، ۲۰۱) خویشاوند سیمرغ^{۱۹۶} یعنی مظهر مسیح است که حتماً رایپلی از آن با خبر بوده است (رک: تصاویر موجود در «Ripley Scrowle»). خون، از بدن شیر سبز که در دامان باکره آرمیده است جاری است، یعنی از زخمی در پهلوی خون می‌ریزد.^{۱۹۷} اینها بوضوح از مظاهر الفت مقدس و پیتاست^{۱۹۸}. شیر سبز یکی از صور

(سنگی... به واسطه خورشید و ماه به وجود آمد... نخست زاده شد.... بر زمین، و لیکن شکسته و نابود و کشته شد. ... از تبخیر بازپدید می‌آید و از نو زاده می‌شود، با باد به دریا می‌آید... و با باد از دریا به زمین می‌آید.... و سرعت دوباره تبخیر می‌شود.... و گرچه هر روز از نو زاده می‌شود، لیکن از آغاز جهان وجود دارد...)

(رک: انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۱ و ۱۴)

196 - Cf. Caussin, *De symbolica Aegyptiorum sapientia*, p. 71. s.v. phoenix

۱۹۷ - زخم خوردن شیر اشاره ای است به قربانی شدن و قتل در طول فرایند. گاهی شیر به صورتی نمایانده می‌شود که ناقص شده و پنجه هایش قطع گردیده است. به عنوان مثال رک: Pandora, p. 227. به تک شاخ زخمی در آغوش باکره توجه شود (رک: تصویر ۲۱۲) [اشاره به حضرت مسیح که هنگام تصلیب، پهلویش را با نیزه سوراخ کردند - م.م.]

(شیر سبز به عقیده برخی از مردم، طلاست).

۱۹۸ - Pietà، یکی از موضوعهای نقاشی و مجسمه سازی در مسیحیت است که مسیح مصلوب را در آغوش مریم عذرا نشان می‌دهد. در بعضی از این تصاویر یوحنا رسول و مریم مجدلیه نیز در کنار حضرت مریم اند - م.

مرکوریوس نیز هست^{۱۹۹}.

مادر، به عنوان کسی که تولد مجدد می بخشد با درخت یکی است. درخت در پاندورا، چاپ ۱۵۸۸، به صورت باکره برهنه که تاجی بر سر دارد نمایانده می شود. درخت فلاسفه برای فرایند کیمیاگری مظهري مطلوب است، و وقتی رایپلی از دوشیزه تاجدار (ورگو ردیمیتا) سخن می گوید، ما فوراً جان جهان (انیماموندی)، نیمه مادینه مرکوریوس را تشخیص می دهیم.

«کانتینلا» با عروج مادر باکره پایان می گیرد. پاندورای مذکور در فوق، اعتلای حضرت مریم *assumptio Beatae Mariæ Virginis*، را ترسیم می کند. (تصویر ۲۰۲). پس از مرگ مریم، جسم او به واسطه معجزه ای الهی با جانش پیوند یافته و هر دو به اعلیٰ علین فرا برده می شوند. گرچه این، موضوع از دیر باز، جزء اعتقادهای کلیسا بوده است لیکن کلیسا فقط اخیراً آن را به عنوان یک اصل دینی اعلام کرده است. مریم در تصویر ۲۰۲ با این کلمات مشخص شده است، *terra* (زمین)، و *corpus Lyb* (بدن) و *die wonn der jung- frowenn wardt* (که سرور باکره ها گشت)، کبوتر بر او فرود می آید و خداوند پدر، او را با دست راست خود لمس می کند و برکت می دهد. او تاجدار گشته است. تصویر خدا که جرم آسمانی را نگاه داشته است مشخص است به *Anima Seel* و *jesse, pater, filius, et mater*. «مادر»، اشاره به ملکه فردوس است که در کنار او یعنی پادشاه بر تخت نشسته است، زیرا عنصر زمین، در او (ملکه فردوس)، در جسم رستاخیز یافته او تبدیل ماهیت داده در خدا جذب شده است^{۲۰۰}. در سمت چپ تصویر، چهره ریشو که هم مرتبه خداوند پدر است مشخص است به *Sapientia Wyssheit*. بر سپری که در زیر قرار گرفته است تصویری از هیولای نرماده (رییس) وجود دارد که از ماده



تصویر ۲۰۳ - تربیع مسیحی: سه تن و یک تن (تثلیث) آب و ابن و روح القدس] و مریم) - مکتب فرانسوی (۱۴۵۷).

اولیه رها شده است. این کل به صورت یک ماندالاست که نمادهای چهار کاتبِ اناجیل آن را در بر گرفته است. نوشته پایین تصویر بدین قرار است:

Figura speculi Sanctae Trinitatis. Gsالت des Spiegels der Heiligen

Dryheit) (تصویر آینه سه گانه مقدس).

رایلی پادشاه خود را به صورت مظفر، شفابخش بیمار و رهانده از گناه،



تصویر ۲۰۴ - مسیح برخاسته به صورت مظهر پسر فلاسفه - Rosarium

philosophorum(1550)

ترسیم می‌کند. در پایان کتاب گلستان فلاسفه، تصویری از مسیح برخاسته همراه با این نوشته وجود دارد (تصویر ۲۰۴):
 من: پس از رنجهای بسیار و شهادت بزرگ، به صورتی دیگر باز
 بر می‌خیزم، آزاد از همه کاستیها.

ح - مقلدان

منظور من از «مقلدان»، نویسندگان قرن هفدهم اند، قرنی که شکوفایی کامل کیمیاگری را دید، لیکن در عین حال ناظر آغاز زوال آن نیز بود، زیرا کیمیاگری بیشتر و بیشتر، عرفان (مستی‌کا) را بروشنی از علوم طبیعی (فیزیکا) جدا کرد. از سویی گرایش عرفانی و فلسفی بیش از پیش مشخص شد، و از دیگر سو شیمی، بموقع شروع به جدایی کرد. عصر علم و فن طلوع می‌کرد، و حالت خویشتن نگرانه قرون وسطی بسرعت راه زوال می‌پیمود. ارزشهای مذهبی و مابعدالطبیعی هر چه کمتر می‌توانستند به صورتی مناسب به بیان تجارب روانی بپردازند که به واسطه کار کیمیاگری، ظهور کرده بود. روانشناسی تجربی، تنها پس از چند قرن توانست بر محتوای روانی مبهم تجربیات هرمتیک پرتوی جدید بیفکند.

در آثاری که در پایان قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم نوشته شده است، نظریه پردازی عرفانی که بدون شک با مذهب نوع پرستی و پیدایش تفرقه در کلیسا تقویت می‌شد، از پشت پرده علوم خفیه قبل از آغاز به ظهور کرد، و نویسندگان توانستند ناگفتنی‌ها را در قالب کلمات و تصاویر بگویند. لیکن نمادگرایی تصویری که آنها پدید می‌آوردند و اکثر آن کاملاً عجیب و غریب بود، نه تنها به آشکار شدن اکسیر کیمیاگری کمکی نکرد بلکه تا حد زیادی باعث از میان رفتن ارزش آن در چشمان سطحی نگر شد، و بدین ترتیب زوال حکمت هرمتیک را تسریع کرد. ما تازه هنگامی متوجه می‌شویم که در اثر این واقعه، میراث معنوی اروپا تا چه حد دچار ضایعه گشته است که با ادراک روانشناختی سطح بالای خود، نابسامانی بی‌قرینه قاره خویش را مورد تعمق قرار می‌دهیم. خوشبختانه این ضایعه، جبران‌ناپذیر نیست: باری طبیعت پیوسته باز می‌گردد (natura tamen usque recurret).

می‌خواهم در مطلب بعد چند تشبیه دیگر سنگ با مسیح، بر گرفته از آثار کیمیاگری را نام ببرم.

در رساله ای موسوم به Liber de arte chymica^{۲۰۱} به قلم نویسنده ای ناشناس^{۲۰۲} همانندی مرکوریوس با سنگ وجود دارد و من نمی توانم بدون ذکر آن از مطلب بگذرم، چه حاکی از همسانی مرکوریوس با مریم باکره است:

به این مثل عمیق گوش فرا دار^{۲۰۳}. فردوس اثری بر جمله آدمیان بسته بود، پس ایشان به دوزخ سرنگون شدند و برای همیشه در آن محبوس ماندند. لیکن مسیح عیسی، قفل از دروازه

201 – In Art. aurif., I, pp. 575 ff.

۲۰۲ - نویسنده کسی جز مارسلیو فیچینو (۹۹ - ۱۴۳۳) نیست و Manget در (Bibl. chem curiosa, II, p. 172) نیز همین نظر را دارد. اشمایدر در Geschichte der Alchemie می گوید که این رساله در مجموعه آثار فیچینو (چاپ بال ۱۵۶۱ و ۱۵۷۶) آمده است (ضمناً رک: Biblitheca chemica, I, p. 268 اثر فرگوسن و Die Alchemie, I, p. 212 اثر کاپ). لیکن رساله Art. aurif., I, p. 596 به قتل پیکو دلا میراند و لا اشاره می کند - «کیست که بر قتل ناروای پیکو دلا میراندولا اشک نریزد؟ Quis non intempestivam Pici Mirandulani necem lachrymis non madefaceret?» پیکودلا میراندولای بزرگ باشد که در سال ۱۵۳۳ به قتل رسید. این ارتباط سی و چهار سال پس از مرگ فیچینو معلوم گشت. اشاره Art. aurif., I, p. 625 به پدر روحانی، اولمانوس است و رساله مصور او این ظن را قویتر می کند که نویسنده آلمانی بوده و در اواسط قرن شانزدهم به کار تحریر مشغول بوده است. امکان دارد که رساله اولمانوس به Dreifaltigkeitsbuch ربط داشته باشد. در هر حال نظر اشمایدر درست نیست، زیرا من اطمینان دارم که این رساله در نسخه بال وجود ندارد.

۲۰۳ - در این متن غلط چاپی وجود دارد: «auri» به جای «audi» آمده است. رک:

Art. aurif., I, p. 608: «audi similitudinem arduam.»

المپ اثیری برگرفت و وادی پلوتو را بر گشود، تا مگر جانها آزاد گردند^{۲۰۴}، آن گاه که مریم عذراء با همکاری روح القدس در رازی فاش نشدنی و عمیقترین بشارت، در بطن باکره خویش که در آسمان و زمین اعلی بود بارور گشت و سر انجام منجی تمامی جهان را برای ما بزاد، همو او را که با باران رحمت خویش جمله کسانی را که در گناهان خود گم شده اند نجات خواهد داد، (البته) اگر فقط گناهکار بارها و بارها به او روی آورده باشد. لیکن باکره، سالم و دست نخورده باقی ماند، و بدین سبب بی دلیل نیست که مرکوریوس با مریم باکره متعال و پرستیدنی برابر گشت [non immerito...aequiparatur] چرا که مرکوریوس بکراست، چه هیچ نوع جسم فلزی را در شکم زمین نیفزود و با این حال سنگ را به واسطه حلال «آسمان» برای ما پدید آورد، یعنی آنچه زر را آزاد کند و جان را رها سازد، و تو باید آن را الهی [divinitatem] دانی، و او آن را اندک زمانی در شکم خویش حمل کند و به وقت خود به جسمی پالایش یافته بدل گرداند، پس آن گاه پسر [پوثر]، سنگ، که به واسطه خون او اجسام پست رنگ پذیرند [tincta] نزد ما خواهد آمد، و جمله را به عرش زرین باز گرداند^{۲۰۵}.

در واقع می توان مرکوریوس را به عنوان جان جهان (انیما موندی) با *παρθένος τοῦ φωτός* گنوسی (باکره نور) و مریم، باکره مسیحیت (تصاویر ۹۴،

۲۰۴ - طبق روایات مسیحی روح همه مردم تا قبل از ظهور حضرت مسیح به دوزخ می رفت. آن حضرت به دوزخ رفت و در آن را که شیاطین قفل کرده بودند با اشاره انگشت گشود و برخی از ارواح را نجات داد - م.
۲۰۵ - همان مأخذ، صفحه ۵۸۲.

۹۶، ۱۴۲) مقایسه کرد - و یا حتی به قول این متن، با آنها « برابر » دانست. البته باید توجه داشت که من فقط به بیان عقیده نویسنده ناشناس پرداخته‌ام. بدین ترتیب « پسر » [پوثر]، همان پسر عالم اکبر (تصاویر ۵۸، ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۰۴) و بنابراین قیاس مسیح است. نویسنده نیز همین نتیجه را می‌گیرد، زیرا طبیعت جسمانی مسیح را با اثرهای سنگ مقایسه می‌کند:

در جسم مسیح، چون او مرتکب گناهی نشد، و نیز به دلیل وحدت معجزه آسای جوهر الهی، چنان نزدیکی [affinitas] عمیقی میان عناصر وجود داشت و چنان پیوندی [colligatio] برقرار بود که اگر او برای رستگاری آدمیزاده - که به خاطرش زاده شده بود - به اراده خود مرگ را طلب نمی‌کرد، هرگز نمی‌مرد^{۲۰۶}.

به طوری که می‌دانیم، ضدیت مغشوش عناصر در سنگ، جای خود را به سخت‌ترین اتحاد متقابل می‌دهد و این همان چیزی است که سنگ را فساد ناپذیر می‌کند و به عقیده نویسنده، ما، به همین دلیل است که سنگ، اثری چون اثر خون مسیح دارد: سلامت و عمر دراز توام با سعادت که اصولاً به دلیل آن، سنگ، ما، مطلوب است^{۲۰۷}.

(sanitas atque vita diuturna in foelicitate, propter quam praecipue lapis noster est petendus.)

از جمله نویسندگان مجهول الهویه، که پیوسته از او نقل قول می‌شود بازیلیوس والنتیوس است، و این نام مستعار نویسنده ای است که - نور می‌رود در اوایل قرن پانزدهم می‌زیسته است.^{۲۰۸} گاهی یوهان تولد (حدود

۲۰۶ - همان مأخذ، صفحه ۶۸۶.

۲۰۷ - همان مأخذ، صفحه ۶۲۷.

۲۰۸ - به نظر اشمایدر (Geschichte der Alchemie)، امپراطور ماکسیمیلیان در سال



(۱۶۰۰) اهل فرانکن هوزن در تورینگیا نویسنده احتمالی متونی به نام والتیوس فرض می شود که در ۱۶۰۲ شروع به ظهور نمود. یکی از اولین اشاره ها در خصوص این متون در *Symbola aureae mensae* (۱۶۱۷) اثر مایکل مایر یافت می شود. مایر در مورد نویسنده این آثار ابدأ مطمئن نیست و می گوید: (ناشناس ماندن از نظر همه را به معروف شدن ترجیح داد). سبک نگارش این آثار، لااقل متعلق به اواخر قرن شانزدهم است. نویسنده بشدت تحت تاثیر پاراسلسوس و تصور او از آرکتوس[روح دنیا] و نیز اصول حکمت او در خصوص ارواح علوی و بسیط بوده است.^{۲۰۹} در نسخه کامل ۱۷۰۰ که اکنون در مقابل من است «یکی از استعاره های تثلیث مقدس و سنگ فلسفی» (*Allegoria sanctissimae trinitatis et lapidis philosophici*) وجود دارد که من مطلب ذیل را از آن استنساخ می کنم:

پس مرکوریوس فلاسفه را باید به عنوان جسمی روحانی به صورتی که فلاسفه او را می خوانند، در نظر گرفت. از خدای پدر، فرزند او، عیسی مسیح که خدا و انسان، و بیگناه است و نیز ناچار از مردن نبود، پدید آمد. لیکن با اراده آزاد خویش مرد و بخاطر برادران و خواهران خود، باز برخاست، تا شاید ایشان همراه با او تا ابد، بیگناه زندگی کنند. پس طلای غیر سیال نیز

۱۵۵۱ دستور داد دیرهای بندیکتها را جستجو کنند تا شاید در دفاتر ثبت احوال آنها، راهبی با این نام پیدا شود، لیکن چنین نامی یافت نشد. ظاهراً این گزارش صحت ندارد و هیچ نسخه خطی که به قبل از قرن هفدهم تعلق داشته باشد نیز موجود نیست. (رک: Kopp, Die Alchemie, I.p. 31)

۲۰۹ - ضمناً او از *lues Gallica* نیز نام می برد که ظاهراً اول بار توسط فراکاستورا، طبیب ایتالیایی در شعری آموزنده که در ۱۵۳۰ چاپ شد به عنوان *morbus Gallicus* (مرض فرانسوی) توصیف شده است.

چنین است و با ثبات است و قدرت تحمل آزمایشها را دارد، و متعال است، لیکن به خاطر برادران و خواهران ناقص و بیمار خویش می‌میرد و باز برمی‌خیزد، متعال و آزاد، و ایشان را رنگ زندگی جاوید می‌بخشد و همچون زر ناب به کمال می‌رساند.

سوم تن از سه تن، همانا خدای روح القدس است، تسلی دهنده‌ای که خداوندگار ما عیسی مسیح او را نزد مسیحیان مومن خویش فرستاد، تا ایشان را در ایمان، قوت و تسلا بخشد تا ابد الا باد، پس روح خورشید نیز به همین گونه، مادی یا مرکوریوس جسمانی است. آن گاه که با هم جمع آیند، او، مرکوریوس دوگانه (mercurius duplicatus) خوانده شود و آن یعنی دو روح، خدای پدر و خدای روح القدس: لیکن خدای پسر همان انسان اثری (هوموگلوری فکتوس) است، همچون طلای اثری و با ثبات ما یعنی سنگ فلاسفه؛ و به همین دلیل است که این سنگ، سه گانه (ترینوس) نیز خوانده می‌شود: یعنی آن که از دو آب یا جوهر، معدنی و گیاهی و از گوگرد حیوانی آفتاب ساخته شده است.^{۲۱۰} (ex duabus aquis vel spiritibus, minerali vegetabili).

در سال ۱۶۱۹ یک کتاب کیمیاگری در زمینه فداکاری، به نام Wasserstein der Weysen منتشر شد. نویسنده ناشناس آن در صفحه ۶۷ این کتاب می‌گوید اینک نشان خواهد داد که چگونه سنگ زاویه مطرود (لیپس انگولاریس=مسیح)، «هماهنگ است و با سنگ فلسفی مادی و خاکی به نحوی بسیار ظریف و هنرمندانه تطبیق می‌کند»، و بدین ترتیب معلوم خواهد شد که «آن سنگ خاکی فلسفی یک توازن واقعی ناساخته و «پیش نمونه» سنگ روحانی و آسمانی یعنی عیسی مسیح است.» این شرح تقریباً پانزده صفحه است. این

کتاب، جنجال بزرگی بها کرد و حتی یا کوب بوهم را نیز باید جزء ستایشگران آن به شمار آورد. کاپ، که از این کتاب نام برد^{۲۱۱}، بدان متهم شد که دارای عقاید مذهبی مخلوط با عقاید کیمیاگری است - که از نمادهای بسیار منفور استفاده می‌کند. مع هذا ما نباید در مورد ساده لوحی قرون وسطایی خیلی جدی قضاوت کنیم، بلکه باید بکوشیم تا پی ببریم که چنین زبان سنگینی چه چیزی را می‌خواسته بیان کند.

هماندی سنگ با مسیح در کتاب یا کوب بوهم (۱۶۲۴ - ۱۵۷۵) نقش عمده ای دارد، لیکن من نمی‌خواهم در این جا به آن بپردازم. در این خصوص می‌توان بخش ویژه ای را در *De signatura rerum* یافت^{۲۱۲}.

از این مطلب کاملاً پیداست که هدف نهایی کیمیاگری واقعاً چه بوده است: کیمیاگری می‌کوشید، تا یک جسم لطیف (*corpus subtile*) پدید آورد، بدنی تغییر ماهیت داده و رستاخیز کرده، یعنی جسمی که در عین حال روح نیز باشد^{۲۱۳}. به طوری که از کتاب «راز گل زرین» در می‌یابیم، کیمیاگری

211 - Die Alchemie, I, p. 254.

212 - X, 76f., and XII, 10 (Bax, pp. 126f., 154).

213 - Aurora consurgens II, Art. aurif., I, pp 228f.: «...Et notandum quod duplex est sublimatio: una corporalis, alia spiritualis: corporalis quantum ad terreitatem, spiritualis quantum ad igneitatatem ... Facite corpus spirituale et fixum volatile Senior dicit: Egrediaturs spiritus a corpore qui est ignis Unde dicitur, quod tinctura fit a natura volantium: Et illud quod firmat et fixat ipsum spiritum, est fixum et perpetuum et incremabile et nominatur sulphur Philosophorum».

(...) و باید توجه داشت که تصعید، دوگانه است: یکی جسمانی و آن دیگری روحانی. جسمانی، خاکی است و روحانی آتشین است... جسم را روحانی کن و ثابت را فرآر... سینیور

در این زمینه، با کیمیاگری چینی وجه مشترک پیدا می‌کند. در کیمیاگری چینی توجه اصلی معطوف به «سنگ الماس» و به عبارت دیگر، نیل به جاودانگی از طریق دگرگونی سنگ الماس است. الماس مظهري عالی است، زیرا سخت، آتشین و نیم شفاف است. اورتلیوس^{۲۱۴} به ما می‌گوید که فلاسفه هرگز بهتر از آن دارویی نیافتند که به سبب سختی، شفافیت و سرخ فامی اش آن را سنگ شریف و مبارک فلاسفه می‌خواندند.

ضمناً همین اورتلیوس درباره «حکمت الهی سنگ» نیز بتفصیل نوشته است. او جدیدتر از بوهم است و اگر من در این جا از او نام می‌برم، فقط به علت اشتغال ذهنی وی به روح موجود در ماده است. به هر تقدیر می‌گوید:

می‌گویند دو گنج وجود دارد: یکی کلمه مکتوب و دیگری کلمه‌ای که جسم گشت (verbum factum) در کلمه مکتوب (verbum scriptum)، مسیح هنوز در گهواره خویش در قنذاق است [in cunis suis incolutus]، لیکن در کلمه‌ای که القاء شد و جسم گردید (verbum dictum et factum)، کلمه در مخلوقات خدا تجسد یافته است، و در آن جا به شیوه سخن گفتن، ممکن است با دستهای خود آن را لمس کنیم. ما باید گنج خود را از آنها بگیریم، زیرا کلمه چیزی نیست جز آتش، زندگی و روحی که



می‌گوید: روح را که آتش است بگذار تا از جسم خارج شود... گفته اند آن گاه رنگ از طبیعت چیزهای پرنده خارج می‌شود. و آن چیزی که خود روح را سخت و ثابت می‌کند، ثابت و ابدی است و می‌تواند بسوزد و گوگرد فلاسفه نام دارد.)

214 - «Epilogus et recapitulatio Orthelii», Bibl. chem. curiosa, II, p.527.

ما، اورتلیوس را فقط به عنوان مفسر آثار میکائیل سند یوگوس می‌شناسیم که در نیمه دوم قرن شانزدهم می‌زیست.



نصویر ۲۰۵ - تریع کیسیاگری: سه و یک (تن و اصل زنانه) - Rosarium

philosophorum(1550)

سه گانه مقدس از آغاز خلقت، در خارج پراکندند و بر سطح
آنها خفت [incubavit] و به واسطه کلام خدا در تمامی چیزها حلول
کرد [inspiratus] و در آنها جای گرفت، چنان که مکتوب است:

«روح خدا سراسر جهان را پر کرد.» برخی بر این عقیده بوده‌اند که این روح دنیا [اسپیریتوس موندی] سومین تن پروردگار بود، لیکن ایشان توجه نکرده‌اند که کلمه «ألوهیم» که جمع است، جمله شخصیت‌های تثلیث را در بر می‌گیرد. ایشان می‌گویند که این روح از آن جا برون آمد و توسط آن خلق شد، و جسمانی گشت و جزء اصلی وجود منجی [سالواتوریس] یا سنگ فلسفی است، و میانجی واقعی اتحاد جسم و جان در طول حیات ماست (تصویر ۲۰۵). روح دنیا که روی آب‌های قدیم آرמיד، آنها را آبتن کرد و در درون آنها تخمی نهاد و بر آنها نشست بسان مرغی بر تخمها. این همان خاصیتی است که در قسمت‌های درونی زمین و علی‌الخصوص در فلزات نهفته است، و وظیفه هنر کیمیاگری است که آرکنوس^{۲۱۵}، انیماموندی [روح دنیا] را از ماده جدا کند، و عنصر پنجم را که اثرش قابل قیاس با اثر مسیح بر نوع آدم است پدید آورد.

تصور گنوسی از نوس گرفتار در آغوش فیزیس، مجدداً در کار کسانی به چشم می‌خورد که بعداً به کیمیاگری روی آوردند، لیکن فیلسوفی که روزگاری مانند هر کول به دل ظلمت آکرون^{۲۱۶} گام نهاد تا کاری الهی را به

215 - «Archaeus est summus, exaltatus et invisibilis spiritus qui separatur a corporibus, occulta naturae virtus»

(ارکنوس والاترین روح متعال و نامرئی است که جدا از بدن‌هاست، خاصیت [با صفت] پنهان طبیعت [است]) رک: Rulans's Lexicon alchemiae، که شدت متأثر از پاراسلسوس است.

۲۱۶ - Acheron یا آکرونته (جوی غم) اولین رود از رودخانه‌های دوزخ است که ارواح برای رفتن به جهان زیرین باید از آن عبور کنند. می‌گویند هیچ کس نمی‌تواند دوبار از این رود بگذرد - م.

ثمر رسانده، تبدیل به کارگر آزمایشگاه شد که اندکی نیز ذوق نظریه پردازی داشت. و چون قدرت دیدن هدف عالی عرفان هرمتیک را از دست داده بود اینک می‌کوشید تا داروی محبت را کشف کند، دارویی که «جسم و جان» را با هم نگاه می‌دارد و این همان چیزی است که پدر بزرگهای ما راجع به شراب خوب می‌گفتند. این نحوه تغییر مسیر کیمیاگری به نفوذ بسیار شدید پاراسلسوس، پدر طب جدید مربوط است. اورتلیوس از هم اکنون به سوی علوم طبیعی گرایش یافته و تجربه عرفانی را به کلیسا واگذار کرده است.

پاراسلسوس و بوهم کیمیاگری را بین خود به علوم طبیعی و عرفانی مذهب پروتستان تقسیم کردند. سنگ به وضع سابق خود بازگشت: vilis villissimus پست ترین پست، in via eictus پرتاپ شده به معبر همچون گوهر اسپیتلر. مورینوس^{۲۱۷} امروز هم مجدداً می‌توانست بگوید: «برگیرید آن را که در توده کود لگد کوب می‌شود، زیرا اگر چنین نکنید، آن گاه که می‌خواهید بدون پلکان، راه بالا بگیرید، باسر فرو خواهید افتاد - یعنی آن که وقتی انسان از پذیرفتن آنچه رد کرده سرباز می‌زند، در آن لحظه که می‌خواهد بالاتر رود، عمل او به او باز خواهد گشت.

هماندی سنگ با مسیح در واپسین روزهای کیمیاگری در قرن هفدهم، دیگر بار مطرح می‌شود، لیکن فقط به صورتی تقلیدی. این عصری بود که پیدایش انجمنهای مخفی و مهمتر از همه آنها انجمن روزی کروسینها را دید - و این خود بزرگترین گواه آن است که راز کیمیاگری فرسوده شده بود. دلیل وجودی یک انجمن مخفی حفظ رازی است که اثر حیاتی خود را از دست داده

۲۱۷ - Cf. Maier Symbola aureae mensae, p.141. مورینوس کلمات مذکور را بدین

صورت نیآورده است، بلکه مایر آنها را به عنوان کلام خاص مورینوس در آن بخش کتاب که مربوط به این مصنف است، به کار گرفته است. اصل این بخش را می‌توان در «De transmut. metalli.» Art, aurif., II, pp.35f» اثر مورینوس یافت.

است، و فقط در قالبی خارجی می‌توان آن را زنده نگاه داشت. مایکل مایر به ما امکان می‌دهد تا به این تراژدی نظری بیفکنیم: او در پایان شاهکار خود اعتراف می‌کند که در جریان سفر بزرگ (پِرِگَریناسیو) خود، نه مرکوریوس، را یافت و نه سیمِریغ را، بلکه فقط پری را پیدا کرد - قلم خودش را! این اشاره‌ای است ظریف به آن که دریافته است ماجرای بزرگ به جایی بیش از کارهای ادبی تقلیدی خود وی نرسیده است، کارهایی که اگر ذوق نهفته در آن فقط به روح سه قرن تکیه داشت، بی‌شک از یاد رفته بود. لیکن با آن که ماده‌گرایی رو به ترقی آن عصر کیمیاگری را به عنوان چیزی بسیار یاس‌آور و نیز به عنوان کجروی مهمل طرد کرد، مع‌هذا افسونی در آن وجود داشت که هرگز از میان نرفت حتی آن گاه که جامه مسخرهٔ طلا سازی پوشیده بود -

«quaedam substantia in Mercurio quae nunquam moritur.»



تصویر ۲۰۶ - محتویات جام هرمتیس - Kelley, Tractatus de Lapide philosophorum (1676)



تصویر ۲۰۷ - هنرمند با خواهر عرفانی خویش سرگرم کار است - Mutus liber (1702)

فصل ششم نمادگرایی کیمیاگری در تاریخ دین ۱ - ناخودآگاه به مثابه بطن نمادها

پس از آن که علم شیمی به مفهومی واقعی، از آزمایشها و نظریه پردازی های کورکورانه هنر شاهانه جدا شد، فقط نمادگرایی آن به صورت مہی خیالی و ظاهراً تهی از ماهیت باقی ماند. مع هذا هرگز خصلت مفتون کننده خود را از دست نداد و همیشه کسی پیدا می شد که افسون آن را کم یا بیش احساس کند. یک نمادگرایی غنی مانند نمادگرایی کیمیاگری، بی شک، وجود خود را مدیون علتی کافی است و هرگز ربطی به هوا و هوس و خیالپردازی صرف ندارد. حداقل آن که این نمادگرایی، تجلی یک بخش اساسی روان است. مع هذا، این روان، ناشناخته بود و به همین دلیل است که بحق ناخودآگاه نام دارد. با آن که اگر به زبان ماده گرایانه سخن گوئیم، در ریشه تمام چیزهای موجود، ماده اولیه ای وجود ندارد لیکن اگر روانِ مُدرک وجود نداشت، هیچ چیز موجودی قابل درک نبود. فقط به علت «وجود» روانی است که ما اصولاً «وجود» داریم. خودآگاهی، فقط جزئی از طبیعت خود را

درک می‌کند، چه محصول یک زندگی روانی نیمه آگاهانه است که در بدو امر رشد خود آگاهی را ممکن ساخت. خود آگاهی همیشه تسلیم این پندار می‌شود که به خودی خود رشد کرده است، لیکن بصیرت علمی، خوب می‌داند که کل خود آگاهی متکی بر قضایای ناخود آگاهانه است، به عبارت دیگر متکی به نوعی ماده اولیه ناشناخته است که هر چه را کیمیاگران در خصوص آن گفته‌اند ما احتمالاً می‌توانیم در مورد ناخود آگاه بگویم، مثلاً آن که ماده اولیه از کوهی می‌آید که در آن تفاوت وجود ندارد^۱، و یا به طوری که ابوالقاسم می‌گوید، «زائیده یک چیز است و نه زائیده چیزهای جدا و نه چیزهای قابل تمیز یا متمایز»^۲. و می‌بینیم که در راز بزرگ پاراسلسوس، که همان ماده اولیه است، «نوع جنس وجود ندارد»^۳. یا چنان که ابوالقاسم نیز می‌گوید ماده اولیه در کوهی یافت می‌شود که همه چیز آن واژگونه است: «وقله این صخره، با پایه آن درهم است و نزدیکترین قسمت آن به دورترین قسمتش می‌رسد و سر آن، در محل پشت آن قرار گرفته است

۱ - ابوالقاسم، در «کتاب العلم»، [هولمیارد صفحه ۲۴]: «و این اول ماده در کوهی پیدا می‌شود که مجموعه بیکرانی از مخلوقات را دربردارد. در این کوه انواع دانشهایی وجود دارد که در جهان یافت می‌شود، نیست در آن جا دانش یا ادراک یا رویا یا اندیشه یا فراست یا عقیده یا حکمت یا فلسفه یا هندسه یا حکومت یا قدرت یا جرات یا برتری یا رضایت یا صبر یا نظم یا زیبایی یا نبوغ یا سیاحت یا راست دینی، یا هدایت یا دقت یا رشد، یا سلطه یا حکومت یا وزارت یا فرمانروایی یک مشاوره یا تجارتی که در آن جا نیست. و نیست در آن جا نفرت یا بدخواهی یا شیادی یا تبهکاری یا فریب یا خود کامگی یا ستم یا استقامت یا جهل یا حماقت یا رذالت یا خشونت یا شادکامی یا آواز یا بازی یا نی یا عود یا وصلت یا مزاح یا سلاح یا جنگ یا قتل که در آن جا نیست.»

۲ - همان مأخذ صفحه ۲۲.

و بالعکس^۴.

چنین گفته‌هایی مبتنی بر مکاشفه‌هایی است در مورد طبیعت دوگانه ناخودآگاه، و تنها جایی که امکان داشت این گونه مکاشفه‌ها را در آن گنجانید، وجه ناشناخته چیزها، خواه ماده و خواه انسان بود. بطوری که در آثار کیمیاگری آمده است، همیشه چنین احساس می‌شد که راز را باید یا در مخلوقی عجیب یافت و یا در مغز انسان. تصور می‌شد که ماده اولیه عنصری

۴ - کتاب العلم، صفحه ۲۳.

5 - Cum igitur spiritus ille aquarum supracoelestium in cerebro sedem et locum adquisierit, etc.

(پس بنابراین آن روح آبهای عالم علوی، مسکن و مسند خود را در مغز گرفت... قس علی هذا.) (Steeb, Coelum sephiroticum, p.117). «سنگی که سنگ نیست» همان Eikos Eykeōalos (سنگ - مغز) «مغز مرمرین» است. (همان مأخذ فصل یکم، ۱۷، ۱) زازیموس ماده منفور و در عین حال نفیس را به عنوان asupqtor kai eoswpntov توصیف می‌کند: «داده نشده و داده شده از طرف خدا، (همان مأخذ فصل سوم، صفحه ۱)»

«Accipe cerebrum euis»: Hermes in Rosarium, Art aurif., II, p. 264.»

«os occiput» بدان سبب در کار مورد استفاده قرار می‌گیرد که «مغز مقر بخش الهی است».

(cerebrum est mansio partis divinae) («Liber Platonis quattorum», Theatr. chem, V, p.124).

occiput (سر) همان «vas cerebri» است. (همان مأخذ صفحه ۱۴۸) (رک: تصویر ۶۷)

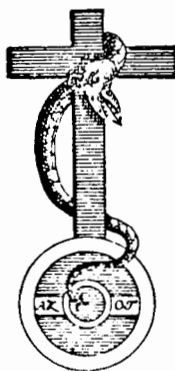
مغز عبارتست از

«sedes animae rationalis. Nam est triangulus compositione et est propinquius omnibus membris corporis ad similitudinem simplicis...»

(...مقر نفس عاقله. زیرا ترکیب (شکل) آن مثلث است و بیش از سایر اعضای بدن به

است دایم‌التغییر، و در غیر آن صورت جوهر و جان عنصر است. این ماده با نام «مرکوریوس» توأم بود و موجودی دارای طبیعت دوگانه به نام هیولای نر ماده (monstrum hermaphroditus) یا رپیس به شمار می‌رفت. همانندی سنگ با مسیح، در قرون وسطی بی‌شک تحت نفوذ اصل تبدیل ماهیت درعشای ربانی، موجب قیاس عنصر تغییرپذیر و مسیح (رک: تصویر ۱۶۸) گشت، گرچه عامل اصلی در دوره‌های قبل از آن همان روایت گنوسی مربوط به تصورات شرک آمیز قدیم‌تر بود. مثلاً یکی از قرینه‌های بیشمار، تشبیه مرکوریوس به ماری مصلوب است (انجیل یوحنا باب ۳ آیه ۱۴) (رک: ۱۹۱، ۲۰۸).

سادگی نزدیک است... (همان مأخذ صفحه ۱۲۷). مغز، عضوی است که به سادگی نفس نزدیکتر است و به همین سبب عروس دگرگونی روحانی است (همان مأخذ صفحه ۱۸۷).



تصویر ۲۰۸ - افعی برنجین موسی بر صلیب: افعی مرکوری (رک: تصویر ۱۹۱) -

Vom Einhorn.



Einhorn ist das Thier gemant/
Infern Landen vndelant.
Arlnunus schreibet daß dieses Thier/
Zu dem Jungfrauen hab begier.
In Wäldern der man leget an
Ein Jüngling hübsch, der pflegt denn an
Demselben erlich mit Vnuch gehen
Daß die Thier ist, wenns thut versteinen/
Vnd also ein schön Jungfrau finde
In ihre Schoß, hat es sich gefeindt/
Entschleiff alt, der Jäger gut
Das Horn vom Kopff legen thut.

Am

Von einem andern Einhorn.



Hie aber sich stehn ein Einhorn/
Har grimmig in die Erden born.
Schwerlich das Thier zu jähmen ist/
Weils so voller Betrug vnd list.
Erst haß gehört durch groß verlangen/
Von einer Jungfrau wurdts gefangen.
Der gblüht Joh auch seltsch lagt/
Im dreißigst sibenden Capitel sagt:
Das Einhorn wirft nimmet kiden/
Mit Riemen hart, noch vberwinden.
Es wirdt auch nicht ein einig Mann/
Die Thier der Stricken legen an.

B

Dom

تصویر ۲۰۹ - نکشاخ، شاخ، شاخ نهنگ دریای شمال ۵ الف Ein neuw Amman

۵ الف (1569) Thierbuch

۲ - مثال تک شاخ^۱

الف - تک شاخ در کیمیاگری

من مثال تک شاخ را بدان سبب انتخاب کردم تا نشان دهم که چگونه وجه نمادین مرکوریوس با روایات شرک آمیز گنوسی و روایات کلیسا مخلوط شده

۵ - الف - [در سطر دهم قسمت دوم ترجمه ذیل ذکرى از کتاب ایوب باب ۳۹ آیه ۹ آمده است که عین آیه است. اما احتمالاً شاعر آلمانی، اشارات باب سی و هفتم را در ذهن داشته است که مربوط به قدرت ویرانگر خداست و گاو نر وحشی کنایه از آنست - ناشران.

بنگراینک، نره گاو دیگر را

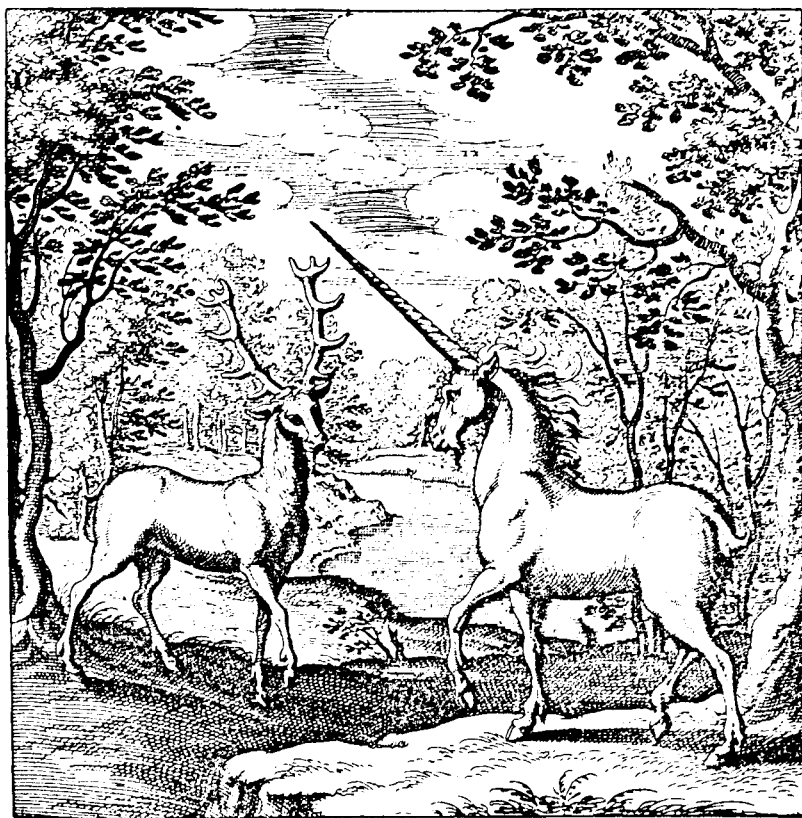
گاو وحشی است این که می بینی

است. تک شاخ فقط یک موجود مشخص و معلوم نیست؛ بلکه موجودی است افسانه‌ای و بسیار گوناگون: مثلاً تک شاخهایی به گونه اسب، الاغ، اژدها، سرگین غلطان و غیره وجود دارند. بنابراین، به بیان جدی، سروکار ما با موجودی است دارای یک شاخ (alicorn). در وصلت کیمیایی روزن کروتز، یک تک شاخ برف فام ظاهر می‌شود و در برابر شیر گرنش می‌کند. شیر و تک شاخ هر دو، نماد مرکوریوس هستند. کمی بعد در همین کتاب، تک

زیر به زیر کند زمین به شاخ خویش.
زورمند است وحیلہ باز است او
رام کس نخواهد شد.
قصه صید او دانی
که چسان بدام افتاد،
دام او، شوخ چشمی او
با پری پیکران می بود.
گوید ایوب صابر نیز
درنهم آیه سی و نه باب:
تاکنون نزاده مادر دهر
پهلوانی جسور به بند کردن او
بر گلوگاه و بر پهلوی
در کنار آب‌خوارا

نشود به ملک ما پیدا.
گوید آریلونس کهن،
دوست دارد این حیوان
باکره پرریویان.
بهترین راه صید کردن وی
این بود که برنایی
در لباس دخترکان
در کنار نهانگه او
راه پوید به چالاکی.
چونکه جانور بیند
دختری در اطرافش
برجهد چون برق
سرنهد بدامنش.
صیاد، جامه برگیرد
چنگ در شاخ وحش
افکند، صید خود گیرد

۶ - unicorn یا نکشاخ در واقع واژه عبری réem است که به معنای گاو وحشی است و در توراۃ آمده و به غلط نکشاخ ترجمه شده است - م.



نصیر ۲۱۰ - گوزن و تک شاخ نمایانگر جان و روح اند - Lamspringk, «Figurac et emblemata» in Musaeum hermeticum (1625 edn.)

شاخ جای خود را به کبوتری سفید^۷ می بخشد، یعنی دیگر نماد مرکوریوس که در قالب سبکیال خود، روح یعنی قرینه روح القدس است. در کتاب لَمب

7 - Rosencreutz. Chymical Wedding, p. 73. Aurora I, Ch. VI: «Nive dealbabuntur in Selmon, et pennae columbae deargenteatae et posteriora

اسپرینگ^۸، از میان پانزده نماد، لااقل ده نماد، نمایانگر طبیعت دوگانه مرکوریوس اند. تصویر سوم، تک شاخ را در مقابل گوزن نشان می‌دهد (رک: تصویر ۲۱۰). گوزن به عنوان برده یا گوزن فراری (سرووس فوجیتیوس) نیز نماد مرکوریوس^۹ است. میلیوس^{۱۰}، کار را توسط هفت سلسله نماد نشان می‌دهد که ششمین آنها تک شاخ است که در زیر درخت لمیده و نمایانگر روح حیاتست که به راه رستاخیز هدایت می‌کند. (رک: تصویر ۱۶۴). پِنوتوس^{۱۱}، فهرستی از نمادها را ارائه می‌دهد که در آن تک شاخ



dorsi eius in pallore auri: talis erit mihi filius dilectus ...»

(ایشان در سلمون، برف فام خواهند گشت و همچون بالهای کبوتر، سیمین خواهند شد و اعضای پسین‌گرده او همچون زر پریده رنگ خواهد گشت. و چنین خواهد بود پسر محبوب من).

Grasseus, «Arca arcani», Theatr. Chem., VI, p. 314: «Plumbum philosophorum ... in quo splendida columba alba inest quae sal metallorum vocatur, in quo magisterium operis consistit. Haec est casta sapiens et dives illa regina ex Saba velo albo induta ...»

(سرب فلاسفه که کبوتر سفید درخشان در آن است و نمک فلزات خوانده شود و استاد کار در آن نهفته است. این همان ملکه متقی، فرزانه و متنعم سیاست که پوشیده در پرده سفید است).

Aurora I, CII.XII: «Et dabit mihi pennas sicut columbae [Vulg., Ps. 54:7] et volabo cum ea in coelo et dicam tunc: Vivo ego in aeternum [Deut. 32: 40] ...

(او! مرا بسان کبوتر بال خواهد داد و من همراه او بسوی فردوس پر خواهم گشود، و آنگاه می‌گویم که: من تا ابد خواهم زیست).

8 - Mus, herm., pp. 338ff; originally in Barnaud, Triga chemica.

۹ - چهارمین تصویر Musaeum Hermeticum در مقابل نخستین رساله قرار گرفته است.

10 - Philosophia reformata, p. 316.

11 - Theatr. chem., II, p. 123



تصویر ۲۱۱ - باکره، تک شاخ را رام می کند - «De alchimia» [MS. قرن شانزدهم]
(منتسب به توماس آکوئیناس)

همراه با شیر، عقاب و اژدها، هم‌رتبه طلاست. طلای غیر معمولی نیز مانند شیر^{۱۲}، عقاب و اژدها^{۱۳} مترادف مرکوریوس است. شعری با عنوان^{۱۴} «Von

۱۲ - روایات قرون وسطایی تک شاخ را به شیر ربط می دهد «زیرا این حیوان نیز بسان شیر، قوی، وحشی و بی رحم است». آندِرَاس با کیوس می گوید «بدین دلیل است که در فرانسه و ایتالیا، این حیوان را *Lycornu* می نامند. ظاهراً در این جا منظور از لیکورنو، «شیر»

«Von der Materi und Prattick des Steins» چنین می‌گوید:

منم آن تک شاخ واقعی
آنچه آدمی، تواند سُم از شاخ بشکافد
و باز پیکرم پیوند زند
تا دیگر بار دوتا نشود؟

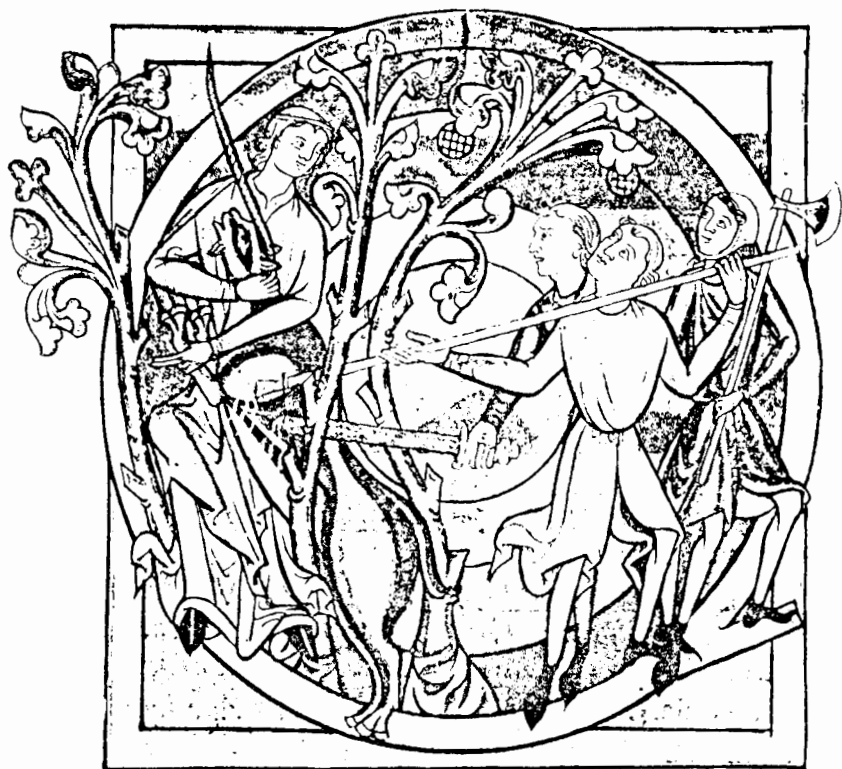
در این جا باید مجدداً به رایپلی اشاره کنم، به جایی که دیدیم «شیر سبز، بر زانوان ملکه آرمیده و خون از پهلویش جاری» است. این تصویر از سویی اشاره ای است به پیتا و از دیگر سو به تک شاخ که به دست شکارچی، مجروح شده و در آغوش باکره افتاده است (رک: تصاویر ۲۱۱، ۲۱۲)، و این، متن متداول تصاویر قرون وسطایی است. درست است که در این جا شیر، جای تک شاخ را گرفته است، لیکن از آنجا که شیر نیز نماد مرکوریوس است، ظاهراً کیمیاگران از این بابت دچار مشکل نمی شدند. باکره نمایانگر وجه انفعالی و زنانه مرکوریوس است در حالی که تک شاخ یا شیر، معرف قدرت وحشی، مهاجم، مردانه و نافذ مرکوریوس روح می باشد. از آنجا که در تمام دوران قرون وسطی، نماد تک شاخ به عنوان کنایه ای از مسیح و

→
است.

Cf. Catelanus, Ein schöner neuer historischer Discurs, von der Natur, Tugenden,

Eigenschafften, und Gebrauch dess Einhorn, p.22.

۱۳ - در مورد تک شاخ به عنوان اژدها که ساکن جهان زیرین است و در دره های تنگ و غارها زندگی می‌کند نیز همین گونه سخن رفته است. بنابراین تکشاخها «خود را پنهان می‌کنند و در کوهستانهای مرتفع در مکانهای لم یزرع، در ژرفترین، تاریکترین و پرت افتاده ترین غارها و در میان حیوانات وحشی، غوکان و دیگر خزندگان موزی و نفرت انگیز به سر می‌برند». همان مأخذ، صفحه ۲۳.



تصویر ۲۱۲ - کشتن تک شاخ در آغوش باکره («به علامت زخم پهلوی او توجه

شود») - Initial from MS. Harley 4751, London

روح القدس متداول بود، مسلماً کیمیاگران از ارتباط بین آنها آگاه بودند و بنابراین تردیدی نیست که وقتی رایبلی این نماد را به کار برد، اندیشه قرابت و در واقع همسانی مرکوریوس را با مسیح، در ذهن خود داشت.

ب - تک شاخ در تمثیلهای کلیسایی

زبان کلیسا، تمثیلهای خود را در مورد تک شاخ [گاو وحشی] از مزامیر داود وام گرفته است، از جایی که تک شاخ، نخست نمایانگر قدرت



تصویر ۲۱۳ - نشان تک شاخ متعلق به خاندان فُن گاخناگ (ثورگو - سونیس) - از اسلحه‌خانه زوریخ (۱۳۴۰)

پروردگار است، چنان که در مزمور ۲۹ آیه ۶ چنین می‌آید: «آنها را مثل گوساله می‌جهاند. لبنان و سربون را مثل بچه گاو وحشی»^{۱۵}. و بعد، نمایانگر نیروی حیاتی آدمی است (تصاویر ۲۱۳، ۲۱۴)، همان طور که در مزمور ۹۲ آیه ۱۰ آمده است: «و اما شاخ مرا مثل شاخ گاو وحشی بلند کرده ...»^{۱۶}، و به طوری که در مزمور ۲۲ آیه ۲۱ می‌بینیم نیروی شرّ با قدرت تک شاخ مقایسه شده است: «مرا از دهان شیر خلاصی ده، ای که از میان شاخهای گاو وحشی مرا اجابت کرده ای»^{۱۷}. اشاره ترتولیان به مسیح بر مبنای این

15 - Vulgate: «...et comminuet eas tamquam vitulum Libani: et dilectus quemadmodum filius unicornium».

(مزامیر داود ۲۸: ۶ غیررسمی: «و [او] آنها را جدا کرده تقلیل خواهد داد؛ همچون بچه گاو وحشی لبنان و پسر معبود گاوه‌ای وحشی.»)

16 - Vulgate: «Et exaltabitur sicut unicornis cornu meum...»

(مزامیر داود ۹۱: ۱۱ غیر رسمی: «لیکن شاخ من همچون شاخ گاو وحشی بلند خواهد

شد ...»)

استعاره ها قرار دارد: «شکوه او چون شکوه گاو نر وحشی است و شاخ او چون شاخ گاو وحشی»^{۱۸} این مطلب اشاره ای است به ستایش موسی در سفر تثنیه باب ۳۳ آیه ۱۳، ۱۴، ۱۷:

«زمینش از خداوند مبارک باد. از نفایس آسمان و از شبنم و از لجه ها که در زیرش مقیم است، از نفایس محصولات آفتاب و از نفایس نباتات ماه ...

جاه او مثل نخست زاده گاو نر باشد و شاخهایش مثل شاخهای گاو وحشی، با آنها امتها را جمیعاً تا به اقصای زمین خواهد زد ... از این جا پیداست که شاخ تک شاخ نمایانگر سلامت، قدرت و شادکامی نیکبختان است. ترتولیان می گوید «پس مسیح، گاو نر وحشی خوانده شد، زیرا دو صفت داشت: یکی سخت [ferus وحشی، رام نشدنی] همچون یک قاضی، و دیگری نرم [mansuetus، رام] همچون منجی. شاخهای او دو سر صلیب است ...»

ژوستین شهید، همین بخش^{۱۹} را به نحو مشابهی تعبیر می کند: «Cornua unicornis cornu eius». «زیرا هیچ کس نمی تواند بگوید یا ثابت کند که شاخهای تک شاخ در هیچ چیز و یا صورت دیگری جز آن صورتی که صلیب جلوه گر می کند یافت شدنی است» چه، قدرت پروردگار در مسیح تجلی



17 - Vulgate: «Salva me ex ore leonis, et a cornibus unicornium humilitatem meam.»

(مزامیر داود ۲۱: ۲۲ غیر رسمی: «مرا از دهان شیر نجات ده، و حقارت مرا از شاخهای گاو وحشی.»)

18 - «Tauri decor cuis cornua unicornis cornua eius.» (Tertullian, Adversus Judaeos, Ch.X: Migne, P.L., vol.2, col. 626).

19 - «Dialogus cum Tryphone Judaeo», ch. 91 «Migne, P.G., Vol.6, Col.691).



نصویر ۲۱۴ - اعتلای آریوستو - (پال اسب آن قدر سخت بافته شده است که مثل شاخ
تک شاخ به نظر می رسد) - نقاشی اثر جیوانی باتیستا بنوئوتی، موسوم به اورتولانو
(۱۴۸۸ - ۱۵۲۵)



تصویر ۲۱۵ - مریم عذرا با تک شاخ مهربان در «باغ محصور» - قالیچه دیواری بافت سوئیس (۱۴۸۰)

می یابد. به همین ترتیب، پریسیلیان نیز، خدا را یک شاخ می خواند: «یک شاخ خداست، مسیح، صخرهٔ ماست، عیسی، سنگ زاویه و مسیح، انسان انسانهاست»^{۲۰}. از آنجا که تک شاخ نمایانگر یکتائی تکزاد است، نیلوس قدیس نیز آن را به کار می برد تا استقلال و بی نیازی بی واهمه *καλόγηρος* یعنی راهب را نشان دهد: *Μονόκερως ἐστὶν οὗτος, ζῶν ἀντόνομον* (او تک شاخ است، موجودی متکی به خود).^{۲۱}

20 - «Unicornis est Deus, nobis petra Christus, nobis Lapis angularis Jesus, nobis hominum homo Christus» Priscillian, Opera, p. 24.

21 - Vita, Migne, P.G., Vol. 120, col 69, ch. XCI.

سرشت گوشه گیر تک شاخ در Aelian, De natura animalium, xvi, 20 آمده است.



تصویر ۲۱۶ - ماندالا با چهار مدال تزئینی
شامل گوزن، شیر، شیر دال و تک شاخ -
سنگفرش دیر اوربان قدیس، لوسرن

بازیل قدیس، پسر تک شاخ (filius unicornium) را همان مسیح می‌داند. آمبروز قدیس می‌گوید، اصل و منشأ تک شاخ نیز مثل زادن مسیح مرموز است. نیکولاس کوسین، که من این مطالب را از او برگرفته‌ام، می‌گوید تک شاخ مظهر مناسب خدای کتاب عهد قدیم است، زیرا هنگام غضب همچون کرگدنی (تک شاخ) خشمگین، دنیا را گرفتار هرج و مرج کرد، تا آن که اسیر محبت گشت و در آغوش باکره آرام گرفت.^{۲۲} نظیر این طرز

22 - De symbolica Aegyptiorum sapientia, p.401.

ضمناً به صفحه ۳۴۸ نیز مراجعه شود:

«[Dei] fortitudo similis est Rhinoceroti, Exod.15. Unicornis non admittit in antro cohabitorem: filius Dei aedificavit in saecula, hoc est in utero B[eatae] V[irginis].»

(قدرت خدا همانند [قدرت] کرگدن است، سفر خروج باب ۱۵. گاو وحشی در غار خویش، همخانه‌ای را نمی‌پذیرد. پسر خدا برای قرن‌ها بنا کرد؛ یعنی در بطن باکره مقدس.)
رک مزامیر داود ۷۷: ۶۹:



تصویر ۲۱۷ - باکره و تک شاخ -

Khludov Psalter (Byzantine, 9th cent.)

تفکر کلیسایی را می توان در رام کردن شیر و اردهای کیمیاگری یافت (تصویر ۲۱۶). پیسینلا، با در نظر گرفتن تبدیل یهوه کتاب عهد قدیم به خدای عشق و محبت کتاب عهد جدید می گوید: «حقا که خدای بی اندازه

«Et aedificavit sicut unicornium sanctificium suum, in terra quam fundavit in

saecula»

(غیر رسمی: «و او قدس خود را مانند گاوهای نر وحشی در زمینی که تا ابد آباد یافت بنا کرد»؛ زیور ۷۸: ۶۹). «و قدس خود را مثل کاخهای بلند بنا کرده، مثل زمینی که آن را تا ابد آباد بنا نهاد». صفحه ۳۴۸ بعد: «شاخ گاو وحشی مثل پادشاه عمل می کند، زیرا زهر را از آب خارج می سازد و این کنایه ای است از غسل تعمید مسیح یعنی تقدیس آب غسل تعمید: چنان که Bede می گوید تعبیر آن به غسل تعمید مسیح بجاست زیرا، او مثل پسر برگزیده گاو وحشی آبها را تقدیس کرد تا پلیدی تمامی گناهان ما را بشوید». وحشی بودن تک شاخ در کتاب ایوب باب ۳۹ آیه ۹ تا ۱۰: مورد تأکید قرار گرفته است. «آیا گاو وحشی راضی شود ترا خدمت نماید، یا نزد آخور تو منزل گیرد؟ آیا گاو وحشی را به ریسمانش به شیار توانی بست؟ یا وادیها را از عقب تو ما: و خواهد نمود؟»

خوفناک، پس از جای گرفتن در بطن مبارک‌ترین باکره، با چهره‌ای صلحجو و کاملاً رام در جهان پدیدار گشت: بوناونتورِ قدیس می‌گوید: مسیح توسط مریم، مهربان‌ترین و مهربانان، رام و آرام گردید، تا مگر گنهکار را به مرگ جاوید مجازات نکند.^{۲۳}

هورونیوسِ اوتونایی، در کتاب خود موسوم به *Speculum de mysteriis ecclesiae* می‌گوید:

حیوان بسیار نیرومندی که فقط یک شاخ دارد تک شاخ نام دارد. برای به دام انداختنش باکره‌ای را در مزرعه‌ای قرار می‌دهند، آن گاه حیوان به سوی او می‌آید و گرفتار می‌شود، زیرا بر زانوان او می‌آرمَد، مسیح به واسطهٔ این حیوان، و قدرت شکست‌ناپذیرش^{۲۴} به واسطهٔ شاخهای این حیوان نمایانده

23 - *Mundus symbolicus*, I, 419, b: «S. Bonaventura: Christus, inquit, per mansuetissimam Mariam mansuescit et placatur, ne se de peccatore per mortem aeternam ulciscatur.»

ایزدِ دُورسویلی (در *Etymologiarum*, xii, 62)؛ اسطورهٔ باکره و تک شاخ را به یادگار گذارده است. کتاب مأخذ *Physiologus Graecus* است: *Πῶς δὲ ἀγρεύεται; παρθένον ἀγνῆν*: *ρίπτουσιν ἐμπροσθεν αὐτοῦ. Καὶ ἄλλεται εἰς τὸν κόλπον τῆς παρθένου καὶ ἡ παρθένος θάλπει τὸ ζῶον καὶ αἶρει εἰς τὸ παλάτιον τῶν βασιλέων.*

(چگونه صید می‌شود؟). ایشان باکره‌ای مقدس را در مقابلش قرار می‌دهند و او بر دامن باکره می‌جهد و باکره، حیوان را با عشق گرم می‌کند و به قصر پادشاه می‌برد).

Pitra, Spicilegium solesmense, III, p. 355 (*Veterum Gnosticorum in Physiologum allegoricae interpretationes*).

Physiologus ممکن است به دیدیموس اسکندرانی، مفسر مسیحی قرن چهارم بازگردد.



تصویر ۲۱۸ - خلقت حوا - پیش نمونه داستان رستگاری: حضور تک شاخ - «Trésor de

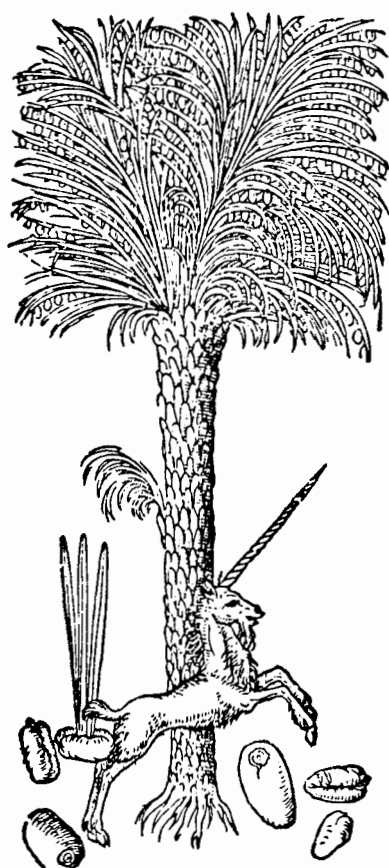
Sapience» (MS. 15th cent.)

می شود. او، که در بطن باکره آرمید، گرفتار شکارچیان گشت،

24 - Insuperabilis fortitudo, «cf. Tab. smarag.,» «Totius fortitudinis fortitudo fortis»

(قدرت قدرتمند کل قدرت)

Honorius, Speculum, Migne, p.L., vol. 172, col 847: «[Christus] ... cuius virtus ut



تصویر ۲۱۹ - تک شاخ وحشی - از
Kräuterbuch اثر پاک (۱۵۹۵)

یعنی آنان که به او مهر ورزیدند، او را در کالبد بشری یافتند^{۲۵}
(تصویر ۲۱۷).

→
unicornis fuit, quia omnia obstantia cornu supprimit, quia Christus principatus et potestates
mundi cornibus crucis perdomuit»

([مسیح] ... که قدرتش (تقوا) همانند تکشاخ بود، زیرا با شاخ خود تمامی چیزهایی
را که بر سر راهش بود خرد کرد، چه، مسیح اصول قدرتهای جهان را، با شاخهای، صلیب منقاد

←

روپرت قدیس^{۲۶}، مسیح را با کرگدن مقایسه می‌کند، و برنو، اهل وورزبرگ^{۲۷}، او را cornu (شاخ) می‌خواند. کوسین می‌نویسد که آلبرتوس بزرگ در «Hypotyposes» خود، باکره را با توجه به تک شاخ (Monoceros) نام می‌برد. آلبرتوس، یکی از متخصصان کیمیاگری بود و گفتارهایی را که نقل کرده، از رساله‌های هرمتیک گرفته است. در لوح اسماراگدینا، «از» پسری، با قدرت زیاد، یاد شده است که به زمین فرود می‌آید و در هر چیز محکم و سخت رسوخ می‌کند. برج سُنبله (ورگو) نه فقط در نجوم علامت زمین است، بلکه باکره نیز در آثار ترتولیان و اگوستین، دقیقاً نمایانگر زمین است (تصویر ۲۱۸). ایزودور اهل سویل، بر اثرهای «رسوخ کننده» تک شاخ^{۲۸} تأکید می‌کند. در «لوح» (اسماراگدینا)، زنای مادر - پسر، چندان پوشیده نیست^{۲۹}، واقعیتی که احتمالاً، آلبرتوس کیمیاگر از آن آگاه بوده است.

→
ساخت).

25 - «Qui in uterum Virginis se reclinans captus est a venatoribus id est in humana forma inventus est a suis amatoribus.»

26 - De Trinitate (Migne, P.L., Vol 167, col 1739).

27 - Expositio psalorum (Migne, P.L., Vol, 142, col, 182): «In te inimicos nostros ventilabimus cornu. Et in nomine tuo spernemus insurgentes in nobis ... cornu vero nostrum Christus est, idem et nomen Patris in quo adversarii nostri vel ventilantur vel spernuntur.»

(در تو دشمنان خویش را با شاخ خُرد خواهیم کرد. به نام تو آنان را که علیه ما بر خیزند خوار خواهیم نمود... لیکن شاخ ما، مسیح و نیز نام پدر است که به واسطه اش دشمنانمان خرد یا خوار خواهند گشت.

قبلاً نیز گفتم، تک شاخ بیش از یک معنی دارد و به معنای شر نیز می‌تواند باشد. مثلاً در^{۳۰} Physiologus Graecus، در باره تک شاخ چنین می‌آید: «حیوانی باد پاست، که یک شاخ دارد و شیرانه به آدمی مایل است.» (μνησίκακον δὲ ὑπάρχει ἐν ἀνθρώποις). و بازیل قدیس می‌گوید: «و، ای انسان، پروای خود کن، واز تک شاخ برحذر باش که اهریمن است (تصویر ۲۱۹)، زیرا که شر آدمی است و در کردار شیرانه حيله گر است.» این نمونه‌ها باید برای نشان دادن رابطه نزدیک نمادگرایی کیمیاگری و زبان کلیسا کافی باشد. باید توجه داشت که در نقل قول‌های کلیسایی، تک شاخ دارای جوهر شرارت نیز هست (تصویر ۲۲۰). اصلاً حیوانی است هیولایی و افسانه‌ای که در وجود خود تضاد درونی، نوعی جمع‌اضداد، complexio oppositorum را نیز تشکیل می‌دهد و به همین دلیل مظهر مناسب هیولای نماده کیمیاگری است.^{۳۱}

28 - Etymologiarum (Migne, P.L., Vol 82), xii, 62: «... aut ventilet aut perforet.»

۲۹ - این درست است که مادر پسر، ماه است لیکن «nutrix eius terra est» (زمین دایه اوست). (رک: تصویر ۱۴۱)

«Ascendit a terra in coelum»:

بنابراین او دارای اصل زمینی است، به آسمان صعود می‌کند و باز می‌گردد تا زمین را سیراب کند.

30 - Sbordone, Physiologus, p.263, 1-8.

۳۱ - پلینی (در Hist. nat., Lib, VIII ch.21) طبیعت هیولایی تک شاخ را توصیف کرده است: بدن اسب، پاهای فیل، دم گراز وحشی. در Ἰνδικά، کتسیاس (حدود ۴۰۰ قبل از میلاد)، توصیف فوق‌العاده‌ای وجود دارد که احتمالاً از نظر یک کیمیاگر بسیار جالب توجه بوده است: «طبق آنچه شنیده‌ام، در هند، خر وحشی چندان کوچکتر از اسب نیست. سرش به کبودی



تصویر ۲۲۰ - مرد وحشی سوار بر تک شاخ - حکاکی از مجموعه Grösseres Kartenspiel

ج - نک شاخ در مکتب گنوسی

بین زبان کلیسا و نمادگرایی گنوسی شرک نیز رابطه ای وجود دارد. هیپولیتوس، با ارائه شرحی در مورد اصل ناسنها می‌گوید، افعی در تمام چیزها و موجودات لانه می‌کند و نیز تمام معابد به نام او نامیده می‌شد (ναὺς ἀπὸ τοῦ νάας : بازی با کلمات νάας = افعی، ναός = معبد). همچنین می‌گوید، هر زیارتگاه، هر آئین تشریف (τελετή) و هر رازی، وقف افعی است. این

می‌زند، لیکن بدنش سفید است و چشمانش پررنگ است. میان پیشانی اش، شاخی دارد به بلندی یک و نیم زراع. قسمت پایین شاخ سفید و قسمت بالای آن کبود است ولی وسط آن قیرگون است. شنیده‌ام که هندیها در این شاخهای درخشان می‌نوشند، لیکن فقط بزرگزاده ترین هندیان. بعلاوه فواصل شاخها به طلا مزین است، بسان بازوان مجسمه ای زیبا آراسته به بازوبند. می‌گویند هر که در شاخ او بیاشامد از امراض لاعلاج مصون خواهد بود، زیرا گرفتار انقباض عضلات نخواهد شد و زهر، او را مسموم نخواهد کرد و اگر چیز مضرى بنوشد آن را استفراغ خواهد کرد و شفا خواهد یافت. (Ancient India، ترجمه مک کریندل صفحه ۳۶۳) و نیز ایلیان، De natura animalium, IV, 25. ایلیان در آخرین فصل این کتاب می‌گوید در هند این حیوان را «کارتازونون» گویند: «قدرت شاخ او شکست ناپذیر است. این حیوان مراتع نک افتاده را دوست دارد و یکه و تنها در آنها پرسه می‌زند ... طالب تنهایی است». فیلاستراتوس در Vita Apollonii (کتاب سوم فصل دوم) می‌گوید، هرگاه کسی از جامی بیاشامد که از شاخ نک شاخ ساخته شده است، در طول روز از درد و بیماری در امان خواهد بود و نیز خواهد توانست از میان آتش عبور کند و مهلکترین زهرها بر او کارگر نخواهد بود. در Χριστιανική Τοπογραφία کوزماس (آغاز قرن شانزدهم) چنین آمده است که چون نکشاخ بنخواهد از چنگ شکارچیان بگریزد، به مغاکى پناه می‌برد و شاخ خویش را در زمین فرو می‌کند و بر آن می‌ایستد و شاخش چنان نیرومند است که از افتادنش مانعت می‌کند (ترجمه مک کریندل، صفحه ۳۶۱). آثار جامع آباء کلیسا را می‌توان در Salzer, Die Sinnbilder صفحه ۱۴۱ بعد یافت.

موضوع فوراً بخش موجود در لوح اسماراگدینا را به یاد می آورد: «Pater omnis telesmi totius mundi est hic» (این است پدر کمال کل جهان).
 جسم ناقص (corpora imperfecta) و خود کیمیاگر.^{۳۲} این [ناسنها گویند و تالس ملطی^{۳۳} نیز گفته است که افعی عنصر مرطوب است و نیز آن است که هیچ چیز موجودی، خواه فنا ناپذیر و خواه فانی، ساکن یا متحرک، بدون آن امکان وجود نمی داشت.

این وصف افعی، با مرکوریوس کیمیاگری که آنهم نوعی آب است تطبیق می کند: «آب الهی» (ὕδωρ θεῖον)، مرطوب، humidum radicale (رطوبت مفرط)، و روح حیات، که به صورت جان جهان نه تنها در تمامی چیزهای زنده، بلکه در تمام چیزهای موجود وجود دارد. هیپولیتوس چنین ادامه می دهد:

ایشان نیز می گویند، همه چیز تابع اوست [افعی]، او نیکوست و از هر چیز، چیزی در خود دارد، چنان که در شاخ گاو نر تک شاخ [ἐν κέρατι ταύρου μονοκέρωτος] او تمامی چیزها را زیبایی و کمال بخشد...

بنابراین افعی نیز مانند یک شاخ، پادزهر و نیز اصلی است که همه چیز را به بلوغ و کمال می رساند. ما با تک شاخ به عنوان یکی از نمادهای مرکوریوس آشنا شده ایم، عنصر عالی دگرگونی که اجسام نارس و ناقص را نیز به پختگی و کمال می رساند و به همین دلیل به عنوان، سالواتور و سِرِواتور مورد ستایش کیمیاگری است. هیپولیتوس می گوید، افعی در همه چیز

32 - Jung, «Paracelsus the Physician,» pars. 27f, and «Paracelsus as a Spiritual

Phenomenon,» pars. 158.

۳۳ - تالس آب را اصل اول می دانست.



تصویر ۲۲۱ - هفت مرحله فرآیند کیمیاگری به صورت یک واحد نشان داده می‌شود -

Ripley Scrowle (MS., L588)

رسوخ می‌کند، چنان که گویی از ادم^{۳۴} می‌آید و خود را به چهار اصل اول تقسیم می‌کند^{۳۵}. بنیان طرز تفکر کیمیاگری، آن است که همه چیز از واحد صادر می‌شود (تصویر ۲۲۱): «لوح اسمارا گدینا» می‌گوید، چنان که همه چیز از واحد صادر می‌شود... همه چیز از این چیز واحد پدید می‌آید، و نیز



نصویر ۲۲۲ - پاکدامنی - فتوحات پترارک (MS قرن شانزدهم)



تصویر ۲۲۳ - هارپوکراتس در احاطه اوروبوروس -
جواهر گنوسی

آن که این واحد به چهار عنصر تقسیم می‌شود (تصویر ۲۲۲)، پس آن گاه باز در وحدت جمع می‌آید. ماده اولیه، بین سایر چیزها، «خاک بهشتی»، که آدم آن راهنگام اخراج از بهشت با خود آورد نیز خوانده می‌شود. مرکوریوس فلاسفه، متضمن چهار عنصر است (رک: تصویر ۱۸۸) یکی از سرودهای مرموز که هیپولیتوس آن را نقل کرده است، اوزیریس «شاخ آسمانی ماه» (ἑπορπάριον μηνὸς κέρας) نامیده می‌شود و ضمناً همان موجود نخستین، حکمت (سوفیا) و آدم^{۳۶} نیز خوانده می‌شود. ما با این قیاسها در وجه کیمیاگرانه آنها آشنا شده ایم. یکی دیگر از قیاسهایی که هیپولیتوس نام می‌برد، «آتیس متعددالشکل» است. قدرت تغییر شکل دادن مرکوریوس و گوناگونی شکل‌های او، شاه کلید تصورات کیمیاگری است. وارد شدن به تصوراتی که این نظام مشرکانه از مسیحیت گرفته است چندان ضرورتی ندارد و مقایسه با نقل قول‌های مسیحی باید برای مطلب ما کفایت کند.

د - سرگین غلتان یک شاخ

یکی از مهمترین مآخذ اطلاعات مربوط به بخش دهم، کتاب هوراپولو، موسوم به Hieroglyphica است. این نویسنده می‌گوید سومین نوع سرگین

غلطان، تک شاخ (μονόκερως) است و به علت این خصوصیت، مانند لک لک گرمسیری، وقف مرکوریوس می باشد. بعلاوه سرگین غلطان یک *μονογενής* (تنها وجود و سبب وجود - تکزاد) بشمار می آید آنقدر که *αὐτογενὲς ζῶον* یعنی موجودی خود زاد محسوب می شود. از نظر پاراسلسوس، ماده اولیه، ناآفریده است و در کیمیاگری، مانند مرکوریوس، افعی، یا اژدها (draco)، دارای دو جنسیت و قادر به خود باروری و خود زایش است (تصویر ۲۲۳). تک پسر (unicus filius)، همان پسر فلاسفه یعنی سنگ است. «سرگین غلطان نیز مانند اژدها تکه تکه می شود» و این یعنی جدایی عناصر که در یک متن پاپيروس آمده است: «سر از بدن خورشید - سوسک، فرمانروای بالدار ایستاده بر نصف النهار آسمان، جدا گشت و بدنش پاره پاره شد.»^{۳۷} ضمناً من «شش حکایت را که در *Splendor solis*»^{۳۸} آمده است، ذکر می کنم، یعنی آن جا که جدایی (سپاراسیو) به صورت بدن پاره پاره ترسیم شده است: «روزینوس»^{۳۹} می گوید، می خواهد منظر مرد مرده ای را توصیف کند که دیده بود، بدنش هنوز مانند نمک سفید و اعضایش تکه تکه شده است. سرش از طلای ناب، لیکن از بدن جدا بود...^{۴۰} سر زرین اشاره به اوزیریس است که در یک پاپيروس یونانی به عنوان «بی سر»^{۴۱} توصیف شده است. کیمیاگران

۳۷ - پاپيروس یونانی سحر و جادو در Preisendanz, Papyri Graecae Magicae II, p.60.

Lines 44f

38 - Aureum vellus.

۳۹ - روزینوس نام مغلوپ زازیموس است.

۴۰ - این موضوع یادآور این گفته مرموز است. «Aufer caput, corpus ne

tangito) (سر را دور کن، لیکن بدن را لمس مکن).

۴۱ - از یک پاپيروس سحر و افسون در Papyri Graecae Magicae فصل اول صفحه

یونانی خود را فرزندان زرینه سرمی خواندند.^{۴۲}

نام سرگین غلتان، بندرت در آثار کیمیاگری می‌آید، لیکن در میان متون قدیمی می‌توان نام او را در «کنسیلیوم گنجوجی» یافت:

«Nulla aqua fit quelles, nisi illa que fit de scarabacis aquae

nostrae»^{۴۳} (هیچ آبی اکسیر نمی‌شود مگر آبی که از سرگین غلتان آب ما آید). آب ما (آکوانوسترا)، چیزی جز همان آب الهی (آکوادیونا) یعنی مرکوریوس نیست.

ه - تک شاخ در، وداها

رد پای تک شاخ در روزگار ماقبل مسیحیت، ما را به شرق می‌برد^{۴۴} و آن را در سرودهای قدیمی آثاوا - ودا (۷، ۳) در «طلسمی ضد کشتریا»، مرض موروثی، می‌بینیم:^{۴۵}

۱ - بر سرِ بزِ کوهی چالاک، مرهمی می‌روید! او با شاخ خود، کشتریا را به هر طرف رانده است.

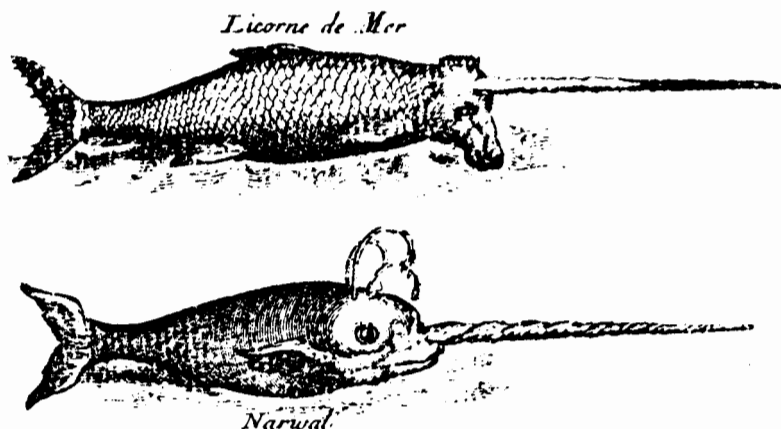
۲ - بز کوهی با چهار پای خود، به دنبال تو رفته است. ای شاخ، سست کن آن کشتریای تنیده در تار و پود قلب او را!

42 - *Χρυσέας κεφαλῆς παῖδες* (Berthelot, III, x, 1).

43 - *Ars chem*, p. 119.

۴۴ - بهتر است من وارد این مسأله نشوم که آیا تک شاخ در تمدن آشوری و بابلی وجود داشته است یا نه. شرادر (در *Die Vorstellung vom Monókephws*, pp. 573ff.) می‌گوید نا اصل تک شاخ را از تصاویری استنتاج کند که به صورت حیواناتی با یک شاخ ترسیم شده‌اند. مانند نقشهای تخت جمشید، و به نظر من به همین دلیل به نحوی غلط در مورد این بناهای تاریخی به تعبیر و تفسیر پرداخته است. به هر حال او مآخذ هندی را به حساب نیاورده است.

45 - Bloomfield, *Hymns of the Atharva-Veda*, p. 15.



تصویر ۲۲۴ - تک شاخ دریایی (monodon, monoceros) در تصاویر قدیمی، عاج آن را به صورت الگوی تک شاخ بکار می بردند - Pommet, Histoire générale des drogues (1694)

۳ - (شاخی) که همچون سقفی با چهار بال (کناره) در آن طرف می درخشد، بوسیله آن است که ما، هر کشتیایی را از اعضای بدن می رانیم. ظاهراً ماهی منو (رک تصویر ۲۲۴) تک شاخ بوده، و گرچه به این موضوع اشاره خاصی نشده است لیکن همیشه از شاخ حیوان ذکری به میان آمده است نه از شاخهایش. طبق افسانه ای که مجدداً در شاتاپاتا - برهمانا^{۴۶} آمده است، منو، ماهی را به دام انداخت که بزرگ و بزرگتر شد تا آن که او را به سیلاب کشاند و به خشکی برد. منو، کشتی خود را به شاخ ماهی بست.^{۴۷} ماهی تجسد ویشنو است (تصویر ۲۲۵). و منو یعنی «انسان»^{۴۸}. او از

46 - Eggeling, Shatapatha-Brahmana, pp. 216ff.

۴۷ - «پس ماهی به سمت او شنا کرد و ریسمان کشتی را به شاخ خود بست و بدان وسیله او به فراز کوهستان شمالی [هیمالیا] رفت. (همان مأخذ ص ۲۱۷، ۵).

۴۸ - Laws of Manu. بوهلر، صفحه xiv. منو، «قهرمان» نوع انسان است، و به

علت طبیعت خود، هم به خدایان تعلق دارد و هم به آدمیان. (همان مأخذ، صفحه Ivii).



تصویر ۲۲۵ - ویشنو در تجسد خود به صورت ماهی، قرن هجدهم - مینیاتور هندی

بسیاری جهات با آدم نخستین یونانی تطبیق می‌کند: او پدر بشریت است و مستقیماً از خدا نازل شده و در این جا «شویا مَبْهُو» یعنی «خودش» نامیده می‌شود که یعنی برهما. او یک خدا مرد است که با، پراجاپاتی، خداوند گار چیزهای مخلوق، و حتی با خود برهمن یعنی والاترین روح، یکی است. ریگ ودا، او را پدر منو، می‌خواند و می‌گوید که نوع بشر را از دختر خویش پدید آورد. او بنیانگذار نظام اجتماعی و اخلاقی^{۴۹} است، یعنی نخستین قربانی و راهب^{۵۰}. او اصل حکمت اوپنیشادی را به نوع بشر انتقال داد.^{۵۱} بسیار جالب توجه است که او، از، ویراج دو جنسیتی صادر شده است. «شاتاپاتا - برهمانا»، او را به گاو نری ربط می‌دهد که موظف بود آسورها و راکشاهها (اهریمنان دشمن ایزدان) را نابود کند.^{۵۲} بالاخره آن که منو، پدر طب^{۵۳} و در سنت بودائی، خداوند گار عصر طلایی^{۵۴} است. بنابراین، شاخ با چهره ای

۴۹ - همان مأخذ صفحه ۱۷۷ به بعد.

۵۰ - سرودهای ودایی، فصل دوم، صفحه ۹۶: «چنان که قربانی خدایان را با خوراک قربانی منوی خردمند.» فرزانه ای همراه فرزندگان، را تقدیم کردی، پس، ای هوتری راستین، قس علی هذا.

51 - Chhandogya Upanishad, part I, p.44,4.

52 - Eggeling, Shatapatha-Brahmana, p.29, 14.

۵۳ - سرودهای ودایی، فصل اول صفحه ۴۲۷ سرود سیزدهم: «ای مارونها، ای پهلوانان، آن داروهای نابتان، آنها را که از همه مفیدتر و کامبخش تر است، آنها را که پدر ما منو برای سلامت و سعادت برگزید، از درگاه «رودرا» استغاثه می‌کنم».

۱ در اساطیر ودایی «مارونها»، خدایان رعد و برق، پسران «رودرا» هستند که گاهی «رودراها» خوانده می‌شوند. «رودرا»، از ریشه «رود» به معنای «گریستن» مشتق شده و به «بانگ برآوردن» تعبیر گشته است و یکی از نامهای شیوا خدای نابود کننده است که هنگام خشم مردم را به تیر مرگ و مرض می‌زند. به همین سبب برای بازداشتن او باید به درگاهش استغاثه کرد. ضمناً چون شفا دهنده و صاحب هزار مرهم است سیمایی مهربان نیز دارد. [۱] - م.

ربط پیدا می‌کند که از لحاظ نام و شخصیت بسیار نزدیک به آدم نخستین است. نقش باکره و تک شاخ را می‌توان در رامایانا و مهابهارتا (بخش سوم ۱۱۰ - ۱۲۲) یافت. راهبی به نام ریشی شرینکا (شاخ غزال)، پسر ویهانداکا، یا، اکاسرینکا (تک شاخ) توسط شانتا دختر پادشاه که با او ازدواج می‌کند، از گوشه عزلت خود خارج می‌شود. در نسخه ای دیگر فاحشه ای او را وسوسه می‌کند و بلای خشکسالی که زمین را دچار کرده است فقط بدین وسایل از میان می‌رود.^{۵۵}

و - تک شاخ در ایران

روایت جالب توجهی در بندهش (بخش نوزدهم) آمده است:

ایشان در خصوص خر سه پا می‌گویند که او در میان اقیانوس پهناور می‌ایستد و تعداد پاهایش سه، چشمهایش شش، دهانش نه، گوشهایش دو و شاخش یک است بدنش سفید، خوراکش روحانی است و پرهیزگار است. و دو چشم از شش چشم او در محل چشمهاست، دو چشم بر سر است و دو چشم بر گرده، با تیز بینی آن شش چشم، غالب می‌آید و نابود می‌کند. از نه دهان، سه دهان بر سر است، سه دهان بر گرده و سه دهان تا به درون نیمه پهلوی، و هر دهان به اندازه یک گلبه است و خود آن به بزرگی کوه الوند است. هر یک از سه پا، آن گاه که بر زمین قرار

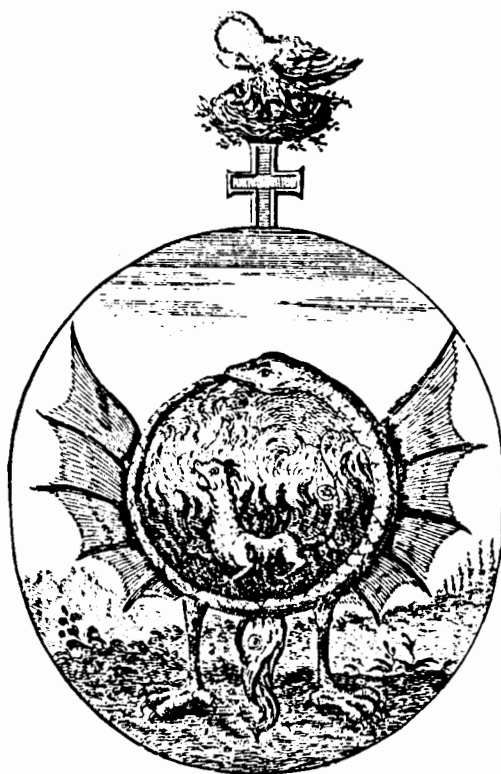
۵۴ - رک: یادداشت های من در خصوص «Paracelsus as a

Spiritual Phenomenon», pars. 168, 203ff.)

55 - Holtzmann, Indische Sagen, pp. 131ff.; and Lüders, Nachrichten.

این حکایت در Buddhist Jataka 526 (ترجمه کاول، فصل پنجم ۱۰۰ تا ۱۰۶) نیز آمده

است.



تصویر ۲۲۶ - هیولای افسانه ای حاوی توده درهم که پلیکان (مظهر مسیح و سنگ) از

آن پدید می آید - Hermaphroditisches Sonn - und Mondskind (1752)

گیرد به اندازه گله گوسفندی است مرکب از هزار رأس که همراه هم رها شده باشند، و هر بخولق، به اندازه ای است که هزار مرد، با هزار اسب از درون آن بگذرند. و دو گوش او چنان است که مازندران را احاطه کند. یک شاخ به گونه ای است که گویی از طلاست و تهی است، و هزار شاخه شاخ بر آن روییده است، بزرگ و کوچک، و برخی از آن به اندازه شتر است و برخی دیگر به اندازه اسبی. و برخی به اندازه گاوی و برخی به اندازه خری. با

آن شاخ، فسادِ پلید زاییده جانوران موزی را برطرف سازد و نابود کند. آنگاه که این خر، گردن در اقیانوس فرو بُرد، گوشه‌هایش به‌راساند و آب اقیانوس پهناور به جوش و خروش درآید و گوشه گناباد بلرزد. آن گاه که بانگ برآورد، تمام مادی‌نه جانوران آیزی، مخلوقات اورمزد، آبستن شوند، و تمام جانوران موزی آیزی آبستن، آنگاه که نعره را بشنوند بچه‌های خود را سقط کنند. آن گاه که او اقیانوس را بیالاید، جمله آبهای هفت ربع زمین پاک شود - به همین دلیل است که وقتی خران در آب روند، آن را بیالایند - پس چنین گویند «ای خر سه پای اگر تو به خاطر آب خلق نشده بودی، تمامی آبها از آلودگی زهری که روح خبیث برای مرگ مخلوقات اورمزد، در آب آورده بود، نابود می شد.

تیشتر،^{۵۶} به یاری خر سه پای، آب را بیشتر از اقیانوس برگیرد. پیدااست که عنبر، نیز سرگین خر سه پاست. زیرا اگر این حیوان خوراک اثری بسیار خورده باشد، رطوبت مایه مغذی از طریق رگهای بدن به ادرار رسد و سرگین بیفکند.^{۵۷}

مسلماً بنیان این هیولا عدد سه است. سیمای خرائق آن یادگار گورخر در کتاب کتسیاس^{۵۸} است، لیکن به عنوان یک موجود کیهانی یادآور تجسیم

۵۶ - تیشتر، «ستاره تابان و باشکوه» در اساطیر ایرانی اولین ستاره و سرچشمه باران و تمامی آبها و باروری است. چهارمین ماه سال مختص به اوست. در دهه اول این ماه او به صورت جوانی پانزده ساله، در دهه دوم به صورت گاوی نر و در دهه سوم به صورت اسبی زرین گوش درمی آید و در دریای کیهانی فرو می رود و با آپوش دیو خشکسالی می جنگد و سرانجام بر او غلبه می کند - م.

۵۷ - وست، متون زبان پهلوی، صفحه ۶۷ به بعد.

متعدد هیولایی ماده اولیه (تصویر ۲۲۶) در کیمیاگری عربی است. مثلاً در «کتاب اوستانس» چنین هیولایی (با بالهای کرکس، سرفیل و دم ازدها)، کلید خزانه را به دست استاد می دهد.^{۵۹} خر در اقیانوس می ایستد، همچون درخت گوکارد، که از لجن اعماق دریا^{۶۰} می روید. بندهش در مورد این درخت می گوید:

[...به عنوان سازنده تازگی جهان لازم است، زیرا که آنها جاودانگی آن را از آن جا فراهم می سازند ... برخی گویند شفای کامل است، برخی گویند نیروی شفاست و برخی دیگر گویند بتمام شفاست.^{۶۱}

ظاهراً دراز گوش و درخت^{۶۲} به هم ربط دارند، زیرا هر دو نمایانگر

۵۸ - Ctesias (حدود ۴۰۰ قبل از میلاد مسیح)، طبیب و مورخ یونانی که مدت هفده سال پزشک دربار داریوش دوم و خشایارشا بود و بعد از مراجعت به یونان، راجع به ایران کتابی نوشت موسوم به «پرسیکا» - م.

59 - Berthelot, Chimie au moyen âge, III, p.120.

۶۰ - وست، متون زبان پهلوی صفحه ۶۵ (هجدهم).

۶۱ - همان مأخذ، صفحه ۵۶ - ۶۶ (هجدهم، ۱، ۹).

۶۲ - بدین ترتیب باید به این واقعیت عجیب توجه کنیم که سوسماری در درخت مخفی است: «روح شیر در آن جا شکل گرفته است، در میان آنان که به صورت دشمن وارد می شوند، سوسماری به صورت معارض در آن آب ژرف تا مگر هوم را» زخم زند (بندهش، کتاب هجدهم، ۲، در متون پهلوی، صفحه ۶۵، به همت وست). هوم = هومه، درخت جاودانگی است. در کیمیاگری، مرکوریوس روح که در درخت زندگی می کند به صورت افعی، سمندر و ملوزینا، نمایانده می شود. آخرین بار آن را در «Ripley Scrowle» می بینیم، جایی که سوسمار، نیمی زن است و مراسم وصلت (کنیونکسیو) با پسر فلاسفه را انجام می دهد. شعری که در

نیروی حیات، زایش و شفا هستند. این واقعاً معادله‌ای ابتدایی است: هر دو، مانا،^{۶۳} و یا دارای مانا هستند. کیمیاگران عرب نیز به همین ترتیب ماده‌ی اولیه‌ی خود را از درختی در سرزمینهای غربی می‌گیرند. در کتاب ابوالقاسم چنین می‌خوانیم:^{۶۴}

این اول ماده، که مناسب ساختن اکسیر است از درختی حاصل آید که در مغرب زمین می‌روید. و این درخت بدان گونه بر سطح اقیانوس برورید که گیاهان بر سطح زمین. این همان درختی است که هر که از آن تناول کند انس و جن از او فرمان برند، این همان درختی است که آدم [علیه السلام] از خوردن میوه آن منع شده بود و آن گاه که آن را تناول کرد از قالب فرشته گون خود به قالب آدمی درآمد. و این درخت به هر صورتی درمی آید.

هیولا و درخت هر دو در مورد *phármakon átha-nasias*، اکسیر، پادزهر، نوشدارو بکار می‌روند. قدرت خاص درخت در شکل‌پذیری به صورت هر حیوانی به مرکوریوس متغیرالشکل [Mercurius versipellis] نیز اطلاق می‌شود. خر، یک دیمون سه گانه (دیمون ترینوس) یعنی یک تثلیث زمینی است

Emblematical Scrowle (Theatr. chem. Brit., p.375) آمده به قرار زیر است:

«آری آزوت خواهر من است»

کبریک، راستین برادر من:

نام افعی عربستان است

همو که رهبر این بازیست».

۶۳ - mana اصطلاحی است پولینزی که به نیروی غیر فردی فوق طبیعی اطلاق می‌شود و

برخی از مردم ابتدایی سعادت و قدرتهای جادویی را ناشی از آن می‌دانند - م.

۶۴ - هولمیارد، «کتاب العلم»، صفحه ۲۳.

که در کیمیاگری لاتینی به صورت هیولای سه سر ترسیم شده است و با مرکوریوس، نمک و سولفور یکی است.^{۶۵} در این جا من به صورتی گذرا از شایعه قدیمی پرستیدن خر در معبد بیت المقدس و تصویر تصلیب مسخره در پالاتین^{۶۶} و نیز وجه ساتورنایی یهوه، و ایلدابوث به صورت دمیورز که موجب ارتباط این چهره ها با ماده اولیه که آن هم ساتورنایی است می شود نام می برم.

ح - تک شاخ در روایات بهود

تلمود^{۶۷} حکایتی را می گوید که چگونه تک شاخ^{۶۸} (re'em) از سیلابها جان بدر برد: گاو وحشی را بدان سبب که گول پیکر بود به کشتی بستند تا نتواند داخل آن شود. اُگ، پادشاه باشان نیز به همین نحو از سیلابها جان سالم به در برد. در این بخش چنین آمده است:

کسانی که می گویند سیلابها به زمین اسرائیل سرازیر نشد حراست از گاو وحشی را به آسانی توصیف کرده اند، اما به عقیده آنان که می گویند سیلابها سرازیر شد (گاو وحشی) چگونه محفوظ ماند؟ ر، یانایی گفت که ایشان بچه گاوهای وحشی را به کشتی بردند - اما ربن^{۶۹} ب - بارهانا گفت که او گوساله ای وحشی را دید به بزرگی کوه تابور، که به اندازه چهل فرسنگ بود

۶۵ - رک: تصویر ۵۴ و روی جلد «Paracelsus as a Spiritual Phenomenon».

۶۶ - [در Symbols of Transformation تکرار شده است].

67 - Goldschmidt, Der babylonische Talmud, X,p.359 (Tractate Zebahim, Fol.

113b).Cf.the Talmud, ed Epstein, «Tract. Zebahim»,pp.559f.

۶۸ - رک: پانوش ۶ همین بخش - م.

۶۹ - در زبان عبری به معنای استاد و مربی است - م.

و قطر گردنش سه فرسنگ و سرش یک و نیم فرسنگ، و کثافتی که می ریخت راه رود اردن را بست.^{۷۰} ر. یوحنا پاسخ داد: آنها (فقط) سر او را داخل کشتی بردند - لیکن استاد گفت سر او یک و نیم فرسنگ بود - اتفاقاً بینی او را به داخل کشتی بردند - ... و اما وقتی کشتی بر فراز آبها قرار گرفت؟ - رس لاکیس پاسخ گفت: ایشان شاخهای او را به کشتی بستند - لیکن ر. حیسدا گفت: آنها نسبت به گرما معصیت کردند و مکافاتشان آب داغ بود^{۷۱} - به عقیده شما کشتی چگونه محفوظ ماند؟^{۷۲} و بعلاوه اُگ پادشاه باشان در کجا بود؟^{۷۳} - اتفاقاً برای ایشان معجزه ای شد و (آبها) در اطراف کشتی خنک ماند.

نظیر همین داستان در مجموعه تفسیر کتاب مقدس موسوم به Pirkê R. Eliezer آمده است که طبق آن اُگ «زیر آبرو کشتی بر تخته پاره ای نشست».^{۷۴}

۷۰ - رک: بخش مشابه در Goldschmidt, Der babylonische Talmud VIII, p.203

(Tractate Baba Bathra, Fol. 73b; Talmud, ed. Epstein, pp. 290f.)

۷۱ - آب چنان داغ بود که تک شاخ حتی اگر می توانست تنفس کند، باز هم محکوم به مرگ بود. (رک: تفسیرهای گلداشمیت).

۷۲ - اشاره ای است به سفر پیدایش باب ۶ آیه ۱۴، جایی که کشتی [نوح] از داخل و خارج قیراندود می شود. قبر را باید با آب داغ ذوب می کردند. (رک: تفسیرهای گلداشمیت).

۷۳ - حماسه تلمود راجع به نجات یافتن اُگ از سیلابها را می توان در Der babylonische Talmud, XII, p.552 (Tractate Nidda, Fol. 61a, Talmud, ed. Epstein.

p.433.) یافت: «زیرا می گویند [سفر پیدایش باب ۱۴ آیه ۱۳]: «و یکی که نجات یافته بود آمده ابراهیم عبرانی را خبر داد»، و، ر. یوحنا گفت: «او اُگ بود که از سیلاب نجات یافت».

۷۴ - ترجمه فریدلندر صفحه ۱۶۷. زونز, Die gottesdienstlichen Vorträge, p.277) تاریخ گردآوری این مجموعه را قرن هجدهم می داند.

یکی از تفاسیر آرامی زبان کتاب مقدس منسوب به یونا، با توجه به سفر پیدایش می‌گوید، اُگ بر سقف کشتی نشست.^{۷۵}

طبق یکی از افسانه‌های تلمود^{۷۶}، اُگ از یکی از فرشتگان مطرود نازل گشت که بنا به قول سفر پیدایش «به دختران آدمیان در آمدند»: «بدان که صیهون و اُگ برادر بودند، زیرا که استاد گفت: صیهون و اُگ پسران الیشع پسر شمهزایی و عزاییل بودند.^{۷۷} تفسیر راشی می‌گوید که صیهون و اُگ پسران الیشع بودند که از شمهزایی و عزاییل و دو فرشته‌ای پدید آمدند که در زمان خنوخ به زمین فرود آمدند.»

وصف پیکر غول آسای اُگ در چند بخش تلمود آمده است - و احتمالاً در «رساله نیدا» بسیار غول پیکر توصیف شده است:^{۷۸}

ر. یوحنان طبق گفته دیگران دربارهٔ آباشانول گوید: من گورکن بودم. روزی آهوایی را دنبال می‌کردم که ناگهان خود را در میان استخوان ران مردمرده‌ای یافتم، من آهو را به قدر سه فرسنگ دنبال کردم لیکن به او نرسیدم، استخوان ران هم به انتها نرسید. وقتی باز گشتم ایشان به من گفتند که: آن ران، به اُگ پادشاه باشان تعلق داشت.

می‌توان دید که بین اُگ و تک شاخ ارتباطی درونی وجود دارد: هر

۷۵ - در فصل اول، صفحه ۲۰۸ کتاب ژوزف بن گوریون موسوم به Sagen der

Juden بازگو شده است.

76 - Der babylonische Talmud, XII, p.552(Tractate Nidda, «Fol. 61a, Talmud, ed.

Epstein, p. 433).

۷۷ - مهمترین غولها در سفر پیدایش باب ۶ آیه ۴ ذکر شده‌اند (رک: تفاسیر

گلداسمیت).

78 - Fol.246 (Talmud, ed. Epstein, p.168).

دوی آنها به نحوی به کناره کشتی متصل بودند و از سیلابها جان به در بردند و هر دوی آنها غول پیکر بودند. بعلاوه دیدیم که تک شاخ با کوه تابور مقایسه شد و اُگ نیز به یک کوه ربط دارد: او کوهی را ریشه کن کرد و آن را به سرزمین بنی اسرائیل پرتاب نمود.^{۷۹} این همانندی در یکی از تفاسیر کتاب مقدس ادامه می‌یابد:^{۸۰} گاو وحشی، کوه است و شیری آن را تهدید می‌کند و در پایان داستان اُگ به دست موسی «خادم یَهُوَه»، که غالباً در کتاب عهد عتیق با شیر مقایسه می‌شود، کشته می‌شود. این تفسیر کتاب مقدس چنین است:

حونا بارایدی، گفت: در زمانی که داود هنوز چوپانی می‌کرد، رفت و گاو وحشی را که در صحرا خوابیده بود بیدار کرد و چون پنداشت، کوه است برفراز آن رفت و از آن جا گله خود را حراست کرد. آن گاه گاو وحشی خود را تکان داد و برخاست. داود بر پشت او افتاد و به آسمان رسید. و در آن ساعت، داود به خدا گفت: اگر مرا از شر این گاو وحشی خلاصی دهی ترا سه معبد همچون شاخ این گاو وحشی به اندازه سه زراع خواهم ساخت. آن که مبارک باد نام مقدسش برای او چه کرد؟ ...فرمود تا شیری فراآید. پس چون گاو وحشی، شیر را بدید بترسید و مقابل او کرنش کرد، زیرا که شیر پادشاه اوست، و داود به زمین فرود آمد. لیکن چون داود شیر را بدید بیمناک گشت. پس از این روست که گفت: «مرا از دهان شیر خلاصی

79 - Goldschmidt, Der babylonische Talmud, I, p. 237 (Tractate Berachoth, Fol. 54b;

Talmud, ed. Epstein, p. 330), and «Targum pseudo - Jonathan» on Num. 21:35.

80 - Midrash Tehillim (ed. Buber), on Ps. 22:21:

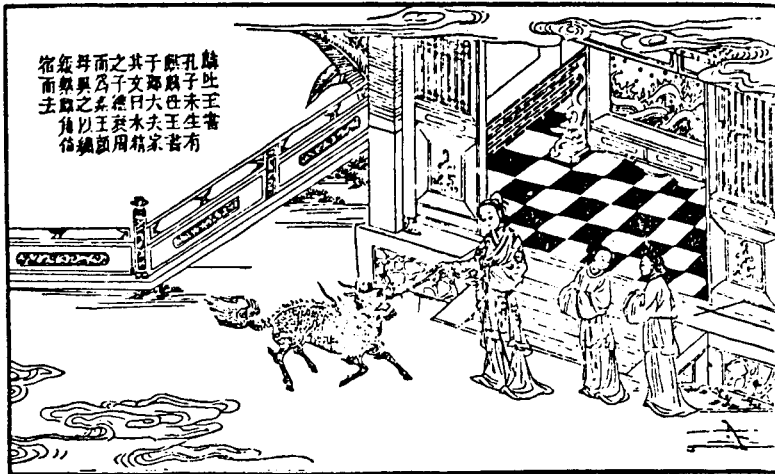
(مرا از دهان شیر خلاصی ده، ای که از میان شاخهای گاو وحشی مرا اجابت کردی).



تصویر ۲۲۷ - تک شاخ و شیر - از قالیچه دیواری بانو و تک شاخ (قرن شانزدهم)

ده، ای توتی که مرا از شاخهای گاو وحشی (خلاصی) دادی». یکی از تفاسیر دیگر کتاب مقدس یهود،^{۸۱} تک شاخ را حین جنگیدن با شیر نشان می دهد. در این جا صریحاً تک شاخ را - (ha

۸۱ - «ده قبیله» در Ozar Midrashim, p.468b صفحه ۶۸ ایزنشتاین .



تصویر ۲۲۸ - ch'i- lin (تک شاخ) تولد کنفوسیوس را خبر می دهد. «پیش از آن که کونگ تسه [کنفوسیوس] به دنیا بیاید چی نی لین به خانه حاکم واقع در تسو آمد و لوحی به رنگ یشم از دهان بیرون افکند و بر آن چنین نوشته شده بود: پسر بلور کوهی (جوهر آب)، سلطنت ساقط چو را جاودان خواهد داشت و پادشاه بی تاج و تخت خواهد بود. مادر او حیرت کرد و کمانی آراسته را، به شاخ تک شاخ بست. حیوان دو شب ماند و آن گاه برفت - از یک تصویر چینی (حدود قرن هجدهم).

(ha- unicorius خوانده اند و نه ایم. و در سرزمین ما تک شاخ (ها - یونی گریوس) نیز هست، و بر پیشانی خود شاخی بزرگ دارد. شیر نیز بسیار است و چون تک شاخ شیر را ببیند، شیر خود را به سمت درختی بکشد، و تک شاخ قصد کشتن شیر کند. لیکن شیر از جای خود حرکت کند و تک شاخ، شاخ خود را به درخت کوبد، و شاخ چنان عمیق در درخت فرو نشیند که نتواند آن را بیرون کشد، پس شیر بیاید و تک شاخ را بکشد، لیکن گهگاه ماجرا دیگرگونه شود.

شیر و تک شاخ در وصلت کیمیایی و نیز در نشان سلطنتی انگلستان با



تصویر ۲۲۹ - چ، ایی لین (تک شاخ) مرگ کنفسیوس را خبر می دهد. در چهاردهمین سال حکومت دوک آبی (ازسلسله لو - ۴۸۱ قبل از میلاد) هنگام شکار زمستانی درغرب یک چ، ایی لین به دام افتاد. این امر کونگ نسه را سخت تکان داد و او نگارش Ch'un-Ts'iu را متوقف ساخت. k'ung-ts'ung-tse (مجموعه داستانهای مربوط به کنفسیوس) می گوید: هنگامی که قبیله شو- سون (خاندان نجیب زاده لو) در حال رشد مخفی بود یک چ، ایی لین را به دام انداخت. هیچ کس متوجه آن نشد که آنها او را به شوارع وو - فو انداختند. (مرید) ین - یو، آن را گزارش کرد و گفت: بدن یک گوزن با یک شاخ گوشتی، آیا این هیولای آسمانی بدشگون نیست؟ کونگ نسه به دیدن آن رفت. گریست و گفت: این یک چ، ایی لین است. چ، ایی لین، حیوان کریم ظاهر می شود و می میرد. راه (تائو) من تمام شد - از Shêng

Chi-t'u

هم ترکیب شده اند (تصویر ۲۲۷). در کیمیاگری هر دوی آنها مظهر مرکوریوس هستند، درست به همان نحو که تمثیلهای کلیسا، مظهر مسیح است. شیر و تک شاخ، نمایانگر کشش درونی اضداد درون مرکوریوس هستند. شیر، که حیوان خطرناکی است، خویشانند اژدهاست. اژدها، باید

کشته شود و شیر را هم لا اقل باید پنجه هایش را برید. تک شاخ نیز باید رام شود. او به عنوان یک هیولا، معنای نمادین مهمتری دارد و خصلت روحانی او بیش از شیر است، لیکن به طوری که رایبلی نشان می‌دهد، ممکن است گاهی شیر جای تک شاخ را بگیرد. دو موجود غول پیکر یعنی اُگ و تک شاخ یادگارهای بهیموث و لویاتان، دو جلوه یهوه می‌باشند. همه آنها، و نیز خر تک شاخ بندهش، تجسم نیروهای اهریمنی طبیعت اند.

قدرت پروردگار، نه فقط در قلمرو روح، بلکه در حیوانیت درنده خوی طبیعت نیز، هم در درون و هم خارج از انسان خودنمایی می‌کند. خدا تا وقتی دو گانه است که انسان به طبیعت وابسته باشد، تعبیر غیر قابل فهم مسیحیت از خدا به عنوان خیر مطلق (Summum bonum) مسلماً مخالف طبیعت است، و به همین سبب، شرک مخفی کیمیاگری، در شخصیت دو گونه مرکوریوس تجلی می‌کند. لیکن دوگانگی جنس مسیح، منحصرأ به صورت روحانی و نمادین تصور می‌شود، بدین سبب خارج از مفهوم مادی قرار می‌گیرد. از طرف دیگر وجود یک رقیب یعنی «شاهزاده این دنیا» حاکی از تضاد خدا به نحوی است که در طبیعت دو جنسی پسری نشان داده شده است که خدا در او تجلی کرد.

ط - تک شاخ در چین

تک شاخ در چین نیز وجود دارد. طبق آنچه در لی چی یا «کتاب مناسک» آمده است، چهار حیوان مفید یا روحانی وجود دارند: یک شاخ (چی - لین)، سیمرغ، لاک پشت و اژدها. چی - لین رئیس چهارپایان است. شبیه گوزن، اما بزرگتر از آن است و دارای دم گاو و سم اسب است: فقط یک شاخ گوشتی دارد، پشم گرده اش به پنج رنگ است و پشم شکمش زرد (یا قهوه ای) است. سبزه زنده را لگد کوب نمی‌کند و هیچ موجود زنده ای را نمی‌خورد، هنگامی خود را نشان می‌دهد که فرمانروایان کامل [چن -

ینا ظاهر می شوند و تائوی^{۸۲} پادشاه به انجام رسیده است. اگر زخمی شود، بد یمن است. نخستین ظهور او در باغ امپراطور زرد اتفاق افتاد (۲۶۹۷ قبل از میلاد). بعداً دو تک شاخ در پ، اینگ - ینگ پایتخت امپراطور یا تو اقامت کردند. هنگامی که مادر کنفسیوس باردار بود، تک شاخی نزد او آمد (تصویر ۲۲۸) و قبل از مرگ فرزانه مرد نیز، ارا به رانی، به نشان نحوست، تک شاخی را زخمی کرد (تصویر ۲۲۹).^{۸۳} فایده ای ندارد که تک شاخ نر، چی ایی خوانده شود و تک شاخ ماده لین، به همین سبب از ترکیب هر دو کلمه نام مرکب (چی ایی - لین) پدید آمد.^{۸۴} بنابراین تک شاخ از خصلت دوگانگی جنسیت برخوردار است. ارتباط او با سیمرغ و اژدها در کیمیاگری معلوم می شود، جایی که اژدها نمایانگر پست ترین شکل مرکوریوس است و سیمرغ نمایانگر عالیترین شکل او. به طوری که قبلاً ذکر شد، شاخ کرگدن پادزهر است و به همین دلیل حتی امروز نیز بین دماغه شرقی آفریقا و چین، کالای تجارتی مطلوبی محسوب می شود، جایی که از شاخ، جام باده ضد مسمومیت می سازند. «فیزیولوگوس گرنا کوس» به ما می گوید که وقتی ماری آب آشامیدنی ایشان را زهر آلوده می کند، حیواناتی که متوجه زهر می شوند، صبر خواهند کرد تا تک شاخ به آب بیفتد، «زیرا شاخ او مظهر صلیب است» (σταυρὸν ἐκτυπώσας τῷ κέρατι αὐτοῦ) و او با نوشیدن آب، سم را پراکنده می سازد.^{۸۵}

۸۲ - Tao به معنای راه است و تائوئیسم یکی از مذاهب چینی است بر مبنای اصول فلسفه لانوسه که سادگی و از خود گذشتگی را تجویز می کند - م.

۸۳ - از Tz'u - yuan, s.v. «Ch'i - lin». پانویست تصاویر ۲۲۷ و ۲۲۸ توسط دکتر: ای. اچ. فن شارنر، برای این کتاب، مجلد چاپ سوئیس ترجمه شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این افسانه کنفسیوسی رک: ویلهم، Kung - Tse, Leben und werk, pp. 189, 60.

۸۴ - فرگوسن، Chinese [Mythology], p. 98.



تصویر ۲۳۰ - پاپ با تک شاخ به عنوان

مظهر روح القدس - از Scaliger, *Explanatio*

(1570) *imaginum*؛ نقیض

(1569) *Auslegung der Figuren* پاراسلوس

ی - جام تک شاخ

جام شفا، با «جام رستگاری»، جام عشای ربانی، و جام غیب‌گویی بی‌ارتباط نیست.^{۸۶} مینی می‌گوید که کاردینال ترکمادا، همیشه جامی از شاخ تک شاخ را بر میز خود داشت: «La corne de licorné preservé des sortilège» (تصویر ۲۳۰). هیپولیتوس در نتیجه‌گیری خود از تعالیم ناسنهای می‌گوید که یونانیان «جریون سه گانه» را «شاخ آسمانی ماه» می‌خواندند. اما جریون، «روداردن» بود^{۸۷}، انسان انثی - ذکر موجود در همه چیزها که تمامی چیزها به واسطه او پدید آمد. هیپولیتوس در این مورد از جام یوسف (نبی) و آناکرئون نام می‌برد:

86 - Migne, *Dictionnaire des sciences occultes*. s.v. «Licorne».

۸۷ - قیاس *ἡμίονος* to.



نصویر ۲۳۱ - تک شاخ قمری - پشت یک مدال (۱۴۴۷) کار آنتونیو پیزانو

عبارتِ «بدون او هیچ چیز وجود نیافت»^{۸۸} به دنیای صور اشاره می‌کند. زیرا، این دنیا بدون کمک او و به واسطه سومین و چهارمین (اعضای تربیع) آفریده شد. زیرا این است ... جامی که پادشاه هنگام نوشخواری، برای خود با آن تفال^{۸۹} می‌زند. یونانیان نیز به همین راز نهفته در اشعار

۸۸ - انجیل یوحنا باب اول آیه سوم به بعد [در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود، همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. و او حیات بود و حیات نور انسان بود...]. م - م.

۸۹ - اشاره به جام یوسف (ع) در سفر پیدایش باب چهل و چهارم آیه ۵ - ۴: «... چرا بدی به عوض نیکویی کردیدی؟ آیا این نیست آن که آقام در آن می‌نوشت و از آن تفال می‌زند؟»

منسوب به آناکرون^{۹۰} اشاره کرده اند:

پیاله ام به زبان بی زبانی
از آنچه بایدم گشت سخن گوید.

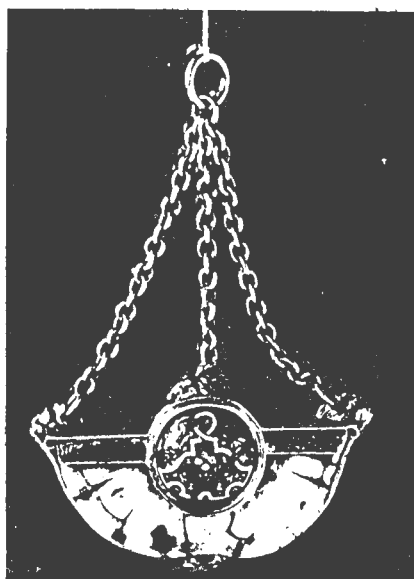
همین کافی بود تا این جام را میان مردم معروف کند، یعنی جام آناکرون را که راز نگفتنی را به زبان بی زبانی فاش می‌کند. زیرا ایشان می‌گویند که جام آناکرون لال است؛ لیکن آناکرون تاکید می‌کند که جام با زبان بی زبانی به او می‌گوید بر او چه خواهد رفت، یعنی از لحاظ روحانی و نه جسمانی، و البته در صورتی که او بتواند راز نهفته در سکوت را بشنود. و این راز همان آبی است که عیسی، در آن پیوند خجسته، آن را به شراب تبدیل کرد و این آغاز معجزات حقیقی عیسی در قانای جلیل^{۹۱} بود و بدین ترتیب ملکوت آسمان را نشان داد. این (آغاز)، ملکوت آسمان است که همچون گنجی در درون ما نهفته است. خمیر مایه ای که در سه دانه ذرت پنهان است.^{۹۲} ما دیدیم که «شاخ آسمانی» با تک شاخ رابطه ای نزدیک دارد، و در این جا نه فقط به معنای «جریون سه گانه»^{۹۳} و رود اردن است، بلکه انسان نر - ماده که بالوگوس (کلمه الله) یوحنایی یکی است، نیز هست. سومین و

۹۰ - Anacreon، غزلسرای یونان باستان - م.

۹۱ - اشاره به باب دوم آیه دوم انجیل یوحنا درباره دعوت شدن مسیح و حواریونش به مجلس عروسی در سومین روز ورود ایشان به قانا و معجزه مسیح که آب را به شراب ناب تبدیل کرد و «این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت» - م.

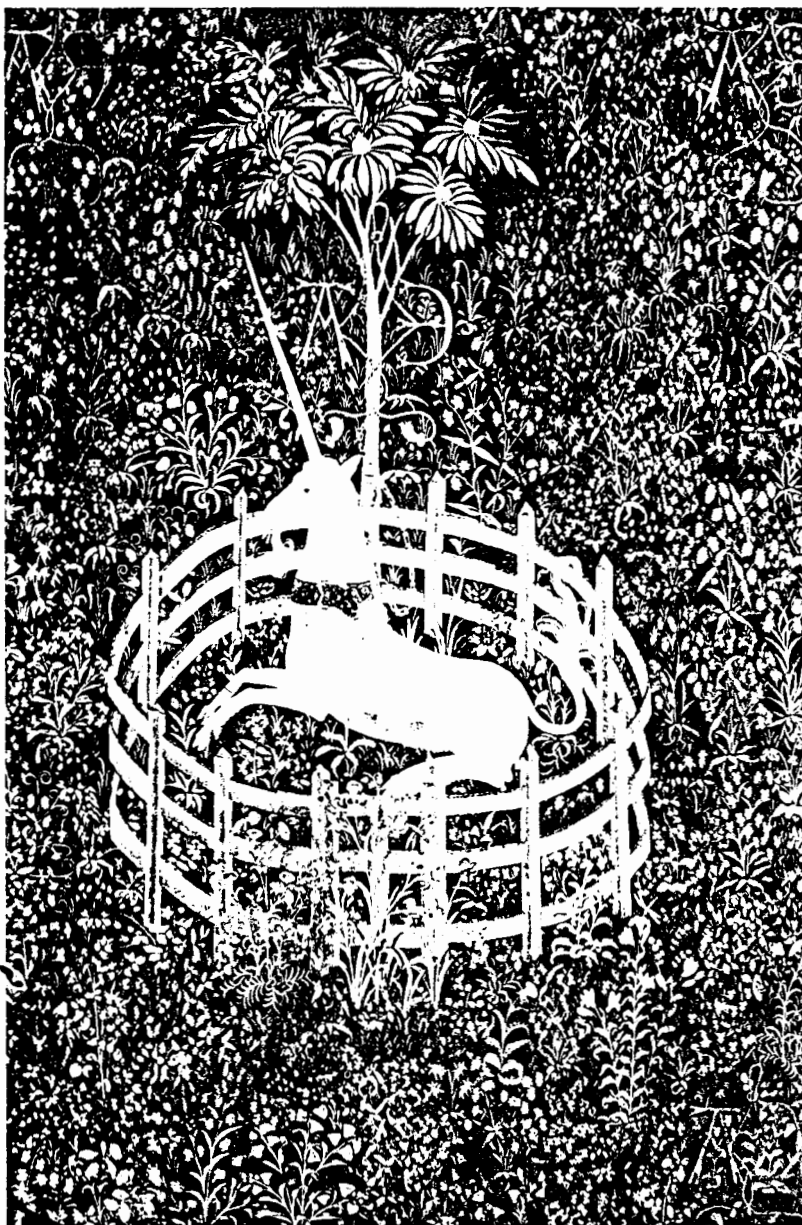
۹۲ - Hippolytus، Elenchos، V، 8، 4-7. باید گفته شد که در Elenchos بلافاصله پس از نمادهای مذکور در فوق، نمادهای فالوسی رازهای آئینی ساموتراسی و پیاله هرمس، به عنوان قیاس اکسیر ناسنها، می آید.

۹۳ - هیپولیتوس می‌گوید که سه قسمت جریون، عقلانی، روانی و خاکی است.



تصویر ۲۳۲ - نمای زیور کامپیون، که از شاخ نهنگ دریای شمال ساخته و در طلا قرار داده شده است. در پشت آن تکه هایی از شاخ برای مصرف دارویی تراشیده شده است (قرن شانزدهم؟)

چهارمین، آب و خاک است و چنین تصور می شد که این دو عنصر، نیمه زیرین دنیا را در قرع و انبیت کیمیاگری تشکیل می دهند و هیپولیتوس آنها را به یک جام (κόρυ) تشبیه کرده است. این همان جام تفال یوسف و آناکرون است: آب نمایانگر محتوا، و خاک نمایانگر ظرف، یعنی خود جام است. محتوا، آبی است که عیسی آن را به شراب تبدیل کرد، ضمناً آب، توسط رود اردن که نمایانگر لوگوس (کلمه الهی) است نیز نمایانده می شود و به همین سبب قیاس جام عشای ربانی به شمار می رود. محتوای آن، زندگی می بخشد و شفا می دهد، مانند جام کتاب چهارم عزرا^{۱۴} (باب ۱۴ آیه ۳۹ -



تصویر ۲۳۳ - ماندالای تک شاخ و درخت زندگی - قالیچه ورتوی (قرن پانزدهم)،
«نقش شکار تک شاخ»

۴۰): پس دهان خود را گشودم، و عجباً! جامی مالا مال به من رسید که گویی لبریز از آب بود، لیکن آتشین رنگ.^{۹۵}

آن را برگرفتم و نوشیدم، و آنگاه که نوشیدم
قلبم از ادراک لبریز شد

حکمت در سینه ام بالیدن گرفت

و روحم خاطره خود را محفوظ داشت.^{۹۶}

راز جام، راز شاخ نیز هست، که به سهم خود حاوی جوهر تک شاخ به عنوان بخشنده قدرت، سلامت و زندگی است (تصویر ۲۳۲). کیمیاگران همین صفات را به سنگ خودشان نسبت می دهند و آن را «لعل آتشین» می نامند.^{۹۷} بنابراین آنچه در افسانه ها آمده است شاید بتوان این سنگ را در بُن شاخ تک شاخ یافت، چنان که وُلفرام فن اشتباخ می گوید:

جانوری را گرفتیم تک شاخ نام

با کره را می شناسد و دوست می دارد.

و سر بر سینه اش می نهد و می خوابد.

بُن شاخش گرفتیم.

۹۵ - رک: معنای مترادف آب و آتش.

96 - Charles, Apocrypha and Pseudepigrapha, II, p.623.

۹۷ - رک: نقل قولی از لیلیوس در Rosarium, Art. aurif., II, p. 329: «In fine exhibit

tibi Rex suo diademate coronatus, fulgens ut Sol, clarus ut carbunculus ... perseverans in igne».

(سرانجام پادشاه، با نیمتاج فروزان خود چون خورشید، و غیر سوزان چون لعل آتشین ... استوار در آتش، نزد شما خواهد آمد. سنگ «پرتو متموج لعل آتشین» است و یا «لعل آتشین در پرتو آتش می درخشد». (Khunrath, Von hyleal. Chaos, pp. 227, 242; also

Amphitheatrum, p. 202.)

آن آتشین لعل نرینه باشکوه را
که بر آن سپید سر می درخشید.^{۹۸}

شاخ، به عنوان راز قوت و قدرت، خصلت مردانه دارد، لیکن در عین حال، جام نیز هست و به عنوان یک ظرف، مونث صفت است.^{۹۹} بنابراین در این جا با «مظهري وحدت بخش»^{۱۰۰} سرو کار داریم که نمایانگر دو قطبی بودن این نماد است (تصویر ۲۳۳).

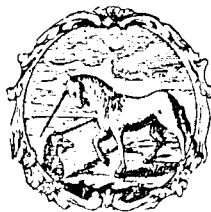
هدف از این وجه مرکب نمادین تک شاخ، چیزی نیست جز ارائه نمونه ای از روابط پیچ در پیچ و بغرنج میان فلسفه شرک و طبیعی، مکتب گنوسی، کیمیاگری، و روایات کلیسایی که به سهم خود بر دنیای کیمیاگری قرون وسطایی اثری عمیق و پایدار داشته است. امیدوارم که این مثالها برای خواننده روشن کرده باشد که کیمیاگری تا چه اندازه نهضتی «مذهبی - فلسفی» یا «عرفانی» بوده است و در جهان بینی مذهبی گوته، به نحوی که در فاوست آن را می بینیم، به اوج خود رسیده است.

98 - Parzival, Book IX, lines 1494 - 1501 (in Wolfram von Eschenbach, Parzival und Titirel II;

(ترجمه از The Lore of the Unicorn, p. 82 شپرد).

99 - Scheftelowitz, «Das Hörnermotiv in den Religionen.»

100 - Cf. Psychological Types. 318ff. and Def. 51.



تصویر ۲۳۴ - تک شاخ و بازتاب او، ضرب المثل «از خودم می هراسم»

Bochius, Symbolographia (1702) را ترسیم می کند - (De moy je mépouvante)

.Crim. ps.



تصویر ۲۳۵ - عقاب دو سر با تاجهای پاپ و امپراطور، نمایانگر سلطنت دو دنیاست.

عقاب پوشیده از چشم است (اشراق!) - Codex Palatinus Latinus 412 (15th Cent.)

آخرین سخن

در این کتاب، ما سعی کرده‌ایم تا به شما نشان دهیم که چگونه می‌توانید با استفاده از ابزارهای مختلف، به حل مسائل پیچیده بپردازید. این ابزارها شامل روش‌های تحلیلی، عددی و گرافیکی می‌باشند. ما امیدواریم که این کتاب بتواند به شما در درک عمیق‌تر مفاهیم و همچنین در حل مسائل واقعی کمک کند. در ادامه، ما به بررسی برخی از نکات کلیدی و چالش‌های موجود در این زمینه می‌پردازیم.

یکی از چالش‌های اصلی در حل مسائل پیچیده، انتخاب ابزار مناسب است. هر مسئله ممکن است نیاز به استفاده از روش‌های مختلف داشته باشد. بنابراین، درک عمیق از هر یک از این روش‌ها و توانایی انتخاب بهترین روش برای هر مسئله، یک مهارت ضروری است. ما سعی کرده‌ایم تا به شما نشان دهیم که چگونه می‌توانید با استفاده از ابزارهای مختلف، به حل مسائل پیچیده بپردازید.

در ادامه، ما به بررسی برخی از نکات کلیدی و چالش‌های موجود در این زمینه می‌پردازیم. این نکات شامل انتخاب ابزار مناسب، درک عمیق از مفاهیم و توانایی حل مسائل واقعی می‌باشند. ما امیدواریم که این کتاب بتواند به شما در درک عمیق‌تر مفاهیم و همچنین در حل مسائل واقعی کمک کند.

در پایان، ما می‌خواهیم به شما تشکر کنیم از اینکه به این کتاب توجه کرده‌اید. ما امیدواریم که این کتاب بتواند به شما در درک عمیق‌تر مفاهیم و همچنین در حل مسائل واقعی کمک کند. ما همچنین امیدواریم که این کتاب بتواند به شما در انتخاب ابزار مناسب و درک عمیق از مفاهیم کمک کند.



تصویر ۲۳۶ - ماده اولیه به صورت اژدها به واسطه روح القدس (avis Hermetis)

بارور می شود - «پرنده هرمس»

Theatrum chemicum Britannicum (1652)

تاکنون هرگز کاملاً روشن نشده است که منظور فلاسفه قدیم از سنگ چه بوده است. این مساله فقط هنگامی پاسخی قانع کننده خواهد یافت که بتوانیم دریابیم آن محتوای ناخود آگاه که ایشان فرا می افکندند چه بود. تنها روانشناسی ناخود آگاه در موقعیتی قرار دارد که بتواند این معما را حل کند. روانشناسی ناخود آگاه به ما می آموزد که یک محتوا، تا زمانی که در مرحله فرافکنی است غیر قابل دسترسی است، و به همین دلیل است که کارها و زحمات آن نویسندگان، راز کیمیاگری را برای ما چندان فاش نکرده است. لیکن حاصل مطالب نمادین بمراتب بیش از این است و این مطالب با فرایند تفرد رابطه ای نزدیک دارند.

هنگامی که به مطالعه کیمیاگری می پردازیم باید همیشه مد نظر داشته باشیم که این فلسفه در قرون وسطی چه نقش مهمی بازی کرده است، چه نتایج گسترده ای از خود باقی گذارده و آثار وسیعی بر زندگی معنوی آن عصر بر

جای نهاده است. بهترین گواه ادعاهای خود کیمیاگری در این باره همانندی سنگ‌با مسیح است، واقعیتی که سیر و سیاحت‌های مرا در زمینه‌های بظاهر نامربوط کیمیاگری تبیین خواهد کرد و یا آن که معذور خواهد داشت. در آن لحظه‌ای که در بندر روانشناسانه اندیشه کیمیاگرانه، لنگر می‌اندازیم باید متوجه روابطی باشیم که ظاهراً نسبت به مطلب تاریخی بسیار پرت می‌نماید. لیکن اگر به فهم این پدیده از درون، یعنی از دیدگاه روان‌بکوشیم، آن‌گاه می‌توانیم از نقطه‌ای مرکزی آغاز کنیم که خطوط بسیاری در آن جمع می‌آیند، گرچه شاید در دنیای بیرونی بسیار دور از هم باشند. در این نقطه با شالوده روان بشری مواجه می‌شویم شالوده‌ای که بر خلاف خودآگاهی، در طول قرون متمادی اصلاً تغییر نمی‌کند. در این جا یک حقیقت دو هزار ساله، حقیقت امروز است - به عبارت دیگر، هنوز زنده و فعال است. در این جا نیز ما همان واقعیات بنیانی روانی را می‌یابیم که برای هزاران سال بدون تغییر باقی مانده‌اند و تا هزاران سال دیگر نیز تغییر نخواهند کرد. از این دیدگاه، گذشته اخیر و زمان حال، مانند قطعات نمایشنامه‌ای به نظر می‌رسند که در غبار دوران باستان شروع شده و در طول قرون، تا آینده‌ای دور ادامه می‌یابد. این نمایشنامه، یک سپیده دم (Aurora consurgens) است - طلوع خودآگاهی است در نوع بشر.

کیمیاگری عصر کلاسیک (از دوران باستان تا تقریباً اواسط قرن هفدهم)، اصولاً، یک کار تحقیقاتی شیمیایی بود که مخلوطی از مطالب روانی ناخودآگاه، به واسطه فرافکنی وارد آن شد. به همین سبب غالباً در کتب کیمیاگری، بر وضع روانی لازمه کار تأکید شده است. محتویات مورد توجه آنهایی بودند که به واسطه فرافکنی در عنصر شیمیایی ناشناخته، متجلی می‌شدند. به سبب خصلت غیر شخصی یعنی خصلت کاملاً عینی ماده، چیزی که انعکاس می‌یافت عبارت بود از صور مثالی غیر شخصی، یعنی صور مثالی جمعی: اصولاً تصویر ذهنی روح محبوس در ظلمت جهان، به صورت قرینه

زندگی روحانی جمعی اعصار، انعکاس می یافت. به عبارت دیگر آن حالت ناخودآگاهی نسبی که انسان خود را در آن می دید و آن را دردناک می یافت و محتاج رهایی از آن بود، در ماده بازتاب می یافت و به همین دلیل، انسان، در ماده با آن کلنجار می رفت. از آنجا که وضع روانی هر محتوای ناخودآگاه، یکی از حقایق بالقوه است و مشخصه آن دو قطب «بودن» و «نبودن» است، قاعدتاً وحدت اضداد در فرایند کیمیاگری نیز باید دارای نقشی عمده باشد. حاصل آن، چیزی است در طبیعت «نماد وحدت بخش» و معمولاً این چیز دارای کیفیت قدسی و نورانی^۱ است. بنابراین فرافکنی تصویر ذهنی منجی، یعنی تطابق میان مسیح و سنگ تقریباً ضرورتی روانی است: به همین ترتیب است همانندی کاررستگاری با کار الهی (افسیوم دیونوم) و استادی - با این تفاوت اساسی که کار مسیحیت عبارتست از فدا کردن خود (اُپراری) به خاطر خدایی که منجی است، و انسان نیازمند رستگاری به آن عمل می کند، حال آن که کار کیمیاگری عبارتست از رنج انسانی که منجی است، زیرا جان جهان الهی به انتظار رهایی، در ماده خفته است. مسیحی، به واسطه کار انجام گرفته (اکس آپر اُپراتور) فیض می برد، لیکن کیمیاگر به مفهوم کامل کلمه، به واسطه عمل عامل - اکس آپر اُپرانتیس، «نوشداروی حیات» را برای شخص خودش می آفریند و آن را یا جایگزین وسایل مذهبی کسب فیض می کند و یا به عنوان مکمل یا قرینه کار الهی رستگاری که در انسان ادامه دارد، در نظر می گیرد. این دو دیدگاه مخالف، در این فرمول کلیسایی با هم تلاقی می کنند: به واسطه کار انجام گرفته (اپوس اُپرانتوم) و به واسطه عمل عامل^۲

۱ - رک: یونگ، pars. 318ff Psychological Types

۲ - این دو اصطلاح لاتین را می توان بدین ترتیب ترجمه کرد: ex opere operato «به واسطه کار انجام گرفته» و ex opere operantis «توسط کار عامل»، opus operatum «کار انجام گرفته»؛ opus operantis «کار عامل» ناشران.

(اپوس اُپرانئیس) - لیکن در تحلیل نهایی، این دو دیدگاه توافق پذیر نیستند. این، اصولاً مساله اضداد دو قطبی است: جمعی یا فردی، جامعه یا شخصیت. این مساله به قدری جدید است که در زمان خود ما ایجاب می‌کرد که زندگی جمعی بی اندازه بزرگ شود و توده‌های باور نکردنی مردم، گله وار با هم جمع شوند تا فرد، آگاه شود که در دام توده سازمان یافته در حال خفه شدن بوده است. جمع گرایی کلیسای قرون وسطایی بندرت فرد را تحت چنان فشاری قرار می‌داد که رابطه اش با جامعه، به صورت یک مساله کلی درآید، و شاید هم هرگز چنین نمی‌کرد. به همین دلیل این مساله نیز، در سطح فرافکنی باقی ماند، و ماند تا عصر ما لااقل با خود آگاهی نارس پنهان در زیر نقاب فرد گرایی روان رنجور خود، با آن کلنجار رود.

مع هذا، کمی پیش از این تحول اخیر، کیمیاگری به اوج خود رسید و همراه با آن، نقطه عطف تاریخی، در فاوست گوته، که از ابتدا تا انتها در صور دشوار اندیشه کیمیاگرانه تجلی می‌یابد، نیز به اوج خود دست یافت. شالوده نمایشنامه فاوستی، در صحنه میان پاریس و هلن به روشنترین وجه ترسیم شده است. این قطعه، برای کیمیاگر قرون وسطایی نمایانگر پیوند مرموز خورشید و ماه در قرع و انبیق می‌بود، لیکن انسان متجدد که در هیأت فاوست قرار گرفته است، فرافکنی را تشخیص می‌دهد یعنی خود را به جای پاریس یا خورشید می‌گذارد و هلن یا ماه، یعنی درون خویش، همتای مونث خود را تصرف می‌کند. بنابراین، فرایند عینی، به صورت تجربه ذهنی هنرمند در می‌آید: به جای تماشا کردن نمایش، خودش یکی از بازیگران می‌شود. عیب مداخله شخصی فاوست این است که هدف واقعی کل این فرایند - تولید عنصر فساد ناپذیر - در کار نیست. بلکه اوفوزیون است^۳ که احتمالاً همان پسر

۳ - پسری که ثمره وصلت فاوست و هلن در دنیای اساطیری است و به محض پیدایش، از فرط شوق خود را در فضا پرتاب می‌کند و نابود می‌شود - م.

فلاسفه، فساد ناپذیر و «غیر قابل احتراق» است، مشتعل و ناپدید می شود - بلانی برای کیمیاگر و فرصتی برای روانشناس تا فاوست را مورد انتقاد قرار دهد، هر چند که این پدیده به هیچ وجه غیر عادی نیست. زیرا هر صورت مثالی در نخستین ظهور خود و تا زمانی که ناخودآگاه باقی می ماند، تمام وجود انسان را تسخیر می کند و او را مجبور به ایفای نقشی مطابق با خود می سازد. بنابراین فاوست نمی تواند در برابر ولع قرار گرفتن به جای پاریس در عواطف هلن و سایر «ولادتها» و از نوجوان شدن ها مقاومت کند، همان ولعی که موجب نابودی پسرک ارابه ران و هومونکولوس (آدمک انبیهی)۴ شد. احتمالاً این دلیل عمیقتری بر آن است که چرا از نوجوان شدن نهایی فاوست فقط در مرحله ما بعد فنا اتفاق می افتد، یعنی در آینده انعکاس می یابد. آیا این کاملاً تصادفی است که چهره کمال یافته فاوست دارای نام یکی از معروفترین کیمیاگران قدیم است نامی که ما قبلاً با آن آشنا شدیم، و آن یعنی «ماریانوس» و یا به املاي رایجتر آن موریوس؟

فاوست به واسطه همسانسازی با پاریس، پیوند را از مرحله انعکاس یافته آن به فضای تجربه روانی شخصی و بدین ترتیب به خودآگاهی باز می گرداند. این گام قاطع معنایی کمتر از حل معمای کیمیاگری و نیز نجات جزئی از شخصیت که قبلاً ناخودآگاه بود ندارد. لیکن هر افزایش در خودآگاهی، خطر تورم را زیاد می کند، چنان که در قدرت فوق بشری فاوست بروشنی نشان داده می شود. مرگ او، با آن که در زمان و نسل او ضروری است، پاسخی قانع کننده نیست. ولادت مجدد و دگرگونی که پی آمده پیوند است، در آخرت یعنی در ناخودآگاهی اتفاق می افتد - و مساله را معلق می گذارد. همه

۴ - هومونکولوس، آدمک انبیهی آفریده واکنر شاگرد فاوست است که در سفر

سحر آمیز فاوست به دنیای اساطیری مفتون زیبایی گالاتیا می شود و به همین دلیل با گردونه او تصادم می کند و از میان می رود - م.

ما می‌دانیم که نیچه در زرتشت مجدداً این مساله را به صورت تبدیل شدن به «ابر مرد»، مطرح کرد، لیکن او ابر مرد را به طور خطرناکی، بسیار نزدیک به مردم کوچه و بازار قرار داد. با این عمل، ناچار تمام ذخایر خشم ضد مسیحی مردم کوچه و بازار را برانگیخت، زیرا ابر مرد او، غرور مفرط، یعنی نخوت خود آگاهی فردی است که ناچار باید با قدرت جمعی مسیحیت تصادم کند و به نابودی مصیبت بار فرد بینجامد. ما می‌دانیم که چگونه این تقدیر، از لحاظ روحی و جسمی به یک اندازه (tam ethice quam physice) بر نیچه غلبه کرد و آن هم به چه نحو ویژه‌ای. و اما نسل بعدی به فرد گرایی ابر مرد نیچه چگونه پاسخی داد؟ پاسخ او را با جمع گرایی داد، یعنی سازمان توده‌ای، جمع شدن گله وار مردم، از لحاظ روحی و جسمی به یک اندازه که باعث شد هر چیزی که در گذشته جریان داشت همچون شوخی بدی به نظر آید. این است ترازنامه نازیبای زمان ما - خفقان شخصیت و مسیحیتی ناتوان که احتمالاً زخمی مهلک برداشته است.

گناه فاوست این بود که خود را با چیزی همسان کرد که باید دگرگون می‌شد و دگرگون شد. نیچه به واسطه همسانسازی «من» خود، با ابر مرد زرتشت، یعنی آن قسمت شخصیت که برای رسیدن به خود آگاهی می‌کوشید، پا از حد خود فراتر نهاد. لیکن آیا ما می‌توانیم از زرتشت به عنوان بخشی از شخصیت سخن گوئیم؟ آیا او چیزی فوق بشری نبود - چیزی که بشر نیست، گرچه جزئی از آن است؟ آیا خدا واقعاً مرده است چون نیچه گفت که مدتهاست صدای او شنیده نشده است؟ آیا ممکن نیست که او در هیأت ابر مرد بازگشته باشد؟

فاوست، با انگیزه کورکورانه اش در مورد ابر مرد موجب مرگ فیلمون و بوکیس شد^۵. این دو انسان سالخورده فروتن کیستند؟ وقتی جهان، بی خدا

۵ - در اساطیر زوج سالخورده ای هستند که زنوس و هرمس (ژوپیتر و مرکوری) را که

شد و دیگر از سر میهمان نوازی، استراحتگاهی را تقدیم حضور بیگانگان الهی ژوپیترو مرکوری نکرد، فیلمون و بوکیس بودند که میهمانان فوق بشری را خوشامد گفتند. و وقتی بوکیس می رفت تا آخرین غاز خود را قربانی مقدم ایشان کند، تناسخ اتفاق افتاد: خدایان خود را شناساندند، کلبه محقر به معبد، و زوج سالخورده به متولیان جاویدان این زیارتگاه تبدیل شدند.

به مفهومی، کیمیاگران قدیم هنگامی که جهت آزاد کردن روح آتشین از عناصر کیمیایی می کوشیدند، بیش از فاوست به حقیقت مرکزی روان نزدیک بودند و روان را چنان می پنداشتند که گویی در بطن تاریک و خاموش طبیعت نهفته است. این راز، هنوز بیرون از آنها قرار داشت. فشار رو به بالای خود آگاهی در حال ظهور، می رفت تا دیربازود به فرافکنی پایان دهد و روان را که از بدو امر روانی بود تقویت کند. لیکن روان، از عصر روشنگری به بعد و در دروان عقل گرایی علمی چه بوده است؟ چیزی مترادف با خود آگاهی. «روان چیزی بود که من آن را می شناختم». خارج از «من»، روانی وجود نداشت. پس «من»، به ناچار با محتویاتی همسان می شد که حاصل پس روی فرافکنیها بود. دیگر آن روزها گذشته بود که بخش اعظم روان هنوز «خارج از بدن» بود و جزئی از آن چیزهای بزرگتری به حساب می آمد که جسم قادر به درک آن نبود. محتویاتی که قبلاً انعکاس می یافت اینک ناچار باید به صورت مایملک شخصی ظاهر می شد، به صورت

به صورت مسافر به محل ایشان آمده بودند به کلبه خود می پذیرند، در حالی که سایر مردم از پذیرفتن آن دو بیگانه امتناع می ورزند. بهمین سبب ایزدان مزبور آن سرزمین را با طوفان نابوه می کنند و زوج سالخورده را که آرزو داشتند عمر با هم بگذرانند بصورت دو درخت در مقابل معبد در می آوردند. در فاوست گوته، فاوست می خواهد کلبه ایشان را بخرد و چون نمی فروشند مفیستو موجب مرگ ایشان می شود - م.

خیالپردازیه‌های واهی «خود آگاهی من». آتش سرد شد و به هوا مبدل گشت و هوا به صورت باد شدید زرتشت درآمد و موجب تورم خود آگاهی به نحوی شد که ظاهراً فقط ممکن است با نزول بلایی دهشتناک بر تمدن فرو بنشیند، با طوفان عظیم دیگری که خدایان بر سر بشر میهمان نانواز فرود آوردند.

خود آگاهی متورم همیشه خود مرکز بین و نسبت به همه چیز جز وجود خودش نا آگاه است یعنی قادر به عبرت گرفتن از گذشته نیست و توان درک وقایع عصر خویش را ندارد و نیز نمی‌تواند در مورد آینده نتیجه‌گیری درست کند. این خود آگاهی، مفتون خودش شده است و به همین دلیل نمی‌توان با آن بحث کرد و ناگزیر خودش را گرفتار بلایایی کرده است که موجب مرگش می‌شود. تضاد در این جاست که تورم عبارتست از واپس گرائیدن خود آگاهی به سمت ناخود آگاهی. این امر، هنگامی اتفاق می‌افتد که خود آگاهی، استعداد تبعیض یعنی شرط ضرور خود آگاهی جامع را از دست می‌دهد. وقتی تقدیر به مدت چهار سال تمام، آتش جنگی عظیم و هولناک را در سطح اروپا برافروخت - جنگی که هیچ کس طالب آن نبود - هیچ کس خواب آن را هم ندید که بپرسد واقعاً، که یا چه باعث بروز جنگ و ادامه آن شده است و هیچ کس متوجه آن نشد که انسان اروپایی را پدیده‌ای تسخیر کرده و اراده آزاد او را از میان برداشته است. و این حالت تسخیر ناخود آگاهانه بدون هیچ مانعی آنقدر ادامه خواهد یافت تا ما اروپاییها از «قدرت مطلق خدای گونه» خود بترسیم. شروع چنین تغییری فقط به دست افراد ممکن است زیرا توده‌ها، جانوران کورند و این چیزی است که ما آن را با بهایی سنگین دریافتیم. بنابراین، به نظر من، بسیار، حائز اهمیت است که افرادی محدود و یا مردم به صورت انفرادی، شروع به درک این مساله کنند که محتویاتی وجود دارند که متعلق به «شخصیت من»^۱ نیستند، بلکه باید آنها

را متعلق به «غیر من»^۷ روانی دانست. اگر بخواهیم از تورم خطرناک حذر کنیم، باید مسؤولیت این عملکرد فکری را به عهده گیریم. برای کمک به ما الگوهای مفید و تهذیب کننده‌ای وجود دارند که شعرا و فلاسفه آنها را به ما سپرده اند - الگوها یا صورتهای مثالی (archetypi) که می‌توانیم به واسطه آنها داوری درد انسان و اعصار را تهیه کنیم. البته آنچه ما کشف می‌کنیم چیزی نیست که بتوان آن را برای توده‌ها نگاه داشت - فقط چیز پنهانی است که می‌توانیم آن را در تنهایی و سکوت نزد خودمان نگاه داریم. تنها محدود مردمی می‌خواهند چیزی در این خصوص بدانند، زیرا موعظه کردن درباره نوشاروی عمومی برای دیگران، بمراتب آسانتر از خوردن آن است، و چنان که همه می‌دانیم، وقتی همه در یک شرایط قرار گرفته‌اند، هرگز هیچ چیز آن قدرها بد جلوه نمی‌کند. در گله، شک و تردید نمی‌تواند وجود داشته باشد. هر چه جمعیت بزرگتر باشد حقیقت مسلمتر است - و فاجعه عظیمتر. مهمترین چیزی که می‌توانیم از الگوهای گذشته بیاموزیم این است: که روان، محتویاتی را به بار می‌آورد، و یا آن که خودش در معرض تأثرهایی قرار دارد یعنی در معرض جذب کردن چیزی، که ملازم عظیمترین خطرات است. از آنجا که کیمیاگران قدیم، راز خود را به ماده نسبت می‌دادند و فاوست و زرتشت نیز نمونه دلگرم کننده‌ای در این خصوص نیستند که تجسم این راز در وجود خود ما نباشد، چاره‌ای جز آن نداریم که این ادعای متکبرانه ضمیر آگاه را که کلّ روان است رد کنیم، و قبول کنیم که روان حقیقی است که نمی‌توانیم آن را با نیروی فهم امروزی خود دریابیم. من کسی را که نادانی خود را قبول می‌کند، تاریک اندیش نمی‌خوانم، بلکه فکر می‌کنم تاریک اندیش کسی است که خود آگاهیش در آن حد رشد نکرده است تا بتواند او را از جهل او آگاه کند. به عقیده من، امید کیمیاگر به پدید آوردن طلای



تصویر ۲۳۷ - هنرمند و خواهر عرفانی در پایان کار، راز را

با ایماء و اشاره نشان می‌دهند -

Mutus liber (1702)

فلسفی، یا نوشدارو و یا سنگ شگرف از ماده‌به سحر و افسون، تا حدی فقط یک توهم، یعنی اثر فرافکنی بود، مابقی آن با واقعیات روانی خاصی تطبیق می‌کرد که برای روانشناسی ناخودآگاه حایز اهمیت بسیار است. چنان که از متون کیمیاگری و نمادگرایی آنها پیداست، کیمیاگر، چیزی را فرا می‌افکند که من آن را فرایند تفرد در پدیده‌های تغییر شیمیایی خوانده‌ام. یک اصطلاح علمی مانند (تفرد) بدان معنی نیست که ما با چیزی شناخته شده و نهایتاً معلوم سروکار داریم و دیگر مطلبی برای گفتن درباره آن باقی نمانده است.^۸ این اصطلاح، صرفاً به رشته‌ای از پژوهش اشاره می‌کند که هنوز محتاج تتبع بسیار است: متمرکز ساختن فرایندهای ناخودآگاه که به سمت شکل دادن شخصیت پیش می‌روند. سروکار ما با فرایندهای حیات است که به سبب خصلت قدسی و نورانی خود از دورترین ایام، نیرومندترین انگیزه را برای تشکل نمادها فراهم آورده‌اند. این فرایندها، در سرایشی راز قرار دارند،

۸ - رک: یونگ، Psychological Types, Def.29

آنها معماهایی را طرح می کنند که ذهن آدمی برای حل آن باید مدتها تفلا کند و احتمالاً بیهوده؛ زیرا، در تحلیل نهایی جای تردید بسیار دارد که عقل بشری وسیله مناسب این منظور باشد. کیمیاگری بی جهت خود را «هنر» نخوانده است، احساس می کرده - و بحق - که سروکارش با فرایندهای خلّاقی است که واقعا فقط به طریق تجربه قابل درک است، گرچه عقل ممکن است آنها را نامی دهد. خود کیمیگران به ما چنین : Rumpite libros, ne corda vestra rumpantur (کتابها را پاره کنید، بگذارید قلبهایتان دو پاره شود) و این پند را علی رغم اصراری که به مطالعه دارند، داده اند. تجربه، و نه کتاب، آن چیزی است که به ادارک راهبر می شود (تصویر ۲۳۷).

در مطالعه ای که در خصوص نمادهای رویا انجام گرفت، نشان دادم که چنین تجربه ای در واقعیت چگونه است. بدین وسیله، کمابیش می توانیم ببینیم که وقتی در مورد نواحی ناشناخته نفس مشتاقانه و صمیمانه تحقیق شود چه اتفاقی می افتد. صوری که این تجربه به خودی خود در هر فردی می گیرد، ممکن است بی نهایت گوناگون باشد لیکن همه آنها نیز مانند نمادهای کیمیاگری، گوناگونی نمونه های مرکزی خاص اند و عموماً ظاهر می شوند. آنها صور ازلی اند که هر یک از ادیان، حقیقت خود را از آنها گرفته است.



تصویر ۲۳۸ - سیمرغ به صورت مظهر رستاخیز -

کتابشناسی

فهرست کتابشناسی به ترتیب حروف الفبا تحت دو عنوان قرار گرفته
است:

عناوین کوتاه مجلدهای قدیمی با حروف بزرگ چاپ شده اند.

الف - مجلدهای قدیمی حاوی مجموعه مقالات نویسندگان مختلف

ARS CHEMICA, quod sit licita recte exercentibus, probationes doctissimorum iurisconsultorum . . . Argentorati [Strasbourg], 1566.

Contents quoted in this volume:

- i Septem tractatus seu capitula Hermetis Trismegisti aurei [pp. 7-31; usually referred to as "Tractatus aureus"]
- ii Tabula smaragdina [pp. 32-33]
- iii Studium Consilii coniugii de massa solis et lunae [pp. 48-263; usually referred to as "Consilium coniugii"]

ARTIS AURIFERAE quam chemiam vocant . . . Basileae [Basel], [1593]. 2 vols.

Contents quoted in this volume:

VOLUME I

- i Turba philosophorum [two versions: pp. 1-64, 65-139]
- ii Allegoriae super librum Turbae [pp. 139-45]
- iii Aenigmata ex visione Arislei et allegoriis sapientum [pp. 146-54; usually referred to as "Visio Arislei"]
- iv In Turbam philosophorum exercitationes [pp. 154-82]
- v Aurora consurgens, quae dicitur Aurea hora [pp. 185-246; Part II only]
- vi Rosinus ad Sarratantam episcopum [pp. 277-319]

- vii Maria Prophetissa: Practica . . . in artem alchemicam [pp. 319-24]
- viii Kalid: Liber trium verborum [pp. 352-61]
- ix Merlinus: Allegoria de arcano lapidis [pp. 392-96]
- x Liber de arte chimica [pp. 575-631]

VOLUME II

- xi Morienus Romanus: Sermo de transmutatione metallorum [pp. 7-54]
 - xii Rosarium philosophorum [pp. 204-384; contains a second version of "Visio Arislei" at pp. 246ff.]
- AUREUM VELLUS, oder Guldin Schatz und Kunstkammer . . . von dem . . . bewehrten Philosopho Salomone Trismosino.* Rorschach, 1598.

Contents quoted in this volume:

- i [Trismosin:] Splendor solis [Tract. III, pp. 3-59]
- ii Melchior, Cardinal Bishop of Brixen: Von dem gelben und rotten Mann [Tract. III, pp. 177-91]

For translations of this volume, see: *La Toyson d'or, ou La Fleur des thresors* . . . Translated from German into French by L. I. Paris, 1612. / "The Golden Fleece, or The Flower of Treasures." Translated by William Backhouse, 1718. / In MS. Bodleian 7597, Oxford.

MANGETUS, JOANNES JACOBUS (ed.): *BIBLIOTHECA CHEMICA CURIOSA, seu Rerum ad alchemiam pertinentium thesaurus instructissimus* . . . Geneva, 1702. 2 vols.

Contents quoted in this volume:

VOLUME I

- i Hoghelande: De alchemiae difficultatibus [pp. 336-68]
- ii Hermes Trismegistus: Tractatus aureus de lapidibz physici secreto [pp. 400-445]
- iii Turba philosophorum [pp. 445-65; another version, pp. 480-94]
- iv Allegoriae sapientum supra librum Turbae philosophorum XXIX distinctiones [pp. 467-79]
- v Geber. Summa perfectionis magisterii [pp. 519-57]
- vi Lully: Compendium artis alchemiae et naturalis philosophiae secundum naturalem cursum [pp. 875-78]
- vii Lully: Codicillus, seu vade mecum aut Cantilena [pp. 880-911]
- vii-a Mutus liber, in quo tamen tota philosophia hermetica, figuris hieroglyphicis depingitur [unpaged; bound into Mellon Alchemical Library copy]

VOLUME II

- viii Bonus: Margarita pretiosa novella correctissima [pp. 1-80]
- ix Rosarium philosophorum [pp. 87-119]
- x Ficinus [Marsilio Ficino]: Liber de arte chimica [pp. 172-83]
- xi [Zadlith] Senior: De chymia [pp. 198-235]
- xii Ripley: Liber duodecim portarum [pp. 275-85]
- xiii Sendivogius: Parabola, seu Aenigma philosophicum [pp. 474-75]
- xiv Orthelius: Epilogus et recapitulatio in Novum lumen Sendivogii [pp. 526-30]
- xv [Siebmacher:] Hydrolithus sophicus, seu Aquarium sapientum [pp. 537-58]
- xvi Grasseus: Lilium inter spinas [pp. 596-600]
- xvii [Espagnet:] Arcanum hermeticae philosophiae [pp. 649-61]

In hoc volumine DE ALCHEMIA continentur haec. Gebri Arabis . . . De investigatione perfectionis metallorum . . . Norimbergae [Nuremberg], 1541.

Contents quoted in this volume:

- i Rosarius minor [pp. 309-37]
- ii Tabula smaragdina Hermetis Trismegisti [p. 363]
- iii Hortulanus: Super Tabulam smaragdinam commentarius [pp. 364-73]

MUSAEUM HERMETICUM reformatum et amplificatum . . . continens tractatus chemicos XXI praestantissimos . . . Francofurti [Frankfort], 1678. (For translation, see (B) WAITE, ARTHUR EDWARD.) (Also an edn. of 1625. See fig. 240.)

Contents quoted in this volume:

- i [Hermes Trismegistus:] Tractatus aureus de lapide philosophorum [pp. 1-52]
- ii Madathanus Aureum saeculum redivivum [pp. 53-72]
- iii [Siebmacher:] Hydrolithus sophicus, seu Aquarium sapientum [pp. 73-144]
- iv Mehung: Demonstratio naturae [pp. 145-71]
- v Flamel: Tractatus brevis sive Summarium philosophicum [pp. 172-79]
- vi [Barcius (F. von Sternberg):] Gloria mundi, alias Paradysi tabula [pp. 203-304]
- vii Lambspringk: De lapide philosophico figurae et emblemata [pp. 337-72]
- viii [Maier:] Tripus aureus, hoc est, Tres tractatus chymici selectissimi [pp. 373-544]

- ix Valentinus: Practica una cum duodecim clavis [pp. 377-432; Duodecim claves, pp. 393-423]
- x Norton: Crede mihi, seu Ordinale [pp. 433-532]
- xi Cremer: Testamentum [pp. 533-44]
- xii Sendivogius: Novum lumen chemicum e naturae fonte et manuali experientia depromptum [pp. 545-600]
- xiii [Sendivogius:] Novi luminis chemici tractatus alter de sulphure [pp. 601-46]
- xiv Philalethes: Introitus apertus . . . [pp. 647-700]
- xv Philalethes: Metallorum metamorphosis [pp. 714-74]
- xvi Philalethes: Fons chymicae veritatis [pp. 799-814]

HEATRUM CHEMICUM, praecipuos selectorum auctorum tractatus . . . continens. Ursellis [Ursel], 1602. 3 vols. (Vol. IV, Argentorati [Strasbourg], 1613; Vol. V, 1622; Vol. VI, 1661.)

Contents quoted in this volume:

VOLUME I

- i Hoghelande: Liber de alchemiae difficultatibus [pp. 121-215]
- ii Dorn: Speculativae philosophiae, gradus septem vel decem continens [pp. 255-310]
- iii Dorn: Physica genesis [pp. 367-404]
- iv Dorn: Physica Trismegisti [pp. 405-37]
- v Dorn: De spagirico artificio Trithemii sententia [pp. 437-50]
- vi Dorn: Philosophia meditativa [pp. 450-72]
- vii Dorn: Philosophia chemica ad meditativam comparata [pp. 472-517]
- viii Dorn: Congeries Paracelsicae chemicae de transmutationibus metallorum [pp. 557-646]
- ix Bernard of Treviso: Liber de alchemia [pp. 773-803]
- x Zacharius: Opusculum philosophiae naturalis metallorum [pp. 804-48]

VOLUME II

- xi Aegidius de Vadis: Dialogus inter naturam et filium philosophiae [pp. 95-123]
- xii Penotus: Philosophi potius occultare artem conati sunt quam patefacere . . . [p. 123; a table]
- xiii Quercetanus: Ad Jacobi Auberti Vendonis de ortu et causis metallorum contra chemicos explicationem [pp. 170-202]
- xiv Dee: Monas hieroglyphica [pp. 218-43]
- xv Ventura: De ratione conficiendi lapidis [pp. 244-356]
- xvi Richardus Anglicus: Correctorium alchymiae [pp. 442-66]

- xvii Albertus Magnus: Super arborem Aristotelis [pp. 524-27]

VOLUME III

- xviii [Melchior:] Addam et processum sub forma missae [pp. 853-60]

VOLUME IV

- xix Von der Materi und Prattick des Steins [pp. 284-93]
 xx Aphorismi Basiliani sive Canones Hermetici [pp. 368-71]
 xxi Sendivogius: Dialogus Mercurii, alchymistae, et naturae [pp. 509-17]
 xxii Arnaldus de Villanova: Carmen [pp. 614-15]
 xxiii Guillelmus Tecenensis: Lilium . . . de spinis evulsum [pp. 1000-1027]

VOLUME V

- xxiv Turba philosophorum [pp. 1-57]
 xxv Allegoriae sapientum . . . supra librum Turbae [pp. 64-100]
 xxvi Tractatus Micreris suo discipulo Mirnefindo [pp. 101-13]
 xxvii Liber Platonis quattorum . . . [pp. 114-208]
 xxviii Tractatus Aristotelis alchymistae ad Alexandrum Magnum de lapide philosophico [pp. 880-92]
 xxix Epistola ad . . . Hermannum archiepiscopum Coloniensem de lapide philosophico [pp. 893-900]

VOLUME VI

- xxx Espagnet: Instructio . . . de arbore solari [pp. 163-94]
 xxxi Christopher of Paris: Elucidarius artis transmutatoriae metallorum [pp. 195-293]
 xxxii Grasseus: Arca arcani . . . [pp. 294-381]

THEATRUM CHEMICUM BRITANNICUM. Containing Several Poeticall Pieces of Our Famous English Philosophers, Who Have Written the Hermetique Mysteries in Their Owne Ancient Language. Collected with annotations by Elias Ashmole. London, 1652.

Contents quoted in this volume:

- i Norton: The Ordinall of Alchimy [pp. 1-106]
 ii Liber patris sapientiae [pp. 195-212]
 iii [Lully:] Hermes Birt [pp. 213-26]
 iv Verses Belonging to an Emblematicall Scrowle: Supposed to Be Invented by Geo: Ripley [pp. 375-79]

ب - کتابشناسی عمومی حاوی مأخذ متقاطع مطالب موجود

ABRAHAM LE JUIF. "Livre des figures hiéroglyphiques." See Codices and MSS., xxxiv.

———. See also ELEAZAR, ABRAHAM.

ABU'L QĀSIM. See HOLMYARD.

ADOLPHUS SENIOR. See SENIOR, ADOLPHUS.

ÆGIDIUS DE VADIS. "Dialogus inter naturam. . . ." See (A) *Theatrum chemicum*, xi.

ÆLIAN (Claudius Aelianus). *De natura animalium libri XVII*. Edited by R. Hercher. Leipzig, 1864-66. 2 vols.

AGRIPPA VON NETTESHEYM, HEINRICH (HENRICUS) CORNELIUS. *De incertitudine et vanitate omnium scientiarum et artium*. The Hague, 1653. English translation: *The Vanity of Arts and Sciences*. London, 1676.

ALBERTUS MAGNUS. *Philosophia naturalis*. Basel, 1650.

———. "Super arborem Aristotelis." See (A) *Theatrum chemicum*, xvii.

"Allegoriae sapientum supra librum Turbac." See (A) *Theatrum chemicum*, xxv, and *Artis auriferæ*, ii.

ALLENDY, RENÉ FÉLIX. *Le Symbolisme des nombres*. Second edn., Paris, 1948.

AMMAN, JOST (illus.). *Ein neuw Thierbuch*. With verses by G. Schaller. Frankfort on the Main, 1569.

"Aphorismi Basiliani." See (A) *Theatrum chemicum*, xx.

APULEIUS, LUCIUS. *The Golden Ass. Being the Metamorphoses of Lucius Apuleius*. With an English translation by W. Adlington (1566), revised by S. Gaselee. (Loeb Classical Library.) London and New York, 1915.

AQUINAS, THOMAS. See THOMAS.

"Aristei Visio." See (A) *Artis auriferæ*, iii and xii.

[ARISTEAS.] *The Letter of Aristeas*. [Edited by H. G. Meecham.] Manchester, 1935. For translation, see: *The Oldest Version of the Bible: "Aristeas" on Its Traditional Origin*. Edited by Henry George Meecham. London, 1932.

ARISTOTLE. [*De coelo*.] . . . *On the Heavens*. With an English translation by W. K. C. Guthrie. (Loeb Classical Library.) London and Cambridge, Mass., 1939.

———. *Meteorologica*. Edited by Immanuel Bekker. Berlin, 1829.

ARISTOTLE, pseud. "Tractatus . . . alchymistæ ad Alexandrum Magnum. . . ." See (A) *Theatrum chemicum*, xxviii.

ARNALDUS DE VILLANOVA. "Carmen." See (A) *Theatrum chemicum*, xxii.

ARNOBIUS. *Adversus gentes*. See MIGNE, P.L., vol. 5, cols. 713-1290.

Atharva-Veda. See BLOOMFIELD.

AUGUSTINE, SAINT. *Tractatus in Joannis Evangelium*. Tract. XXXIV.

See MIGNE, P.L., vol. 35, cols. 1652-57. For translation, see: HENRY BROWNE (trans.). [Saint Augustine's] *Homilies on the Gospel According to Saint John, and His First Epistle*. (Library of Fathers of the Holy Catholic Church.) Oxford, 1848.

Aurea catena Homeri. Frankfurt and Leipzig, 1723.

"Aurora consurgens." See (A) *Artis auriferae*, v; Codices and MSS., xxxi and xlix; FRANZ, M.-L. VON; RHENANUS, JOHANNES.

AVALON, ARTHUR (pseud. of Sir John George Woodroffe) (ed. and trans.). *The Serpent Power (Shat-cakra-nirūpana and Pādūkāpanchaka)*. (Tantrik Texts.) London, 1919.

BACON, ROGER. *The Mirror of Alchimy . . . with Certaine Other Worthie Treatises of the Like Argument*. London, 1597.

BALDUINUS, CHRISTIANUS ADOLPHUS. *Aurum superius et inferius aurae superioris et inferioris hermeticum*. Frankfurt and Leipzig, 1675.

BARCHUSEN [BARKHAUSEN], JOHANN CONRAD. *Elementa chemiae*. Leiden, 1718.

BARNAUD, NICOLAS. *Triga chemica de lapide philosophico tractatus tres*. Leiden, 1599.

BATIFFOL, PIERRE. *Studia patristica*. Fasc. 1 and 2. Paris, 1889-90. ("Le Livre de la Prière d'Asenath," fasc. 1, pp. 1-37.)

BAYNES, CHARLOTTE AUGUSTA. *A Coptic Gnostic Treatise Contained in the Codex Brucianus—Bruce MS. 96, Bodleian Library, Oxford*. Cambridge, 1933.

BERNARD (OF CLAIRVAUX), SAINT. *Sermo IV de Ascensione Domini*. In: *Sermones de Tempore*. See MIGNE, P.L., vol. 183, cols. 35-359.

BERNARD OF TREVISO [Bernardus Trevisanus]. "Liber de alchemia." See (A) *Theatrum chemicum*, ix.

BERNOULLI, RUDOLF. "Spiritual Development as Reflected in Alchemy and Related Disciplines," in *Spiritual Disciplines*. (Papers from the Eranos Yearbooks, 4.) New York (Bollingen Series 30) and London, 1960. (Orig. in *Eranos-Jahrbuch* 1935.)

BÉROALDE DE VERVILLE, FRANÇOIS (trans.). *Le Tableau des riches inventions couvertes du voile des feintes amoureuses, qui sont representees dans le Songe de Poliphile . . .* Paris, 1600. Contains the "Recueil stéganographique." For original, see COLONNA; for English paraphrase, see FIERZ-DAVID.

BERTHELOT, MARCELLIN. *La Chimie au moyen âge*. (Histoire des sciences.) Paris, 1893. 3 vols.

———. *Collection des anciens alchimistes grecs*. Paris, 1887–88. 3 vols.

———. *Les Origines de l'alchimie*. Paris, 1885.

Bible moralisée. See Codices and MSS., xx.

Biblia pauperum. (Gesellschaft der Bibliophilen.) Weimar, 1906. (After an edn. of 1471.)

BISCHOFF, ERICH (ed. and trans.). *Die Elemente der Kabbalah*. Berlin, 1913. 2 vols.

BLOOMFIELD, MAURICE (trans.). *Hymns of the Atharva-Veda*. (Sacred Books of the East, 42.) Oxford, 1897.

BOCK, HIERONYMUS. *Kräuterbuch*. Strasbourg, 1595.

BÖHME, JAKOB. *Des gottseligen, hocheerleuchteten Jacob Böhmens Teutonici Philosophi alle Theosophische Schrifften*. Amsterdam, 1682. (A number of parts, separately paginated and variously bound up, the parts themselves being unnumbered. Referred to below as "Schriften.")

———. *The Works of Jacob Behmen*. [Trans. and ed. by G. Ward and T. Langcake.] London, 1764–81. 4 vols. Referred to below as "Works."

———. *Aurora, oder Die Morgenröte in Aufgang*. See "Schriften." For translation, see "Works," I ("Aurora").

———. *De signatura rerum*. See "Schriften"; for translation, see CLIFFORD BAX (ed.). *The Signature of All Things, with Other Writings by Jacob Boehme*. Translated by John Ellistone. (Everyman's Library.) London and New York, 1912.

———. *Gespräch einer erleuchteten und unerleuchteten Seele*. See "Schriften." For translation, see BAX, as previous entry.

———. *Hohe und tiefe Gründe von dem dreyfachen Leben des Menschen*. See "Schriften." For translation, see "Works," II ("A High and Deep Search concerning the Threefold Life of Man").

———. *Vom irdischen und himmlischen Mysterium*. See "Schriften." For translation, see *Six Theosophic Points and Other Writings*. Translated by John Rolleston Earle. London, 1919. ("On the Earthly and Heavenly Mystery," pp. 141–62.)

BONUS, PETRUS. *Pretiosa margarita novella de thesauro ac pretiosissimo philosophorum lapide . . .* Edited by Janus Lacinius. Venice, 1546. For translation see ARTHUR EDWARD WAITE (trans.). *The New Pearl of Great Price*. London, 1894. See also (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, viii.

BÖRNER, C. G. [firm of booksellers, Leipzig.] *Auctions-Katalog*

184. Leipzig, 1914. (Catalogue of A. O. Meyer collection of drawings.)
- BOSCHIUS, JACOBUS. *Symbolographia, sive De arte symbolica sermones septem*. Augsburg, 1702.
- BOUSSET, WILHELM. *Hauptprobleme der Gnosis*. (Forschungen zur Religion und Literatur des Alten und Neuen Testaments, 10.) Göttingen, 1907.
- BRANT, SEBASTIAN. *Hexastichon . . . in memorabiles evangelistarum figuras*. [No place of publication.] 1503.
- BRAUN, JOSEPH. *Liturgisches Handlexikon*. Regensburg, 1922.
- Brihadaranyaka Upanishad. See MAX MÜLLER.
- BRUCHMANN, CARL FRIEDRICH HEINRICH (ed.). *Epitheta Deorum quae apud poetas Graecos leguntur*. (Ausführliches Lexikon der griechischen und römischen Mythologie. Supplement.) Leipzig, 1893.
- BRUNO, SAINT, BISHOP OF WÜRZBURG. *Expositio psalmorum*. See MIGNE, P.L., vol. 142, cols. 49-568.
- BUBER, SALOMON (ed.). *Midrasch Tehillim*. The Buber text translated into German and edited by August Wünsche. Trier, 1892.
- BUDGE, SIR E. A. WALLIS (ed.). *The Book of the Dead. Facsimiles of the Papyri of Hunefer, Anhai, Kerasher . . .* London, 1899.
- . *The Gods of the Egyptians*. London, 1904. 2 vols.
- . *Osiris and the Egyptian Resurrection*. London, 1911. 2 vols.
- BÜHLER, JOHANN GEORG (trans.). *The Laws of Manu*. (Sacred Books of the East, 25.) London, 1886.
- Bundahish. See WEST.
- CARTARI, VINCENZO. *Le imagini de i dei de gli antichi*. Lyons, 1581. For French translation, see: *Les Images des dieux des anciens*. [Translated and enlarged by Antoine du Verdier.] Lyons, 1581.
- CATELANUS, LAURENTIUS. *Ein schöner neuer historischer Discurs, von der Natur, Tugenden, Eigenschafften, und Gebrauch dess Einhornes*. [Translated by Georgius Faber.] Frankfurt on the Main, 1625.
- CAUSSIN, NICOLAS. *De symbolica Aegyptiorum sapientia. Polyhistor symbolicus, Electorum Symbolorum, et Parabolarum historicarum stromata*. Paris, [1618] and 1631.
- [CELLINI, BENVENUTO.] *The Life of Benvenuto Cellini*. Newly translated into English by John Addington Symonds. 4th edn., London, 1896.
- CHAMPOLLION, JEAN FRANÇOIS. *Panthéon égyptien*. Paris, 1823-35.
- CHARLES, ROBERT HENRY (ed.). *The Apocrypha and Pseudepigrapha of the Old Testament in English*. Oxford, 1913. 2 vols.
- Chhandogya Upanishad. See MAX MÜLLER.

CHRISTOPHER OF PARIS (Christophorus Parisiensis). "Elucidarius artis transmutatoriac." See (A) *Theatrum chemicum*, xxxi.

CLEMEN, PAUL. *Die romanische Monumentalmalerei in den Rheinlanden*. (Gesellschaft für rheinische Geschichtskunde, 32.) Düsseldorf, 1916.

CLEMENT OF ALEXANDRIA. *Stromata*. See MIGNE, P.G., vol. 8, col. 685-vol. 9, col. 602. For translation, see WILLIAM WILSON (trans.). *The Writings of Clement of Alexandria*. (Ante-Nicene Christian Library, 4, 12.) Edinburgh, 1867, 1869. 2 vols.

CLEMENT OF ROME (Pope Clement I). *Homilia II*. See MIGNE, P.G., vol. 2, cols. 77-112. For translation, see THOMAS SMITH, PETER PETERSON, and JAMES DONALDSON (trans.). *The Clementine Homilies and the Apostolical Constitutions*. (Ante-Nicene Christian Library, 17.) Edinburgh, 1870. (Pp. 32-56.)

Codices and Manuscripts.

- i Codex of Akhmim. See DIETERICH, *Nekyia*.
- i-a Aschaffenburg. Bibliothek. Codex 13 (earlier 3.) 13th cent. Evangelary.
- i-b Berlin. Codex Berolinensis. See RUSKA, *Turba*.
- i-c Bingen. Abbey of St. Hildegard. "Scivias." 12th cent.
 - ii Chantilly. Musée Condé. Bibliothèque. MS. 1284. "Les Très Riches Heures du duc de Berry." 15th cent.
- iii Dresden. Sächsische Landesbibliothek. An old Mexican MS. (Codex Dresdensis.)
- iv Florence. Biblioteca Medicea-Laurenziana. MS. (Ashburnham 1166) "Miscellanea d'alchimia." 14th cent.
- v Leiden. Rijksuniversiteit Bibliotheek. Codex Vossianus 29. Thomas Aquinas, pseud. "De alchimia." 16th cent.
- vi London. British Museum. MS. Additional 1316. Emblematical Figures in red chalk, of the process of the Philosophers' Stone, with Latin interpretations. 17th cent.
- vii ———. ———. MS. Additional 5025. Four rolls drawn in Lübeck. 1588. (The "Ripley Scrowle.")
- viii ———. ———. MS. Additional 5245. Cabala mineralis Rabbi Simeon ben Cantara.
- ix ———. ———. MS. Additional 19352. Theodore Psalter, 1066. See also TIKKANEN.
- x ———. ———. MS. Harley 3469. Salomon Trismosin. "Splendor solis." 1582.
- xi ———. ———. MS. Harley 4751. "Historia animalium cum picturis."
- xii Lucca. Biblioteca governativa. Codex 1942. Saint Hilde-

- garde of Bingen. "Liber divinorum operum." 12th cent.
- xxii Manuscripts in author's possession. "La Sagesse des anciens." 18th cent.
- xiv ———. "Figurarum Aegyptiorum secretarum . . ." 18th cent. See also **xxi**, **xxxiv**.
- xv Milan. Biblioteca Ambrosiana. Codex I.
- xvi Modena. Biblioteca. Codex Estensis Latinus 209. "De Sphaera." 15th cent.
- xvii Munich. Staatsbibliothek. Codex Germanicus 598. "Das Buch der heiligen Dreifaltigkeit und Beschreibung der Heimlichkeit von Veränderung der Metallen." 1420.
- xxviii ———. ———. Codex Latinus 15713. *Perikopenbuch* or Lectionary. 12th cent.
- xix Oxford. Bodleian Library. MS. Bruce 96 (Codex Brucianus). See also **BAYNES**.
- xx ———. ———. MS. 270b. Bible moralisée. 13th cent.
- xxi Paris. Bibliothèque de l'Arsenal. MS. 973. "Explication des figures hiéroglyphiques des Aegyptiens. . . ." 18th cent.
- xxii ———. ———. MS. 974. "De summa et universalis medicinae sapientiae veterum philosophorum." 18th cent.
- xxiii ———. ———. MS. 975. "Trésor des trésors." 17th cent.
- xxiv ———. ———. MS. 5061. Jean Thenaud. "Traité de la cabale." 16th cent.
- xxv ———. ———. MS. 5076. "Trésor de sapience." 15th cent.
- xxvi ———. ———. MS. 6577. "Traité d'alchimie." 17th cent.
- xxvii ———. Bibliothèque nationale. Codex Latinus 511. "Speculum humanae salvationis." 14th cent.
- xxviii ———. ———. Codex Latinus 512. "Speculum humanae salvationis." 15th cent.
- xxix ———. ———. Codex Latinus 7171. "Turba philosophorum." 16th cent.
- xxx ———. ———. MS. Latin 919. "Grandes heures du duc de Berry." 1413.
- xxxi ———. ———. MS. Latin 14006. "Aurora consurgens." 15th cent. See also "Aurora consurgens."
- xxxii ———. ———. MS. Français 116. "Roman de Lancelot du Lac." 15th cent.
- xxxiii ———. ———. MS. Français 594. Petrarch. "Les triomphes du poëthe messire François Pétrarque." 16th cent.
- xxxiv ———. ———. MS. Français 14765. Abraham le Juif. "Livre des figures hiéroglyphiques." 18th cent. (Contains also "Alchimie de Flamel, écrite en chiffres en 12 clefs . . . par Denis Molinier," or "Pratique," pp. 204ff.)

- xxxv ———. ———. MS. Français 14770. "Recueil de figures astrologiques." 18th cent.
- xxxvi Preobrazhensk, Russia. Monastery of St. Nicholas. Codex 129. Khludov Psalter. 9th cent. See also TIKKANEN.
- xxxvii Reims. Bibliothèque. "Recueil des fausses décrétales." 13th cent.
- xxxviii Rome. Biblioteca Angelica. Codex 1474. Alcadini. "De balneis Puteolanis." 14th cent.
- xxxix Tübingen. Universitätsbibliothek. MS. c. 1400.
- xl Vatican. Biblioteca Vaticana. Codex Palatinus Latinus 412. Wynandi de Stega. "Adamas colluctantium aquilarum." 15th cent.
- xl-a ———. ———. Codex Palatinus Latinus 413. "Speculum humanae saluacionis." 15th cent.
- xli ———. ———. Codex Palatinus Latinus 565. Peregrinus, "Speculum virginum seu Dialogus cum Theodora virgine." 13th cent.
- xl ii ———. ———. Codex Reginensis Latinus 1458. 17th cent.
- xl iii ———. ———. Codex Urbanus Latinus 365. Dante. "Inferno," "Purgatorio," "Paradiso." 15th cent.
- xl iv ———. ———. Codex Urbanus Latinus 899. 15th cent.
- xl v ———. ———. Codex Vaticanus Latinus 681. Peter Lombard. "De sacramentis." 14th cent.
- xl vi ———. ———. Codex Vaticanus Latinus 7286. "Speculum veritatis." 17th cent.
- xl vii Venice. Codex Marcianus. 11th cent. See also BERTHELOT, *Alchimistes grecs*, Introduction, p. 132.
- xl viii Vienna. Nationalbibliothek. Codex Medicus Graecus 1. Dioscorides. "De materia medica." 16th cent.
- xl ix Zurich. Zentralbibliothek. Codex Rhenoviensis 172. "Aurora consurgens." 15th cent. See also xxxi.
- 1 Zwiefalten Abbey. Breviary no. 128. 12th cent. See also LÖFFLER.
- COLONNA, FRANCESCO. *Hypnerotomachia Poliphili* . . . Venice, 1499. For French translation, see BÉROALDE DE VERVILLE; for English paraphrase, see FIERZ-DAVID.
- "Consilium coniugii." See (A) *Ars chemica*, iii.
- CORNELL, JOHAN HENRIK. *The Iconography of the Nativity of Christ*. (Uppsala universitets årsskrift 1924. Filosofi, språkvetenskap och historiska vetenskaper, 3.) Uppsala, 1924.
- COSMAS. Χριστιανική τοπογραφία. *Cosmae Aegyptii monachi Christiana topographia*. . . . (Bernard de Montfaucon, *Collectio nova*

- patrum et scriptorum Graecorum, 2.) Paris, 1706. For translation, see JOHN WATSON McCRINDLE (trans.). Κοσμά αἰγυπτίου μοναχοῦ χριστιανικὴ τοπογραφία. *The Christian Topography of Cosmas, an Egyptian Monk*. London, 1897.
- CREMER, JOHN. "Testamentum." See (A) *Musaeum hermeticum*, xi.
- CTESIAS (Ktesias). See McCRINDLE.
- CUMONT, FRANZ. *Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra*. Brussels, 1894-99. 2 vols.
- DARMSTAEDTER, ERNST. *Die Alchemie des Geber*. Berlin, 1922.
- "De arte chimica." See (A) *Artis auriferae*, x.
- DEE, JOHN. "Monas hieroglyphica." See (A) *Theatrum chemicum*, xiv.
- DELACOTTE, JOSEPH. *Guillaume de Digulleville . . . Trois romans-poèmes du XIV^e siècle*. Paris, 1932.
- DELACROIX. See GOETHE.
- "De summa et universalis medicinae sapientiae veterum philosophorum." See Codices and MSS., xxii.
- DEUSSEN, PAUL. *Allgemeine Geschichte der Philosophie*. Leipzig, 1906. 2 vols.
- [DIDYMUS OF ALEXANDRIA.] *Physiologus Graecus*. See SBORDONE.
- DIELS, HERMANN. *Die Fragmente der Vorsokratiker*. Berlin, 1912. 2 vols.
- DIETERICH, ALBRECHT. *Nekyia: Beiträge zur Erklärung der neuentdeckten Petrusapokalypse*. Leipzig and Berlin, 1913.
- (ed.). "Papyrus magica Musei Lugdunensis Batavi . . .," *Jahrbücher für classische Philologie* (Leipzig), Supplement, XVI (1888), 747-829.
- DIODORUS SICULUS. *Bibliotheca historica*. With an English translation by C. H. Oldfather. (Loeb Classical Library.) London and Cambridge, Mass., 1933-47. 10 vols.
- DIOGENES LAERTIUS. *Lives of Eminent Philosophers*. With an English translation by R. D. Hicks. (Loeb Classical Library.) London and New York, 1925. 2 vols.
- DIOSCORIDES "De materia medica." See Codices and MSS., xlviii.
- DORN, GERHARD. "Congeries Paracelsicae chemicae de transmutationibus metallorum." See (A) *Theatrum chemicum*, viii.
- . "De spagirico artificio Trithemii sententia." See (A) *Theatrum chemicum*, v.
- . "Philosophia chemica ad meditativam comparata." See (A) *Theatrum chemicum*, vii.
- . "Philosophia meditativa." See (A) *Theatrum chemicum*, vi.
- . "Physica genesis." See (A) *Theatrum chemicum*, iii.

- . "Physica Trismegisti." See (A) *Theatrum chemicum*, iv.
- . "Speculativae philosophiae, gradus septem vel decem continens." See (A) *Theatrum chemicum*, ii.
- DREYFUSS, J. *Adam und Eva nach der Auffassung des Midrasch*. Strasbourg, 1894.
- [ECKHART, MEISTER.] *Meister Eckhart*, by Franz Pfeiffer. Translated . . . by C. de B. Evans. London, 1924. 2 vols.
- EGGELING, JULIUS. See *Shatapatha-Brahmana*.
- EHRENSTEIN, THEODOR (ed.). *Das Alte Testament im Bilde*. Vienna, 1923.
- EISENSTEIN, JUDAH DAVID (ed.). *Ozar Midrashim*. New York, 1915.
- EISLER, ROBERT. *Orpheus—the Fisher*. London, 1921.
- ELEAZAR, ABRAHAM (Abraham le Juif). *Uraltes chymisches Werk*, Leipzig, 1760.
- . See also Codices and MSS., xxxiv.
- [ELIEZER BEN HYRCANUS.] *Pirké de Rabbi Eliezer*. Translated and edited by Gerald Friedlander. London and New York, 1916.
- EMERSON, RALPH WALDO. *Essays: First Series*. (Complete Works, Centenary Edition, 2.) Boston and New York, 1903. [Jung's copy.]
- Enoch, Book of. See CHARLES, *Apocrypha and Pseudepigrapha*, II, pp. 163ff. For Slavonic Book of Enoch, see *ibid.*, pp. 425ff.
- EPIPHANIUS. [*Panarium*.] *Contra octoginta haereses opus quod inscribitur Panarium sive Arcula*. See MIGNE, P.G., vol. 41, col. 173 to vol. 42, col. 832.
- "Epistola ad Hermannum." See (A) *Theatrum chemicum*, xxix.
- Esdras, Second Book of. Included in Holy Bible, Apocrypha. See also CHARLES, *Apocrypha*, II, pp. 542–624, where it is called IV Ezra.
- ESPAGNET, JEAN D'. "Arcanum hermeticae philosophiae." See (A) *Bibliotheca chemica*, xvii.
- . "Instructio . . . de arbore Solari." See (A) *Theatrum chemicum*, xxx.
- EUCHERIUS OF LYONS. *Formularium spiritalis intelligentiae ad Uranium*, Lib. I. See MIGNE, P.L., vol. 50, cols. 727–772.
- EUSEBIUS OF ALEXANDRIA. "Constantini Oratio ad Sanctorum coetum." See MIGNE, P.G., vol. 20, cols. 1233–1316.
- EUSEBIUS OF CAESAREA. *Evangelica praeparatio*. See MIGNE, P.G., vol. 21, cols. 853–64. For translation, see: EDWIN HAMILTON GIFFORD (ed.). *Eusebii Pamphili Evangelicae praeparationis libri XV*. Oxford, 1903. 4 vols.
- EVOLA, J. *La tradizione ermetica*. Bari, 1931.
- "Exercitationes in Turbam." See (A) *Artis auriferae*, iv.

- FALKE, JAKOB VON. *Geschichte des deutschen Kunstgewerbes*. (Geschichte des deutschen Kunst, 5.) Berlin, 1888.
- FECHNER, GUSTAV THEODOR. *Elemente der Psychophysik*. 2nd edn., Leipzig, 1889. 2 vols.
- FERGUSON, JOHN. *Bibliotheca chemica*. Glasgow, 1906. 2 vols.
- FERGUSON, JOHN C., and ANESAKI, MASAHARU. *Chinese and Japanese [Mythology]*. (Mythology of All Races, ed. John Arnott McCulloch, 8.) Boston and London, 1928.
- FICINO, MARSILIO. *Auctores Platonici*. Venice, 1497.
- . "Liber de arte chimica." See (A) *Bibliotheca chemica*, x.
- [FIERZ-DAVID, LINDA.] *The Dream of Poliphilo*. Related and interpreted by Linda Fierz-David. Translated by Mary Hottinger. (Bollingen Series 25.) New York, 1950.
- FIGULUS, BENEDICTUS. *Rosarium novum olympicum et benedictum*. Basel, 1608.
- "Figurarum Aegyptiorum secretarum." See Codices and MSS., xiv, xxi, xxxiv.
- FIRMICUS MATERNUS, JULIUS. *De errore profanarum religionum*. (Corpus scriptorum ecclesiasticorum latinorum, 2.) Vienna, 1867. See also MIGNE, P.L., vol. 12, cols. 981-1050.
- FLAMEL, NICOLAS. "Alchimie de Flamel . . ." See Codices and MSS., xxxiv.
- . "Tractatus brevis." See (A) *Musaeum hermeticum*, v.
- FLAUBERT, GUSTAVE. *La Tentation de Saint Antoine*. Paris, 1874.
- FLEISCHER, HEINRICH LIEBERECHT (ed.). *Hermes Trismegistus an die menschliche Seele*. Text in Arabic and German. Leipzig, 1870.
- FLUDD, ROBERT. . . . *sumum bonum*. . . . Frankfurt on the Main, 1629.
- . *Utriusque cosmi maioris scilicet et minoris metaphysica, physica atque technica historia*. Oppenheim, 1617.
- FÖRSTER, MAX. "Adams Erschaffung und Namengebung. Ein lateinisches Fragment des s.g. slawischen Henoch," *Archiv für Religionswissenschaft* (Leipzig), XI (1908), 477-529.
- FOUCART, PAUL FRANÇOIS. *Les Mystères d'Eleusis*. Paris, 1914.
- FRANCK, ADOLPHE. *La Kabbale*. Paris, 1843. For German translation, see: *Die Kabbala* . . . Translated by Ad. Gelinek. Leipzig, 1844.
- FRANZ, MARIE-LOUISE VON (ed.). *Aurora Consurgens: A Document Attributed to Thomas Aquinas on the Problem of Opposites in Alchemy*. Translated by R. F. C. Hull and A. S. B. Glover. New York (Bollingen Series) and London, 1966.
- FROBENIUS, LEO. *Das Zeitalter des Sonnengottes*. Berlin, 1904.

- GAUGLER, ERNST. "Das Spätjudentum." In: *Mensch und Gottheit in den Religionen*. Bern, 1942. (Pp. 277-313.)
- GEBER (Jābir ibn Hayyān). *De alchimia libri tres*. Strasbourg, 1529.
- . "Livre de la miséricorde." See BERTHELOT, *La Chimie au moyen âge*, III, pp. 163-90.
- . *Summa perfectionis de alchimia*. Strasbourg, 1529, 1531. See also (A) *Bibliotheca chemica*, v. For translation, see: WILLIAM SALMON. *Medicina practica; or, Practical Physick*. London, 1692.
- Geheime Figuren der Rosenkreuzer, aus dem 16ten und 17ten Jahrhundert*. Altona, 1785-88. 2 vols.
- GEISBERG, MAX (ed.). *Die Kupferstiche des Meisters E.S.* Berlin, 1924.
- GILLEN, OTTO. *Ikongraphische Studien zum Hortus deliciarum der Herrad von Landsberg*. (Kunstwissenschaftliche Studien, 9.) Berlin, 1931.
- GLANVILLE, BARTHOLOMEW DE. *Le Propriétaire des choses*. [Translated from *Liber de proprietatibus rerum* by Jean Corbichon.] Lyons, 1482.
- "Gloria mundi." See (A) *Musaeum hermeticum*, vi.
- GNOSIUS, DOMINICUS. See HERMES TRISMEGISTUS.
- GOETHE, JOHANN WOLFGANG VON. *Dichtung und Wahrheit*. See *Sämtliche Werke*, vols. 22-25. For translation, see: MINNA STEELE SMITH (trans.). *Poetry and Truth, from My Own Life*. London, 1908. 2 vols.
- . *Sämtliche Werke*. Jubilee edition, edited by Eduard von der Hellen. Stuttgart and Berlin, 1902-7. 40 vols.
- . *Faust; A Tragedy*. In a modern translation by Alice Raphael. With plates after the lithographs of Eugène Delacroix. New York, 1939.
- . *Faust, Part One*. Translated by Philip Wayne. (Penguin Classics.) Harmondsworth and Baltimore, 1949. 6th impression.
- . *Faust, Part Two*. Translated by Philip Wayne. (Penguin Classics.) Harmondsworth and Baltimore, 1959.
- GOLDSCHMIDT, LAZARUS (ed.). *Der babylonische Talmud*. Berlin, 1929-36. 12 vols. For English translation, see Talmud.
- GOURMONT, RENÉ DE. *Le Latin mystique*. Paris, 1913.
- "Grandes heures du duc de Berry." See Codices and MSS., xxx.
- GRASSEUS, JOHANNES (Grashoff, Johann). "Lilium inter spinas." See (A) *Bibliotheca chemica*, xvi.
- . "Arca arcani." See (A) *Theatrum chemicum*, xxxii.
- GRENFELL, BERNARD PYNE; DREXEL, LUCY WHARTON; and HUNT,

- ARTHUR S. (eds.). *New Sayings of Jesus*. New York and London, 1904.
- GUILHELMUS TECENENSIS. "Lilium de spinis evulsum." See (A) *Theatrum chemicum*, xxiii.
- GUILLAUME DE DIGULLEVILLE. See DELACOTTE.
- GYSIN, FRITZ. *Gotische Bildteppiche der Schweiz*. Basel, 1941.
- HALL, MANLY PALMER. *Codex Rosae Crucis*. Los Angeles, 1938.
- HALM, KARL FELIX VON (ed.). *Rhetores Latini minores*. Leipzig, 1863.
- HAMBRUCH, PAUL (ed.). *Südseemärchen*. . . . Jena, 1916.
- HAMMER-PURGSTALL, JOSEPH. *Mémoire sur deux coffrets gnostiques du moyen âge*. Paris, 1835.
- HÄNDLER, OTTO. *Die Predigt*. Berlin, 1941.
- HARNACK, ADOLF VON. *History of Dogma*. Translated [by Neil Buchanan] from the 3rd German edition. London, 1894-99. 7 vols. (Paperback reissue, with same pagination, New York, 1961. 7 vols. in 4.)
- HARRISON, JANE ELLEN. *Themis: a Study of the Social Origins of Greek Religion*. Cambridge, 1912.
- HASTINGS, JAMES (ed.). *Encyclopaedia of Religion and Ethics*. Edinburgh and New York, 1908-27. 13 vols.
- HAUCK, ALBERT (ed.). *Realencyklopädie für protestantische Theologie und Kirche*. Leipzig, 1896-1913. 24 vols.
- HEGEMONIUS. *Acta Archelai*. Edited by Charles Henry Beeson. Leipzig, 1906.
- HENNING, WALTER. "Ein manichäisches Henochbuch," *Sitzungsberichte der preussischen Akademie der Wissenschaften* (Berlin), *Philosophisch-historische Klasse*, 1934, 27-35.
- Hermaphroditisches Sonn- und Mondskind. Das ist: Des Sohns deren Philosophen natürlich-übernatürliche Gebährung, Zerstörung und Regenerierung*. Mainz, 1752.
- "Hermes Bird." See (A) *Theatrum chemicum Britannicum*, iii.
- HERMES TRISMEGISTUS. *An die menschliche Seele*. See FLEISCHER.
- . *Tractatus vere aureus, de lapidis philosophici secreto . . . cum scholiis Dominici Gnosii*. ("Tractatus aureus.") Leipzig, 1610. See also (A) *Ars chemica*, i (this version gives the main points only); (A) *Musaeum hermeticum*, i; (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, ii.
- . See also "Tabula smaragdina."
- HERODOTUS. [*Histories*.] Translated by J. Enoch Powell. Oxford, 1949. 2 vols.
- HERRAD OF LANDSBERG. *Hortus deliciarum*. See KELLER and STRAUB.

- HERRLIBERGER, DAVID. *Heilige Ceremonien oder Religionsübungen der abgöttischen Völker der Welt*. Zurich, 1748.
- HERRMANN, PAUL. *Nordische Mythologie in gemeinverständlicher Darstellung*. Leipzig, 1903.
- HESIOD. *Theogony*. In: *The Homeric Hymns and Homericæ*. With translation by Hugh G. Evelyn-White. (Loeb Classical Library.) London and New York, 1915.
- HILDEGARDE OF BINGEN, SAINT. "Liber divinorum operum." See *Codices and MSS.*, xii.
- . "Scivias." MS. (12th cent.), Abbey of St. Hildegard, Bingen. In: M. BÖCKELER (ed.). *Wisse die Wege; Scivias*. Salzburg, 1954.
- HIPPOLYTUS. *Elenchos*. (*Hippolytus' Werke*. Edited by Paul Wendland. Vol. III.) Leipzig, 1916. For translation, see: FRANCIS LEGGE, (trans.). *Philosophumena; or, The Refutation of All Heresies*. London and New York, 1921. 2 vols.
- HOGHELANDE, THEOBALD DE. "Liber de alchemiæ difficultatibus." See (A) *Theatrum chemicum*, i; (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, i.
- HOLMYARD, ERIC JOHN (ed. and trans.). *Kitāb al-'ilm al-mukṭasab fī zinā'at adhdhahab* [Book of knowledge acquired concerning the cultivation of gold]. [By Abu'l Qāsim Muhammad ibn Ahmad al-'Irāqī.] Paris, 1923.
- HOLTZMANN, ADOLF. *Indische Sagen*. Edited by Moriz Winternitz. Jena, 1921.
- HOMER. *The Odyssey*. With an English translation by A. T. Murray. (Loeb Classical Library.) London and New York, 1919. 2 vols.
- HONORIUS OF AUTUN. *Speculum ecclesiae*. See MIGNE, P.L., vol. 172, cols. 807-1108.
- [HORAPOLLO NILIACUS.] *Hori Apollinis Selecta hieroglyphica, sive Sacrae notae Aegyptiorum, et insculptae imagines*. Rome, 1597. For translation, see: GEORGE BOAS (trans. and ed.). *The Hieroglyphics of Horapollo*. (Bollingen Series 23.) New York, 1950.
- HORTULANUS, pseud. (Joannes de Garlandia). "Commentarius in Tabulam Smaragdinam Hermetis Trismegisti." See (A) *De alchemia*, iii. See also RUSKA, *Tabula smaragdina*, pp. 180ff. For translation, see: "A Briefe Commentarie upon the Smaragdine Table of Hermes of Alchemy," in BACON, *The Mirror of Alchimy*, q.v.
- IAMBlichus. *De mysteriis Aegyptiorum, Chaldaeorum, Assyriorum*. . . . Venice, 1491. For translation, see: THOMAS TAYLOR (trans.). *Iamblichus on the Mysteries of the Egyptians*. 2nd edn., London, 1895.

- IGNATIUS OF LOYOLA, SAINT. [*Exercitia spiritualia*.] *The Spiritual Exercises of St. Ignatius Loyola, with a Continuous Commentary*. 2nd edn. New York and London, 1923.
- INMAN, THOMAS. *Ancient Pagan and Modern Christian Symbolism Exposed and Explained*. New York, 1879.
- IRENAEUS, SAINT. *Contra* [or *Adversus*] *haereses libri quinque*. See MIGNE, P.G., vol. 7, cols. 433-1224. For translation, see JOHN KEBLE (trans.). *Five Books of S. Irenaeus . . . against Heresies*. Oxford, 1872.
- ISIDORE OF SEVILLE, SAINT. *Liber etymologiarum*. See MIGNE, P.L., vol. 82, cols. 73-728.
- IZQUIERDO, SEBASTIAN. *Praxis exercitiorum spiritualium P.N.S. Ignatii*. Rome, 1695.
- JACOBI, JOLANDE. *The Psychology of C. G. Jung*. Translated by Ralph Manheim. 6th edn., New Haven and London, 1962.
- JAMES, MONTAGUE RHODES (ed. and trans.). *The Apocryphal New Testament*. Oxford, 1924.
- JAMES, WILLIAM. *Pragmatism: A New Name for Some Old Ways of Thinking*. London and Cambridge, Mass., 1907.
- JAMSTHALER, HERBRANDT. *Viatorium spagyricum. Das ist: Ein gebedeyster spagyrischer Wegweiser*. Frankfort on the Main, 1625.
- [Jatakas.] *The Jataka; or, Stories of the Buddha's Former Births*. Edited and translated by Edward Byles Cowell. Cambridge, 1895-1913. 6 vols.
- JOHANNES A MEHUNG (Jean de Meung). "Demonstratio naturae." See (A) *Musaeum hermeticum*, iv.
- JOSEPH BEN GORION (pseud. of Micha Jozef Berdyczewski). *Die Sagen der Juden*. Collected and revised by M. J. bin Gorion. The text translated into German by R. Ramberg-Berdyczewski. Edited by Rahel and Emanuel bin Gorion [i.e., R. and E. Berdyczewski]. Frankfort on the Main, 1913-27. 5 vols.
- JOSEPHUS, FLAVIUS. *Antiquitates Judaicae*. In: *Josephus*. With an English translation by H. St J. Thackeray. (Loeb Classical Library.) London and New York, 1926-43. 7 vols.
- JUNG, CARL GUSTAV. *Aion. Collected Works*,* Vol. 9, ii.
- . "The Archetypes of the Collective Unconscious." In: *Collected Works*,* Vol. 9, i.
- . "Basic Postulates of Analytical Psychology." In: *Collected Works*,* Vol. 8.
- . "Concerning Mandala Symbolism." In: *Collected Works*,* Vol. 9, i.
- . "Concerning Rebirth." In: *Collected Works*,* Vol. 9, i.

- . *Memories, Dreams, Reflections*. Recorded and edited by Aniela Jaffé. Translated by Richard and Clara Winston. New York and London, 1963. (Edns. separately paginated.)
- . *Mysterium Coniunctionis. Collected Works,** Vol. 14.
- . "Paracelsus as a Spiritual Phenomenon." In: *Collected Works,** Vol. 13.
- . "Paracelsus the Physician." In: *Collected Works,** Vol. 15.
- . *Psychological Types. Collected Works,** Vol. 6. Alternative source: Translation by H. G. Baynes. New York and London, 1923.
- . "The Psychology of the Child Archetype." *Collected Works,** Vol. 9, i.
- . "Psychology and Religion." In: *Collected Works,** Vol. 11.
- . "Psychology of the Transference." In: *Collected Works,** Vol. 16.
- . "The Relations between the Ego and the Unconscious." In: *Collected Works,** Vol. 7.
- . "The Spirit Mercurius." In: *Collected Works,** Vol. 13.
- . *Symbols of Transformation. Collected Works,** Vol. 5. (A translation of *Symbole der Wandlung*, Zurich, 1951. For the translation of the superseded version, *Wandlungen und Symbole der Libido*, see: *Psychology of the Unconscious*. Translated by Beatrice M. Hinkle. New York, 1916; London, 1917; new edn., 1921.)
- . "The Transcendent Function." In: *Collected Works,** Vol. 8.
- . "Transformation Symbolism in the Mass." In: *Collected Works,** Vol. 11.
- . "The Visions of Zosimos." In: *Collected Works,** Vol. 13.
- * For details of the *Collected Works* of C. G. Jung, see announcement at end of this volume.
- . See also WILHELM.
- JURAIN, ABTALA. *Hyle und Coahyl*. Translated from Ethiopian into Latin and from Latin into German by Johannes Elias Müller. Hamburg, 1732.
- JUSTIN [MARTYR], SAINT. *Dialogus cum Tryphone Judaeo*. See MIGNE, P.G., vol. 6, cols. 471–800. For translation, see: MARCUS DODS, GEORGE REITH, and B. P. PRATTEN (trans.). *The Writings of Justin Martyr and Athenagoras*. (Ante-Nicene Christian Library, 2.) Edinburgh, 1867.
- KALID (Khalid ibn Jazid ibn Muawiyah). "Liber trium verborum." See (A) *Artis auiserae*, viii.
- KELLER, G., and STRAUB, A. (trans.). *Herrad von Landsberg Hortus deliciarum*. Strasbourg, 1879–99 (1901).
- KELLEY, EDWARD. *Tractatus duo egyptii, de Lapide philosophorum*.

- Hamburg and Amsterdam, 1676.
- KERÉNYI, KAROLY [or C.]. *Die griechisch-orientalische Romanliteratur in religionsgeschichtlicher Beleuchtung*. Tübingen, 1927.
- Khludov Psalter. See Codices and MSS., xxxvi.
- KHUNRATH, HEINRICH CONRAD. *Amphitheatrum sapientiae aeternae solius verae, Christiano-kabalisticum, divino-magicum . . . Ter-trium, Catholicon*. Hanau, 1609.
- . *Von hylealischen, das ist, pri-materialischen catholischen, oder algemeinem natürlichen Chaos*. Magdeburg, 1597.
- KING, CHARLES WILLIAM. *The Gnostics and their Remains, Ancient and Mediaeval*. London, 1864.
- KNORR VON ROSENROTH, CHRISTIAN. *Kabbala denudata seu Doctrina Hebraeorum*. Sulzbach, 1677-84. 2 vols.
- KNUCHEL, EDUARD FRITZ. *Die Umwandlung in Kult, Magie und Rechtsbrauch*. Basel, 1919.
- KOEMSTEDT, R. *Vormittelalterliche Malerei*. Augsburg, 1929.
- KOPP, HERMANN. *Die Alchemie in älterer und neuerer Zeit*. Heidelberg, 1886. 2 vols.
- Koran, The. Translated from the Arabic by the Rev. J. M. Rodwell. (Everyman's Library, 380.) London and New York, 1909.
- KOSMAS. See COSMAS.
- KRAMP, JOSEPH. *Die Opferanschauungen der römischen Messliturgie*. Regensburg, 1924.
- [KRATES.] "The Book of Krates." See BERTHELOT, *La Chimie au moyen âge*, III, pp. 44-75.
- LACTANTIUS, FIRMIANUS. *Opera omnia*. Edited by Samuel Brandt and Georg Laubmann. (Corpus scriptorum ecclesiasticorum latinorum.) Vienna, 1890-97. 3 vols. For translation, see: WILLIAM FLETCHER (trans.). *The Works of Lactantius*. (Ante-Nicene Christian Library, 21-22.) Edinburgh, 1871. 2 vols.
- LAIGNEL-LAVASTINE, MAXIME (ed.). *Histoire générale de la médecine*. Paris, 1936-49. 3 vols.
- LAJARD, JEAN BAPTISTE FÉLIX. "Mémoire sur une représentation figurée de la Vénus orientale androgyne," *Nouvelles annales de l'Institut archéologique* (Paris), I (1836).
- LAMBSPRINGK. "De lapide philosophico figurae et emblemata." See (A) *Musaeum hermeticum*, vii.
- LANG, JOSEPH BERNHARD. *Hat ein Gott die Welt erschaffen?* Bern, 1942.
- La Légende latine de S. Brandaines*. . . . Edited by Achille Jubinal. Paris, 1836.
- LEISEGANG, HANS. *Die Gnosis*. Leipzig, 1924.

- . *Der heilige Geist*. Leipzig, 1919.
- LENORMANT, CHARLES, and WITTE, JEAN JOSEPH ANTOINE MARIE, Baron de. *Élite des monuments céramographiques*. Paris, 1844–61. 8 vols.
- LIBAVIUS, ANDREAS. *Alchymia . . . recognita, emendata, et aucta*. Frankfort on the Main, 1606.
- "Liber patris sapientiae." See (A) *Theatrum chemicum Britannicum*, ii.
- [Li-Chi.] *The Li-Ki*. In: *The Texts of Confucianism*, Vol. III. Translated by James Legge. (Sacred Books of the East, 27.) Oxford, 1885.
- LIPPMANN, EDMUND O. VON. *Entstehung und Ausbreitung der Alchemie*. Berlin, 1919–54. 3 vols.
- LÖFFLER, KARL. *Schwäbische Buchmalerei in romanischer Zeit*. Augsburg, 1928.
- LOMBARDUS, PETRUS. See PETRUS.
- LÜDERS, HORSTMANN. *Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen. Geschäftliche Mittheilungen aus dem Jahre 1897*. Göttingen, 1897.
- LULLY, RAYMOND. "Codicillus." See (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, vii.
- . "Compendium artis alchemiae. . . . See (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, vi.
- LYDUS, JOANNES. *De mensibus*. Edited by Richard Wünsch. Leipzig, 1898.
- MCCRINDLE, JOHN WATSON (trans.). *Ancient India, as Described by Ktesias . . .* Being a translation of the abridgement of his "Indika" by Photios. Calcutta, 1882.
- . See also COSMAS.
- MACKENNA, STEPHEN (trans.). *Plotinus: The Enneads*. Second edn., revised by B. S. Page. London, 1956. (Porphyry's *Life of Plotinus* is translated on pp. 1–20.)
- MADATHANUS, HENRICUS. "Aureum saeculum redivivum." See (A) *Musaeum hermeticum*, ii.
- MAIER, MICHAEL. *De circulo physico quadrato*. Oppenheim, 1616.
- . *Secretioris naturae secretorum scrutinium chymicum*. Frankfort on the Main, 1687. (Usually called *Scrutinium chymicum*.)
- . *Symbola aureae mensae duodecim nationum*. Frankfort on the Main, 1617.
- . *Tripus aureus, hoc est, Tres tractatus chymici selectissimi*. Frankfort on the Main, 1618. See also (A) *Musaeum hermeticum*, viii.

- . *Viatorium, hoc est, De montibus planetarum septem seu metallorum*. Rouen, 1651.
- MAIURI, AMEDEO. *La villa dei misteri*. Rome, 1931. 2 vols.
- MANGET, JEAN JACQUES. See (A) *Bibliotheca chemica curiosa*.
- MARIA PROPHETISSA (Maria the Jewess). "Practica. . ." See (A) *Artis auriferae*, vii.
- MAROLLES, MICHEL DE. *Tableaux du temple des muses*. Paris, 1655.
- MASPERO, GASTON CAMILLE CHARLES. *Études de mythologie et d'archéologie égyptiennes*. Paris, 1893-1913. 7 vols.
- MAX MÜLLER, FRIEDRICH (trans.). *The Upanishads*. Parts I and II. (Sacred Books of the East, I and XV.) Oxford, 1879 and 1884.
- MEHUNG. See JOHANNES A MEHUNG.
- MELCHIOR, CARDINAL BISHOP OF BRIXEN. "Von dem gelben und rotten Mann." See (A) *Aureum vellus*, ii.
- MELCHIOR, NICHOLAS, OF HERMANNSTADT (Cibinensis) (Nicolaus Melchior Szebeni). "Addam et processum . . ." See (A) *Theatrum chemicum*, xviii.
- . *Symbolum*. In MAIER, *Symbola* . . . , q.v. (pp. 507-52).
- MELITO OF SARDIS. *De baptismo*. See PITRA, *Analecta sacra*, II, pp. 3-5.
- MERLINUS. "Allegoria de arcano lapidis." See (A) *Artis auriferae*, ix.
- MERZ, WALTHER (ed.). *Die Wappenrolle von Zürich*. Zurich, 1930.
- MEYRINK, GUSTAV. *Der Golem*. Leipzig, 1915. For translation, see: MADGE PEMBERTON (trans.). *The Golem*. London, 1928.
- (ed.). *Thomas Aquinas: Abhandlung über den Stein der Weysen*. Munich, 1925.
- MICHELSPACHER, STEFFAN. *Cabala, speculum artis et naturae, in alchymia*. Augsburg, 1654.
- MICRERIS. "Tractatus Micreris." See (A) *Theatrum chemicum*, xxvi.
- Midrash Tehillim. See BUBER.
- MIGNE, JACQUES PAUL. *Dictionnaire des sciences occultes*. Paris, 1846-48. 2 vols.
- . (ed.). *Patrologiae cursus completus*.
 [P.L.] Latin series. Paris, 1844-64. 221 vols.
 [P.G.] Greek series. Paris, 1857-66. 166 vols.
 (These works are referred to in the text as "Migne, P.L." and "Migne, P.G." respectively. References are to columns, not to pages.)
- MOLSDORF, WILHELM. *Christliche Symbolik der Mittelalterlichen Kunst*. Leipzig, 1926.
- MORIENUS ROMANUS. "Sermo de transmutatione metallorum." See

(A) *Artis auriferae*, xi.

MUELLER, NIKOLAUS. *Glauben, Wissen und Kunst der alten Hindus*. . . . Mainz, 1822.

Munich Lectionary (*Perikopenbuch*). See Codices and MSS., xviii.

Mutus liber in quo tamen tota philosophia hermetica, figuris hieroglyphicis depingitur. La Rochelle, 1677. See also (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, vii-a (for illustrations in present work).

MYLIUS, JOHANN DANIEL. *Philosophia reformata*. Frankfort on the Main, 1622.

NAZARI, GIOVANNI BATTISTA. *Della tramutatione metallica sogni tre*. Brescia, 1599.

NIERENSTEIN, M., and CHAPMAN, P. F. "Enquiry into the Authorship of the *Ordinall of Alchimy*," *Isis* (Bruges), XVIII:53 (Oct. 1932), 290-321.

NIETZSCHE, FRIEDRICH WILHELM. *Thus Spake Zarathustra*. Translated by Thomas Common. London, 1932.

[NILUS, SAINT.] *Anonymi vita S. Nili*. In MIGNE, P.G., vol. 120, cols. 9-166.

NORTON, SAMUEL. *Catholicon physicorum, seu Modus conficiendi tincturam physicam et alchymicam*. Frankfort on the Main, 1630.

———. *Mercurius redivivus, seu Modus conficiendi lapidem philosophicum tum album, quam rubeum e Mercurio*. Frankfort on the Main, 1630.

NORTON, THOMAS. *The Ordinall of Alchimy*. A facsimile reproduction from the *Theatrum chemicum Britannicum*, with annotations by Elias Ashmole. Edited by Eric John Holmyard. London, 1928. See also (A) *Theatrum chemicum Britannicum*, i; (A) *Musaeum hermeticum*, x.

OPPENHEIM, GUSTAV. *Fabula Josephi et Asenathae apocrypha*. . . . Berlin, 1886.

ORIGEN. *Homiliae in Jeremiam*. See MIGNE, P.G., vol. 13, cols. 255-544.

ORTHELIUS. "Epilogus et recapitulatio." See (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, xiv.

PARACELUS (Theophrastus Bombast of Hohenheim). See: JOHANN HUSER (ed.). *Aureoli Philippi Theophrasti Bombasts von Hohenheim Paracelsi . . . Opera Bücher und Schriften*. Strasbourg, 1589-91. 10 parts. Reprinted 1603, 1616. 2 vols. See also: KARI, SUDHOFF and WILHELM MATTHIESSEN (ed.). *Theophrast von Hohenheim genannt Paracelsus Sämtliche Werke*. First section. *Medizinische Schriften*. Munich and Berlin, 1922-33, 14 vols.

———. *Auslegung der Figuren, so zu Nürenberg gefunden seind*

- worden, geführt in grunt der Magischen Weissagung, durch Doctorem Theophrastum von Hohenheim. [Fastenmess.] 1569.
- . *Das Buch Azoth seu De ligno vitae*. See HUSER, Vol. 2, or SUDHOFF, Vol. 14, pp. 547ff.
- . *De vita longa*. See SUDHOFF, Vol. 3, pp. 247ff.
- . *Ein ander Erklärung der gantzen Astronomie*. See HUSER, Vol. 2, or SUDHOFF, Vol. 12, pp. 447ff.
- . *Philosophia ad Athenienses*. See SUDHOFF, Vol. 13, pp. 387ff.
- . *Theoretica schemata seu Typi*. See HUSER, Vol. 1, pp. 670–82.
- PATRIZI, FRANCESCO. *Nova de universis philosophia*. Venice, 1593.
- PENOTUS, BERNHARDUS GEORGIUS (Bernardus à Portu). "Philosophi potius . . ." (a table). See (A) *Theatrum chemicum*, xii.
- PEREGRINUS. "Speculum virginum." See Codices and MSS., xli.
- [PETRARCH.] "Les triomphes du poethe messire François Pétrarque." See Codices and MSS., xxxiii.
- PETRONIUS ARBITER. [Works.] With an English translation by Michael Heseltine. (Loeb Classical Library.) London and New York, 1913.
- PETRUS LOMBARDUS (Peter Lombard). "De sacramentis." See Codices and MSS., xlv.
- PHILALETES, EIRENAEUS, *Erklärung der Hermetisch poetischen Werke Herrn Georgii Riplaei*. Hamburg, 1741. (A translation of the following.)
- . *Ripley Reviv'd; or, An Exposition upon Sir George Ripley's Hermetico-Poetical Works*. London, 1678.
- . "Fons chymicae veritatis." See (A) *Musaeum hermeticum*, xvi.
- . "Introitus apertus." See (A) *Musaeum hermeticum*, xiv.
- . "Metallorum metamorphosis." See (A) *Musaeum hermeticum*, xv.
- PHILO. [Works.] Translated by Francis Henry Colson and George Herbert Whitaker. (Loeb Classical Library.) London and Cambridge, Mass., 1929– . 10 vols. (in progress).
- PHILOSTRATUS. *The Life of Apollonius of Tyana*. . . . Translated by Frederick Cornwallis Conybeare. (Loeb Classical Library.) London and New York, 1912. 2 vols.
- PHOTIUS. *Bibliotheca*. Edited by J. Bekker. Berlin, 1824–25. 2 vols. For French translation, see: *Bibliothèque*. Edited and translated by René Henry. Paris, 1959–62. 3 vols.
- Physiologus*. See SBORDONE.
- PICINELLI, PHILIPPUS. *Mundus symbolicus*. Cologne, 1680–81.
- PIGNATELLI, JACOBUS. *Consultationes canonicae*. Geneva, 1700. 11 vols.

- Pirké de Rabbi Eliezer*. See ELIEZER BEN HYRCANUS.
- Pistis Sophia*. Translated (into German) by Carl Schmidt. Leipzig, 1925. English trans. by George William Horner. London, 1924.
- PITRA, JEAN BAPTISTE (ed.). *Analecta sacra* . . . Paris, 1876-91. 8 vols. (II, pp. 3-5, contains Melito of Sardis, *De baptismo*.)
- . *Spicilegium solesmense*. Paris, 1852-58. 4 vols.
- PLATO. *The Collected Dialogues*. Edited by Edith Hamilton and Huntington Cairns. (Bollingen Series 71.) New York, 1961. (*Phaedrus*, pp. 475-525; *Philebus*, pp. 1086-1150; *Timaeus*, pp. 1151-1211.)
- PLATO, pseud. "Liber Platonis quartorum." See (A) *Theatrum chemicum*, xxvii.
- PLINY. [*Historia naturalis*.] *Natural History*. With an English translation by H. Rackham. (Loeb Classical Library.) London, 1938-45. 11 vols.
- POMMET, P. *Histoire générale des drogues*. Paris, 1694.
- PORPHYRY. See MACKENNA.
- PORTA, GIAMBATTISTA DELLA. *De distillationibus libri IX*. Strasbourg, 1609.
- PREISENDANZ, KARL (ed.). *Papyri Graecae magicae*. Leipzig and Berlin, 1928-31. 2 vols.
- PRINZ, HUGO. *Altorientalische Symbolik*. Berlin, 1915.
- PRISCILLIAN. [*Opera*] *Priscilliani quae supersunt*. Edited by Georg Schepss. (Corpus scriptorum ecclesiasticorum latinorum, 18.) Vienna, 1889.
- PRZYWARA, ERICH. *Deus semper major*. Freiburg im Breisgau, 1938. 3 vols.
- PUËCH, HENRI CHARLES. "The Concept of Redemption in Manichaeism," in *The Mystic Vision*. (Papers from the Eranos Yearbooks, 6.) New York (Bollingen Series 30) and London, 1968. (Orig. in *Eranos-Jahrbuch* 1936.)
- QUERCETANUS, JOSEPHUS. "Ad Jacobi Auberti Vendonis de ortu. . . ." See (A) *Theatrum chemicum*, xiii.
- RABANUS MAURUS. *Allegoriae in universam sacram scripturam*. See MIGNE, P.L., vol. 112, cols. 849-1088.
- "Recueil des fausses décrétales." See Codices and MSS., xxxvii.
- "Recueil de figures astrologiques." See Codices and MSS., xxxv.
- REITZENSTEIN, RICHARD. "Alchemistische Lehrschriften und Märchen bei den Arabern." In: *Heliodori carmina quattuor*. (Religionsgeschichtliche Versuche und Vorarbeiten, XIX, 2.) Giessen, 1923. (Pp. 63-86.)
- . *Die hellenistischen Mysterienreligionen*. Leipzig, 1910.

- . *Poimandres: Studien zur griechisch-ägyptischen und frühchristlichen Literatur*. Leipzig, 1904.
- REUSNER, HIERONYMUS. *Pandora: Das ist, die edelst Gab Gottes, oder der Werde und heilsame Stein der Weysen*. Basel, 1588.
- REYMAN, LEONHARD. *Nativität-Kalender*. 1515. See STRAUSS.
- RHENANUS, JOHANNES. *Solis e puteo emergentis sive dissertationis chymotechnicae libri tres*. Frankfort on the Main, 1613.
- (ed.). *Harmoniae inperscrutabilis chymico-philosophicae Decades duae*. Frankfort on the Main, 1625. (A text of "Aurora consurgens" is given in Decas II, pp. 175ff.)
- RICHARDUS ANGLICUS (Richard of Wendover). "Correctorium alchymiae." See (A) *Theatrum chemicum*, xvi.
- RIPLEY, GEORGE. "Cantilena Riplaei." See *Opera*, below. For translation, see: JUNG, *Mysterium Coniunctionis*, ch. IV, 4.
- . *Opera omnia chemica*. Kassel, 1649.
- . "Liber duodecim portarum." See (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, xii.
- . "Verses Belonging to an Emblematicall Scrowle." See (A) *Theatrum chemicum Britannicum*, iv; Codices and MSS., vii.
- "Roman de Lancelot du Lac." See Codices and MSS., xxxii.
- Rosario dela gloriosa vergine Maria*. Venice, 1524. See INMAN.
- Rosarium philosophorum. Secunda pars alchimiae de lapide philosophico vero modo praeparando. . . . Cum figuris rei perfectionem ostendentibus*. (Vol. 2 of *De alchimia*.) Frankfort on the Main, 1550. See also (A) *Artis auriferae*, xii; (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, ix.
- "Rosarius minor." See (A) *De alchemia*, i.
- ROSCHER, WILHELM HEINRICH (ed.). *Ausführliches Lexikon der griechischen und römischen Mythologie*. Leipzig, 1884-1937. 6 vols.
- . *Hermes der Windgott*. Leipzig, 1878.
- ROSENCREUTZ, CHRISTIAN. *Chymische Hochzeit*. Reprinted from a Strasbourg 1616 edition. Edited by F. Maack. Berlin, 1913. For translation, see: *The Hermetick Romance, or The Chymical Wedding*. Translated by E. Foxcroft. London, 1699.
- RULAND, MARTIN. *Lexicon alchemiae, sive Dictionarium alchemisticum*. Frankfort on the Main, 1612. For translation, see: *A Lexicon of Alchemy*. London, 1892.
- RUPERT, SAINT. *De trinitate et operibus ejus*. See MIGNE, P.L., vol. 167, cols. 199-1828.
- RUPESCISSA, JOANNES DE. *La Vertu et propriété de la quinte essence*. Lyons, 1581.
- RUSKA, JULIUS FERDINAND. "Die Vision des Arisleus." See SUDHOFF,

Historische Studien.

- . "Die siebzig Bücher des Gabir ibn Hajjan." See the following, pp. 38–47.
- (ed.). *Studien zur Geschichte der Chemie*. Memorial volume to Edmund O. von Lippmann on his seventieth birthday. Berlin, 1927.
- . *Tabula Smaragdina; ein Beitrag zur Geschichte der hermetischen Literatur*. Heidelberg, 1926.
- . *Turba Philosophorum: ein Beitrag zur Geschichte der Alchemie*. (Quellen und Studien zur Geschichte der Naturwissenschaften und der Medizin, 1.) Berlin, 1931.
- "Sagesse des anciens, La." See *Codices and MSS.*, xiii.
- SALZER, ANSELM, *Die Sinnbilder und Beiworte Mariens in der deutschen Literatur und lateinischen Hymnen-Poesie des Mittelalters*. Linz, 1893.
- SANCHEZ, THOMAS. *Opus morale in praecepta decalogi, sive Summa casuum conscientiae*. Paris, Antwerp, 1615–22. 2 vols.
- SBORDONE, F. (ed.). *Physiologus*. Milan, Genoa, Rome, Naples, 1936.
- SCALIGER, PAULUS. [*Explanatio imaginum.*] *P. Principis de la Scala primi tomi Miscellaneorum de rerum causis*. . . . Cologne, 1570.
- SCHDEL, HARTMANN. *Das Buch der Chroniken*. Nuremberg, 1493.
- SCHEFTELOWITZ, ISIDOR. "Das Hörermotiv in den Religionen," *Archiv für Religionswissenschaft* (Leipzig), XV (1912), 451–87.
- SCHMIDT, CARL (ed. and trans.). "Gnostische Schriften in koptischer Sprache aus dem Codex Brucianus herausgegeben," *Texte und Untersuchungen der altchristlichen Literatur* (Leipzig), VIII (1892), 1–692.
- SCHMIEDER, KARL CHRISTOPH. *Geschichte der Alchemie*. Halle, 1832.
- SCHRADER, EBERHARD. "Die Vorstellung vom *μονόκερως* und ihr Ursprung," *Sitzungsberichte der königlichen preussischen Akademie der Wissenschaften* (Berlin), 1892, 573–81.
- SCHULTZ, WOLFGANG. *Dokumente der Gnosis*. Jena, 1910.
- SCOTT, WALTER (ed.). *Hermetica*. Oxford, 1924–36. 4 vols.
- SENDIVOGIUS, MICHAEL (Michal Sendiwoj). "Dialogus Mercurii . . ." See (A) *Theatrum chemicum*, xxi.
- . "Novi luminis chemici tractatus alter de sulphure." See (A) *Musaeum hermeticum*, xiii.
- . "Novum lumen chemicum." See (A) *Musaeum hermeticum*, xii.
- . "Parabola. . . ." See (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, xiii.
- SENIOR (Zadith ben Hamuel). *De chemia Senioris antiquissimi philosophi libellus*. Strasbourg, 1566. See also (A) *Bibliotheca chemica*

curiosa, xi.

———. *Tabula chymica*. In: *Philosophiae chymicae IV. vetustissima scripta*. Frankfort on the Main, 1605.

SENIOR, ADOLPHUS. *Azoth, sive Aureliae occultae philosophorum* . . . Frankfort on the Main, 1613.

Shatapatha-Brahmana. Part I, Books I and II. Edited and translated by Julius Eggeling. (Sacred Books of the East, 12.) Oxford, 1882.

[Shêng Chi-t'u.] *The Life of Confucius, Reproduced from a Book entitled Shêng Chi-t'u, being Rubbings from the Stone "Tablets of the Holy Shrine."* Shanghai [1934?].

SHEPARD, ODELL. *The Lore of the Unicorn*. London and Boston, 1930.

Sibylline Oracles. See CHARLES, *Apocrypha*, Vol. II, pp. 368-406.

SIEBMACHER, JOHANN AMBROSIOUS. "Hydrolithus sophicus." See (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, xv; *Musaeum hermeticum*, iii.

SILBERER, HERBERT. *Problems of Mysticism and Its Symbolism*. Translated by Smith Ely Jelliffe. New York, 1917.

Slavonic Book of Enoch. See CHARLES, *Apocrypha*.

Speculum humanae salvationis. (i) . . . cum *Speculo S. Mariae Virginis*. Augsburg, 1480. (ii) Codices and MSS., xxvii; xxviii; xl-a.

"Speculum veritatis." See Codices and MSS., xlv.

SPITTELER, CARL. *Prometheus and Epimetheus*. Translated by James Fullarton Muirhead. London, 1931.

"Splendor solis." See TRISMOSIN.

SPRINGER, ANTON HEINRICH. *Handbuch der Kunstgeschichte*. 7th edn., Leipzig, 1902-4. 4 vols.

STAPLETON, HENRY ERNEST and HUSAIN, M. HIDAYAT (eds.). *Three Arabic Treatises on Alchemy, by Muhammad ibn Umail*. (Asiatic Society of Bengal: Memoirs, XII, 1.) Calcutta, 1933.

STEEB, JOANNES CHRISTOPHORUS. *Coelum sephiroticum* . . . Mainz, 1679.

STEINSCHNEIDER, MORITZ. *Die europäischen Übersetzungen aus dem arabischen bis Mitte des 17. Jahrhunderts*. (Sitzungsberichte der kaiserlichen Akademie der Wissenschaften in Wien, Philosophisch-historische Klasse, 149, 151.) Vienna, 1904-5. 2 parts.

STEVENSON, JAMES. "Ceremonial of Hasjelti Dailjis and Mythical Sand Painting of the Navajo Indians," *Eighth Annual Report of the Bureau of Ethnology to the Secretary of the Smithsonian Institution 1886-87* (Washington, 1891), 229-85.

STOBAEUS, JOANNES. *Eclogarum physicarum et ethicarum libri duo*. Edited by T. Gainsford. Oxford, 1850. 2 vols.

STOLCIUS DE STOLCENBERG, DANIEL. *Viridarium chymicum figuris cupro incisus adornatum et poeticis picturis illustratum* . . . Frankfort on the Main, 1624.

STRAUSS, HEINZ ARTUR. *Der astrologische Gedanke in der deutschen Vergangenheit*. Munich, 1926.

[SUDHOFF, KARL, ed.] *Historische Studien und Skizzen zur Natur- und Heilwissenschaft*. Memorial volume presented to Georg Sticker upon his seventieth birthday. Berlin, 1930.

"Tabula smaragdina" ("The Emerald Table of Hermetes Trismegistus"). See (i) RUSKA; (ii) (A) *Arts chemica*, ii; (iii) (A) *De Alchemia*, ii; (iv) for translation, BACON, *The Mirror of Alchimy*, q.v.

[Talmud.] *The Babylonian Talmud*. Translated into English under the editorship of I. Epstein. London, 1935-48. 34 vols. See also GOLDSCHMIDT.

TAYLOR, F. SHERWOOD. "A Survey of Greek Alchemy," *Journal of Hellenic Studies* (London), L (1930), 109-39.

TECENENSIS. See GUILHELMUS TECENENSIS.

TERTULLIAN [Quintus Septimius Clemens Tertullianus]. *Apologeticus adversus Gentes pro Christianis*. See MIGNE, *P.L.*, vol. 1, cols. 257-536. For translation, see: SYDNEY THELWALL (trans.). *The Writings of . . . Tertullianus*. (Ante-Nicene Christian Library, 11, 15, 18.) Edinburgh, 1869-70. 3 vols. Vol. I, pp. 53-140.

———. *De carne Christi*. See MIGNE, *P.L.*, vol. 2, cols. 751-92. For translation see: THELWALL (as above), Vol. II, pp. 163-214.

———. *Liber adversus Judaeos*. See MIGNE, *P.L.*, vol. 2, cols. 595-642. For translation, see: THELWALL (as above), Vol. III, pp. 201-88.

THENAUD, JEAN. "Traité de la cabale." See Codices and MSS., xxiv.

THEODORE PSALTER. See Codices and MSS., ix.

THOMAS AQUINAS, pseud. "De alchimia." See Codices and MSS., v.

———. See also MEYRINK.

THURNEISSER ZUM THURN, LEONHART. *Quinta essentia, das ist die höchste Subtilitet, Krafft und Wirkung, beider der fürtrefflichen (und menschlichen Geschlecht den nützlichsten) Künsten der Medicina, und Alchemia*. Leipzig, 1574.

TIKKANEN, JOHAN JAKOB. *Die Psalterillustration im Mittelalter*. (Acta Societatis Scientiarum Fennicae, XXXI, 5.) Helsingfors, 1903.

Toyson d'Or, La. See (A) *Aureum vellus*.

Tractatus aureus. See HERMES TRISMEGISTUS.

"Tractatus rhythmicus novus vom Stein der Weysen." See FIGULUS (pp. 58-70).

- "Très Riches Heures du duc de Berry." See Codices and MSS., ii.
- "Trésor de sapience." See Codices and MSS., xxv.
- "Trésor des trésors." See Codices and MSS., xxiii.
- TRISMOSIN, SALOMON. "Splendor solis." See Codices and MSS., x. See also: *Splendor solis: Alchemical Treatises of Solomon Trismosin*. With explanatory notes by J. K. London, 1920.
- . *La Toyson d'or*. See (A) *Aureum vellus*.
- Turba philosophorum*. See (A) *Theatrum chemicum*, xxiv; (A) *Artis auriferæ*, i; (A) *Bibliotheca chemica curiosa*, iii; Codices and MSS., xxix; RUSKA.
- . *Auriferæ artis . . . sive Turba philosophorum*. Basel, 1572. 2 vols.
- Tz'u-yuan [Chinese lexicon]. 26th edn., Shanghai, 1930.
- Upanishads. Translated by F. Max Müller. (Sacred Books of the East, 1, 15.) Oxford, 1879 and 1884. 2 vols.
- . See also Brihadaranyaka Upanishad; Chhandogya Upanishad.
- VALENTINUS, BASILIUS. *Chymische Schriften*. Hamburg, 1700.
- . "Practica una. . ." See (A) *Musaeum hermeticum*, ix.
- VALLI, LUIGI. "Die Geheimsprache Dantes und der Fedeli d'Amore," *Europäische Revue* (Berlin), VI Jahrgang: 1 Halbband (January-June, 1930), 92-112.
- Vedic Hymns. Part I: Hymns to Maruts . . . Part II: Hymns to Agni . . . Translated by F. Max Müller and Hermann Oldenberg. (Sacred Books of the East, 32, 46.) Oxford, 1891 and 1897. 2 vols.
- VENTURA, LAURENTIUS. *De ratione conficiendi lapidis philosophici*. Basel, 1571. See also (A) *Theatrum chemicum*, xv.
- VIRGIL. [Works.] Translated by H. Rushton Fairclough. (Loeb Classical Library.) London and New York, 1929. 2 vols.
- Viridarium chymicum*. See STOLCIUS.
- VOLLERS, KARL. "Chidh r," *Archiv für Religionswissenschaft* (Leipzig), XII (1909), 234-84.
- "Von der Materi und Prattick des Steins." See (A) *Theatrum chemicum*, xix.
- VREESWYCK, GOOSEN VAN. *De Groene Leeuw*. Amsterdam, 1672.
- WAITE, ARTHUR EDWARD. *The Hermetic Museum Restored and Enlarged*. London, 1893. 2 vols. Repr., 1953. A translation of (A) *Musaeum hermeticum*.
- . *The Secret Tradition in Alchemy. Its Development and Records*. London, 1926.

- . See also BONUS; *Musaeum hermeticum*.
- Wasserstein der Weysen, das ist, Ein chymisch Tractätlein. Frankfort on the Main, 1619.
- [WEI PO-YANG.] "An Ancient Chinese Treatise on Alchemy Entitled Ts'an Tung Ch'i, written by Wei Po-yang about 142 A.D. Now translated . . . by Lu-ch'iang Wu," *Isis* (Bruges), XVIII:53 (Oct., 1932), 210-89.
- WESSLEY, CARL. "Griechische Zauberpapyrus von Paris und London," *Denkschriften der kaiserlichen Akademie der Wissenschaften*. (Vienna), *Philosophisch-historische Classe*, XXXVI (1888), 2, 27-208.
- WEST, EDWARD WILLIAM (trans.). *Pahlavi Texts*. (Sacred Books of the East, 5.) Oxford, 1880. (Contains the Bundahish.)
- WILHELM, RICHARD. *Kung-Tse, Leben und Werk*. (Frommanns Klassiker der Philosophie, 25.) Stuttgart, 1925.
- . *The Secret of the Golden Flower; a Chinese Book of Life*. Translated [into German] and explained . . . with a foreword and commentary by C. G. Jung. Translated into English by Cary F. Baynes. New and revised edn. London and New York, 1962.
- WILKEN, ULRICH. *Urkunden der Ptolemäerzeit*. Berlin, 1927.
- WIRTH, ALBRECHT. *Aus orientalischen Chroniken*. Frankfort on the Main, 1894.
- WOLFF, TONI. "Einführung in die Grundlagen der komplexen Psychologie." In: *Studien zu C. G. Jungs Psychologie*. Zurich, 1959. (Pp. 15-230.)
- WOLFRAM VON ESCHENBACH. *Parsifal und Titirel*. Edited by Karl Bartsch. (Deutsche Classiker des Mittelalters, 9-11.) Leipzig, 1875-77. 3 vols.
- WOODROFFE, SIR JOHN GEORGE. *Shakti and Shakta*. Madras, 1920.
- . See also AVALON.
- ZACHARIUS, DIONYSIUS. "Opusculum philosophiae. . ." See (A) *Theatrum chemicum*, x.
- ZADITH SENIOR. See SENIOR.
- ZELLER, EDUARD. *Die Philosophie der Griechen in ihrer geschichtlichen Entwicklung dargestellt*. Tübingen, 1856. 3 vols.
- ZIMMER, HEINRICH. *Myths and Symbols in Indian Art and Civilization*. Edited by Joseph Campbell. (Bollingen Series 6.) New York, 1946.
- ZÜCKLER, OTTO. "Probabilismus." See HAUCK, *Realencyklopädie*, XVI, pp. 66ff.
- ZOSIMOS. "Rosinus ad Sarratantam episcopum." See (A) *Artis auri-ferae*, vi.

ZUNZ, LEOPOLD. *Die gottesdienstlichen Vorträge der Juden, historisch entwickelt*. Berlin, 1932. (First published 1832.)

Zwiefalten Abbey Breviary. See Codices and MSS., 1. See also LÖFFLER.

نمایه

موضوعات زیر بر اساس مدخلهای کلی فهرست بندی شده اند، مثلاً حیوانات (شامل پرندگان، حشرات، خزندگان، و غیره و موجودات افسانه ای)، انجیل، کتب خطی قدیمی و نسخه خطی، رنگها (شامل اصطلاحات کیمیاگری) و اعداد ارجاعات مربوط به تصاویر - که با کلمه «تصویر» مشخص شده - نشان می دهد که اطلاعات مربوط علاوه بر متن در فهرست تصاویر (صفحه ۸ و صفحات بعد) نیز آمده است.

برای ارجاعات مربوط به «نام مؤلفان و رسالات» در مجموعه های مربوط به کیمیاگری به بخش اول کتابشناسی (صفحه ۶۵۵ و صفحات بعد) مراجعه کنید.

واژه‌نامه

آب، فرایند سرازیر شدن در ۲۸۹، ۲۸۰	آب
آب خالص ۳۳۱	آبای کلیسا
آب-سنگ ۵۵۲، ۲۳۵	رك: کلیسا
آب سیاه، نهر ۳۹۷	آب ۲۰، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۲۷
آب عرفانی ما ۳۲۸	۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۰
آب غیر معمولی ما (آکوانوستران و لگی) ۱۸۲	۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۶
آب فلاسفه ۳۲۸	۳۶۷، ۳۹۸، ۴۱۷، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۹۰
آب فلسفی ۵۵۲، ۵۳۵، ۴۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱	۴۹۵، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۵۲، ۵۳۶
آب، نخستین ۳۶۸	۵۳۷، ۵۷۸، ۶۰۱، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۳۱
آب ما / آکوانوسترا ۱۱۹، ۱۸۰، ۲۵۰، ۲۵۴	۶۳۵، ۶۳۷
۶۱۴، ۲۷۹	آب اساطیری ۲۳۳
آب مرکب ۳۳۱	آب الهی / آکوادیوینا ۶۸، ۴۱۳، ۶۰۹، ۶۱۴
آب مرکوریال ۴۱۴، ۵۳۴، ۵۴۸	آب اولیه ۳۷۴
رك: آکوامرکوریالیس	آب جاویدان / آکواپرمنان ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۸۲
آب معدنی ما ۳۳۱	۳۳۰، ۳۳۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۵۴
آب معجزه گر ۵۳۴	۴۴۵، ۴۹۰
آب معمولی / و لگی ۳۳۱	آب حکمت / آکواساپیتوم ۵۳۶
آب و آتش، اتحاد / وصلت ۲۱۶، ۴۵۲	آب حیات / آکواویتا ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۸۴
آب هیولایی ۴۴۶	۲۷۹، ۳۸۵، ۴۵۹، ۵۴۴، ۵۴۷
آبهای اول و دوم ۵۲۸	آب زنده، چشمه / نهرهای ۱۷۸، ۵۳۴

آبهای فلزگون ۵۳۴	آتش، کوه ۲۸۵
- قدیم ۵۸۲	آتش گوگردین ۵۲۴
- هفت ربع زمین ۶۲۰	آتش ما ۳۲۸، ۴۸۸
آباشانول ۶۲۵	آتش مقدس ۲۸۳، ۵۴۵
آبراهام الیمازر ۶۶	آتش، مناسک تقدیس ۴۸۲
آبگینه (ویترونوم) ۲۵۰، ۱۲۲	آتش، منشاء ۱۸۳
آپولو ۵۱۱	آتش ناب ۳۹۶
آپولونی، شاعر ۲۱۰	آتش، نغمه ۲۸۳، ۲۸۴
آپولنیوس ۹۴	آتش نو ۴۸۲
آتش ۲۰، ۲۶، ۵۵، ۱۸۰، ۲۸۴، ۲۹۳، ۲۹۴،	آتشکده ۴۰
۲۹۵، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵،	آتشین، انیمای
۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۶۶، ۳۶۸،	رك: انیمای آتشین
۳۷۴، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۵، ۴۶۹،	آتشین، حیوان ۲۷۶
۴۷۰، ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۹۷، ۵۲۱، ۵۲۳،	آتشین رنگ ۴۹۳، ۶۳۷
۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۹، ۵۸۰،	آتشین، روح القدس ۵۲۸
۶۰۸، ۶۳۷	آتشین، عرش ۱۳۱
آتش اصلی پنهان ۴۴۶	آتشین گر-ونه ۲۴۳
آتش الهی ۵۴۳	آتشین، لعل ۶۳۷، ۶۳۸
آتش پاك كنده دوزخ ۴۷۰	آتمان / خویشتن ۳۰، ۳۹، ۴۳، ۱۶۳، ۲۳۶
آتش پنهان ۴۶۴، ۵۲۸	آتنا / آته ۴۷۸، ۴۹۸
آتش، تون ۴۷۳	آتیس متعددالشکل ۶۱۲
آتش جاویدان ۱۸۷، ۲۸۴	آتیک، گلدان ۴۷۸
آتش، جرقه ۴۴۸	آنازوا- ودا ۶۱۴
آتش جهنم / دوزخ (ایگنیس جهالیس) ۴۴۶،	آناناسیوس، پرنات ۸۴، ۸۵
۴۶۴، ۴۸۲، ۵۲۵	آدلفوس، سینور ۱۲۱
آتش حقیقی جان ۳۷۶	آدامیکا ۴۳۷
آتش طبعیت ۳۳۱	آدک ۱۷۴
آتش، قدرت ۳۹۲	آدم ۳۲، ۷۶، ۲۱۳، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۸۷، ۴۹۱،

رك: نقره زنده	۴۹۳، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۰۶
آردیوس دو وادیس ۴۳۸	۵۳۵، ۵۳۶، ۶۱۲، ۶۲۲، ۶۳۱، ۶۵۰
آرسنیک فلاسفه ۳۹۸	آدم اول ۵۳۵، ۵۳۶
آرکلانوس ملطی ۴۱۶، ۴۴۹	آدم ثانی ۵۳۵، ۵۳۶
آرکیتاس ۴۴۶	آدم جسمانی ۴۹۵
آرکنوس (روح دنیا) ۵۷۷، ۵۸۲	آدم خاکی و سماوی ۵۰۱، ۵۳۶
آرگو ۲۳۲	آدم، خلقت ۲۱۴، ۳۱۳
آرگوناتوس، سفر ۵۰۵	آدم ساخته چهار عنصر هی مارمن ۴۹۷
آرلونوس ۵۹۰	آدم فلسفی / انسان فلسفی ۲۳۵، ۲۳۶، ۵۳۵
آرنالدوس / آرنولدویلانووایی ۲۶۲، ۵۱۴، ۵۲۷	۵۳۶
آروس فیلسوف ۲۳۵	آدمک / هومونکولوس ۱۰۸، ۲۲۹، ۲۵۹، ۲۸۸
آروس (هوروس)	۴۱۵، ۶۴۷
رك: هوروس	رك: اجنه
آریسلنوس ۳۵۴، ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۷۳، ۴۷۴	آدم کادمن (انسان روحانی) ۵۳۶
۴۷۵، ۴۷۶	رك: آدم ثانی
آریسلنوس، رویای ۳۸۶، ۴۴۹، ۴۵۶، ۴۶۴	آدمکهای فلزی ۲۳۷
۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۵	آدم نخستین / انسان نخستین / آنشروپوز ۹۷
۵۶۸	۱۳۱، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۶
آریوستو، اعتلای ۵۹۸	۲۴۸، ۲۷۰، ۲۹۰، ۳۲۹، ۴۱۸، ۴۳۸
آریون ۵۳۰	۴۹۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۳۶، ۵۴۰، ۶۱۷
آریستاس ۴۹۴	۶۱۸
آزوت ۶۲۲	آدم نخستین گنوسی ۳۲۸
آزتک، سرخ پوستان ۲۶۵	آدم نخستین یونانی ۶۱۷
آزتک، تقویم سنگی ۱۵۱	آدم نر ماده نخستین ۲۲۰، ۲۳۶، ۴۳۷، ۶۳۴
آزوک = آزوت ۳۹۷، ۳۹۸	آدم و حوا ۲۱۲، ۳۴۶
آسکولاپیوس / آسکلیپوس، رب النوع علم طب	آدم و عالم اکبر ۴۳۷
۲۲۹، ۲۶۳، ۴۳۸	آدماروس ۲۵۰
آس / تک خال گشنیز ۱۲۰، ۲۴۷	آرژتوم و یوم

- آسمان ۲۲۱، ۳۴۶، ۳۴۸، ۴۳۵، ۵۱۱، ۵۲۱
- آکنا آرخلای ۵۲۴
- آکروتنه ۵۸۲
- آکرون ۵۸۲
- آکواربوم سایبی نیوم، کتاب ۴۴۲، ۵۳۹
- آکوامرکوربالیس ۲۳۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹
- آک: آب مرکوریال
- آکویاناس، توماس ۹۸، ۱۰۵، ۱۴۵، ۲۷۲، ۲۹۱، ۳۵۲، ۴۲۴، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۹۳
- آلبیدو
- آک: رنگها / سفید
- آلبرتوس بزرگ / مگنوس / کیمیاگر ۱۵۲، ۵۰۵، ۵۱۴، ۵۲۷، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۹، ۶۰۵
- آلفیدیوس ۳۷۷، ۴۷۸، ۵۱۷
- آلکرینگا ۱۹۴
- آلمانی، نهضت عرفانی ۳۲
- آلن اهل لیس ۵۴۳
- آمبروز مقدس ۴۲۷
- آمیدوکلس ۱۳۱، ۴۵۲
- آمریکا ۱۱۰، ۲۰۷، ۵۰۵
- آمفی تئاتروم ۴۸۷
- آمن-هر-خویشف ۲۰۶
- آمیزش ۳۲۷، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۸
- آک: پیوند، وصلت
- آمون-ره ۲۰۰
- آمون، شاه ۴۹۲
- آمیتابا ۱۵۰
- آناکرتئون ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۵
- آک: عرش
- آسمان، نصف النهار ۶۱۳
- آسنات / آسناس ۴۹۳، ۴۹۴
- آسورها و راکشاه ۶۱۷
- آشفگی نخستین ۳۹۷
- آک: بی نظمی
- آشانیان / مونس / نزدیکان / فمیلیاریس ۱۰۸، ۱۱۲، ۲۱۷، ۲۲۹، ۳۵۱
- آشیل ۲۵۹
- آغانذیمون، افعی ۵۱۹
- آفتاب ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۵۷، ۲۰۸، ۲۷۵، ۳۲۷، ۳۴۵، ۴۴۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۲۳
- ۵۵۸، ۵۶۶، ۵۹۷
- آک: خورشید
- آفتاب پرست ۱۳۲، ۱۳۵
- آفتاب، پرستش ۱۳۷
- آفتاب، پهلوان ۵۲۲
- آفتاب، زورق ۴۵۷
- آفتاب طالع ۱۳۱
- آفتاب سیاه ۱۳۷
- آفتاب، گردونه ۵۲۲
- آفتاب، گوگرد حیوانی ۵۷۸
- آفریدگار ۲۰، ۳۴۵، ۳۴۶، ۴۹۶
- آفرینش ۵۱۷
- آفرینش جهان ۵۵، ۵۵۲
- آفرینش، کتاب ۲۹۴
- آفریقا ۵۰۵، ۶۳۱

آبرمرد ۴۱۰، ۴۱۳، ۶۴۸	آناکسیمانس ۴۱۶، ۴۳۹
آبریشم ۳۰۳	آنتوان قدیسی، وسوسه ۸۷
ابلیس ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۱، ۲۵۹	آنتونیو پیزانو ۶۳۳
رك: شیطان، ممیستو	آنتی میموس (دجال) ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۷
ابوالقاسم محمد عراقی ۵۲۸، ۵۸۶، ۶۲۲	آنسیدیموس ۴۱۵
ابوالهول ۱۲۷، ۴۰۱	آنکساگوراس ۴۱۶، ۴۴۹
آپوش ۶۲۰	آنکسیماندر ۴۳۹
ایفانیوس ۲۳۴	آوانتیوس جوزفوس ۳۵۴
ایمیئوس ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۶	آوالوکتشوارا ۱۵۰
اتحاد ۲۰۲، ۲۲۴، ۲۳۵، ۵۷۶	آوند دگرگونی ۲۲۴
اتحاد آسمان و زمین ۲۹	آوند عرفانی ۱۱۱
اتحاد خیر و شر ۴۹	رك: انبیق، جام، ظرف، قدح، کوره
اتحاد، تخم ۵۴	آهک زنده ۴۷۰
اتحاد تضادها ۴۶	آهن ۴۳۵
اتحاد جسم و جان ۵۸۲	آهر
اتحاد چهار عنصر ۵۵	رك: حیوانات
اتحاد ذهن و جسم ۲۳۵	آئین تشرّف ۹۳، ۹۴، ۱۰۴، ۱۹۴، ۲۰۷، ۴۳۲، ۶۰۸
اتحاد مسیح و کلیسا ۷۰	آئین تشرّف کیمیاگرانه ۴۳۲
اتحاد مقدس چهره‌های مثلی ۷۰	آئینه ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۴۶۸، ۵۲۳
اتحاد ناسازگارها ۲۱۶	آیینۀ سه گانه مقدس ۵۷۱
اتحاد ناهم‌آهنگها ۴۴۶	
اتحاد نرمانده ۴۵۲	
اتیس ۵۲، ۴۲۲	
اتیک، گلدان ۴۵۷	
اثیر ۱۸۶، ۳۶۶، ۴۱۷	
اثیری، صورت ۳۶۷	
اجدادی، ارواح ۱۹۴	
	الف
	ابدیت ۴۶، ۶۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۳۰۱، ۴۴۳، ۵۳۵
	ابراهیم ۲۹۴، ۲۹۵، ۴۴۳، ۶۲۴
	ابراهیم عبرانی / یهودی ۵۴۶، ۶۲۴
	رك: آبراهام الیغاز

اجدادی، زندگی ۲۰۲	ارابه خورشید ۵۲۲
اجدادی، وادی ۱۹۴	رك: جرخ، گردونه
رك: نیاکان	اردن، رود ۶۲۴، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۵
اجرام ۳۳۴، ۴۴۵، ۴۹۵، ۵۰۷	ارسطو ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۵۳۶، ۵۴۱
اجرام آسمانی / سماوی ۱۸۶، ۲۳۸	ارفعی - دیونزی، زیارتگاه ۲۰۷
اجنه ۸۷، ۲۲۹، ۲۸۸، ۲۸۹	ارفتوس ۴۲۲، ۵۳۰
رك: آدمک	ارواح ۳۵۱، ۳۶۷، ۵۱۹، ۵۷۵، ۵۸۲
احتمال گرایی ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۶۲	ارواح ابدی ۲۴۲
احساس، کش ۱۷۴، ۲۳۰	ارواح درخشان ۵۰۰
احمدابن طولون، مسجد ۱۷۸	ارواح شخصیت یافته ۳۵۲
احیا ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۳۷، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۶۶	ارواح علوی و بسیط ۵۷۷
احیا، مناسک ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۲	اروپا ۳۶، ۱۴۰، ۵۰۵، ۵۵۴، ۵۷۳، ۶۵۰
اختر / انجم ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۴۹، ۴۴۲، ۴۶۸	ارینی‌ها ۴۱۵
۵۵۸، ۵۱۹، ۵۱۸	ازدواج ۳۲۷
اختران، ایزدان کهن ۶۶، ۱۰۶	ازدواج شاهانه ۵۶۲
اختران زیرین و زیرین ۳۷۷	ازدواج کیمیاگرانه ۲۳۵
اختر درخشان دریا ۵۴۵	رك: پیوند، وصلت مقدس اضداد، وصلت
اختلال ۲۸۱	ازلیت ۴۴۳
اختلال ذهنی ۴۵۶	ازدها
ادراك طلائی ۳۷۷	رك: حیوانات
ادم ۴۲۰، ۶۱۰	اسپانیا ۵۰۴، ۵۴۸
ادیان ۲۷، ۳۱، ۶۵۳	اسپینتر
ادیان، اصول ۴۰	رك: جرقه
ادیان و نحله‌ها ۵۳	استادی / هنر کیمیاگری ۳۸۶، ۵۱۳، ۵۴۸
ادیوس ۴۰۱	۵۵۱، ۶۴۵
ادیسه / اودیسه ۹۰، ۲۸۷، ۵۰۲	استانس ۴۰۹، ۴۸۲، ۵۴۷
ارابه آتشین ۵۲۲	استپتن، ه. ا. ۵۳۵
ارابه چهار اسبه ۵۲۲	

اشماید، کارل ۵۷۴، ۵۷۶	استحاله ۴۷۶، ۴۷۸
اشمیت، کارل ۵۰۷	رك: تبدیل / تغییر ماهیت
اشنباخ، وگفرام فُن ۶۳۷، ۲۶۲	استحاله، اصل فلسفه ۳۵۴
اصل حقیقی ۴۴۰	استحالهٔ کیمیاگرانه / کیمیاگری ۳۲۲، ۵۵۴
اضداد ۲۷، ۴۸، ۵۴، ۵۵، ۱۸۶، ۲۲۲، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۳۶، ۴۵۰، ۴۶۳، ۵۰۷	استحمام ۱۹۴
۵۶۱	رك: حمام
اضداد اعلیٰ ۷۰	استخراج ۳۳۶، ۴۳۰، ۴۶۹
اضداد، بازی ۱۳۱	استروم ۲۴۲، ۳۸۸
اضداد، برخورد میان ۲۷۲	استورهٔ باکره و تکشّاح ۶۰۲
اضداد، تجربهٔ ۴۶، ۴۷	استورهٔ قهرمان ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۳
اضداد، تلاقی ۲۷۲	استقانو دوست اگنس
اضداد، جمع ۴۶، ۶۰۶	اسرائیل، خدای ۲۹۴
اضداد درونی ۴۶۸	اسرائیل، زمین ۶۲۳
اضداد روانی ۵۶۳	اسکات ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۰۱
اضداد، کشش ۵۱	۵۰۲
اضداد، فراق‌کنی ۳۹۲	اسکندر ۵۰۵، ۵۱۰
اضداد قطبی ۶۴۶	اسکندرانی، استفانوس ۲۳۳
اضداد، کشش ۵۱، ۶۲۹	اسکندرانی، کلمان ۱۶۸
اضداد محارب ۲۷۲	اسکوبار ۴۸
اضداد، مسألهٔ ۴۶، ۴۷، ۷۰، ۳۹۱	اسلام ۴۶، ۱۷۸
اضداد، مسأله در مسیحیت ۴۸	اسنه، معبد ۲۰۰
اضداد، مفهوم ۴۵۲	اشپتیلر، کارل ۱۲۷، ۱۸۴، ۵۸۳
اضداد ناخودآگاه ۴۵۷	اشراق / ایلومیناسیو ۹۶، ۱۰۴، ۱۴۲، ۲۱۷
اضداد ناسازگار ۲۲۱	۳۵۶، ۴۱۳
اضداد، نمایش ۱۳۲، ۱۳۵	اشراق الهی ۳۵۶
اضداد، وحدت	اشراق روح ۳۳
رك: وحدت اضداد / وصلت اضداد	اشعیای نبی ۲۱
	اشک ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۷۶

۲۳۷، ۲۳۳	اطلس ۳۹۶
سه‌رجیمینا / روش ۲۹۳	اعتراف، اصل / نفس ۴۱، ۴۷، ۴۹
سه‌رنگ ۱۸۷، ۲۴۷، ۳۰۳، ۳۰۴	اعتقادنامه ۲۶۹، ۵۴۴، ۵۵۴
۳۶۳، ۳۲۷، ۳۲۴	اعتلای جسم ۵۷۰
چهار ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۱۴۷، ۱۵۷	اعتلای عقل ۳۶۸
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۴	اعداد زوج و فرد ۵۰، ۵۱، ۴۲۵، ۴۵۲
۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰	یک و دو ۵۰، ۵۶، ۲۳۳، ۲۳۷
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷	یک و سه ۴۰، ۵۰، ۹۷، ۲۲۱، ۲۲۴
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹	۲۳۳، ۲۳۶، ۲۹۵، ۳۰۳، ۴۷۶
۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹	۵۳۱
۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۷۳	یک و چهار ۵۰، ۱۸۶، ۲۳۷
۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰	یک / چهارمین (قضیه ماریا) ۵۰، ۵۶
۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۰۵	۲۳۳
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۴۵	رک: واحد، یگانه
۳۶۵، ۳۶۷، ۳۹۶، ۴۲۹، ۴۳۹	دو و یک ۵۰، ۲۳۳، ۲۳۷
۴۷۶، ۴۸۵، ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۱۵	دو و سه ۵۰، ۲۳۳، ۲۳۷
۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۰، ۶۰۰، ۶۱۰	سه ۵۵، ۵۶، ۹۷، ۱۹۰، ۲۳۰، ۲۳۵
۶۱۵، ۶۳۰	۲۴۰، ۲۶۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۰
چهاررنگ ۵۵، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۹	۳۰۱، ۳۰۵، ۳۳۱، ۳۷۲، ۳۴۵
۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۹۲	۳۹۳، ۳۹۶، ۴۳۹، ۴۷۳، ۴۷۴
چهاررجیمینا / روش ۵۵، ۲۹۳	۴۸۲، ۵۰۴، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۳۹
چهاررودخانه بهشت ۱۹۰، ۱۹۳	۵۴۰، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۸۱، ۶۱۸
۳۱۰، ۵۰۳	۶۲۰، ۶۲۶، ۶۳۴
چهارپسر هوروس ۲۹۸، ۲۹۹	سه اصل دنیا ۱۴۸
چهار عنصر ۵۵، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۹۰	سه و یک ۴۰، ۵۰، ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۲۱
۱۹۷، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۸۲	۲۳۳، ۲۳۶، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۳
۲۹۳، ۳۲۴، ۴۰۷، ۴۴۶، ۴۶۶	۴۷۶، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۷۱، ۵۸۱
۴۷۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۳۳، ۵۵۸، ۶۱۲	سه و چهار (قضیه ماریا) ۵۵، ۱۴۸

هشت ۱۱۰، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۹،

۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۷۵،

۲۷۶، ۲۷۹

هشتم / هشتمین ۱۰۹، ۲۲۶، ۲۵۸

هشت و هفت (قضیه ماریا)

رك: هفت

نُه ۱۰۷، ۱۳۲، ۵۰۱، ۵۳۰، ۵۳۹،

۶۱۸

ده ۱۰۷، ۲۹۴، ۳۲۹، ۶۲۷

دوازده ۲۸۰، ۳۰۳، ۵۰۴، ۵۱۹، ۵۲۱

دوازده عمل کیمیاگری ۳۳۶، ۳۳۸

پانزده پله نور و تاریکی ۱۰۳

بیست و دو ۲۹۴

سی و دو ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷

اعلیٰ علیین ۳۴۶، ۴۱۵، ۴۴۵، ۵۶۹

افسیان، رساله بولس به ۴۲۲

افعی

رك: حیوانات

افق، چهار قسمت ۱۶۱

افقی / عمودی (دایره، صفحه) ۲۸۱، ۲۸۰،

۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵

افلاطون ۱۳۱، ۱۹۶، ۴۹۳، ۵۱۲

افلاطون مثلث التعظیم ۴۹۲

افوریون / اوفوریون ۲۵۹، ۶۴۶

افیت‌ها ۲۱۲

اقانیم ۱۳۱، ۴۲۸

اکاسرینکا ۶۱۸

اکزیمیندوس / اکزیمنوس ۴۳۹، ۴۴۰

چهار کاتب اناجیل ۱۹۳، ۲۹۹، ۳۱۰،

۴۲۱، ۵۷۱

چهار مرحله کیمیاگری ۳۲۳،

۳۲۴

چهار و یک ۵۰، ۶۸، ۲۳۳

چهار و سه ۵۵، ۲۳۳، ۲۳۷، ۳۱۱

چهار و پنج ۳۱۱

چهارمین ۱۸۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۷،

۲۷۱، ۲۸۴، ۳۰۴، ۳۴۶، ۴۷۴،

۵۹۲، ۶۳۳، ۶۳۵

پنج ۱۵۸، ۲۸۰، ۶۳۰

پنج و چهار ۳۴۵

شش / ششمین ۲۳۷، ۲۸۰، ۲۸۱،

۳۴۶، ۳۴۷، ۵۹۲، ۶۱۳، ۶۱۸

شش سیاره ۲۳۷، ۳۴۷، ۴۸۵

شش و هفت ۱۰۵، ۳۴۵

هفت ۷۵، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۰،

۱۲۴، ۱۴۴، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۸۲،

۳۰۰، ۳۴۶، ۳۹۱، ۴۱۸، ۵۰۱،

۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۵۵، ۵۹۲

هفت اختر / ستاره / سیاره ۱۲۴، ۲۴۱،

۲۸۵، ۴۱۸، ۵۰۸، ۵۱۸، ۵۱۹

هفتم / هفتمین ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶،

۱۰۹، ۲۴۵، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۸۲،

۲۸۵، ۳۴۷، ۵۱۹

هفت مرحله کیمیاگویی ۶۱۰

هفت و هشت، قضیه ماریا ۲۲۵، ۲۳۱،

۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۷

اکسیر ۲۵۰، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۴۲، ۶۱۴، ۶۲۲،
۶۳۴

اکسیر جاودانگی ۱۵۰، ۴۲۷

اکسیر حیات / الاکسیر ویت ۱۵۰، ۲۶۲، ۳۲۸،
۵۳۶، ۵۶۸

اکسیر سفید ۳۹۸

اکسیر کیمیاگران ۳۷۵، ۵۴۷، ۵۷۳

اکسیر کیمیاگری ۵۴۸

اکسیر ماه ۳۰۵

اکهارت، مایستر ۳۲، ۱۵۵، ۱۷۶

اُگی ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۰

اگرپا، کرنلیوس ۲۹۵، ۴۳۲

اگوستین قدیس ۸۲، ۱۳۲، ۴۶۸، ۵۶۶، ۶۰۵

الغازار، آبراهام ۴۹۴

الف مقدس / کمونیون ۴۲۷، ۵۱۸، ۵۵۴،
۵۶۸، ۵۵۵

الفیدئوس ۳۷۷، ۴۷۸، ۵۱۲، ۵۱۷

الماس ۲۴۹، ۲۷۶، ۲۵۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۱۲،
۵۸۰

الماس، انگشتی ۲۷۱

الماس، حلقه ۲۷۳

الماس، دگرگونی سنگ ۵۸۰

المپ ۷۶، ۱۰۹، ۲۳۱، ۲۳۸

المپ اثیری ۵۷۵

المپودوروس ۴۳۷

الندی، رنه ۲۹۵

الوند، کوه ۶۱۸

الوهیت ۱۳۱، ۱۴۰، ۲۲۲، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۴۲، ۵۴۵

الوهیت نر ماده ۴۷۲

اَلْوهیم ۵۸۲

الهام الهی ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۳۴، ۴۷۵،
۵۱۰

اله شعر و موسیقی، نُه ۵۳۰

اله‌های تقدیر ۸۱

الهیات ۴۱، ۴۲، ۵۸، ۵۰۷، ۵۶۱

النوزی ۱۳۰

اماتوس ۱۷۷

امیدوکلس ۴۴۶

امتراج ۳۲۷، ۳۸۹

امثال

رك: سليمان

امرسون، رالف والدو ۴۶۸

انبوه یقواره حیوانی ۲۱۱

انبیق

رك: قرع و انبیق ابریق، جام، ظرف، کوره

انتقال عواطف ۲۶

انجیل ۳۵، ۳۶، ۶۴، ۵۰۳، ۵۴۴

انحلال ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۵۹، ۳۲۶، ۵۶۵

انرژی ۲۹۷

انرژی زاید ۱۳۹

انرژی، ذخیره ۸۷

انس ۶۲۲

انسان ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۵۷، ۷۶، ۸۶، ۴۱۹،

۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۸۷، ۶۱۵، ۶۳۰،

۶۳۳، ۶۵۰

انسان، اولین ۴۹۲، ۴۹۳

انگلستان ۶۲۸	انسان ابتدایی ۱۹۹، ۲۰۲
انگلیکوس، ریچاردوس ۳۶۰، ۳۶۳	انسان انشی ذکر ۶۳۲
انگیزه‌های حیوانی ناخودآگاه ۲۱۳	انسان اثیری (هوموگلو فکتوس) ۵۷۸
انواع ۵۵۸، ۵۶۸	انسان الهی ۵۳، ۳۲۸، ۴۱۰، ۴۹۲
انوش ۵۰۶	انسان درونی، برونی ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۴۹۷،
انه‌اید ۷۳	۵۰۵، ۵۰۶، ۵۳۶
انیماس ۳۱، ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۱،	انسان جلی ۱۹۷، ۲۷۸
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۷۰،	انسان جلی الهی ۳۲۸
۱۷۴، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۲،	انسان جسمانی ۲۸۰
۲۸۳، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۶۱، ۳۶۷،	انسان جهانی و جاویدان ۸۵
۳۸۹، ۳۹۱	انسان روحانی ۴۹۵، ۵۰۵
انیماموندی (روح دنیا) ۵۸۲	رك: آدم کادم
رك: جان جهان	انسان عرفانی ۱۹۹
انیمای آتشین ۳۹۲	انسان فلسفی
انیموس ۳۱، ۳۶۱	رك: آدم فلسفی
اوپیشادها ۱۶۳، ۴۸۴	انسان نخستین
اورتستوس ۴۲۲	رك: آدم نخستین
اوربان قدیس، دیر ۶۰۰	انسان نور ۴۹۱، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۵
اورتلیوس (اورتلیوس) ۵۸۰، ۵۸۳	انسان نر ماده
اوررا، کتاب ۵۴۱	رك: آدم نر ماده
رك: سیده دم	انشقاق، فرایند ۳۲۲
اورمزد ۶۲۰	انعقاد / منعقد ۳۳۶، ۳۹۸
اورووروس	رك: کون و فساد
رك: حیوانات	انعکاس ۲۵۱، ۲۵۸، ۳۷۶، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۷،
اوزیریس ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۲۲، ۴۹۳، ۵۰۴،	۶۴۹
۵۲۲، ۵۴۹، ۶۱۲، ۶۱۳	رك: فرافکتی
اوستا ۵۰۲	انکساگوراس ۴۴۶
اوستانس ۳۵۴، ۴۷۱، ۶۲۱	انگریدا ۲۸۴

باختر ۵۲۳	اورشليم، كاهن ۴۹۴
باد ۲۶۰، ۳۹۷، ۴۱۶، ۵۲۹، ۶۵۰	اُولّا ج. ۳۲۳، ۳۴۰
باد جنوب ۵۲۸، ۵۴۳	اولمانوس ۵۷۴
باد، چهار ۵۳۰	اون (هلیولیس) ۴۹۳، ۴۹۴
باد شمال ۵۴۳	اوهام ۵۹، ۶۵، ۸۶، ۴۱۶
بادها، رب النوع / خدایان ۵۲۸، ۵۳۰	اویکاریستی ۴۹۰
باده جوشان (وینوم آردنز) ۱۱۹	رك: نان و شراب عشای ربانی
باران سیمین ۳۹۷	اهرمین ۲۷۶، ۶۰۶
باردزانس ۴۵۲	رك: ابلیس، شیطان، مفیستوفلیس
باروری	ایاصوفیه، مسجد ۲۰۴، ۲۰۹
رك: مغز	ایران ۶۱۸، ۶۲۱
بازتاب ۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۴۱۷، ۴۱۸، ۵۲۷	ایرانی، اساطیر ۶۲۰
بازتاب بصری ۵۴	ایر، رب النوع ۵۳۰
بازتاب، فرایند روانی ۶۷	ایرناتوس، فیلاتس ۱۶۸، ۲۱۵
بازیگر / هنرپیشه ۲۷۰	ایزدور، اهل سویل ۶۰۲، ۶۰۵
بازیل قدیس ۶۰۰، ۶۰۶	ایزیس ۹۴، ۱۳۰، ۲۳۵، ۴۵۱، ۵۵۲
باغ ۱۷۸، ۱۷۹، ۵۴۳، ۵۴۴، ۶۳۱	ایزنشتاین، جودا دیوید ۶۲۷
باغ بهشت ۷۶	الیشع ۵۲۵
باغ فلسفی ۳۳۵	ایشوارا ۲۲۴
باغ ماندالای فلاسفه ۲۵۴	ایلدابوث ۶۲۳
باغ متقارن ۱۷۷	ایلیان ۶۰۸
باغ محصور ۲۵۵، ۲۷۱، ۵۹۹	ایلیای نبی ۵۲۲
باغ همسیردوس ۵۰۴	ایلیای نبی، عروج ۵۲۴
باکره ۴۰، ۵۲، ۷۵، ۲۶۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷	ایون ۸۳
۴۵۹، ۵۱۲، ۵۲۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۸	ایوب ۲۹۵، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۰۱
۵۵۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۵، ۵۹۰، ۵۹۳	
۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳	
۶۰۵، ۶۱۸، ۶۳۷	
	ب
	باخ، یوهان سباستین ۲۰۵

بریکسن، سراسقف ۵۴۱	باکره برین ۴۲۰
برین ۳۴، ۵۲، ۳۳۴	باکره و تک شاخ، اسطوره ۶۰۱، ۶۰۲
برین، فضای ۷۳	باکره مذکر / مرکوریوس ۵۲۵
بری هادارانیکا اوپینشاد ۲۳۴	باکره نور ۵۷۵
برزخ ۱۰۱	باکوس ۲۳۷
برزخ عالم اصغر ۴۳۷	باکیوس، آندراس ۵۹۳
برنارد ترویزی ۴۶۲، ۴۰۱	بال، شهر ۵۹۲، ۵۷۴، ۵۵۹، ۵۵۷، ۵۲۵
برنارد قدیس ۲۴۰	باگلو ۵۱۲
برناردوس، آ ۵۵۵	بت ۲۸، ۲۹
رك: پِنوتوس	بت پرستی ۳۵، ۴۱
برندانوس قدیس ۴۲۶	بجگانه، نیروهای خلاق ۲۵۲
برنولی. ر ۳۲۲	بجگی ۲۸۶
برنولیوس بزرگ / یاکوب برنولی ۳۰۹	رك: طفولیت، کودکی
بروسیانونس، مجمع القوانين ۱۶۳	بچه‌ها، بازی ۲۸۸
بره	بدن ۵۱، ۳۵۰، ۳۷۴، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰
رك: حیوانات	۴۹۵، ۵۶۹، ۶۱۳، ۶۲۰
برهما ۱۴۸، ۱۶۶، ۲۲۴، ۶۱۷	برادر- خواهر، جفت ۴۵۲، ۴۵۷، ۵۶۳
برهمن ۶۱۷	برادر- خواهر، ثنویت ۴۰۷
بز	برادرو خواهر ۳۳۱
رك: حیوانات	برالدو ورویل ۷۵، ۱۳۳، ۱۳۶، ۳۳۶، ۳۵۰
بسیط ۳۶۶، ۳۷۴، ۴۳۹	۳۷۶، ۴۶۰
بسیط، طبیعت ۳۶۷	برایدلینگتون ۵۵۵
بشر، اولین ۵۰۳	برج ثور ۹۸
بطالمه ۴۹۳	برج حمل ۹۸
بظلمیوس ۴۹۳	برج حوت ۳۰۳
بطن ۴۶۸، ۵۳۷، ۵۶۵، ۵۷۵	برج سنبله ۱۴۵، ۶۰۵
رك: رَحِم	برده سرخ ۲۲۲
بطن باکره ۵۵۲، ۵۷۵، ۶۰۳	برتوت، مارسلین ۳۵۰، ۴۰۶

- بطن باکره مقدس ۵۲، ۶۰۰
 بطن بیضاء ۲۵۶
 بطن سبز ۲۲۴
 بطن مادر ۵۵۸
 بلعیدن ۲۷۶، ۴۳۵، ۴۵۳، ۴۶۳
 بلور ۲۵۰، ۳۱۲، ۳۹۸
 بلیک، ویلیام ۱۰۱
 بُدهش ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۳۰
 بن گوریون، ژوزف ۶۲۵
 بنونوتی، جیوانی باتیستا (اورتولانو) ۵۹۸
 بودا ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۷۶، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۹۱
 بودایسم ۴۶
 بودا، مذهب ۱۴۸
 بودای خردسال (ماهاویانجانا) ۲۹۷
 بودی ساتوا ۱۹۱
 بودائیان ۱۴۸، ۱۵۰
 بودایی ۱۸۸، ۱۹۱، ۶۱۷
 بوزینه
 رك: حیوانات
 بوناونتور قدیس ۶۰۲
 بونلوس ۳۳۰
 بونوس، پطروس ۵۰۹، ۵۱۳
 بوهرلر ۶۱۵
 بیتیس تالونیک ۴۹۲
 بوهم، یاکوب ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۲۱، ۴۸۷،
 ۵۴۱، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۳
 بهشت ۷۶، ۲۲۱، ۲۵۲، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۱۳،
 ۴۴۸، ۴۶۵، ۵۱۳، ۵۶۱، ۶۱۲
 بهگوادگیتا ۱۷۷
 بیت المقدس ۳۸۴، ۴۹۳، ۶۲۳
 بیتوس ۴۹۲
 بیضاء ۲۲۳، ۳۵۳، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۶۱،
 ۴۷۳، ۴۷۶، ۵۶۵
 رك: تأثیریتوس و پانوش ۴۲، صفحه ۴۴۹
 بیضه جهانی اساطیری ۷۶
 بیضه فلسفی ۲۸۸
 رك: تخم
 بیضی ۳۳۵
 بین النهرین ۵۱، ۵۳، ۳۶۵
 بهیموث ۶۳۰
 بی نظمی ۵۱، ۵۵، ۷۲، ۱۲۰، ۲۱۳، ۴۱۷،
 ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۴۶
 بی نظمی
 رك: خمیر، خمیره، کائوس، هرج و مرج
 پ
 پاپروس پنجم ۱۹۶
 پاپروس کراشر ۲۹۹
 پاپروس یونانی ۶۱۳
 پاتریزی، فرانسیسکو ۵۳۹
 پادزهر ۶۰۹، ۶۲۲، ۶۳۱
 پادشاه ۲۳۷، ۳۰۰، ۳۹۹، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۷۴،
 ۴۸۹، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳،
 ۵۶۶، ۵۶۸، ۶۰۲، ۶۲۶
 پادشاه ۴۶۳، ۴۶۴، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۷
 رك: شهریار / سلطان

پادشاه باشان ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵	پ اینگ-ینگ ۶۳۱
پادشاه به صورت مظفر ۵۷۱	پترارك، فوحات ۶۱۱
پادشاه بی تاج و تخت ۶۲۸	پترهوفشات ۱۶۱
پادشاه، پنهان شدن ۵۶۵	پدر ۸۷، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۲۱، ۴۵۲، ۴۶۹، ۵۱۲
پادشاه تاجدار ۴۸۸	پدر / روح سنتی ۸۷، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۸۳
پادشاه جهان ۲۹۴	پدر / روح مطلع کننده ۱۸۳
پادشاه، دختر ۶۱۸	پدر، دنیای / مادر، دنیای ۵۲، ۵۳، ۵۴
پادشاه مرده ۵۶۸	پدرمُثلی ۱۸۳
پادشاه و ملکه، دگرگونی ۴۸۹	پدر و مادر، بازگشت به ۱۰۲
پادما	پدر و مادر، خطای ۱۷۶
رك: نیلوفر آبی	پدیده شناسی خویشتن ۴۵
پاراسلسوس ۶۰، ۶۸، ۱۰۹، ۱۷۴، ۲۳۷، ۲۶۰، ۳۳۶، ۳۵۶، ۳۸۸، ۴۲۰	پدیده شناسی مذهبی ۶۵
۴۳۱، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۷۵، ۵۱۹	پراجایاتی ۶۱۷
۵۳۶، ۵۳۹، ۵۵۵، ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۸۳	پراکرتی
۵۸۶، ۶۱۳	پرِنات
پاراسلسوس به عنوان پدیده ای روحانی، کتاب ۵۳۹	رك: آناناسیوس
پارانویا ۱۴۴	پرسفونه / پرسفونی ۵۲، ۲۱۲، ۲۱۷
پارتها ۴۹۳	پرند
پارس ۵۰۱	رك: حیوانات
پارسی ۴۰	پروستان، تعلیم و تربیت ۴۷
پارمیدوس ۳۶۲	پروستان، مذهب ۳۰، ۳۲، ۴۲۸، ۵۸۳
پاریس ۶۴۶، ۶۴۷	پروستان، مفسران انجیل ۲۹
پالاتین ۶۲۳	پروتوس ۴۰۱
پالایش ۱۸۷	پروردگار، اراده ۶۱
پاندورا ۹۰، ۴۹۸، ۵۶۹	پروردگار، تصویر زین ۴۶۹
پاندول ۲۹۲	پروردگار، جلال ۵۴۳
رك: ساعت	پروردگار، سریر
	پروردگار، کار

۶۷۴، ۶۲۱، ۶۱۳، ۵۳۹، ۵۳۱	پرومته / پرومتیوس ۱۲۷، ۱۸۴، ۲۸۴، ۴۹۷،
پسر فلاسفه، مسیح برخاسته مظهر ۵۷۲	۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۶
پسر مریم ۴۲۲	پریان ۹۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
پسر نرماده ۱۱۱	پریسیان ۵۹۹
پسر نرینه ۲۲۲	پزشک ۲۵، ۲۶، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۸۴
پسر و دختر، ۵۶۱، ۵۶۲	رك: دكتر، طيب
پسران خرد ۵۳۹	پسر ۵۲، ۵۳، ۹۰، ۱۰۸، ۱۷۰، ۲۲۱، ۲۳۷،
پسران حکمت ۴۳۹، ۴۸۸	۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۸۸،
پشم زرین ۲۳۱، ۲۳۲، ۵۰۵	۵۱۲، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۵۱، ۵۵۸،
بطر مقدس، برج ۱۶۱	۵۷۵، ۵۹۲، ۵۹۶، ۶۰۶
بطروس بونوس ۲۳۷	پسر انسان ۲۹۹، ۳۱۹، ۴۲۹، ۴۹۹، ۵۱۹
بطرونیوس ۲۴۶	پسر برین ۵۳
پلکان / پله ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۵۴، ۵۴۳، ۵۴۸	پسر بلورکوهی ۶۲۸
پلکان هفت انجم ۹۵	پسری نظمی ۱۴۲
پلوتو، دختر ۲۳۶	پسر تک شاخ ۶۰۰
پلوتو، وادی ۵۷۵	پسر تیمات ۵۴
پلیکان	پسر خدا ۴۱، ۵۴، ۶۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۴۱۶،
رك: حیوانات	۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۷۴، ۴۹۰، ۴۹۱،
پلینی ۴۰۹، ۴۹۲، ۶۰۶	۴۹۲، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲،
پنجره، مسدود کردن ۸۵	۵۰۶، ۵۰۷، ۵۶۶، ۶۰۰
پنطاکراتور ۱۹۸	پسر ساتورن ۴۶۳
پنوتوس، برناردوس گنورگیوس ۵۵۵، ۵۹۲	پسر شهریار / پادشاه ۴۵۵، ۴۶۳، ۴۸۰، ۵۶۸
پوروشا ۳۹، ۴۳، ۲۳۶	رك: شاهزاده
پوزیدون ۲۲۷	پسر ظلمت ۳۶، ۷۰
پولس رسول ۱۸۷، ۲۰۴، ۴۲۲، ۴۹۷، ۵۳۱،	پسر عالم اکبر (فیلیوس ماکروکوزمی) ۵۲، ۳۲۸،
۵۳۵	۳۸۴، ۴۲۹، ۵۷۶
پولس تارسوسی ۱۸۶	پسر فرودین ۵۳
پولیا، بانو ۱۳۳	پسر فلاسفه ۵۴، ۱۲۶، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۴۱،

۵۷۶، ۵۹۴، ۵۶۹، ۶۴۷	پولینزیایی، اسطوره ۱۳۶
پیوند اضداد	پولی فیل / پولی فیلو ۷۵، ۹۰، ۱۳۳، ۱۳۶،
رك: وحدت اضداد	۱۷۹، ۳۵۰، ۳۵۴، ۴۶۰
پیوند جسم و جان ۴۲۷	رك: برالدو ورویل
پیوند خورشید و ماه ۷۰، ۹۰، ۱۳۴، ۳۹۴، ۶۴۶	پولی هیستور، الکساندر ۴۱۵
پیوند ضمیر آگاه و خودآگاهی ۱۳۵	پوتیلو، سرخ بوستان ۱۹۴، ۲۶۵
پیوند مقدس اضداد ۷۰، ۴۵۱	پویمندروس ۴۱۳، ۴۳۱، ۴۹۳، ۴۹۸
رك: وصلت مقدس اضداد	پویمندروس هرمتیک ۵۰۲
پیوند نوس و فیزیس	پهلوان / پهلوان آفتاب ۵۲۲، ۵۲۳
رك: نوس و فیزیس	رك: قهرمان
ت	پهلوی، متون زبان ۶۲۰، ۶۲۱
تابور، کوه ۶۲۳، ۶۲۶	پیاله عشای ربانی ۲۰۷
تاپاس ۴۶۴	پیاله هرمس ۶۳۴
تاج ۱۶۵، ۱۶۶	رك: جام
رك: دیهیم	پیامبران عبرانی ۴۲۲
تاج زرین ۳۰۰، ۳۹۹	پیتا ۵۹۴، ۵۶۸
تاج مدور ۸۵	پیر خردمند ۱۴۴، ۱۸۳، ۲۷۶، ۳۵۰
تاج سیمین ۳۹۹	پیر دهر ۲۹۵
تاج هفت اختر فروزان ۵۱۸	پیشکش / ابلاسیو ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۵۵۲
تاجدار، دوشیزه ۵۵۸، ۵۶۹	پیکتور، آلبرتوس
تاریخ فلسفه و دین ۵۱	رك آلبرتوس
تاریخ مقدس ۳۰۲	پیکودلامیراندولای بزرگ، پیکوچیانفرانسیسکو
تاریک / کنایک ۲۵۶، ۳۹۹	۵۷۴
تاریکی ۳۹، ۴۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۱،	پیکره پرستاره ۲۷۸
۳۰۵، ۳۴۵، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۷۱، ۴۸۴،	پیکرهای لطیف ۳۸۹
۴۸۸	پیلطس ۴۸۲
تاریکی، فرمانروای ۲۱۰	پیوند ۲۳۴، ۳۲۱، ۳۲۷، ۴۰۶، ۴۰۹، ۵۲۱،

- تاریکی، قدرت ۲۱۹
تاریکی ماده ۴۲۹
رك: ظلمت، رنگها / سیاهی
تاك ۲۰۸
تاكسی ۲۷۱
تالس ۲۳۲، ۲۳۳، ۶۰۹
تام بند انگشتی ۱۰۶
تاترا / تاتریست‌ها ۲۶۵، ۳۹۱
تانگ، امپراطوری ۱۹۲
تائو ۳۹، ۶۲۹، ۶۳۱
تائوایسم ۳۹، ۶۳۱
تبخیر ۵۶۸
تبدیل / تغییر ماهیت ۴۲۶، ۴۲۷، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۹، ۵۷۹، ۵۸۸
رك: استحال، دگرگونی
تبعیض ۵۴، ۶۵۰
تترازا ۱۶۸
تراکتیسی ۲۴۷
تثلیث ۴۰، ۵۰، ۱۲۰، ۲۴۹، ۲۸۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۵۷۱، ۵۸۲
تثلیث زمینی ۶۲۲
تثلیث قبالی ۲۹۵
تثلیث کیمیاگری ۴۶۷، ۴۷۰
تثلیث مردانه ۲۹۴
تثلیث مسیحیت / مسیحی ۲۴۷، ۴۶۹
تثلیث مقدس ۵۳۲، ۵۷۷
تجارب روانی ۵۷۳
تجربه اصیل ۴۲
تجربه اضداد ۴۶، ۴۷
تجربه خیر ۴۳
تجربه درونی ۳۸، ۵۳، ۲۴۶
تجربه شخصی بوسیله ۶۸
تجربه فردی ۵۵۵
تجربه ناخودآگاه ۸۹
تجربه مستقیم ۴۶
تجزیه ۷۶، ۳۲۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۶۱، ۴۶۳
تجسد ۵۲، ۵۳، ۲۶۹، ۴۱۹، ۵۵۸، ۵۸۰، ۶۱۶
تجسم ۸۷، ۱۳۰، ۱۵۸، ۱۷۹، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۹۴، ۳۱۴، ۴۱۹، ۴۸۴، ۶۳۰، ۶۵۱
رك: تشخیص
تجسم خیال ۸۶، ۸۷، ۳۵۰، ۳۵۲
تجسم ۸۶، ۹۳، ۱۱۳، ۶۲۰
رك: تجسم، تشخیص
تحلیل ۵۷، ۸۰، ۸۹
تحلیل روانی ۲۵
تحلیلی، فرایند ۲۵
تحلیلی، کار ۲۶
تحوت ۴۹۳
رك: طاط
تخت بلور قهوه‌ای زمینی ۳۰۵
تخت مدور بلور قهوه‌ای ۳۰۰
تخت مدور زرناب ۳۰۰
تخت جمشید ۶۱۴
تخم ۵۵، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۹، ۴۶۴، ۴۶۸، ۵۸۲
تخم حیات ۲۶۰

تسخیر ۶۵، ۶۹، ۶۵۰	تخم حیات الهی ۲۱۳
تشخص ۱۷۰، ۲۴۷، ۳۰۴	تخم زرین ۲۶۵
رك: تجسم	تخم مرغ فلاسفه ۱۰۸
تصاویر ازلی ۵۴	رك: بیضه فلسفی
تصاویر اسطوره‌ای ۴۱۸	تخمیر ۳۳۶، ۳۹۸، ۴۳۸
تصاویر درونی ۳۹، ۲۴۶	تخمیر سفید ۳۹۹
تصاویر ذهنی ۳۷، ۳۹، ۱۴۸، ۴۱۸	تخیل ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۵۹، ۳۸۲، ۳۸۷
تصورات ازلی ۳۴۴	۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۳
تصورات شرك‌آمیز ۵۸۸	تخیل حقیقی / واقعی ۳۵۳، ۳۵۹
تصویر ۳۵، ۵۲، ۴۴۲	تخیل فعال ۱۴۷، ۳۵۷، ۴۷۲، ۴۷۳
تصویر بیرونی ۳۸	تداعی معانی ۴۰۲
تصویر ذهنی / ایماگو ۳۱، ۱۹۸، ۲۸۳، ۲۹۲، ۴۸۲، ۲۹۳	تراکاتاتوس ارتوس ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۴۷
تصویر ذهنی خدا ۳۴، ۳۸	۴۸۸، ۵۱۳
تصویر ذهنی دنیا / ایماگو موندی ۵۲۷	تراکاتاتوس اریسطوطلیس ۳۵۳
تصویر سخت ۲۳۱، ۲۹۲	تراوما ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷
تصعید ۱۸۶، ۳۳۶، ۳۵۱، ۴۶۲، ۵۰۲، ۵۱۰	تربیع ۵۵، ۱۶۸، ۱۷۴، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۴۹
۵۲۱، ۵۲۸، ۵۷۹	۲۷۹، ۲۸۳، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۴، ۳۲۵
تصلیب ۴۸، ۱۶۷، ۵۶۸، ۶۲۳	۵۲۲، ۵۷۰، ۶۳۳
تضاد ۴۵، ۴۹، ۵۷، ۵۰۷، ۶۰۶، ۶۳۰، ۶۵۰	تربیع زنانه ۲۹۴
تظہیر ۳۹۷، ۵۲۱	تربیع کیمیاگری ۲۴۷، ۵۸۱
تعادل ۶۴، ۲۴۱	تربیع مسیحی ۵۷۱
تعبیر رویا، اصل ۸۰	ترتولیان ۴۱، ۴۷، ۲۲۲، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۵
تعبیر و تفسیر ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۴۸۱، ۶۱۴	ترکیب ۷۶، ۲۱۰، ۲۵۹، ۲۶۳، ۳۱۶، ۳۳۶
تعقل ۱۱۲، ۲۰۷، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳	۵۲۸، ۵۳۵، ۶۲۹، ۶۳۱
تعقل، فدا کردن ۸۸	ترناریوس ۱۸۷
تعمق ۴۱، ۶۲، ۲۱۵، ۲۴۲، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴	تریتونها ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱
۳۸۵، ۳۸۷، ۴۲۹، ۴۶۴، ۴۹۱، ۵۷۳	تریمرتی ۲۲۴
	ترئوس ۴۵۸

تغذیه ۳۳۶، ۳۹۷، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۸۸، ۵۳۷،	تقوا ۶۰۴
۵۵۷، ۵۶۶	تقویم ۱۵۱، ۱۵۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲
تغییرات شیمیایی ۴۱۱	تک خال گشنیز
تغییر اسرارآمیز عناصر ۶۷	تک: آس گشنیز
تغییر خلّاقه ۲۱۳	تک پسر ۶۱۳
تغییر دین ۴۳	تک‌ریشه ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۹
تغرد ۲۳، ۶۸، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۳۸، ۱۷۴،	تک‌زاد ۵۰۵، ۵۹۹، ۶۱۳
۱۸۵، ۲۶۹، ۲۸۱، ۳۰۸، ۳۱۵، ۴۷۳،	تکشاخ
۶۵۲، ۶۴۳	تک: حیوانات
تفکر ۲۹، ۴۷، ۵۷، ۷۸، ۲۳۰، ۲۴۵، ۳۶۵،	تک ظرف ۲۵۹
۳۸۹، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲	تک: جام، ظرف
تفکیک ۳۲۶، ۳۶۶	تک ماده‌ای هم‌تا ۴۳۸
تفکیک عناصر ۳۳۶	تک: ماده اولیه
تقارن ۱۷۰، ۱۷۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴،	تلسفوروس ۲۲۹
۲۸۶، ۲۸۰	تلّین ۴۶، ۵۸، ۸۰
تقارن، نداشتن ۳۱۱	تلمود ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵
تقدیر ۴۶، ۵۹، ۶۱، ۳۷۵، ۴۵۶، ۴۹۱، ۵۰۱،	تمامیت ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۶۱،
۵۳۲، ۶۴۸، ۶۵۰	۷۶، ۱۳۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۲۵،
تک: سرنوشت	۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸،
تقدیس آتش، مناسک ۴۸۲	۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳،
تقدیس، مراسم ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۵۵۲، ۵۵۴،	۳۰۵، ۳۱۶
۵۵۵	تمدن آشوری ۶۱۴
تقدیس نان و شراب ۴۲۸، ۴۷۶، ۵۵۲، ۵۵۵	تمدن مسیحی ۳۵
تقسیم ۳۲۶	تمرینات روحی
تک: تفکیک	تک: ورزشهای روحی
تقطیر مدور ۱۸۶، ۱۹۰	تمیز فکری ۳۶۶، ۳۶۹
تقلید	تناسخ ۷۵، ۶۴۹
تک: مسیح، تقلید از	تناقض ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۴۹

تیامات، بی‌نظمی ۵۵	تنزل سطح فکر ۱۳۸، ۴۵۶
تیامات، پسر ۵۴	تنها مولود ۶۸، ۱۶۴
تیشتر ۶۲۰	رك: نكزاد
تیجاثوس ۴۹۳	توازن ۲۵۰، ۵۳۰، ۵۷۸
توریا ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۱	توبه ۶۰
توزیا ۴۱۳	توپ زرد ۲۷۴
توگونی ۴۹۸	توپ قرمز ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۷
ث	توپ کراکت ۱۷۲، ۱۷۴
نابریتیوس ۲۲۳، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۷۳،	توده‌بی‌شکل / بیقواره ۲۲۴، ۲۶۰
۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۴	توده بیقواره حیات ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۵۸
رك: بنیا	توده‌ژلاتینی ۲۶۰
ثویت ۴۲۰، ۴۵۲	توده درهم ۳۲۶، ۳۲۸، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۶۵، ۶۱۹
ج	توده درهم ماده اولیه ۲۳۸
جابر ابن حیان صوفی ۳۳۲، ۳۵۸، ۳۷۸، ۴۰۱،	توماس ۳۷۸، ۵۱۵
۴۳۱، ۴۳۳، ۵۰۷، ۵۲۷	رك: آکوایناس
جادوگری ۲۸۶، ۴۳۹	تورات ۸۴، ۴۹۴، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۹۰
جادویی، قدرتهای ۶۲۲	رك: عهد قدیم
جام ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۴۲۱، ۴۲۵،	توریا فیلیوس فوروم ۱۳۳، ۳۶۲، ۴۳۹، ۴۴۰،
۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۸	۵۱۱، ۵۱۲، ۵۳۲
رك: آوند، ظرف، قرع و انبیق، قدح	تورم ۳۰۵، ۴۱۸، ۴۱۹، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱
جام آناکرئون ۶۳۴	تورم خودآگاهی ۶۵۰
جام تقال ۶۳۵	تورینگا ۵۷۷
جام تک شاخ ۶۳۲	تولد تازه / مجدد ۴۱۴، ۴۹۰، ۵۶۹
جام حقیقی پنهان ۳۳۵	رك: ولادت مجدد
جام زیبا ۳۳۳	توماس ۳۷۸، ۵۱۵
جام شفا ۶۳۲	رك: آکوایناس
	توهم ۳۲، ۲۴۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۶۵۲
	تیامات ۵۱

جام‌عشای ربانی ۶۳۵، ۶۳۲	جاودانگی ۵۸۰، ۵۳۴، ۴۲۲، ۲۶۴، ۲۶۳
جام فلاسفه ۳۳۶	جاودانگی روح ۳۳
جام کیمیا ۵۸۴، ۳۸۵، ۳۳۲	جاودانگی، درخت ۶۲۱
جام مقدس ۲۷۳، ۲۶۴، ۲۶۲	جدایی عناصر / سپاراسیو ۶۱۳
جام هرمتیک، دیدن ۳۵۱، ۳۳۳	جدّ
جام یوسف ۶۳۲	رك: اجداد، نیاكان
جان ۳۱، ۳۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۰، ۲۹۰، ۳۱۲، ۳۳۱، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۱۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۶۸، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۹۱، ۵۸۸، ۵۷۵، ۵۳۹	جرقه / اسپنتر ۱۶۳، ۱۶۶، ۴۱۶، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۲۹، ۴۱۹، ۳۹۷، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۸۵، ۴۲۹، ۴۱۹، ۴۶۳، ۴۵۶، ۴۵۳، ۴۵۱، ۴۳۷، ۴۹۱، ۴۹۸، ۵۲۰، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۹، ۶۰۹، ۵۷۶، ۵۶۹، ۵۶۰
جان اقا نیم ۱۳۱	جسم ۱۸۷، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۶۰، ۳۶۷، ۳۷۵، ۳۸۵، ۴۲۹، ۴۱۹، ۳۹۷، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۸۵، ۴۲۹، ۴۱۹، ۴۶۳، ۴۵۶، ۴۵۳، ۴۵۱، ۴۳۷، ۴۹۱، ۴۹۸، ۵۲۰، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۹، ۶۰۹، ۵۷۶، ۵۶۹، ۵۶۰
جان الهی ۴۲۹، ۴۲۸	جسم دنیا ۳۹۰
جان / انیما ۴۲۹، ۳۲۷	جسم، رستاخیز ۵۶۹، ۵۳۵
جان بالدار ۳۸۷	جسم جلی ۵۱۱
جان جهان / انیماموندی ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۹۵، ۲۷۴، ۳۲۹، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۶، ۵۲۰، ۵۳۲، ۵۹۹، ۵۷۵، ۶۰۹	جسم فلزی ۵۷۵
جان جهان الهی ۶۴۵	جسم فلکی ۳۸۷
جان، رستگاری ۴۵۱	جسم لطیف ۳۸۸، ۵۷۹
جان سفید درخشان ۵۱۰	جسم و جان ۵۵، ۳۱۲، ۵۸۳، ۵۰۰
جان متعل ۴۳۲	جسم و جان، پیوند ۴۲۷
جان و جسم ۵۱۱، ۴۹۸	جسم و خون ۴۷۸
جان و روح ۴۴۳، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۹۱	جشن ۳۰۱، ۳۰۲، ۵۴۸
جان هوایی ۳۲۸	جشنواره انقلاب ۲۸۶
جان بیست و دوم، پاپ	جمعه ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۲۲۴، ۳۷۴
	رك: رك سرّ، كنه

جن ۵۳۷	رك: عنصر متغیر
جنس (دوگانگی جنس مسیح) ۴۶، ۵۰، ۶۳۰	جوهر تک شاخ ۶۳۷
جنسیت (دوگانگی جنسیت تک شاخ) ۶۳۱	جوهر سیماب ۵۶
رك: آدم نر ماده نخستین	جوهر جیوه ۵۲۳
جین ۸۴، ۵۳۷	جوهر روحانی ۴۱۰
جین کیمیاگری ۵۲۹	جوهر زندگی بخش ۴۶۵
جنگ ۵۲، ۲۲۳، ۲۷۶، ۶۵۰	جهان ۳۰، ۷۰، ۳۵۶، ۴۱۶، ۵۰۷، ۵۱۱،
جنگل ۲۶۲، ۴۵۹	۵۳۵، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۸۶، ۶۰۹، ۶۲۱،
جنگل سیاه ۵۵۹	۶۴۸
جنگل کهنه ۲۶۲، ۲۶۳	جهان الهی ۴۲۰
جنوب، نصف النهار ۴۹۵	جهان، جسم ۵۲۷
جنوب	جهان زیرین ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۵۸۲،
رك: باد، حکمت، ملکه	۵۹۴
جنون جوانی ۴۶۱	جهان زیرین چهار اشکوبه ۵۰۴
جمال شناختی ۲۹۳	جهان سه لایه و چهار لایه، فرمانروای ۲۰
جواهر ۲۷۸	جهان گردان ۵۲۷
جواهر بابلی ۴۷۲	جیوه ۵۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۹۵، ۳۶۳، ۴۰۰،
جواهر گنوسی ۶۱۲	۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۳۵، ۴۴۵،
جواهر و طلسم گنوسی ۵۲۰	۴۵۲، ۵۲۴، ۵۲۸
جوهر ۳۹، ۴۴، ۸۲، ۱۳۵، ۲۴۲، ۳۵۲، ۳۵۳،	جیوه معمولی ۳۳۱، ۴۶۹
۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۰، ۴۱۹، ۴۳۹،	جیوه / آذرتوم و یوم ۳۳۱
۵۳۵، ۵۳۹، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۸	جیوه زنده ۱۱۹
جوهر آب ۶۲۸	جیوه فلاسفه ۳۳۱
جوهر اثیری ۳۸۴	جیوه غربی زنده ۱۲۲
جوهر الهی، وحدت ۵۷۶	
جوهر اولیه ۳۹	ج
جوهر پنجم ۳۶۹	چاکراها ۳۹۱
جوهر تبدیل پذیر ۵۰۶، ۵۳۹	چپ ۲۷، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۲

- چپ، سمت ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۵۰،
۲۵۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶
- چپ، حرکت ۱۸۵، ۱۸۸
- چپ، چرخش به سمت ۲۹۸
- چیپها ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۰
- چتر طاووس
- رك: دم طاوس
- چرخ ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۷۸، ۳۹۱،
۴۰۷، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۲۵
- رك: گردونه
- چرخ خلقت ۵۲۱
- چرخ خورشید ۴۹۷
- رك: آفتاب، گردونه
- چرخ دنیا ۱۴۸، ۱۴۹
- چرخ، راز ۵۲۷
- چرخ فلسفی ۵۲۲
- چرخ کوزه‌گری ۲۷۷، ۲۷۸
- چرخ مدور گوی مانند ۲۴۱
- چرخ هشت پره ۲۳۹
- چرخش ۲۵۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱،
۲۹۲
- چرخش ارواح ۱۹۰
- چرخش، نقش ۲۷۸
- چرخش نور ۲۵۲، ۲۷۱
- چرخیدن ۲۷۵، ۲۸۱
- رك: گردش، طواف
- چسب ۲۶۰
- چسب دنیا ۲۳۵
- چشمه ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۵۵
- چشمه آب معجزه گر ۱۸۱
- چشمه آشنا ۱۱۷
- چشمه باغ محصور ۲۵۵
- چشمه حیات ۱۱۵، ۵۲۶
- چشمه زنده، ۳۳۰
- چشمه غسل تعمید ۴۱۳
- چشمه متعال ۵۴۴
- چشمه مرکوریال ۱۱۵
- چشمه مرکوریوس ۳۵۳
- چلیس ۲۹۹
- چلیی، بنونوتو ۴۰۵
- چوپان / شبان ۹۸، ۱۰۰، ۲۱۲، ۴۲۲
- جو، سلطنت ۶۲۸
- چهار
- رك: اعداد
- چهره‌های الهی ۳۱
- چهره ریشو ۵۶۹
- چهره مادری ۸۱
- چهره‌های غیر مسیحی ۴۴
- چهره مرکزی - مذهبی (خویشتن) ۴۵
- چهره مسیح ۴۸۴
- چهره‌های مقدس ۳۴، ۳۷، ۴۷، ۵۵۹
- چین ۵۰، ۲۲۰، ۲۲۱، ۴۵۲، ۴۸۲، ۶۳۰، ۳۱
- چین، مذهب فلسفی ۳۹
- چینی، تصویر ۶۲۸
- چینی، مذاهب
- چی‌ین / آسمان، عرش ۱۹۱، ۱۹۲

چی نی لین

۵۷۰، ۶۱۲

رك: حيوانات

حكمت، اصول ۴۳۹، ۵۷۷

حكمت الهی ۵۸۰

حكمت اوينشادی، اصل

حكمت جنوب ۵۱۵، ۵۱۷

حكمت خدا ۵۱۵، ۵۲۸

حكمت، درخت ۲۸۵

حكمت، دریای ۵۳۴

حكمت / مادر خردمندان ۵۱۶

حكمت هرمتیک ۵۷۳

حلقه ۱۲۸، ۱۷۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۶، ۲۸۹،

۲۹۲، ۳۰۸

حل کردن ۳۳۶، ۳۶۶

حلول ۵۸۱

حمام ۳۷۰، ۴۱۴، ۵۴۸

حمام تمرق پادشاه ۴۶۴

حمام شاهانه ۱۸۱

حمام فلاسفه ۵۴۹

حوا ۲۲۰، ۴۹۸

حوا (حیه = مار) ۲۶۳

حوا، خلقت ۶۰۳

حواریون مسیح ۵۱۹، ۵۳۵، ۵۳۹، ۶۳۴

حواس ۲۷۵، ۳۰۸، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹،

۳۷۴، ۳۸۲، ۵۱۰

حوخما ۲۹۵

حوریان دریایی ۲۲۶

حوری ۳۱۴

حوری دریایی نقابدار ۸۹

ح

حالات رویایی ۸۶، ۹۴، ۱۴۸، ۱۵۷، ۲۶۸،

۳۵۳، ۳۵۴، ۳۸۷، ۴۱۶

حالت رویایی ۷۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷،

۱۳۸، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۶۳، ۳۵۰،

۴۰۵

حَبِّ طلائی ۲۶۵

حبشی

رك: زنگی

حقوق، كتاب ۵۱۷

حجر الفلاسفه ۱۲۲

رك: سنگ فلاسفه

حرم ۱۶۵، ۱۹۱، ۲۰۸

حریم ۹۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۶۵،

۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۴۶، ۲۷۱،

۲۷۵

حزقیال نبی ۲۴۱، ۳۱۰، ۴۸۸، ۵۲۵

حرکت دائمی / پریتوم موویل ۱۵۹، ۲۶۴، ۳۱۵

حصار ۱۶۱

حصار مربع ۴۵۹

حقیقت ۴۲، ۵۶، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۵، ۵۳۷

حكمت ۴۱۹، ۴۳۹، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۷،

۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۸۶، ۶۳۷

حكمت / سابی یتیا / سوفیا ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۷۹،

۴۶۸، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۳۴، ۵۵۲، ۵۵۴،

حوض ۱۷۸، ۲۵۴	رك: اژدها، مار
حيات، تجديد ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۷۶، ۶۷۱	افعى آتشين ۲۴۳
حيات، فلسفه ۸۷	افعى آغاناڌيمون جواهر گنوسى ۵۱۹
حيات، منشأ آتشين ۱۸۰	افعى برنجين موسى ۵۴۶، ۵۸۸
حيوانيت ابتدائى، دگرگونى ۲۵۸	افعى چهارشاخ ۳۲۵
حيوانيت طبيعت ۶۳۰	افعى شفايخش ۲۱۲، ۲۶۳
حيوانات	افعى عربستان ۶۲۲
آهر ۶۲۵	افعى فرودين ۴۲۰
اژدها ۵۱، ۵۲، ۸۳، ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۸، ۳۳۲، ۳۹۸، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۳۵، ۴۴۵، ۴۸۸، ۴۸۰، ۴۷۸، ۴۶۳، ۴۵۵، ۵۰۸، ۵۹۰، ۵۹۳، ۶۰۱، ۶۱۳، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۴۳	افعى كوندالينى، حلقه ۲۶۳
رك: افعى، مار	افعى گنوسى با تاج هفت شاخه ۵۲۰
اژدهاى بالدار ۴۰۵، ۵۰۷	افعى ماده ۴۷۲
اژدهاى تاجدار ۱۵۷	افعى مرکورى ۵۸۸
اژدهاى چهارسر ۳۹۶	افعى مرکوريال ۳۵۵، ۵۲۳
اژدهاى دُم خوار	افعى مرکوريوس دوگانه ۲۵۹
رك: اوروبوروس	افعى مصلوب ۵۴۵، ۵۴۶
اژدهاى مرکوريال ۴۳۸	افعى هفت سر ۵۲۱
اژدهاى مرکوريال سه سر ۱۷۱	رك: اژدها، مار
اژدهاى مرکورى ۲۳۶	اسب ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۹۸، ۶۰۶، ۶۱۹
اژدهاى يك سر ۳۹۶	اسب زرّين گوش ۶۲۰
افعى ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۴۳، ۲۵۹، ۲۶۳، ۳۰۹، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۵۳، ۴۰۶، ۴۸۱، ۵۲۲، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۲۱	اوروبوروس / دم خوار ۸۳، ۹۰، ۱۰۵، ۱۵۷، ۱۸۷، ۳۰۸، ۴۰۶، ۴۷۱
	۵۰۷، ۵۶۲، ۶۱۲
	رك: اژدها، افعى، مار
	الاغ ۵۹۰
	رك: خر
	اليكورنو ۵۹۳
	رك: شير
	برّه ۱۶۶، ۱۹۳، ۴۲۵، ۴۲۷

برّه خدا ۴۲۵	رك: جی ئی لین
برّه قربانی ۴۲۴	جوجه ۵۶۱
برّه، قربانی کردن ۴۲۶	جیرجیرك ۱۹۱
بز ۱۴۱	جی ئی لین ۶۳۱، ۶۳۰، ۶۲۹، ۶۲۸
بز کوهی ۶۱۴، ۲۱۱	رك: تکشاخ
بوزینه ۱۹۱	خر ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳
رك: میمون	خر تکشاخ ۶۳۰
پرندۀ اصل هوایی ۴۰۶	خر سه پا ۶۱۸، ۶۲۰
پرندۀ سیاه ۲۹۲	خر طلایی ۹۶
پرندۀ هرمس ۶۴۳	خر وحشی ۶۰۶
پرندگان زرّین و سیمین ۳۹۹	خرس ۱۳۸، ۲۷۲، ۲۷۳
پلیکان ۶۱۹، ۵۰۵، ۲۸۶	خروس ۱۴۸، ۵۶۱
تکشاخ ۵۵۸، ۵۶۸، ۵۸۹، ۵۹۰،	خزنده ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۵۰
۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵،	رام ۶۲۸
۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱،	رك: تکشاخ
۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶،	زاغ ۱۹۹، ۲۸۹
۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵،	رك: کلاغ
۶۱۸، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶،	سرگین غلتان ۵۹۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴
۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱،	سگ ۲۱۱
۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۸	سگ چند سرِ مارمُ ۵۰
تکشاخ، جام ۶۳۲	سمندر ۳۸۶، ۴۰۵، ۶۲۱
تکشاخ، جوهر ۶۳۷	سوسک، خورشید ۶۱۳
تکشاخ دریایی ۶۱۵	سوسمار ۱۹۹، ۳۸۵، ۶۲۱
تکشاخ، دوگانگی جنسیت ۶۳۱	رك: سمندر
تکشاخ قمری ۶۳۳	سیمرخ ۷۲، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۹۹
تکشاخ ماده / لین ۶۳۱	۵۰۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۸۴، ۶۳۰،
تکشاخ نر / جی ایی ۶۳۱	۶۳۱، ۶۵۳
تکشاخ وحشی ۶۰۴	شاهین ۲۹۵

فیل ۶۰۶، ۶۲۱	شتر ۶۱۹
قو ۳۹۸	شیر ۱۰۹، ۱۴۰، ۱۹۹، ۲۷۶، ۳۵۳،
قوی هرمسی ۵۰۴	۴۴۱، ۴۵۳، ۵۶۸، ۵۹۰، ۵۹۳،
قوی هندی ۲۷۰	۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۱،
قوج ۹۹، ۱۴۰	۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰،
کبوتر ۴۶۶، ۴۶۸، ۵۰۵، ۵۶۹، ۵۹۱،	شیرزین ۳۹۹
۵۹۲	شیردال ۶۰۰
کبوتر سفید ۳۷۰، ۴۶۸، ۵۹۱، ۵۹۲	شیر سبز ۳۹۶، ۴۵۴، ۵۵۸، ۵۶۸،
کرکس ۲۴۷، ۲۸۹، ۶۲۱	۵۶۹
گروس فوجیتوس	شیر سرخ ۳۹۷
رک: گوزن فراری	شیرزین ۳۹۹
کرگدن ۶۰۰، ۶۰۵	شیر با سر افعی دوازده شاخه ۵۲۰
کزدم ۵۰۷	طاووس ۳۰۳، ۵۵۸، ۵۶۷، ۵۶۸،
کلاغ ۱۰۹، ۲۴۷، ۳۲۵	رک: دُم طاووس
کلاغ، سر ۴۰۷	عقاب ۸۶، ۱۰۹، ۱۹۹، ۲۴۷، ۲۸۷،
کلاغان سیاه ۳۹۷	۲۸۸، ۲۹۰، ۳۳۱، ۳۹۷، ۴۹۷،
رک: زاغ	۵۶۵، ۵۹۳
گاو ۲۰۸، ۶۳۰	عقاب دوسر / دوقلو ۱۰۵، ۲۸۸، ۶۴۰،
گاو قربانی ۴۹۷	عقاب سفید / سیمین ۳۹۹
گاو نر ۱۴۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۵۰۴،	عقاب سیمین سه سر ۳۹۶
۵۸۹، ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۱۷، ۶۲۰	عقاب سیاه ۲۸۹
گاو وحشی ۲۱۲، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۴،	عتر ۱۹۸
۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۱،	رک: میمون
۶۲۳، ۶۲۶	عنکبوت ۳۰۹
رک: تکشاخ	غاز ۵۰۵، ۶۴۹
گاوه‌ای نرجرون ۵۰۴	غاز هرمسی ۵۰۴
گراز ۱۴۸، ۶۰۶	رک: پلیکان
گره ۵۶۱	غول ۱۴۱، ۳۹۶، ۵۲۳، ۵۴۸، ۶۲۵،

میمون آدم نما ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۹۱، ۲۰۲	گری ۴۶۲، ۴۶۳
میمون خدا ۲۱۰، ۲۳۰	گورخر ۲۰
رك: مقلد خدا	گوزن ۱۴۰، ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۲۹، ۶۳۰
میمون سگ سر ۲۰۶	گوزن فراری ۱۰۸، ۲۱۵، ۵۹۲
نهنگ ۴۶۳	گوساله ۵۹۴، ۶۲۳
نهنگ دریای شمال ۵۸۹، ۶۳۵	گوسفند ۹۷، ۹۹، ۴۲۶، ۵۴۴، ۶۱۹
	لاك پشت ۲۲۴، ۲۲۸
	لك لک ۵۰۵، ۶۱۳
خ	مار ۲۷، ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۲۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶
خاك ۵۵، ۱۸۲، ۲۶۰، ۲۹۳، ۳۲۴، ۳۶۶	۲۲۹، ۵۲۳، ۶۳۱
۴۴۶، ۴۴۸، ۴۹۵، ۵۲۱، ۵۳۶، ۶۳۵	رك: ازدها افعی
خالدابن یزیدابن معاویه ۳۷۹، ۴۳۰، ۵۳۷، ۵۳۹	مار سبز ۲۴۳
خالق ۱۶۵، ۲۲۹، ۲۹۵، ۴۵۲	مار سه سر ۵۵
خانه ۱۸۸، ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۴۶	مار مرکوری ۵۱
خانه تجمع ۲۸۱، ۲۸۲	مار مصلوب مرکوریوس ۵۸۸
رك: محل تجمع	مارمولک ۴۰۵
خدا ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۵۵، ۶۳، ۱۶۳، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۶۹، ۵۸۰، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۳۳، ۶۴۸	رك: سمندر / سوسمار
خدا مرد ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۸۹، ۶۱۷	مرغ سقای فلسفی ۱۹۰
	رك: پلیکان
	مادیانهای آدمخوار ۵۰۴
	ماهی ۱۹۴، ۲۰۷، ۳۶۱، ۴۲۲، ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۶۴، ۴۶۵، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۵۵
	ماهی گرد دریا ۴۴۸
	ماهی منو ۶۱۵، ۶۱۶
	میمون ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۶۰

خداوند پدر ۵۶۹	خرس
خداوند لشگرها ۲۹۶	رك: حیوانات
خداوند منجی ۴۲۷	خروس
خداوند یهوه ۵۲۷	رك: حیوانات
خدایان ۵۲، ۶۶، ۷۶، ۱۹۱، ۲۱۰، ۳۶۹	حمیر / خمیره ۱۲۰، ۲۱۳، ۲۹۰، ۳۲۶، ۳۴۳
۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۹، ۵۲۸، ۶۱۵	۳۵۶، ۴۶۵، ۴۶۹
۶۴۹، ۶۱۷	رك: بی‌نظمی، کائوس، هرج و مرج
خدایان بابلی، گروه (هفت / نه / ده) ۱۰۷، ۲۸۵	خمیرمایه (ماتریا پریما) ۳۳۱
خدایان باستانی ۳۵	رك: ماده‌اولیه
خدای بی‌نظمی، مادینه ۵۱	خنوخ / کتاب ۹۸، ۹۹، ۲۸۵، ۳۱۳، ۵۰۴
خدای پدر ۳۰۳، ۵۷۷	۵۰۶، ۶۲۵
خدای پدر، روح ۵۷۸	خسوف ۳۹۹
خدای پسر ۳۰۳	خشایارشا ۶۲۰
خدای پسر، روح ۵۷۸	خضر ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
خدای خالق ۳۹۱، ۵۲۳	حلیان ۱۷۲، ۱۷۷
خدای زمین (دئوس ترینوس) ۴۶۹	خلقت ۵۵، ۲۱۳، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۵۲، ۵۸۱
خدای زمینی ۳۲۸، ۴۵۱، ۵۲۵	خواب ۴۱۱، ۵۴۵
خدای لشگرها ۲۱۲	خواب دوره‌کمون ۱۹۴
خدای مخفی خلاق ۲۶۳	خواهر ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۷۴
خدای یکتا ۳۷۱، ۴۹۴	خواهر-برادر، جفت ۵۶۲
خر / خر سه پا	رك: زنا، خواهر برادر / مجازم
رك: حیوانات	خواهر عرفانی ۳۶۱، ۵۴۰، ۵۸۵، ۶۵۲
خرافات ۶۴	خودآگاهی ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۷۹
خرد ۲۷، ۶۴، ۲۹۵، ۳۱۶، ۳۵۶، ۳۶۷	۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲
۴۲۲، ۴۵۱، ۴۸۳، ۵۳۹	۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۴
خرد الهی ۳۹۰	۱۵۸، ۱۶۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۳
خردهرمیتیک ۳۷۷	۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۴۶، ۲۵۵
خردمند ۲۸۲، ۳۵۸، ۵۱۷، ۵۲۸	۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۸۰

خورشید، ایزد ۵۲۲	۲۹۰، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۶۸
خورشید، بال ۵۵۷، ۵۶۶	۳۶۹، ۳۸۹، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۰
خورشید تابان برهما ۲۴۴	۴۵۶، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۸۴، ۵۱۰
خورشید، سرشت الهی ۸۴	۵۶۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۸
خورشید سیاه ۱۶۸	۶۴۹، ۶۵۰
رك: آفتاب سیاه	رك: ضمیر آگاه
خورشید طالع ۱۳۲، ۳۸۵	خودانگیختگی ۴۲، ۲۶۸
رك: آفتاب طالع	خودانگیزی جنسی ۲۶
خورشید طبیعی ۳۳۴	خودیاروری ۲۳۳، ۶۱۳
خورشیدگون / سولیفیکاسیو ۸۵، ۹۶، ۹۹	خودریشه = ماده اولیه ۴۴۰
۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۵	خودزاد ۱۶۶، ۶۱۳
رك: اشراق	خودسوزی ۴۲۲، ۵۲۲
خورشید - ماه نر ماده ۳۴۳	خودشناسی ۲۸۱
خورشید مصری، نماد ۵۶۶	خودمركزین ۶۵۰
خورشید و ماه ۱۱۱، ۳۴۷، ۵۶۸	خودنهفتگی ۴۶۴
خورشید و ماه، آمیزش ۵۴۸	خوراك اثیری ۶۲۰
خورشید و ماه، پیوند ۷۰، ۹۰، ۳۹۴، ۵۳۳	خوراك حیات ۴۸۰
۶۴۶	خوراك قربانی ۶۱۷
خورشید و ماه، وحدت ۵۴۸	خوراك معجزه گر ۴۷۴، ۴۷۸
خورشید و ماه، درختان ۳۲۶	خورشید ۸۵، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۸۹
خورشید و ماه، نفوذ ۱۸۱	۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۸۲
خورشید و ماه (نرماده)، ترکیب ۲۹۰	۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۶۴
خون ۲۶۰، ۳۰۳، ۴۲۷، ۴۴۵، ۵۵۸، ۵۶۸	۳۹۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۸، ۴۸۵
۵۷۵، ۵۷۶، ۵۹۴	۴۸۸، ۴۹۰، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴
خورنات، هنریش ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۳۵، ۳۵۴	۵۲۹، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۷۰، ۶۳۷، ۶۴۶
۳۵۹، ۳۸۴، ۴۰۵، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۸	رك: آفتاب
۴۸۷، ۵۱۳، ۵۴۱	خورشید، ارایه ۵۲۲
خوشتن ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۷۶	رك: آفتاب، گردونه

داماد ۵۲۳، ۵۳۱	۷۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۷
داماد و عروس ۳۸، ۳۰۲	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۲۴، ۲۳۸
داماسوس، پاپ	۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
دائنه ۱۰۱، ۲۰۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۹۹	۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۹۰
دانیال‌نسی، کتاب ۴۷۴	۲۹۳، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۱۵، ۴۵۱، ۴۸۴
داود ۶۲۶	خویشن مثالی ۵۶
داود، آل ۴۸۷	خویشن، نماد روان‌شناختی ۵۰
داود، زبور / مزامیر ۸۴، ۴۴۹، ۵۱۳، ۵۲۳	خویشن، نمادهای ۱۴۴، ۳۰۶
۵۳۱، ۵۳۴، ۵۴۳، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷	خویشن‌نگری ۲۱۳
۶۰۰	خیال بصری ۷۷، ۸۵، ۱۳۸، ۲۴۰، ۲۵۴
داورجهان ۴۰	۲۵۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۹، ۲۹۰
داوری نهایی ۴۵۲، ۵۱۱	خیال‌پردازی ۲۴۵، ۲۸۹، ۵۸۹، ۶۵۰
دایره ۷۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۹	خیر ۳۲، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۶۰، ۶۲
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۴۰	۴۴، ۲۴۲، ۲۷۱، ۴۸۴
۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۴، ۲۷۸	خیر مطلق ۶۳۰
۲۸۰، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۱، ۴۰۶، ۴۴۶	خیلکور ۱۴۷، ۱۴۸
۴۹۵، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۶۲	
دایره افقی	د
رك: افقی	دارو ۳۷۵، ۴۲۷
دایره البروج ۳۰۱، ۳۰۳	داروخانه ۱۸۲
رك: منطقه البروج	داروی عشق ۵۶۱، ۵۸۳
دایره تقویم ۳۰۱، ۳۰۲	داروی فسادناپذیر ۳۷۴
دایره جادویی ۱۷۹، ۲۱۷، ۲۴۴	داروی مغذی ۵۴۴
دایره چهار بخشی / تقسیم دایره به چهار بخش	داروی والای فلسفی ۵۵۱
۱۴۷، ۱۹۰، ۲۱۹، ۲۴۹، ۲۸۶	رك: نوشدارو
دایره طلایی ۳۰۴	داربوش دوم ۶۲۰
دایره عمودی	داکتیل ۲۲۹
رك: افقی / عمودی (دایره، صفحه)	رك: کابیری

دختر ۵۲، ۲۲۲، ۴۸۸، ۵۱۸، ۶۱۷	۴۵۸، ۴۶۴، ۴۷۵، ۴۷۷، ۵۰۵، ۵۲۵،
دختر سرخ پوش ۲۸۸	۵۲۸، ۵۴۵، ۵۵۲، ۶۲۱
دخترکان جادوگر ۴۶۰	دربا، اعماق ۸۶، ۱۷۹، ۴۴۸، ۴۵۱، ۵۲۳
دُر ۳۷۶	دربای آبی فرودین
رك: مروارید	رك: رنگها
درازگوش	دربای حکمت = دربای فلاسفه
رك: حیوانات	رك: حکمت، دربای
درخت ۵۸، ۵۹، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۸۵، ۳۴۶،	دربای سرخ
۴۷۵، ۴۸۰، ۵۰۵، ۵۵۷، ۵۶۹، ۵۹۲،	رك: رنگها
۶۲۱، ۶۲۸	دربای سیاه
درختان ۳۴۸، ۴۴۲، ۴۷۵، ۵۲۶	رك: رنگها
درخت بهشتی دریا ۴۷۵	دربای کیهانی ۶۲۰
درخت جاودانگی ۶۲۱	دکتر ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲
درخت جاوید، میوه ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۰	رك: پزشک، طیب
درخت حکمت	دگرگونی ۱۲۰، ۱۲۲، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۴،
رك: حکمت، درخت	۲۵۸، ۳۱۳، ۳۴۸، ۳۶۳، ۳۶۷، ۴۲۳،
درخت زندگی ۶۳۶	۴۲۸، ۴۲۹، ۴۶۴، ۴۷۶، ۴۸۹، ۵۰۶،
درخت فلسفی / فلاسفه ۳۳۸، ۳۵۷، ۳۸۷،	۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰
۴۷۹، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۶۹	رك: استحال، تبدیل ماهیت
درخت کوگارد ۶۲۱	دگرگونی سنگ الماس ۵۸۰
درخت مرجان ۴۷۵، ۴۷۷	دگرگونی، نمادگرایی کیمیاگرانه ۴۲۹
درخت مسیح	دگرگونی هرمتیک ۵۳۸
رك: مسیح	دلفینا ۴۵۵
درخت معرفت، میوه ۲۱۲	دُم خوار
درخت مناسک مذهبی ۴۸۱	رك: حیوانات: اروپوروس
درمان، فرایند ۶۰	دمشق ۲۰۷
دریا ۳۳، ۸۶، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۷۴، ۳۹۶،	دُم / جتر طائوس / کوداپایونیس ۲۷۳، ۳۱۶،
۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۵۶،	۳۲۷، ۳۹۹، ۴۰۷

دیمون سه گانه / دیمون ترینوس ۶۲۲	دمیورژ ۱۵۵، ۴۱۷، ۴۲۰، ۶۲۳
رك: خر	دنیا
دیمتر ۵۲، ۲۲۷	رك: ساعت دنیا؛ سه اصل دنیا، کوه دنیا، و
دیسن ۲۸، ۳۱، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۵۹، ۶۲، ۶۳،	جان جهان (انیماموندی) و چرخ دنیا
۵۶۱، ۵۵۲، ۲۸۳، ۸۷، ۶۶	دو
دین، اصول ۳۳، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۰، ۶۸،	رك: لعداد
۴۸۶، ۶۹	دوازده
دین، پدیده ۳۲	رك: اعداد
دین، تاریخ ۶۵، ۵۸۵	دود ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۶
دین، تغیر ۲۵، ۴۳	دورجه ۱۵۰، ۱۶۶
دین، تناقضات ۴۲	دورن، ژرار ۲۱۷، ۳۲۵، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۳،
دین مسیح ۵۳۹، ۵۵۴، ۵۵۹	۳۷۴، ۳۷۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹،
دیوسکوری، توامان ۲۲۷	۵۲۱، ۴۴۱
دیو، ماده ۸۷	دوزخ ۷۳، ۱۰۶، ۱۱۲، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۸۴،
دیومدوس، مادیانهای آدمخوار ۵۰۴	۴۸۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۲
دیونیوزوس ۱۴۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱،	دوست صاحب رویا ۱۸۴، ۲۶۹
۴۲۲، ۲۱۲	دوشیزه تاجدار / ورگوردیمیتا ۵۵۸، ۵۶۹
دیونیزوس، زاخاریوس ۳۶۲	دولاکروا، یوژن ۱۴۳
دیونزی، تجربه ۱۴۲	دومینیکن، فرقه ۳۲
دیونزی، حرم ۲۰۸	ده
دیونزی، راز ۱۴۰، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۲۰	رك: اعداد
دیونزی، عصر ۲۱۰	دیر ۱۴۷، ۲۹۹
دیونزی، مناسک ۱۹۴	رك: معبد
دیهم ۵۵۴، ۵۵۸	دیشیش ۴۹۲
رك: تاج	دیس، دروازه سیاه ۷۳
ذ	دیگولویل، گیوم دو ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵،
ذبح ۴۲۴، ۴۲۵	۵۶۹
	دیمون ۴۱۷، ۵۰۰، ۵۰۷

ذرت ۴۲۲

ذکات ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۱

رك: هوش، فراست

ذهن ۴۲، ۴۷، ۵۳، ۵۹، ۷۰، ۲۴۲، ۳۵۹،

۳۶۰، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲،

۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۱۷، ۴۹۱،

۴۹۸، ۵۰۱، ۵۱۳، ۶۵۳

ذهن الهی ۴۱۹

ذهن، تنها ۳۷۵

ذهن، چشم / چشم دل ۶۵، ۳۵۱، ۳۵۷

ذهن علمی ۲۶۴

ذهن مادی ۴۵

ذهن مذهبی ۳۹

ذهن / منس ۳۶۸، ۳۷۵، ۳۷۷

ذهن و ماده ۳۸۹

ذهنی، اعتقادات ۴۰

ذهنی، انتظارهای ۸۰

ذهنی، تجربه ۶۴۶

ذهنی، تراوشهای ۳۱۵

ذهنی، تصاویر ۷۶

ذهنی، حالت ۳۵۷، ۳۷۷

ذهنی، شرایط ۳۶۳

ذهنی، صور ۶۵

ذهنی، فرایند ۳۶۹

ذهنی گرایی ۴۰

ذیمقراطیس ۳۴۱، ۴۰۹

و

واتوس پلاتر ۲۷۱

راز ۴۲، ۱۳۸، ۱۸۳، ۳۰۱، ۳۳۳، ۳۵۹،

۳۸۶، ۴۱۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۲۵، ۵۵۵،

۵۸۷، ۶۰۸، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۴۹،

۶۵۱، ۶۵۲

راز، انزوا به علت ۸۶

راز آب و شراب ۴۲۷

راز الهی ۴۳۰، ۵۵۱

راز بزرگ / میستریوم مگنوم ۳۶، ۶۶، ۴۲۲،

۵۱۹، ۵۸۶

راز تضادها ۲۴۳، ۵۲۵

راز دگرگونی شیمیایی ۶۷

راز دیونیزی

رك: دیونیزی، راز

راز رستگاری ۵۵۹

راز شخصی ۸۶، ۸۹

راز شهریار / اینگمارژیس ۱۶۹، ۲۷۲

راز سنگ ۵۱۳، ۵۱۴

راز کار ۳۹۳

راز عرفانی ۲۴۳

راز کیمیاگری ۵۸۳، ۶۴۳

راز گوسی رستگاری ۵۰۷

راز ماده ۴۱۰، ۵۱۴

راز هراس انگیز و حیرت آور ۵۴۷

راز هرمتیک ۵۲۴

راز هنر ۳۶۰، ۳۹۰، ۴۰۰

رازهای هفتگانه ۵۵۵

راز، زکریا ۴۳۳	رستگاری، جام ۶۳۲
راست، سمت ۲۷۹، ۵۶۹	رستگاری، راز ۵۵۹
راست، گردش به سمت ۱۸۸، ۲۷۹	رستگاری، کار ۴۲۰، ۴۸۳، ۴۸۴
راست و چپ ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴	رستگاری، کار الهی ۵۱۳، ۶۴۵
رك: چپ	رستگاری، نمایش ۵۶۱
راشی، تفسیر ۵۲۵	رسوخ، نقطه ۲۷۵
رامایانا ۶۱۸	رسول مذکر آسمانی ۴۹۴
رامبراند ۱۷۵	رفض ۶۷
راه شیری ۲۶۳	رفیق
رایبلی، سر جرج ۳۹۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۶۹	رك: دوست
۵۲۱، ۵۲۲، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۱	رفیق کردن ۳۳۶
۵۵۶، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۹۴، ۵۹۵	رُلاند / رولاند، مارتین ۳۳۷، ۳۸۲، ۳۸۳
۶۳۰	۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۶، ۴۳۷
راین‌لند ۴۷۱	رم ۴۸۲، ۵۲۴
راینو، دیر ۵۱۳	رمانتیسیم، مکتب ۳۲
رب النوع ۵۲، ۱۹۱، ۲۱۲	رنسانس ۱۳۳
ربت النوع تقدیر ۵۲۱	رنگها
رجیمینا، چهار ۵۵	آبی ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۶، ۳۰۴، ۳۰۵
رجیمینا، سه ۲۹۳	۶۳۴
رَحِم ۲۶۲، ۳۳۴، ۴۶۲	آبی، آسمان / دریای ۳۰۴، ۳۰۵
رك: بطن	آبی، گل ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۴۰
روزن کروتر، وصلت کیمیایی ۵۹۰	۲۴۳، ۲۶۴
روزی کروسین‌ها، انجمن ۱۲۱، ۴۳۱، ۵۸۳	آبی، صفحه / دایره ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۱
رستاخیز ۴۲۲، ۴۵۲، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۹۰، ۵۱۱	ارغوانی / بنفش، پادشاه در جامه ۳۹۹
۵۷۹، ۵۹۲، ۶۵۳	۴۸۸
رستگاری ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۷۰، ۱۸۸، ۲۶۹	رنگ ۲۴۸، ۴۱۳، ۵۳۶، ۵۸۰
۴۱۶، ۴۵۱، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۷، ۵۲۰	رنگ الهی ۴۱۱
۵۲۱، ۵۴۳، ۵۷۶، ۶۰۳، ۶۳۲، ۶۷۶	رنگ، سه و چهار ۵۵

سبز، بطن ۲۲۴
 سبز، شیر ۳۹۶، ۳۹۴، ۴۵۴، ۵۵۸،
 ۵۶۸، ۵۶۹
 سبز، مار ۲۴۳
 سرخ / سرخ کردن / سرخی (روبدو)
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۷۳،
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۰۵،
 ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۵۲، ۴۸۸
 سرخ، برده ۲۲۲
 -، حلقه ۲۴۳
 -، جامه ۴۸۸
 -، خون ۳۹۷
 -، دریای ۵۳۳
 -، سوسن ۳۹۹
 -، شیر ۳۹۷
 -، صمغ ۲۳۵، ۵۴۸
 -، گل ۹۰، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۲۴،
 ۱۲۶، ۱۶۵، ۲۵۴، ۲۵۵،
 ۲۷۱، ۴۸۹
 -، مردم ۲۲۵
 سرخ پوش، دختر ۴۸۸
 سفید / سفید کردن / سفیدی / آلبود
 ۱۸۷، ۲۴۷، ۲۹۲، ۳۲۳، ۳۲۷،
 ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۴۹،
 ۴۸۸، ۵۳۳، ۵۵۱، ۵۹۲، ۶۰۸،
 ۶۱۳، ۶۱۸
 سفید، آب / آکوامرکوریالیس ۳۹۶، ۳۹۹
 -، اکسیر ۳۹۸

رنگهای رنگین کمان ۳۵۲
 زرد / زرد کردن / زردی / سیتیریتتاس /
 گزانتوسیس ۱۲۷، ۱۸۷، ۲۴۰،
 ۲۴۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۶،
 ۳۲۳، ۳۲۷، ۶۳۰
 زرد، امپراطور ۶۳۱
 خاکستری ۳۵۲
 زرین، تاج ۳۰۰، ۳۹۹
 زرین، تخم ۲۶۵
 زرین، پشم ۲۳۱، ۲۳۲، ۵۰۵
 زرین / زرینه، سر ۶۱۳، ۶۱۴
 -، شیر ۳۹۹
 -، دایره ۳۰۰
 -، کودک ۲۴۲
 -، عرش ۳۰۰، ۳۰۱، ۵۷۵
 -، گل ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۰،
 ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۹۵
 زرین، ماندالای ۳۰۵
 زرین، مسند ۵۰۵
 زرد: رُک: طلائی
 زعفرانی ۳۶۳
 زرد: رُک
 زنگاری، گل ۱۲۶
 زرد: رُک: آبی
 سبز / سبز کردن / سبزی / ویریدیتاس
 ۲۳۲، ۲۴۰
 ۲۵۴، ۲۷۳، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۲۳
 ۳۵۲

سیاه، کلاغان ۳۹۷	- ، تخمیر ۳۹۹
سیاه، نهر آب ۳۹۷	- ، حجاب ۴۶۸
سیمین، باران ۳۹۷	- ، فلاسفه ریش ۱۱۳
سیمین، بالهای کبوتر ۵۹۲	- ، زمین ۳۲۷
سیمین، تاج ۳۹۹	- ، سنگ ۳۲۷
سیمین، زنجیر ۳۹۶	- ، سوسن ۳۹۹
سیمین / سفید، عقاب ۳۹۹	سفید / سیمین، عقاب ۳۹۹
سیمین، کاسه ۲۸۶	- ، صمغ ۵۴۸
سیمین، نهر ۳۹۷	- ، کبوتر ۳۷۰، ۴۶۸، ۵۹۱، ۵۹۲
طلانی، ادراك ۳۷۷	- ، گل ۹۰، ۱۰۵، ۱۲۶، ۴۸۹
طلایی، حب ۲۶۵	- ، گوسفندان ۴۲۶
طلایی، حلقه ۲۹۲	- ، گوگرد ۵۳۳
طلایی، دایره ۳۰۴	سیدسر ۲۹۵، ۶۳۸
رك: زرین	سیاه / سیاه کردن / سیاهی (نیگردو /
قرمز، توپ ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۷	ملانوزیس) ۷۰، ۱۳۷، ۱۸۷،
رك: سرخ	۲۱۰، ۲۴۷، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶،
قهوه‌ای، تخت بلور ۳۰۰، ۳۰۵	۳۲۷، ۳۵۲، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۴،
کبود، سه روح در ردای ۳۰۰	۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۴۸، ۴۴۹،
رك: ارغوانی	۵۳۳، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۶۶
نیلگون ۳۷۶	سیاه، پرنده ۲۹۲
یشم، لوحی به رنگ ۶۲۸	سیاه، خاک ۴۴۸
رنگین کمان ۹۷، ۱۰۰، ۱۷۲، ۲۷۳، ۲۸۹،	سیاه، مرد ریش ۱۱۳
۳۹۹، ۳۵۲	سیاه، زمین ۴۳۷
رواقیون، فلسفه ۳۶۹، ۴۱۵	سیاه، دریای ۵۲۳
روان ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸،	سیاه، دُم ۲۵۶
۶۰، ۶۶، ۱۴۲، ۱۸۸، ۲۰۳، ۳۶۰، ۳۷۴،	سیاه، زمین ۴۳۷
۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۳، ۵۸۵، ۶۴۴، ۶۵۱،	سیاه سیاه تر از سیاهی ۴۴۸
روان، استعداد خلّاق ۲۶۸	سیاه، عقاب ۲۸۹

روانشناختی، خویشتن ۴۵	روان، تمامیت ۲۹۳
روانشناختی خویشتن، نماد طبیعی ۵۰	روان، حقیقت ۶۴۹
روانشناس ۲۹، ۳۸، ۴۸، ۵۶، ۳۵۲، ۳۸۲،	روان، خودمختاری ۲۱۴
۶۴۷، ۵۶۳	روان، دیدگاه ۶۴۴
روانشناسی ۲۴، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰،	روان، رشد خودمختار ۸۸، ۱۳۵
۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۶۴، ۷۰، ۱۹۱، ۱۹۴،	روان، طبیعت ۲۳
۲۲۱، ۲۴۳، ۲۵۲، ۳۵۳، ۳۸۹، ۴۰۲،	روان، عناصر مثلی ۷۶
۵۲۷	روان، فعالیت ۱۶۸، ۲۶۸، ۲۸۳
روانشناسی ابتدایی ۶۵، ۶۶	روان، کلیت ۷۶
روانشناسی تجربی ۳۸۸، ۵۷۳	روان، لایه‌های ۶۶
روانشناسی تحلیلی ۲۳، ۳۱، ۴۰۲، ۴۱۸،	روان، محتویات ۴۱۸
روانشناسی جدید ۵۵، ۳۹۱	روان، نواحی ناشناخته ۴۵۸
روانشناسی جدید ناخودآگاه ۷۱	روان، نیروهای ناپیدای ۳۸۶
روانشناسی رویاها ۲۵۸	روان، واقعیت ۳۰، ۵۸
روانشناسی شخصیتی ۶۶	روان ازلی ۱۴۱
روانشناسی علمی ۴۳، ۴۴	روان ذهنی (خودآگاهی) ۷۹
روانشناسی قسمت بندی شده ۲۷	روان شخصی ۳۰۹
روانشناسی ناخودآگاه ۴۲، ۴۳، ۵۶، ۶۴۳، ۶۵۲،	روان عینی (ناخودآگاه) ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۳۰۶،
روانشناسی ناخودآگاه، کتاب ۳۰۸	۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵
روانشناسی و دین، کتاب ۳۲، ۵۹، ۲۹۱	روان فردی ۲۶۶
روان گرایی ۳۰، ۳۶	روان مدرک ۵۸۵
روانی ۳۲، ۶۶، ۶۷، ۲۵۲، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۸،	روان ناخودآگاه ۳۵
۴۶۳	روان پریشی ۷۶، ۳۰۸
روانی، آموزش ۲۷	روانیزشک ۶۰، ۶۲
روانی، اجزاء ۵۹	روان درمانی ۲۵، ۵۶، ۶۶، ۷۰
روانی، ازهم پاشیدگی ۴۵۱	روان رنجوری ۲۵، ۶۶، ۷۶، ۳۰۸
روانی، بازتاب ۲۶۸	روانشناختی، ادراک ۵۷۳
روانی، بیماری ۲۱۷	روانشناختی، پژوهشهای ۳۹

- ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۹، ۴۸۲، - تجربه ۵۵
- ۴۹۰، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، - دگرگونی ۴۱۱، ۴۰۲
- ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۶۱، ۵۶۵، - رشد ۱۳۵، ۲۵
- ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۹۱، - ساختار ۳۸۶، ۴۲
- ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۰، ۶۴۴، - صورت مثالی ۵۰، ۴۳
- روح آتشین ۳۶۹، ۵۲۸، ۵۳۲، ۶۴۹، - عنصر ۳۶۸، ۳۱۲
- روح بالدار / شیطان ۱۴۳، - فرافکنی ۳۲۲
- روح پنهان در ماده ۳۷۳، ۴۷۴، ۵۸۰، - فرایند ۳۱، ۵۴، ۲۱۵، ۳۱۳، ۳۴۰، ۳۷۶
- روح جاذبه ۱۰۲، روانی، فرهنگ ۳۵
- روح جسمانی / انیماکورپورالیس ۳۹۱، ۳۹۲، - فضای ۸۷، ۱۳۸
- روح جهان آفرین ۴۰۶، - معالجه ۲۴
- روح چهار عنصر مصری ۲۰۰، - واقعیات ۲۲۲، ۲۷۰، ۲۹۳، ۳۰۶
- روح، خطر ۴۵۶، ۶۵۲، ۶۴۴
- روح دنیا (اسپیریتوس موندی / انیماموندی) ۵۸۲، - واقعیت خودمختار ۲۶۷
- روح حیات (اسپیریتوس ویته) ۱۹۵، ۳۱۰، ۳۹۰، روباه
- ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۹۲، ۶۰۹، رك: حیوانات
- روح خالق (اسپیریتوس کراتور) ۳۹۲، روبودو
- روح خدا ۲۹۴، ۵۸۲، رك: رنگها / سرخ
- روح خلاقه ۳۹۲، رویکن، رود ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵
- روح زمین ۴۶۸، روپرت قدیس ۶۰۵
- روح زمینی ماده ۴۷۱، روح ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷
- روح سستی ۱۰۴، ۳۹، ۴۲، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۱۰۱، ۱۱۲
- روح طلا ۴۶۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۲
- روح فلزات ۶۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶
- روح فلکی درخشان ۴۶۵، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۸۳، ۲۹۵
- روح متعال / آرکتوس ۵۸۲، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۴۴، ۳۵۱
- روح مرکوریال ۳۸۶، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۰۹
- روح مطلع کننده ۱۸۳، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۳۷

روح مقدس، هدیهٔ ۱۸۲	رویاهای نخستین ۸۴
روح القدس ۴۰، ۵۲، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۰۳، ۳۴۶، ۳۶۲، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۶۳، ۴۶۹	رویاهای همرو ۸۰
۴۷۱، ۴۸۳، ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۲	رویاهای فرستادهٔ پروردگار ۳۳
۵۴۳، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۹۱	رویای فردی، تمثیل‌گرایی ۶۵
۵۹۶، ۶۳۲، ۶۴۳	رویای کهنه‌کیمیگری ۲۶۵
رودرها ۶۱۷	روئل، چارلز ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۹، ۵۰۰
روزینوس ۶۱۳	رهایی ۴۲۸، ۶۴۵
روسکا / راسکا، ج، اف ۱۳۳، ۴۴۹، ۴۷۴	رئا ۱۴۰، ۲۲۷، ۲۲۹
۴۷۵، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹	ریزنشتاین، ریچارد ۳۲۳، ۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۷
۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲	۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱
روشنایی ۳۹، ۴۶، ۲۲۱، ۵۴۷	ریش نوک تیز ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۴۱
روشنایی، درودیر ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۲	۱۶۱، ۱۶۲، ۲۳۸
روغن ۳۲۸، ۳۳۱، ۴۱۰، ۵۰۷	ریشو، چهرهٔ ۵۶۹
روغن شراب ۴۸۸	ریشی شرنیکا (شاخ غزال) ۶۱۸
روم، امپراطوری ۱۹۹	ریک‌ودا ۶۱۷
رومانسک، سبک ۲۹۹	ریمان، لئونارد ۲۹۶
رویا ۵۱، ۵۷، ۶۵، ۶۶، ۷۷، ۸۴، ۸۸، ۱۳۷	ریموندوس ۲۴۹
۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۷، ۴۵۳، ۴۵۶	ز
رویا، نقشهای ۵۸	زاج ۵۴۸
رویا، سلسله ۸۱	زازیموس ۹۴، ۱۰۳، ۳۵۴، ۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۳
رویاها، پوستگی ۵۹	۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۱، ۴۹۰، ۴۹۵، ۴۹۹
رویاها، دنیای ۴۷۳	۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۲۷، ۵۸۷، ۶۱۳
رویاها، سلسله ۵۹	زاغ
رویاها، فرضیه کلی ۷۹	رك: حیوانات
رویاها، مطالب ۷۸	زبور
رویای اولیه ۵۹	رك: داود
رویاهای مجرد ۸۲	زُحل ۱۸۷

زن ناشناس / زن پوشیده ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۳۱،	زرتشت ۴۰، ۱۲۷، ۲۱۲، ۲۲۶، ۴۱۰، ۶۴۸،
۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۴،	۶۵۰، ۶۵۱
۲۲۵، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۷۴،	رك: نیچه
۲۷۸، ۲۸۶	زرد، زرد کردن، زردی
رك: انیما	رك: رنگها
زنان افسونگر خون آشام ۹۰	زرناب ۳۶۳، ۵۷۸
رك: زنانه، صور	زربین
زنانگی زمینی ناخودآگاه ۵۲، ۵۳	رك: پشم زرین، راز گل زرین
زنانه، خصلت ۱۷۰، ۲۲۲، ۲۷۱، ۳۰۵	زکریا، کتاب ۵۲۷
زنانه، سیمای جسمانی ۴۷۲	زکریاس، پاپ ۲۸۲
زنانه، صفات ۳۰۵	زمان ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۷۴،
زنانه، صور زنانه ۸۷، ۱۳۷، ۱۷۹	۵۱۱
زنانه، عنصر ۲۲۱	زمان و مکان ۴۳، ۴۴، ۲۷۸
زنابا محارم ۱۹۴، ۴۵۴، ۵۶۵، ۵۶۶	زمین ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۸۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۷۹،
زنای برادر- خواهر ۲۲۳، ۵۶۱	۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۲۰، ۲۴۳، ۲۷۴،
زنای مادر- پسر ۴۵۱، ۵۶۱، ۶۰۵	۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲، ۳۲۷، ۳۵۰، ۳۵۳،
زنگار ۲۳۲، ۲۳۳	۳۵۹، ۳۶۸، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۱۷، ۴۳۸،
زنگی / حبشی ۳۹۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲	۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۸، ۴۷۰،
رك: سیاهی	۴۷۱، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۱۱، ۵۱۷،
زوریخ ۱۶۱، ۵۱۳	۵۲۱، ۵۲۵، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۴۲، ۵۴۴،
زوکلر، اُتو ۴۷، ۴۸	۵۵۹، ۵۶۹، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۹۰، ۵۹۷،
زهدان ۲۶۲، ۳۳۴	۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۵،
رك: رَحم	۶۲۶
زهر ۲۶، ۳۲۳، ۳۳۱، ۴۰۹، ۴۳۱، ۴۳۵،	زمین بکر ۴۲۲، ۴۹۳
۵۰۷، ۶۰۱، ۶۰۸	زمین، ایزدان / خدایان ۲۳۰، ۲۵۶، ۴۵۱،
زیارت روح ۳۰۴	زمینی، زندان ۲۷۶
زیارتنامه ۲۹۹	زمینی، عنصر ۲۷۳
زیق ۵۵۱	زنِ عروسی ۱۶۱

ساعت پاندولی ۱۷۱، ۲۶۳	رك: سیماب
ساعت دنیا ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۶	زبور کامیون ۶۳۵
ساعت دنیا، منظر ۲۹۱	زنوس ۱۴۰، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۵۹، ۲۶۳، ۴۵۲
ساعت فلکی باکره ۳۰۵	۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۶۴۸
سانکیها، فلسفه ۳۹	
سالنر، تتودور ۵۲۲	ژ
سالواتور ۶۰۹	ژازون ۴۷۸
رك: منجی	ژانه، بی‌یر ۱۳۸
سامسون ۴۶۵	ژبر
سایه ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۷۰، ۸۵، ۸۷، ۲۲۰،	رك: جابر ابن حیان
۲۳۳، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۸، ۴۳۵	ژروم قدیس ۵۳۹
سبز / سبز کردن / سبزی / ویریدیتاس	ژرویت‌ها ۱۸۸
رك: رنگها	ژوستین شهید ۵۳۴، ۵۹۸
سبکی‌الی تعمق شده ۳۸۳	ژوستین، عرفان ۴۲۰
سپیده‌دم ۲۷۴، ۳۲۷، ۶۴۴	ژوپتر ۶۴۸، ۶۴۹
سپیده‌دم، کتاب ۳۷۷، ۳۸۲، ۴۵۸، ۵۱۳،	ژولین مرتد ۱۲۱
۵۱۴، ۵۱۹، ۵۲۸، ۵۳۷، ۵۴۱	
سپیدی	ص
رك: رنگها	صابازبوس ۲۱۲
ستارگان ۱۵۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۳۴، ۳۴۴	صاباثوث ۲۱۲
ستارگان، حرکت‌های فقه‌رایی ۵۳۳	صاتورن ۳۷۰، ۴۱۴، ۴۳۵، ۵۰۹
ستارگان، مجمع فلکی ۵۰۲	صاتیر / نمایش بزها ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۹۲
ستاره ۲۵۱، ۲۷۸، ۳۰۱، ۳۸۷، ۳۸۸	سادگی ۲۴۹، ۳۷۴، ۴۳۸، ۵۸۸
ستاره‌ابدی / استروم ۲۴۲	ساده ۳۷۱، ۴۳۹
ستاره، دوازده ۵۱۹	ساده، جسم ۲۴۹
ستاره شمال ۲۷۴	ساده، شکل ۲۶۳
ستاره مرکزی ۲۷۹	ساعت ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۸۰
ستاره هشت گوش ۲۷۶، ۲۷۹	ساعت آونگ دار ۱۵۹

سَقَر به چهار ربع زمین ۵۰۴	ستاره‌شناسی ۶۷، ۱۱۲، ۲۳۸، ۲۹۷، ۳۴۴
سَقَر به دوزخ / هادس ۴۵۹، ۴۶۴، ۵۰۴	سَتمِ بَینی، احساس ۸۷
سَقَر دریایی شبانه ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۹	ستیریکان ۲۴۵
رک: نکیا	سِتِوس ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶
سَقَر سحرآمیز فاوست ۶۴۷	سر / کله ۸۴، ۸۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۲۱۱
سِفِر پِستدیش ۵۱، ۳۶۸، ۴۹۴، ۵۴۵، ۶۲۴	۳۷۳، ۵۵۱، ۵۸۳، ۵۸۷، ۶۱۳
۶۳۳، ۶۲۵	رک: جمجمه، کله
سِفِر تَشیه ۵۹۷	سرِ بدنِها ۵۵۷
سِفِر خَروج ۶۰۰	سر، تغییر شکل دادن ۲۱۱، ۲۶۳
سفید / سفید کردن / سفیدی / آلبو	سَر زَرین / زَرینه ۶۱۳، ۶۱۴
رک: رنگها	سر، سید ۲۹۵، ۶۳۸
سَکَه طلا ۱۲۶، ۱۵۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۳۴۶	سرِ کلاغ ۴۰۷
سَگ	سُرب ۴۳۵، ۴۶۸
رک: حیوانات	سُرب فلاسفه ۴۶۷، ۵۹۲
سلطان ۱۶۹، ۵۲۸، ۵۳۴	سرب هوا ۴۶۷
رک: پادشاه / شهریار	سربازان ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۷۶
سلمون ۵۹۲	سرخ / سرخ کردن / سرخی (روبدو)
سلیمان نبی ۴۶۸، ۵۱۸	رک: رنگها
سلیمان، امثال ۴۱۹، ۵۱۴، ۵۱۵	سرکه چشمه ۱۱۹
سلیمان، حکمت ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۸	سرکه فلکی ۳۳۲
سلیمان، غزل غزلهای ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۹	سرگین غلتان
سَم ۵۰۶	رک: حیوانات
سَمَله ۱۴۰	سرنوشت ۶۶، ۶۷
سمندر	رک: تقدیر
رک: حیوانات	سرنوشت، اجزاء نجومی ۶۶
سناریوس	سرواتوس قدیس ۵۲۱
رک: اعداد، ششمین	سَقَر / پرگربناسیو ۸۵، ۲۷۳، ۲۸۷، ۵۰۵
سندیوگوس، میکانیل ۵۸۰	۵۸۴، ۵۲۲

سنگ / لپیس ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۹،	سنگ حرم ۱۶۵
۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۸،	سنگ خجسته ۳۴۷، ۵۴۳
۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۰،	سنگ دارای روح و حیات ۲۵۹
۲۶۵، ۲۷۳، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۳۰، ۳۳۱،	سنگ زاویه / لپیس انگولاریس = مسیح ۶۸، ۱۲۷،
۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۰،	۲۶۷، ۴۵۹، ۴۸۲، ۵۵۲، ۵۷۸، ۵۹۹
۳۶۲، ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۰۲،	سنگ سفید ۳۲۷
۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۹، ۴۳۷، ۴۳۸،	سنگ سه گانه (ترینوس) ۵۷۸
۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۶۵،	سنگ شگفت انگیز ۳۴۱، ۴۸۴، ۶۵۲
۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۰۳، ۵۱۰،	سنگ غیر معمولی / سنگ جام مقدس ۲۶۲
۵۱۱، ۵۱۵، ۵۲۹، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۶،	سنگ فلاسفه / حجر الفلاسفه ۹۰، ۹۵، ۱۰۹،
۵۳۹، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۷۵، ۵۸۷، ۶۱۳،	۱۲۲، ۱۹۰، ۲۸۲، ۳۲۷، ۳۵۶، ۳۷۵،
۶۱۹، ۶۳۷، ۶۴۳	۵۵۱، ۵۷۸، ۵۸۰
سنگ، پدید آمدن / عمل آوردن ۳۵۶، ۵۱۲، ۵۳۲	سنگ فلسفی ۱۲۲، ۳۲۸، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۲
سنگ، حکمت الهی ۵۸۰	سنگ کامل مدور ۵۵۲
سنگ، چهار طبیعت ۲۳۵	سنگ ماه ۳۹۸، ۴۳۴، ۵۰۶
سنگ، راز ۵۱۳، ۵۱۴	سنگ محراب ۵۲۰
سنگ، ضدیت عناصر در ۵۷۶	سنگ مرموز ۵۱۰
سنگ، طبیعت کامل و مدور ۴۴۶	سنگ مطلوب / گنج صعب الوصول ۲۴۹
سنگ، عصا ۴۱۳	سنگ معجزه گر ۳۳۵، ۳۶۰
سنگ، همانندی / رابطه با مسیح ۶۵، ۴۷۱،	سنگ معدنی ۴۳۵
۵۰۹، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۷۳، ۵۷۹، ۵۸۳،	سنگ مقدس ۳۴۱
۵۸۸، ۶۴۴	سنگ ملهم ۴۱۱
رك: مسیح	سنگ نازیا ۴۱۹
سنگ اثیری / نامرئی ۳۴۱، ۳۴۲	سنگ نامرئی ۲۶۰، ۳۴۱
سنگ اسرارآمیز ۱۱۹	سنگ نفیس ۳۰۰، ۳۳۰، ۳۷۶، ۴۸۸، ۵۵۸
سنگ الماس ۱۹۲، ۵۸۰	سنگ نیل ۴۷۱
سنگ الهی و جهنمی ۱۸۲	سنگهای بلورین ۲۴۹
سنگ جام مقدس ۲۶۲، ۲۷۳	سنگهای زنده فلسفی ۳۷۵

سیماب / آکوامرگوریالیس ۵۶، ۲۳۷، ۳۳۱، ۵۵۱	سنگهای مرده ۳۷۵
سیمرغ	سوریه ۵۳
رك: حيوانات	سوزاندن / تكلیس ۳۲۷، ۳۳۶، ۵۵۱
سیمین	سوسمار
رك: رُنْگها	رك: حيوانات
سینا، كوه ۲۸۵	سوفوكل ۴۰۱
سینسیوس ۴۳۳	سوفیا
سینوسفالوس (میمون سگ سر) ۲۰۲، ۲۰۶	رك: حكمت
سینیور، آدلفوس	سولفور ۴۰۰، ۴۳۵، ۶۲۳
رك: آدلفوس	سولفور، رساله دو ۴۴۶
سینیور / سنیور ۲۳۳، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴	سوئیس، ۲۲۵، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۳۱
۳۷۸، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۵۲، ۵۷۹	سه
سی و دو	رك: اعداد
رك: اعداد	سیارات ۲۴۹، ۲۹۶، ۳۴۶، ۳۴۸
ش	سیاره ۲۰۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۴۶، ۴۱۷، ۴۸۵
شانایانا - برهمانا ۶۱۵، ۶۱۷	سیاره گون، صور ۲۴۲، ۲۹۸
شاخ آسمانی ۶۳۴	سیال ۱۱۳
شاخ آسمانی ماه ۶۱۲، ۶۳۲	سیاه، سیاه کردن، سیاهی / نیگردو
شاخ تک شاخ ۵۹۸، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۲۸، ۶۳۲	رك: رنْگها
۶۳۷	سیله - آتیس، نوع ۵۲
شاخ غزال ۶۱۸	سیتربیناس
شاخ کرگدن ۶۳۱	رك: رنْگها / سبز کردن
شاخ گاو وحشی / پادزهر ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۲۶	سیتس ۳۳۰
شاخ نهنگ دریای شمال ۵۸۹، ۶۳۵	سیدپه کورلو / چرخ دنیا ۱۴۸، ۱۴۹
شاخ ما (مسیح) ۶۰۵	سیرنِها ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱
شاخ ماهی ۶۱۵	سیسترسین، دیر ۲۹۹
شاخهای فراوانی ۴۴۷	سیلبر، هربرت ۱۱۳، ۳۲۲
	سیماب

شاکی ۱۵۰	۶۲، ۶۳، ۱۸۸، ۲۲۱، ۲۴۲، ۲۷۱، ۴۲۰،
شاننا ۶۱۸	۴۲۲، ۵۹۶، ۶۰۶
شاه ۴۴۸	شرّ، اصل ۵۲۲
رك: پادشاه، شهریار	شرّ، قدرت ۶۰
شاه و ملکه ۳۲۷	شراب ۲۰۷، ۲۱۱، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۷۷، ۶۳۴،
شاه و ملکه، اتحاد ۳۲۶	۶۳۵
شاهزاده (زریوس فیلیوس) ۴۴۸، ۲۷۲، ۲۷۱،	رك: نان و شراب
۴۵۲، ۴۶۳، ۴۷۰، ۶۳۰،	شراب سرخ متبرك ۳۴۵
شاهزاده - روح ۴۶۳	شرادر، ابرهارد ۶۱۴
شاو، برنارد ۲۰۳، ۲۳۸	شرق ۲۹، ۴۳، ۲۷۳، ۲۹۵، ۴۸۶، ۵۱۷، ۶۱۴
شاثول ۲۳۷، ۲۳۸	شرقی، طرز تفکر / عقاید ۲۸، ۳۰، ۲۸۴
شبان	شرك ۳۵، ۱۳۳، ۴۱۹، ۴۳۰، ۴۸۶
رك: چوپان	شرك، کیمیاگری ۵۵
شبنم ۳۹۸، ۴۳۵، ۵۹۷	شری چاکرا - سامهاراتاترا ۱۴۸
شر	شری یانتر ۱۴۶
رك: حیوانات	شتشو ۳۲۷، ۵۵۱
شخصیت، ازهم پاشیدگی ۱۷۹	شفا ۵۷، ۲۰۷، ۴۱۶، ۵۳۴، ۵۶۶، ۵۶۸،
شخصیت، احیا / تجدید ۱۲۰، ۲۱۲، ۲۱۷،	۶۰۸، ۶۲۲، ۶۳۲
شخصیت، بی روح شدن ۲۸۱	شفا، جام ۶۳۲
شخصیت، تجزیه ۱۷۶، ۴۴۰، ۴۶۱	شفا، فرایند ۵۹
شخصیت، تغییر ۸۶	شمال ۲۲۱، ۲۹۵، ۴۹۵، ۵۰۴
شخصیت، تکامل ۶۸	شم ۵۰۶
شخصیت، جرمی از ۳۱، ۱۲۸	شمشیر ۱۷۶، ۴۲۴، ۴۵۳
شخصیت، کل / تمام ۱۶۲، ۱۶۳، ۴۵۱	شمون مجوس ۴۸۶
شخصیت الهی خودمختار ۴۲۰	شنا ۶۱۵
شخصیت پدرمُثلی / پیر خردمند ۱۸۳	شناور ۳۵۳، ۳۹۹، ۵۳۲
شخصیت یکپارچه ۱۲۸	شبه مقدس ۴۲۶
شرّ ۳۲، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴،	شویامبهو ۶۱۷

۵۸۵، ۵۷۳، ۴۴۴، ۳۹۰، ۳۴۲، ۳۴۱

شیمیایی، تغییر ۶۵۲

شیمیایی، ترکیب ۵۳۹

شیمیایی، عناصر ۴۰۰

شیمیایی، فرایند ۳۴۴، ۳۴۱

شیمیایی، فرآورده‌های ۷۱

شیمیایی، کار ۶۴۴، ۴۷۲، ۳۷۶، ۳۵۷

شیمیایی، هنر ۵۴۷

شیوا ۶۱۷، ۲۲۴، ۱۹۱، ۱۵۰، ۱۴۸

شیوایندو ۲۶۳

ص

صابن ۵۱۳، ۴۳۳

صحن ۱۷۸، ۱۶۱

صحن مقدس ۲۲۰، ۲۱۰

رك: حريم

صعود ۶۰۶، ۵۲۲، ۳۶۸، ۲۴۰

صفحه‌آبی

رك: افقی

صليب ۲۱۹، ۱۹۳، ۱۵۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۶۴

۵۸۸، ۵۰۳، ۴۸۵، ۴۲۵، ۴۲۲، ۲۹۱

۶۳۱، ۶۰۴، ۵۹۷

صليب يقواره ۲۴۷، ۲۴۰

صليب چهار شاخه ۶۸

صليب منظم ۲۸۰

صمغ ۵۴۸، ۳۳۲، ۲۳۶، ۲۳۵

صمغ خردمند ۲۳۵

صمغ سرخ ۵۴۸، ۲۳۵

شوينهاور، ۱۷۳

شوئن، ارهارد ۲۹۶

شهاب ۲۵۱، ۲۵۲

شهربار ۴۵۳، ۴۵۱، ۴۱۷، ۴۰۶، ۲۳۷، ۱۶۹

۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۸۰، ۵۵۷

۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶

رك: پادشاه

شهربار بیمار ۵۶۱

شهرباری جان ۴۵۱

شهربار بردار ۵۶۴

شهربار، کشتن ۴۶۰

شهربار مارتوس ۴۷۳، ۴۵۰، ۴۴۹، ۲۲۳

شهربار مرده ۴۶۲

شهربار و پسرش ۴۶۷

شهودی، درك ۲۴۰، ۸۶

شياطين ۵۷۵، ۴۶۴، ۸۶، ۴۲

شيث ۵۰۶

شير

رك: حيوانات

شيزوفرني ۱۳۸

شيشه ۳۵۰، ۲۵۰

رك: آبگينه

شيطان ۱۹۹، ۱۴۳، ۱۴۲، ۶۱، ۴۶، ۳۶، ۳۴

۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۳۹

۵۴۳

رك: ابليس، اهريمن، مقيستوفليس

شير، ي. ك. ف. فون ۲۲۶

شیمی، علم ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۲۱، ۷۱، ۵۱، ۳۳

ض

صمغ سفید ۵۴۸

صمغ عربی ۲۳۵، ۲۶۰

صورت مثالی ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳،

۴۴، ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۸۲، ۱۱۷، ۲۰۳،

۲۱۲، ۲۲۰، ۲۴۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۵۲۷،

۶۴۷، ۶۵۱

صور ازلی ۶۵۳

صور روانی جبران‌کننده ۵۴

صور، خلق ۲۴۴

صور ذهنی ۳۴، ۴۰، ۵۷، ۶۶

صور ذهنی مسیح ۴۸۲

صور ذهنی مقدس ۴۲

صور زنانه، گروه ۸۷

صور زنانه ناخودآگاه ۸۷

صور فلکی ۳۳۴

صور متحدالمرکز ۷۶

صور مثالی ۷۱

صور مثالی جمعی ۶۴۴

صور مثالی طبیعت قدسی ۶۹

صور مثالی طبیعت مثلی ۷۵

صور مثالی فعال شده ۶۴

صور مثالی ناخودآگاه ۴۳

صور مثالی ۶۵

صور مرکزی ۵۶

صور، وحدت ۴۳۹

صهون ۵۲۵

ضربه [کوچک، متوسط] ۲۹۲

ضربه بزرگ / سی و دو ۲۹۲، ۲۹۴

ضمیر / شعور آگاه ۲۴، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۴۶،

۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۴، ۶۷، ۷۹، ۸۲،

۸۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸،

۱۴۲، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۸۸، ۱۰۹، ۲۰۲،

۲۰۳، ۲۱۷، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۸۳،

۳۱۲، ۳۱۳، ۴۱۶، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۷،

۴۵۸، ۴۶۳، ۴۷۳، ۴۸۴، ۵۶۵، ۶۵۰،

۶۵۱

رك: خودآگاهی

ضمیر ناخودآگاه ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۸۲

رك: ناخودآگاه، ناخودآگاهی

ط

طباط ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۴۱۳، ۴۳۸، ۴۹۲،

۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۵

طاط-هرمس ۲۰۲

طاوس

رك: حیوانات

طیب ۴۷، ۶۶، ۶۲۱

رك: پزشک، دکتر

طواف ۲۵۴، ۲۶۲

رك: گردش

طبیعت ۳۱۶، ۵۲۷، ۶۳۰

طبیعت ابدی / مادر ۲۴۲

طبیعت، احساسات کهن نسبت به ۶۶

طبیعت، اصل، ۱۶۹، ۱۸۵	- ما، ۶۷، ۱۲۲، ۲۳۲
طبیعت بسیط ۳۶۷	- مادی ۴۷۲
طبیعت پنهان ۴۷۲	- مصنوعی ۳۳۷
طبیعت مرکب، متمایز ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۲	- معمولی ۳۴۱
طفولیت ۲۶۸	- ناب ۶۱۳
رك: کودکی	- طلاسازان ۶۷
طلا ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۲۸۹، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۴۱۰، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۵۲، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۲۴، ۵۵۵، ۵۹۳، ۶۰۸، ۶۱۹، ۶۳۵	طلاسازی ۱۸۲، ۴۶۴، ۵۸۴
طلا، چشمه ۱۴۵	ظ
طلا، راز ساختن ۳۴۲	ظرف ۱۹۰، ۳۸۷، ۶۳۵، ۶۳۸
طلا، سکه	ظرف الهی ۳۳۴، ۴۱۳
رك: سکه	ظرف تفکر و تعقل ۳۷۴
طلا آشامیدنی ۳۲۸	ظرف حیات بخش ۲۶۲
- اثیری و باثبات ۵۷۸	ظرف دگرگونی / سر ۳۷۳، ۴۱۳
- چسبناك ۲۳۵	ظرف کیمیاگری (کروی، کله) ۱۳۱، ۱۳۶، ۳۳۴
- حقیقی ۲۳۳	ظرف هرمتیک ۴۱۵
- خورشیدی ۱۲۵	رك: «نیق، جام، کوره
- غیرسیال ۵۷۷	ظلمات / ظلمت ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۴۵، ۳۸۹، ۶۴۴
- غیر معمولی / نُن و لُگی ۶۷، ۵۲۵، ۵۹۳	رك: تاریکی
۵۷۷	ع
- فرآر ۵۲۵	عالم اصغر / خُرد ۵۳، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۹۶، ۵۳۶
- فلاسفه ۲۴۹	عالم اکبر / کلان ۷۶، ۳۸۵، ۴۳۸، ۴۹۶، ۵۲۷
- فلسفی ۶۸، ۱۲۷، ۱۸۶، ۲۳۲، ۲۵۰	عالم کروی ۳۳۳
۶۵۲، ۳۴۱	عربی / اصل / زبان ۱۳۶، ۳۵۰، ۳۷۴، ۴۰۳
- کیمیاگری ۲۶۶	۴۰۹، ۴۴۹، ۵۱۸
	عربی، کیمیاگری ۵۲۸، ۶۲۱، ۶۲۲
	عرش ۱۹۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۷۲، ۳۸۴، ۵۲۳

عقلِ عملی ۲۰۷	۵۵۸، ۵۳۲
عقلِ غیر الهی / شیطان ۱۴۳	عرشِ اعلای زرناب ۳۰۰
عقل / نوس ۴۵۲	عرشِ زرّین ۳۰۰، ۳۰۱، ۵۷۵
عقل، چشم ۳۵۱	رك: آسمان
عقل گرای ۶۳، ۸۸	عرفان پروتستان ۵۸۳
عقل گرای علمی ۶۴۹	عرفان مسیحیت ۴۸۴
علم ۲۶، ۴۵، ۵۱، ۶۶، ۷۸، ۳۴۴، ۳۵۹، ۳۷۷، ۳۹۰، ۴۳۲، ۴۷۹، ۵۱۱، ۵۱۹، ۵۵۲، ۵۴۳، ۵۲۸	عرفان هرمیتیک ۵۸۳
علم الروح ۳۸	عروج ۲۴۰، ۳۸۴، ۴۲۲، ۵۲۴
علم الهی ۳۷۹، ۳۸۰	عروس ۵۳۷، ۵۸۸
علم تجربی ۳۸، ۳۲۲	عزرائیل ۶۲۵
علم سَرّی ۴۷۵	عزرا، کتاب چهارم ۶۳۵
علم و فن، عصر ۵۷۳	عزرا، کتاب دوم ۸۶
علوم الهی ۴۳۲	عشای ربّانی ۲۰۷، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵،
علوم خفیه ۵۷۳	۴۲۷، ۴۳۰، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۶،
علوم طبیعی (فیزیکا) ۵۷۳	۵۲۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷،
علوم طبیعی و عرفانی ۵۸۳	۶۳۲، ۵۸۸
عمل دوآر ۵۲۳	عشای ربّانی، آسیاب ۴۲۱
عمل دوآر کیمیاگری ۵۱۹	عصای چاووش ۴۰۸، ۴۴۷
عمل فوق طبیعی ۴۲۳	رك: کادوکنوس
عملکرد فکری ۶۵۱	عصر روشنگری ۴۲، ۶۴۹
عمودی	عقاب
رك: افقی، عمودی (دایره، صفحه)	رك: حیوانات
عمیل، محمدابن ۵۳۵	عقده ۳۱، ۴۱۶، ۴۶۱
رك: سنور	عقل ۳۹، ۴۸، ۶۴، ۸۸، ۸۹، ۱۴۱، ۱۴۲،
عنبر ۶۲۰	۱۴۴، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۶۷،
عناصر ۶۷، ۷۶، ۲۷۸، ۲۸۶، ۳۶۶، ۳۶۷،	۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۶۵، ۵۱۰،
	۵۱۱، ۶۵۳
	عقل / آئینه ۱۷۴

- عنصر زمين ۴۴۶
عنصر زمينی / کنایک ۲۷۳
عنصر سري ۵۲۷، ۲۶۰
عنصر شاهانه ۵۱۱
عنصر فرار ۳۶۸
عنصر فسادناپذير ۶۴۶، ۷۱
عنصر مرطوب ۶۰۹
عنصر مطلوب ۴۳۴، ۴۸۰، ۴۸۱
عنصر متغير / تغييريذير ۵۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۷،
۶۰۹، ۵۲۷، ۲۴۰، ۲۳۵، ۲۱۵، ۱۹۹
عنصر ناشناخته ۴۳۵
عنصر نفيس ۴۶۵
عنصر هوا ۳۶۶، ۴۶۷
عهد جديد، كتاب ۱۹۸، ۶۰۱
عهد عتيق، كتاب ۱۹۸، ۳۱۳، ۵۳۱، ۶۰۱،
۶۳۵، ۶۲۶
عيد قيام (۴۸۱)
عيسى ۴۸، ۶۹، ۷۰، ۲۰۴، ۴۴۵، ۴۸۲، ۵۹۹،
۶۳۵، ۶۳۴
عيسى بن مريم ۴۱۹
عيسای انجيل ۵۰۲
عيسى / سنگ زاويه
رك: سنگ زاويه
عيسى مسيح ۶۹، ۴۸۷، ۴۹۹، ۵۵۲، ۵۷۷، ۵۷۸
عيني گرايی ۴۲، ۴۵
غ
غار ۲۷۱، ۴۵۹، ۵۹۴، ۶۰۰
- ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۰،
۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۶،
۴۶۵، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۷۶
عناصر اربعه ۱۹۶
عناصر اربعه افلاطونی، رساله ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۳،
۴۴۳
عناصر اوليه ۳۶۸
عناصر بسيط ۵۲۱
عناصر پست ۴۱۳
عناصر، جدایی ۶۱۳
عناصر خالص ۵۳۵
عناصر شیمیایی ۶۷، ۷۱
عناصر فسادناپذير ۵۳۵
عناصر کیمیایی ۶۴۹
عناصر، گردونه ۵۲۱
عناصر نامتجانس ۲۹۳
عناصر مقدس ۴۸۰، ۵۵۴
عناصر، جدائی ۵۳۲، ۶۱۳
عناصر، نظم ۵۳۲
عنصر ۵۵، ۸۷، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۱۶،
۲۲۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۶۶، ۳۹۱، ۳۹۲،
۳۹۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۶۵،
۴۶۷، ۴۸۱، ۵۲۴، ۵۳۳، ۵۷۶، ۵۸۸،
۶۳۵
عنصر اصلی ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۹
عنصر پنجم ۳۸۸، ۳۸۹، ۵۸۲
عنصر خاکی ۵۲۳
عنصر دائم التغير ۵۸۷

-تاریک ۲۷۲

غاز

رك: حیوانات

غرایز حیوانی ۲۱۹

غرب ۴۳، ۵۰، ۲۹۵، ۲۹۷، ۴۸۶

غربی، کیمیاگری ۴۸۶

غریزه ۶۱، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۸۲

غریزی، ساختار ۲۰۲

غزل غزلها

رك: سلیمان نبی

غسل تعمید ۳۵۹، ۴۱۳، ۴۸۶، ۴۹۰

غلاطیان، رساله پولس به ۴۹۷، ۵۳۱

غول

رك: حیوانات

ف

فاسد کردن / گندانیدن ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۶

رك: فساد و تصویر ۱۹۵

فاعل و فعل ۶۲

فاوست ۷۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۴۱،

۱۴۳، ۱۷۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۵۹،

۳۰۵، ۳۳۸، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹،

۶۵۱

فتیوس ۴۹۹

فخر، ج. ت ۳۷۱

فرات ۳۷۳

فرار کردن / دور شدن / گریختن ۲۶، ۸۷، ۹۳،

۱۷۲، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،

۲۲۵، ۲۵۴، ۲۷۵، ۲۷۸

فراست ۳۶۷

رك: ذکاوت

فرافکندن ۶۷، ۴۱۱

فرافکنی ۳۲، ۳۴، ۶۰، ۲۱۵، ۲۶۸، ۳۴۴،

۳۵۰، ۳۷۳، ۳۸۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰،

۴۱۰، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۴، ۴۵۱،

۴۷۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۲

رك: منعکس کردن

فرافکنی اضداد ۳۹۲

فرافکنی روانی ۱۳۱، ۴۱۵

فرافکنی محتوای روانی ۳۴۰، ۴۳۵

فراکاستورا، ژیرولامو ۵۷۷

فراماسونها ۱۴۱

فرانسیس قدیس ۲۸

فرانسه ۴۸۲، ۵۹۳

فرانسوی، مرض ۵۷۷

فرانکفورت ۵۱۴

فرانکن هوزن ۵۷۷

فردگرایی ۶۴۶، ۶۴۸

فردوس ۳۴۶، ۴۶۵، ۴۹۷، ۵۹۲

فردوس اثیری ۵۷۴

فردیت ۴۶، ۷۷، ۱۴۴

فردیناند اول، امپراطور ۵۴۱

فرزانگان ۵۳۱، ۶۱۷

فرزند الهی ۲۶۱

فرزندخواندگی، مناسک ۵۶۵

فرشتگان مطرود ۲۸۵، ۶۲۵

فرشته ۱۱۲، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۸۲، ۴۹۱، ۴۹۴،
 ۵۱۹، ۶۲۵
 رك: ملائك
 فرضیه پردازی ۲۷، ۸۰
 فرعون ۴۹۴
 فروریوس ۵۰۵
 فرگوسن، جان ۵۰۹، ۵۷۴
 فرگوسن، جان. سی ۶۳۱
 فرمانروا ۸۴
 فرمانروای بالدار ۶۱۳
 فرمانروایان ۲۸۵، ۵۱۹، ۶۳۰
 فروتنی ۲۴۱
 فرود ۲۴۰
 هبوط
 فرود در دوزخ ۷۰، ۴۸۲
 فرود در کیمیاگری ۴۲۰
 فروه روح القدس ۴۱۹
 فرودین ۵۳، ۲۳۴، ۳۳۴
 فروید، زیگموند ۱۰۳
 فروید، تئوری ۱۹۴
 فریسی ۶۴
 فرهنگ روانی ۳۵
 فساد / پوتریفیکاسیو ۱۶۰، ۳۹۷، ۳۹۸، ۵۱۱،
 ۵۳۴، ۵۳۵
 فسادناپذیر ۷۱، ۵۳۴، ۵۷۶، ۶۴۷
 فشار ۱۵۸، ۲۷۵، ۲۷۹
 رك: كشش
 فضا ۲۱۱، ۲۴۰، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۱۳

فضاهای سیاره ای ۴۱۷
 فضایی محصور ۱۲۶، ۱۵۷، ۱۸۸
 فضایل ۵۰۳
 فلامل، نیکلاس ۳۸۵
 فلز ۲۳۲، ۳۷۸، ۴۳۸، ۵۸۲
 فلز خام فلاسفه ۳۹۷
 فلز سیال ۴۰۶
 فلز گداخته ۳۵۲
 فلزات پست ۴۱۰، ۴۲۹
 فلزات عالی ۴۱۰
 فلسطین ۵۳
 فلسفه تجسد (الهی) ۳۳
 فلسفه چینی ۷۰
 فلسفه سانکیها ۳۹
 فلسفه شاهانه ۳۹۳
 فلسفه شرك ۶۳۸
 فلسفه طبیعی ۶۶
 فلسفه عرفانی (گوسی) ۳۲۲، ۴۱۵
 فلسفه نوافلاطونی ۱۳۱، ۱۳۵
 فلسفه کیمیا ۱۳۳، ۲۵۰، ۴۱۹، ۵۱۵، ۵۳۶
 فلسفه هرمتیک
 رك: هرمتیک
 فلور، گوستاو ۸۷
 فلوطین ۵۰۶
 فُن گاخانگ، خاندان ۵۹۶
 فوطی فارع ۴۹۳
 فیثاغورث ۱۳۵، ۴۵۹، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶،
 ۵۱۱، ۵۳۰

قران کریم ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۴	فیچینو، مارسیلیو ۵۷۴
قربانی ۲۱۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۸۰، ۴۸۱	فیزیس ۲۹۰، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۱
۵۶۸، ۶۱۷، ۶۴۹	۴۷۲
قرع / انبیق ۶۷، ۱۰۸، ۲۱۵، ۲۴۴، ۲۵۹	رك: نوس و فیزیس
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۲، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵	فیزیولوگوس گرتاکوس ۶۳۱
۳۴۱، ۵۲۸، ۵۴۸، ۶۳۵، ۶۴۶	فیلالتس ۳۸۳، ۵۲۴
رك: آوند، جام، ظرف، کوره	فیض الهی ۴۲۲، ۴۲۹
قرنیان، رساله پولس به ۵۳۵	فیلستراتوس ۶۰۶
قرون آسمانی ۳۰۰	فیل
قرون زمینی ۳۰۰	رك: حیوانات
قرون وسطی ۶۶، ۶۸، ۸۴، ۸۷، ۱۳۳، ۱۹۶	فیلیان، رساله پولس رسول به ۱۸۷
۱۹۸، ۲۱۲، ۲۵۵، ۳۳۷، ۴۴۴، ۴۸۲	فیلمون و بوکیس ۶۴۸، ۶۴۹
۴۸۶، ۴۸۸، ۵۷۳، ۵۸۸	فیلولانوس ۴۴۶
قطار، سفر با ۸۵	
قطب ۲۷۴، ۲۷۵، ۵۲۸	ق
قطعه قطعه / تکه تکه شدن ۱۴۰، ۴۲۲، ۵۲۲، ۶۱۳	قالب سخت ۲۲۸، ۲۳۸
قققاز ۴۹۷	قاضی، چهار ۲۴۲
قمر، قرص ۵۲۱، ۵۵۲	قانای جلیل ۶۳۴
رك: ماه	قاهره ۱۷۸
قلب ۲۴۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۴۱۰، ۴۶۸، ۵۱۰	قائن ۵۰۶
قلعه ۱۸۸	قباله، کتاب ۲۹۴، ۴۳۸
قو	قتل مادّی ۴۲۵، ۵۶۸
رك: حیوانات	رك: کشتن، کشته، مرگ
قوج	قداست ۵۱۵
رك: حیوانات	قدسی / قدسی و نورانی ۶۹، ۲۶۶، ۲۸۳، ۴۷۲
قهرمان الهی ۴۲۳	۶۴۵، ۶۵۲
قهرمان، اسطوره ۴۲۲، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۳	قدح ۴۱۳، ۵۰۲
قهرمان، صورت مثالی ۳۹	رك: جام

کارما ۴۶۴	رك: پهلوان
كاسهٔ سيمين ۲۸۶	قهوه ای
كالون، ژان ۳۰	رك: رنگها
كانت، امانوئل ۲۶۶	
كانتيللا ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۹	ك
كبريت / كبريك ۴۴۹، ۵۵۱، ۶۲۲	كای میت ۹۴
كبوتر	كاباسيلاس، نيكلائوس ۴۳۰، ۴۲۵
رك: حيوانات	كابوس ۶۵، ۲۷۸
كتاب العلم المكتسب في زراعة الذهب ۵۲۸،	كابير / كير / كبرى ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹،
۵۸۶، ۵۸۷، ۶۲۲	۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۹۲
كتاب التجميع ۳۵۸، ۳۷۸، ۴۳۱	كارتاز ۵۱۸
كتاب الرحمة ۵۰۷	كاتوليک ۳۲، ۴۰، ۴۷، ۱۸۸، ۲۰۳، ۴۲۸
كتاب اموات ۱۹۹	كاتوليک، كليساى ۳۰
كتاب درباب حيات طولانى ۱۳۸، ۱۷۴	كادوكنوس ۲۷، ۱۱۱
كتاب اسرار الكيمياء ۳۳۲	رك: عصاى جاش
كتاب روابط ميان من و ناخودآگاه ۷۵	كار/اپوس ۲۵، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳،
كتاب سه كلمه ۵۳۷	۸۲، ۸۹، ۱۸۶، ۲۱۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶،
كتاب عشای ربانى ۴۲۷	۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۹،
كتاب محاورات ۳۷۲	۳۳۱، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۷، ۳۸۲،
كتاب مقدس ۴۳، ۲۹۴، ۳۵۱، ۴۴۰، ۵۱۲،	۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۲،
۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۳۴، ۵۳۹، ۶۲۲،	۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳،
۶۲۵، ۶۲۶	۴۲۹، ۴۳۰، ۴۶۵، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۹،
كتاب مقدس يهود ۲۱۳، ۶۲۷	۴۸۰، ۴۸۱، ۵۰۷، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۶،
كنانيك = تاريخ / زمينى ۲۵۶، ۲۷۳، ۲۷۶	۵۳۶، ۵۳۹، ۵۵۲، ۵۹۲، ۶۴۵، ۶۵۲
كنسياس ۶۰۶، ۶۲۰	كار / عمل الهى / اپوس ديونوم ۴۲۳، ۴۲۶،
كنز ۲۹۵	۴۴۵، ۴۵۲، ۵۲۹، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۴۵
كُدسييلوس ۴۸۷	كار بزرگ / اپوس مگنوم ۴۲۳
كرانس، كتاب ۳۵۰، ۳۵۴	كارتارى، وينچنزو ۱۹۶

کربن ۳۱۲	کشش ۲۱۴
کرکس	رك: فشار
رك: حیوانات	كشف وشهود ۵۳، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۵۱۰
کرگدن	كشمکش ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۳، ۸۸
رك: حیوانات	۲۷۱، ۲۷۳، ۵۶۵
گرم، جان ۴۰۵	كفر ۳۱، ۳۳، ۵۰۱، ۵۱۴، ۵۳۴، ۵۵۹
گروس فوجیتوس	كلاغ
رك: حیوانات	رك: حیوانات
کروی ۱۳۱، ۱۳۵، ۳۰۰، ۴۴۶	كلام خدا ۵۸۱
کـره ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۷، ۱۹۷، ۳۴۵	كلام مكتوب ۵۳۵
۳۹۶، ۳۹۸، ۴۴۶، ۴۴۷، ۵۲۱	كلاه ۸۴، ۸۵، ۱۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۱۴
گُرّه آب ۴۴۵، ۴۴۶	كلمان رومی ۵۱۹
گُرّه اولیه ۴۴۸	كلمه ۳۵، ۴۲۱، ۴۴۰، ۴۹۳، ۵۱۱، ۵۱۲
گُرّه بالدار ۵۲۶	۵۳۴، ۵۳۷، ۵۸۰، ۶۳۳
گُرّه تاریک ۴۴۵	كلمه الهی / كلمه الله (لوگوس) ۳۰۳، ۳۵۷، ۴۱۹
کریستانوس، ژوزفوس ۴۳۳، ۴۳۶	كلونه ۲۲۷
کریستوفر پارسی ۴۶۵	كلّه
کریشنا ۱۷۷	رك: جمجمه، سَر
کزدم	كليسا ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۷
رك: حیوانات	۵۸، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۱۶۱، ۱۸۹
کسوف ۳۹۹	۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
کشتزار / موند ۱۶۵	۲۱۰، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۵۶، ۴۲۳، ۴۲۷
کشتیا ۶۱۴، ۶۱۵	۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۶، ۵۰۳، ۵۱۷، ۵۱۹
کشن / کشته شدن (مرتیفکیو) ۳۲۷، ۴۶۰	۵۲۱، ۵۲۸، ۵۳۹، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۸۳
۴۶۲، ۴۶۳، ۵۰۰، ۵۹۵، ۶۲۶، ۶۳۰	۵۸۹، ۵۹۵، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۲۹، ۶۳۸
رك: قتل، مرگ	۶۴۵
کشتی ۱۵۹، ۲۸۷، ۲۸۹، ۶۱۵، ۶۲۳، ۶۲۴	كليسا، توسن ۱۶۷، ۱۶۸
۶۲۵، ۶۲۶	كلنوباترا ۱۸۰، ۵۴۷

کودکانه، خودآگاهی ۱۰۲	کمال مطلوب / مسیح ۲۸، ۲۹، ۳۰
کودکی ۲۴، ۱۰۲، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۷۵، ۲۷۶	کمون ۴۵۱
رك: بچگی	کمون، خواب دوره ۱۹۴
کوره ۲۳، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۷، ۴۰۵	رك: نهفتگی
کوره آتش ۴۷۴، ۴۷۶	گُندر ۳۷۶
کوره کیمیاگری ۳۲۱، ۳۳۲	کسیلیوم گنجوجی ۴۳۷، ۶۱۴
کوره های خورشید و ماه ۳۲۱	کنش ۳۷، ۵۶، ۸۲، ۱۱۲، ۱۶۲، ۱۸۳، ۲۵۸
کوره ها، کتاب بزرگ مربوط به ۵۰۱	۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۳
کوره های ذوب کننده ۳۳۲	کنش پست تر ۵۶، ۱۶۲، ۱۷۰، ۲۲۱، ۲۲۲
رك: ظرف	۲۴۶، ۲۸۳
کوزماس ۶۰۸	کنش تمایز یافته ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۲۲، ۲۲۳
کوسین، نیکولاس ۶۰۰، ۶۰۵	کنش چهارم ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۶
کولونا، فرانسیسکو ۱۳۳	۲۸۳
رك: برالد دو ورویل	کنش ذهنی ۱۸۹
کوماریوس ۱۸۰، ۴۱۵، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۲۷	کنش کمکی ۱۶۲، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۸۳
کوندالینی، یوگای ۲۱۲، ۲۲۴	کنش مذهبی ۳۷
کوندالینی، مار ۱۵۰	کنش مرکب ۳۱
کونگ تسه ۶۲۸، ۶۲۹	کنشهای روانی / روان ۱۶۲، ۳۶۰
کون و فساد ۳۹۷	کنشهای فیزیولوژیکی ۳۹۱
رك: انعقاد	کنفسیوس ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱
کوه ۳۹۷، ۳۹۸، ۵۲۶، ۵۸۶، ۶۲۶	کنورفمن روزن راث، کریستین ۲۹۵
کوه استادان ۲۸۲	کوتولگی / کوتوله ۱۰۶، ۲۲۴، ۲۷۶
کوه سوزان ۲۸۵	کوتوله ایزدان ۲۲۹، ۲۸۶
کوه های مشتعل ۲۸۳	رك: کابیر
کیتا ۲۲۹	کودك الهی ۲۴۳
کیمیاگر ۲۳، ۵۳، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۱۳۵، ۲۹۰	کودك زرین ۲۴۲
۳۲۲، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۸	کودکان، سرزمین / وادی ۹۹، ۱۰۰
	کودکانه، حالت ۲۷۶

۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۰۲،
۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۹،
۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۴، ۵۳۹،
۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۶، ۵۷۳،
۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۷،
۵۸۹، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۰،
۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۵،
۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۸، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵،
۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۳

کیومرث ۵۰۲

کیهانی ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۹۱، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۳،
۲۶۴، ۲۹۴، ۴۶۳، ۵۱۹، ۶۲۰

گ

گابریئوس ۴۵۱

گابریکوس ۳۵۳، ۴۶۱، ۵۶۵

رك: ئابريئوس

گالایلاسیدیا ۱۰۰

گالاتیا، ۲۵۹، ۶۴۷

گالم / آدم مصنوعی ۸۴، ۸۵، ۱۲۷

گاو

رك: حيوانات

گیریا، معمای ابوالهول ۴۰۱

رك: جابر این حیان

گج سفید ۳۹۸

گراز

رك: حيوانات

گراسنوس، یوهانس ۴۶۷، ۵۲۶

۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۲،
۴۰۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۴۹، ۴۵۱،
۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳،
۴۸۴، ۵۲۷، ۵۴۴، ۵۴۵، ۶۰۶، ۶۰۹،
۶۳۸، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۱، ۶۵۲

کیمیگران ۲۷، ۶۷، ۶۸، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۸۷،

۱۸۸، ۱۹۶، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۴۱، ۲۴۹،

۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۵۸،

۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۹،

۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۰،

۴۱۱، ۴۱۵، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵،

۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۴، ۴۶۵، ۵۰۵، ۵۰۸،

۵۳۷، ۵۴۳، ۵۶۱، ۵۸۶، ۵۹۴، ۵۹۵،

۶۱۳، ۶۳۷، ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۳

کیمیگری ۲۱، ۲۳، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵،

۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳،

۱۳۳، ۱۳۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۶،

۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۳،

۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۰،

۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵،

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،

۲۷۶، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۸، ۳۱۹،

۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹،

۳۴۰، ۳۴۱، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۶،

۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰،

۳۹۳، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۸،

۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۹،

۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۷۳،

گل دریا / مریم مقدس ۲۶۲	گره
گل بهشتی ۲۵۳	رك: حیوانات
گل زربین ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۱	گرداب ۴۱۷
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۵	گردباد ۴۴۶
گل زرین، کتاب راز ۷۶، ۱۴۷، ۲۵۲، ۵۷۹	گردادهای جنوبی ۵۲۷
گل زنگاری ۱۲۶	گردش دورانی ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۴۰
گل سرخ ۱۲۱، ۱۶۵، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵	گردش دورانی مربع ۱۸۹، ۱۶۶
گل سرخ عرفانی ۲۷۱	گردش عرش زرین ۳۰۰
گل سرخ و سفید ۹۰، ۱۲۶، ۴۸۹	گردش مدور فلسفی ۱۸۶
گل سرخ هفت برگ ۱۲۴	گردو ۲۸۰، ۲۸۶
رك: رنگها	گردونه ۱۹۸، ۲۴۱، ۲۸۹، ۳۱۰، ۵۲۱، ۵۲۲
گل کیهانی ۲۵۲	۵۲۷، ۶۴۷
گل هشت پر / ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷	گردونه کیهانی دوازده پره ۵۱۹
رك: اعداد	گردونه گردان ۲۴۲
گلداشمیت ۶۲۴، ۶۲۵	گردونه گوگردی ۲۴۲
گلزار فلاسفه ۲۵۵	گردونه هشت پره
گلستان فلاسفه، کتاب ۱۲۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۹	رك: حزیال نبی
۲۱۷، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۵۸، ۳۵۹	گرگوری چهاردهم، پاپ ۵۴۱
۳۶۰، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۴۰، ۴۵۳	گرما / جهان زیرین ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۷۸
۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۱، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۷۲	گرنفل ۴۴۵
گناباد ۶۲۰	گریختن ۲۶، ۹۳، ۱۷۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶
گناه ۳۰، ۴۷، ۴۹، ۶۰، ۶۱، ۲۲۱، ۲۴۳، ۵۱۶	۲۱۷، ۲۲۵، ۲۵۴، ۲۷۵، ۲۷۸
گناه آدم ابوالبشر ۴۸	رك: فرار کردن
گناه اولیه / نخستین ۴۷، ۴۸، ۶۰	گزانتوسیس
گناه سعادت آمیز ۶۱	رك: رنگها / زرد کردن
گنبد گردون ۳۴۸، ۵۲۷	گسیر، کنراد ۵۰۹
گنج ۱۳۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۲۳۸، ۴۴۲	گل ۵۹، ۱۲۱، ۱۶۱، ۲۲۴
۴۶۵، ۴۸۸، ۵۵۱، ۵۸۰	گل آبی ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۶

گوگرد حیوانی آفتاب ۵۷۸	گنج صعب الوصول ۱۷۷، ۲۳۱، ۲۴۹، ۴۵۹
گوگرد سفید ۵۳۳	۴۶۵، ۴۷۲
گوگرد طبیعی ۵۵۱	گندانند
گوگرد فلاسفه ۳۳۱، ۵۴۸، ۵۸۰	رك: فاسد کردن
رك: کبریک / کبریت	گندم ۱۲۷، ۳۵۷، ۵۵۵
گونا ۳۹	گنوسی، اسطوره ۵۳، ۴۷۲
گوهر ۱۲۷، ۲۳۱، ۴۵۹، ۵۸۳	گنوسی، انجمنهای مخفی ۴۳۲
گوی / روتاندوم ۱۸۸، ۲۲۴، ۳۰۰، ۴۵۰	گنوسی، جواهر و طلسم ۵۲۰
گوی بالدار ۵۰۸	گنوسی، روایات شرك آمیز ۵۸۹
گیوم	گنوسی، فلسفه ۶۹
رك: دیگولوبیل	گنوسی، گوهر ۱۶۶
گیومرتا	گنوسی، متن قبطی ۵۰۵
رك: کیومرث	گنوسی، مکتب ۶۵، ۱۶۳، ۲۹۹، ۴۵۴، ۴۸۶
	۶۰۸، ۶۳۸
ل	گنوسی، مکتب یهودی ۴۲۱
لاتو، تغذیه و تطهیر ۳۹۷	گنوسی، منادی ۵۰۸
لادیسلاوئوس، پادشاه مجارستان ۵۴۱	گوتیک، سبک ۲۰۸
لاسنیوس، یونس ۲۳۷	گوته، ی. و. فون ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۱، ۲۳۰
رك: بونوس، پطروس	۲۳۳، ۲۳۷، ۶۳۸، ۶۴۶، ۶۴۹
لاکتانیوس ۳۶۹	رك: فاوست
لامائیزم ۱۴۷	گورگون ۲۶۳
لاتوتسه ۳۹، ۶۳۱	گورمون، رمی دو ۵۴۴
لبنان و سریون ۵۹۴	گوزن فراری ۱۰۸، ۲۱۵، ۵۹۲
لیپس انگولاریس	رك: حیوانات
رك: سنگ زاویه	گوسفند
لیپس	رك: حیوانات
رك: سنگ	گوگرد ۲۴۲، ۴۵۲، ۴۹۰، ۵۲۵
لجه ۵۱، ۳۶۸، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۹، ۵۹۷	گوگرد آتشین ۵۲۴

لی‌لی پوتین‌ها ۲۷۵	لسیوس یسوعی ۴۵۲
لینگام ۲۶۳	لکزینکن
لیوان ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲	رك: رلاند
	لگن ۱۱۳، ۱۱۹
م	لگن خواهر ۱۳۱
مابعدالطبیعی، اصطلاح ۱۵۰	رك: چشمه باغ محصور
-، تاریکی ۲۶۵	لمب اسپرینگ ۵۹۱
-، تصورات ۱۹۱	لوتر، انجیل ۵۳۷
-، توجیه ۳۹	لوتر، مارتین ۳۰
-، خبر ۶۰	لوچینا، غار ۵۲۴
-، کار ۴۲۳	لوح اسماراگدینا / لوح زمردین ۲۴۰، ۲۶۰، ۵۲۹، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۰
-، گفتارهای ۳۸	لوسینیوس ۵۱۰
-، نظریه پردازی ۳۱۳	لوقا، انجیل ۴۸۲، ۴۴۹، ۵۵۴
-، نمایش مسیحیت ۲۲۱	لوکی ۲۸۴
مادر ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۲۲۲، ۲۴۲، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۵۲، ۴۵۵، ۵۲۴، ۵۴۵، ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۹۰، ۶۰۶، ۶۲۸	لوگوس ۱۴۴، ۳۰۳، ۴۵۳، ۴۶۳، ۴۸۴، ۶۳۴، ۶۳۵
مادر ازلی ۵۴	رك: کلمه / کلمه الله
مادر اعظم خدایان ۵۲	لولی، ریموند ۳۵۱، ۳۶۲، ۴۸۶، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۲۷، ۵۴۷، ۶۳۰
مادر انیما ۲۷۵	لویاتان ۱۲۳، ۶۳۰
مادر ایزد ۴۴۲	لویولا، ایگناتیوس ۱۸۸، ۳۸۳
مادر باکره ۵۱۲، ۵۵۹	لویی دوم ۵۴۱
مادر باکره، عروج ۵۶۹	لیاویوس، آ. ۳۹۶
مادر بزرگ ۴۴۲	لییدو ۲۷۹، ۴۶۵
مادر، بطن ۱۹۴	لی جی ۶۳۰
مادر خدا ۵۰	لیدیوس، یوهانس ۴۹۳
مادر زمین ۳۰۵	لیلیوم ۵۲۶
مادر-پسر، آمیزش ۴۵۶	

مادر- پسر، زنای ۴۵۱، ۵۶۱، ۶۰۵	- اولیة گذاخته ۳۵۲
مادر شهر ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹	مادۀ بی همتا ۴۴۰
مادر طبیعت ۲۴۲	مادۀ جامد ۴۲۰
مادری ۸۱، ۲۲۱	مادۀ حقیقی ۳۶۲
مادها ۴۹۳	مادۀ حیوانی ۳۶۳
مادۀ ۶۷، ۳۲۲، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۶۹، ۳۷۲	مادۀ خام ۲۱۳، ۴۳۰
۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۹، ۳۹۴	- درهم ۴۴۶
۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷	- شناور ۳۵۳
۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۴	مادۀ فلاسفہ ۳۷۶
۵۵۲۷، ۵۵۵۹، ۵۶۱، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۸۸	- رنگ کننده ۴۱۳
۶۴۵، ۶۵۲	- ژلاتینی ۲۵۶
مادۀ ازلی ۴۲۳	- سگ ۴۳۷
- اصلی ۳۱۲، ۳۶۶، ۴۳۹	- طبیعی ۳۴۴
مادہ، اول ۵۸۶، ۶۲۲	- نامنظم ۴۴۶
مادہ، صور ۳۶۵	- نخستین ۲۷۲، ۴۶۲، ۴۶۵
مادۀ اولیہ / پریماماتریا ۵۱، ۵۲، ۹۰، ۱۰۹	رك: مادۀ اولیہ
۱۸۶، ۲۱۴، ۲۶۰، ۲۷۳، ۲۹۰، ۳۲۸	مادیت ۱۲۷، ۳۶۷
۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۴، ۳۵۶	مادیت جهان ۴۸۶
۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۰۳	مادی، دنیای ۱۴۲، ۴۱۰، ۴۱۹
۴۰۷، ۴۲۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸	مادی، ساختار ۳۱۲
۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴	-، نظریہ پردازی ۳۱۳
۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۶۳	مادیگرایی فلسفی ۴۴۴
۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۱۹	مار
۵۲۱، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۶۵	رك: حیوانات
۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۱	مارس ۴۶۳
۶۲۲، ۶۲۳، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵	مارسلوسوس پالینجیوس ۳۴۲
مادۀ اولیہ حقیقی ۲۳۲	مارسیانوس، مجمع القوانين ۴۰۶
- اولیہ، کیفیت ۳۲۶	مارسیلیوفنچینو ۴۰۴

- مارسیون گنوسی ۱۵۵، ۴۵۲
 مارمولک
 رك: حیوانات
 ماریا ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۴۳۱
 ماریا، درود بر ۵۴۴
 ماریامنه ۲۳۴
 ماریای غیبگو / عبرانی، قضیه ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۳۳، ۴۳۱، ۵۴۸، ۵۵۱
 ماریئوس
 رك: شهریار ماریئوس
 مارینهوف ۲۷۱
 مازندران ۶۱۹
 ماسکولینوس ۴۶۳
 ماکسیمیلیان، امپراطور ۵۷۶
 مالیخولیا ۷۰
 مانا ۱۴۴، ۶۲۲
 ماندالا / دایره جادویی ۵۷، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۱، ۲۲۵، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۱۵، ۵۷۱، ۶۰۰
 ماندالا، تصویر ۳۱۴
 ماندالا، ساعت ۲۹۷
 ماندالا، کیفیت نمادین ۲۶۷
 ماندالا، مرکز ۲۶۸، ۲۹۴
 ماندالا، نمادگرایی ۲۴۳
 ماندالا، وجه نمادین ۴۶
 ماندالای تکشاخ ۶۳۶
 ماندالای درهم ریخته ۲۸۰، ۳۰۴
 - زرین ۳۰۵
 - سه بُعدی ۲۹۲، ۳۰۴
 - سه قاره ۲۹۷
 - شرقی ۷۶، ۱۴۷، ۱۸۸، ۲۶۲
 - لامایی ۱۴۷، ۱۶۵
 - مستطیل ۱۹۳
 ماندالاهای پنج شعاعی ۳۱۱
 ماندورالا ۲۹۷
 مانی ۵۰۱، ۵۲۴
 -، مذهب / عقاید ۵۲۱، ۵۲۵
 مانوی، نظام ۵۱۹
 مانویها، نفوذ ۵۰۶، ۵۱۳
 ماوای خجسته ۵۰۱
 ماهایانا ۱۴۸، ۱۵۰، ۲۸۹
 ماه ۱۴۵، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۸۲، ۳۲۷، ۳۸۵، ۳۹۹، ۴۳۵، ۴۵۲، ۴۷۲، ۴۸۵، ۴۹۰، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۳، ۵۵۸، ۵۹۷، ۶۰۶، ۶۴۶
 ماه، اصل زنانه ۵۵۲
 ماه، شاخ آسمانی ۶۱۲، ۶۳۲
 ماه، عصاره / سوکوس لوناریا ۱۱۹
 ماه و خورشید، پیوند
 رك: پیوند
 ماه و خورشید، کوره های ۳۲۱
 ماهی

مذهب پروتستان	رك: حيوانات
رك: پروتستان	مايا / ريسنده دنياي خيالي حواس ۳۰۸
مذاهب باستانی ۶۹	مايا، قوم ۴۸۱
مذاهب هندویی ۷۶، ۳۹	ماياها، درخت مناسک مذهبی
مذهبی، اخبار ۴۰	ماير / می‌یر، مایکل ۱۳۱، ۱۸۷، ۳۸۰، ۴۰۱،
مذهبی، اصلاحات ۳۰، ۶۱، ۵۱۴، ۵۵۴	۴۰۹، ۴۵۸، ۴۶۸، ۵۰۴، ۵۲۳، ۵۲۴،
مذهبی، اصول ۴۳	۵۵۷، ۵۷۷، ۵۸۳، ۵۸۴
مذهبی، بزرگی طلبی ۴۸۱	متی، انجیل ۵۱۷، ۵۳۶
مذهبی، پدیده‌شناسی ۶۵	مثلت ۱۸۷، ۲۲۴، ۲۴۹، ۵۸۷
مذهبی، پدیده‌های ۵۹	مُثل ازلی بسیط ۳۶۹
مذهبی، تجربه ۳۱، ۳۹	مُثل اعلی ۳۶۷
- تعالیم ۴۰	- افلاطونی ۳۶۸
- تعلیم و تربیت ۶۱	مجوس، سه ۵۳۲
- چهره / چهره‌های ۴۵، ۱۴۸	مجاورات، کتاب ۳۷۲
- حقایق جدید ۳۸	محراب ۲۰۸، ۲۹۸، ۴۲۵
- دیدگاه ۴۳	محقق ساختن ۲۷۷، ۳۰۵، ۳۱۵، ۳۹۳
- رقصهای ۱۹۴	رك: واقعیت یافتن
- زندگی ۳۳، ۶۰	محل تجمع ۲۸۳
- شور ۳۸۲	رك: خانه تجمع
- صورذهنی ۳۹، ۵۷	محمد(ص) ۳۸۴
- عملکرد ۳۶، ۳۷	مدور ۷۶، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۸۶،
- فراقنی ۳۲	۱۸۷، ۱۹۷، ۲۴۹، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۹۰،
- فیض ۶۴۵	۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۴۵، ۴۰۵،
- کش ۳۶	۴۰۷، ۴۵۲
مذهبی، گفته‌های ۴۱	مدور، تقطیر ۱۹۰
-، مسائل ۳۸، ۵۱	مذکر، اعداد فرد ۵۰
-، مظاهر ۱۸۹	مذهب ۳۴، ۳۶، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۲۸۳، ۲۸۴،
-، مناسک ۶۶، ۱۸۸، ۴۳۰، ۴۸۶	۵۷۳

- نمادهای ۱۴۸

مذهبی و مابعدالطبیعی، ارزشهای ۵۷۳

مراقبه ۱۴۷، ۳۵۸، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۶۴

مراقبه روح ۵۱۰

مربع / چهارگوش ۱۲۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،

۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶،

۱۹۷، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۷۵،

۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۵، ۴۵۲،

۴۵۹

مرجان ۴۷۵، ۴۷۷

مرد ناشناس ۱۴۴، ۲۲۵

مرد موسیخ ۲۳۸

مرد وحشی

رك: وحشی

مردانه، اصل فعال ۷۰، ۵۲۵

مردانه، دنیای پدر ۵۲

مردانه، دنیای سنتی ۸۸

مردانه، خصلت ۶۳۸

مردانه، سیمای روحانی ۴۷۲

مردانه، عضو ۱۹۶

مردانه، قالب ۵۲۴

مردانه، نام ۵۴

مردانه، گنش ۲۲۱، ۲۲۲

مردوك ۵۱، ۵۲

مريغ

رك: حیوانات

مرکز ۳۷، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۷۶، ۱۵۹، ۱۶۲،

۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰،

۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷،

۲۲۵، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۹،

۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،

۲۷۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۰۹،

۳۱۰، ۳۱۲، ۳۵۹، ۴۴۶

مرکز، ساختمان ۲۴۰

مرکز شخصیت ۷۵، ۱۵۰، ۱۶۱

مرکز، شالوده مدور ۳۳۴

مرکز، ماهیت ۳۰۹

مرکز، صعود به سمت ۷۶

مرقس، انجیل ۴۷۱

مرکوری ۵۱، ۱۰۷، ۱۹۶، ۲۳۶، ۳۴۶، ۵۴۷،

۵۸۸، ۶۴۸، ۶۴۹

مرکوری، ایزد ۵۶

مرکوری ستاره‌شناسی ۵۰۶

مرکوری (سیاره عطارد) ۵۶

مرکوریوس ۵۵، ۵۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲،

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸،

۱۹۹، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۴،

۳۲۳، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۹۶، ۳۹۸،

۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۴۷،

۴۵۳، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۸۵، ۴۹۰، ۵۰۵،

۵۰۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۸، ۵۶۹، ۵۷۰،

۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۹۰،

۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۹،

۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۲۳، ۶۲۹، ۶۳۰،

۶۳۱

مرکوریوس آتشین ۲۴۳، ۴۳۷

مریم عذراء، تاجگذاری ۵۶۰، ۵۷۰	مرکوربوس بالدار ۲۸۹
مریم مجدلیه ۶۳، ۲۳۴، ۵۶۸	مرکوربوس پیر / سنسک ۳۲۵، ۳۷۰
مروارید ۱۹۲	مرکوربوس خردسال ۵۴۲
رک: دُر	مرکوربوس دوگانه ۳۹۷، ۵۰۷، ۵۷۸
مرو، کوه جهان ۱۶۶	مرکوربوس روح ۴۴۵، ۵۹۴، ۶۲۱
مزامیر	مرکوربوس سه سر ۹۷
رک: داود	مرکوربوس، طبیعت زنانه ۵۲۵، ۵۹۴
مستطیل ۲۴۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۵	مرکوربوس فلاسفه ۳۳۵، ۵۷۷، ۶۱۲
مستطیل خمیده ۲۸۱	مرکوربوس فلسفی ۳۳۱
مسجد ۱۷۸، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۸۴	مرکوربوس کیمیاگران ۵۰۶
مسیح ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۴۴	مرکوربوس کیمیاگری ۶۰۹
۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۶۳، ۶۴	مرکوربوس متغیرالشکل ۶۲۲
۶۸، ۷۶، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۸۳	مرکوربوس نر ماده ۴۱۸، ۵۴۸
۱۹۷، ۲۳۴، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰	مرکولینوس ۴۶۲، ۴۶۳
۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۹۲، ۴۱۹	مرگ ۴۸، ۱۹۴، ۳۲۷، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴
۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹	۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۶
۴۳۰، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۹	۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۹، ۵۱۴، ۵۳۱، ۵۳۳
۴۷۱، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶	۵۳۴، ۵۳۵، ۵۶۹، ۵۷۶، ۶۰۲، ۶۱۷
۴۸۷، ۴۸۸، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۳	۶۲۰، ۶۲۴، ۶۴۷
۵۱۴، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۹	مرهم ۴۰۹، ۵۵۸، ۶۱۴
۵۴۳، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۶	مربخ ۵۴۷
۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۰	مریم ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۶۲، ۵۴۵، ۵۵۲، ۵۵۴
۵۸۲، ۵۸۸، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۰	۵۷۴، ۵۷۵، ۶۰۲
۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۱۹، ۶۲۱	مریم، اعتلای ۵۶۹
۶۲۹، ۶۳۴، ۶۳۶	مریم، بطن ۱۶۶
مسیح، تقلید از ۲۸، ۲۹، ۵۰، ۶۳، ۶۸، ۴۲۳	مریم، سرور ۵۴۷
مسیح خردسال ۱۵۲، ۴۲۱	مریم، مرگ ۵۶۹
مسیح داماد (اسپانوس کریستوس) ۵۳۷	مریم عذراء ۵۲۴، ۵۴۵، ۵۶۸، ۵۷۵، ۵۹۹

مکاشفه، رساله ۵۰۶	مسیح، دین ۴۱، ۵۱، ۴۰۳، ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۵۴
مکاشفه، کتاب ۱۹	۵۵۹
ملاکی، کتاب ۵۶۶	مسیح، دوگانگی جنس ۴۶، ۵۰، ۶۳۰
ملانوزیس	مسیح، زخمهای ۲۸، ۸۳، ۵۵۸
رك: رنگها / سیاهی	مسیح عیسی ۵۱۲، ۵۷۴
ملانک ۲۳۸، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۶۷، ۳۹۲، ۴۹۵	مسیح و کلیسا ۷۰، ۵۳۷
رك: فرشته	مسیح گنوسی ۵۰۲
ملاء اعلیٰ ۱۶۳، ۱۶۶	مسیح، همانندی با سنگ ۴۸۶، ۵۰۸، ۵۳۲
ملکوت ۲۸۴، ۳۳۶	۵۴۱، ۵۵۵، ۵۷۹، ۶۱۹، ۶۴۵
ملکوت آسمان ۴۷، ۶۳۴	رك: سنگ
ملکه ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۹۹، ۴۸۹، ۵۵۱، ۵۹۴	مسیح، یوغ ۴۸، ۴۹
ملکه جنوب ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۸	مسیحیت ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۱
ملکه رازها ۳۳۰	۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴
ملکه سبا ۴۶۸، ۵۹۲	۵۷، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۱۳۳، ۲۱۰
ملکه فردوس ۵۶۹	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۷، ۳۲۳، ۴۱۹، ۴۲۰
ملکیور، سراسقف بریکسن ۵۴۱	۴۲۱، ۴۴۲، ۴۶۱، ۴۷۳، ۴۸۶، ۴۸۷
ملکیورسی بی‌نسیس، نیکلاس ۵۴۱، ۵۴۴	۴۸۹، ۵۰۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۹، ۵۶۸
۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۷	۵۷۵، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۳۰، ۶۴۵، ۶۴۸
ملوزینا ۸۹، ۳۶۱، ۴۲۰، ۶۲۱	مُشرك، ادیان ۲۱۰
ملوزینای دوسر ۸۹	مصر ۵۳، ۸۵، ۸۷
من ۲۹، ۶۱، ۷۶، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۰	معبد ۱۱۶، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۸۲، ۲۹۳
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۴	رك: دیر
۲۰۲، ۴۱۸، ۴۸۴، ۶۴۸، ۶۴۹	مغز ۱۳۵، ۲۹۵، ۳۷۳، ۳۷۴، ۵۸۷
منِ خودآگاه ۷۶، ۲۵۸، ۲۸۰	مغز، اعتماد به ۲۰۷
من، شخصیت ۲۵۸	مغز، باروری در ۴۵۱، ۵۶۲
من، غیر ۳۷، ۱۰۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۷	مَغْرِغ ۲۳۲
۱۸۹، ۲۵۸، ۴۱۶، ۶۵۱	مفیستو ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۱، ۲۳۸، ۲۵۹، ۶۴۹
مناسک احیاء	مقلّد خدا ۱۹۹

مورینوس / ماریانوس، رُمانوس ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۳۰، ۵۱۳، ۶۴۷	رك: احياء منجی (سالواتور) ۱۴۱، ۲۳۱، ۲۶۹، ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۴۶، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۵۲، ۴۶۴، ۴۸۴، ۴۹۰، ۵۰۰، ۵۰۷، ۵۱۹، ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۸۲، ۵۹۷، ۶۴۵
موسى، ۶۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۳، ۳۴۶، ۳۵۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۸۸، ۵۹۷، ۶۲۶	منجی پروردگار ۴۸۱ منجی جانها ۴۷۱ منجی جهان ۵۷۵ منجی عالم اكبر ۵۳ منجی مظفر ۱۹۱ منجی هادی ارواح ۴۱۵ منجی، تشابه با ۴۸۳ منجی، جراحات ۴۸۴ منجی، خاستگاه ۵۸ منجی، شخصیت تاریخی ۶۸ منجی، فرافکنی تصویر ذهنی ۶۴۵ منطقه البروج ۲۴۱، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۴۴، ۴۸۵، ۵۵۵
موسای کهنسال ۱۷۹ موناد ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۴۲۰، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۲، ۵۲۷ موناد تاجدار ۱۶۹ موناد جهانی ۱۸۶ میان ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۷۹ رك: مركز مونث، اعداد زوج ۵۰ مهابهاراتا ۶۱۸ میترا ۴۲۳، ۴۶۵ میدان ۱۹۱، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۷۶ میرینگ، گوستاو ۸۴، ۱۲۷، ۳۳۹ میکاه نبی، کتاب ۴۴۳ میکائیل ۲۹۴ میلیوس، ج. د. ۳۱۹، ۴۳۹، ۵۹۲ میمون رك: حيوانات	رك: دایرة البروج منظر ۸۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۱، ۴۷۴ منظر بهشت ۲۹۹ منعكس كردن ۲۱۶، ۲۵۱، ۳۲۲، ۳۷۳، ۳۹۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۴۴ رك: فرافكنی منو ۶۱۵ منوی خردمند ۶۱۷ مینزیم ۱۸۷ مورفئوس ۲۸۹
ن نآفریده / قائم بالذات، راز ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۶۱۳ ناخودآگاه ۲۴، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۶، ۶۹، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۴	

- ناخودآگاه زمینی ۵۲
- ناخودآگاه، سرشت خودمختار ۲۶۸
- ناخودآگاه، سرشت زنانه / زنانگی زمینی ۵۲، ۹۰
- ناخودآگاه شخصی ۶۴، ۱۰۴
- ناخودآگاه، شخصیت‌های ۸۵، ۱۳۹
- ناخودآگاه، صور مثالی ۴۳
- ناخودآگاه / صور زنانه ۸۷
- ناخودآگاه، طبیعت دوگانه ۵۸۷
- ناخودآگاه، عناصر ۲۵۹
- ناخودآگاه، فرافکنی محتویات ۵۱۰، ۵۶۳
- ناخودآگاه، فرایند ۳۰۸، ۳۰۹، ۵۲۵، ۶۵۲
- ناخودآگاه، کار ترکیبی ۳۰۶
- ناخودآگاه، کنش پست ۱۶۲
- ناخودآگاه، کنشهای ۲۲۲
- ناخودآگاه، محتوا / محتویات / مضامین ۸۶، ۱۸۸، ۲۲۵، ۲۵۴، ۳۵۰، ۳۹۳، ۴۸۴
- ۶۴۳، ۶۴۵
- ناخودآگاه، محتویات خودمختار ۴۵۶
- ناخودآگاه، مضامین مثلی ۶۹
- ناخودآگاه، ندای ۳۸۳
- ناخودآگاه، نقاب ۵۴
- ناخودآگاه، نیروهای سازنده ۲۷۶
- ناخودآگاه، نیروهای کهن ۴۵۸
- ناخودآگاه، یکپارچگی ۱۹۴
- ناخودآگاهی ۲۷، ۵۵، ۲۱۹، ۴۵۶، ۵۶۳
- ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۰
- ناخودآگاهی شخصی ۱۰۳
- نازاری، حیوانی باتیستا ۳۵۴
- ۱۰۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۱۵، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۴۴، ۶۴۷
- رک: ضمیر ناخودآگاه
- ناخودآگاه، اجزای تشکیل دهنده شخصیت ۸۵
- ناخودآگاه، انگیزه‌های حیوانی ۲۱۳
- ناخودآگاه، بحث جدلی با ۲۵
- ناخودآگاه، تجسیمات سایه‌گون ۸۶
- ناخودآگاه، تجلیات ۵۹
- ناخودآگاه، تظاهرات ۷۹، ۳۰۸
- ناخودآگاه، تشخیص یافته ۲۵۸
- ناخودآگاه جمعی ۵۶، ۶۶، ۸۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵، ۲۷۴، ۳۱۴
- ناخودآگاه جمعی، صور مثالی فعال شده ۷۰
- ناخودآگاه جمعی، محتویات مثلی ۶۴، ۶۵
- ناخودآگاه، داده‌های ۳۲۲
- ناخودآگاه، دید، دیدگاه ۵۸، ۸۰
- ناخودآگاه، روانشناسی ۳۸۷

نرمادهٔ کیمیاگری ۲۹۴	ناستها ۲۱۲، ۲۹۹، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۳۲، ۶۳۴
نرمادهٔ مصلوب ۴۵۲	ناصری ۱۵۴
نرو ماده ۳۲۷، ۳۳۱، ۴۵۵	نان عشای ربانی ۴۲۱
نریدها ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱	نان و شراب ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۷۶،
نظام غیرمتجانس ۲۹۳	۵۵۵، ۵۵۲
نظام مشرکانه	ناواجو، سرخ بوستان ۳۱۱
نظریه پردازى ۴۰۵، ۵۸۳، ۵۸۵	نایب السلطنهٔ پروردگار ۳۹۱
نظریه پردازى عرفانى ۵۷۳	نبوکدنصر ۴۷۴
نفس ۴۸، ۳۶۹، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۹۱،	نپتون ۲۲۸، ۳۶۱
۶۵۳، ۵۸۸، ۵۰۷	نجات ۶۰، ۶۸، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۵۶۳،
نفسِ بسیط ۳۶۹	۵۷۵، ۶۲۴، ۶۴۷
نفسِ عاقله ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۴، ۵۸۷	نجات، راز ۴۲۳
نفسِ متعقل ۱۳۵	نجات، عمل ۴۲۳
نقاش ۳۸، ۴۳	رك: رستگاری ۴۲۳
نقره ۱۴۵، ۳۲۷، ۳۶۵، ۴۳۷، ۴۵۲	نجوم ۶۰۵
نقره‌زنده / آرزتوم و یوم ۱۱۳، ۱۹۵، ۴۰۶	ندا ۸۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۲۱۱، ۲۵۱، ۲۸۱، ۲۸۳،
نقش ۳۸، ۴۳	۳۸۳
نکیا ۹۰، ۱۷۹، ۲۰۸	ندامت / اتریئو ۶۰
رك: سفر دریایی شبانه	نردبان / نردبام ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۸۰، ۵۴۰
نصاد ۴۵، ۴۶، ۵۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۷۷،	نردبان یعقوب ۹۴
۱۳۲، ۱۶۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۵۴،	نرماده ۷۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۷۱،
۲۶۱، ۲۹۰، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۰۹، ۵۵۷،	۲۹۰، ۳۲۷، ۳۳۹، ۴۰۷، ۴۵۲، ۴۷۱،
۵۷۹، ۵۸۵، ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۰۹، ۶۴۵،	۵۰۸، ۵۲۵، ۵۶۲
۶۵۲	نرماده، انسان ۶۳۴
نمادهای رویا ۶۵۳	نرمادهٔ اول، هفت موجود ۴۱۸
نمادهای شرقی ۱۴۸	نرماده، پسر
نمادهای فالوسی ۶۳۴	نرمادهٔ تاجدار ۱۶۹، ۳۲۶
نمادهای کیمیاگری ۳۱۸	نرمادهٔ فیثاغورسی ۴۱۸

نمادهای ماندالا ۱۵۷	نور ۳۷، ۵۰، ۸۵، ۱۴۲، ۱۶۸، ۱۹۰، ۲۰۸،
نمادهای مذهبی ۱۴۸	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۷۱،
نمادگرایی اساطیری ۳۴۱	۲۷۳، ۲۷۵، ۳۵۱، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۹۷،
نمادگرایی تصویری ۵۷۳	۵۲۱، ۵۴۳، ۵۵۱، ۶۳۳،
نمادگرایی جد و حیوان ۲۰۲	نور جدید (لومنِ نوُم) ۴۰۹
نمادگرایی رویای فردی ۷۳	نور درونی ۳۷۷، ۴۴۳
نمادگرایی کیمیاگری ۶۷، ۷۱	نور طبیعت / طبیعی ۳۵۶، ۳۷۷، ۴۴۳
نمادین ۵۹، ۷۶، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۶۹، ۲۸۳،	نور، وادی ۴۹۲
۲۸۸، ۳۳۶، ۵۲۶، ۶۳۰، ۶۴۳،	نوس ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۴۶،
نماز ۵۵۴	۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۳، ۴۷۱، ۴۷۲،
نمایش ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۴،	۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۸۲،
۴۶۴	نوس و فیزیس ۴۶۲، ۴۵۸، ۵۸۲،
نمایش آسمانی ۲۲۱	نوسنگی، دوران ۱۴۸
نمایش اعداد ۱۳۲، ۱۳۵،	نوستک ۲۶۰
نمایش بزها ۱۲۸	نوسنگی، دوران ۱۴۸
نمایش ساتیر ۱۳۰، ۱۴۰،	نوشدارو ۳۲۸، ۴۲۹، ۴۷۲، ۵۰۷، ۵۳۴،
نمایش مابعدالطبیعی مسیحیت ۲۲۱	۵۵۵، ۶۲۲، ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۵۲،
نمک ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۳۵، ۶۲۳،	نوفیاغورسیان ۴۱۶، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۷۶،
نمک حکمت ۳۵۹	نهفتگی، گرمای دوره ۴۶۴
نمک سفید ۶۱۳	رك: كمون
نمک فلزات ۴۶۸، ۵۹۲،	نهنگ
نمودگار / نمونه ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۶۵، ۵۵۵،	رك: حیوانات
رك: صورت / صور مثالی	نیاکان انسانی و حیوانی، همسانسازی با ۱۹۴،
نمونه پیشینی ۳۱۴	۲۰۲
نمونه‌های مرکزی ۶۵۳	رك: اجداد
نوافلاطونی، مفهرم ۳۱	نیچه، فردریش ویلهلم ۱۲۷، ۱۴۰، ۲۱۰، ۲۱۲،
نوافلاطونی، فلسفه ۱۳۱، ۱۳۵،	۲۲۶، ۴۱۰، ۴۱۳، ۶۴۸،
نوح ۵۰۶، ۶۲۴،	نیدا، رساله ۶۲۵

نیکفوروس بلمیدوس ۴۶۴	وجد / شعف ۲۰۷، ۲۱۰
نیکوتئوس ۴۹۵، ۵۰۵	وجدان ۲۹، ۴۷
نیکوماخوس ۴۵۲	وجدان، کشمکش ۵۵۵
نیگردو	وحدت ۳۲، ۵۵، ۵۷، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۸۸
رك: رنگها، سیاهی	۱۳۱، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۴۸، ۲۹۵
نیل، آبهای ۴۰۹، ۴۷۱	۴۰۸، ۴۰۹، ۴۲۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۵۱۲
نیلگون	۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۷، ۵۷۶، ۶۱۲، ۶۳۸
رك: رنگها	وحدتِ اضداد ۲۷، ۷۰، ۲۹۳، ۳۲۶، ۴۷۶
نیلوس قدیس ۵۹۹	۶۲۵
نیلوفر آبی ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۶۲، ۳۹۱	وحشی، مرد ۱۳۹، ۶۰۷
و	وحشیان ۲۵۴، ۲۶۹
واپس‌گرایی / واپس‌گراییدن ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۶۳	وداها ۶۱۴
۶۵۰	ودایی، سرودهای ۶۱۷
واجراماندالا ۱۵۳، ۱۶۶	ورزشهای روحی ۱۸۸، ۳۸۳
واحد ۵۰، ۲۳۷، ۲۴۲، ۳۰۳، ۴۰۶، ۴۲۰	وست، ادوارد ویلیام ۶۲۱
۴۳۸، ۵۳۶، ۶۱۰، ۶۱۲	وسط ۱۵۹
واحد و چهار ۵۰	رك: میان
واحد و سه گانه ۴۷۶	وصلت / کُنیونکسیو ۲۳۵، ۴۵۵، ۴۸۸، ۵۶۱
رك: اعداد، یک	۶۲۱
واقعیت یافتن ۲۵۶، ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۰۹	رك: پیوند
رك: محقق ساختن	وصلتِ اضداد ۴۵۲
واگنر، ریچارد ۲۸۳، ۶۴۷	رك: وحدتِ اضداد
والپورگیز، شب ۱۴۱	وصلتِ کیمیایی ۷۰، ۳۲۷، ۵۵۱، ۶۲۸
والدکریج، کُراد ۵۱۴، ۵۵۹	وصلتِ مقدسِ اضداد ۴۵۱
والنتیوس، بازیلیوس ۴۶۸، ۵۷۶، ۵۷۷	رك: پیوندِ مقدسِ اضداد
والنتیوسِ گنوسی ۴۵۲	ولادتِ مجدد ۷۰، ۱۷۸، ۴۶۲، ۵۶۶، ۶۴۷
وُتان ۲۸۴	ولادتِ مجدد، غسل ۵۵۱
	ولکان ۲۴۳

هراکلس / هرکول / هرکولس ۱۴۲، ۴۲۲،	وینتورا، لورنتیوس ۳۵۴، ۵۲۵
۴۵۷، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۲۲، ۵۴۰، ۵۸۲	وَنوس ۱۳۳، ۱۶۸، ۴۳۵
هراکلیتوس ۱۸۰، ۲۱۰، ۲۸۵، ۳۲۳، ۴۴۹	وولف، تونی ۷۸
هراکلیوس، امپراطور ۴۰۷، ۴۷۴	وولگیت ۵۲۳، ۵۳۹
هرج و مرج ۱۱۹، ۲۰۸، ۵۳۲، ۶۰۰	ویت، آرتور ادوارد ۴۸۸، ۵۵۵
رك: بی‌نظمی، خمیر، خمیره، کائوس	ویراج دوجنیتی ۶۱۷
هرمانشات ۵۴۱	ویرژیل ۷۳، ۲۰۹، ۳۵۲
هرمیتک، رساله‌های ۶۰۵	ویشنو ۱۴۸، ۲۲۴، ۶۱۵، ۶۱۶
هرمیتک، تحریبات ۵۷۳	ویلهم، ریچارد ۷۷، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۹۴، ۶۳۱
هرمیتک، دگرگونی ۵۳۰	وین ۵۴۱
هرمیتک، ظرف ۴۱۵	هـ
هرمیتک، فلسفه ۵۹، ۲۵۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۴۰۲	هَاس ۵۲، ۱۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۹۹
۴۰۳، ۴۹۲، ۵۳۹	۴۱۱، ۴۱۵، ۴۳۷، ۴۵۸، ۵۰۴
هرمیتک، گفتار ۳۸۳	رك: سفر به دوزخ
هرمیتک، متن ۴۸۹	هادی ارواح / روح ۹۹، ۱۱۱، ۱۵۶، ۴۰۶
هرمس ۵۶، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۴	هاریوکراتس ۱۶۶، ۶۱۲
۱۲۵، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۵	هارفورتوس ۴۷۴
۱۹۶، ۲۰۲، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۸	هاملت ۱۳۰
۲۶۰، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۷	هبوط ۲۰۸، ۲۴۰، ۳۴۶، ۴۴۱، ۴۵۸، ۴۹۱
۴۱۳، ۴۱۵، ۴۶۷، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۳	۴۹۵
۴۹۴، ۵۱۱، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۰	هـدف ۲۴، ۲۹، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۱۵۹، ۱۶۰
۵۴۱، ۶۴۳، ۶۴۸	۲۱۰، ۲۳۹، ۲۸۶، ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۲۸
هرمس بالدار ۴۰۶	۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۳، ۴۳۹، ۶۳۸، ۶۴۶
هرمس بی‌نهایت بزرگ ۴۹۲	هدیه ۱۸۲، ۲۷۲، ۴۲۵، ۴۳۰، ۵۲۸
هرمس تریسمژستوس (مثلث‌التعلیم و مثلث	هدیه‌پروردگار ۱۷۰
التعظیم) ۱۷۳، ۱۹۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۳۷	هدیه روح مقدس ۴۳۰
۴۳۸، ۴۵۲، ۴۷۰، ۵۰۵	هرا ۲۵۲
هرمس چهارسر ۱۹۶	

هرمس سینکس (هرمس پیر) ۵۷۰	۴۴۱، ۴۸۴، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۸۵، ۶۴۶
هرمس، عصای ۲۷	۶۵۲
رك: عصای چاووش	هـوا ۱۴۰، ۱۸۷، ۲۲۷، ۲۹۳، ۲۶۰، ۳۲۴
هرمس، کتب مقدس ۵۰۱	۳۵۱، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۶
هرمس مصری ۵۰۵	۳۹۸، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۴۶، ۴۴۹
هرمی، آثار ۴۰۴	۴۶۷، ۴۹۵، ۵۲۱، ۵۳۷، ۶۵۰
هزبود ۴۹۸، ۴۹۷	هواپما ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷
هشت	هوتری ۶۱۷
رك: اعداد	هوراپولو ۶۱۲
هفائستوس، ایزد آتش ۴۹۸، ۲۲۷	هورتولانوس ۲۴۷، ۴۴۶
هفت	هورونوس اتونایی ۶۰۲
رك: اعداد	هوروس / خورشید طالع ۲۹۹، ۴۳۱
هلم ۶۴۷، ۲۵۹، ۶۴۶	هوروس / هارس، چهار پسر ۲۹۸، ۲۹۹
هلیوس ۹۶، ۱۲۱، ۵۲۲، ۵۶۶	هوشیاری ۳۶۸
هماندها ۴۴۹، ۵۶۱	هوش ۴۳۳
هماندی ۳۷۴، ۶۲۶	رك: ذکاوت
هماهنگی عالی ۲۹۲	هوگلاند، تئوبالدو ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۶
رك: توازن	۳۶۲، ۳۳۷
همراه ۱۷۸، ۱۷۹	هولمیار، ا. ج ۵۲۸، ۵۸۶، ۶۲۲
همسانسازی ۱۹۴، ۴۸۱، ۶۴۷	هومری، دوره ۱۹۴
همگامی ۴۲۲	هومری، زنجیر ۱۷۳
هند ۲۲۰، ۶۰۶، ۶۰۸	هومری، کلمه ۴۹۷
هنر الهی ۳۳، ۳۸۰، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۳	هومونکولوس (آدمک انیقی)
هنر مقدس ۴۳۹، ۴۴۹	رك: آدمک
هنرپیشه ۲۷۰	هیپولیتوس ۲۹۹، ۵۰۴، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰
رك: بازیگر	۶۱۲، ۶۳۲، ۶۳۵
هنرمند ۷۱، ۹۸، ۱۹۰، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۷۸	هیدرولیت ۵۵۲
۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۵	هیرانیاگاربا ۴۳

هستری جمعی ۷۶	۵۳۶، ۵۱۲
هی مارمن ۶۷، ۴۹۱، ۵۰۱، ۵۰۳	یگانه و سه گانه ۴۷۴
هی مارمن، چهار عنصر ۴۹۷	رك: واحد، اعداد / یک
هیمالیا ۶۱۵	یگانگی ۵۰۷، ۵۵، ۴۹
هینایانا ۲۸۹	یگانگی، صورت مثالی ۵۴
هیولا ۲۴۳، ۴۰۶، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۳۰	بین یو ۶۲۹
هیولا (هابل) ۴۴۵، ۴۴۸	یوحنا، انجیل ۶۸، ۱۷۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۵،
هیولای آسمانی ۶۲۹	۴۴۰، ۴۴۳، ۵۵۹، ۵۶۸، ۵۸۸، ۶۳۳،
هیولای افسانه ای ۶۱۹	۶۳۴
هیولای اول ۳۳۱	یوحنا، کتاب مکاشفه ۵۱۹
هیولای دوم ۳۳۱	یوسف ۴۵۵، ۴۹۴
هیولای روز ازل ۵۰۸	یوسف، جام ۶۳۲، ۶۳۳
هیولای سه سر ۶۲۳	یوگا ۱۵۵، ۱۸۸، ۲۴۴
هیولای سوم و چهارم ۳۳۱	یوگای تانتریک ۱۴۷
هیولای نرماده (ریس) ۳۴۲، ۵۶۹، ۵۸۸	یوگای هندی ۱۵۲، ۴۶۴
هیولای نرماده کیمیاگری ۶۰۶	یوگای کوندالینی ۲۱۲، ۲۲۴
ی	یونان / یونانی، اساطیر ۵۲، ۱۳۳، ۲۸۴، ۲۸۹،
یانترا ۱۴۷	۴۱۷، ۴۳۷، ۶۳۴
یانگ وین ۷۰، ۴۵۲	یونانی، کیمیاگری ۳۳۴، ۶۱۴
یائو، امپراطور ۶۳۱	یونس ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۵
یحیی ۳۵۷	یونس، کتاب ۴۴۹
یخ غلطان، توده های ۲۶۲	یونگ، کارل گوستاو ۳۱، ۳۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸،
یک:	۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۶۲،
رك: اعداد	۱۹۴، ۲۲۷، ۲۹۱، ۳۹۸، ۴۶۴، ۴۷۲،
یکپارچگی ۷۶، ۱۲۸، ۲۱۷، ۲۸۴، ۳۵۷	۶۵۲، ۶۴۵، ۵۵۷
یکپارچه ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۷۶، ۱۹۴، ۳۹۲، ۵۶۳	یونی ۲۲۰
یگانه ۱۸۶، ۳۳۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۳۹، ۴۹۳	یونیفاس قدیس ۴۸۲
	یوهانس رنانوس ۵۱۴

یهود، کتاب مقدس	یهوه ۲۹۴، ۲۸۵، ۵۱۷، ۵۲۷، ۶۰۱، ۶۲۶،
رك: كتاب مقدس	۶۳۰
یهودی سرگردان ۱۸۴	یهوه، وجه ساتورنایی ۶۲۳
یوهان، تولد ۵۷۶	یهود، دین ۶۴
بین ۲۲۱	یهود، روایات ۶۲۳
رك: يانگ وین	یهود، عقاید ۴۹۳
	یهود، قصه‌های عامیانه ۸۶